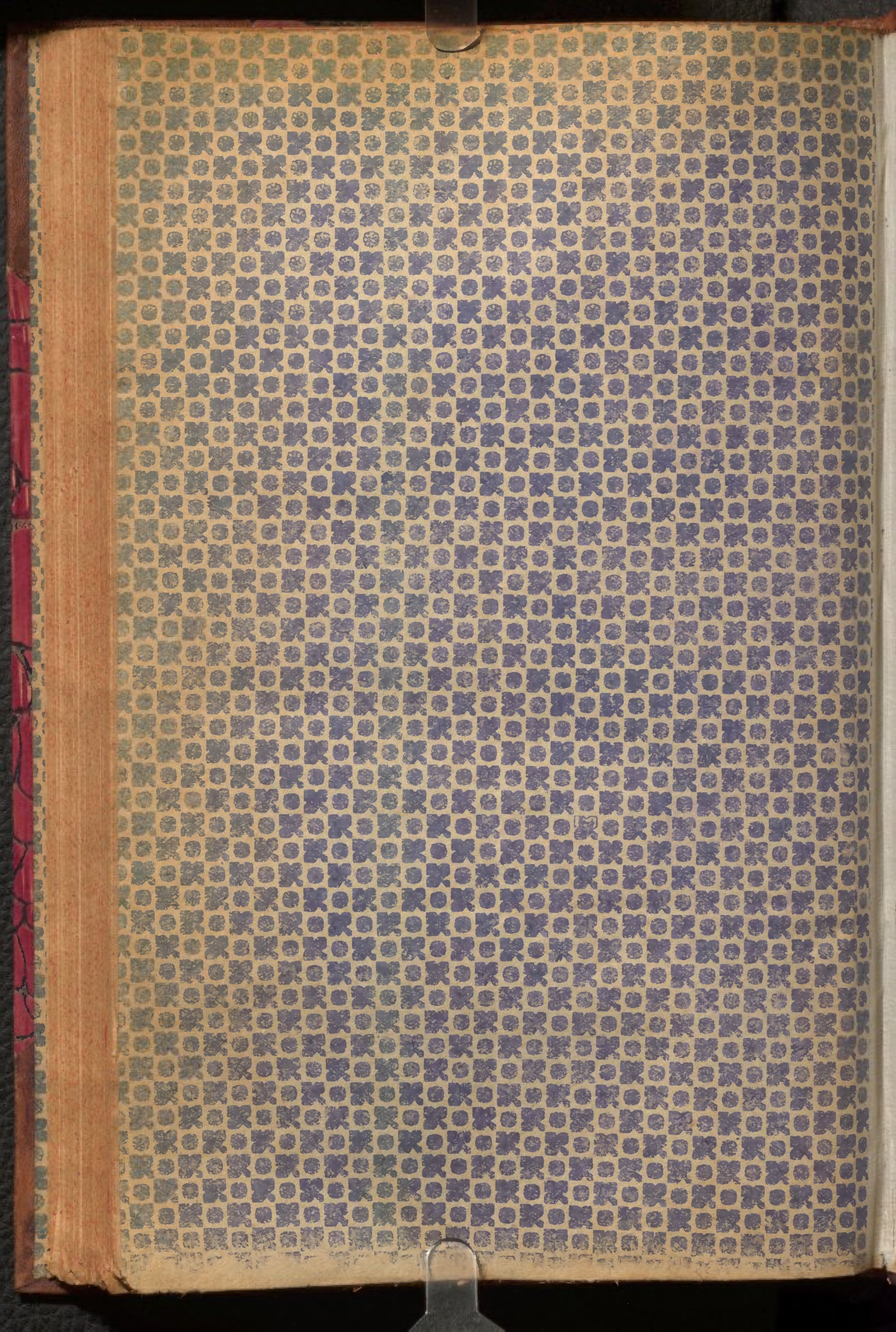




Front Page

Lithographed copy of an old
Medical (Persian) MS.

Presented to the Library of
McGill University
by
Dr. Casey Wood

اِنَّ فِی ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّقَوۡمٍ یَّتَفَکَّرُوۡنَ

بفضل حکیم علی الاطلاق درین زمان فیض آوان نسخۂ مفید الاجسام اسمئے



شفاء الابدان



از تصنیف لطیف طبیب لبیب معالج امراض معنوی و صوری جناب حکیم احمد علی سلمہ اللہ القوی

در مطبع نامی منشی نولکشور بہ طبع رنگین مقبول جہان شد

اطلاع ۔ اگرچہ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق بدرخواست کارخانہ سے ملسکتی ہے جسکو معائنہ اور ملاحظہ سے شائقان کو اصلی حالات کتب کے معلوم ہوسکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہی لیکن خاص اس مثل کے ہر دو مجموعون میں بعض کتب طب اردو وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانونکو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب طب اردو مختص بعلاج انسان

تشریح الاسباب معروف بہ نہر العلوم مع نقشہ بروج فلکی مصنفہ قاضی الٰہی بخش

رسالہ زبدۃ المفردات و منظم بارق مولفہ حکیم سید علی حسین ۔ متخلص بہ مسیح ۔

زبدۃ الحکمت فصول اربعہ میں روزمرہ چیزونکے استعمال کا بیان ہے مولفہ حکیم سید قمر علی رئیس متھرا ۔

مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ ہر قسم کے امراض کے نسخے مولفہ سید افضل علی ہیڈ ڈاکٹر

علاج الغربا اسکی کوڑیونکی دوا قیمتی کا کام کرتی ہے مترجمہ حکیم غلام امام ۔

ترجمہ طب اکبر یہ ترجمہ تمام خوبی سے ہوا ہر ایک مطالب دقیق کو صاف محاورہ زبان اردو میں لکھا ہے نام تاریخی اسکا مظاہر العلاج ہے مترجمہ حکیم محمد حسین ۔

تحفۃ الاطبا اسم بامسمی ہے مولفہ حکیم سید منزلت حسین خیرآبادی ۔

قانون عشرت عموماً ہر قسم تپ کا علاج وخصوصاً تپ دق وتپ مزمن کا مصنفہ حکیم عشرت حسین ۔

قرابادین شفائی اردو مترجمہ حکیم ہادی حسین خان مرادآباد سے ۔

قرابادین ذکائی فارسی مصنفہ حکیم ذکاء اللہ خان اردو مترجمہ حکیم ہادی حسین خان مرادآباد سے ۔

انیس الاطبا تالیف حکیم مولوی صادق علی

مجربات اکبری اردو کہ ہر مرض کے نسخے آزمودہ مترجمہ حکیم واحد علی [illegible]

طب نبوی جسکا ہر نسخہ [illegible] اکسیر اعظم ہے انتخاب احادیث نبوی سے مولفہ حافظ اکرام الدین ۔

معالجات احسانی دلائل تشخیص امراض

Index.

فهرست کتاب شفاء الابدان که مشتمل است بر پنج مقاله و نه فائده و بیست باب و هر باب مشتمل است بر چند فصول بتعداد و شمار صفحات این کتاب



Page 1 of MS.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

بفضل حکیم علی الاطلاق دریں زمان فیض آوان نسخهٔ مفید الاجسام اسمے



شفاء الابدان



از تصنیف لطیف طبیب لبیب معالج امراض معنوی و صوری جناب حکیم احمد علی سلمہ اللہ القوی

در مطبع نامی منشی نولکشور زین طبع مقبول جہان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والمنة لله العلی العظیم والصلوٰة والتحیات علی سیدنا ومولانا محمد سید النبیین وآله الطیبین الطاهرین واصحابه التابعین اما بعد میگوید امیدوار رحمت رب غفور واجد علی سراپا قصور که بعد ترتیب وتالیف نسخه علم الابدان در نظریات علم طب منتخب از کتاب مفرح القلوب بالقای ربانی بخاطرم گذشت که چنانکه در نظریات علم طب نسخه مفید مرتب شده اگر مجموعه در عملیات نیز بحیز تالیف درآید خالی از فوائد نیست تا نظریات وعملیات یعنی علم و عمل هر دو یکجا شود وفوائد هر دو بطالبان وشائقان حاصل گردد درین فن علم وعمل ضروریست اگر علم باشد وعمل نداند نفعی از وجودش بخلق نرسد واگر عمل داند واز علم آگاه نباشد از اهل چنین کس خلل ها زاید وضررها بخلائق عاید گردد پس ضروریست که از علم وعمل هر دو بهره ور شوند ونیت بخیر داشته بفیض رسانی خلائق پردازند بر ماهران این فن ظاهر ست که در عملیات علم طب بزبان فارسی میزان الطب وطب اکبر مصنف مفرح القلوب حکیم محمد اکبر شاه ارزانی قدس سره العزیز بجهت تکمیل عملیات کافی ووافی ست وجمیع امراض انسانی را در طب اکبر اسباب وعلا

و معالجات بوجه کافی شرح فرموده و دستور معالجات بموجب رسم معینهٔ متاخرین باین بهین بیان
نموده پس بمقابل آن حاجت هیچ نسخهٔ دیگر نیست اما غرض از تالیف این مجموعهٔ محقر و نسخهٔ مختصر
آنست که دستور العمل خاص این هیچمدان که بمعالجات غربا و مساکین بجهت رفع دشواریهای مصارف
کثیره از دواهای قلیل القیمت و کثیر المنفعت اختراع و اختیار ساکنه بر شائقان این فن ظاهر و آشکار
گردد تا هر شائقی که این طریق معالجات را پسند نماید مطابق این دستور العمل بمعالجه و مداوی غربا پردازد
لهذا این نسخه را زیاده بر طول نداد محض بمد نظر این معنی که رسم طریق معالجه مخترعهٔ این هیچمدان بر شائقان
واضح و مبرهن شود چند امراض کثیر الوقوع را درین اوراق ذکر نموده طریق معالجهٔ آن
بیان کرده تا همبران طریق مابقی امراض را از کتاب طب اکبر اسباب و علامات آن دریافته
و مادهٔ مرض که دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی یا ریحی ست مشخص ساخته بهمان
قاعده معالجه نمایند القصه دستور العمل خاص مطب خود را که بمعالجه مریضان طریق و دستور کار روائی
روزمرهٔ این هیچمدان بوده درین چند اوراق بحیطهٔ ضبط در آورده این مجموعه را **بشفاء الابدان**
موسوم ساختم امید از مکارم اخلاق اطبای عالی فطرت آنست که اگر سهو و خطا بملاحظه در آید
باصلاح آن توجه فرمایند و یا بذیل عطا بپوشند و این مجموعه مشتمل است بر پنج مقاله و نه فائده و باب
بیست **مقالهٔ اول** در بیان طریقهٔ خاص خود بمعالجهٔ مریضان **مقالهٔ دوم**
در بیان طریق و اطوار مریضان در معالجه **مقالهٔ سوم** در بیان اقسام مریضان **مقالهٔ چهارم** در بیان
شرائطی که طبیبان را ربط و ضبط و پابندی آن ضروری ست **مقالهٔ پنجم** در بیان تهذیبهای
که بنفس طبیب تعلق دارد و فوائد آن در معاش و معاد بروی عاید گردد **فائدهٔ اول** در
بیان اصطلاحات تدبیرات و معالجات خارجی **فائدهٔ دوم** در بیان حدوث امراضی که
دلیل باشد بر حدوث امراض دیگر یا از حدوث یک مرض مرض دیگر دفع شود **فائدهٔ سوم**
در بیان علامات نکس مرض و علامات محموده و علامات ردیه و علامات موت **فائدهٔ چهارم**
در بیان غلبهٔ اخلاط اربعه **فائدهٔ پنجم** در بیان ریح و تدابیر آن **فائدهٔ ششم** در بیان نزله
و تدابیر آن **فائدهٔ هفتم** در بیان تاثیرات ادویات یعنی معدلات و مسکنات و مقویات و
مضعفات و منضجات و مسهلات و غذای مریضان **فائدهٔ هشتم** در بیان معالجات بچگان نوزاد

واطفال خردسال فائدهٔ نهم در بیان اقسام حمیات و معالجات آن و وباها مشتمل است
در بیان اقسام امراض و معالجات و بیان تشریح اعضا و تعریف ارکان یعنی
عناصر اربعه و کیفیت پیدا شدن اخلاط و بیان اعضای رئیسه و غیر رئیسه و قوت طبعی و قوت
حیوانی و قوت نفسانی و ارواح و افعال و تعریف صحت و مرض و سته ضروریه و اسباب مرض
و علامات و اله بدن انسان و نبض و تفسره یعنی قاروره و استدلال براز و عرق و نفث و
تدابیر ماکول و مشروب و ریاضت و دلک و استحمام و تدابیر خواب و بیداری و فصول اربعه
و تدابیر حبلی و مرضعه و اطفال و تدابیر شبان و کهول و مشائخ و بیان فصد و حجامت و ارسال
علق و دق و اسهال و حقنه و اماله و جذب و معرفت بحران وغیره بیست باب در کتاب علم الابدان
بتفصیل تمام مذکور و مسطور شده لهذا درین رساله مکرر ذکر آن نکرده معالجات امراض شروع
کرده شد پس هر مبتدی که شروع با عمال این کتاب شفاء الابدان نماید او را ضرور است که
که اول کتاب علم الابدان را مطالعه فرماید تا همه اعمال او بموجب اصول علم راست و درست آید
مقالهٔ اول در بیان طریقه خاص خود بمعالجه مریضان و امنح باد که از بدو ایام شعور
در هر امری از امور جزئی باشد یا کلی علمی باشد یا عملی تحقیق کنهیات و دقائق هر امر و تنقیح حق و باطل
و نفع و ضرر آسان کردن دشوارها در سرانجام کارها همیشه ملحوظ خاطر مانده بهمین نظر در سن
هزار و دو صد و شصت و یک هجری بافضال یزدانی کتاب مطلع العلوم و مجمع الفنون
بتالیف درآمده و منطبع شده بارها و امصار شایع گردیده تا استعدادی که طلبه بمطالعه بسیاری
از کتب علوم متعارفه بسالهای دراز حاصل کنند بمطالعه آن قلیلی از استعداد هر علم در اندک
مدت حاصل نمایند و از محاورات فارسی و اصطلاحات هر علم بخوبی واقف و آگاه شوند و علی هذا
القیاس نسخه مجموعهٔ فیض بر نظم و نثر فارسی که خیلی نافع مبتدیان ست و همچنین رساله هدایت ربانی
در تنقیح ملت حق و نسخه توفیق یزدانی مشتمل اسندراک علوم و فنون مفیده و اکتساب اخلاق
ستوده و مجموعه علم الابدان در نظریات علم طب منتخب از کتاب مفرح القلوب مرة بعد اخری حلوهٔ
ارتسام پذیرفته و همچنین قیاس فرمایند این نسخه شفاء الابدان را که کارنامه روزمرهٔ این فقیرست
در معالجه جمهور انام یعنی با دویهٔ قلیل القیمت و کثیر المنفعت کارروائی عموم خلائق از خواص و

عوام همیشه جاری داشته و بحکم انما الاعمال بالنیات بفرمان حکیم علی الاطلاق اکثر اوقات ادویه ضعیفه
با امراض قویه مقابل آمده باستیصال مرض پرداخته و همین معنی ظاهر است که امراضی که بمبتلیان لاحق
میشود بغریبان و مسکینان نیز حادث میگردد همیشه بمعالجه غربا و در بعضی اوقات بعلاج توانگران
نیز که بمواضع و قریات بود و باش دارند کار مشک و عنبر و لادن و چند بیدستر از سادج و میعه سائله
قرنفل و جوز بوا و بسباسه و درونج و عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل و جدوار بموقع مناسب گرفتم و همچنین بجای
مروارید صدف و بجای زعفران دارچینی و سلیخه و بجای جواهر بیش بها مرجان و یشب و کهربا و زهر مهره
پذیرفتم و بر نسخه های قرابادین عمل کمتر کردم همیشه اقسام نسخه ها از مطبوخات و مفرحات و معاجین و
جوارشات و غیره مناسب هر مرض و موافق وقت و فصل و مطابق مزاج مریض تالیف کردم
و بعمل آوردم و بفضل و کرم شافی مطلق بهر حال و بهر کیف مفید و نافع یافتم و بنظر رفع دشواریها
و حصول آسانیها و دفع اندیشه و فکر فضلها از جمله دواهای مسهل سنا و هلیله را برگزیدم و لی غالبه
دیدم و با خراج اخلاط ردیه ثلاثه بعد نضج کافی ببدرقه ادویه مناسب مرض و موافق مزاج مریض
سریع الاثر یافتم و گاهی در اسهال خطا نکرده و اگر از هزاران یکی را در اسهال قصور کرده اصلا
ضرری از ان بمشاهده نیامده و بار دوم بامر و مناسب اسهال خاطر خواه شده و مواد فاسد خارج
گردد و در امراض قویه بلغمی دماغی حب شبیطرج و ایارج فیقرا با بدرقه هلیله و سنا و حب النیل و تربد
اختیار کردم و در امراض دماغی و امراض عین که از ماده نزله بوده حب هلیله را پسندیدم و در
هر وقت و هر زمان و در هر محل و هر مکان این ادویه در امراض صعب چنان کارهای نمایان کرده
که بمشاهده آن عقل متعجب و حیران مانده و در امراض سوداوی که حاجت ماء الجبن بوده برای
غربا و مساکین ماء تراب را با سفوف لاجورد یا حب افتیمون یا معجون نجاح لعل آوردم و خیلی نافع
یافتم و در امراض صفراوی بیشتر شیره فرفگل سرخ و مغز تخم کدو و تخم کاسنی و لعاب اسپغول را بکار
بردم و آلو بخارا و تمر هندی و شربت نارنج و شربت لیمون بسبب حفظ از شر نزله که درین زمان
سائر اهل جهان مبتلای آن شده اند کمتر باستعمال آوردم و کار روغن مغز تخم کدو و روغن بادام
از مسکه گاو گرفتم و بهتر و مفیدتر یافتم و فصد و حجامه مع التشریط را گاهی نه پسندیدم مگر امراضی که اطبا فی الفور
حکم فصد میدهند چون خناق و ذات الصدر و ذات الجنب و وجع الکلیه یعنی درد گرده و مانند آن

کار بضماد از غرغره و مطبوخات و معدلات و مسکنات و ملطفات و محللات و ملینات و مسهلات و اطلیه و ضمادات گرفتم و هرگز تجویز خونریزی نه پرداختم اما در سه نوع چنانکه تپ و موی از هیجان و غلیان خون حادث میشود چون استعمال ملطفیات و محللات کافی نشده بضرورت امر بفصد کرده ام و علی هذا القیاس در اکثر اوجاع عرق النسا و وجع مفاصل دموی نیز یاد دارم که در مطب صدها بلکه هزاران مریضان این قسم امراض حاضر آمدند بجز تنی چند دیگران را امر بفصد نکرده باشم و آن هم بکمال ضرورت اتفاق افتاده و بمعالجه توانگران اگرچه عار و انکار بسیار ندارم اما بیشتر بخوشی خاطر بحال غربا می پردازم و درین شک نیست که بمعالجهٔ توانگران نفع کمتر ست و زیان بسیار و بمعالجهٔ غربا زیان کمتر ست و نفع بیشمار و این مقوله که بحسب ظاهر خلاف عقل ست شرحی طول و طویل میخواهد اما عاقلان دقیقه رس و معنی فهم مطلب خواهند رسید و این هم همیشه معمول بوده که تا دقیقیکه کما ینبغی به تشخیص مرض نپرداختم از بی اعتنائی دست بعلاج نینداختم و مرضی که متشخص نشد از علاج آن قطعاً پهلو تهی ساختم و هیچگاه از طول بیان احوال مریضان متنغص و متنفر نگشتم و اگر مریض را از دوائی یا غذائی که مناسب مرض او باشد استکراه بوده هرگز جبر نکردم و عوض آن دوا و غذای دیگر تجویز کردم و هیچگاه دوای خلاف شرایع هند و مسلمان بوده اگرچه بمرض نافع تر بنظر آمده بدادن آن مبادرت ننمودم و رضاجوئی مریضان در اکثر اوقات ملحوظ خاطر دارم و بچیزهائی که بیشتر خواهش مریض بود و ضرر آن بمریض مقصور شده بدادن قلیلی از آن متوکلاً علی الله دریغ ننموده ام و اکثر بتجربه در آمده که از خوردن اشیای مرغوبه ازالهٔ مرض گردیده و همیشه بعلاج مریضان استعانت از خداوند حقیقی خواستم و گاهی بر عقل و فهم خود تکیه نساختم و بنظر کفایت مریضان غربا را امر کردم که ادویهٔ مشترونیه را خواه مطبوخ باشد یا منقوع یکبار صبح بجوشانند یا بخیسانند و دو وقت باستعمال آرند یعنی نیمهٔ صبح و نیمهٔ شام بیاشامند و درین عمل چند منفعت دیدم یکی آنکه دوا را که صبح بجوشانند یا بخیسانند تمام تر قوت و اثر از جرم دوا خارج می شود و اگر تا آخر روز در آب تر باشند بسبب مکث طول بیشتر قوت و اثر دوا بآب در آید دوم آنکه غربا را دو وقت دوا بهم رسانیدن خالی از دشواری نیست و درین تدبیر آسانی آن دشواری ست و از استعمال دو وقت نضج زود تر حاصل می شود سوم آنکه با وجود باقیماندن اثر در دوا آن را رایگان دادن بی قدری د

ناسپاسی نعمت الٰهی ست چهارم آنکه دوای صبح را با وصف باقیماندن اثر دران رایگان دادن
و برای شام دوای دیگر طلب کردن نوعی از اسراف ست و اسراف از منهیات است
ان الله لایحب المسرفین و نیز از عقل بعید باشد و در مسهل مطبوخ نیز همین قاعده ملحوظ بوده
یعنی غربا را امر کردم که بعد خوردن مسهل ثفل دوای مسهلی را بقدری آب تر دارند پس اگر مریض دوا
مسهلی را بقی بعید اندازد یا آنکه بسبب عصیان معده یا سبب دیگر حاجت مدد افتد همان ثفل قدری
شکر سرخ انداخته دوباره بجوشانند و آن مطبوخ را خوب مالیده صاف کرده برسم مدد بنوشانند همیشه
همین اتفاق افتاده که بمجرد دادن مدد ثفل مسهل اسهال جاری شده و مواد حسب دلخواه خارج شده
و اگر مدد را هم بقی باز افگنده بار سوم بجز آب گرم که یک یا دو تولہ گلقند دران مالیده باشند دیگر هیچ
نداده و با وصف انداختن مسهل بقی بدفعات اسهال شده و مادهٔ مرض خارج گردیده و مقدار
مطبوخ مسهل برای جوانان پر قوت زیاده از یک و نیم پاؤ و بجهت جوانان معتدل القوت کمتر از
یک پاؤ نداده و طفلان ده دوازده ساله را نیم پاؤ و چهار پنج ساله را یک چهٹانک را معمول داشتم
و چنانکه معمول اطبای زمان ست که قدحی لبالب از مسهل خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت بمقدار نیم آثار
یا سه پاؤ جبراً و قهراً در حلق مریضان می ریزند هرگز و هرآئینه این تقلید ناپسندیده را اختیار نکردم و
مقدار وزن دوای مسهلی را چنین رعایت کردم که فقط مواد فاسده برآید و مواد صالح بجای خود بماند
فی الجمله مریضان را بعد مسهل و خارج شدن مواد فساد قوت و توانائی حاصل شده و ضعف و
اضمحلال که بسبب مرض بود زائل شده یا چنین خیرخواهی و خیراندیشی با معالجه مریضان بعمل آمده

مقالهٔ دوم در بیان اطوار مریضان

مقاله دوم در بیان اطوار مریضان و علاج مریضان را در علاج بحسب عادات و
اطوار بر سه قسم یافتم بیان آن هم درین مقام مستحسن ست تا دیگران را خبر افزاید و بر کیفیت
اطوار مریضان آگهی حاصل آید قسم اول اکثری از مردمان که از روز آغاز علاج صبح و شام
بآستان طبیب حاضر می باشند و از احوال موقوعه و عوارض لاحقهٔ مریض هر وقت خبر می دهند و
از فرمان طبیب بقدر سر موی تجاوز و انحراف نمی کنند و در رأی طبیب دخل تصرف نمی سازند و
از طول زمان مرض بیدل و بدگمان نشده صابر و ثابت و مستقل می باشند و باغوای دیگران
بطبیب دیگر رجوع نمی آرند اینچنین مریضان اگرچه مبتلای مرض شدید باشند اگر زمانه حیات

باآخر رسیده باشد از بستر رنجوری صحیح وسالم برمیخیزند وطبیب را نیکنام می کنند و خونریز بنظر طبیب معزز و مکرم می باشند و این قسم مردمان بیشتر در غربا و کمتر از متوسلین اند قسم دوم جمعی دیگر اند که روزی چند از یک طبیب معالجه پیش کنند و بعد سه چهار روز رجوع بدیگری آرند و معالجه او هم چهار پنجروز پیش سومی روند و او را نیز گذاشته رجوع بچهارمی آرند و حال آنکه مرض مزمن بعلاج زمانه طویل میخواهد و ایشان صبر بر علاج یک طبیب ندارند این چنین مریضان همیشگ بدنام کننده طبیبان اند و این قسم مردمان خال خال در غربا و بیشتر در متوسطین اند قسم سوم توانگران و منعمان با جاه و ثروت اند معالجه ایشان موجب انواع خفت و ذلت است زیرا که بیشتر توانگران همین میخواهند که در ساعت صحت شود و مرض تا وقتیکه زمانه ابتدا و تزاید و انتها آخر نکنند و بانحطاط نمی آرد پس بسبب بی صبری و بعز و جاه و نعمت رجوع بدومی و سومی و چهارمی می آرند و تا رجوع بچهارمی خود زمانه انحطاط می رسد و تخفیف در مرض پدید و آثار صحت ظاهر میشود آنگاه نوبت نیکنامی بنام چهارمی بنوازند و او را بوعلی وقت و مسیحائی زمان پندارند و اولین و دومی و سومی را بالزام عدم حصول سود و بهبودی مبتلای ذلت و خفت کنند و توانگر اگرچه بزبان خود هیچ نگوید اما حواشی و خدمتگاران او باهرکه سه حکایتها کنند و ذلت و خفت طبیبان نمایند پس طبیب دانا را باید که ناحق و ناروا در صدد ذلت و خواری خود نشود و تا تواند بعذر و حیله از منعمان پرهیز و محترز باشد و این مقصود بنا باید کرد که بعلاج منعمان در هر وقت و هر مقام طبیب چهارمی نیکنام و شادکام میشود بلکه در مقامی که اجل بر بالین مریض رسیده باشد موت او بدست سومی یا چهارمی مشتهر میکنند درین حالت اولین و دومی بنسبت سومی و چهارمی بهتر می باشند مقاله سوم در بیان اقسام مریضان واضح باد که بحسب تشخیص عقلی و فکری مریضان بر سه قسم اند قسم اول آنکه بتغیر کیفیات عناصر اربعه و یا تبدل کمیت اخلاط چهارگانه مرض لاحق شود پس اگر طبیب دانا و واقف امور باشد و بعلاج قصور نکنند و رشته حیات مریض منقطع نشده باشد این قسم مریضان بایام معدوده بعد تدابیر مناسبه صحیح و سالم می شوند قسم دوم آنکه احدی بسبب اعمال قبیحه مبتلای قهر الهی شود و بپاداش اعمال و کیفر افعال خود بمرضی مبتلا گردد که بمعالجه طبیبان

مقاله سوم در بیان اقسام مریضان

اصلا سود و بهبود ظاهر نشود و چون پیمانهٔ حیات او لبریز گردد که از بند تکلیفات و تصدیعات خلاص
و مناص یابد علاج این قسم مریضان توبه و استغفار ست و سرانجام خیرات و صدقات و
استغفار از جرائم و تقصیرات از مظلومان و دلشکستگان و این چنین مریضان بیشتر و
بتوانگران باشندگان و شاذ و نادر بمسکینان **قسم سوم** آنکه احدی بمرض المبتلا شود و
آن عاجله باشد یا آجله اما عاجله در ما بین ایام بحران آخر شود معالجه چنین مریضان روا بود
اگرچه از آثار و علامات امیدی نباشد زیرا که اکثر در مریضان هیضه وبائی وغیره بمشاهده
در آمده و بتجربه رسیده که بحالت شدت مرض همه آثار روی مرگ نمایان گردیده و بهمه وجوه
امید زندگی منقطع شده و آخر الامر شافی مطلق صحت و شفا بخشیده و آجله چون حمای مرض و
دقیه است که بمرور ایام و ذبول تمام ناگزیر کار بانجام می رسد و در ابتدای ایام که آغاز
مرض و وقت علاج ست مریض خود ابتلای مریض نمیداند و رجوع بطبیب نمی آرد و
چون وقت علاج بسر می شود و سررشتهٔ کار از دست میرود و بر بستر رنجوری می افتد و بسوی
علاج متوجه میشود دران وقت هیچ دوا اثری نمی بخشد در مدت العمر خود ندیدم که با وصف
تدابیر شایسته انچه در یونانیان و مصریان و اهل فرنگستان رواج دارد هیچ مدقوقی جان
بسلامت برده باشد و بحکم آنکه منصب طبیب متعلق بعلاج مرض ست نه بعلاج قهر الهی
و علاج موت طبیب را نمی باید که از معالجهٔ چنین مریضان بلطائف الحیل پهلوتهی کند تا مریض
بیدل و مایوس نشود زیرا که مرض هرچند مهلک باشد طبیب را تشفی مریض ضرورست
و این نمیگویم که دوای دق خداوند تعالی نیافریده اما هرکسی را از عامهٔ اطبا بران مطلع و آگاه
نگردانیده و انچه از دواها در کتب مندرج ست بدرجهٔ دوم و سوم هرگز مفید و سودمند
نیست **حکایت** یکی از متفقان این فقیر که بر صداقت قول ایشان اعتماد و اعتبار کلی دارم
بچشم خود دیده و برای العین مشاهده کرده بیان کردند که باری بموسم تابستان اتفاق سفر مراد
آباد افتاد وقت نصف النهار تاب حرارت آفتاب نیاورده بموضعی که سر راه واقع بود
بمنزل زمینداری که آنرا چوپال گویند برسم استراحت فرود آمدم همدران وقت طبیبی ضعیف
کهنه سال و نابینا برهبری و دستگیری جوانی حسب الطلب زمیندار آن موضع از موضع دیگر

دارد وقت گرمیده و بر زمیندار عتاب آغاز کرد که من ضعیف و ناتوان را درین هوای گرم چرا
تکلیف دادی زمیندار از روی منت و سماجت و عذرخواهی در آمده گفت که فلان پسر من بیست
و پنج ساله از ده ماه به عرق تپ مبتلا ست اعضای او همه گداخته شده و بجز پوست و استخوان
اثری از گوشت در جسم او باقی نمانده اطبای بریلی و مرادآباد مدتها معالجه کردند سودی نبخشید
درینحالت یاس و ناامیدی شما را تکلیف داده ام این بگفت و سر بر پای طبیب نهاد و دست
طبیب گرفته نزد بیمار رفت ناقل این حکایت نیز همراه طبیب رفتند تا کیفیت حال برای العین
مشاهده کنند طبیب نابینا بر بالین مریض رسیده جوان را که همراه او بود گفت که نبض ملاحظه
کن جوان ساعتی نبض بتامل دیده گفت که حرکت نبض برفتار شیر ست طبیب گفت که غذای
شیر باید داد پس زمیندار را گفت که فی الفور گوسپندی را بکشت و آب یخنی بقدر
پنج آثار تیار کرد و طبیب دوائی از جیب خود بر آورد و بقدر یک حبه بر زبان مریض مالید
و گفت که با لعاب دهن فرو برد بعد چند لحظه مریض خواهش طعام کرد پس آب یخنی دادن
شروع کردند هر لحظه کاسه پر از آب یخنی میدادند و پس از لحظه کاسه دیگر طلب میکرد تا آنکه بمدت
یکپاس همه آب یخنی نوش کرد و اندکی اثر قوت در جسمش ظاهر آمد از بستر برخاسته بتکیه
نشست بار دوم طبیب جوان را اشارت کرد که نبض ملاحظه کن جوان بعد ملاحظه نبض
عرض کرد که الحال حرکت نبض چون رفتار گربه است طبیب گفت که الحال الحق غذای
گربه است باید داد پس زمیندار را بفرمود تا جغرات مهیا کرده بقدر پنج آثار ماست تیار
کردند و بعد هر لحظه کاسه ماست میدادند و مریض بعد زمانی باز طلب میکرد تا آنکه قریب شام
همه ماست درکشید طبیب بار سوم جوان را گفت که الحال نبض را ببین جوان گفت که الحال
حرکت نبض برفتار موش ست طبیب گفت الحمدلله که صحت حاصل شد گفت که غذای
موش که غله است باید داد پس زمیندار را گفت تا فی الفور بقدر پنج آثار آب مطبوخ مونگ مهیا
کردند و هر لحظه کاسه از ان میدادند از شام تا قریب نصف شب همه آب مونگ نوش کرد و بخواب
رفت صبح از بستر خواب صحیح و سالم و تندرست برخاست و نالهٔ الجوع الجوع بلند ساخت طبیب
گفت که الحال تندرست ست گوشت و نان و روغن بدهند و هر قدر که بخورد بدادن آن دریغ نکنند

این بگفت و رخصت شد سبحان الله و بحمده جل جلاله و عز شانه و عم نواله غرض از بیان این
حکایت آن بود تا معلوم شود که هیچ مرضی نیست که در شفاخانه حکیم علی الاطلاق داروی آن
مهیا نباشد اما هر کرا خواهد ارزانی فرماید و محرم اسرار گرداند مقاله چهارم در بیان شرائط
چند که طبیبان را پابندی آن لازم و متحتم ست. اول آنکه درین فن عمل اطبای
روزگار بر حسب مخالفت عقول و افکار ست اکثری عمل این فن را فقط ذریعه کسب معاش نمایند
و اصلا توجه بسوی معاد نمیفرمایند و نفع خود بر نفع مریض مقدم دارند و حق این است که اگر
نیت بخیر باشد و نفع مریضان را بر نفع خود مقدم دارند و حاجات خود را بر افضال کامله
خداوند کریم سپارند و توکل بر فضل و کرم و انعام خداوندی داشته بی غائله توقع از مریضان
بمعالجه و تیمار بیماران مصروف شوند از معاش و معاد بهره و بهره ور شوند و در اخبار آمده
خیر الناس من ینفع الناس یعنی بهترین مردم آنست که نفع بمردم رساند و نفعی ازین بالاتر
چه باشد که بمعالجه و مداوی دردمندان از تدابیر امور و سرانجام حوائج خود باز مانند و بجهت
آسایش دیگران انواع رنج و زحمت بر نفس خود آسان گیرد پس هر که از خلوص نیت چنین سعی
و اهتمام نماید لاریب حق سبحانه تعالی از فضل و کرم خود حاجات او سرانجام فرماید و هرگز محتاج و
درمانده نگرداند اما باید که روزی چند بصبر و استقلال عمل نماید تا بقدر عمل بر حسب استحقاق مدد گیرد
و افضال الهی شامل حال گردد دوم آنکه بکار مفلسان و مسکینان و نادارکیسان توجه نمایند
و چندانکه فکر و تامل در کارهای توانگران مقدم دارند و از دل شکنی غربا بترسند و از آزردگی منعمان
کارهای غربا را بر کارهای توانگران مقدم دارند و دل شکنی غربا نپسندند و از آزردگی منعمان
اعتنائی نکنند زیرا که توانگران را بهتری از شما بدست آید و غربا را چون شما کمتری بهم رسد چهارم
آنکه باخذ چیزهای ناجائز که باهتمام و اختیار طبیب باشد از اقسام ادویه و اغذیه هرگز توجه
و التفات نفرمایند و دامن حال خود را از لوث خیانت قلیل و کثیر مبرا دارند که ذمیمهٔ خیانت
شیوهٔ ادانی و اسافل و طریقهٔ ناخدا ترسان و ناحق شناسان ست و کسیکه بنده حضرت الهی
است و توقع و توکل بجناب احدیت دارد چنین اعمال شایان حال او نباشد پنجم آنکه چندانکه
تواند بعلاج غربا ادویهٔ قلیل القیمت و کثیر المنفعت و باعداد کمتر و بنفع بهتر بکار برند زیرا که غربا

مقاله چهارم در بیان شرائط طبیبان

چون بیمار می شوند از محنت و مزدوری و کسب معاش معذور می باشند پس طبیب مهربان را
باید که رحم بر حال ایشان فرماید و بدوای بیش قیمت زیر بار نکند و مزدوران و مزارعان و کاشتکاران
و جمیع اهل حرفه مثل نجاران و حدادان و رنگسازان و غیرهم بزمرهٔ غربا شامل اند ششم آنکه
چون بر بالین مریضان روند و یا مریضان پیش طبیب حاضر آیند بکمال لطف و رفق بعمل آرند
و اگر مریض از مرض مخوف و هراسان باشد تشفی و دلجوئی او کنند و بکلمات تسلی افزا دلش
خرسند نمایند که از خرسندی قوت دل حاصل می شود و قوت دل عبارت از قوت روح
حیوانی است و چون روح حیوانی بانتعاش در آید طبیعت چیره شود و مرض ضعیف گردد و شاعر
مناسب حال طبیبان مسیحا نفس گفته بیت تازه گردد جان بیمار از دمش * روح را
راحت رسد از مقدمش * هفتم آنکه اگر در مریض آثار موت ظاهر شده باشد رو بروی او
هیچ نگویند بلکه هر گونه استمالت او نمایند اما اگر مناسب دانند از بیمارداران هر کرا عاقل و دانا انگارند
بران حال مطلع گردانند و هرگز دست بعلاج چنین مریضان نهند از ند هشتم آنکه محض بنبض
و قاروره اکتفا نکنند بلکه در استکشاف حال مریض سعی کما ینبغی نمایند زیرا که اطلاع
براحوال ما تقدم موجب مزید جرأت و عدم خطای طبیب میشود در معالجه مریض و چون دوا
دهند از نفع یا ضرر دوا هر وقت خبری طلبند تا اگر ضرری در یابند فی الفور بتدارک آن مپردازند
نهم آنکه میان مریض و طبیب واسطه مقرر نمایند که هوشیار و دانا و صاحب سلیقه باشد که هر چه
طبیب از تدابیر و غیره از دوا و غذا تجویز فرماید بوجه احسن سرانجام آن نماید و هرگز از
آن تجاوز و تفاوت نکند و از حال مریض هر وقت بی کم و کاست خبری بطبیب رساند
و طرفه تر آنکه درین امور که بدفعه نهم مذکور شد مردمان طبقات ادنا را از طبقات اعلا و
رذیلان را از شریفان و ناخواندگان را از خواندگان و هندوان را از مسلمانان و غربا را
از توانگران علی العموم بهتر و افضل یافتم که در اطاعت و فرمان برداری طبیب بدوا و غذا
و سائر معاملات مریض اصلا عدول و انحراف نمی کنند بهمین جهت سخت سخت مریضان
طبقات ادنا زود تر از بستر بتجویز صحیح و سالم بر میخیزند و از نکس مرض محفوظ می باشند
دهم آنکه دوای مریض اول روز خود نظر کنند و تشخص واسطه را بران دوا ها عارف و شناسا

اگر دانند تا هر روز بحسب تقاضای حال خود دواها بکار برد و اگر چنین نکنند احتمال است که خطای
عظیم در علاج واقع شود و خلل در کار طبیب و مریض افتد باید و هم آنکه تا وقتیکه کار از تلیین
بر آید سعی با مسهل قوی ندهند و تا کار از تشاینت بر آید عمل نکنند و اگر کار بارسال علق خون
بر آید بفصد و حجامت الشرط تا نه تا بند از تجربه دریافتم که در وجع النساء بیشتر از مادهٔ
خون حادث می شود و بنسبت مسهل فصد بیشتر مفید می آید و نفع کافی می بخشد و اگر بدن
از مواد فاسد ممتلی باشد بهتر است که اول مسهل دهند و بعده برای ازاله مواد مبادرت بفصد
نمایند و دوازدهم در امراض مادی بشرط ضرورت مسهل دوای مسهلی چنان اختیار
نمایند که اگر مبادا بسببی از اسباب عمل مسهل ناقص و یا باطل شود فسادی تازه روی
ندهد و این فقیر بهدایت ربانی بجهت این کار سنا و هلیله را از جمیع ادویه مسهلی منتخب کرده
و بفضل الهی درین مسهل گاهی خطای یا ضرری نماید جناب رسول خدا ص در حق هلیله فرموده
علیکم بالهلیلج الاسود فاشربوه فانه من شجر الجنة طعمه مر و هو شفاء من کل داء یعنی بیاشامید
هلیله را بدرستیکه هلیله از درخت جنت است مزهٔ آن تلخ است و آن شفاء جمیع امراض
است و در حق سنا چنین فرموده علیکم بالسنا فانها شفاء من کل داء الا السام و هو الموت
بجز موت شفاء جمله امراض درست است پس هرگاه مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم
چنین فرموده هر طبیب مومن را لازم است که بعلاج امراض مادی که حاجت بمسهل
داشته باشد سنا و هلیله را اختیار فرماید و جمیع دواهای مسهلی مضعف معده اند اما اکثری از اطبا
هلیله و سنا را مقوی معده گفته اند و در مخزن نوشته طبیعت سنا در آخر دوم گرم و در
اول خشک و در خواص سنا نوشته مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید القوه
منعش بدن و مقوی آن و جالی جلد و نیز اوصاف هلیله آنچه در تحفه و مخزن نوشته بر اهل فن ظاهر است
که طبیعت اقسام هلیله را در اول سرد و در دوم خشک نوشته ام و در افعال و خواص و منافع آن
چنین نوشته ام اقسام هلیله جات مقوی معده و دماغ و حافظه و حواس و مفتح سدد و نافع صداع و مالیخولیا
و مصفی ارواح و رافع وسواس سوداوی و خفقان و غثیان و مانع صعود بخارات به دماغ و مطفی نائرهٔ
سودا که از احتراق صفرا باشد و مصفی رنگ رخسار و مفید استسقا و بواسیر و یحیی خولی و در حمیات مرکبه و سعال و ادرار

وادراخراج فی الجمله سنا را تبعیت ملیله که جرب کرده باشند باخراج ماده صفرا و بلغم و سودا بی غایله
یافتم و بتجربه که دیدم که مسهل خیار شنبر و موی مزاجان را موافق تر ست سیزدهم آنکه در ساد جلیه شدیده
قابل التنقیه اول مسکنات درد را ساکن گردانند پس ازان به تنقیه پردازند چهاردهم آنکه همیشه
ملحوظ دارند که طبیب معاون و مددگار طبیعت ست و طبیعت بفرمان خالق اکبر مدبر بدن ست
پس طبیعت بهر جانبی که مائل باشد خواه بادرار خواه باسهال یا بقی یا بتعریق یا بنفث بمدد طبیعت
همت مصروف فرمایند پانزدهم آنکه همیشه از خواهش و آرزوهای مریض استفسار می نموده باشند
و هرچه خواهش مریض دران بیشتر باشد اگر مناسب دانند و بی خطر باشد تنها یا بترکیب با مصلحات
بدهند و بر نفع و ضرر آن نظر دارند اگر نفع بخشد و یا اصلا ضرر ندهد بار دیگر بحسب خواهش مریض دهند
و اگر ضرر ملاحظه شود هرگز ندهند اکثر اوقات مشاهده شده که دادن چیزها حسب خواهش مریض
باعث قوت مزاج و زوال مرض گردیده شانزدهم آنکه اول خوب تحقیق فرمایند که مرض از
ماده حار ست یا بارد و یا رطب ست و یا یابس بسیط ست یا مرکب ساذج ست یا مادی
پس متوجه علاج شوند و موافق ماده مرض دوا تجویز فرمایند هفدهم آنکه سبب مرض تشخیص فرمایند
که بدنی ست یا نفسانی پس موافق آن تدبیر نمایند هیژدهم آنکه بر قوت و ضعف مریض نظر
کنند اگر قوی دانند از استفراغات مناسبه آنچه سزاوار حال مریض باشد بعمل آرند و مراد از
ضعف و قوت ضعف حقیقی و قوت حقیقی ست ضعف حقیقی آنست که بسبب طول زمان مرض
بدن مریض کاهیده و ذبول تمام رو داده باشد چنین مریضان را با وصف حاجت هرگز امر به تنقیه
نکنند تا وقتی که وقت استفراغ حاصل نشود و ضعفی که مریض توانا و قوی الجثه را بعلت قوت
و شدت مرض حادث شود چنانکه مریضان ذات الاضلاع و حمیات را که با وصف توانائی بدن فربهی
اعضا بسبب شدت مرض بدو ساعت ضعیف می شوند اینچنین ضعیف هرگز قابل اعتبار نیست
زیرا که قوت اصلی بجاست همچنین باستعمال ادویه قویه و ضعیفه نیز نظر بقوت و ضعف اصلی مریض
دارند نوزدهم آنکه بر مزاج حادث و مزاج طبعی مریض مطلع شوند پس ازان دوا دهند مثلا
مزاج اصلی حار باشد و او را مرض حار واقع شود او را بتبرید خفیف کفایت کنند و همچنین کسی را که
مزاج اصلی بارد داشت و او را مرض بارد حادث شود او را اندکی از مسخنات کفایت کند و

همین گونه قیاس باید کرد امزجهٔ رطب و یابس را اما اگر حار مزاج را بارد یا بارد مزاج را مرض
حار حادث شود دلیل ست بر کمال قوت سبب زیرا که کمال برودت باید که سورت حرارت
مزاج اصلی را شکسته بران غالب آید یا کمال حرارت باید که غلبهٔ برودت طبعی زائل کرده حرارت بران
غلبه کند درین چنین مقام دوای قوی باید و قس علی هذا امزجهٔ رطب و یابس را بستم آنکه
برس و سال مریض نظر کرده دوا تجویز فرمایند اگر مریض طفل یا شیخ ست هرگز مسهل قوی ندهند
و اگر مبتلا بمرض حاد شوند انچه شدید البرد بود چون کافور و مانند آن هرگز بمعالجهٔ ایشان بکار نبرند
بست و یکم آنکه چون دوای منضج یا مسهل یا معجون برای مریض تجویز کنند توجه درین باب
مصروف دارند که هر که دوای که مکروه طبع یا مخالف مزاج خاص آن شخص باشد هرگز داخل نکنند
مثلا بادیان را تجربه کردم که در بعضی مزاج قبض میکند و در بعضی مزاج مدد با سهال میکند یا
قصب الذریره که مکروه بعضی طبایع می باشد

مقاله پنجم در بیان تهذیبهای که بنفس طبیب تعلق دارد و فوائد آن در معاش و معاد بروی عاید گردد تهذیب

اول — اول امری که طبیب را اقدام بران ضروری بود آنست که هر وقت از توجه قلب بحضرت
الهی حاضر باشد و بعلاج مریضان اعانت و امداد از حضرت الهی خواهد تا توفیق خیر رفیق او شود
بر مومنان حق شناس ظاهر ست که هیچ امری از امور معاش و معاد بی اعانت غیبی و
توفیق لاریبی جلوه نشود منگر دد کسانیکه هر وقت دل با خداوند و در امور مرجوعه توفیق خیر از
خداوند تعالی خواهند اخلاق خداوندی هرگز از ایشان دریغ توفیق نمیفرماید و همیشه در حال
و محال امداد غیبی معین و مددگار ایشان می باشد و هر که تکیه بر علم و عقل خود کند و بر تدبیر خود
نازد و رجوع بحضرت الهی نیارد و بسر انجام هر امر در مفاسد افتد و هر آنچه بهر داند خیر نبر دارد
چنانکه اقتدای عقل بیشتر کند از درگاه الهی و افضال نامتناهی دور تر افتد و عقل او مظلم تر
و باعث غوایت و ضلالت شود و بهمین معنی حق سبحانه تعالی فرموده ایاک نعبد و ایاک نستعین
هر که رجوع بدرگاه الهی دارد و استناد بر افضال کاملهٔ او نماید عقل او چون آفتاب روشن
شود و بتدریج بی تعلیم دیگری همه اسرار معانی بروی مبرهن و منکشف گردد و شافی حقیقی شفا
بدست او رسانی فرماید پس طبیب را ضرور ست که اول تهذیب اخلاق خود نماید و از دست نجس

مقاله پنجم در بیان تهذیب طبیب

بمعالجه مریضان توجه فرماید و از جمله تهذیبها مقدم تر همین ست که بنده در درگاه ایزدی مشغول شود و از
حلقه بندگی نفس و شیطان بدر آید و حصول این امر اگرچه در بادی النظر دور و افتادگان حضرت ایزدی
را دشوار تر می نماید اما چون کسی بخلوص اعتقاد رجوع بحضرت حق جل جلاله آرد و خود را بظل حمایت
و انفصال خداوندی سپارد بر آن قائم و ثابت باشد بطرفة العین از شر نفس و شیطان دور تر
افتد و چندانکه حضوری و تقرب بحضرت الهی بیشتر شود دوری و مهجوری از شر نفس و شیطان زیاده
حاصل گردد تهذیب دوم آنکه همیشه بحضور قلب بوقت معین با کمال ادب و تعظیم باستیلام
عتبات عالیات حضرت سید المرسلین و آله الطاهرین صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین استمداد همت
و استقامت نماید و ملازمت و الهی معنوی توسل کامل بجناب چهارده معصوم علیهم الصلوة
والسلام حاصل گرداند که امت نبوی را بی توسل ایشان محال ست که بهره از سعادت نبوی
و نجات اخروی حاصل گردد تهذیب سوم آنکه بجناب ملائک مقربین مقدسین که مقربان
حضرت احدیت اند بصدق دل و ارادت و عقیدت کامل اخلاص و اسپاس دارند و بحضور
قلب شرائط تعظیم و تکریم ایشان بجا آرند که اهتمام عناصر اربعه بچهار ملائک مقربین محول و
مفوض شد و طبیب هر وقت کار با عناصر دارد تهذیب چهارم آنکه بعقب صلوة پنجگانه باشند
و با کمال ادب و تعظیم تلاوت کلام مجید با نامه بجا آرند که ادای تعظیم و تکریم کلام مجید و تلاوت
فرقان حمید از اجل سعادات و افضل عبادات ست تهذیب پنجم آنکه جمیع ادویات و حشائش را
معزز و محترم دارند و هیچ یکی را حقیر و خوار نشمارند که از نباتات ادنا و اعلی آنچه ایزد تقدس و تعالی
آفریده هر یکی را اثرهای جداگانه بخشیده آنچه بحق یکی نافع ست بحق دیگری مضر و هرچه بحق یکی
مضر ست بحق دیگری نافع پس هیچ شی خالی از منفعت نیست طبیب را باید که با ادویات
حقوق معرفت و مسامحت پیدا کند تا عند الوقت بفرمان الهی حکم او بجا آرند و از فرمان او تجاوز و
انحراف نکنند تهذیب ششم آنکه بر خواص و منافع چیزها عبور کما ینبغی حاصل نماید تا در محل و مقامی
که بهم رسیدن دوای معمولی متعذر باشد بمعالجه بیمار عاجز و درمانده نماند یاری در سفر باثنای راه بیابان
را درد شدید معده برخاست که از شدت الم شور و فغان برداشت دوا در راه کجا آبادی و در تر
نمک موجود بود دو توله نمک باریک سائیده با چند جرعه آب گرم خورانیدم فی الفور درد تسکین بدوام

و پس از ساعتی دو سه بار باجابت رفت و تندرست شد تهذیب پنجم آنکه بجهت غربا
دوای قلیل القیمت و بیتعداد کمتر مجوز فرمایند و درین شک نیست که امراض بمحتاجان و دولتمندان
عارض میگردد و بغربا و مساکین نیز لاحق میشود و مساکین کجا استطاعت آن دارند که مشک و عنبر و
زعفران و جند بید ستر و شیر خشت و ترنجبین و مروارید و یاقوت رمانی و ورق طلا و نقره حاضر گردانند و
اینکه میگویند الطبیب للملوک والا للمفلوک از پایهٔ اعتبار ساقط ست حق سبحانه تعالی هیچ متنفسی
را از شاه و گدا از نعمای عمیم خود که مناسب حال و موافق قدر هر یکی باشد محروم و بی بهره
نفرموده اگر ملوک و امرا تریاقات و جواهرات مهیا دارند غربا را آذاراقی و عسل نفع تریاقی
می بخشد و بجای مروارید صدف نفع مروارید می دهد اطبا را لازم ست که بحال ملوک و مفلوک
یکسان توجه فرمایند و در خور حال هر یکی دوا مهیا گردانند تهذیب ششم آنکه با جمهور انام
از خواص و عوام و متفق و مختلف و دوست و دشمن و مفلس و منعم که بخدمت طبیب
رجوع آرند آداب مراتب هر یکی نگاهدارند و در خور حال هر یکی تواضع و مدارا و رفق و لطف
پیش آیند و تشفی و تسلی نمایند و به تفتیش احوال پردازند و بظاهر و باطن شائبهٔ غرض خود
از وی متعلق ندانسته بمعالجه و مداوا سعی نمایند و غربا که استطاعت مراکب ندارند اگر تکلیف
دهند بعیادت حال مریض دریغ لطف نکنند و ساعتی قدم رنجه فرمایند تهذیب هفتم آنکه اگر
از غربا کسی بعد صحت بخواهش خود قلیلی از اشیای خوردنی خواه از قسم فواکه باشد
یا مطعومات برسم هدیه حاضر آرد با کمال رغبت و خوشی بگیرند هرگز اهانت و حقارت آن
نکنند که آن عطیهٔ خداوندی ست و اگر نقدی آرد که زیاده از استطاعت و امکان او متصور
شود اول انکار کنند و اگر اصرار نمایند هر قدر که مناسب استطاعت او قیاس در آید بگیرند
و زیاده از آن باو باز دهند چه اکثر مردمان کم استطاعت و با همت بسبب شرم حجابی نقد قلیل
را مکروه دانسته مناسب قدر و منزلت طبیب زیاده از امکان خود حاضر میکنند پس طبیب را
که بندهٔ درگاه الهی و خادم حضرت رسالت پناهی باشد لازم ست که بفحوای آیه کریمه لا یکلف الله
نفسا الا وسعها عمل نماید و تکلیف زیاده از امکان را بر هیچ متنفسی قبول و پذیرا نفرماید تهذیب
هشتم آنکه از معالجه و معامله مغروران و دولتمندان پرحذر باشند و از صحبت ایشان احتراز کلی باشند

که انواع مفاسد و مکاره از مصاحبت ایشان روی دهد اگر شرح آن کرده آید مطلب طول کشد
فی الجمله اگر منعمی حق بین و حق شناس و مهذب و بمکارم اخلاق موصوف باشد معامله او در آن
و معالجه او بدو اختن مضائقه ندارد و بعد صحت اگر نذری برسم تواضع پیش کند بگیرند و به پذیرند
و اگر از راه تکبر پیش آید هرگز التفات بر آن نکنند که تکبر شیوهٔ شیاطین ست و مال شیاطین
هرگز مقبول حضرت الهی نیست و بندهٔ حضرت الهی را نیز اجتناب از آن ضروری ست و گاهی
فرمایش چیزها بر منعمان مهذب با اطلاق نیز نکنند که طلب کردن هیچ شئی از غیر حق نزد حق شناسان
خیلی معیوب و ناپسندیده است

فائدهٔ اول در بیان اصطلاحات ادویات و تدابیر که بخارج بدن استعمال کنند و نفع بین بخشد. تفصیل آن شموم لخلخه نفوخ سعوط عطوس وجور قطور سنون نطول سکوب یا انسکاب انکباب کماد یا تکمید تدهین تمریخ کحل برود ذرور تجفیر طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه مرهم آبزن یا نشوه شد الاطراف یا ربط محجمه بے شرط محجمه مع الشرط تعلیق علق فصد تبخیر برای تعریق ترفین در ریگ گرم معدہ یا در تنور گرم معتدل نشستن استحمام دلک ریاضت رکض شموم با لفتح آنچه ببویند خواه خشک باشد یا تر لخلخه آنکه چیزی خوشبو و رقیق در شیشه کنند و ببویند
نفوخ دوای خشک باریک سائیده بذریعهٔ نلی در بینی دمند سعوط آنچه در بینی چکانند
عطوس دوائی که باعث عطسه در بینی کشند وجور آنکه چیزی سائل در حلق ریزند سنون آنکه
ادویه باریک سائیده بر دندان بمالند قطور آنکه چیزی سائل در گوش یا چشم یا بینی چکانند نطول
از مائعات بر ظاهر تن ریزند بتدریج از فاصله بی توقف داد تا فاصله که از آنجا نطول کنند
یک شبر ست و انتهای آن یک قد آدم و غرض از نطول تحلیل مواد یا تعدیل مزاج
عضوی باشد و هر جا که تحلیل و تعدیل هر دو منظور باشد نیم گرم بکار برند سکوب یا انسکاب
آنکه چیزی سائل از فاصله بر بدن ریزند بتوقف و همین فرق است میان سکوب و نطول و
آنجا بکار برند که عضو معلول را تاب نطول نبود یا مریض طفل و متحمل نطول نباشد و بر جگر
و قلب و معده عند الاحتیاج سکوب بعمل آرند نه نطول بلکه بعلاج جمیع اعضای رئیسه شریفه
سکوب بهتر است انکباب بخار نقط آب گرم یا آب مطبوخ ادویه بسوراخ گوش یا بجهت

فائدهٔ اول دربیان اصطلاحات

آوردن عرق در تمام بدن رسانند اگر بجهت تعریق کنند لازم ست که ردا بر سر کشند تا هوا با عضا
نرسد و اگر تبخیر گوش منظور باشد حاجت بردا نیست کماد و تکمید هر دو یک معنی دارد و بر دو گونه
است یکی آنکه ادویه خشک را باریک سائیده بخرقه بسته بآتش گرم کردن و گرمی آن بعضو با دف
رسانیدن یا خشت یا پنبه گرم کرده گرمی آن بعضو رسانیدن و این را تکمید یابس گویند
دوم آنکه دوای مطبوخه گرم را در شیشه یا در مثانه کاو بند کرده گرمی آن بعضو رسانند
یا نمد یا اسفنج در آب گرم ادویه تر کرده بر عضو دردناک نهند و این ترکیب قوی تر است
به نسبت ترکیب مثانه و شیشه پس اگر حاجت افتد بتکمید جگر یا قلب یا مثانه یا گرده یا معده
ترکیب مثانه و شیشه بهتر است و از ترکیب نمد و اسفنج احتراز دارند تمریخ آنکه چیزی تر
بر بدن بمالند تدهین روغن مالیدن بر سر و دیگر اعضا کحل انچه بمیل در چشم کشند برود
ادویه سرد که آن را بعضی عصارات شسته و خشک کرده باریک سائیده بچشم ذرور
کنند یا بمیل در چشم کشند ذرور ادویه خشک را باریک بسایند و در چشم یا بر جراحت
باشند و ذرور بیشتر در امراض احفان یعنی پلکهای چشم باستعمال می آید تبخیر آنکه ادویه مفرده
یا مرکبه را در مجمر بسوزند تا بوی آن بدماغ در رسد اگر تبخیر بعضوی مخصوص چون گوش
یا دندان مقصود باشد بوساطت قمعی دود آن برسانند و در مقعد و رحم بوساطت
تغاری مثقوب الوسط که بر بخور منکوب سازند و مریض را بفرمایند که بر آن تغار نشیند
بوجهی که تبخیر بوجه احسن بموضع مقصود در رسد و این عمل اگرچه تدخین ست لیکن باصطلاح
اطبا بهمین اسم مشتهر شده و چون اکثر ملاقات ادویه بخور را بنا بر آنکه بتدریج بسوزد در آب
تر کرده بآتش می اندازند و آن دخان خالی از بخاریتی باشد از جهت بخور نامش کرده باشند
و معلوم باد که بخار مرکب است از آب و آتش و هوا و دخان مرکب است از آتش و هوا و ارض
ضماد آنکه چیزی تر که نه ذار باشد بر عضو با دف گذارند طلا آنکه چیزی به نسبت ضماد رقیق
باشد بر بدن نهند حقنه آنکه دوای مسهل در محقنه انداخته در روده رسانند از راه دبر یا
در مثانه یا رحم رسانند از راه قبل و تمام تدابیر این عمل در علم الابدان در فصل حقنه مذکور
و مسطور گردیده فتیله آنکه جامه یا پنبه تافته و تاب داده بدوا آلوده در دبر یا در قبل یا در گوش

یا در بینی یا در ناصور گذارند شافه آنکه ادویهٔ چند باهم آمیخته بطور حبهٔ خر سازند و بآب سوده
در چشم کشند یا دوای مفرد یعنی صابون را تراشیده بشکل فتیله ساخته یا ادویهٔ دیگر یا مرکب
کرده مانند فتیله ساخته در دبر یا قبل بردارند و شافهٔ مسهل که جهت درد قولنج بکار برند
باید که طول آن شش انگشت مضموم صاحب قولنج باشد تا اثر آن بزودی در رسد و زود
عمل کند و شافه در امراض معاء مستقیم همیشه بلیغ النفع است ولیکن در مرض زحیر هرگز
شیاف مخدر که افیون دران باشد بکار نبرند خصوصا در ضعفا که از شدت تخدیر و
خوف هلاکت دارد و اگر عند الضرورت شافهٔ مخدر که افیون دران باشد بکار برند رشته
در شافه ببندند تا عند الحاجت توان کشید چه اکثر اتفاق افتاده که آن قدر ضعف طبع لاحق
شده که طبیعت از دفع شافه نیز قاصر مانده و شافه که در امراض رحم استعمال کنند نیز بستن
رشته دران ضروری است تا وقت ضرورت فی الفور توان کشید حمول آنکه پشم را بادویه
آلوده در قبل یا در دبر بردارند فرزجه بکسر فا و سکون رای مهمله و فتح زای معجمه حمولی که
مخصوص بفرج زن باشد و اکثر استعمالش که ادویهٔ خشک باریک سائیده در رشته بسته بردارند
مرهم دوائی است مرکب از چند ادویه که برای اندمال بر جراحت گذارند آبزن آبی که دران
ادویه پخته باشند در ظرف وسیع بیندازند و بیمار را دران بنشانند و استعمال آبزن که آن
بجهت درد قولنج کنند باید که بعد در آمدن مریض در میان آب آب از محل درد بالاتر بود
و آبزن که بجهت امراض مثانه بکار برند باید که از ناف بالا نرود و اگر در مرض مثانه چیزی
از مدرات و مهبط باید که وقت آبزن بنوشانند که زود نفع بین می بخشد پاشویه این عمل جهت
جذب بخارات از اعلی باسفل نیکو تدبیری است لهذا در اکثر اقسام صداع سودمند می باشد
و جهت جلب بقیهٔ حرارت حمی و اعانت بر تعریق بهترین تدابیرات و همچنانکه گذاشتن
پاها در آب گرم سود دارد نهادن دستها نیز در آب گرم برای جذب بخارات از تنور بدن
موثر است و درین محل چند امر ضروری بیان کرده میشود یکی آنکه ظرف آب عمیق باید
بنوعیکه چون پای دران اندازند تا زانو غرق شود دوم آنکه در اثنای عمل بر کرسی نشینند
و پاها را در آب اندازند و هرگز ایستاده نباشند که از قیام بسبب شدت عروق و ضیق بخاری

در جذب بخارات قصور و فتور نرسد هر سوم آنکه اگر تپ ذی فتور باشد در وقت فتور عمل
پاشویه کنند نه در وقت شدت حرارت زیرا که بوقت شدت حرارت میل معده بجانب اعلا
و جلد می باشد پس محتمل است که جذب در ان حالت باسفل که خلاف توجه ماده است موجب
قلق و اضطراب مریض گردد و نیز در وقت شدت تپ مخالطت آب گرم مزید سخونت
و حرارت گردد چهارم آنکه در حمیات حار چون پاشویه کنند اگرچه وقت فتور
می باشد حجابی پیش روی مریض اندازند تا بخارات بدماغ مریض برسد در بعضی
جا دیده شد که چون پاشویه در وقت شدت حرارت کردند یا در وقت فتور احتیاط از وصول
بخارات گرم بدل و دماغ نکردند مریض را خلل دماغ و خفقان فوراً عارض گشته و از ین رو
بنا بر عدم احتیاط از امور مذکور دیده اند و الا پاشویه که بر وقت مناسب بلا تعب باشد
سراسر نافع است و شائبه از ضرر ندارد پنجم آنکه چون پای در آب نهند باید که ساقها را
از اعلا باسفل بمالند بتدریج تا اعانت جذب ماده کنند و اگر بالغی باشد تا یک
ساعت یا زیاده از ان پایها را در آب نهاده دارند و قدری آتش انگشت
زیر ظرف آب پاشویه نهند تا آب زود تر سرد نشود و دیگر آب گرم در ان ظرف اندازند
تا آب سرد شده را گرم کند و هر قدر گرمی که مطلوب است آب موجود باشد و بعد
بر آوردن پای ها را از آب فی الفور خشک کرده از بن ران تا شتالنگ برباطه بپیچند
که در جذب بخارات خیلی معین است شد الاطراف یا تربیط هر دو یک معنی دارند
یعنی پا یها و دست ها را بستن و این عمل یکی از قوی ترین تدابیر است در جذب ماده
است که بعضی جاهل از ین عمل پاشویه انکار میکنند بنا بر تجربه مضرت که در بعضی اوقات
که بجانب اعضای رئیسه و شریفه متوجه شده باشد لهذا در صرع و غشی و مانند آن
فوراً نفع کافی می بخشد و نیز ماده موذیه و کیفیت سمیه را که باطراف بود و متصاعد شود
باز میدارد چنانکه در امراض دماغی که بسبب مشارکت اطراف پدید آید مشهور است
و همچنین در لذع و لسع که به اطراف واقع شود ربط قوی بر ما فوق آن محل مانع سرایت
سمیت میشود و بشرط ربط شدید و باید که دست ها را از بغل و پای ها را از بن ران بستن

آغاز کنند و تا بند کف دست و تا شتالنگ به بندند و چون پایها و دستها را بگشایند باید که
دستها و پایها را به آب گرم گذارند تا مواد منجذبه باز متصاعد نشود و از جانب اسفل گشادن
شروع کنند یعنی چنانکه در بستن ابتدا از بغل و بن ران کرده اند در گشادن شروع از جانب
کف دست و قدم نمایند و بتدریج بگشایند و باید که از بستن تا گشادن کمتر از دو ساعت نبود
و اگر بسبب اینقدر اطالت زمان مریض ملول و دردناک شود زودتر بگشایند محجمه بلا شرط
بجهت جذب ماده بجانب اعلا با سفل خیلی نافع ست و محجمه ناری برای جذب ریاح
محتقن و محجمه مع الشرط برای جذب ماده خون از موضع ماؤف و تعلیق علق نیز برای
جذب ماده از محل ماؤف و تفصید یعنی رگ زدن برای اخراج ماده و نیز اماله ماده بجانب
مخالف بعمل می آرند تبخیر برای تعریق آنست که دوای مفرد یا چند ادویه را به آب جوش
داده بخار آن در بدن گیرند تدفین در ریگ گرم یا تنور گرم معتدل التسخین که در بعضی امراض
مفید است استحمام بحمام غسل کردن و دلک مالیدن ببدن ریاضت حرکت دادن جسم است
رکض اسپ دوانیدن فائده دوم در بیان حدوث مرضی که دلیل باشد بر حدوث
مرض دیگر یا از حدوث یک مرض دیگر دفع شود. بدانکه اختلاج دائمی لبها و چشمان
و در آمدن اکثر بر دندان دلیل ست بر حدوث مرض لقوه و حزن و رنج بی سبب
و خاموشی و وحشت و نفرت از مردم دلیل مالیخولیاست و تند بر حدقه چشم و آگنده شدن
بن گوشها و تهیج و ابروان دلیل حدوث جذام ست و تهیج بشره و اجفان و پنجه های دست
و پای علامت ضعف کبد و سوء القنیه است و سوء القنیه مقدمه استسقاست و صداع
و شقیقه دائمی دلیل ست بر زوال چشم یا نزول الماء و حدوث نفخ و قبض و درد زیر ناف
علامت حدوث درد قولنج ست و خارش مقعد دلیل ست بر حدوث بواسیر و عفونت
بول و براز و عرق دلیل ست بر حدوث حمیات عفنیه و حرقت بول دائمی دلیل ست بر حدوث
قرحه احلیل و مثانه و خفقان دائمی و درد فم معده دائمی دلیل ست بر مرگ مفاجات و حذر
دلیل ست بر فالج و جذام و فاسد و تباه شدن بدن و صرع متواتر یعنی با دوره های
قریبه دلیل ست بر حدوث سکته یا موت و در تپ حاده اگر اسهال صفراوی حادث شود

فائده دوم در بیان حدوث مرض

تپ زائل گردد و از حدوث مرض اسهال صمم نیز زائل گردد و استسقای زقی از اسهال بلغمی شود و جنون از جاری شدن خون بواسیر زائل گردد و از کثرت عطسه فواق امتلای و از مرض داء الفیل در دگرده و از ورم انثیین سرفهٔ کهنه رو بزوال نهد **فائده سوم در بیان نکس مرض و طوالت مرض و علامات محموده و علامات رده و علامات موت** اگر حمی اگر بحران ساکن شود و پس علامات ضعف در مزاج لاحق باشد و اشتها ساقط شود و غثیان رنج دهد و فنا دور هفتم واقع شود و خواب غلبه کند یا آنکه بیخوابی رو نماید و تهیج بشره و اجفان ظاهر گردد و بول رنگین شود اینهمه علامات نکس مرض ست و در ابتدای مرض کثرت اختلاج اعضا و کثرت احتلام و تزاید ضعف روز بروز و نفرت از غذا اینهمه آثار طول مرض ست و قائم بودن قوت مریض و بجا ماندن هوش و عقل و حواس و رغبت بجانب غذا و منتفع شدن از دوا و وقوع نوم طبعی بر وقت معین و بمرض تپ بر آمدن تبخاله بر لب علامات محموده ست و اگر بر اعضای بیمار و بر بستر او مگسها بسیار نشینند و بیمار از روشنی متنفر باشد و اکثر روی خود از چادر نهو شد و بر آمدن هوای سرد از بینی و کج شدن هر دو بناگوش و پره های بینی از حالت اصلی باریک گردیدن و وقوع قلق و اضطراب که بیک حال قرار نباشد اینهمه علامات ردی و آثار موت ست و بعد از مرض طویل حادث شدن خناق و در روز بحران و بر آمدن بوی بد از بینی و سیاهی یا سبزی رنگ بدن و سیاه و نیلگون شدن ناخن ها و کشیده شدن پوست پیشانی و سردی ظاهر و گرمی باطن و وا ماندن چشم بمرض سرسام علامات موت است **فائده چهارم در بیان کیفیات چهارگانه و علامات اخلاط اربعه** بدانکه کیفیات چهارگانه عبارت از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ست و اخلاط اربعه خون و صفرا و بلغم و سودا است مزاج صفرا گرم و خشک ست بمزاج آتش و مزاج خون گرم و تر است بمزاج باد و مزاج بلغم سرد و تر است بمزاج آب و مزاج سودا سرد و خشک بمزاج خاک ست و خلقت انسان از هر چهار عناصر است و این هر چهار اخلاط در حقیقت جوهر هر چهار عنصر است و علامات کیفیات چهارگانه و اخلاط اربعه طبعی و ناطبعی و نامهای اقسام صفرا و بلغم و سودا در علم الابدان در باب سوم با کمال شرح و بسط مندرج ست و درین مقام آنچه ضرور ترست

اگر نوشته می شود بدانکه علامت حرارت غلبه تشنگی ست و سوزش اندرون و زردی یا سرخی چهره یا سائر اعضا و از سردی راحت یافتن و در بدن انسانی دو خلط گرم ست خون و صفرا طبع خون گرم تر ست و طبع صفرا گرم و خشک پس اگر سبب حرارت یعنی گرمی زیادتی خون بود گرانی سر و کثرت خمیازه و فازه و نعاس یعنی پینگی و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان و بر آمدن دنبل ها و بثورات در بدن و بر آمدن خون از بن دندان و از بینی و کسلی و کاهلی و درد اعضا دلیل آن ست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ روی و زبان یا تمام بدن و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان و قشعریره دلیل آنست و نشان غلبه برودت نبودن تشنگی و سوزش و سپیدی یا سیاهی رنگ بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد سبزی رنگ بدن و نرمی و سستی و سردی جلد و ضعف هضم و آروغ ترش و بسیاری خواب و کندی حواس و بر آمدن لعاب از دهن و آب رقیق غیر سوزان از بینی دلیل آنست و اگر سبب سردی غلبه سودا بود لاغری و سیاهی بدن و غلظت خون و زیادتی فکر و خلیه فم معده یعنی در فم معده چنان معلوم شود که خارش می خلد و اشتهای کاذب دلیل آنست و نشان غلبه رطوبت سستی و کاهلی و نرمی اعضا و نشان غلبه یبوست درشتی و لاغری و بی رونقی بدن ست و گاهی رطوبت با حرارت مرکب شود پس حرارت یا از خون خواهد بود یا از صفرا و علامات هر دو مذکور شده و گاهی رطوبت یا برودت مرکب شود پس برودت یا از بلغم باشد یا از سودا و علامات آن هم بیان شده و یبوست اگر با صفرا باشد علامت آن بیان شده اگر با سودا باشد علامات آن هم بیان شده و یبوست اگر با صفرا باشد علامات آن بیان شد و اگر با سودا باشد علامات آن هم مسطور شده و بیان اوصاف اخلاط طبعی و ناطبعی و ذکر اقسام صفرا و بلغم و سودا در علم الابدان در باب سوم مشرح و مفصل درج شده اعاده آن درین مقام ضرورت ندارد فائده پنجم در بیان ریح و تدابیر آن واضح باد که در اکثری از کتب طب علاج و تدابیر ریح چون اخلاط اربعه بتفصیل علیحده بیان نکرده اند و بهدایت ربانی بفکر این مختصر نفع و ضرر ریح موافق اخلاط است و نفعش ظاهر ست که نفوذ کامل بی اعانت روح و ریح

فائده پنجم در بیان ریح

صورت نه بندد و ابقای نوعی منحصر بر تکمیل قوت آله ست و کمال قوت آله موقوف بر ریح معتدل ست پس ریح نیز در ملکت بدن مثل اخلاط اربعه یکی از اعیان و ارکان ست در ماده بقای ذی و هرگاه مزاج ریح از اعتدال برگرده و بسبب شدت برودت کثافت پذیرد و حرارت تا ریه آن زائل شود یا کمتر باقیماند در هر موضعی که متحقق گردد وجع و تمدد و نفخ احداث نماید و کیموس قرار و آرام ندهد چنانکه در قولنج ریحی و وجع الکلیه ریحی ریحی و وجع الطحال ریحی و وجع معده ریحی ظاهر و مشهور ست و استسقای طبلی و قیله ریحی و نفخه رحم را همچنین قیاس باید کرد و چنانکه اخلاط همیشه و هر وقت در بدن موجود ست هیچگاه اعضا از ریح نیز خالی نمیباشد پس بیان تدابیر آن و در روح و ریح همین قدر تفاوت ست که روح بخارات لطیفه حاره است و ریح دخانات بارده و تعریف ریح چنین کرده اند الریح دخان بارد یتولد من لطیف الاخلاط پس تکون ریح در قلب نیز ضروری ست زیراکه قلب مقام نضج و خون و تولد بخارات لطیفه یعنی روح حیوانی ست و در مقام نضج و تولد بخارات دخانات ضروری ست و در بخارات اجزای مائی و ناری و هوائی است و در دخات اجزای ارضی و ناری و هوائی است اما حکیم علی الاطلاق از امر ترویح قلب هردم اخراج دخانات از قلب مقدر فرموده و عیاذا بالله اگر بتردیح اخراج او ختم نشدی قلب هرگز متحمل تکالیف دخان نگردیدی و علی هذا القیاس در کبد و اورده نیز تولد ریح ضروری ست که اینهم مقامات نضج اخلاط اند اما چون اخلاط بالکلیه دفعة واحدة از کبد بمقامات خود میروند و کبد از اخلاط خالی می باشد تا وقتیکه کیموس دیگر برسد ریح نیز شامل اخلاط در عروق میشود و کبد از تکلیف ریح محفوظ و مامون می باشد اما کلیه و مثانه و طحال در بعضی اوقات بر نفخ ریح مبتلا می شوند و تولد ریح چنانکه در قلب و کبد و اورده و کلیه و مثانه و طحال ست در معده و امعا تولد آن ناگزیر تر ست زیراکه اول نضج غذا درین مقامات ست و در اول نضج حرارت عظیم و رطوبت کثیر باید که غذا را لائق نضج کبد گرداند و در جائیکه حرارت عظیم با رطوبت کثیر و اجزای ارضیه موفوره یعنی غذا شامل ست تولد بخارات و دخانات نیز در انجا بیشتر متصور ست پس معده و امعا بالاختصاص و بالاستقلال بفضل علاحده چون اخلاط اربعه ضرور ست واجب آنکه

مخزن ریاح ست و فرق در بخار و دخان همین قدر ست که در بخار اجزای آبی و ناری و
هوائی ست و بخار مستحیل ست بآب میشود و دخان مرکب ست از اجزای ارضی و هوائی
و ناری دخان کمتر میشود و میل ببرودت نماید در عفونت موسوم به ریح می گردد و در تمام
فضای اعضا گردد و در ریاح اعضای صدر با رشح خارج میشود و ریاح معده و امعا که
هر گاه در موضعی محتقن میشود احداث درد و کشش نماید پس تدابیر ازالهٔ آن مستمنات
چون تقسیم و تدهین و تمریخ و تحلیل و تکمید بعمل آرند و اگر ازین تدابیر تحلیل نشود و ازالهٔ آن
صورت نه بندد دران حالت بمنضج و مسهل متوجه بعد تنقیه هرگز اثر مرض باقی نمی ماند

فائدهٔ ششم در بیان نزله و تدابیر آن معلوم باد که اطبا مرض نزله را در امراض
دماغ شامل زکام بیان کرده اند و این مرض را از امراض ضعیفه انگاشته تدابیر آن التفات
سهل سفر نمایند و این فقیر را بهدایت ربانی آنچه حقیقت این مرض منکشف گردیده شرح آن
بعد بیان زکام بذیل آن کرده میشود بدانکه اگر رطوبات غریبی دماغی برای الف که مجرای
خاص اوست و خارج شود آنرا زکام گویند و توجه بعلاج زکام ضرورت ندارد فقط پرهیز
از آب سرد و هوای سرد و از لبنیات و حموضات و دهنیات و اغتسال و گوشت و شیرینی
کفایت کند سه روز بغیر مدد دوا انضج ماده می شود و شش روز تمام مادهٔ نضجیه از راه انف
دوای آن در فصل زکام مذکور خواهد شد و اگر رطوبات غریبه دماغی بمجرای خاص که انف
دفع میشود و کسیکه ضعیف المزاج باشد طبیعت او بنضج مادهٔ زکام محتاج مدد دوا میشود پس
الف ست رجوع نکند و بدماغ ممتلی گردد در هر شق دماغ که امتلا آرد دران شق بسبب کیفیت
امتلاء مادهٔ امراض مختلفهٔ دماغی احداث نماید و اگر بجانب جلد سر رجوع آرد مرض شیب پیدا
کند و اگر بطرف موخر دماغ ریزد نسیان آرد و اگر بمقدم دماغ مجتمع شده متعفن گردد دوا
پیدا کند و بصداع دوی احداث نماید و اگر بجانب عضلات روی ریزد پس اگر در عرض عضلا
باشد بقوهٔ تشنجی و اگر در طول عضله باشد بقوهٔ استرخائی احداث نماید و اگر بطرف اعصاب
ریزد تمدد و تشنج و کزاز آرد و در تمدد و تشنج فرق همین ست که مادهٔ تشنج بیکجانب باشد
و مادهٔ تمدد و کزاز در خلف و قدام یکسان باشد ازین جهت عضو بهیچ جانبی حرکت نتواند کرد

فائدهٔ ششم در بیان نزله و تدابیر آن

واگر بجانب عین رجوع کند رمد نزلی وسبل ورطب ودمعه آرد واگر بطرف فم ریزد ورم لثه
ووجع اسنان وتحرک اسنان وورم لسان واسترخای لسان وفساد ذوق حادث
کند واگر بطرف حنک ریزد ورم حنک ودر آخر قرحه حنک پیدا کند واگر بحلق فرو ریزد خناق
بلغمی وسقوط لهات واسترخای لهات یا ورم لوزتین آرد واگر از راه مری بفم معده وبمعده
رود سوء مزاج فم معده وسقوط شهوت طعام بسبب استرخای آن واختلاج معده وفساد
معده پیدا کند واگر از معده بامعا فرو ریزد اسهال نزله آرد واگر بانثیین فرو ریزد عظم
انثیین پیدا کند تا آنکه بعضے را بزرگی بحدی رسد که چون کدو بنظر آید واگر بقصبه وریه
ریزد سعال ودر بوده وضیق النفس احداث نماید واگر بریه دار آید امراض ریه چون ذات الریه
وسل پیدا کند واگر در جای الحقن شده متعفن گردد واحداث حمی نماید وآخر الامر آن حمی
شبیه بحمای دقیه شود ونجات ازان کمتر صورت بندد واگر بحجابات صدر وباضلاع رود و
متمکن گشته متعفن شود ذات الصدر وذات العرض وشوصه وذات الجنب احداث نماید
ودرین زمان در اکثر بلاد هندوستان بسبب کثرت انهار وآبشار کثرت وشدت نزله بحدی
رسیده که اکثری از ساکنان امصار وقصبات وقریات از اناث وذکور طفل وجوان وپیر بمرض
مبتلا اند وباعث آن بدعای این فقیر همین ست که درین ایام بسبب کثرت انهار وجویبار که بسیاری
از اقطار زمین جاری شده از بسیاری سیرابی زمین هوای این دیار خیلی مرطوب گردیده از قراین وآثار
چنان متصور میشود که بچند ایام همه ساکنان مواضع وقریات بمرض نزله مبتلا شده وبکسر از کار زراعت
وکشت وکار معذور خواهند شد ونقصان تمام در آبادانی ملک ومحاصل مملکت راه خواهد یافت
واضح باد که نزله بر دو قسم است نزله حار ونزله بارد نزله حار در امزجه حار رطب از ماکولات ومشروبات
حار رطب حاصل شود ونزله بارد در امزجه بارد رطب از ماکول ومشروب بارد رطب حادث گردد
نزله حار بسبب لطافت وحدت شدید الغوص ست در اعضا واعصاب وبسبب حدت ذاتی خود
اعضای رخوانی الغور متقرح گرداند ازین سوا ست که چون بریه ریزد وبعلت حرارت جوهر ریه
آنرا متقرح گرداند وچون بجوهر دماغ وبحجابات آن ممتلی شود بسبب آغشته وممتلی شدن
شق دماغ واعصاب نفوذ قوت نفسانی دران متعسر گردد پس حس وحرکت

اعضای آن شق بسبب کمیت ماده ناقص و یا باطل گردد چنانکه در فالج و استرخا رو دهد ظاهر
است و اگر امتلای ماده در هر دو شق دماغ باشد مرض سکته عارض گردد و یکبارگی حس و حرکت سائر
اعضا باطل گردد و از نزلۀ بارد ضیق النفس و ربو و امثال آن بیشتر عارض گردد و علاج آن
اخراج ماده است بمنضجات و مسهلات آن صاحبان نزله را ضرور است که از آب بسیار سرد
و هوای بسیار سرد و اغتسال بآب سرد و بموسم خریف و شتا از خواب روز و از کثرت خوردن
آب و اقسام لبنیات و انواع حموضات احتراز واجب دانند و در هوای سرد سر را
بسربند و گلو را بگلوبند محافظت نمایند و علی الدوام صبح و شام مشی را عادت کنند و یک میل یا
زیاده از آن هر قدر که ممکن باشد حرکت نمایند که حرکت مخفف رطوبات است و حکمت درین
آنست که هر قدر رطوبات غریبه روزانه متکون گردد بسیاری از آن از حرکت بتحلیل رود و
مشی صحرای صاف از شهر بهتر است که هوای آن لطیف است و در ایامیکه هوا سرد یا گرم
باشد در حریم خانه حرکت نمایند و بیرون نروند و اگر بموسم تابستان حرکت کمتر کنند مضائقه
نیست که در ایام گرما بسبب شدت حرارت تحلیل بیشتر است و از افواه مسامات رطوبات
غریبه بدن خارج میشود و آن عرق است و صاحبان نزله را ضرور است که از بیداری مفرط
و ریاضات متعبه پرهیز کنند که آن موجب حرارت غریبه است و ظاهر است که چون نقصان
در حرارت غریزی رود هر آینه بالضرور برودت در بدن غالب شود و کثرت رطوبت بسبب نزله
در بدن موجود است پس هر گاه برودت و رطوبت هر دو غالب شود امراض بارده عارض
شوند که جانبر شدن دشوار باشد قول اطباست الحر یوذی والبرد یهلک یعنی حرارت
فقط ایذا می دهد و برودت قطعا هلاک می کند و صاحبان نزله را ضرور است که همیشه در
فصلین یعنی ربیع و خریف تنقیه باسهال کنند و هرگز مبادرت بفصد ننمایند تا رطوبت زائد
التی از تحلیل باقی مانده در بدن مجتمع شده باشد باسهال خارج گردد و کسل و ثقل
که بسبب رطوبت غریبه در بدن حاصل شده زائل گردد و جودت و ذکاوت در مزاج
حاصل آید و اگر تنقیه نکنند کثرت مواد فاسده حرارت غریزی و سائر قوی را ضعیف گردانند
و اکثر الامر در رطوبت غریبه حرارت غریبه پیدا آید و آن را متعفن سازد و چون بخارات

متعفنه در عروق و اعضا منتشر گردد تب عفنی احداث نماید و بر فراش رنجوری اندازد و
در آنوقت بغیر تنقیه چاره نباشد پس آنچه بعد خرابی بصره کنند اگر قبل ازان کنند سفر ودن
بعلاج ست و برای اخراج مادهٔ نزلی سنا و هلیله را خیلی لائق و مناسب تر تجربه کرده ام
و همیشه بر آن عمل کرده ام و گاهی خطا نه دیدم و غذای کهچڑی صاحبان نزله را خیلی
نامناسب ست که دران تبخیر زیاده تر ست و چندانکه تبخیر زیاده تر حدوث نزله بیشتر پس
غذای بهتر نان پاؤ یا نان فطیری در شوربا حل کرده یا دلیهٔ گندم بریان نمکین یا شیرین
هرچه پسند خاطر آید روز مسهل تناول کنند اطبای روزگار در هر مرض مسهل خیارشنبر معمول
دارند و بحکم ضرورت بغذای کهچڑی امر می کنند پس هر قدر مواد که از مسهل خارج می شود
همانقدر یا چیزی کمتر ازان از غذای کهچڑی حاصل میشود و بعد فراغ از مسهلات جبر و نقصان
برابر می باشد بسبب مواد مستحصله از غذای کهچڑی اما فرق در مواد مستخرجه و مواد مستحصله
همین قدر ست که مادهٔ متعفنه خارج شده و مواد غیر متعفنه حاصل آمده فی الجمله در امراض
بلغمی و سوداوی مسهل خیارشنبر و غذای کهچڑی هرگز مناسب و پسندیده نیست اینهمه
نکات که مذکور شده بعد تجربه های بسیار معلوم گردید فائده هفتم در بیان تاثیرات
ادویات یعنی مسهلات و مسکنات و مقویات و مضعفات و منضجات و مسولات و غذا
مریضان بدانکه مرض بر دو قسم ست ساذجی و مادی - امراض ساذجی آنست که کیفیتی
از کیفیات یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست بسیط یا مرکب از اسباب داخلی یا
خارجی یا بسبب اعراض نفسانی در مزاج غالب شود و مزاج را از حالت طبعی متغیر گرداند مثلاً
چیزی از اشیای اعراض یا گرم یا خشک یا تر خورده شود و بسبب آن گرمی یا سردی یا تری یا خشکی
در مزاج افزون شود و مزاج را از حالت طبعی بگرداند و یا کسی در ایام تابستان آفتاب گرم
بر آید و از آفتاب متاذی شود یا قریب آتش سوزان مکث کند و از حرارت آتش علیل
گردد یا در زمستان در آب سرد در آید و غوطه زند یا بهوای سرد بی حفظ بدن راه رود یا در
موسم باران تر شود و هوای سرد و تر در بدن اثر کند و ازان تغیری در مزاج پیدا آید یا بسبب
اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و فرح و خوف و خجل مبتلای مرض شود یا به سقطه

یا جرح لاحق گردد این قسم امراض را ساذجی گویند و امراض مادی آنست که بسبب تغیر اخلاط
اربعه یا فساد ریاح یا اجزاء عارض شود و تغیر اخلاط بر دو قسم ست بی عفونت و با عفونت باشد
بی عفونت باشد تدابیر آن با تدبیر امراض ساذجی قریب تر ست و اگر با عفونت باشد
از عفونت هر یکی اخلاط اربعه حمی حادث می شود اگر عفونت در یک خلط ست آنرا حمای بسیط
گویند و اگر در دو یا زیاده از دو خلط ست آنرا حمای مرکب گویند در امراض ساذجی استعمال
معدلات و مبردات و مسخنات و محللات کافی میشود اما در امراض مادی الی استعمال منضجات
و مسهلات و دیگر استفراغات مثل قے یا فصد یا حجامه مع الشرط یا ارسال علق انچه مناسب
مرض موافق وقت و مطابق حال مریض باشد گزیر نبود بدانکه دوای معدل آن را گویند که
از اخلاط اربعه هر خلطی که از حالت طبعی خود متغیر شده باشد آنرا باز بحالت اصلی آرد معدلات
خون تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز خشک گل سرخ عناب شاهتره براده صندل سفید براده صندل
سرخ منڈی برگ حنا بر مُنڈی براده چوب شیشم براده آبنوس گل نیلوفر گل بنفشه ازین
ادویه مفرده که مذکور شد انچه مناسب حال و موافق مزاج مریض داند اختیار فرمایند.
معدلات صفرا تخم خرفه تخم کاسنی تخم کاهو تخم خیارین کشنیز صندل سفید بهدانه اسبغول
معدلات بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون یعنی زیره دارچینی مویز سنبل الطیب
تخم خطمی خبازی **معدلات سودا** سپستان بسفایج گاوزبان تخم خربوزه پرسیاوشان
اصل السوس انجیر مویز افتیمون و هر گاه افتیمون را با دیگر ادویه در مطبوخ اندازند در جامه
بندد **ملطفات** یعنی ادویه که اخلاط غلیظ را رقیق و قطع کنند اهل اسطوخودوس
انجیر خردل حب قرطم سیر اذخر نخنکشت بابونه دارچینی سعد وج زوفای یابس قسط صعتر
پودینه سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا **مقیات** که اخلاط ثلاثه معده را بقی خارج کند
اصل السوس انجیر مقشر جوز القی که بهندی مین پهل گویند سکنجبین ساده عرق شبت
تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نمک طعام آب بگرم **مفتحات** تفتیح سدد نمایند و ریاح
غلیظ را تحلیل کنند اذخر شاهتره بادیان انیسون افسنتین تخم کرفس بیخ کرفس اسطوخودوس
نانخواه برگ سداب تخم کشوث **ملینات** شکم معده را نرم کنند و یبوست معده زائل نمایند

برگ خرفه برگ پالک مغز پنبه دانه حب السمنه یعنی خرد بجی برگ تلطف یعنی تهو اسگه
گاؤزبان شکر سرخ شیر گاو شهد عرق نیشکر حابسات شکم یعنی شکم جاری را بند کنند تخم ریحان
بارتنگ گلاب مصطگی با گلقند سماق بادیان بریان تخم پره بابریان گل ارمنی زهر مهره بسپا
حب الآس بلگیری اسپغول تخم مرو بارتنگ دانه الایچی سفید پودینه خشک زنجبیل خشک
نشاسته گندم قابضات یعنی هرچه از بدن روان شود آنرا بند کنند حب الآس دم
الاخوان طباشیر سماق زرشک مصطگی عدس مازو جوز السرو یعنی ماجین گلنار جفت بلوط
پوست ترنج پوست بیرون پسته پوست سنگدان مرغ مغز تخم باقلات مدارات بول مدرات
بادرد تخم خیارین تخم خرفه تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تربوز خار خسک تخم کاسنی آب مروق
برگ کاسنی کاسنی بیخ مدارات حارات تخم کتان بادیان انیسون تخم کرفس تخم معصفر اسارون
تخم خربوزه شونیز نانخواه مدارات حیض که حیض بسته را بکشاید شکاعی اشیع پوست
خیارشنبر کبیبه اسارون تخم کرفس امصلبا شونیز نانخواه برنگ کابلی بر نجاسف یعنی بومادران
بابونه برگ سداب بابونه کبابه چینی زوفای خشک مصدعات که استعمال آن
درد سر عارض گردد بزر البنج یعنی اجواین خراسانی کند کراث سنبل شبت سیر پیاز عدس حلبه
تخم کتان بادنجان ترب علی الاتصال خوردن منومات که استشمام آن خواب آورد و بیدار
نشود نفع کند گل و برگ ریحان و گل خشخاش سفید بوئیدن واز تخم خشخاش ویا مغز تخم کدوی شیرین
ویا تخم کاهو ویا مغز تخم تربوز شیره برآورده وبه نبات شیرین کرده خوردن دروغن گل یا روغن
گل نیلوفر ویا روغن بادام ویا روغن مغز تخم کدو ویا روغن کاهو بر سر و بر پیشانی مالیدن
افیون جو خوردن مسهرات یعنی دافع خواب قرنفل بآب سائیده بر پیشانی نی مه
روغن طلا کردن وسرکه بوئیدن وابارنج فیفرا بآب جوش داده ازان آب غرغره کردن
کافور بوئیدن وخردل بسرکه سائیده بر پیشانی وصدغین طلا کردن محلمات ردیه که از
کثرت استعمال آن خوابهای پریشان دیده شود گندنا ولوبیا وباقلا وپیاز خام
وآنکه کثرت خوردن مالغات اعلام ردیه بالخاصیت سنگ بلور باچوب زیتون
برگ آدیجنتن یا شب بمانی زیر سرکرده خفتن مفشیات ادویه که نفخ در ریح را بشکنند

بابونه شبت مرزنجوش پودینه برگ سداب تخم کرفس بیخ کرفس بادیان انیسون برنجاسف
یعنی بومادران زیره نانخواه مخدرات افیون تخم خشخاش سفید بیخ شاهتره بزرالبنج
اسپند برگ تنباکو تخم جوزماثل که بهندی دهتوره گویند کاکنج شوکران قنب کندر مسکنات
یعنی ادویهٔ غثیان آرند انیسون تخم خربزه افتیمون سفیدی بیضه مرغ کثیرا نشاسته
منشیات یعنی ادویهٔ غثیان آرنده انیسون تخم خربزه افتیمون تخم گزر برگ سداب
سعد صعتر مفرحات اسقیل زرنیخ زاج سبز سرگین کبوتر آهک آب نادیده صابون
منقیات قروح از گوشت زائد توتیا انزروت نمک مردار سنگ صدف سوخته
آهک شیشه صبر منقیات قروح از وسخ اهل زفت عسل نمک آب کامه رادعات
بزرقطونا گلنار عنب الثعلب فوفل کشنیز خشک صندلین اقاقیا ماميثا مسرعات سکر یعنی
نشهٔ شراب زودتر آرند زعفران مغز بادام برگ قنب بسباسه اشنه در شراب داخل
کردن و بعد شرب شراب زعفران یا اشنه بوئیدن یا چند دانهٔ مغز بادام تلخ یا حب کاکنج
خوردن موخرات سکر یعنی نشهٔ شراب بدیر آرد بعد خورده شراب بهی یا مغز بادام شیرین
یا مغز نارجیل خوردن یا قدری کشنیز خشک خائیدن دافع خمار شراب انار ترش خوردن
یا در شربت قند یا نبات قدری عرق لیمون انداخته خوردن و شربت انار ترش و سکنجبین
لیمون نیز همین فائده بخشد مقویات دماغ آمله مربا و مربای هلیله و مربای سیب مربای
بهی گل سرخ گلاب مغز فندق مغز بادام شیرین مغز تخم کدو تخم کاهو سعد کوفی
سنبل الطیب جوزبوا عود هندی قرنفل زعفران زنجبیل گوشت ماکیان شیر میش
مقویات و مفرحات دل انار شیرین انار ترش آب بریشم آمله پوست ترنج اشنه
بادرنجبویه شاخ مرجان بیخ مرجان بهمن بسفایج تخم حماض برگ تنبول سیب بهی زهرمهره
جدوار دانهٔ الاچی سفید درونج دارچینی گل گڑہل شقاقل صندل سفید طباشیر تخم بالنگ
کشنیز برگ گاوزبان گل گاوزبان گل نیلوفر سنگ یشب عرق کیوڑه مشک عنبر مقویات
جگر افسنتین جوزبوا اذخر سعد درونج دارچینی تخم کشوث اسارون مغز پسته مصطکی
قاقله عود هندی زراوند بادرنجبویه مویز غافث کاسنی گل سرخ زرشک نشاسته انار

مضرات جگر آداب سرد نارنگی خرما انجیر خشک و ترو مداومت سرکہ د سہند کہ بموسم زمستان حاصل شود مقویات معدہ آملہ انار دانہ پوست بلیلہ سماق بہی طباشیر گل سرخ عود ہندی مربای ہلیلہ اسارون اذخر فلفل سیاہ شیر شتر پوست ترنج بادرنجبویہ جوز بوا دارچینی زرنباد داشتہ سعد سلیخہ ساذج ہندی کچتال قرنفل قاقلہ کندر پودینہ پوست سنگدان مرغ و ہرچہ مقوی معدہ است مری وامعا را نیز تقویت می بخشد مضرات معدہ آلوی شیرین عناب تخم کتان لوبیا کنجد سیاہ ماء الشعیر آب گرم و مری وامعا را نیز این ہمہ اشیا ضرر میرسانند مقویات اشتہای طعام عرق لیمون پوست لیمون پوست ترنج فلفل زرشک مصطگی خولنجان نمک ہند قاقلہ شیر شتر آب سرد و آنچہ مقوی معدہ است مقوی اشتہا نیز ہست مقویات دندان ولثہ گلنار شب یمانی سوختہ کندر شاخ گوزن سوختہ مسمی پوست ہلیلہ حنظل بلیلہ سوختہ فوفل عاقرقرحا سماق زیرہ گلاب سعد مازوی سبز ہامین مصطگی کندر طباشیر دانہ الایچی سفید فلفل سیاہ سوختہ کسیس برادۂ آہن تنباکوی سوختہ سنگ جراحت کبابہ خندان قسط شیرین پوست مولسری تخم سرس عدس مقشر مرکی بیخ لی مضرات دندان ولثہ اقسام شیر علی الخصوص شیر شتر و ترب و آب برف و آب شورہ و اقسام ترشی ہا مقویات بصر آملہ ہلیلہ زرد بادام شیرین بادیان بیاز پختہ صدف سوختہ آبریشم سوختہ سرمہ اقلیمیای نقرہ و طلا فلفل سیاہ مشک زعفران مروارید حل کردہ از میل طلا در چشم کشیدن مضرات بصر کرنب وکاہو و عدس و گندنا کثرت خوردن و بیشتر مرکب سیاہ شربت گردیدن و زیادہ تر در تب آفتاب حرکت نمودن و بطرف اشیای تابان و درخشان نظر کردن اما دیدن نور قمر بصارت را قوت بخشید و نظر کردن بسوی آفتاب بصر را زیان دارد مدرات عرق و شیر و بول و حیض انیسون دانستین وود یعنی مجیٹھ و بابونہ و تخم کتان و تخم کشوث مدر بول و حیض و عرق و شیر اند اصل السوس مویز سیاہ دشتان مدر بول و حیض ست و بادیان مولد شیر و مدر بول و حیض فودنج یعنی پودینہ مدر عرق و حیض ست و نانخواہ یعنی اجوائن مدر بول و حیض و عرق مقویات باہ گوشت بزغالہ یک سالہ و مرغ و دراج و ماہی رو ہو بیضہ مرغ دماغ عصافیر و شلجم و گرزد و ترب

پیاز و شیر میش و شیر گاؤ و روغن گاؤ و شیرین و برنج ہمراہ شکر و خرما و بادام و فندق و حب
السمنہ و مغز پستہ و چلغوزہ و ثعلب مصری و شقاقل مصری و خولنجان و بوزیدان خار خسک بہمن
سرخ و بہمن سفید تودری سرخ تودری زرد کنجد مقشر تخم ترہ تیزک تخم جرجیر تخم کنوا تخم
اصل سنبھل موسلی سیاہ موسلی سفید عاقرقرحا مصطگی تخم گندنا تخم پیاز تخم گزر تخم شلغم
تخم خشخاش سفید دارچینی دار فلفل زنجبیل اشنہ اسارون زرنباد و بانسلا و لسان
العصافیر قاطعات باہ فرنجمشک کاسنی کاہو عناب اریسا قست منہدی خرفہ کھیرا ککڑی
کشنیز ککڑی شیر خام بیخ نیلوفر تخم خشخاش سیاہ کافور و بہ نہار آب سرد نوشیدن و
اقسام حموضات مثل لیموں و نارنگی و ترنج و تمر ہندی و آلو بخارا و دیگر اشیا کہ بیشتر شکنند
ریاح باشند مولدات منی تخم گندنا شقاقل سورنجان شیریں مغز تخم معصفر پیاز
خام و پختہ و شیر گاؤ و شیر شتر و ہمراہ شکر و گوشت بط و مرغ و حب الزلم و بہمن سرخ
و سفید و بوزیدان مغز بادام شیریں مغز پستہ تخم ترہ تیزک نخود لسان العصافیر نارجیل
تودری سرخ و زرد و تخم کتان اشنہ ترنجبین زنجبیل و مشک زعفران مقللات منی کہ منی را
کم کنند ادویہ سرد مقلل منی تخم کاہو بزرالبنج شاہدانہ کشنیز خشک بلوط گل نیلوفر تخم
خرفہ برادہ صندل سفید گلنار عدس ادویہ گرم مقلل منی تخم بنجنگشت تخم مرزنجوش
فلفل سیاہ فلفل سفید لبوب زیرہ سفید و سیاہ مدرات منی افسنتین درمنہ
ترکی ترمس برگ سداب بادیان تخم کرفس مفتتات سنگ گردہ و مثانہ برنجاسف
یعنی بادران اسارون تخم خربوزہ خار خسک رازیانہ پرسیاوشان نخود سیاہ حب القلت
بادام تلخ سعد سکبینج حجر الیہود سنگ سرماہی محللات اورام اکلیل الملک مخ جاوشیر
اشق پرسیاوشان اسقیل یعنی پیاز دشتی بابونہ برنجاسف اذخر باقلا اسارون خطمی
زفت رومی بیخ رومی سوسن ترمس فقاح اذخر مرزنجوش غافث قنہ فودنہ خروع رادعات
اورام مامیثا اقاقیا اسبغول گلنار عنب الثعلب فوفل کشنیز صندل سرخ صندل سفید گل سرخ
ملینات اورام صمغ زیتون بزرالبنج مقل سعد روغن بیدانجیر روغن بیضہ دانہ پیہ بط مغز
ساق گاؤ اسبغول خطمی تخم کنوچہ مغز ساق گوسفند زفت رومی منضجات اورام اکلیل الملک

بزرگ یعنی تخم کتان ایرسا سپستان لعابه سوم تخم خطمی مرکی برگ کوی برگ انار برگ سنبهالو
برگ نرمه هر چهار مساوی الوزن در جامه تر پیچیده در خاکستر گرم ساعتی بگذارند که نرم شود
پس برآورده نیمگرم برآورم مثل دنبل وغیره بربندد **منضجات** اورام یعنی پختگا کننده ورمها
اسپغول یعنی بارتنگ تخم ریحان زاج سبز شیر **مفتحات** یعنی کشایندهٔ شیر اشجار شیر دار مثل شیر آکهه و شیر
زقوم خاردار و بجال کبوتر صحرائی آهک آب نادیده قسط فرفیون صابون **موکلات** رحم خبیثه
یعنی گوشت زخمها را بزداید و از قرحه دور کند انزروت اشنان مردار سنگ توتیا سفید
سپید در صدف سوخته زنگار توتیا **مجلیات** که قرحه را از ریم مردار سنگ پاک کند ابهل
زفت شوره نمک آبکامه ایرسا عسل خالص زرنیخ حب اطبان **قاتل کرم** که کرم زخم
را از استعمال آن بمیرند برنگ کابلی افسنتین جعده نرو فای خشک کرد با حرد تودینه
تنبل شونیز برگ شفتالو ترمس ملیم صبر عرق برگ نیب **مدملات** ادویه که قرحه را از گوشت
صلاح پر کنند اند یعنی سرمه سیاه انزروت اسفنج دم الاخوین زفت زراوند بارتنگ زیره
ایرسا صبر گل مختوم سنگ جراحت بال **مجففات** که زخم و قرحه را خشک کنند صدف
سوخته خرمای سوخته سم اسپ سوخته و سم خر سوخته انزروت اشنه مردار سنگ **مانعات**
نزف الدم که جاری شدن خون را از زخم بند کنند اند یعنی سرمه زرنیخ دم الاخوین
گیر و تصفص گل ارمنی کهربا بارتنگ بیخ انجبار لحیة التیس یعنی ریشه درخت برگد زیره مصطکی
بهمن نشاسته مازو کتیرا سفید ریوند یعنی جوانز السرو بزر البنج کشنیز خشک ادویه که **منضج**
اخلاط است منضج باصطلاح اطبا عبارت از دوا است که خلط فاسد را اگر بسیار رقیق
باشد اندکی غلیظ کند و اگر بسیار غلیظ باشد اندکی رقیق کند که قابل اخراج و سهل الخروج
گردد **منضجات صفرا** عناب گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر شاهتره تخم کاسنی نبات یا قند
۵ دانگ ۴ ماشه ۴ ماشه ۴ ماشه ۴ ماشه ۳ ماشه ۲ توله
باسکنجبین ساده یا ترنجبین یا شربت آلو بخارا عناب نه دانه سپستان بیست دانه گل سرخ
و کاسنی و شربت آلو هرگز نه شود کسانی که عادت نزف الدم داشته باشند ترنجبین گل
سرخ و برای ایشان هر آئینه مناسب نیست **منضجات بلغم** بادیان تخم خطمی اصل السوس
مقشر برنجاسف مویز پرسیاوشان انجیر زرد تخم معصفر کوفته اسطوخودوس نبات و اگر تپ باشد

بادیان واسطوخودوس راموقوف کرده گل بنفشه و عناب و سپستان داخل کنند منضجات سودا
برگ گاوزبان گل گاوزبان عناب سپستان شاهتره بادرنجبویه بسفایج افتیمون درجابه بسته
اصل السوس مقشر اسطوخودوس پرسیاوشان آب نبات واگر بسبب فساد خون فیوره و دمامیل
و جرب و حادث شود و درینجا تنقیه واجب میگردد پس برای تصفیهٔ خون و تنقیه مادهٔ این
منضج دهند منضجات مصفی خون شاهتره برگ حنای خشک بادیان سرپهوکه برادهٔ صندل
سرخ عناب منڈی برهم ڈنڈی سونف نبات اگر موسم و مزاج حار باشد منقوع دهند یعنی
خیسانده والا مطبوخ یعنی جوشانده نه روز منضج داده مسهل دهند و بانکه در امراض دموی
که فصد ضروری باشد اگر خون با دیگر اخلاط غیر طبعی مخلوط نباشد اول روز فصد روا است زیرا که
خون بذات خود محتاج نضج نیست بغیر استعمال منضجات فصد باید کرد اما هرگاه در خون
خلطی از اخلاط ثلاثه غیر طبعی یعنی صفرا و بلغم و سودا مختلط شود و خون را از حالت طبعی
متغیر سازد دران وقت حاجت دادن منضج می باشد تا ماده که با خون مخلوط شده نضج
گرفته قابل اخراج شود پس بعد منضجات درای این فقیر مسهل بهتر آمده از فصد تا خون
محفوظ ماند و موادی که باعث تغیر خون شده با سهال خارج شود و همین قاعده و دستور همیشه
در مطب این فقیر جاری مانده و حاجت بفصد نیفتاده و اطبای روزگار در تپ مطبقه که از
حرارت و عفونت خون حادث می شود فی الفور امر بفصد میکنند لیکن هرگاه از مضمون
مرقومة الصدر ثابت شد که حرارت خون بغیر اختلاط اخلاط ثلاثه غیر طبعی ممکن نیست در انجاهم
منضج داده تنقیه بمسهل کردن واجب است و باعث عفونت حرارت و رطوبت میشود پس
هرگاه در عروق بخون صالح رطوبات غریبی شامل شود و حرارت غریبی دران پیدا شود شک
عفونت در خون پیدا آید و از عفونت خون در عروق تپ لازم حادث گردد منضج تپ
مطبقه گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر عناب شاهتره برادهٔ صندل سفید آمله کشنیز خشک
نبات خیسانده کنند یا جوشانده هرچه مناسب حال مریض دانند بعمل آرند کیا بجوشانند
یا بخیسانند و نیمه صبح و نیمه شام بدهند اگر بحث صورت پیدا شود فی الفور برادهٔ صندل موقوف
کنند و اگر آثار نجح یک نزله ظاهر شود گل سرخ را نیز موقوف کنند اصل السوس مقشر نکوفته

پنهاشته در تسخیر زیاده کنند و اگر مریض را بیخوابی زیاده تر باشد پنبه تخم خشخاش سفید را شیره
برآورده در مطبوخ یا منقوع میزند و بنوشانند و اگر شکایت صداع داشته باشد سنج باشد
مغز تخم کدو را شیره کشیده بیامیزند و بنوشانند و در تب سونوخس رای اطبا این ارجح
است که چندان خون فصد بگیرند که مریض را غشی طاری شود یعنی مراد آنست که بمیرد
یا قریب مردن رسد و باعث حدوث تب سونوخس غلیان یعنی جوش خون نوشته اند
و این قاعده بدیهی است که در شئی رطب هرگاه حرارت غریزی اثر می کند آن را بجوش
می آرد چنانکه در شیر ظاهر است که هرگاه شیر بر سر آتش نهند چون حرارت آتش دران
اول اثر کند و بخارات در اجزای شیر محتبس ماند غلیان در شیر پیدا شود و بجوش آید تا آنکه
قریب بآن شود که از ظرف بیرون افتد پس دران حالت برای حفظ شیر دو تدبیر عمل
می آرند یا آتش را از زیر دیگدان بیرون می کشند و یا قدری آب سرد بر سر جوشش شیر
میزنند فی الفور جوش فرو می نشیند پس در جوش خون امر باخراج خون کردن بدان
بدان می ماند که بحالت جوش شیر هیچ تدبیر حفظ آن نکردن و آنرا بحالت او گذاشتن تا نیز از
ظرف بیرون شود و رایگان رود و این هم مشاهده شده که اگر ظرف شیر کلان باشد در حالت
جوش فرو نمی ریزد و اندرون ظرف جوش میزند و قائم می ماند و هرگاه از حرارت آتش تمام
اجزای شیر یکسان گرم میشود و اندکی از مائیت شیر تحلیل میرود و بخارات غریبه از ان زائل
می شود باز غلیان در شیر باقی نمی ماند پس ازین مثال ثابت شد که باعث غلیان خون
احتباس بخارات مائیه خون است که بسبب تشدید مسام خارج نمی شود درین حالت تدبیر
مناسب اینست که اندکی تبرید دهند که شدت حرارت کم شود و مفتحات خشک سائیده
بر بدن مالند که افواه مسامات مفتوح شود و مدرات مناسب دهند که ادرار بول و عرق
کند و علاج آن آنچه معمول این فقیر بوده بمقام آن نوشته شود انشاء الله تعالی و در مانحن
اکثر بتجربه فقیر رسیده که ضرورت فصد و مسهل هر دو نمی باشد و در مرض شری یعنی پتی فقط
استعمال محللات و مفتحات که تحلیل ماده و تفتیح افواه مسام نماید نفع کافی می بخشد و نیز
که نضج صفرا در سه روز و نضج بلغم در نه روز و نضج سودا در پانزده روز می شود اگر تپ باشد

بکثر از این ایام نضج حاصل می آید زیرا که تپ بنفسه منضج اخلاط است مسهلات بدانکه مسهل
باصطلاح اطبا آنرا گویند که مواد فاسده را از دماغ و عروق و مواضع بعیده بکشند و باسهال
خارج کنند و شرائط مسهل و سائر متعلقات آن در علم الابدان در باب مسهل بیان شده
مکرر ذکر آن درین مقام ضرورت ندارد و درینجا فقط ادویهٔ مسهلی نوشته می شود واضح باد
که در مسهل همه ادویه منضج داخل می باشد اما اگر در منضج اصول موجود باشد معمول اطبا است
که در مسهل همه ادویه منضج داخل می باشد بجهت آنکه قوت ادراری در اصول قوی تر است
و آن را موجب تحیر طبیعت و نقصان اسهال تصور کرده اند و سوای اصول همه اجزا
قائم دارند و دوای مسهلی بران مستزاد کنند جمهور اطبای زمان در هر مرض از هر خلطی
که باشد در تنقیه عام علی العموم مسهل خیار شنبر میدهند اما هرگاه تنقیه خاص دماغ
مطلوب باشد روز یکه مسهل سوم دهند آخر شب قدری حب ایارج میدهند و این فقیر
محض بهدایت ربانی بتجربه معلوم شده که خیارشنبر با دموی مزاجان موافقت دارد و با صفراوی
مزاجان کمتر و در امراض دموی و صفراوی و اورام باطنی که از مادهٔ صفرا یا خون باشد
نفع می بخشد و با بلغمی و سوداوی مزاجان و صاحبان نزله و کسانی که غلبه ریاح در بدنها و
ایشان بیشتر است کمتر موافقت دارد و فائده بوجه احسن نمی بخشد و منافع مسهل چنانکه باید
و شاید ظاهر و آشکار نمیگردد و بس مسهل سنا و هلیله را با بدرقه های مناسبه خیلی موافق مزاج
و نافع امراض یافتم در امراض بلغمی دماغی با حب ایارج یا حب شبیطرج یا حب اهلیله
بموافق مناسب و در امراض سوداوی با سفوف لاجوردی یا معجون نجاح وغیره خیلی موافق
آمده و در حمیات بلغمی و سوداوی نیز با منضجات مناسب نفع بین می بخشد بشرطیکه نضج
بخوبی شده باشد و بغیر نضج کامل اگر عجلت در مسهل کنند تنقیه کامل نمی شود و خلل د
سنا و باقی می ماند و در تپ محرقه و خفقان حار مسهل شربت ورد مکرر را پسندیدم و اکثر
بعمل آوردم و نافع یافتم و اگر شربت از گل تازه نیافتم از گل خشک و گلاب ساختم بکار
بردم و نفع بین از ان مشاهده کردم و معمول اطبای روزگار است که در علاج حمیات مسهل
اول پوست هلیله زرد و مسهل دوم پوست هلیله کابلی و مسهل سوم هلیله سیاه در اجزای مسهلی

داخل سکنند چون وجه کافی آن بقیاس این فقیر نیاید ناحق و ناروا چون پیرزنان باید ده ر دم د سنورمیعنی ماندن بعید از عقل صواب اندیش انگاشته ام از اول مسهل هر سه هلیله داخل کرده ام و در هیچگاه خللی و فسادی از آن مشاهده ننمودم یعنی نه تسدید مسام کرده و نه اسهال کبدی آورده اما برب کردن آن ضروریست تا اصلاح آن کامل شود و جرم هلیله سدد و است نه منقوع یا مطبوخ آن و چون با سنای شامل می باشد سهال بالعصر هم می آید الکه بآسانی تمام مواد غلیظ خارج سکند و هر سه هلیله با سنا با خراج مواد فاسده اخلاط ثلاثه خیلی قوی العمل و جلیل الاثر است و در وجع مفاصل و وجع الورک و عرق النسا و نقرس معجون سورنجان شیرین یا مطبوخ سنا و هلیله برگز به ام و همیشه نافع دیدم اما خوب تجربه کردم که در وجع عرق النسا که از ماده خون باشد بهتر از فصد علاجی دیگر نیست تا که خون از رگ نکبر خارج نشود هرگز استیصال ماده مرض نمیگردد و بعد مسهل برای چند روز صحت حاصل میشود اما باز عود میکند و مریض را بحالت اضطراب و اضطرار می اندازد پس اجبار امر فصد کردیم بعد فصد سالها گذشته که بار دیگر عود نکرده و اکثر فصادان از غلطی و یا نادانی و انعی با فصد عرق النسا الباسلیق می کنند و مریض را اصلا صحت حاصل نمیشود و این فقیر رو بروی خود چندان کسان را از اناث و ذکور بر پشت پای مقابل بنصر و وسطی و خنصر فصد کنانیده و بمجرد بر آمدن خون راحت و آسایش تمام بمریض حاصل شده و همه شرائط و مراتب ضروری فصد در علم الابدان در باب فصد مندرج است در آنجا ملاحظه کنند و بعمل آرند و در وقت تبخیر سوداوی و ریحی و بلغمی و عن بیه و انجیر افقط مطبوخ سنا بغیر هلیله با دیگر ادویه مناسب چون مغز تخم معصفر و پوست بیخ خروع و بیخ بوست بیخ حنظل با انجیر بند خیلی سریع الاثر یافتم و در امراض نزلی حار باشد یا بارد مطبوخ سنا مع هلیله یا حب هلیله دوای عجیب و غریب است و در امراض گرده و مثانه و طحال و کبد و رحم نیز مطبوخ سنا و هلیله کارهای نمایان کرده اما در اورام احشا و برای اطفال بحالت ضرورت مسهل لب خیار شنبر با ادویه مناسبه دوای مبارک است و مقام بعض ازین شرح و بیان آنست که چون در اختیار کردن مسهلات و تدابیر جز آن بهدایت

ربانی طریق این فقیر مخالف رسم و دستور معینهٔ قدیمهٔ اطباست لهذا بیشتر با نگشتان آن بر اختم
تا اطبای وقت عند الملاحظه چنین گمان نبرند که از خطا و نادانستگی چنین اختیار کرده ام و
معلوم ست که اطبای زمانه مریض یا صحیح را که برای حفظ صحت مسهل گیرد چون مسهل
خیارشنبر میدهند تاکید بلیغ میفرمایند که بر فراز و نشیب نروند و در حرکت و رفتار کمال آهستگی
اختیار نمایند و در تمام ایام مسهل و مابعد آن نیز هفتاد و عشره غذا از چیزی که آن از برنج و
دال مونگ میسازند غذای دیگر نمی دهند بسبب این چنین پرهیزات شدیده مردمان از مسهل
گرفتن عار و انکار و احتراز دارند و چون تا مدت وا از مسهل نمیگیرند بسبب اجتماع مواد فا
که بتمادی ایام در معده و امعاء و عروق و دماغ و دیگر اعضا مجتمع میگردد و بر بستر رنجوری
می افتند پس باعث رنجوری خواص و عوام عدم استعمال مسهلات ست که تا مدت دراز
نمیگیرند و بهر حالت رنجوری جار و ناچار مسهل میگیرند همه تکلیفات آن تا مدت العمر
یاد میدارند لهذا در ایام صحت برای حفظ صحت جرأت و جسارت باستعمال آن نمی نمایند
و چون قدح بزرگ لبریز مسهل خیارشنبر را یاد می کنند چون شاخ بید بر جان خود میلرزند
و قطع نظر ازین مراتب یک جام بزرگ آب مسهل خیارشنبر که در آن ترنجبین و شیرخشت و
روغن بادام وغیره می باشد اگر عطار رعایت کند بکمتر از هشت آنه تیار نمیشود پس اگر مریض
بیچارهٔ غریب را بعد خوردن مسهل قی اضطراری آمد و مسهل در معده نماند ماتم بخانهٔ مریض
است که هشت آنه رایگان رفت و هیچ کاری بر نیامد بنظر اینهمه خرابی و رفع تکالیف
دشوار بهای مثل سنا و هلیله را بهدایت ربانی اختیار کردم و هر مریض را از اناث و ذکور
و طفل و جوان و دام و بجز منافع کثیره متنوعه هیچ غائلهٔ ضرر و شائبهٔ نقصان ندیدم و حدیث
که دوا و صاف سنا و هلیله وارد ست و خواص و طبیعت آن الخ اطبا نوشته اند و
سقالهٔ چهارم مذکور شده مکرر شرح آن در مقام ضرورت ندارد و مسهل صفرا گل
گل بنفشه تخم نیلوفر شاهتره عناب تخم کاسنی آلو پوست هلیله زرد و سنا رکمی گلقند
تخم مغز کدو دواها را در یک و نیم پاو آب گرم وقت شب تخیسانند و صبح فقط ...
را اندکی بمالند تا شیرهٔ آب در آید پس صاف کنند و در آن گلقند مالیده باز صاف

و شیرهٔ مغز تخم کدو انداخته بنوشانند و ثفل مسهل قدری آب گرم انداخته تر دارند تا دوا
اگر مریض مسهل را قی کند یا عمل مسهل کمتر شود همان ثفل مسهل را اندکی مالیده صاف
کرده قدری شکر سرخ انداخته بار دیگر به بیمار بنوشانند که در مسهل همین تعیین داشته‌ام
و بجز نفع گاهی ضرری مشاهده نکرده‌ام و چون مادهٔ صفرا سریع الانفعال است و اندکی
دولت اسهال شروع میشود اگر از اتفاق مدور اسهام باقی بمانند و بس صبر کنند تا نصف
روز انتظار کشند و اگر تشنگی غلبه کند عرق گاوزبان در آب جوش داده سرد
کرده جرعه جرعه بنوشانند و غذا برای صاحب مرض صفراوی بهتر از آش جو
نیست پس ضرورست که تا آخر روز پنج شش دست اجابت شود و هرگاه خواهش
غذا کنند آش جو دهند و این خود ملین طبع است و نیز مبرد و مسهل بلغم بادیان تخم خطمی
برنجاسف یعنی بومادران مویز سیاه شاهتره انجیر زرد تخم معصفر کوفته اسطوخودوس
اگر تپ باشد بادیان و برنجاسف و تخم معصفر و اسطوخودوس موقوف کرده گل بنفشه
عناب و سپستان داخل کنند پوست هلیله کابلی سنای مکی روغن بید انجیر شکر سرخ اگر
تپ باشد بجای روغن بید انجیر روغن بادام کنند شب بخیسانند و صبح جوشداده بنوشانند
و حسب معمول ثفل دوا را برای مرد در آب تر دارند اگر حاجت و ضرورت مرد شود یا قدری
شکر سرخ بار دیگر جوشداده صاف کرده بنوشانند و اگر دوا باقی نمانده‌اند و اسهال بخوبی
شود هیچ حاجت مرد نیست بعد فراغ از مسهل غذا دهند و بهترین غذا در امراض بلغمی که
تپ نداشته باشند نان باریک در شوربای کم روغن حل کرده بخورانند و اگر باشتهای شوربا
مضائقه باشد در دال مونگ تر کرده بجوشند و یا دلیهٔ گندم بریان از نمکین و شیرین هر چه
تناول نمایند باشد تناول نمایند مسهل سودا برگ گاوزبان شاهتره گل گاوزبان آلو
عناب سپستان بادرنجبویه افتیمون در خرقه بسته اسطوخودوس بسفایج پرسیاوشان
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی شیره مغز بادام انداخته بنوشانند و ثفل دوا
صبح شکر انداخته جوش دهند پس صاف کرده شیره مغز بادام انداخته بنوشانند و ثفل دوا
را در آب تر دارند و عند الضرورت مرد جوشداده بقدری شکر شیرین کرده بنوشانند بالضرورت

هرگز نشد مدد درد و حال لاحق می شود یا دوار الفتی هبیدا زد یا اسهال کمتر آید اکثر نادانان
مسهل قوی را دوست دارند اگر ده یا نزده دست اجابت بکثرت شود و بسیار ضعیف و
ناتوان شوند دانند که مسهل خوب شده و اگر اسهال کمتر آید و قوت بجا ماند اگرچه در اسهال
مواد بسیار خارج شده باشد گویند مسهل خوب نشده و از جهل و نادانی این ندانند که مسهل
محض برای اخراج مواد فاسد تجویز شده پس هرگاه مواد فاسد که باعث مرض و اضمحلال
شده خارج میشود بیشک قوت و توانائی در مریض پیدا می شود اگر بر فراش رنجوری چون
مرده افتاده بود بعد دو سه اسهال بر خاسته می نشیند و اگر طاقت بر خاستن نداشت
بعد اسهال بر خاسته قدمی چند می رود پس این علامت قوت و توانائی است و هرگاه
بسبب مسهل قوی اسهال بکثرت می شود دوای جار ماده را بالقهر خارج می کند بیشک همراه
مواد فاسد مواد صالح نیز خارج میگردد و خارج شدن مواد صالح باعث مزید ضعف و اضمحلال
میشود و بعد صحت قوت و توانائی با وصف استعمال ادویهٔ قوت افزا بمدت دراز حاصل
میگردد پس سنا و هلیله هرگز اسهال بقهر نمیکنند و اگر مقدار وزن بر قاعدهٔ معین بود با خراج
مواد فاسده هرگز قصور و کوتاهی نمیکنند سنا بنفسه مخرج اخلاط ثلثه است و پوست هلیله زرد
مسهل صفرا و پوست صفرا کابلی مسهل بلغم و هلیله سیاه مسهل سودا هرگاه این چهار اشیا
چون اربع عناصر یکجا می شود بکمال آسانی و بی خوف و اندیشه کارهای بزرگ سرانجام
میدهند طبیبان حق شناس را باید که شکر این نعمت بزرگ حق سبحانه تعالی بجا آرند و قدر
و منزلت این ادویه قلیل القیمت و کثیر المنفعت و عدیم المضرت را بشناسند و مقابل
این مسهل دیگر را نه پسندند مسهل مصفی خون شاهتره برگ حنای خشک بادیان
سرپهوکه برادهٔ صندل سرخ عناب سندی بر مندی بوزیدان پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی شکر سرخ شیرهٔ مغز بادام باعث داخل کردن هر سه هلیله
این است که ماده جرب اکثر خالی از امتزاج هر سه خلط نمی باشند و همه را حسب معمول خیسانیده
یا بجوشانند پس صاف کرده شیرهٔ مغز بادام داخل کرده بنوشانند در تقسیم چند مسهلات
بمقابل منضجات که بیشتر مذکور شد محض بحجت معرفت مبتدیان مندرج شد ان شاء الله تعالی

منضج و مسهل هر مرض بمقامات آن نوشته شود و ملینات بدانکه فرق درمیان مسهل و ملین آنست که مسهل ماده را از عروق و مواضع بعیده می کشد و خارج میکند و ملین آنچه در فضای معده و امعاء و حوالی آن بود باسهال دفع کند و برای ملین استعمال منضج ضرور نیست اما اگر برای اذابت امواد ما فی المعده و الامعاء دو سه روز منضج خورند هیچ مضائقه نیست بلکه اولی و انسب ست و اگر فرصت منضج خوردن نباشد بینک بغیر منضج استعمال ملین نمایند ملین که از معمولات این فقیر ست برای نفس خود و برای جمهور انام از خواص و عوام سنا مکی یک توله نمک لاهوری یکتوله پوست هلیله کابلی یک توله فلفل سیاه سه ماشه هر چهار ادویه را باریک سائیده نگاهدارند وقت شب هنگام خواب نه ماشه یا یکتوله با آب گرم کفه زنند اما باید که مراعات این معنی دارند که تمام مقدار سفوف را یکبارگی فرو نبرند اندک اندک سه چهار دفعه بآهستگی تمام دم فرو بسته با یک جرعه آب گرم فرو برند و اگر خواهند که یکبارگی فرو برند احتمال ست که مبادا بدماغ رود و بقصبه ریه فرو ریزد و سرفه عظیم آرد که حال دگرگون شود همیشه باستعمال سفوفات احتیاط این امر ضروری ست صبح پنج و شش بار اجابت بفراغت می آرد و مواد غلیظه بلغمی و سوداوی خارج میکند و وزن یکتوله برای جوانان است و برای زنان و مشائخان نه ماشه و طفلان پنج ساله و ده و دوازده ساله را از سه ماشه تا شش ماشه کفایت کند بعد فراغ از اسهال که قبل از دوپهر فراغ حاصل میشود نان باریک در شوربا یا دال مونگ حل کرده تناول نمایند و این سفوف صاحبان نزله و نوازل را نیز موافق ست اگر از استعمال یک روز طبیعت صاف شود و گرانی معده زائل گردد فهو المراد و الا یک روز مهلت داده بار دوم و بار سوم استعمال فرمایند و اگر شب نخورند و صبح استعمال نمایند این هم بهتر ست ملین دیگر این سفوف بارد مزاجان و کسانی را که غلبه ریاح بارده در معده و امعای ایشان بسیار باشد خیلی نافع ست و اسهال نیز می آرد پوست هلیله زرد و پوست هلیله سیاه پوست هلیله آمله نانخواه انیسون فلفل سیاه دار فلفل شیطرج سنا مکی تربد سفید خراشیده نمک لاهوری جمله سیزده دارو ست کوفته بیخته نگاهدارند و یک توله با قدری آب گرم وقت شب هنگام خواب یا وقت صبح بعمل آرند

اسهال بخاطر خواه آرد و مواد غلیظ و لزج خارج کند و درد شکم و گرانی معده را زائل کند و اصحاب
حمی را نیز که هرگز باستعمال این قسم سفوفات ملین عادت فرمایند که اندیشه ضرر است
علاج صاحبان حمی بمقام حمی گفته شود انشاء الله تعالی منضج و مسهل ریح منضج بادیان
بیخ بادیان بیخ اذخر بیخ کرفس تخم کرفس انیسون اسارون برگ سنا تخم معصفر کوفته
شکر سرخ مطبوخ کنند و چهار تا پنج روز دهند و غذا اگر تب نباشد و مانع دیگر نبود نان در شوربا
حل کرده تناول فرمایند و اگر تب باشد در دال مونگ حل کرده بخورند اگر در منضجات روح
تحلیل شود و مریض را صحت کامل حاصل شود حاجت مسهل نیست والا روز ششم یا هفتم
مسهل دهند مسهل ریح بادیان انیسون اسارون تخم کرفس تخم معصفر کوفته اسطوخودوس
بنفشه سفید پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی روغن بید انجیر شکر سرخ
دواها مطبوخ کرده صاف نمایند و روغن انداخته بنوشانند و ثفل برای مرد دیگر نگاه دارند اگر
حاجت مرد روی دهد بار دیگر قدری شکر انداخته و جوش داده بنوشانند و معلوم باد که اگر
ریاح بارده در معده یا امعا یا طحال یا رحم یا حوالی گرده یا مثانه یا خاصره بند شود بجهت
تنقیح آن این منضج و مسهل دهند و اگر ریح در مفاصل محتقن شود منضج و مسهل آن مطبوخ
سورنجان و معجون سورنجان ست بیان آن بمقام آن کرده آید انشاء الله تعالی مقدار آب
برای طبخ منضج دواهای منضج را در سه پاؤ آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند سرد کرده
نیمه صبح صاف کرده بنوشانند و نیمه باقیمانده آخر روز اندکی مالیده صاف نموده اگر ضرورت
گرم کردن باشد اندکی گرم کرده بنوشانند و اگر منضج خیسانده باشند پس دواها را در نیم
آثار آب گرم بخیسانند و نیمه صبح و نیمه شام بنوشانند غرض اینست که دوای منضج
یک وقت صبح تیار کرده دو وقت بعمل آرند که باستعمال بدو وقت نفع دو چند متصور است
مقدار آب برای طبخ مسهل دواهای مسهل را آنچه قابل خیسانیدن باشد وقت
شام در سه پاؤ آب سرد بخیسانند صبح گلقند یا شکر سرخ هرچه باشد در آن انداخته جوش دهند
هرگاه اندکی کم از نصف آب باقی ماند سرد کرده صاف نموده شیره یا روغن هرچه باشد آمیخته
بنوشانند و ثفل مسهل را بقدری آب بردارند تا اگر حاجت مرد باشد بار دیگر قدری شکر

انداخته چو شنیده در حمایت گیرند و بپوشانند و منضج و مسهل صاحبان نزله در مقام مرض نزله
بیان کرده شود انشاء الله تعالی غذای مریضان امراض دموی و صفراوی در امراض
دموی و صفراوی از گوشت و شراب و اقسام شیرینی احتراز واجب ست و اگر سرفه و
اندیشه تحریک نزله نباشد استعمال اقسام حموضات مثل سرکه و آبکامه و سکنجبین لیمون و اچار
لیمون و اچار انبه و بورانی و مانند آن در مرض دموی کمتر و در مرض صفراوی بیشتر باید
و دال مونگ مقشر و غیر مقشر و دال عدس مقشر و نان گندم و نان ذرت یعنی جوار
و دهقانان را نان جو و کهچڑی دال مونگ و دال خشکه بشرط موافقت مزاج و آشجو و فالوده
یعنی نشاسته گندم بآب پخته و بعرق گل یا کیوڑه معطر کرده و بقند یا شربت نیلوفر یا شربت
انار ترش شیرین کرده و سویق جو و از اقسام تره خیار و کدو و بادرنگ یا اندکی ترشی پخته
و اسفاناخ یعنی برگ پالک و برگ حماض یعنی چوکا و مزوره زرشک و آلو بخارا و ماء و
بلغور بالقضم دوا او معروف که در هندی دلیه گویند و از گندم نیم برشت سازند و در حمیات
دموی و صفراوی بجای روغن ستور روغن مغز بادام و روغن تخم خشخاش بسیار مناسب
حال ست ترکیب مزوره زرشک آلو بخاره کشمش سبز که اندکی ترش باشد از زرشک
و آلو بخارا شیره بر آورند و کشمش را بآب سائیده از آن هم شیره بگیرند و همه را یکی کرده
بقدری قند یا نبات شیرین کرده و اگر شیرین نپسندند نباشد بقدر مناسب نمک انداخته اگر زیاده
تکلف کنند بگلاب یا کیوڑه یا عرق بید مشک معطر کرده بقدری برف سرد کرده بخورانند
غذای پاکیزه و مقبول طبائع صفراوی مزاجان ست و این مزوره کسی را دهند که از هر قسم
غذای حبوب نفرت داشته باشد غذای مریضان بلغمی نان گندم دال ماش خل
یعنی از هر بلغور یعنی دلیهٔ گندم نمکین یا شیرین و شوربای کم روغن از گوشت گوسفند
و در امراض لقوه و فالج و سکته و نقد و تشنج یابس و کزاز شوربای کبوتر صحرائی و زردی
بیضه مرغ و مغز چلغوزه و پسته و مویز منقی و حریره مغز تخم معصفر شیرین یا نمکین هر چه بخاطر
باشد غذای مریضان امراض سوداوی نان گندم دال مونگ بڑی مونگ مسکه گاو
شیرین گاو گوشت گوسفند و دراج و تیهو و چوزه مرغ مغز بادام حریره بادام حریره مغز تخم خربوزه

فالوده بشیر گاو پخته واگر سودا با خلط دیگر مرکب بود رعایت خلط مرکب در غذا و دوا بعمل آرند و این رعایت در امراض دموی و صفراوی و بلغمی نیز باید چه در منضجات و مسهلات و چه در اغذیه واشربه غذای مریضان امراض نزله صاحبان نزله را از اقسام حموضات و لبنیات و حلویات و فواکه رطبه مثل کنار و انار و انبه ترش و انگور ترش و نیشکر و خیار و بادرنگ و تربوز احتراز لازم ست و دال مونگ مقشر یا غیر مقشر و دال عدس مقشر و نان گندم و بیری مونگ و تره کشنیز آلو و ارویی بروغن بریان کرده و نخود بریان و مغز پسته و مویز و سویق گندم و کباب گوشت گوسفند و جوزه مرغ و دراج و تیهو مناسب ست و شوربا و برنج و کهچری صاحبان نزله را ناموافق ست و منضج و مسهل نزله بمقام مرض نوشته شود انشاء الله تعالی ـ واضح باد که صاحبان عقل و ادراک و فهم و ذکا را همین قدر که در فائده هفتم از ابتدا تا اینجا مذکور و مسطور شده برای بکار بردن ادویهٔ معالجات اکثری از امراض ساذجی و مادی کافی و وافی ست مثلاً اگر کسی را ضرورت تعدیل باشد از معدلات آنچه مذکور شده چند اجزا مناسب مزاج مریض بگیرند و بعمل آرند اگر تشخیص صحیح ست بیشک تعدیل حاصل شود و اگر کسی را حاجت ادرار عرق یا شیر یا بول یا حیض باشد از مدرات آنچه مسطور شده چند اجزا مناسب مزاج مریض بگیرند و بر همه ادرار حاصل شود یا کسی را اسهال زیاده باشد از حابسات چند چیز بعمل آرند که بیشک حبس اسهال کند یا اگر کسی را مرض سهر یعنی بیخوابی لاحق شود از منومات آنچه مذکور شده دو سه جزو بعمل آرند بیشک خواب آرد و بیخوابی زائل شود یا اگر کسی را ضعف باه باشد از مقویات باه آنچه مسطور ست چند اجزا حسب مزاج مریض از مجموع استنباط کرده بکار برند یقین ست که بمداومت چند روز ضعف باه زائل شود و قوت و توانائی حاصل آید و اگر احدی حاجت مسهل داشته باشد مناسب مزاج او یعنی اگر صفراوی مزاج ست منضج صفرا و اگر بلغمی مزاج ست منضج بلغم داده مسهل آن دهند بیشک نفع کافی بخشد و مزاج باعتدال در آید بهترین طریق مرد عاقل علاج بسیاری از امراض بقوت این چند اوراق تواند نمود اما بجهت مزید توضیح و مدد یافت مبتدیان و نوآموزان معالجات چند امراض نیز نوشته میشود تا از قاعده و دستور علاج در امراض ساذجی و قوانین منضج و مسهل در امراض مادی بطریق

خاص این فقیر واقف و آگاه شوند **فائده هشتم در بیان معالجات بچگان نوزاده و طفلان خردسال** واضح باد که جمهور اطبای معالجه مریضان مقید معائنه نبض و تفسره
یعنی قاروره اند تا وقتیکه نبض و قاروره نبینند هرگز علاج اقدام نمیفرمایند نبض مبنی بر حال
جگر و نبض بسری بر حال قلب فقط از برودت و حرارت و ضعف و قوت و عدم با وجودیت
خبر میدهد از قاروره بر کیفیت حال جگر و قلب و گرده و مثانه و کیفیت تب آگهی حاصل میشود
و این فقیر بهدایت ربانی محض بنظر دفع دشواریها در رفع کسالت مریضان اصلا پابند معائنه
نبض و قاروره مریض نبوده مدار علاج فقط بر کیفیت حال مریض داشته پس اگر بیمار
دار حال مریض واقعی و صحیح بیان کرده هرگز در علاج تخالف رو نداده و سر مو تفاوت
نشده و هر جا که احیانا از اتفاقات در بیان حال تفاوت روداده بی شک در علاج هم تخالف
واقع شده و پس این فقیر در کشف احوال مریض و تحقیق و تنقیح کیفیت حال همیشه جهد بلیغ نموده
علاج مریضان از مسافت بعیده بی ملاحظه نبض و قاروره نموده و همیشه علاج موافق آمده
و چون بسبب کثرت مریضان ضیق فرصت بحد کمال رسیده و خلل در معاملات تصنیف و تالیف
و دیگر امور معمولی روزمره عاید گردید بحکم ضرورت از قیام شهر به تنگ آمده در قریات و دیهات
طرح اقامت انداختم در اینجا نیز اکثری از وطنیین از قریات دور و نزدیک می آیند و بسبب
بعد مسافت و عدم استطاعت اکثر حاضر کردن مریض معذور بودند پس بحکم ضرورت
مدار علاج مریضان بر دریافت کیفیت حال نمود و بفضل الهی همیشه علاج صحیح و موافق آمده
والحال چنان مشق بکمال رسیده که ملاحظه نبض و قاروره را محض لغو و امر بیهوده دانسته
سیدانم و بافضال الهی محض بر بیان احوال علاج اقسام امراض طفل و جوان و مذکور
و نسوان می نمایم و بعنایات ایزدی از خطا و نسیان محفوظ می باشم اکثری از اطبای زمان
معالجه طفلان توجه نمیفرمایند و علاج ایشان بر قوابل برات می نمایند این فقیر از ابتدای
ایام مطب این طریق را از آئین طبابت بعید دانسته بصد جان بمعالجه طفلان خواه
یک روزه بوده خواه یک دو ساله یا زیاده از آن اکثر از آن بصد جان پرداخته و در بذل
بصرف همت هرگز دریغ روا نداشته تا آنکه در معالجه اطفال نیز مشق کما ینبغی فقط بدریافت حال

فائده هشتم در بیان معالجات بچگان نوزاده

بی ملاحظهٔ مریض حاصل آمده واضح باد که مزاج طفلان نوزاد در غایت ضعف و نزاکت می باشد پس در معالجهٔ ایشان احتیاط تمام واجب ست هرگز طفلان را دوای قوی ندهند و هرچه کثیر الحرارت و شدید البرودت بود بداون آن مبادرت نفرمایند و از اشیای حابسه قطعا محترز دارند علی الخصوص در ایام شیرخوارگی که عفونت شیر را در شکم بربندد و آن باعث حدوث مرض شود و چون در امزجهٔ اطفال حرارت و رطوبت غالب می باشد پس هرچه دهند مشاکل مزاج ایشان دهند که حار رطب باشد و از اشیای گرم و خشک محترز دارند در علاج رضیع یعنی شیرخوار ملاحظهٔ حال مرضعه یعنی شیر دهنده بیشتر کنند که الطفل یعالج بعلاج مرضعه یعنی علاج طفلان با علاج مرضعه است و تجربه رسیده که اکثر امراض طفلان بمعالجه مرضعه و اصلاح شیر زائل می گردد و بر آنکه هر فسادی که رو میدهد بیشتر از غذا عارض میگردد و شیرخوار را که هنوز غذای نخورده غذا فقط شیر ست پس اصلاح شیر مرضعه در اکثر امراض بطن همه اطفال ست و تدابیر اصلاح شیر مرضعه در علم الابدان در باب شانزدهم که مشتمل ست بر تدابیر حبلی و مولود و مرضعه مشروحا مذکور شده همیشه در تنقیه معده و امعا و گرده و مثانه ایشان همت مصروف دارند تا از حدوث اکثر امراض محفوظ باشند پس اگر بچه شیرخوار را حدوث تعفن صادر شود باید دانست که بسبب قبض در معده ثقل بسیار مجتمع شده پس مناسب ست که اول شافه بعمل آرند شیاف جهت رفع قبض و دفع سدهٔ اطفال نعناع تربد سفید خراشیده پشک موش هر واحدی یک مثقال کوفته بیخته بعسل خیار شنبر سرشته شکل هستهٔ خرما شیاف سازند و وقت حاجت بروغن زیت یا روغن کنجد چرب کرده استعمال نمایند شیاف دیگر معمول و کثیر النفع پشک موش نمک شکر سرخ هر سه هم وزن سائیده بر آتش نرم عقد کرده مانند هستهٔ خرما فتیله سازند و خشک کرده نگاه دارند وقت حاجت بروغن کنجد چرب کرده بکار برند اگر از استعمال شیاف قبض و سده رفع شود فهو المراد و الا این ملین بنوشانند و دو سه بار اجابت بفراغت شود و قبض طبیعت زائل گردد دوای ملین برای اطفال شیرخوار گل بنفشه گل سرخ مویز منقی مغز خیار شنبر شکر سرخ همه را در یک چهٹانک آب جوش دهند هرگاه یک تولہ آب باقی ماند

البته از چمچه کوچک یا صدف کوچک یک چمچه در حلق طفل ریزند دو سه بار اجابت شود و گرانی
و عفونت معده و امعا زائل گردد و این وزن دوا برای طفلی ست که از یک روز تا شش ماهه
عمر داشته باشد و اگر ازین زیاده عمر دارد تا یکسال تاب یک ماشه هر یک دوا چهار ماشه
عسل خیارشنبر و همین قدر شکر سرخ بگیرند و جوشداده بنوشانند و روزیکه این ملین دهند
مرضعه را کهچری دال مونگ یا بلغور یا دلیه گندم نمکین یا شیرین هرچه پسند او باشد بدهند
و اگر این هردو غذا موافق طبع مرضعه نباشد نان باریک در دال مونگ رقیق که تشل شوربا باشد
حل کرده بدهند تدبیر تنقیه گرده و مثانه اگر طفل شیرخوار بول غلیظ کند مرضعه را چند روز بادیان
و گلقند جوشداده بدهند و یک ماشه تخم خربوزه کوفته و یک ماشه بادیان نیم کوفته با قدری
شکر سرخ جوشداده هر روز یک دو چمچه طفل را بنوشانند و دو سه روز بعمل آرند تا ماده را از گرده
و مثانه پاک کند و اگر چنین نکنند محتمل ست که آن ماده در گرده و مثانه مجتمع شده در ایام
ریگ گرده و مرض ریگ گرده یا ریگ مثانه عارض شود و آخر الامر آن ریگ متحجر شده
حصات و حجر گرده شود دران وقت کار مشکل می افتد پس لحاظ و تنقیه معده و گرده و مثانه
اطفال بیشتر دارند علاج بیخوابی اطفال اگر طفل خواب نکند بسیار بیدار ماند و دیگر
مرض لاحق نباشد باید دانست که بیخوابی از یبوست دماغ ست و روغن کاهو یا روغن خشخاش
بر پیشانی و صدغین طلا کنند و یا قدری تخم کاهو آب سائیده و شیره بر آورده اندک
شکر انداخته یک چمچه بنوشانند و اگر همبرین طریق قدری شیرهٔ تخم خشخاش سفید بنوشانند
نیز نافع ست و معالجه اطفال زیاده تر بلحاظ هوای گرم و سرد موسم ضرور ست که بسبب
ضعف مزاج باندک حرارت و برودت متضرر می شوند علاج قلاع یعنی جوشش
دهان اکثر اوقات این مرض اطفال خردسال را لاحق می شود آنچه برنگ سیاه باشد
بیشتر مهلک ست و کمتر ست که نجات ازان حاصل شود و برنگ سرخ و برنگ سفید هر دو
علاج پذیر و سریع الزوال اند اگر برنگ سرخ باشد قدری گلنار فارسی یا قدری سماق یا
قدری پوست انار شیرین باریک سائیده بدهان فرو کنند و اگر قلاع برنگ سفید باشد
گاوزبان سوخته که زغال شود نه خاکستر و طباشیر کبود و دانه هیل باریک سائیده بدهان بپاشند

در روزی سه چهار بار بدهند اگر کباب چینی و تواکهیر و کتهه سفید و سنگ جراحت باریک سائیده خورد در
کنند نیز نفع کافی بخشد علاج ضعف هضم اگر غذای شیر بسبب ضعف هضم منهضم نشود قدری
شهد خالص در شیر مرضعه حل کرده بنوشانند یا فقط شهد بلیسانند و یا قدری بادیان و پودینه
خشک با اندکی نبات جوش داده یک چمچه بنوشانند و اگر بسبب شیر فساد باشد باصلاح
شیر مرضعه بپردازند چنانکه در علم الابدان در باب نساء نیز هم مذکور شد علاج ضعف معده
اگر اکثر اوقات اجابت غیر منهضم آید دلیل ضعف معده است علاج زیره گل سرخ و حب الآس
بآب سائیده بر معده ضماد کنند یا بارکو و یا پوست انار شیرین بآب سائیده بر شکم ضماد
سازند و یا قدری پودینه و دانه الاچی سفید و نبات بآب سائیده یک چمچه شیره آن بنوشانند
و یا طباشیر و دانه بهیل و نبات باریک سائیده بقدری شیر مرضعه حل کرده بلیسانند علاج
درد شکم اگر طفل گریه کند و بیشتر درد بر شکم زند علامت درد شکم است علاج اد[illegible]
کهنه نیمگرم تکمید شکم کنند یا روغن گل یا روغن بابونه نیمگرم بر شکم تمریخ نمایند یا نمک
شور و نانخواه و سپوس گندم باریک سائیده خشکبه بر شکم بمالند با آهستگی تمام
تا بار دیگر دست بر شکم نرسد و یا از قدری بادیان و دانه بهیل شیره برآورده و اندکی
شهد یا نبات شیرین کرده نیمگرم یک چمچه بنوشانند علاج نفخ شکم اگر بسبب امتلاء یا باد
شکم نفخ کند علامتش آنست که آروغ خورد تسبیه باریک گرفته نیم ساعت بر شکم با آهستگی تمام
بمالند علاج عجیبیست فی الفور نفخ شکم زائل شود و مرضعه را از خوردن اشیای نفاخ
محترز دارند علاج فواق یعنی هچکی اگر فواق بکثرت آید و از خود بند نشود قدری
بادیان باریک سائیده در شهد آمیخته اندک اندک بدفعات بلیسانند و اگر اندکی شونیز
که سهیندی کلونجی گویند باریک سائیده در شهد آمیخته قدری بدفعات بلیسانند نفع کافی
بخشد و اگر قدری پودینه خشک و دانه الاچی سفید و یک دانه مویز که دانه آن بیرون کرده باشند
و اندکی گلقند بآب سائیده و شیره برآورده نیمگرم انداخته اندک بدفعات بنوشانند نافع
آید اسهال و زحیر و مغص و سحج دانسته باید که اسهال اجابت رقیق را گویند و زحیر آنست
که قدری مواد بلغمی با اجابت برآید و مغص درد و پیچش روده را گویند و سحج خونی که با بلغم

آمیخته بنا پید و ایام نبات اسنان یعنی وقت بر آمدن دندان اکثر اطفال را ازین چهار
چهار مرض یکی لاحق میباشد نادرست که گاهی این چهار مرض یکوقت لاحق شود
اسهال زحیر و مغص و تشنج و آشوب چشم و تب گرم و بتجربه این فقیر در آمده که اگر
اول تب حادث شود و پس از آن اسهال جاری گردد تب بی علاج زائل شود گویا اسهال
علاج تب ست و بعضی اطفال را اسهال چندان بکثرت طاری شود که ضعف و اضمحلال تام
رو دهد پس درین وقت در بند کردن اسهال سعی باید کرد علاج بند کردن اسهال
زهر مهره خطائی بینانا رجیل دریائی زیره و درو زیره سفید بریان حب الآس هر شش ادویه
ابگلاب و اگر اندیشه ضرر از گلاب باشد در عرق کیوره خوب حل کرده نگاهدارند پس قدری
از آن دوا باندک آب مرو آمیخته بنوشانند و تمام دوای مسحوقه را همین طریق از صبح تا شام
یک روز حاصل شود خواه بدو روز خواه سه روز پس این دوا را بند کنند و سه چهار بار
بدفعات بنوشانند و هر گاه دو یا زیاده که روزانه سه چهار بار اسهال می آید این امر خواه
اسهال روزانه جاری دارند و اگر چنین اراده کنند که قطعا اسهال بند شود امید ست
که ازین دوا بند شود اما اکثر بتجربه این فقیر رسیده که بعد بند شدن اسهال تب عود میکند
و آن بدتر از اسهال ست زیرا که از اسهال بدن می کاهد و از حرارت تب روح
و حرارت غریزی تحلیل میرود پس جاری داشتن دو سه اجابت اسهال بهتر است
از لاحق شدن تب علاج تب بحسب اعراض مختلف می باشد اما در تبی
که بحالت انبات اسنان طفلان را لاحق میشود بتجربه رسیده که بیشتر این دوا موافق
طبائع اکثر اطفال می آید گل بنفشه گل سرخ مویز عناب سپستان عنب الثعلب
نبات دوا ماسه نبات در نیم پاو آب بجوشانند هر گاه دو سه توله آب باقی ماند اندک مالیده
صاف کرده نگاهدارند جرعه جرعه بدفعات در تمام روز بدهند انشاء الله تعالی بدادن دو
سه روز تب زائل شود و اگر سرفه خشک یا تر شامل تب باشد یک ماشه اصل السوس
مقشر نکوفته درین اجزا بیفزایند و اگر سرفه خشک باشد نیم ماشه سپستان دران زیاده نمایند
علاج زحیر و مغص و تشنج مرض زحیر آنست که ماده بلغمی لزج منعقد بمقدار قلیل بر آید

که طبیعت از دفعه برآمدن براز یکبارگی فارغ نشود و حاجت و تقاضه باقی ماند و مغص و درد و
و درد حوالی ناف را گویند و سحج آنست که بسبب حدت ماده حاد یا بسبب انفکاک ماده
یابس تشبث بروده خراش در روده واقع شود و خون با ماده زحیری یعنی رطوبت لزج
مختلط برآید پس هرگاه زحیر مع مغص باشد طفل بنالد و اضطراب کند علاج آن برگ
گاوزبان ریشه خطمی ناکوفته گل سرخ بیخ انجبار ناکوفته گل قند و این همه را در نیم پاو آب بجوشانند
هرگاه دو سه توله آب باقی ماند خوب مالیده صاف کرده نگاه دارند در تمام روز بدفعات جرعه
جرعه بچه کوچک بنوشانند بدو سه روز زحیر و مغص و سحج زائل شود و اگر سحج نباشد
فقط زحیر و مغص بود بیخ انجبار داخل نکنند و یک ماشه بادیان شامل و تکرار دو سه
نمایند در صغر را غذا کهچڑی و مسند یا دال مونگ و خشکه و اگر این هر دو غذا موافق طبع
او نباشد دلیه گندم شیرین یا نمکین هرچه پسند خاطر او باشد بدهند و از این هم کراهت نماید
مغز نان پاوکه پوست سرخ آن دور کرده باشند در دال رقیق که مثل شوربا باشد
حل کرده بدهند و اگر گوشت و دیگر اغذیه ثقیل محترز دارند علاج دیگر در مرض زحیر که
بی سحج باشد یعنی خون نیاید این دوا هم خیلی مجرب ست بادیان نیمی بریان و نیمی خام
زنجبیل خشک نمک لاهوری هر سه دوا را با آب سائیده بقدری آب آمیخته نگاهدارند و اندک
اندک بدفعات در تمام روز بدهند و این دوا بطریق دیگر هم می دهند بادیان نیمی خام
نیمی بریان زنجبیل هر دو را باریک سائیده و با اندک روغن زرد چرب کرده هموزن هر دو
شکر سفید آمیزند نگاه دارند و بقدر دو حبه از این دوا بقدری شیر مرضعه حل کرده بنوشانند
در تمام روز همین وزن چهار بار دهند برای زحیر که بی سحج باشد دوای مجرب است
علاج دیگر برای زحیر و سحج برگ نورسته سپستان که برنگ سرخ باشد و آن از درخت
سپستان کوچک بهم می رسد دو عدد و کتهه سفید بقدر یک نخود هر دو را با چند قطره آب
باریک سائیده بقدری آب حل کرده اندکی نبات یا شکر سفید آمیخته بدفعات قدری
قدری بنوشانند زحیر و سحج را که باهم باشد خیلی نافع ست دو سه روز متواتر دهند علاج
آشوب چشم یعنی رمد اگر چشم سرخ و آب از چشم برآید و وقت شب هنگام خواب بسبب

بسیاری چرک و آب لزج پلک ها باهم بچسپند پلکهای چشم این طلا نمایند زرد چوبه گیرو مجیبیل
رسوت افیون هر پنج ادویه را در ظرف آهن بدسته آهن با آب باریک سائیده ضماد تیار
کرده نگاه دارند پس در قدری از آن دو سه قطره آب انداخته رقیق کرده و بر آتش اندک گرم
کرده نیمگرم بر پلکهای بالا و پائین طلا کنند و هرگاه خشک شود آنرا دور کرده باز دیگر طلا
آرند همچنین در تمام روز چهار پنج بار طلا کنند باستعمال دو سه روز سرخی چشم زائل گردد
آب و چرک بند شود و قسمی از رمد ست که آنرا درد پیچ گویند در این مرض سوزش و درد چشم
بسیار باشد و اندرون چشم برنگ گل ورد باشد علاج آن افیون کات اسفید حضض
یعنی رسوت شب یمانی برابر جمله ادویه را در عرق برگ عنب الثعلب باریک سائیده بر پلکهای
چشم طلا کنند در روزی چهار پنج بار بدو سه روز درد و ورم و سرخی و درد زائل شود در مرض رمد
اگر چنین اتفاق افتاده که بحالت رمد بسبب زیاده تر بند داشتن چشم با غشای سفید رنگ
بر چشم پیدا آید دوا چند روز استعمال کنند سفیدی زائل گردد علاج غشای سفید
که بحالت رمد در چشم پیدا آید برگ نورسته نیب که سرخ و نازک باشد گل فتیله و
سفیده جست که قلعی گران جست را سوخته سازند این هر سه اجزا را در ظرف جست
از خرمهره زرد خوب سحق کرده کحل تیار کنند و نگاه دارند در روزی سه و چهار بار در چشم
کشند در یک هفته سفیدی دور شود علاج ورم پلکهای چشم اگر پلکهای چشم متورم شوند رسوت
را با آب حل کرده بر پلکهای چشم طلا کنند و یا قدری بابونه جوشانیده تکه رفاده جامه باریک
کهنه را در آن آب تر کرده و فشرده نیمگرم بر چشم نهند و هرگاه رفاده خشک شود باز آنرا گرم
سرد شده باشد گرم کرده و رفاده در آن تر کرده فشرده نیمگرم بر چشم گذارند همچنین بطریق
دفعات عمل آرند ورم زائل شود و اگر مکوی و برادهٔ صندل سرخ و گیرو در رسوت با آب
سائیده نیمگرم بر پلکهای چشم طلا کنند درد و ورم بالکلیه زائل شود علاج سرخ باده
در بعضی اوقات طفلان شیرخوار را سرخ باده حادث شود یعنی داغهای سرخ باعضای
طفل پدید آید و درینحالت بیشتر اطفال را ابراز سبز آید علاجش این ست گل معصفر برگ حنای
خشک برادهٔ صندل سرخ شاهتره نبات در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه با درآید آب باقیماند نیم آنرا

صاف کرده مرضعه را بنوشانند و یک حبه طفل را نیز دهند و نصف آب باقیمانده وقت شام
بعمل آرند و غذای مرضعه دال مونگ و نان گندم و از حلویات و لحمیات و لبنیات و حموضات
پرهیز دارند علاج دیگر و اگر طفل و مرضعه را این حب دهند نیز نفع بخشد پوست بلیله زرد
پوست بلیله آمله پوست نرم شاخ نیب گلوی تر وارلیلد صنیچه شاهتره برگ حنای خشک براده
صندل سرخ رسوت جمله یازده وارد دست همونن همه را یکجا باریک کوفته بیخته در عرق شاهتره
با آب سرشته حب ها بقدر مونگ سازند و هر روز صبح به پنج ماشه و شام نیز همین قدر مرضعه را
بدهند که با آب سرد فرو برد و یکدو حب در شیر مرضعه حل کرده طفل را نیز بدهند و از این حبوب
چند حب بروغن گل یا آب حل کرده بر داغهای سرخ یا دده طلا کنند علاج سرفه اگر طفل را
سرفه لاحق شود پس اگر سرفه خشک با حرارت تپ باشد این جوشانده دهند گل بنفشه تخم خطمی
اصل السوس مقشر نیمکوفته تخم کتان بهدانه نبات ده ده ماشه را در نیم پاو آب جوش دهند هرگاه
بقدر نیم چھٹانک آب باقیماند مالیده صاف کرده نگاه دارند و روزی چهار دفعه قدری قدری
بدهند سه چهار روز استعمال نمایند هرگاه دریابند که از سینه طفل آواز خرخره می آید بدانند
که نضج بلغم شده و بحالت سرفه بلغم از قصبه و صدر جدا شده چون قوت خارج کردن بلغم ندارد
بیشک بمعده میرود پس آن بلغم ناطبعی اگر در معده ها قرار گیرد بیشک از حرارت معده
عفونت پیدا کند و بسبب عفونت تپ حادثه شود پس همیشه این فقیر تدبیر اخراج آن باسهال
کرده و بفضله تعالی همیشه این تدبیر موافق آمده مابین برای اخراج ماده بلغم گل بنفشه
تخم خطمی اصل السوس مقشر نیمکوفته مویز منقی عناب سپستان تخم کتان پرسیاوشان
برگ سنا مغز خیارشنبر شکر سرخ جمله ده ماشه در نیم پاو آب بجوشانند هرگاه بقدر دو توله آب
باقیماند مالیده صاف کرده نیم گرم قدری قدری بدو سه دفعه در میان دو ساعت دهند انشاء الله
تعالی در تمام روز دو سه روز بار اجابت اسهالی شود و مواد فاسد خارج گردد و باشد که اسهال
نشود و قی آید و بقی بلغم بر آید و شاید که بعد قی یک دو بار اسهال نیز شود فی الجمله قی و اسهال هر دو
مفید است که ماده اعضای علوی بقی خارج شود و از اعضای اسفل باسهال و تا که از خرخره
صدر که آن دلیل موجود بودن ماده است در سرفه باقی ماند دو روز فقط جوشانده و یک روز

جوشانده ملین دهند تا هر قدر مواد که بسرفه از صدر جدا شده بمعده و امعا جمع شده باشد از دوای ملین اسهال دفع شود بعضی طبیبان که پی بمطلب نبرند شاید که چنین توهمات بی معنی بیان فرمایند که طفلان را اکثر دوای مسهلی دادن باعث قصور و خلل در قوت و موجب لاغری ایشان ست بجواب ایشان میگوییم که مجتمع شدن خلط ناطبعی در احشا بنک محدث امراض ست و حدوث مرض باعث مزید تحلیل قوت و تخلل در نمو میشود و اسهال که از ان دفع مواد فاسده آید مواد صالح قائم ماند باعث انجلاء طبیعت و جودت ذکاوت و ازدیاد ارواح و موجب انتعاش حرارت غریزی واجب و اکثر مواد فاسده حرارت غریزی ضعیف میشود و ضعف حرارت غریزی مخل نمود نشاط اطفال ست و موجب حدوث انواع امراض پس عند الضرورت استعمال ملینات خیلی مقرون بصلاح و صواب دید است القصه هرگاه معلوم کنند که خرخره صدر و سرفه باقی نمانده یا کمتر ست این دوا موقوف کنند و برای استیصال ماده سرفه این دوا دهند رب السوس نشاسته صمغ عربی کثیرا نبات این پنج ادویه را باریک سائیده نگاهدارند و بقدر یک حبه ازین دوا شیره مرضعه حل کرده وقت صبح بچه را نند همین قدر آخر روز و قریب شام نیز سه بار در تمام روز دهند بفضله تعالی بدو سه روز قلع ماده سرفه کنند علاج سرفه که در زکام حادث شود و چون لاحق شدن حرارت خفیف نمی باشد نزله و زکام اکثر اوقات این قسم سرفه که بحالت زکام حادث شود خالی از حرارت خفیف نمی باشد بهر حال اگر تپ باشد یا نباشد این دوا دهند تا ماده زود تر نضج یابد گل بنفشه برگ گاوزبان اصل السوس مقشر مکوفته مویز منقی تخم کتان انجیر زرد نبات دوا ها را در نیم پاؤ آب جوش دهند هرگاه بقدر دو توله آب باقی ماند مالیده صاف کرده نگاهدارند و در تمام روز بچهار دفعه قدری قدری بنوشانند اگر اندکی نیم گرم دهند مناسب ست و هرگاه آثار نضج بلغم ظاهر شود یک روز در همین ادویه مذکور الصدر کتیرا سنا و نشاسته مغز فلوس و بجای نبات شکر سرخ داخل کرده بجوشانند و همان طریق که اول مذکور شد بنوشانند و بعد تنقیه سینه و غیره اگر اثری از سرفه باقی ماند این دوا اندک اندک در تمام روز چهار پنج بار بلیسانند مرکی

تخم کتان بریان کرده را باریک سائیده بقدری شهد یا شربت زوفا یا شربت گاوزبان آمیخته بعمل آرند تا استیصال ماده سرفه بوجه احسن شود علاج استرخاء لهاة یعنی سست و اوحینه شدن ملازه و سبب آن در رای این فقیر غیر ازین نیست که رطوبات نزلی یا بخیر آن در نفس لهات متشبث گردد و بسبب ثقل و تری رطوبات لهات مسترخی و گرانبار شده بحلق می افتد پس طفل یا جوان را فرو بردن شیر یا غذا دشواری شود و بعضی زنان ناقص العقل علاج طفلان نامی و ناموری باشند علاج بدین طریق میکنند که یک رومال بگلوی طفل انداخته بسوی بالا میکشند و حکمت درین این است که ازین حرکت لهات جنبش میگیرد و رطوبات چسپیده از ان جدا می شود و لهات بجای خود می آید و علاجی که اطبا برای آن مقرر کرده اند امینست که شب یمانی را باریک سائیده بعسل از لهات جدا شود و سبکبار شده بجای خود آید و راه طعام و شراب کشاده شود و این فقیر جوانان را که بدین مرض اکثر مبتلا شده اند امر کرده که فلفل سیاه بعسل آمیزند و انگشت بدان آلوده بلهات طفل و حوالی آن بمالند تا رطوبات و نمک باریک سائیده از انگشت بنواحی حلق بمالند بطرفة العین تقطیع رطوبات کرده لهات را بجای خود آورده و اطبا برای استرخای لهات این علاج هم نوشته اند که مازو یا نشاسته یا گل ملتانی را باریک سائیده بسر که سرشته بر تارک سر طلا نمایند اما این فقیر این تدبیر را هرگز نه پسندیده و هیچگاه احدی را امر بعمل آن نکرده چه ظاهر است که مابین لهات و تارک سر بُعد بین ست پس چیزی که با وصف چندین بُعد بسبب قوت قابضهٔ خود لهات را بالا کشد چه عجب که بسبب قبض شدید فسادی دیگر در دماغ یا حجابات دماغ پیدا کند و مرضی دیگر لاحق شود علاج سوء تنفس اگر طفل سوء تنفس عارض گردد بن هر دو گوش را بروغن زیت یا بروغن کنجد که نمک گرم باشد چرب کنند و بقدری آب گرم قدری شهد خالص آمیخته بنوشانند و پر کبوتر یا انگشت سبابه را بقدری شهد آلوده در حلق انداخته تا قی کند و اگر تخم کتان را باریک سائیده بشهد خالص آمیخته اندک اندک بدهان بلیسانند نفع کافی بخشد و موم روغن بر صدر و غیره

حب بمالند ترکیب موم روغن موم خالص شش ماشه روغن گل دو توله موم را در ظرفی کرده
بر سر آتش گذارند تا بگدازد پس گل روغن بران بیندازند هرگاه هر دو یکذات شوند
از سر آتش بزیر آورده سرد کنند و نگاه دارند و قدری بر سینه و هر دو جنب یعنی پهلوی
طفل بمالند و در روزی دو دفعات بعمل آرند اگر سوء تنفس بسبب خشک شدن ماده بلغم باشد
موم روغن نفع کامل بخشد و اگر بسبب اجتماع بلغم در آلات تنفس باشد قی نافع آید دوای
استعمال تخم کتان سائیده با شهد آمیخته هر دو سبب را نفع کافی بخشد علاج درد گوش
اگر طفل بسیار گریه کند و اکثر دست بطرف گوش ببرد دلیل درد گوش ست پس نظر
ماده حارست در سوراخ گوش سرخی یا شور نمودار باشد باید دانست که درد گوش از
ماده حارست درین حالت عجب نیست که تپ هم شامل باشد پس اگر تپ باشد یا نباشد
این دوا استعمال نمایند از برگ سبز مکوی عرق برآرند و حضض یعنی رسوت در شیره
مکوی سبز حل کرده دو سه قطره نیم گرم در گوش چکانند در تمام روز دو سه بار یا زیاده ازان
بعمل آرند و اگر برگ نیب و قدری نیشک بر جوشانیده بدو یعنی بخار آن بگوش رسانند
فی الفور درد را تسکین حاصل شود اما این عمل آنوقت باید کرد که آثار ورم و سرخی و
شور و تپ ظاهر نباشد اکثر اطفال را از گوش زرد آب جاری باشد پس هرگاه آب
بند شود بالضرور درد حادث میشود و ازین تجربه مذکور شد باز آب جاری شود درد بند گردد معلوم
باد که اگر طفلی را از زرد آب گوش جاری باشد هرگز در فکر بند کردن آن نشوند که از بند کردن آن اکثر درد گوش
لاحق شود و اگر درد نشود و آن ماده در دماغ بجای دیگر محقق شود فساد عظیم برپا نماید و آن ماده
اگر بطرف چشمان باز گردد بصر چشمی که ریزد چشم را تباه کند پس جاری داشتن آن بهتر است از
بند کردن آن و در وقت بلوغ از خود بند میشود و هیچ فساد دیگر احداث ننماید اگر هیچ سرخی و
شور و زرد آب نباشد باید دانست که سبب حدوث درد از ریح ست روغن بابونه
دو سه قطره نیم گرم در گوش چکانند و اگر بابونه را جوشانیده بخار آن بگوش رسانیدن نفع
بخشد و اگر قدری تخم شبت و تخم حلبه در روغن کنجد سوخته و آن روغن را صاف کرده
نگاه دارند و دو سه قطره نیم گرم در گوش چکانند نفع بخشد علاج ورم لوزتین یعنی لوزتین عنبات

از دو پاره گوشت که بهر دو پهلوی لهات در اصل زبان واقع اند بیشتر از رطوبات نزله
که از دماغ فرود ریزد ورم در لوزتین حادث شود و طفل را مکیدن و فرو بردن شیر دشوار
شود علاجش این است که قدری شب یمانی باریک سائیده در شهد آمیخته بانگشت سبابه
بردارند و بر موضع ورم برفق بمالند تا لعاب بسیار بر آید فی الفور فائده بخشد از
انگشت اندکی زور کنند تا ورم فشرده و ترقیده شود و ماده از ان بر آید و طفل را راحت
تمام حاصل شود و اگر آن ورم از خود شق شود طفل هلاک گردد و هیچ دوا را وقت تری
نبخشد پس قبل ازان که خود بترقد از زور انگشت آن را ترقیده سازند که صحت طفل
فی الفور دران ست علاج ذات الریه یعنی ورم شش که اهل هند آنرا
مرض ڈبه د مرض پسلی گویند این مرض اطفال را بیشتر لاحق شود اگر علاج
باصواب نشود نوبت بهلاکت رسد و علامت این مرض آنست که سرفه و تنگی نفس
مفرط پیدا شود و هنگام تنفس زیر قبرغه مغاک همی افتد و این مرض بر دو نوع است
یکی آنکه از ماده گرم افتد و تپ محرقه شدید لازم آنست دوم آنکه از ماده بلغم افتاده
و تپ نرم و دیرین نیز باشد علاج الخ از ماده گرم بود بی انتظار نضج فی الفور باین
دوا تلیین کنند گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ عنب الثعلب مویز منقی عناب
سپستان مغز فلوس گلقند جمله دوا ها را در شش توله آب گرم بجوشانند هرگاه دو شود
اندک مالیده صاف کرده بقدر دو توله بدو سه دفعه بنوشانند بعد آن که تا یک دو بار
اسهال شود و در مزاج طفل آثار راحت و آسایش ظاهر شود روز دوم این دوا بغیر
مغز فلوس دهند روز سوم باز مغز فلوس داخل کنند و بعد تلیین دوم باز تا یک روز
بغیر مغز فلوس و فردای آن با مغز فلوس دهند انشاء الله تعالی درین عرصه طفل را
آسایش و راحت تمام حاصل آید و در تمام ایام علاج مرضعه را غذا الجز دال مونگ
و خشکه یا کهچڑی یا دلیه گندم با دال مونگ دیگر هیچ نه دهند و اگر ورم ریه از ماده بلغم با
تپ نرم باشد این دوا دهند علاج گل بنفشه اصل السوس مقشر نمکوفته با عناب
برگ گاوزبان پرسیاوشان تخم کتان بهدانه نبات دوا ها را در نیم پاو آب بجوشانند هرگاه

دو سه توله آب باقیماند مالیده صاف کرده نگاهدارند و تمام روز سه چهار بار اندک اندک
بنوشانند و هرگاه آثار نضج بلغم ظاهر شود یک روز ازین دوا اسهال موقوف کرده
سنا مکی شاهتره مغز فلوس و بجای نبات شیرخشت شکر سرخ داخل کنند و حسب معمول
جوش داده بقدر معین بطریق معهود بنوشانند تا بلغم باسهال خارج شود اگر سنا مناسب
ندانند نه دهند فقط شیرخشت مغز خیارشنبر کفایت کنند اما این فقیر خوب تجربه کرده در
امراض بلغمی سنا بهترین مسهلات ست و مرضعه را غذا از برنج زنجبیلی و نیم کوفته گندم
بهتر ست علاج مرض دیدان اگر در حالت خواب همیشه لعاب در دهن طفل جاری
باشد و با وصف خوردن غذا روز بروز لاغر شود بحالت گرسنگی و خلو معده زیاده تر
بیقراری نماید معلوم باید کرد که دیدان یا حیات در امعا پیدا شده پس بتدبیر اخراج
حیات و دیدان کوشند و اصح آنست که دیدان باقسام ست یکی طویل که آنرا حیات
و بعربی خراطین نیز گویند قسم دوم که آنرا حب القرع گویند بشکل دانه کدوی تر عیناً
قسم سوم مستدیر و این قسم نام ندارد قسم چهارم کرمهای کوچک که بشکل کرمهای سر
می باشد و بیشتر در روده مستقیم پیدا می شود بارها بتجربه این فقیر رسیده که استیصال
این مرض کماینبغی خواه اطفال را لاحق شود خواه جوان را بغیر دوای مسهل صورت نمی بندد
و بدین طریق علاج طفل و جوان کرده ام و همیشه موافق آمد پوست درخت انار ترش
پوست درخت شهتوت برنگ کابلی ترمس کوفته اجمود تنبیل که آنرا عوام هند کمیلا
گویند قند سیاه دواها را نیم پاو آب بجوشانند هرگاه دو توله آب باقیماند مالیده
صاف کرده نگاهدارند و در تمام روز سه چهار دفعه بنوشانند تا هفت روز هشتم در
همین ادویه یکجا سنا و شاهتره مغز فلوس شامل کرده مع قند سیاه بجوشانند
هرگاه دو توله آب باقیماند مالیده صاف کرده بعرصهٔ دو سه ساعت بتدریج جرعه جرعه
در حلق بیندازند و هرگاه اسهال جاری شود نظر کنند که از اقسام مذکور کدام
قسم دیدان بر می آید حیات بیک روز خارج میشود زیرا که آن در امعا دراز یکجا
نمی باشد و کدو دانه و دیدان خرد بیک روز پاک نمی شود پس بعد از آن دو سه روز

جوشانده داده باز یک روز سنا و مغز فلوس دران زیاده کنند فی الجمله باستعمال
دوای مسهلی که دو سه بار باتفاق افتد هیچ اثر دیدان درامعا باقی نمی ماند ما در هر مهلت
جوشانده بلاناغه دهند تا استیصال ماده دیدان شود و چون پیدایش دیدان از
ماده بلغم ست مرضعه را از غذاهای که پیدایش بلغم دران بیشتر ست محترز دارند
وگاه باشد که کرمهای خرد که در سعار مستقیم پیدا می شود سبز رنگ خورد و متقرح سازد
علاج آن چنین کرده ام و همیشه سودمند آمده علاج دیدان که در مقعد اطفال
باشد و آنرا متقرح سازد ریسوت ماکسر صبر فلفل سیاه برگ نورسته نیب
برگ سنفتالو که اهل هند آنرا آر و گهو نامند برنگ کابلی کسیلا دواها کوفته بیخته در عرق گگر ندا
یا عرق کهنگره که بر کنار آب میروید سرشته حب مقدار ماش بندند و نگاهدارند و یک
حب صبح و یک شام در شیر مرضعه حل کرده در حلق اندازند و بر قرحه مقعد از ین
دوا ذرور سازند صبر افسنتین کمیلا برنگ کابلی برگ نیب ملیم هر شش دارو را
کوفته بیخته نگاهدارند و در روزی سه چهار بار بمقعد ذرور سازند بعد استعمال این
هر دو دوا که مذکور شد بهفته عشره این مرض زائل شود **علاج خروج مقعد**
از انجا که اعضای اطفال بسبب غلبه رطوبات سست و مسترخی می باشد مرض مذکور
با طفال بسیار عارض میگردد خصوصاً بعد اسهال و زحیر علاج آن پوست انار حب الآس
عفص ملوط گل سرخ شب یمانی سوخته گلنار کوفته مازوی سبز نیم کوفته دواها را در
دو آثار آب بجوشانند هر گاه بدانند که اثر دوا خوب در آب آمده زیاده تر آنرا خشک
نکنند صاف کرده در شیشه نگاهدارند پس مقعد را از انگشت اندرون کنند و اگر بسبب
یبوست اندرون نشود اندکی موم روغن بمالند تا نرم شده اندرون شود پس پاره
از جامه باریک کهنه تیار کرده و آن را در آب مذکور تر کرده بفشرند تا زیاده تری آب نماند
پس آن رفاده تر را بر مقعد طفل گذاشته بطور مناسب از رباطی ببندند که رفاده
بمقام مقصود قائم بماند هرگاه بسبب حرکت طفل رفاده از جای خود جدا شود باز بجا
آن کنند و اگر طفل را در طغاری یا طشتی تنگ دو ساعت آب گرم بنشانند اینهم مفید

واگر چرم غربال کہنہ را بسوزند کہ سیاہ شود پس آن بار یک سائیدہ نگاہ دارند و در تمام سوز
سہ چہار بار بر مقعد بپاشند نفع کافی بخشد علاج خروج با ورم واگر خروج مقعد با ورم
سہ چہار بار بر مقعد بپاشند نفع در عرق عنب الثعلب حل کردہ بدفعات بر مقعد ضماد کنند
ہرگاہ ورم زائل شود مقعد اندرون شود علاج سوختن طفل از آتش یا روغن گرم
سوزان یا آب گرم سوزان اگر روغن گل بدست آید بہتر والا روغن کنجد خالص کہ بی آمیزش
روغن دیگر باشد سہ تولہ سفیدی بیضۂ ماکیان از دو عدد بیضہ بگیرند وہر دو را خوب بلت کنند کہ
غلیظ مثل روغن زرد شود پر کبوتر در سان تر کردہ بر عضو سوختہ طلا کنند بفضل الٰہی بطرفۃ العین
سوزش رفع شود و بر عضو سوختہ ہرگز آبلہ پیدا نشود واصلا زخم و جراحت نشود باید کہ
بدفعات این دوا بر عضو سوختہ طلا نمایند واگر برگ تازہ سیب با آب سائیدہ رقیق کردہ
از کبوتر طلا کنند ہمان فائدہ بخشد علاج جرب تر کہ از آن ریم و رطوبت بر آید
پوست تازہ و تر از شاخ نیب بگیرند پوست تازہ تر از شاخ سرس برگ خشک حنا
شاہترہ خشک تخم پنواڑ برادہ صندل سرخ مردار سنگ جملہ دواہا را با آب بسیار باریک
مثل ضماد سائیدہ نگاہ دارند وقت عمل قدری از آن آب رقیق کردہ بر جرب تر طلا سازند تا
خشک شود آنچہ قابل دور کردن باشد آنرا دور کردہ دیگر بار طلا سازند ہمچنین در روزے
سہ چہار بار بعمل آرند انشاء اللہ تعالی در یک ہفتہ صحت کامل شود علاج جرب خشک کہ
بی ریم و رطوبت باشد مردار سنگ پوست ہلیلۂ زرد کمیلا کات سفید کہ با برگ تنبول
باستعمال می آرند نیلا تھوتھا بریان جملہ دواہا با آب دو تیع سائیدہ حبہا بستہ نگاہ دارند
وقت عمل چند حب در مسکہ یا در روغن گل حل کردہ بر جرب خشک طلا کنند در روزی چہار
بار بفضلہ تعالی در یک ہفتہ صحت شود علاج حکہ یعنی خارش عضو کہ بغیر بثور تر
یا خشک باشد حب السمنہ یعنی جیرہ و بجی ہمر سمت سرخ مغز بادام خشخاش سفید تخم
بالک جغرات نیلا تھوتھا بریان جملہ دواہا با آب جغرات سائیدہ نگاہ دارند بر عضو بقدر ضرورت
قدری از آن بگیرند و در آب تازہ یا کہ آب جغرات حل کردہ بر تمام بدن بمالند و بعد یک دو
ساعت با آب گرم غسل دہند با ستعمال دو سہ روز حکہ زائل شود علاج شری کہ آنرا ہم

سرخ مسطح ست که باخارش باشد وبه بدن ظاهر شود ودر هندی آنرا پتی
گویند چیرونجی ناخواه یعنی اجواین سبوس آرد گندم گیرو هر چهار را به ریزه خشک سائیده بر
موضع شری بمالند فی الفور خارش وسوزش را تسکین حاصل شود وورم زائل گردد علاج
قروح وسعفه که بر سر اطفال پیدا شود برگ گگروندا وبرگ بهنگره وشگوفه یعنی برگ نورسته
بیدانجیر هر سه باریک سائیده یک قرص سازند ودر یک چهٹانک روغن سرشف
بسوزند تا سوخته مثل زغال شود پس آنرا دور کرده روغن صاف نگاهدارند هر روز بر سر
طفل بمالند باستعمال دو هفته اثری از مرض مذکور باقی نماند ایضاً علاج سعفه ورکشنها
که بر سر کودکان باشد مغز بادام سوخته زرد زرانند مجرب هر یک یک جزو برگ حنای
خشک قنبیل دم الاخوین هر یک دو جزو سفید آب ارزیز راوند طویل قلیمیای فضه
مردار سنگ چهار جزو با سرکه سائیده وبه روغن گل سرشته هر روز سه بار طلا سازند علاج
خنازیر خنازیر جمع خنزیر ست که خوک را گویند چون این مرض اکثر خوک را حادث میشود
لهذا این مرض بهمین نام مشهور شده وآن ورم بس گوشت ست که بدیر زائل شود
دوای مجرب آن پوست بیخ اکهه در شیر زن سائیده نیمگرم بر ورم ضماد سازند اگر ماده
قلیل ست زود تر تحلیل شود واگر ماده کثیر ست ازین ضماد نضج یافته منفجر گردد پس
درین حالت یعنی بعد منفجر شدن این دوا باستعمال دارند آنکه آب نارسیده یکتوله روغن کنجد
چهار توله هر دو اجزا را در ظرف رویین یعنی کانسی از چوب بانس تا یک پاس حل نمایند وضماد
سازند ویک توله گل منڈی را باریک سحق کرده در ده توله شهد خالص بیامیزند ونگاهدارند
وهر روز قلیلی ازان در شیر مرضعه حل کرده بطفل بنوشانند در مدت یکماه بالکلیه استیصال
مرض شود علاج ورم زیر گردن که بمقام گریبان میشود واهل هند آنرا گنٹهمالا
گویند کات سفید را در آب چینی حل کنند که نرم شود پس دو توله برگ نورسته چمنتان
کرچیک که برنگ سرخ بود ورنگ سبز نگرفته باشد هر دو را خوب سحق کنند که یکذات شود پس
نگاهدارند ومثل مرهم بر کرپاسی طلا کرده بر ورم بچسپانند واگر ورم منفجر شده ناسور شده
باشد فتیله دوا اندرون ناسور کنند در چند روز ناسور برابر شود معلوم باد که سیتابا

دو قسم می باشد یکی بستانی که دانه های آن کلان باشد قسم دیگر خرد که دانه های آن خرد
و کوهی می بود و برگ او درشت و حب سرخ میباشد علاج ام الصبیان و ام الصبیان مرضی است
که دفعةً واقع شود و طفل بیهوش افتد و دستها و پایها همه بپیچد و کف از دهان بر آید
بعضی اطبا این مرض را که آثار آن مذکور شد ریح الصبیان نامند و این مرض را مشابه
بصرع گفته اند و ام الصبیان مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ محرقه باشد و بعضی دیگر
از اطبا حالت مذکور را اگر بتواتر افتد ام الصبیان خوانند و اگر گاهی اتفاق افتد ریح
الصبیان نامند فی الجمله اگر تپ محرقه با صرع شامل باشد بحسب آن تدارک فرمایند
و اگر بی تپ باشد فقط تدابیر آن بعمل آرند علاج وقت ظهور این حالت دست و پای
مریض بگیرند تا اضطراب نکند و کف دست و کف پای بمالند پس اگر بزودی افاقه
حاصل شد فبها و اگر طول کشد و یا بعد افاقه باز همان حالت بتواتر رو دهد پس نظر
کنند که آثار کدام خلط غالب است و مطابق آن تدبیر فرمایند اگر آثار صفرا ظاهر باشد
و تپ محرقه لاحق بوده بتبرید و ترطیب کوشند و بهترین مرطبات دوشیدن شیر مرضعه است
بر تارک سر و یا لته بشیر تر کرده بر تارک گذاشتن و همچنین تراشه کدو یا خیار بر تارک سر
نهادن و اگر طبع قبض بود باستعمال شیاف نرم که از شکر و مغز خیار شنبر باشد طبع را
بکشایند و جهت ازاله تشنج روغن گل بر دستها و پایهای طفل بمالند چون این تدبیرات
بعمل آرند در اندک فرصت بهوش آید و بیهوشی زائل شود و اگر آثار برودت و بلغم ظاهر
باشد بتدابیر سخنه پردازند بقدر ماش جدوار یا عود صلیب یا عاقرقرحا باریک باشد
سائیده با اندک شهد خالص مخلوط کرده و بشیر مرضعه رقیق ساخته در حلق طفل ریزند
و خردل باریک سائیده خشک بکف پای و کف دست بمالند و صعتر و کندر و کف دریا و
مصطگی و سنبل الطیب در گلاب سحق کرده نیمگرم بر شکم ضماد کنند و اگر بقدر دو خردل
گرلوچن که دوای معروف است در شیره مرضعه حل کرده در حلق ریزند بهوش آید و صرع
زائل شود و اگر قدری نکچکنی که آن را عوام خوب میدانند و یا فلفل سیاه باریک سائیده
بقدر یک برنج بر سری گذاشته در بینی طفل بدمند فی الفور عطسه زند و زودتر هوش بگشاید

و طفل بهوش باز آید و در اکثر کتب دیده ام اما خود امتحان نکرده ام که نوک شاخ مرجان را بر آتش گرم کنند و در میان سر و ابرو داغ دهند فی الفور بهوش آید و دیگر بار دوره آن نشود علاج
عطاش بضم عین مهمله و شین معجمه چون عطش مفرط لازم این مرض ست بدین نام خوانند
از انکه بحالت این مرض تارک سر فرو می نشیند و مغاک در وسط سر لاحق میشود لهذا این
مرض را نزول الیافوخ نیز نامند یا فوخ تارک سر را گویند و بحاوره اهل فارس نام این مرض
تشنگی مشهور ست و مرض عطاس عبارت ست از ورم گرم که در غشاهای دماغ افتد علامتش
آنست که تارک سر آن مقام که نرم ست فرو نشیند و هر چند آب خورد سیر نشود و باشد که زردی
آن چشم و حلق رسد و رنگ زردی و اکثر بدن زرد شود و از شدت درد و غلبه صفرا د
بسیار باشد که قبل از حدوث آن شور در سر ظهور کند علاج همگی همت نه شیر بر تبرید
دماغ مصروف کنند از تراشه کدوی تر یا خیار یا شاخ کشنیز سبز یا کوی سبز یا ازبرگ نار قد
شیره بر آرند پس اگر سه توله شیره باشد یک و نیم توله روغن گل و ششماشه سرکه یا نمک
دران شامل کنند و خوب بهم زنند که همه اجزا یکذات شود پس تارک سر را ازان تر کنند
و خشک شدن ندهند هرگاه قریب خشکی رسد باز تر کنند و اگر در یکتوله روغن گل سفیدی
یک عدد بیضه مرغ آمیخته خوب بهم زده ازین دوا تارک سر را تر دارند نیز نفع کافی بخشد
و از مغز تخم کدو و تخم خرفه شیره بر آورده و ششماشه شربت نیلوفر انداخته قدری قدری
بدفعات بنوشانند و در نقوع گل نیلوفر که در آب گرم خیسانیده باشند هرگاه آب خوب سرد
شود جامه دران تر کرده و آب آن فشرده جامه تر را بر اعضای طفل نرم نرم بمالند و هرگاه
گرم شود دیگر بار در نقوع مذکور تر کنند و عمل آرند و حنای سبز باریک سائیده بر کف دست
و کف پای ببندند و در بعضی اوقات دست ها و پای ها را در آب سرد داشتن مفید ست و
اسهال درین مرض خوب نیست اگر از خود اسهال جاری شود قدری طباشیر و تخم خرفه
بریان را باریک سائیده در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و اگر قدری دو سرخ تخم خشخاش
بریان را با آن شامل کنند بهتر باشد و از چهار سرخ بهدانه لعاب آرند و بغیر شیرینی در
حلق طفل ریزند و شربت نیلوفر اگر میداده باشند بحالت ظهور اسهال موقوف کنند فقط

معتدال و خشک بهترست انشاء الله تعالی ازین تدبیرات روز سوم و چهارم افاقت کلی حاصل شود
و ورم دماغ زائل گردد و انچه باو که از اول تا انتها وزن دوا که نوشته ام از روز پیدائش طفل
تا عمر یکساله را کافی ست و اگر عمر زیاده از یکسال تا دو و نیم سال دانسته باشند وزن هر یک دوا
مضاعف کنند و همبر پنج بافزونی مقدار دوای اطفال چهار ساله و پنج ساله قیاس فرمایند
فی الجمله در معالجه اطفال نگاه داشتن اوزان ادویه از جمله ضروریات ست و هر دوائی که دهند
هر روزی بدفعات دهند از یکبارگی بجبر و قهر یکبارگی در حلق اطفال نریزند تا طبیعت
ایشان گران نشود و در صورت گران شدن بر طبیع محتمل ست که دوا را القی نمایند از بهر نگاه
دوا در شکم قرار نگیرد نفع آن چگونه حاصل آید پس بتدریج اندک اندک بدفعات دادن
بهترست و ازین عمل گاهی هیچ ضرر مشاهده نشده **علاج ورم ناف** گاه باشد که بعد قطع
ناف ورم دران پیدا آید پس باید که مرداسنگ و اسفیداج با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز
تر سوده بنواحی ناف ضماد کنند و تکرار عمل نمایند زود نفع بخشد **علاج ریم کردن ناف**
گاه باشد که ناف پخته و ریم کنند و بحوالی آن سرخی پیدا گردد پس مرداسنگ و سریخ یعنی سفیده
و غبار سنگ آسیا و سنگ جراحت باریک سائیده بر ناف ذرور سازند و بحوالی ناف صندل
سرخ و چوب دار و حضض یعنی رسوت با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز تر سائیده طلا کنند و اگر
ازین تدبیر نفع نشود و طفل از دو ماه تجاوز کرده باشد حوالی ناف دو عدد زلو بچسپانند و
قدری خون برآرند بعده ذرور کور بکار برند که البته مفید شود و قطعه از سرب بکمیند بر ناف
بستن مستغنی می سازد و از همه تدابیر و جراحات کهنه را بد می کند **علاج فتق اطفال**
ضمادی که اقسام فتق یعنی ریحی و مائی و ثربی را نافع و مفید ست گلنار برگ مورد مازو و صمغ
ترکی کندر جوز السرو زفت رومی مقل الهل جمله دوا کوفته بیخته بسریشم ماهی سرشته استعمال
نمایند بر فوطه زنار و دیگر سنگ موصوف در شیر گاو یا شیر بز سائیده بر زنار و فوطه بمچند دوا
طلا نمایند بلاناغه که نفع تمام دارد **علاج درد شکم که بسبب حبس ریح باشد** و علامتش
آنست که طفل بسیار بگرید و خود را بپیچد و بیقرار باشد بگیرند خردل و جوز بوا و نانخواه یعنی
اجواین و برگ سداب و تخم بلپیون و اهل جمله مساوی همه ادویه را در پارچه تار کرده آب جوش دهند

هرگاه نشست آب باقی ماند مالیده صاف کنند و برابر آن روغن کنجد آمیز نموده بار دیگر جوش
دهند تا آب برود و روغن بماند پس قدری ازین روغن بر شکم و مقعد طفل بمالند باد شکم
خارج شود و درد زائل گردد و این روغن بزرگان را نیز نفع کامل می بخشد و گاه باشد که سبب
درد و مغص سوء مزاج حار باشد یا بادی که از ماده گرم تولد کند و هر چه تبرید کنند و مسخنات
دهند سود نمی دهد درین صورت لازم ست که از تسخین باز مانند و لته آب سرد تر کرده و آب
آن فشرده بر شکم نهند یا صندل سفید یا سرخ بگلاب سوده ضماد نمایند یا فقط لته بگلاب
تر کرده بر شکم گذارند و قدری گلقند آفتابی بگلاب حل کرده صاف نموده اندک اندک
بطفل بنوشانند و اگر قبض باشد از شافه و تلئین الخ مناسب حال دانند بعمل آرند و
در اصلاح حال مرضعه نیز سعی فرمایند **حرقة البول یعنی سوزش مجرای بول وقت**
برآمدن بول و این مرض بیشتر در هوای گرم یا باستعمال ادویه یا اغذیه گرم که طفل یا
مرضعه را اتفاق افتد حادث شود و علاجش اینست که نیم ماشه تخم خرفه و دو دانه مغز تخم کدو را
شیره کشیده و بقدری نبات شیرین کرده بنوشانند و عنب الثعلب باریک سائیده بر
زهار و ذکر و انثیین طلا کنند و دوغ گاو نوشانیدن خیلی نافع ست و آنجا که حرقت بول با تب
گرم باشد اکثر از ماده صفرا بود و تدبیرش تنقیه و تعدیل ست و بعلاج تب کوشیدن
علاج بول فی الفراش یعنی در جامه خواب شاشیدن و سبب آن برودت مزاج و ضعف
مثانه باشد علاجش آنست که کندر و سعد و خولنجان و حب بلوط و حب الآس و گلنار
جمله مساوی الوزن کوفته بیخته سفوف سازند و یکماشه ازین سفوف با دو ماشه اطریفل کشنیزی
بخایند و قریب شام اینقدر وزن دوا طفل سه ساله یا چهار ساله را بخورانند و بالای آن
یک جرعه آب دهند و روغنهای گرم چون روغن لبان و روغن بابونه بر مثانه بمالند و اگر
از مصطگی و شاه بلوط و سعد و هلیله سیاه مساوی و قند برابر همه ادویه باشد سفوف سازند
و یک دو ماشه صبح و شام تا چند هفته بخورانند نفع کلی بخشد و نیکوترین تدابیر آنست که در اثنای
خواب چند بار بیدار کنند و امر کنند که بول کند بچند روز عادت شود که بتقاضای بول بیدار
شود و هرگز بر فرش بول نکند **علاج عسر بول** که بسبب حصات باریک گرده مثانه

عارض گردد وواضح باد که سنگ مثانه بکودکان ذکور بیشتر افتد به نسبت سنگ گرده و
فرق وامتیاز درمیان سنگ وریگ گرده ومثانه ازان توان کرد که اگر در گرده بود ثقل و
سنگینی در قطن محسوس شود واول بول کدر وغلیظ آید وبعده صاف ورنگ بول سرخ یا
زرد مائل بسرخی بود واگر در مثانه بود بول سفید ورقیق آید وبیخ ذکر اکثر اوقات بخارد و
شود وبول باندک مدت باز تقاضای بول شود ودر دو زهار که محل مثانه است ادراک
شود واین مرض بیشتر موروثی باشد مدرات درین مرض بیشتر مفید ست از مدرات حاره
ومدرات بارده آنچه مناسب مزاج دانند باستعمال در آرند مدرات حاره تخم کرفس
است وبادیان وانیسون وصعتر وشونیز وتخم لیمون ومدرات بارده تخم خیارین
است وخار خسک ومغز تربوزه ومغز تخم کدوی شیرین وکاکنج ومدرات معتدل
پرسیاوشان ست وخوه یعنی مجیٹھ وتخم خربوزه از تنها هرچه مناسب حال مریض دانند
بدهند اما باید که مدرات گاه گاه دهند وبهترین ملینات که حصات وریگ را نفع دارد اینست
آنست که اول دوای ملین دهند وبهترین ملینات که حصات وریگ را نفع دارد این ست
دوای ملین اصل السوس مقشر کوفته تخم خطمی الخیر زرد پرسیاوشان دربادآثار آب جوش
دهند هرگاه ربع آب باقیماند مالیده صاف کرده مغز فلوس نه ماشه وترنجبین نه ماشه
دران حل کنند وبار دیگر صاف کرده بمهلت یک ساعت قدری قدری دو سه دفعه
بنوشانند واین وزن دوا برای طفل سه ساله است وبیشتر خلل این مرض درهمین عمر
شروع میشود واگر عمر از ین زیاده دارد مناسب عمر مقدار دوا زیاده کنند ودرین مرض
رضیع ونیز مرضعه را اگر فطام نشده باشد از غذای برنج وکھچڑی محترز دارند ولبنیه گندم شیرین
یا نمکین یا پوست نان فطیری در شوربا حل کرده برای طفل ونان باریک در شوربا حل
کرده بجهت مرضعه بهتر ست وبعد تلیین یک بار دور وز متواتر طبیخ مذکور وترنجبین بغیر
مغز فلوس داده روز سوم باز مغز فلوس داخل کنند همبرین طریق دو سه بار این تلیین
را بعمل آورده موقوف کنند بعد ازان روزی چند این دوا وتدبیر بعمل آرند بادیان نیم کوفته
تخم معصفر کوفته گل داؤدی پرسیاوشان گلقند یا نبات همه ادویه را در یک پاؤ

آب جوش داده شود هرگاه ربع آب باقی ماند صاف کرده یکماشه حجر الیهود در آب سوده دران آمیزند وطفل را در آبزن نشانند واین دوا اندک اندک بدفعات بحالت آبزن بنوشانند واین آبزن برای تلیین مجاری بول وتسکین درد واخراج حصات خیلی نافع ست ادویه آبزن خارخسک بابونه تخم خطمی تخم کرفس تخم شبت تخم معصفر کوفته پرسیاوشان در یک سیر آب بجوشانند وآن آب را در طغار می کنند وطفل را دران آب نشانند پس اگر حصات در گرده باشد که آب تا کمر باشد واگر در مثانه باشد باید که تا عانه بود وتا یک ساعت در آب نیم گرم دارند ودرین عرصه اگر آب خنک شود دیگر آب گرم ساده دران آمیزند تا گرم شود ودر حالت آبزن دوای مذکور تیار کرده اندک اندک بدفعات بنوشانند وبعد یک ساعت طفل را از آبزن برآورده وبدن را بمنشفه خشک کرده روغن بابونه اگر مریض در گرده باشد بر کمر واگر مرض در مثانه باشد بر عانه بمالند وتقطیر روغن در احلیل وحمول آن بمقعد در مرض مثانه نفع تمام دارد وشربت مدارات در مرض گرده ومثانه هر دو مفید ست بعد تنقیه یعنی استعمال ملینات ودادن مدارات در وقت آبزن خیلی مفید است وآنجا که سبب عسر بول سنگ مثانه بود نیکوترین تدابیر آنست که بعد فارغ شدن از آبزن بیمار را بر پشت خوابانند وهر دو پای او را بر دارند وعانه را روغن بابونه بمالند واز اسفل بطرف اعلی رد کنند تا سنگ که از مثانه در آمده سد راه بول شده بطرف مثانه باز گردد وراه بول مفتوح شود ودرد که بسبب حبس بول ست زائل گردد واگر سنگ از مثانه بر آمده در احلیل بند شده سد راه بول وباعث درد شده باشد واین امراز عمرو ست معلوم توان کرد پس بعد بر آمدن از آبزن احلیل را در آب گرم نهند ولعاب تخم حلبه یا تخم کتان بروغن بابونه مخلوط کرده در احلیل چکانند وآهسته آهسته احلیل را بطرف قدام بمالند تا سنگ مستخرج گردد واگر هیچ تدبیر سود ندهد وبهیچ وجه سنگ از مثانه بر نیاید وازاحتباس بول وشدت درد خوف هلاکت باشد درانحالت چار وناچار رجوع بجراح کامل آرند تا مقام معمول را شگافته سنگ را بیرون کشد وورم گرده یا مثانه یا جمود خون یا مدو در مثانه یا ریح مثانه یا بند شدن خلط لزج در مجرای بول نیز موجب عسر بول میشود

اما این امراض اطفال خرد سال را کمتر حادث می شود و اگر حادث شود تدابیر آن آنچه برای بزرگان
در باب امراض کرده ثبت شد و نرم‌تر از آن برای خردان نیز موثر سودمند است **علاج**
جدری و حصبه و حمیقا جدری بالضم یا بالفتح بثور بزرگ است که بمقدار عدس بلکه کلان‌تر
از آن باشد و پخته میشود و ریم می کند و بپارسی آن را آبله گویند و حصبه بالفتح بثور سرخ متفرقه
است که بمقدار کاورس بود و نزد قرب ظهور او نخست ورم گرد احمر خفیف الحجم بر بد
می آید بشانه قرص براغیث و بعده ها بجا بثور بروز می نماید و ماده آن خون صفراوی
است و خاصهٔ وی است که پخته نمی شود و ریم نمی کند بلکه عند البرء خشک پسته از وی می خیزد
و لازم اوست که نخست تب می آید و پس از آن حصبه ظهور می نماید و علامات تب حصبه و
جدری درد پشت است و خارش بینی و سیلان اشک و سرخی چشم و صداع و ثقل سر و بدن
و در خواب ترسیدن و در جلد سوزش و خلش دائم یافتن و باشد که بعضی را سرفه و درد گلو و
تنگی نفس و گرفتگی آواز نیز عارض شود فی الجمله هرگاه این قسم تب عارض شود حکم باید کرد که
حصبه یا جدری بر می آید خصوصاً در موسم ظهور آن و فرق در تب حصبه و جدری آنست که
تب حصبه گرم‌تر و تیزتر از تب جدری می باشد و درد پشت در آن کمتر بود و قلق بیشتر و حصبه
اکثر دفعه بروز می کند و آبله اگر زودتر بر آید در سه روز و الا در یکهفته و حصبه نسبت به جدری
ردائت دارد خاصه اگر سیاه و صلب و کبود و بنفش باشد و دیر بر آید و غشی و اندوه مفرط
آرد قاتل باشد و همچنین آنچه دفعةً غائب شود و پس غشی آرند و همچنین آبله که پهلو وار و بهم
پیوسته بود و کثیر المقدار باشد و رنگ آن سیاه و بنفشجی بود و بر سینه و شکم بسیار بر آید و
بروز و بطی النضج بود با خطر باشد و همچنین اگر خون از جدری ترشح کند یا نخست آبله
بر آید پس از آن تب آید سخت بد باشد و همچنین اگر بعد بر آمدن تب آبله تب و کرب فرو نشود
بد بود و بهترین و سلیم‌ترین علامات در جدری و حصبه آنست که نفس بر جای بود و شعور
بر حال و میل بغذا و آب بر قرار باشد انتباه تولد این دو مرض در صبیان بنا بر غلبهٔ دم
است بر سبیل تصرف طبع بواسطهٔ پختن خون خام چه خون اطفال خام‌تر می باشد و چیزی
خام و گرم‌تر که پخته شود ضرور است که جوش زند از این جهت که دکان را وقت نفخ دم بسبب مرض

خون شوربه کو اکثر ظهور می کنند و نادرست که خون بجوشد و پخته شود و بر ظاهر بدن چیزی
از شور پدید نیاید بسبب عارض شدن چیزی از مالغات بروز شور اکثری از اطبا
بعضی دواها را که بالخاصیت مانع بروز حصبه و جدری ست در قرب موسم بروز آن باطفال
میدهند تا از تکلیفات بروز جدری محفوظ باشند اما این عمل نزد این فقیر خیلی ناپسندیده
و منافی شان طبیب ست زیرا که طبیب در حال معین و مددگار طبیعت ست و طبیعت
قوتی ست البته که مدبر بدن ست و همیشه در اصلاح حال بدن سعی میکند و هرگاه طبیعت
از مقاومت مرض قوی عاجز می آید طبیب دانا برای مدد طبیعت دوای که موافق خواهش
طبیعت باشد میدهد طبیعت بمدد دوای موافق با مرض مقاومت کرده استیصال مرض
مینماید درینصورت منصب طبیب این ست که همیشه در حال اعانت طبیعت نماید نه آنکه
بمخالفت طبیعت اقدام فرماید بزمان معهود و موسم معین طبائع اطفال مستعد بروز حصبه
و جدری می شود پس طبیبی که دوای مانع بروز داده گویا صریح بمخالفت طبیعت کمر بسته و
مخالفت طبیعت خلاف شان اطبای طبیعت شناس ست این فقیر گاهی هیچ طفلی را
در مطب خود دوای مانع بروز جدری نداده بلکه همیشه معین و مددگار طبیعت مانده واضح
باد که آنچه تدبیرات و پرهیزات درین مرض ضروری ست بسبب کثیر الوقوع بودن آن همه
خواص و عوام هر ملک و دیار بهتر میدانند و تدابیری که در کتب یونانیان نوشته اند در هیچ
شهر و دیار هندوستان رواج ندارد پس تدابیر غیر مروج موافق کتاب یونانیان بعمل آوردن
خود را در میان خواص و عوام هند ذلیل و خوار کردن ست زیرا که انجام کار معلوم نیست
که حال صاحب جدری چگونه باشد و معمول اهل هند ست که در حالت وقوع این مرض
هرگز رجوع بطبیب نمی آرند و بر تدابیر معمول که خود میدانند قناعت میکنند لهذا نوشتن
آن بیفائده کاغذ سیاه کردن و وقت خود ضایع نمودن بمصلحت ندیدم اما بعضی تدابیر
خارجی را نوشتم که اگر کسی را پسند آید بر آن عمل نماید تدبیر محافظت چشم از شور جدری
باید که قدری سماق در گلاب تر نمایند و صاف کرده بقدر نصف حبه کافور در آن سحق کرده
در ظرف چینی نگاهدارند و هر شب و روز چند کرت قطره از آن در چشم اندازند اثر این دوا

تیره در چشم ظاهر نشود و عرق برگ کشنیز تر و یا آب تخم انار ترش و یا مازو که گلاب ساییده و قطره از او نهاده در چشم تقطیر کنند چشم از آسیب جدری محفوظ ماند و اگر آبله بچشم پدید آمده باشد فقط افیون کافور در گلاب حل کرده بدفعات قطره از آن بچشم چکانند و سرمهٔ اصفهانی را کافور در آب کشنیز تر بسایند و بعد هر ساعتی قطره از آن بچشم چکانند سرخی چشم و شیر را که بر قرنیه ظاهر شده باشد نفع دهد و هرگاه چشم از شدت امتلا نیل محفوظ ماند و برآمدن خواهد باید که بعد استعمال ادویهٔ مذکوره بر آن نهند و تختهٔ سرب باندازهٔ چشم بر آن گذارند و بعصابه بر بندند تا چشم را فرو نشانیده دارد و اگر طفل خفگی کند گاهی بکشایند و گاهی به بندند تدبیر محافظت اندرون بینی تنها سرکه یا بقدری گلاب آمیخته بعد هر ساعت قطره در بینی چکانند یا روغن گل قدری کافور آمیخته اندرون بینی را هر وقت از آن چرب دارند تدبیر محافظت حلق هرگاه ثابت شود که تپ حصبه و جدری است قدری سماق و گل سرخ و عدس مقشر آب طبخ داده صاف کنند و قدری گلاب دران آمیخته نگاه دارند و اکثر اوقات از آن آب غرغره کنند و اگر طفل کوچک که یارای غرغره کردن نداشته باشد انار ترش یا رب شهتوت بدفعات اندک اندک بلیسانند تدبیر پخته کردن آبله هرگاه آبله برآید و تپ و بیقراری و تلوسه کمتر شود و نبض و نفس بحال طبعی آمده باشد و معلوم شود که آبله دیر پخته خواهد شد برای پزانیدن آبله بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و تخم خطمی و سبوس گندم در یک سبوی آب بجوشانند هرگاه بخار گرم آن دور شود و نیم گرم بماند در و ظرف کنند و طفل را نشانده چادری پوشانند که سر و گردن بیرون باشد و یک ظرف پیش و یک پس پشت دارند تا بخار لطیف آن بیدن رسد و آبله‌ها آبناک شوند نضج آن همین است و بعد از آن تدبیر خشک کردن آبله نمایند و هر جا که باوجود ظهور آبله تپ و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحالت طبعی نیامده باشد علامت خیر نباشد تدبیر خشک کردن آبله سفیدهٔ ارزیر و مردارسنگ مساوی باریک سوده بر آبله‌ها پاشند و اگر در بعضی مقام ریش گردد گل سرخ و کندر و صبر و انزروت و دم الاخوین مساوی الوزن ابریک بسایند و بر جراحت افشانند تدبیر خشک کردن ریشه هرگاه آبله خشک شود و خشک ریشه

بباید نظر کنند که زیرا که چیزی تری هست یا نه اگر نباشد قطرهٔ روغن کنجد نیم گرم بر آن چکانند
تا نرم شده زود بشگفد و اگر زیر او تری بود و اندکی عمق داشته باشد علاجش این ست که صبر
و مُر و مرداسنگ و زردچوبه و اقلیمیا نقره و سفیدهٔ ارزیز و اسرنج یعنی سفید در هموزن
باریک سائیده و در آن عمق بپاشند که زود تر گوشت با پوست برابر شود و اگر تری باشد
و عمق ندارد و با جلد برابر بود نشاسته بریانی و نمک باریک سائیده و بر آن بپاشند تا زود تر
خشک شود پس بروغن کنجد چرب کنند که نرم شده خشکریشه بشگفد تدبیر زائل کردن
داغهای آبله هرگاه آبله خشک شود و نشان آن بماند جهت ازالهٔ نشانها این تدبیر عمل آرند
بیخ نی خشک آرد باقلا مغز تخم خربوزه و برنج و نبات و مغز بادام و آرد جو هر واحدی
هموزن باریک سائیده بسپیدی بیضهٔ مرغ سرشته طلا نمایند کیفیت حصبه و جدری
تمام شد قسم سوم از جدری حمیقاست که آن حباب دار بزرگ و سفید متفرق و
قلیل می باشد که از قلت اعداد توان شمرد و خاصه وی ست که بی تپ حادث شود و بحدوث
آن هیچ تکلیفی لاحق نشود و آن اسلم ترین انواع ست و آن را باد آبله خوانند و آن خود بخود
زائل شده و محتاج بتدبیر نیست علاج شور یعنی دانه ها که بر تن اطفال بیشتر پیدا شود
معلوم باد که از اقسام شورها آنچه سیاه بود قاتل ست و آنچه سفید یا سرخ باشد اسلم است
و اطفال را ظهور دیر و شور سلیمه امن می دهد از بسیار امراض ردیه لهذا در علاج آن خصوصاً
که در سر باشد تعجیل روا نیست و کاملین اطبا منع کرده اند اما هرگاه زمان دراز بگذرد و مواد
فاسد کما حقه خارج شده باشد در علاج کوشیدن مناسب ست بخلاف شور سیاه قتال
که بعلاج آن درنگ نشاید یعنی زود تر به تنقیه مرضعه بپردازند و تعدیل خلط او نمایند غذا و
دوا او و شور سلیمه را بگذارند تا خوب پخته شود و مواد از آن خارج گردد و بعد از آن باستعمال
مجففات لطیفه تدارک آن فرمایند بتدریج تا مقصود بلا ضرر بر آید و بهترین مجففات که اطفال
را نافع باشد این ست گل سرخ و حب الآس و برگ بید یا فراش و برگ حنا و پوست نرم
و تازه نیم هر واحدی یکتوله در یک سبوچه آب بجوشانند و طفل را در این آب غسل دهند
هر روز یکبار و بعد غسل تن او خشک کرده روغن گل یا روغن حب الآس بر بدن او بمالند و اگر

شور متقرح بود باستعمال مراهم علاج آن نمایند ص مرهم سفیداب ریز مردار سنگ موم
خالص روغن گل اول موم را در مغرفه بر سر آتش گذارند تا بگذارند پس روغن گل رسان
اندازند هرگاه هر دو یکذات شود سفیده و مردار سنگ که خوب باریک سائیده باشند
مغرفه را از سر آتش فرود آورده هر دو ادویه سائیده دران آمیزند و بکار برند علاج
سحج الفخذ یعنی خراش ران اکثر باشد که در کش ران و بغل و بن گوش و چینهای
گردن طفل خراش پدید آید و کش ران بیشتر افتد بواسطه حدت بول علاج حب الآس
و گل سرخ و اصل السوس و آرد جو و آرد عدس بغایت نرم بسایند و بر خراش بپاشند
بلکه احسن آنست که اول آن موضع را آب برگ نیب بشویند بعده این دوا بپاشند و اگر گل
ملتانی را خوب باریک سائیده تنها بر خراش بپاشند نافع آید التماس بخدمت اطبای
عذر نیوش و خطا پوش آنست که در بیان امراض اطفال بسبب بعضی وجوه سوء ترتیبی
واقع شده یعنی رعایت تقدیم و تاخیر ساقط شده این قصور را بذیل عطا بپوشند و یا
فائده نهم در بیان حمیات و معالجات آن
بوقت نقل ترتیب بعمل آرند فائده نهم در بیان حمیات و معالجات آن معمول
اطباست که حمیات را در اواخر کتاب ذکر می کنند و از انجا که این مرض کثیر الوقوع
است و طفل و جوان و شیخ و شاب را اکثر لاحق میشود لهذا این فقیر بر تقصیر در اوایل
کتاب بذیل معالجات اطفال ذکر آن مناسب دیده که اگر رضیع یا مرضعه بمرض تب مبتلا
شوند علاج و تدابیر آن در ذیل امراض اطفال یافته شود و حاجت تلاش دور رفت
گردانیدن کتاب نشود و اقسام تب که بزرگان را لاحق می شود طفلان را نیز حادث میگردد
پس در حمی طفل و جوان را تدبیر و علاج واحد ست اما تقدیر اوزان ادویه متفرق و
جداگانه است و مقادیر اوزان دوا بحسب سن و سال طفل و جوان بر ذهن رسائی
اطبا مخفی و محتجب نیست تعریف حمی یعنی تپ بدانکه حمی حرارت غریبه است که در قلب
مشتعل شود و از انجا بواسطه شرائین در تمام اعضا منبسط گردد و سائر بدن را گرم کند و
بحالت حدوث تپ افعال طبیعی انسان بر منهج اعتدالی نماند و بحسب ضعف قوت حمی
خلل و نقصان در افعال طبیعی واقع گردد تا ئره و حرارت در ابدان انسان ...

یکی حرارت غریزی که آن عبارت از حرارت عنصری ست که همیشه با دوام اثبات در ذات
انسان مخمر ست و این حرارت موجب بقای نفس و سبب حیات ست دوم حرارت غریبی
که آن از اسباب خارجی یا داخلی یعنی از حرارت شمس یا حرارت نار یا رنج و تعب و یا از
خوردن اشیای حاره و یا عفونت اخلاط در بدن انسان وجود گیرد و حرارت غریزی را ضعیف
گرداند و چون زیاده تر در قلب مشتعل شود و بذریعه شرائین تمام بدن را گرم کند خلل در
افعال طبعی انسانی اندازد و در صورت آن حرارت غریبه موسوم بحمی میشود و واضح باد که حمی
اقسام بر سه قسم ست یکی حمای یوم دوم حمای دق سوم حمای خلطی و ظاهر ست که ترکیب
بدن از ارواح و اعضا و اخلاط ست پس اگر تعلق حرارت فقط بروح باشد آن را حمای یوم گویند و اگر حرارت با عضا
متشبث گردد آنرا حمای دق خوانند و اگر حرارت با خلاط لاحق شود آن را حمای خلطی و حمای عفنی گویند و بیان
این هر سه قسم حمی بسه فصل کرده اند انشاء الله تعالی فصل اول در بیان حمای یوم حمای یوم تپی باشد که در قلب اول
روح را گرم کند و بعد از آن از راه شرائین که از قلب رسته اند بجمیع اعضا منبسط گردد و حمای
یوم بسه سبب حادث شود یکی آنکه سبب حدوث آن اعراض نفسانی باشد یعنی غم و هم مفرط
یا ترس و خوف یا فرح یا غضب بسیار لاحق شود زیرا که اعراض نفسانی را حرکت روح لازم
است و حرکت شدید باعث تسخین روح گردد و سخونت روح بواسطه شرائین بسائر اعضا
متأثر گردد و حمای یوم حادث شود سبب دوم آنکه کسی تعب بسیار کشد یا استفراغات بسیار
او را لاحق شود یا بیداری مفرط بعمل آرد یا ترک ریاضات معتاد کند و اینهمه اسباب باعث
سخونت روح و حدوث تپ گردد سبب سوم آنکه در گرما یا سرما زیاده تر اتفاق کشف افتد
یا اشیای حاره تناول نماید یا بآب های رویه غسل کند و از آن مسامات مسدود شود و بخارات
در اعضا محتقن شده روح را گرم کند و آخر بذریعه شرائین حرارت غریبه روح بسائر اعضا
منتشر شود و حمای یوم لاحق شود و لازمه حمای یوم ست که زیاده از یک روز نباشد از ین
سبب بحمای یوم موسوم شده و گاه باشد که تا سه روز بماند و درین صورت هر روز از روز
اول ذرا اختلاط باشد تا آنکه بسه روز بالکلیه زائل شود و بیشتر حمای یوم از سوء تدبیر منتقل
یوم گویند و اگر حرکت با عضا متشبث گردد آنرا حمای دق خوانند و اگر حرارت با خلاط

ود دیگر اقسام تبهای عفنی میشود اشتباه هرگاه در حمای یوم سه شب و روز بگذرد و تب مفارقت نکند و حرارت زیاده هم نباشد اما خشکی تن زیاده شود و رنگ بشره به زردی گراید باید دانست که حمای یوم بدق منتقل شده و علامات حمای یوم نه است یکی آنکه در حمای یوم نافض یعنی لرزه نباشد و این اکثر ست و گاه باشد که قدری قشعریره پیدا آید و نادر بود که لرزه آید و به نادر حکم نتوان کرد دوم آنکه دست و پای سرد نشود سوم آنکه در مقدمه تب کسل و کاهلی و اعضا شکنی کمتر باشد چهارم آنکه نبض مائل بعظم و تواتر بود و در ان صغر و اختلاف نباشد پنجم آنکه حرارت آن سوزان و تیز نباشد بلکه مستوی بود چون حرارتی که از ریاضت معتدل ظاهر شود ششم آنکه اثر نضج در بول روز اول پیدا آید هفتم آنکه رنگ روی و نبض معتدل و بر قرار بود هشتم آنکه زمانه ابتدای او نرم و آهسته باشد و زمانه تزاید او زیاده هم از دو ساعت نباشد و از عوارض منکره چون خشونت زبان و خشکی حلق و قلق و کرب که از لوازم حمای عفنه است هیچ ظاهر نباشد و اگر صداع یا درد دیگر اعضا چون کمر و غیره با تب یار باشد بمجرد گساریدن تب زائل شود و خاصه حمای یوم ست که بعرق پاکیزه و معتدل که اصلا شائبه عفونت و کثرت نداشته باشد نگسارد و اگر عرق بفرط آید حمای یوم نباشد نهم آنکه از یک شب و روز تجاوز نکند مگر بندرت و باشد که بسه روز کشد و چون ازین در گذرد حمای یوم نباشد یا عفنی باشد یا دقی علاج حمای یوم بطریق کلی هیچکس را از صاحبان این تب از آب و طعام باز ندارند اگر خواهش آن داشته باشد مگر آن را که سبب حدوث تب تخمه و فساد هضم باشد او را هم غذا ندهند تا وقتی که فساد معده رفع نشود و اشتهای صادق پیدا نیاید و غذا درین تب لطیف و سریع الهضم باید و آنرا که سبب تب اعراض نفسانی یعنی غم و هم و غضب و فرح و ترس و غیره باشد اول بازاله سبب کوشند و ادویه مقوی روح و مفرح قلب دهند و بهر حال به تبرید و ترطیب و تفریح و تقویت قلب کوشند بدادن شربت صندل و خمیره صندل و شربت انار شیرین و شربت گاوزبان و خمیره گاوزبان ساده و شربت نیلوفر و عرق گل و شربت قند و نبات تنها زیرا که اعراض نفسانی تعلق بروح حیوانی دارد و مقام روح حیوانی قلب است و بحکایات شیرین و فرح افزا و سخنان رنگین مسرت آگین دل خوش کنند و بهوای جان بخش و

وبساتین دلگشا نزول کنند و یاران غمگسار و دوستان شیرین گفتار بمجالس نشینند و شوربای
جوزهٔ مرغ و تیهو و دراج و کدو و خیارین و شیر برنج و مربای سیب و انناس و انار شیرین
غذا نمایند و اگر سبب تب بستگی مسام و کثافت بشره باشد به آب گرم معتدل غسل کردن
و عرق در بدن آوردن نفع تمام دارد و این فقیر بهدایت ربانی در مرض اقسام حمی تا سه روز
اصلا بعلاج مبادرت نکرده تا درین عرصه طبیعت بزور و قوت خود با مرض بوجه احسن مقاومت
نماید پس اگر سبب مرض خفیف بود درین عرصه بغیر مدد طبیب طبیعت خود دفع مرض میکند
و هرگز محتاج مدد طبیب نمیشود و بعد سه روز اگر اثر تب قلیلی مانده و قوت و توانائی طبیعت
موافق هر روز مدرک شده روز چهارم نیز هیچ دوا نداده بر طبیعت گذاشته ام و اگر روز چهارم
ضعف طبیعت و قوت مرض محسوس شده از جای یوم خاطر جمع کرده از آثار و علامات هر قسم
حمی که مدرک شده علاج آن شروع کرده ام و بدین تدبیر هیچگاه خللی در کار خود مشاهده نکرده ام
و معالجهٔ اقسام مریضان این قول حکیم بقراط را همیشه در خاطر داشته عمل موافق آن کرده ام
قول حکیم بقراط علاج بدن بر پنج قسم ست آنچه در راس ست بغرغره این فقیر بعد غرغره
عطوس باستعمال آورده تا هر چه از دماغ جدا شود از راه انف که مجرای خاص ست بآسانی
بیرون آید و اگر مادهٔ دماغی بعد غرغره براه انف نیامده از راه حنک بفم رجوع کرده پس
سنون از ادویهٔ مناسبه بعمل آورده تا آنچه از راه حنک از دماغ بفم رجوع کرده در حنک و لهات
و لوزتین و لثه و بن دندان و اصول اسنان متشبث نشده و تلطیف گرفته خارج شود
و آنچه در معده و فضای سینه است بقی و آنچه در امعاء و عروق ست باسهال و آنچه در عمق
بدن ست در خون کشیدن و آنچه در جلد ست بعرق آوردن و این فقیر بر قول بقراط که پنج
قسم علاج بیان کرده یکی دیگر افزوده شش قسم کرده و قسم ششم اینست که آنچه در جهت کبد
و گرده و مثانه و رحم ست بادرار حق اگر عاقلی اندک تعقل فرماید معالجات سائر امراض
انسانی را درین چند کلمه تمام کرده بفکر رسا و عقل ذکا باید که موافق این قول عمل نماید و از خطا
و تزلزل محفوظ ماند تمام شد بیان حمای یوم **فصل دوم در بیان حمای دقی** تب دق
نیز گویند و آن حرارت غریبی با عضای اصلی خصوصا به قلب متمکن گردد و از نشان اوست که

بتدریج رطوبات ثلاثه طبعیه بدن را در خورد و فنا نماید معلوم باد که در تن انسان سه گونه
رطوبات علی الدوام موجود می باشد و هرگاه یکی ازان فنا شود دق پیدا آید و معنی دق در
لغت هر دو هزال یعنی نرمی ولاغری ست چون درین مرض تن مریض گداخته ولاغر تر
میگردد واین تب نرم نرمی باشد لهذا باین نام موسوم شده بیان رطوبات ثلاثه طبعیه
که همیشه در ابدان انسان موجود می باشد اول رطوبتی ست که مانند شبنم در رگهای
صغار و هم اعضای اصلی پراگنده است و منفعت وی آنست که هنگام نیافتن غذا بدل
ما یتحلل شود دوم رطوبتی ست که با اعضا وصل شده و ماخوذ با عضا گشته لیکن انجماد تام
نیافته باشد واین رطوبت بر وقت ظهور حرارت قوی یا به ریاضات سخت میگدازد و تحلیل پذیرد
سوم رطوبتی ست که ابتدا مهای اصلی بدان سرشته شده و پیوستگی همه اعضای تن
ازان ست هرگاه این رطوبت فنا شود پیوستگی اجزای همه اعضا باطل گردد واطبا رطوبت
اول را تشبیه داده اند بروغنی که در حوض چراغ می باشد ورطوبت دوم را بروغنی که در جسم
فتیله پیوسته فتیله را تر کرده ورطوبت سوم را بروغنی که پیوستگی اجزای فتیله ازان ست
پس هرگاه رطوبات اول فنا شود خاصه از حوالی قلب چنان باشد که روغن حوض چراغ
فنا شود و مدد فروغ چراغ منقطع گردد و نوبت آن رسد که روغنی که در اجزای فتیله است خرج
شود این حالت اول درجه دق ست و زود علاج پذیرد لیکن دق درین وقت مشکل دریافته شود
بسبب مشابهت او بحمای لثقه ولثقه تب بلغمی ست که بلغم در عروق متعفن شود بیان
علامات فارقه درمیان لثقه ودق وفرق درمیان لثقه ودق این است که در
لثقه بعد تناول غذا تب اشتداد نکند بخلاف آن در دق که بعد خوردن غذا حرارت
اشتعال نماید ودر لثقه نبض صغیر ولین می باشد و سحنه ممتلی و منتفخ بود بخلاف آن در
دق نبض صلب و ممتد و باریک بود و سحنه روز بروز بگدازد و از امتلا یعنی پری اعضا
اثری پیدا نباشد اما هرگاه رطوبت دوم فنا شود مثالش چنان باشد که روغن فتیله
صرف شود واین درجه دوم دق ست و درین وقت دق عیان گردد اما علاج آن خیلی صعب
و دشوار باشد و هرگاه رطوبت سومی فنا شدن گیرد مثالش چنان باشد که رطوبتی که اجزای

فتیله بدان پیوستگی دارد نیست و فنا میشود و در سنوفت بهیچ وجه علاج پذیر نباشد مگر آنکه حکیم
علی الاطلاق از شفاخانهٔ خود دوای کامل فرستد چنانکه حکایت علاج مدقوق در مقاله
سوم این کتاب مسطور شده - در آغاز این فائده لفظ اعضای اصلی آمده اگرچه شرح
اعضای اصلی در کتاب علم الابدان در باب تشریح اعضا مفصل مذکور شده اما درینمقام
نیز التفاتی تفصیل این اجمال ضروری ست معلوم باد که اعضا بر دو گونه است یکی آنکه
از منی متکون شده آنرا اعضای اصلی و اعضای منویه گویند و آن استخوان ست و
غضروف و رباط و عصب و وتر و عشا و شرائین و اورده دوم آنکه از خون متولد شده
و آن گوشت ست و شحم و سمین و این هر سه اعضا را اعضای دمویه نامند و باید دانست
که تب دق یا از اسباب سابقه عارض شود یا از اسباب بادیه اسباب سابقه اعراض
جسمانی را گویند که از بدن تعلق دارد چون تب محرقه و ورم گرم جنب و صدر و حمای شطر الغب
و حمای یوم و حمائیکه بعد اورام باطنی لاحق شود و حمیات عفنیه و غیر آن که بسبب این همه
اسباب سابقه حرارت غریزیه بدل مشتعل شود و بدق انجامد و اسباب بادیه اسباب
خارج از بدن را گویند چون اعراض نفسانی یعنی غم و هم و غضب و فرح و غیره و ظاهر
است که نفس شی دیگر غیر بدن ست اگرچه جای در بدن دارد پس هرچه بسبب اعراض
نفس واقع شود آنرا از اسباب بادی گویند و تعب و سهر مفرط نیز که از اسباب بادیه
است نیز محدث دق ست و تب دق اکثر انتقالی می باشد یعنی اول حمای یوم یا حمای
خلطی یا حمای نزلی لاحق شود و آخر الامر آن تب بدق انجامد و تب دق گاه مفرد باشد و
گاه با حمای عفنی مرکب شود علامت تب دق مفرد یعنی غیر مرکب آنست که نبض صلب و
ضعیف و متواتر بود و بر یک حالت ثابت ماند و تب نرم و لازم بود و بیمار از تب آگاه
نباشد و هر گاه دست بر نبض یا بدن مدقوق گذارند بسیار گرم معلوم نشود اما اگر دست
تا زمان دراز بر جسم دارند آنگاه تیزی حرارت محسوس شود و اعلاترین دق آنست که
بعد خوردن غذا تب ظاهرتر و نبض قوی شود پس طعام در حق مدقوق بمنزلهٔ روغن
باشد که در چراغ اندازند اگرچه در تب های دیگر نیز بعد تناول غذا تغیر در احوال مریض ظاهر

میشود اما در تغیر تب دق و دیگر تب ها تفاوت بسیار است یعنی در تب های دیگر بعد اعتدا
ذ اشتداد و درازی تب و تکسر و گرانی اعضا و برودت اطراف و اختلاف نبض زیاده
میشود اما در تب دق بجز ظاهر شدن تب از اینهمه اعراض مذکور اثری نمی باشد بشرطیکه
با تب دیگر مرکب نباشد و علامات مرکب شدن دق با تب دیگر این است دوام تب نرم
و نوبت تب عفنی اشتداد کردن و متغیر بوده و ناقص لاحق شدن اگر ماده عفن خارج
از دق باشد و همچنین با هر قسم تب که مرکب شود از اعراضی که خاصهٔ آن تب است
امتیاز توان کرد و هرگاه رطوبت اول صرف شود حرارت با رطوبات ثانی آویزد و دق
درین وقت به ذبول موسوم می گردد و علامات ذبول آنست که چشمها اندرون رود و چشم خشک
پدید آید ز رمص بفتحتین چرک سفید خشک که بگوشهٔ چشم مریضان را پدید آید و غمص بفتحتین
چرک روان را گویند) و سر استخوانها ظاهر گردد و صدغ ها بنشیند و پوست پیشانی
کشیده شود و رونق و نضارت و تری و تازگی از پوست بدن زائل شود و بدن چنان
نماید که غبار آلوده است و چشم ها بچشم خواب آلوده ماند و سر بینی و گردن باریک شود و گوشها
تنگ و خرد گردد و بنا گوش کج شود و حنجره و استخوان سینه بر آمده و اندر بول و هیئت
جریش ظاهر شود و اینهمه که مذکور شد علامات درجهٔ دوم است و علامات درجهٔ
سوم آنست که موی سر ریزیدن گیرند و رنگ ناخن ها کج شوند به پوست فرو روند
و بجز پوست و استخوان هیچ نماند و این همه علامات بقرب موت رود و نزد اطبای
یونان علاج این مرض به پنج وجه صورت می بندد یکی هوای خانه و مسکن سرد
کردن و بستر استراحت نرم جهت مریض آراستن دوم گرمابه آبزن و تمریخ بکار بستن
سوم شیر نوشانیدن و بر اعضا ریختن چهارم شربت ها و داروهای مناسب دادن پنجم
غذاهای موافق خورانیدن اطبای حاذق بشرح و بیان این هر پنج گونه تدابیر بسیاری از
اوراق سفید را سیاه کرده اند که نوشتن آن همه مراتب بجز تضییع اوقات خود سیاه کردن
کاغذ عبث و بیفایده و بیطالت و مهمله انداختن طبیبان نو آموز و مصارفت بی سود مریضان
هیچ نفعی دیگر متصور نبود لهذا همین قدر یعنی فقط بیان کیفیت حدوث این مرض اکتفا کرده

از بیان آن همه هذیانات و طامات درگذشتم که در علاج و تدابیر و غذا و دوای مرض دق نوشتم
بیان تجربهٔ خود در مرض دق اکنون حرفی چند از کیفیت این مرض و احوال مدقوقان
آنچه این فقیر بتقصیر در مطب خود دریافته و تجربه کرده بی افراط و تفریط و تلاطم و کاست
بجهت آگهی نوآموزان علم طب حواله قلم میکنند و آشکار باد که در تشخیص این تغیر حدوث این مرض
بغیر ماده و بی وجود سبب ظاهر ست و دلیل قاطع برین قول این است که بعضی اطفال
خردسال بلکه شیرخوار را درین مرض مبتلا یافتم و این مرض بمیعاد و معینه کار اطفال که مبتلای
آن شدند بانجام رسانیده پس هیچگونه باور کرده شود که طفل نادان را غم و هم سبب
حدوث دق شده که بچگان از معاملات غم و هم هیچ سر و کار ندارند اگر گویند که سبب حدوث
این مرض بطفلان بی شعور رنج و تعب ست که از کثرت گریه و بکا بایشان لاحق شده
میگوییم که گریه و بکا از عادات معمولی عموم اطفال ست درین صورت باید که هر طفلی که گریه
و بکا بیشتر کند مبتلای دق شود و حال آنکه چنان نیست بلکه شاذ و نادر ست که بعضی طفل
مدقوق میشود اگر ترطیب و تبرید نافع دق بودی از شیر زن که غذای طفل ست کدام شی
دیگر در ترطیب فائق تر ست پس ازین دلیل معلوم میشود که نه غم و هم سبب وجود دق
میشود و نه تبرید و ترطیب حرارت و یبوست دق را دفع کردن می تواند از اناث و ذکور
و جوان هر که لباس حیات پوشیده و رنج و تعب روزگار دیده و سرد و گرم زمانه چشیده
از غم و هم خالی نبوده پس باید که هر مغموم و مهموم یا از تمام جماعت مغمومان و مهمومان نصف
یا ربع یا کمتر ازان بمرض دق مبتلا شوند و این هرگز نمی شود بلکه خال خال مردم بدق مبتلا میشوند
و صد هزاران انسان از اناث و ذکور بحمای یوم و حمای عفنی مبتلا میشوند و سوء تدبیری در دوا
و بد پرهیزی در غذا بعمل می آرند و اکثر اوقات طبیبان هندی کشته جات فلزات و حبوب
سمیات از قبیل بیش وغیره بصاحبان حمی سید هند بعضی مردم که سررشته حیات ایشان از
منقطع شده رحیل بملک عدم می شوند و بسیاری از بستر رنجوری صحیح و سالم برمیخیزند پس
معلوم شد که دق در حمای یوم و حمای عفنی از سوء تدبیر حلول نمی کند و الا بحالت حمی باستعمال
کشته جات و سمیات و فاقه های متواتر که معمول اطبای هندی ست همه مریضان مبتلای دق

میشوند و حال آنکه چنان نمی شود در عمر خود برای العین مشاهده کردم که هزاران نفوس مبتلای
حمی با وصف انواع سوء تدبیرها بعد کشیدن زحمت های بسیار و تعب های بی شمار
جان بسلامت بردند و صحیح و تندرست شدند و افنای رطوبات نیز سبب دق نمیشود در
ایام هیضه وبای هزاران مریضان هیضه را دیده ام که نوبت بصدها اسهال دقی رسیده
و از رطوبات غریزی و غریبی اثری در تن مریض بجز جرم و استخوان باقی نمانده و در صدغین
مغاک افتاده و چشمان بغور فرو رفته و نضارت بدن و نور چشم زائل شده لحم و شحم و سمین
همه مستحیل به آب گردیده باسهال بیرون شده و باین نهج خرابی کرده مدقوق نشده اند و
بفضل و کرم حکیم علی الاطلاق جان بر شده صحیح و سالم گردیده اند از ابتدای ایام هوش
الی الآن که قریب هفتاد رسیده ام هیچ مدقوقی را ندیده ام که بمعالجه و مداوی همه طبیبان
که بشرح و بسط تمام در کتب نوشته اند هیچ متنفسی از پنجه این مرض جانستان نجات یافته باشد
مگر کسی را که دوا از شفاخانه الهی ارزانی شده باشد چنانکه در مقاله سوم حکایت مریضی نقل
کرده ام و آنچه اطبای حاذق علاج این مرض نوشته اند بنای همه بر مبردات و مرطبات مننه
و اینهم نوشته اند که دق با حمای عفنی هم مرکب می شود پس اگر با حمای نائبه یا لثقه مرکب شود تبرید
چگونه داده شود و ترطیب کدام طریق کرده اند طریق و آئین آن هیچ ننوشته اند و برای
حمای عفنی تنقیه باسهال ضروری ست و بحالت دق اسهال ممتنع پس اگر علاج حمای دق
کرده میشود از حمای عفنی نجات مشکل ست و اگر علاج عفنی کرده شود حمای دقی زود ترکار
بانجام میرساند و اگر علاج هر دو برفق و تدبیر کرده آید از هر دو مرض یکی را هم سودی نبخشد در نصورت
آن همه تدابیر با صابه را که ناحق در کتب نوشته اند بجز لغویات و خرافات و هزیانات چه تصور
توان کرد طبیب را آن همه تدابیر بی سود و نامحمود عمل کردن خود را و نیز مریض او در صقطه و
کشمکش انداختن و صرف مریض بیفائده ساختن ست بمد نظر اینهمه امور و قصور و فتور
الحال این فقیر سراپا تقصیر بعد تجربه های بسیار و امتحانات بار بار این اشعار اختیار ساخته
که بمعالجه مریضان دق صاف عذر لا علمی خود التماس داشته هرگز دست بعلاج نمی نهاده
و امعنی نیز بمعاینت و تحقیق این فقیر رسیده که اکثر مردمان از اناث و ذکور اول بمرض

نزله و زکام و تپ نزلی مبتلا میشوند و معمول اکثران ست که بعلاج این مرض کمتر سعی و توجه
می کنند و اصلا به پرهیز عمل نمی آرند و کردنی و ناکردنی و خوردنی و ناخوردنی ها همه بکار می
برند و آخر الامر بحالتی مبتلا میشوند که شبیه بدق ست و در آن وقت رجوع بطبیب
می آرند و چون در آن زمان کار از علاج در گذشته است هیچ دوا سودی نمیدهد تا آنکه
مریض فنا میشود و اینهم به تشخیص این فقیر رسیده که مرض دق نه فقط با انسان لاحق میشود
بلکه بعضی دیگر حیوانات را هم مثل گاو و گاومیش و اسب و استر و بعضی از نباتات را نیز عارض
میشود و براءالعین مشاهده کرده ام که بعضی جوانان توانا و تندرست بی سبب ظاهر روز
بروز لاغر شده نیست و نابود شدند و بعضی اشجار رعنا و در سر سبزی بغیر ظهور سببی از اسباب
ظاهر روز بروز رو بخشکی آوردند تا آنکه همه برگها ریخته در چند روز چوب خشک شدند و
چون دق از موالید ثلاثه در حیوانات و نباتات اثر می کند چه عجب که در بعضی جمادات نیز
اثر میکرده باشد اما هنوز بمشاهده این فقیر نیامده فی الجمله تا این وقت این فقیر را بهدایت
ربانی از حقیقت دق همین قدر مدرک شده که دق کیفیتی ست که اجسام را عارض میگردد
و از خاصه اوست که اول تری و تازگی جسم را نیست و نابود کند و آخر الامر آنرا معدوم
گرداند چنانکه شوریت در خاک عارض میشود و مزاج خاک از حالت طبعی مبدل میگرداند
و اجزای خاک را از هم متفرق می نماید و این هم خوب بدریافت در آمده که از دواها که موثر
بکیفیت اند ازاله آن هرگز ممکن نیست اما دوای که بخاصیت خود ازاله آن نماید از این نیم
دوا کسی آگهی دارد که حکیم علی الاطلاق از فضل و کرم خود ارزانی فرموده باشد بیان
دق شیخوخت و آنرا دق الهرم نیز گویند معمول اطباست که بعد بیان دق دق
شیخوخت را بیان میکنند بسبب مناسبت مرض دق با مرض مذکور و چون مریض این
مرض بحسب ظاهر بصورت مدقوقان می نماید و بعهد پیری نارسیده باطوار و آثار
پیران می نماید لهذا این مرض را مشیخوخت نامند و این مرض پیران را بیشتر لاحق
بنسبت جوانان و جوانان را بیشتر حادث گردد بنسبت کودکان پس معلوم شد که این
مخصوص به پیران نیست جوانان و کودکان را نیز عارض میشود اما بیشتر پیران را و جوا

جوانان را عارض شود حالش بحالت پیران مبدل شود و دق شیخوخت را دق الهرم
نیز گویند هرم بفتحتین بمعنی پیری است و اطبای حاذق سبب حدوث این مرض پنج سبب
بیان کرده اند یکی آنکه آب سرد بی وقت خورده شود چنانکه عقب ریاضات قوی و
یا بعد مباشرت و یا پس از استحمام که هنوز ماده تپ خام بود خوردن آب سرد درین چنین
نمانده باشد و در تپهای عفنی که هنوز مادهٔ تپ خام بود خوردن آب سرد درین چنین
اوقات مبطل قوت و مضعف حرارت غریزی است دوم آنکه بخارهای ردیه از رطوبات
فاسده بدل رسد و دل را سرد نماید سوم آنکه بسبب ریاضات و جز آنکه مذیب رطوبات
و محلل حرارت غریزی است سردی و خشکی غلبه کند چهارم آنکه استفراغات سخت
اتفاق افتد و بسبب آن حرارت غریزی تحلیل شود پنجم آنکه در امراض گرم کثرت
بردات بعمل آید و بدان سبب برودت در مزاج غالب آید بالجمله این علت چون
مستحکم شود تدارک آن نتوان کرد و علامت مرض مذکور سفیدی و رقت بول است
و نبودن حرارت و التهاب و حال مریض مشابه بحال پیران شود و درین علت سردی
و خشکی در مزاج غالب میشود و علاج هر صباح قدری زنجبیل مربا و شقاقل مربا بعسل
تناول کنند و بعد یک ساعت از ان پنج عدد زردهٔ مرغ نیمرشت خورانند و بعد
دو ساعت بآب نیمگرم غسل کنند و بعد غسل چون یک ساعت بگذرد شوربای ساده
جوزهٔ مرغ که دران دارچینی و زنجبیل و خولنجان انداخته باشند بخورانند و خوردن
غذا استراحت لازم دانند و از محللات در ریاضات و مباشرت و جز آن احتراز کلی دارند
و مدتی بدین تدبیر مداومت نمایند تا برودت مزاج زایل شود و حرارت غریزی بیفزاید
و قوت و توانائی در جسم و جان پیدا آید و در بعضی اوقات عسل خالص اندک
لعق کردن خیلی مناسب و مفید است به تشخیص این فقیر به تقصیر مبدا این مرض قسم
معده و ریه و صدر و آلات تنفس است بدین دلیل که اکثر مریضان این مرض را دیدم
که رفتار براستی نتوانند کرد گردن و پشت خم کرده راه روند اگرچه جوان باشند و امریکه
باعث تنفس و التهاب باشد بیشتر فساد و آفت در معده و صدر و حجاب صدر و ریه

معالیق آن سست و ماؤف گردد و معده و جگر و مثانه نیز با نقصاب نمو اندر رفت اما
وقت رفتار کمرش خم شود نه گردن و پشت اکثر اوقات این فقیر مریضان این مرض
مشاهده نموده سبب مرض را بدل خود غور و فکر و تشخیص کرده اما باین عمر دراز و طول زمان
مطب هنوز علاج مریضان این مرض اتفاق نیفتاده باری در قریهٔ جوالی بیست و پنجساله
مبتلای این مرض ملتجی و مستدعی معالجه شده بود چون آماده سفر بودم عذر در میان آوردم

وفصل سوم در بیان حمای خلطی و کم و کیف آن معلوم باد که حمای خلطی
بر دو نوع است یکی آنکه تنها از یک خلط پیدا آید آن را حمای بسیط گویند دوم آنکه از دو
خلط یا زیاده از آن حادث شود آنرا حمای مرکب گویند و حمیات مرکب بر دو گونه است
یکی آنکه نام دارد و آن غب عزعالص و شطر الغب است و از حمای مرکب حمیاتی که
نام ندارند اصناف متعدده اند و سبب حدوث حمای خلطی بر دو گونه است یکی آنکه در خلط
از حرارت غریبی عفونت پیدا شود و بخارات گرم آن عفونت و قلب و تمام اعضا و شرائین
و ارواح را گرم کند و تپ حادث شود دوم آنکه عفونت در خلط نباشد اما بسبب حرارت
غریبی فقط جوش و غلیان در خلط پیدا آید و سبب تپ گردد و این جوش و غلیان که تنها
بغیر عفونت سبب حدوث تپ شود بجز خون به دیگر اخلاط صورت نمی بندد زیرا که خون
در بدن کثیر المقدار است به نسبت دیگر خلط ها دیگر اخلاط یعنی بلغم بسبب برودت ذاتی
خود و صفرا و سودا که پیدائش آن در بدن قلیل بقدر ضرورت است بسبب قلت
مقدار خود فقط از جوش و غلیان که بسبب حرارت غریبی در آن پیدا آید باعث وجود تپ
نمی توانند شد تا وقتی که عفونت در آن ها راه نیابد و متعفن شدن اخلاط از دو حال
بیرون نیست یا اندرون رگها متعفن شود یا بیرون رگها در دماغ یا معده یا امعا یا مثانه یا مقعد
یا کبد یا طحال یا سینه یا ریه یا مانند آن پس اگر خلط اندرون رگها متعفن شود تپ لازم
و دایم هیچ ماند هیچ وقت حرارت تن فرو نشود و اگر خارج رگها عفن شود تپ نوبت و
دوره آید یعنی بگیرد و بگذارد و باز بگیرد اما در ورم اعضای اندرونی اگر چه ماده خارج از
رگها عفن شده تپ لازم ماند و مفارقت نکند و چون خون اندرون رگها می باشد متعفن

شدن خون در خارج عروق صورت نمی بندد مگر در اورام بزرگ علی الخصوص که در احشا
یعنی اعضای اندرونی مثل ریه و کبد و معده و امعاء و گرده و مثانه وغیره باشد بیان
عفونت عبارت ست از فساد یکه در جسم تر و سیال افتد از اثر حرارت غریبی آن
جسم بسبب عفونت از استعداد و خاصیت خود بیرون آید اما نوعیت او باقی ماند یعنی بآن اسمی
که قبل از عفونت موسوم بود بعد وقوع عفونت فساد نیز بهمان اسم موسوم باشد در
سودا که بالقوه یبوست دارند اما بسبب رطوبات اگرچه بالقوه خشک باشد چنانکه صفرا و
سودا که بالقوه یبوست دارند اما بسبب رطوبت بالفعل همچون خون و بلغم استعداد عفونت
بسیار موجود دارند واضح باد که هر خلطی که بیرون رگها عفن شود سببی دیگر چون اماس
اعضای اندرونی که بخارات عفونت آن بدل رسد و تپ آرد موجود نه باشد تپ او بنوبت
می آید و می گسارد اما تپ بلغمی اگرچه بگسارد اما رمقی از اثر تپ محسوس شود و هر
خلطی که اندرون رگها عفن شود تپ او لازم می باشد ولی گسارد لیکن گاهی نرم تر
و گاهی گرم تر شود و اگر عفونت در رگهای که قریب تر بدل اند حادث شود تپ لازم
بر یک وتیره باشد نه کم شود نه زیاده و خلطی که بیرون رگها عفونت گیرد اگر وجود آن در بدن
بسیار ست چون بلغم تپ آن هر روز آید و اگر پیدائش آن ماده در بدن کمتر باشد
چون سودا تپ سوداوی دو روز درمیان بازیاده از آن نیز آید و اگر پیدائش آن
در بدن میانه بود یعنی نه کم نه زیاده چنانکه صفراست تپ بسیط صفراوی یک روز
درمیان آید بیان سبب دائر بودن یعنی بنوبت آمدن تپ عفنی که ماده آن
خارج عروق عفن شده باشد باید دانست خلطی که خارج عروق بی ورم
عفن میشود ماده بزرگ آن در یکجا خواه بمعده خواه بامعا یا بکبد یا بریه و یا بعضو دیگر متمکن
میشود و دیگر ماده بی عفونت در آن ماده بزرگ متعفن همیشه انصباب می کند و
هرگاه آن خلط عفن ملحق میشود اندک اندک مستحیل بعفونت میشود و هرگاه آن قدر ماده
جمع آید بخارات ردیه آن بدل رسد و بروح و شرائین اثر تمام تر کند آنگاه نوبت تپ رسد
و بدن بسیار گرم شود پس حرارت غریزی نیز بسبب حرارت غریبه مشتعل شود و بعد تحلیل آن ماده

و حرارت غریزی که در ماده است توجه فرماید تا آنکه همه ماده زوائد را بزداید و تب زائل
گردد و نباید قصکه باز همان قدر ماده مجتمع گردد و باعث حدوث تب گردد نیست سبب گرفتن
و گذاشتن تب اما هر گاه ماده اصلی خلط عفن که آن مایهٔ فساد است و حرارت غریزی از
دفع کردن آن عاجز است بسبب غلظت یا کثرت آن ممد طبیب حاذق بمسهلات و
بار دیگر استفراغات که موافق خلط و مناسب آن عضو باشد که ماده بزرگ را انجا مجتمع است الکل
خارج شود انگاه نوبتهای تب منقطع گردد و سرعت و بطوء انقطاع تب بحسب قلت و کثرت ماده است یا
بحسب رقت و غلظت آن و بسیار بود که مادهٔ رقیق قابل اخراج بود و از سوء تدبیری زیاده غلیظ شود و یا ماده
قابل اخراج بود و از سوء تدبیری بسیار رقیق گردد و سبب درازی نوبت های تب یا از غلظت و لزوجت
ماده است و یا از بسیاری و کثرت آن و یا از ضعف قوت حرارت غریزی یا از بستگی مسام
و عدم تحلیل آن باشد و سبب کوتاهی نوبت ضد آن باشد آنجا که اسباب کوتاهی نوبت بیشتر جمع گردد
بحسب آن آن تب نیز زودتر بگذرد و انجا که اسباب درازی نوبت زیاده تر فراهم گردد
بر طبق آن تب نیز دیرتر زائل شود بیان حمیات بسیطه اخلاط اربعه مشتمل بر چهار
ضمن ضمن اول در بیان حمای دموی که آنرا مطبقه نامند بدانکه تب مطبقه بر دو نوع
است یکی آنکه خون جوش زند و گرم شود بی آنکه عفونت دران پیدا آید و سبب گرم شدن
خون ارواح و اعضا نیز گرم شوند این قسم تب مطبقه را که بی عفونت فقط از جوش و
غلیان خون ارواح و اعضا نیز گرم شوند این قسم و این قسم تب اکثر آن کسان را عارض
شود که معتاد بریاضت یا استفراغات مسهل یا نی یا فصد بوده باشند و ترک آن نمایند
پس خلط موفور مجتمع شده از حرارت غریبی بجوش و غلیان درآید و ارواح و اعضا را گرم
کند و این قسم بیشتر منتقل گردد بسرسام و تب محرقه و حصبه و جدری بجهت رقت و غلیان خون
علامات تب سونوخس سرخی چشم و روی و انتفاخ و ممتد آوردن و خاریدن بینی و ابرو
و موضع فصد و عظم نبض و سرخی و غلظ بول و قبل از حدوث تب ثقل و کسل و تکسر و ممدد
بدن پیدا شود و ناقص و قشعریره نابودن و این تب لازم باشد و عرق نکند و گرمی آن
کمتر از حرارت محرقه و عفن خالص بود چون دست بر اندام صاحب حمی نهند گرمی تب

گرمی اندام صاحب استحکام نماید و بسیار باشد که خون درین تب حلق و کام و لوزتین آماس کنند و نفس
تنگی نماید لهذا بعضی از اطبا این تب سوناخس را حمی الربو نیز گویند یعنی ربو تنگی نفس ست و تنگی نفس درین تب وقتی
پیدا آید که خون بیشتر در جگر و دل و حوالی آن گرم شود و بجوش شده بخارات آن بسینه و شش بر آید و تضییق
در نفس احداث نماید و اکثر آنست که بحران تب مذکور بشش هفتم باشد علاج تب سوناخس فی الحال
اکحل و باسلیق کنند و خون وافر گیرند اگر مانعی نبود و فصل و سن و سال و عادت مریض موافقت
نماید چندان خون گیرند که بحد غشی رسد بلکه غشی افتد زیرا که غشی یکبارگی حرارت را زائل
کند و بدان سبب طبیعت فی الفور غالب آید بر ماده و در گرفتن خون هیچ انتظار نضج نکنند
زیرا که خون خود پخته است اما اگر تب باتخمه بود تا زوال تخمه فصد ملتوی دارند و فصد درین
تب بهترین علاج ست اگرچه طبیب بعد حدوث تب پس از هفت روز یا ده روز بر سر
بیمار رسد باید که فی الفور امر بفصد کند و در گرفتن خون اهمال نفرماید خاصه که آثار امتلا
ظاهر بود و قوت مساعد باشد لیکن اگر فصد دران روزها اتفاق افتد که سه روز گذشته باشد
که بیمار هیچ نخورده دران حالت در اخراج خون افراط نباید کرد و اگر زمانه اشتبا بود و قوت
ضعیف باشد درین حالت نیز همین رعایت ملحوظ باید که خون یکبارگی بافراط نگیرند بدفعات
باید گرفت و آنحالت که از فصد مانعی بود درمیان هر دو کتف یا بر دو ساق حجامت نمایند و گر
مریض طفل بود و تاب حجامت نیارد ارسال علق لب باید و احتیاط این معنی ضرورست
که فصد یا حجامت یا ارسال علق روز بحران واقع نشود و باشد که فقط فصد و استعمال
آب سرد از دیگر علاج ها مستغنی سازد و جالینوس گفته جائی که از فصد و حجامت مانعی بود
علاج این تب فقط از آب سرد کنم بشرطیکه آفتی در احشا نباشد که در حالت ضعف احشا
آب سرد مضر دانند و برای اطفای حرارت خون گرم رب ریباس و حصرم و حماض اترج و
نوشیدن و عدس بسرکه تناول کردن نفع دارد - از آغاز ضمن اول تا آخر جمله مطالب
کتاب ست که اطبای حاذق در بیان علامات و علاج این تب نوشته اند اکنون حرفی
چند این فقیر بتقصیر التماس می نماید اطبای حاذق در علاج تب سونوخس باخراج خون
که مرکب روح و ماده حیات ست انقدر تاکید بلیغ فرموده اند که این فقیر را در محیط

استحالات سوء استغراب انداخته بجهت آنکه جوش خون فقط از حرارت میشود پس اگر در اطفای
حرارت سعی کنند بیشک جوش خون ساکن شود و هرگاه حرارت فرو نشیند و جوشش خون
ساکن شود تب که بسبب آن حادث شده نیز زائل گردد چنانکه در جوشش شیر برای العین
مشاهده شده که هرگاه شیر بجوش می آید و قریب است که بقوت جوش از ظرف بیرون آید
دران حالت برای فرو کردن جوش شیر یا آتش را از دیگدان بیرون می کشند و یا
قدری آب سرد بر سر جوش شیر می زنند از این دو تدبیر هر تدبیری که بعمل می آرند لفرو نشاندن
جوش شیر سود کافی می افتد پس برای جوش خون نیز که در دیگ تنورهٔ بدن بجوش آمده
بعینه همان تدبیر باید که باستعمال ادویات ملائم حرارت را سرد کنند و جوش را فرو
نشانند و اگر در دیگ کوچک شیر موفور ریخته اند که ظرف شیر لبالب شده درین حالت
باندک جوش بجز ریختن چاره نباشد و این هم بهدایات ربانی به تشخیص در آمده که هرگاه
در خون رطوبات مائی زیاده می باشد حرارت غریزی که حرارت طبعی ست بنضج
خون مشغول می شود و این ظاهر ست که در اشیای رطب هرگاه حرارت اثر
میکند غلیان و جوش می آید پس ازین قراین و دلائل به تشخیص این فقیر چنین آمده
که تب سونوخس محض برای نضج خون خام که مائیت زیاده تر داشته باشد حادث
میشود و بر اطبای حاذق مخفی نیست که اصلح رطوبات موجب القای حیات در ابدان
ذیحیات خون طبعی و بلغم طبعی ست که همیشه هر دو در عروق باهم ممتزج می باشند و
این هم معلوم ست که به تب سونوخس در صلاحیت خون اصلا تغیر راه نمی یابد تنها
جوش و غلیان رو می دهد و جوش بسبب حرارت واقع می شود و حرارت را برودت
زائل می کند پس بحالت اینچنین سبب خفیف بی محابا اخراج خون وافر که در مملکت
بدن رکن اعظم ست هرگز رای صواب اندیش رخصت نمیدهد هنگامیکه در تب مطبقه نیز
که آن از عفونت خون واقع می شود رای صلاح اندیش چنین تجویز می کند که دست
همت از خونریزی کوتاه ساخته و ناحق و ناروا دا بر ریختن خون نپرداخته به تصفیه خون
و تطفیه حرارت کاری فرمایند و باستعمال منضجات مناسب چیزی را که باعث عفونت خون

شده نضج داده شود و دوای مسهلی یا سهال خارج کنند تا خون بجای خود بماند مفسد خون
که آن بلغم یا سودای ناطبعی ست از خون جدا شده باسهال از بدن خارج گردد و هرگاه
بعقل و ادراک اطبای سلف از خطه یونان و عرب و عجم که موجد قوانین طب بودند
غور و تامل میکنند این هم بخیال میگذرد که رای ایشان در باب اخراج دم در سونوخس
و مطبقه بی سبب کافی نخواهد بود پس باین تنازع این امر محقق و ثابت شده که اخراج خون
بقدر کفایت ضرورست بشرطی و بحالتی که اگر با غلیان افراط خون هم در بدن ثابت شود
زیراکه فقط غلیان خون که آن تغیر بکیفیت ست از استعمال مطفیات و مسکنات ساکن و
منطفی میتواند شد اما در حالت توفیر خون که آن تغیر بکمیت ست اخراج آن عین تدبیر و مصلحت
است زیراکه هر چیزی که از طرف افزون شود آنرا بغیر ریختن چاره نباشد و اگر در چنین
حالت خون ریخته نشود محتمل ست که در بدن آفت عظیم احداث نماید و اگر بطرف اعضای
رئیسه رجوع کند بالضرور بهلاکت رساند چنانکه ظاهرست که هرگاه غذای موفور خورده شود
بینک بسبب زیادتی کمیت فضای معده تنگی کند درین حالت ضرورست که درد معده
لاحق شود و درین وقت تدبیر مناسب تر همین ست که آن غذا را بقی از معده خارج کنند
و اگر چنین نکنند چه عجب که در معده بسبب فساد هضم فاسد شود و فساد عظیم حادث
کند اکنون محل آنست که درین باب فکر و تامل کرده شود که افراط خون در ابدان کدام
مردان بحسب قیاس صحیح متصورست حقا که بیشتر دموی مزاجان اهل ایران و توران
و خراسان و اهل روم و شام و یونان و فرنگستان اند از اقوام مختلف که بیشتر غذای
ایشان گوشت و انگور و انار شیرین و شراب ست و درین شک نیست که این چیزها مشهور
مولد خون اند و اطبای موجدین که درین تپ امر بخون ریزی صادر فرموده اند غالبین
از همین ولایات بودند درین صورت برای دموی مزاجان که خون در ابدان ایشان فراوان
می باشد حکم مناسب داده اند و تجویز مناسب فرموده اند اما اگر اطبای هندوستان
تقلید و پیروی ایشان برای مردم هندوستان که بیچاره غریبان و مسکینان خورنده
دال و نان و اکثری بلغمی و سوداوی مزاجان و صاحبان نزله اند و خون در ابدان ایشان

بعد ضرورت واجبست علی العموم همان فتوای خونریزی عام جائز ونافذ دارند در حقیقت
ظلم وستم عظیم بر سر اهل هند کرده باشند و شاید که یکی از هزار اهل هند دموی مزاج بر آید
که جواز آن حکم بروی مناسب وانسب باشد بنا بر نظر این معنی و بعد فکر و غور جمله مراتب
مذکور این فقیر به تقصیر تدابیری که در تپ سونوخس و مطبقه بعمل آورده و بفضل شافی مطلق
همیشه موافق افتاده بتفصیل وتشریح آن می پردازد و اینهم معلوم باد که ماده تپ سونوخس
که خون ست تنها خون خالص نمی باشد بلکه با بلغم خام مختلط می ماند ازینجهت ست که
درین تپ از کثرت تبریدات منع کرده اند که بحالت کثرت تبریدات احتمال حدوث سرسام
بلغمی ست علاج تپ سونوخس که این فقیر در مطب خود جاری داشته و همیشه نفع آن
مشاهده شده بادیان ۵ ماشه نیکوفته شاهتره ۴ ماشه گل سرخ ۴ ماشه عناب ۵ دانه نبات سفید ۲ توله جمله ادویه را در نیم آثار
آب بجوشانند یا بخیسانند هرچه مناسب وقت و موافق حال مریض دانند و نیمه صبح و نیمه شام
بدهند و اگر مریض شکایت درد سر داشته باشد بادیان از نسخه موقوف کرده پنج ماشه مغز
تخم کدو داخل کنند و صبح و شام شیره در ان مطبوخ انداخته بنوشانند و هرگاه درد سر
موقوف شود شیره را نیز موقوف کنند و بدستور بادیان بجای آن قائم کنند و اگر مریض
سرفه خشک یا تر داشته باشد اصل السوس مقشر نیکوفته و تخم کتان ۵ ماشه در نسخه بیفزایند و
بجوشانند یا بخیسانند هرچه بعمل آرند نیمه صبح و نیمه قریب شام دهند و هر روز همچنین صبح
و شام این منضج می داده باشند تا آنکه روز هشتم تپ در رسد و یک توله روغن گل خالص
و یک توله روغن بابونه هر دو را مخلوط کرده بقدر شش ماشه گلاب خالص در ان ریخته از انگشت
خوب بر هم زنند تا که هر سه اجزا مخلوط شده مثل روغن گاو غلیظ شود پس هر وقت
تارک سر و پیشانی و صدغین را از ان تر دارند و درین روغن سرکه یا کافور نیامیزند که آن
ضررها بسیار دارد و نفع کمتر و صاحب این تپ را غذا ندهند و اگر بسیار خواهش غذا
داشته باشد یک دو چمچه فقط دال مونگ دهند و یا قدری سابودانه با آب پخته و بقند نبات
شیرین کرده دو چهار چمچه تجویز کنند و هرگز غذای ثقیل الوزن و کثیر المقدار ندهند که در ان
اندیشه حدوث سرسام ست و توقف در تحلیل ماده تپ واقع میشود مگر عند الاطبا ازیکی دو

جرعهٔ آب که معتدل در گرمی و سردی باشد باز ندارند و اکثر اوقات بکفت دست و کف پای مریض نمک شور باریک سائیده حسب قاعده خشک بمالند بحدی که تری نمایان شود و اگر ورم در کام یا لوزتین پیدا شود در روز و شب بدفعات دو سه توله شربت توت لعوق کنند و برگ توت و عدس بآب جوش داده ازان مضمضه و غرغره سازند در روزی سه چهار نوبت و اگر مادهٔ بلغم زیاده معلوم شود یک توله ایارج فیقرا در آب مطبوخ غرغره بیامیزند نفع کافی بخشد و اگر از سوء تدبیری سرسام لیثرغس لاحق شود در فصل سرسام نظر فرمایند و تدابیری که برای سرسام لیثرغس نوشته ام بعمل آرند و اگر چشمهای بیمار سرخ و خمارآگین باشد فی الفور حجامت بلا شرط بکار برند یکصید در هر دو کف دست و یکصید در هر دو ساق پای و چهار صد در هر دو کف پای و اگر ضرورت باشد روز دوم و سوم نیز بعمل آرند و روز هشتم از حدوث تپ اگر قبل از دو پهر آمده باشد و اگر بعد دو پهر آمده باشد روز نهم که بعد زوال اگر تپ آمده آن روز بحساب داخل نیست این مسهل دهند مسهل بادیان شاهتره گل سرخ عناب مویز منقی مغز فلوس خیار شنبر ریشهٔ خطمی شکر سرخ روغن بادام و اگر موجود نباشد روغن گاو و دوا ها را در یک ذهیم پاؤ آب گرم شب بخیسانند و مغز فلوس را در آب سرد تر کنند پس ادویه خیسانده اندک مالیده صاف کرده و مغز خیار شنبر را نیز مالیده صاف کرده هر دو را یکجا نموده شکر سرخ و روغن گرم در آن آمیخته بنوشانند و قدری بادیان جوش داده نگاهدارند و بحالت تشنگی یک دو جرعه ازان میداده باشند و اگر بسبب صداع بادیان از نسخه موقوف کرده باشند و دران حالت عرق مکوی دهند و اگر عرق میسر نباشد مکوی خشک جوشداده بکار برند و اگر عناب جوشداده بعمل آرند و بادیان و مکوی هر دو بهتر است و بعد اسهال باقی هر چه شود و اگر مریض خواهش غذا کند قدری سابودانه بآب جوشداده بقند شیرین کرده بخورانند و اگر فقط دال مونگ خواه مقشر باشد یا غیر مقشر بدهند این هم بهتر است و اگر مریض را اشتها بسیار پیدا شود و خواهش غذای دیگر کند شله بدهند از دال مونگ و برنج باریک کهنه مرتب کرده باشند و بعد مسهل اول که بروز هشتم از حدوث تپ اتفاق افتاده روز نهم حسب دستور منضج داده روز دهم

مسهل دوم حسب دستور دهند و بار روز یازدهم منضج داده روز دهم مسهل سوم دهند
انشاء الله تعالی امید ست که تپ باول مسهل دفع شود و اگر قلیلی مانده باشد بمسهل دوم
زائل شود و بمسهل سوم بفضله تعالی هیچ اثر تپ باقی نماند و این مسهل در سوء حس بمنزله
فصد ست و حکمت درین اینست که خون در ابدان همه اهل هند بکثرت نیست شاید که
از صد هزار یکی را خون کثیر در بدن باشد پس محافظت خون ایشان ضروری ست و
غلیان خون بسبب رطوبات سوخته است که در خون ممتزج شده پس هرگاه رطوبات
رقیقه از منضجات نضج یافته باسهال خارج شود لا محاله جوش خون فرو نشیند و تپ زائل
شود و اثری از عوارض یعنی تمدد و تکسر و غیره باقی نماند و صاحبان حمی را چون مسهل دهند
رعایت روز بحران همیشه ملحوظ دارند و کیفیت بحران و روزهای آن در آخر کتاب علاج الابدان
مشروحاً مذکور و مسطور شده در انجا ملاحظه کنند و به تپ های نوبت باید که مسهل یوم راحت
دهند علاج حمای مطبقه عفنی نوع دوم از حمای مطبقه آنست که از عفونت خون حادث
شود و این نیز بر دو صورت ست یکی آنکه خون خارج عروق عفن شود و این قسم تپ
بسبب اورام دموی بوجود آید و از جمله تپ های عرضی ست یعنی تپ عرض مرض ورم
است و درین تپ علاج ورم عین علاج تپ ست دوم آنکه خون اندرون رگها عفن شود
و مطبقه حقیقی همین ست و این تپ بحسب قلت و کثرت تعفن اجزای خون از سه حال
خالی نباشد و هر حال را نامی علاحده است یکی آنکه در ابتدای تپ هیچ شدت نباشد
اندک اندک آهسته تر شود و این را متناقصه گویند و در اعراض این تپ هیچ شدت نباشد
این تپ از همه اسلم ست و دلالت دارد بران که اجزای خون به نسبت آنچه که تحلیل می‌پذیرد
کمتر از ان عفونت می پذیرد دوم آنکه هر ساعت قوت تپ در ازدیاد باشد و اعراض صعبه
واقع شود و اکثر روز ششم بحران کند و این نوع زبون ست و علاج آن مشکل تر و این
متزایده گویند و این تپ دلالت کند بر آنکه ابتدا اجزای خون هرچه تحلیل میرود زیاده تر ازان
عفونت می پذیرد سوم آنکه از اول تا آخر بر یک حال و یک وتیره باشد و این را واقفه و متساویه
نامند دلالت دارد بران که هر قدر از اجزای خون تحلیل می رود همان قدر عفونت می پذیرد

و علامات مطبقه عفنیه آنست که تپ مذکور گرم تر از سوناخس بود و اعراض آن قوی تر
ازان باشد و با قلق و کرب بود و بول مکدر و متعفن باشد و گاه باشد که بسبب بر آمدن
ماده عفونت از رگها ناقص یعنی لرزه لاحق شود علاج مطبقه عفنیه علاج این تپ
همیشه بدین طریق در مطلب خود جاری داشته باداین گل سرخ گل نیلوفر شاهتره
برگ حنا آمله عناب مویز منقی نبات اگر مریض را تشنگی و قلق و کرب زیاده تر باشد
دوا ها را در نیم تار آب گرم بخیسانند و اگر اعراض مذکور بشدت نباشد پس بجوشانند
و هر گاه نصف آب باقی ماند نیمه ازان صاف کرده و نصف نبات در ان انداخته
صبح بنوشانند و نیمه وقت شام دهند این دوا منضج ماده است و بحالت تپ نضج
ماده زود تر میشود که حرارت تپ نضج منضج اخلاط است و اگر تشنگی زیاده باشد از
آب سرد باز ندارند علی الخصوص اگر موسم تابستان باشد و آب بسیار سرد بدیا لبرف
ندهند و مریض را بجای نگاه دارند که مدخل هوا باعتدال باشد و اگر هوا بسیار گرم
یا بسیار سرد باشد ازان محفوظ دارند و غذا کمتر دهند که کثرت غذا موجب بسیاری
امتلا و اعراض گردد و اگر مریض باصرار طلب کند قدری دال مونگ مقشر یا دال
عدس مقشر یا ساگو دانه یا آش جو یا آش برنج شیرین یا نمکین هر چه مرغوب مریض باشد دهند
و اگر درد سر عارض باشد باداین از منضج موقوف کرده بجا شه تخم کاهو یا تخم کدو
ازین هر دو یکی بیفزایند و شیره آن کشیده صبح و شام بدوای منضج آمیخته بنوشانند و
اگر سرفه لاحق باشد اصل السوس مقشر نمکوفته در اجزای منضج شامل کنند و کتیرا و
نشاسته و رب السوس و صمغ عربی هر چهار ادویه مساوی باریک سائیده دو تولہ
شربت خشخاش آمیخته نگاه دارند و در تمام روز و شب اندک اندک بدفعات دهند و اگر
خشکی در دماغ محسوس شود قطرات روغن گل تا رگ سر و پیشانی و صدغین را تر کنند و
اندک اندک بر کف دست و کف پای بمالند و تجربه بلا شرط در کف دست و ساقین و کف پای
نعل آرند و در هشتم از حدوث تپ این مسهل دهند گل سرخ گل نیلوفر شاهتره برگ حنا
آمله عناب ادویان مویز منقی ریشه خطمی سنا مکی لویت هلیله کابلی حب کرده مغز فلوس

روغن بادام حسب معمول مرتب کنند و بنوشانند و بحالت تشنگی عرق گاوزبان یا عرق کوکنار
یا از این هر دو یکی را با آب طبیخ داده نگاه دارند و بقدر ضرورت بدهند و اگر حاجت مدد افتد
دو توله گلقند با آب نیم گرم مالیده صاف کرده بنوشانند و بعد فراغ از مسهل از غذا های
که در تپ سونوخس گفته شده هر چه پسند خاطر مریض باشد بدهند و باز روز نهم منضج
داده روز دهم مسهل و روز یازدهم منضج داده روز دوازدهم مسهل سوم دهند و گاه
باشد که بسبب قلت خارج شدن مواد بعد مسهل سوم هم نیز تپ خفیف باقی ماند و آثار
ثقل و امتلاء در مزاج محسوس شود دران حالت در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم دیگر
منضج داده در شانزدهم مسهل چهارم دهند و پنج دانه آلو بخارا در مسهل چهارمین
بیفزایند بافضال الهی امید قوی است که بقیه ماده از اعضا و عروق خارج شود
و اثر تپ بالکلیه زائل شود و اگر مسهل ندهند و خواهند که بتدابیر دیگر بقیه اثر تپ
زائل کنند این معنی بهیچ صورت نه بندد زیرا که ماده فاسد اگرچه قلیل و کمتر باشد
بی تنقیه خارج نشود و اگر تنقیه نکنند و تپ خفیف مادی باقی ماند و بمعالجات دیگر
مشغول باشند بی شک آن تپ خفیف بدق منتقل شود آنگاه علاج دق غیر ممکن است
و آنچه تدابیر دق در کتب اطبای یونانیه نوشته اند هیچ و پوچ است و اصلا امید سود
و بهبود دران متصور نیست و بعد مسهل چهارم منضج و مسهل موقوف کرده برای تعدیل
مزاج یک دو روز وقت صبح این تبرید دهند عرق شاهتره عرق الایچی سفید شربت
عناب شربت نیلوفر طباشیر کبود مربای آمله یا سیب ورق نقره طباشیر سائیده در
مربا بیامیزند و ورق نقره دران بپیچند و بخورند و بالای آن شربت ها را در عرقها
آمیخته نوش کنند و اگر عرق ها میسر نیاید از چهار دانه عناب و دو عدد الایچی سفید
شیره برآورده و شربت ها را بقدری آب سرد آمیخته شیره دران شامل کرده بنوشند
و اگر حاجت باشد آخر روز نیز همین تبرید دهند و الا ضرور نیست یک وقت صبح کافی
است یک دو روز همین تبرید وقت صبح داده موقوف کنند زیاده تر تبرید مناسب
نیست تا آفت تازه با حشا یعنی اعضای باطنی حادث نشود ضمن دوم در بیان

حمیات بسیطه و مرکبه صفراوی اول حمیات بسیطه را بیان کنم بعد از ان حمیات
مرکبه را بدانکه حمیات بسیطه صفراوی نیز بر دو نوع ست یکی آنکه ماده صفرا اندرون
عروق عفونت پذیرد و از ان تپ حادث شود و این تپ را غب لازم و محرقه نیز گویند
و اگرچه این تپ هر وقت لازم باشد اما در بعضی وقت اشتداد نیز کند بدستور غب و
از علامات محرقه است که تپ محرقه لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر بود و تشنگی
بکثرت باشد و بردو نافض یعنی سرما و لرزه هیچ نباشد و عرق نیارد و قلق و کرب و
بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و وقوع صداع و هذیان در بیان اشتداد تپ
علی الخصوص اگر عفونت در رگهای حوالی قلب و معده و جگر بیشتر باشد این فقیر بعلاج
تپ محرقه بنوعی که عمل کرده و منافع آن دیده مفصل گذارش می نماید درین تپ مقدم
ترین تدابیر آنست که بهمه وجوه باطفای حرارت صفراوی سعی بلیغ بعمل آرند و این امر
بسهلترین وجوه بچند تدبیر حاصل می شود که گذارش می آید تپ محرقه بیشتر در موسم
تابستان لاحق میشود پس بموسم تابستان هوای خانه سرد کنند بترشح مشکهای پر آب
که از سقف خانه بصحن خانه بپاشند از صبح تا شام چهار بار این عمل بجا آرند و در دو سه
طغار آب سرد پر کرده و چند خیار را پاره کرده در آب اندازند و قریب بستر مریض دارند
و از صندل سوده و گلاب و روغن گل و سرکه و عرق معصوره خیار در شیشه تخلخه تیار کنند
و هر دم مریض را بویانند و مریض را بفرمایند که اکثر اوقات از آب سرد غرغره و مضمضه
بدفعات کند و رفاده بآب سرد تر کرده بنفشه و بر چشمها گذارد که برای تسکین حرارت
دماغ و شوره بدن تدبیر عجیب از مخترعات این فقیر ست و برای خوردن این تبرید
دهند تخم خرفه تخم کاسنی آلوبخارا العاب اسبغول شربت نیلوفر از اسبغول لعاب
بر آرند و از تخم ها و آلوبخارا شیره بر آورده لعاب در ان آمیخته شربت نیلوفر انداخته
وقت صبح بدهند و اگر مریض سرفه داشته باشد بجای تخم کاسنی تخم خیارین و بجای
آلوبخارا شیره تخم خشخاش داخل کنند و همین طریق قبل از غروب آفتاب نیز
همین تبرید دهند و گیتوله تمر هندی را در آب ناسیده تر دارند و در سایه روز یکبار یا

دوبار آب زلال تمر هندی بگیرند و دو توله شربت نیلوفر آمیخته بنوشانند و از یکتوله تخم خیارین
شیره برآورده در یک کوزهٔ آب آمیخته بتدبیر مناسب در هوای سرد و مقام سرد نگاه دارند
هرگاه مریض خواهش آب کند صراحی را خوب حرکت داده قدری از آن بگیرند و بنوشانند
و اگر در وقتی از اوقات مریض خواهش غذا کند آش جو رقیق القوام که از جو کنند شیر
کرده خوب سرد نموده باشند قدری شربت انار ترش دران انداخته چند چمچه بخورانند
اگر شربت انار ترش مهیا نباشد سکنجبین ساده بیامیزند و بخورانند و اگر اینهم تیار نباشد
از تمر هندی یا آلوبخارا که در آب تر داشته باشند نقوع یعنی آب زلال آن بگیرند و با شیره
مخلوط کرده و قدری شربت نیلوفر شیرین ساخته بدهند و از روغن که اندکی گلاب
و سرکه دران ریخته خوب بهم زده باشند تا رگ سر و پیشانی را هر وقت تر دارند
علی الخصوص در وقت شدت تپ و وقوع هذیان و اگر سرفه هر وقت تکلیف دهد دو سه
توله شربت خشخاش اندکی کتیرا از یک سائیده بیامیزند و اندک اندک بدفعات بلیسانند
اگر صعود بخارات بدماغ زیاده تر باشد و آثار ظهور خللی از آن پیدا آید عمل حجامت بکفدست یا
و ساقین و کف پای چنانکه بیشتر مذکور شده بتقدیم رسانند و هرگاه تسکین در اعراض
ظاهر شود و شدت تپ موقوف گردد پنج توله شربت دهند که اگر از گل تازه نباشد از گل
خشک در فصلی که فی الحال مرتب کرده باشند در پانزده توله آب سرد آمیخته و سه توله سکنجبین
ساده دران ریخته برای تلیین طبع بنوشانند و اگر سرفه باشد بغیر سکنجبین بعمل آرند
هرگاه بحالت تشنگی خواهش آب کند آب شدید البرود دهند که در مسهل ورد فقط آب سرد
است امید است که سه چهار مجلس یا زیاده از آن یا کمتر از آن اسهال شود پس هرقدر
که اسهال شود ماده خارج گردد نقصان در مرض رو دهد و بعد فراغ از مسهل اگر خواهش
غذا کند چند چمچه آش جو بهمان تدبیر که بیشتر مذکور شده بجای غذا بخورانند در اول مسهل غذا
بجز آش جو یا سابودانه هیچ ندهند الا احتمال ست که باز همه اعراض بیشتر از بیشتر پیدا شده
و کار بهلاکت انجامد و اینهمه تدابیر که از اول تا آخر مذکور شده از غربا و توانگران همه باسانی
تمام ممکن ست و بعد یک مسهل در دو سه روز همان منضج از شیره جات و لعاب و غیره داده

روز سوم مسهل بدهند بهمان دستور بدهند و باز دو روز منضج داده همبران طریق مسهل سوم نیز
بعمل آرند چون ماده صفرا سریع الانفعال ست یقین است که بعد سه مسهل دور اصلا
اثر تپ باقی نماند و جمیع عوارض زائل گردد و اگر ماده تپ قلیلی باقی مانده باشد منضج
شیره جات موقوف کنند و این منضج دهند نسخه منضج گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ عناب
سپستان مویز منقی تخم خطمی شاهتره گلقند در نیم آثار آب بجوشانند و هرگاه خوب مهرا
شود نیم ازان صاف کرده نصف گلقند انداخته بنوشانند و نیم دیگر آخر روز دهند و چهار
روز این منضج داده این مسهل دهند مسهل گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ شاهتره تخم خطمی مویز منقی
عناب سپستان آلو بخارا پوست هلیله زرد چرب کرده ریشه خطمی سنا مکی مغز فلوس گلقند
روغن بادام دواها را بجوشانند یا بخیسانند هرچه مناسب حال مریض دانند و حسب دستور
تیار کرده بنوشانند و بعد فراغ از مسهل دال و خشکه برنج باریک و کهنه یا شوله یا بلغور
یعنی دلیه گندم بریان شیرین یا نمکین هرچه پسند خاطر باشد بدهند یقین است که بعد این
مسهل اصلا هیچ اثر تپ و عوارض آن باقی نماند و بهمه وجه طبیعت را سکون و قرار کلی
حاصل آید پس منضج و مسهل موقوف کرده دو سه روز این شربت داده دوا موقوف کنند
شیره تخم خرفه لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت نیلوفر مربای سیب طباشیر
سوده در مربا بیامیزند و بخورانند و بالای آن عرق و شربت آمیخته و لعاب و شیره داخل
کرده بنوشانند و تا یک هفته غذای نرم و سبک دهند و اگر خواهش شود شوربا
بطلان یا جوزه مرغ با دوغ آمیخته دال یا بورانی اسفاناخ و خیار و کدو غذای بهتر ست
نوع دوم آنکه خلط صفرا بیرون عروق عفونت گیرد و این تپ یک روز در میان آید
و این تپ را غب خالصه دایره نامند علامات غب خالصه دائره در آغاز تپ اول لرزه
در پشت پدید آید بعد ازان لرزه قوی لاحق شود و مریض را چنان معلوم شود که گویا در
بدن سوزن های خلانند و لرزه زود ساکن شود و بدن زود گرم شود و گرمی آن
قدری اندکی نرم باشد و چون دست بر بدن مریض نهند از حدت تپ دست سوزد و گرم
شود و اگر زمانی همچنان دست بدارند گرمی انجا کمتر شود و بول بلون نارنجی رقیق بود و یا

نشاید که اندکی قوام داشته باشد و از وقت آغاز نوبت تا فرو شدن تب زیاده از دوازده
ساعت و کمتر از چهار ساعت نباشد و این علامت مخصوص غب خالص دائره است
و اعداد نوبت های این تب زیاده از هفت نباشد بشرطیکه در تدابیر خطای نرفته باشد
و گاه باشد که بعد چهار نوبت و بسیار باشد که در یک نوبت منقضی گردد بسبب ادرار عرق
یا بول یا قی یا اسهال صفراوی و از نشان این تب است که هر گاه بشدت تب تشنگی غلبه
کند و آب خورده شود نم بر پوست بدن ظاهر شود و بعد فرو شدن تب عرق بسیار آید
و بیخوابی و بیقراری و تشنگی مفرط و غثیان و قی و اسهال صفراوی و صداع و غضب و
درشتی مزاج از لوازم این تب است اما در صداع گرانی سر نباشد و زبان و دهان خشک
بود و مزه زبان تلخ باشد و بنوبت اول و دوم و سوم به دو نافض یعنی سرما و لرزه قوی
بود و پس از آن آهسته تر گردد و این تب اکثر بهوای گرم و بکسانی که مزاج ایشان گرم
و خشک بود و تعب شدید کشیده باشند و نیز بکسانی که اطعمه و اشربه گرم و خشک بسیار
خورند عارض گردد و بهترین تدابیر آنست که صاحبان این تب را در نوبت هیچ غذا
ندهند تا وقتیکه زمانه نوبت تمام نکنند و اگر نوبت در اواخر روز باشد در اوائل روز
بشرط کمال خواهش طبیعت چند لقمه نان بادو یا سکنجبین لیمون یا شربت انار ترش
یا مربای تمر هندی یا شیره آن بدهند و آن هم بقدر قلیل و روز یوم راحت هم غذای قلیل
و خفیف چون آش جو و سابودانه و آش برنج و مغز نان یا مربای تمر هندی بهتر است
و علاج این تب ملاحظه میلان طبیعت کنند اگر طبیعت بقی مستعد باشد و آن بعلامت
غثیان و تهوع ثابت شود پس مدد بقی نمایند بسکنجبین ساده که با آب نیمگرم آمیخته باشد
بشرطیکه مانعی نبود و قی آسان باشد یعنی سه چهار توله سکنجبین ساده در قدری آب
نیمگرم یا بیشتر خود بنوشانند و پر کبوتر در حلق انداخته قی کنند و اگر میلان طبیعت بجانب
عرق باشد و در بدن نداوت ظاهر شود و عرق کمتر آید پس تدبیر تعریق کنند یعنی مریض
را بجای که گذر هوای خارجی کمتر باشد بدارند و بجامه بپوشانند تا عرق آید و اگر میلان
طبیعت بجانب ادرار باشد و آن چنین دریافته شود که اکثر تقاضای بول شود اما

کمتر آید پس شیره های تخم خرفه و تخم خیارین در آب سبز و کشنیز المقدار بگیرند و بشربت نیلوفر
شیرین کرده بدفعات بدهند و اگر میل طبیعت درین جانب ها نباشد و نفخ و قراقر در معده و
امعا محسوس شود بمسهل مناسب تدبیر اسهال کنند پس برای صاحب این تپ همان
منضج و مسهل مناسب ست که صاحب محرقه را در مسهل چهارم داده اند همه مراتب منضج
و مسهل بجنسه و بعینه بطریق مذکور بعمل آرند و در حمای صفراوی خالص زیاده تر منضج از
ضرور نیست قبل از مسهل اول دو سه روز بهم منضج داده در یوم راحت مسهل دهند و باز
یوم نوبت و یوم راحت مسهل همین رعایت علی الترتیب ملحوظ دارند تا از سه یا چهار
مسهل فارغ شوند و بعد فراغ از مسهلات و زائل شدن تپ دو سه روز همان تبرید
که در محرقه داده اند و واضح باد که غرض از مسهل فقط تنقیه ماده است پس اگر در سه
مسهل که رسم معینه طبیبان است تنقیه کامل نشود و سقردن رای صواب اندیش نیست
که پابند رسم مذکور مانده بدادن مسهل چهارم و پنجم دریغ نکنند اما بعد منضجات کافی
زیرا که هر ماده که از منضجات و مسهلات معمولی ثلاثه خارج شده بقیه آن نیز بالضرور
بمسهل چهارم یا پنجم خارج خواهد شد و اگر بدو مسهل تنقیه ماده بوجه احسن شده باشد
ضرور نیست که محض برای ادای رسم معمولی مسهل سوم دهند طبیب را لازم ست که غور
بحال مریض دارد نه آنکه فقط پابند ادای رسوم معینه باشد بیان حمیات مرکبه
صفراوی از جمله تپهای مرکبه صفراوی آنکه نام ها دارند یکی غب دائره غیر خالصه ست و
آن تپی ست که حادث میشود از عفونت که صفرای مختلط باشد با رطوبات مائی بلغمی بنحو
که امتیاز ما بین صفرا و رطوبات متعذر باشد بسبب شدت اختلاط هر دو باهمدیگر که متحد
شده باشند و برای معرفت این تپ چند علامات ست یکی آنکه مدت سرما و لرزه درازتر
از مدت سرما و لرزه غب خالص باشد و اکثر آنست که درین تپ لرزه نباشد و حرارت آن
از حرارت غب خالص کمتر باشد دوم آنکه وقت نوبت آن غیر منتظم باشد یعنی بوقت معین
نبود و مدت نوبت از دوازده ساعت که مخصوص غب خالص ست افزون بود شاید که
تا بیست و چهار ساعت یا سی ساعت بیمار در تپ مبتلا ماند و دیگر آسایش آنقدر نه

و باشد تا چهل و هشت ساعت آسوده نماند و بدان سبب گمان کرده شود که تب ربع است
و حال آنکه غب غیر خالصه باشد سوم آنکه ابتدا و نوبتهای آن را حدی معین نیست اما
نوبتهای غب خالص که سابقاً نوبت معین کرده اند البته افزون تر باشد اگرچه تدابیر منافیه
بعمل آورده باشند چهارم آنکه آثار نضج بدیر تر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آرد
و بحالت تب سرگران باشد و سخنه گداخته نگردد و کرب و کاهلی و بیحالی بافراط بود و ضعف
معده و بیمزگی زبان لاحق باشد پنجم آنکه بول غلیظ و رنگین بود و گاه باشد که بحالت گرانی مرض
سیلان ماده بطرف سر و دماغ بول کم رنگ یا سپید باشد و نبض در آغاز نوبت ضعیف و
صغیر و متفاوت بود و در اواخر نوبت مختلف گردد اما در عظم و قوت مثل غب خالص نباشد
فی الجمله چون درین تب صفرا با رطوبات بلغمی مختلط می باشد طبیب را نظر بر این هر دو ضرور است
که تمیز فرماید که ازین دو خلط مرکب آثار کدام خلط غالب است پس اگر صفرا بیشتر غالب
بود علامات آن قریب با علامات غب خالصه باشد و اگر رطوبت بلغمی بر صفرا غالب باشد
علامات آن با علامات تب بلغمی یعنی نائبه قریب باشد علاج غب غیر خالصه اگر در
ترکیب و اختلاط غلبه صفرا از علامات متصور گردد بعلاج آن در منضج و مسهل چنین ادویه
بکار برند که قریب باشد با ادویه غب خالص اما تخم کاسنی و آلو بخارا و تمر هندی را هرگز بکار
نبرند و اگر غلبه رطوبات متخیل شود در این حالت ادویه بکار برند که قریب باشد بعلاج تب بلغمی نائبه
که بعد ازین گفته آید و اگر هر دو ماده برابر باشند دوا هم مشترک باید با ادویه غب خالص
و نائبه و پرهیز ضرور است که درین تب تا که علامات نضج خوب ظاهر نشود هرگز مسهل قوی
یا ضعیف ندهند و بهترین علاجهای این تب ادرار است و قی و تفتیح مسام و تعریق و
تنقیه باسهال است که بعد نضج های بسیار و ظهور آثار نضج کما ینبغی واقع شود از روز
آغاز تب تا که چهارده روز نگذرد هرگز بدادن مسهل مبادرت نفرمایند و آنجا که ماده مرض مائل
بجانب جگر بود و علامتش این است که در سر استخوان پهلوی راست ثقل پیدا باشد درینجا
اگر ماده صفرا غالب داند مدارات که بسیار قوی و حار نباشد در ادویه منضج داخل
کردن ضرور است مثل تخم کاسنی و بادیان و تخم خربوزه و اگر ماده رطوبت غالب باشد

بادیان و انیسون و تخم کرفس نیز بیفزایند و اگر ماده بعفونت بلغم مائل باشد علامت آن ثقل
معده و غثیان و قی باشد پس بمسهل بلغم تنقیه کنند و بعد فراغ از مسهل قرص گل برای
قلع ماده تپ خیلی نافع ست و اهل تجربه گفته اند که غب غیر خالص با وصف علاج نیک
و تدابیر درست تا شش ماه اندکی اثر آن باقی ماند اگرچه زمد و قوت آن زائل شود
و درین تپ اکثر عظم طحال و تهیج روی و سستی اعضا پیدا باشد علی الخصوص اگر در ترکیب ماده
رطوبت را غلبه باشد و این فقیر بمعالجه غب غیر خالص بدین طریق عمل کرده منضج گل
نیلوفر گل بنفشه افسنتین شاهتره گل سرخ گل غافث بادیان تخم خربوزه نیمکوفته
نبات بر حسب معمول بجوشانند یا بخیسانند آنچه مناسب حال دانند و نیمه بصبح و نیمه شام
بدهند و بعده دوازده منضج که اول علی الاتصال بعمل آورده باشند یک مسهل دهند
مسهل گل بنفشه گل نیلوفر شاهتره افسنتین گل سرخ گل غافث بادیان تخم خربوزه
نیمکوفته مویز منقی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی سنا رنگی مغز فلوس گلقند روغن بادام
و بعد مسهل اول چهار منضج دیگر داده مسهل دوم بعمل آرند و در مسهل سوم و چهارم نیز اگر اتفاق
افتد رعایت چهار منضج بعد هر مسهل ملحوظ باشد و بعد فراغ از مسهلات اگر این فقیر ضرورت
دیده چند روز وقت صبح پنجماشه قرص گل با هفت توله عرق بادیان یا عرق کاسنی یا شیره
تخم خربوزه یا شربت افسنتین داده و نفع کافی ازان بمشاهده در آمده صفت قرص گل
گل سرخ سنبل الطیب تخم کاسنی مصطگی کوفته بیخته بآب بادیان قرص ها سازند و خشک کرده
بکار برند و بعد مسهلات نیز اگر اثری از تپ باقی مانده باستعمال قرص گل بفضل الهی زائل
شده و بعد تنقیه این حب نیز برای ازاله اثر غب غیر خالص خیلی نافع ست صفت آن
تخم جوز ماثل یک توله ریوند چینی هشت ماشه زنجبیل و صمغ عربی هر واحدی چهار ماشه کوفته
بیخته در شهد خالص و قدری آب سرشته حب ها بمقدار دانه ماش ببندند و یک حب
صبح و یک شام با یک جرعه آب فرو برند سه یا پنج یا هفت روز کافی ست دوم از جمله
تپهای مرکبه صفراوی که نام دارد شطر الغب ست و آن تپی ست که از ترکیب
بلغم و صفرا بوجود آید اما محل تعفن هر واحدی از بلغم و صفرا جدا جدا آید اما محل تعفن هر واحدی

از بلغم و صفرا جداگانه باشد و بسبب اعراض جداگانه هر واحدی امتیاز در هر دو از بلغم
و صفرا ظاهر باشد بر خلاف این در غب غیر خالص بسبب شدت اختلاط امتیاز میانها دشوار
باشد و از علامات خاص شطر الغب آنست که یک روز نوبت تپ درازتر و آهسته تر بود
و یک روز کوتاه تر و آشفته تر فی الجمله و اوضح ترین علامات غب خالص و غب غیر خالص
و شطر الغب اینست که اگر تپ یک روز آید و روز دوم هیچ اثر تپ نه باشد و مریض
بهر حال در هر کیفیت سالم باشد بی شک غب خالص است و اگر یک روز تپ بشدت آید
و روز دوم نیز ضعیف تر و خفیف تر آید بی گمان غب غیر خالص است و اگر یک روز تپ
بشدت آید و روز دوم نیز آید اما اندکی کم از روز اول بالیقین شطر الغب بود و علاج
شطر الغب از دوا و غذا و منضج و مسهل و استعمال قرص و حب بعد تنقیه بعینه همان است
که در علاج غب از دوا و غذا گفته شد و گاه باشد که سه غب خالص باهم مرکب شوند و مانند
شطر الغب یکروز تپ کم و یک روز زیاده آید بر آنکه یک روز نوبت یک غب بود و روز
دوم نوبت دو غب و بواسطه اجتماع غبین دران جمله اعراض بشدت باشد و تحقیق
و تنقیح این امر که آیا این غب مرکب است یا شطر الغب است از شدت و لینت
عوارض توان دریافت زیرا که عوارض غب خالص بشدت می باشد و بعد تنقیه استعمال
این حب برای ازاله و استیصال ماده شطر الغب خیلی نافع و موثر است و گاهی قبل از
تنقیه هم نفع بخشیده صفت آن صبر پوست هلیله زرد ریوند چینی گل غافث افسنتین
گل سرخ هر یک یک جزو زعفران نیم جزو کوفته بیخته با آب کاسنی سبز حبها بندند بقدر کنار دشتی
نگاهدارند و هر شب دو حب وقت خواب از دندان ریزه کرده با یک دو جرعه آب سرد فرو برند
و تا یک هفته یا زیاده از ان استعمال نمایند و حبی که در غب غیر خالص مذکور شده در
شطر الغب نیز نفع کافی بخشد **ضمن سوم در بیان حمیات بسیط بلغمی** واضح باد
که حمیات بسیطه بلغمی نیز بر دو گونه است یکی آنکه بلغم بیرون رگها متعفن شود چون در معده
و دماغ و شش و جز آن در هر عضوی که خالی بود و از بخارات عفنیه آن تپ حادث گردد
و این تپ را نایبه و مواظبه نیز گویند زیرا که هر روز نوبت دارد و این تپ بلغمی را چند علامات

است یکی آنکه بول سفید و رقیق بود همچون آب اما در انتهای مرض سرخ و تیره شود دوم آنکه
نبض ضعیف و صغیر مختلف بود و در آخر متواتر و شدید یا لااختلاف گردد سوم آنکه تشنگی اصلا
در تب بلغمی نباشد اما اگر بلغم شور باشد تشنگی لازم آنست زیرا که شوریت بلغم از امتزاج
صفرا نباشد اما شدت تشنگی بحد تب صفراوی نرسد چهارم آنکه در زمان آغاز تب بسیار
باشد که غشی لاحق شود زیرا که تب بلغمی بهیچ حال از ضعف فم معده خالی نباشد و بهمین
سبب درین تب خواهش غذا باطل شود و قال بعض الاطباء ان ضعف المعدة فمها
لازمه لهذا الحمی کما ان علة الطحال لازمه للربع و وجع الراس للغب یعنی گفته اند بعضی
از اطبا که ضعف فم معده از لوازم تب بلغمی ست چنانکه مرض طحال لازم تب ربع و
درد سر لازم غب خالص ست پنجم آنکه رنگ بدن همچون ارزیر بود و پیج در روی و ترهل
در بدن پیدا باشد و بسیار باشد که پهلوها نفخ آرد و سپرز بزرگ شود ششم آنکه دهن تر بود
و تلخ نباشد و براز نرم و رقیق بر آید و قی یا اسهال بلغمی پدید آید هفتم آنکه عرق کمتر آید
و اگر آید هموار نباشد یعنی در بعضی عضو آید و در بعضی نیاید اما گاه گاه تری بر پوست
ظاهر شود گویا عرق خواهد آمد و آنچه از قلت عرق گفته شد در ابتدای ست اما پس از آنکه
ماده پخته شود و لطیف گردد عرق بسیار آید هشتم آنکه حرارت این تب بحرارت تب صفراوی
هرگز نرسد و مدت نوبت آن زیاده تر از هیژده ساعت بود و مدت آسایش شش ساعت
و اگر چه تب کمتر رود اما اثر تب اندکی در تن باقی باشد تا آنکه باز نوبت آن شروع شود و
تب عیان گردد و این تپی ست مزمن که ماهها بماند و باز زائل شود نهم آنکه ابتدا ابرد
و نافض کند و شدت و خفت برد و نافض بحسب صنف بلغم باشد مثلا اگر بلغم زجاجی
بود نافض شدید باشد و اگر بلغم حامض بود برد شدید باشد و اگر بلغم مالح بود ابتدا اقشعریره
کند و نافض ضعیف باشد و برد بشدت بود و اگر ماده بلغم حلو بود اکثر آنست که تا چند
نوبت از اقشعریره و برد و نافض هیچ ظاهر نبود بهر آنکه بلغم حلو به بلغم طبعی قریب تر ست
و بلغم طبعی رطوبتی ست سفید و باقوام و بی طعم و بلغم ناطبعی یا شیرین بود یا شور یا
ترش و اگر بسیار گرم شود از عفونت به تیزی گراید و آنرا بلغم بورقی گویند و حکم آن چون حکم

صفرا است وگاه باشد که قوام بلغم همچون آبگینه گداخته باشد و آن را زجاجی گویند و هم
آنکه چون دست بر بدن گذارند حرارت خفیف معلوم شود و اگر تا دیر همچنان دست نهاده
دارند آن موضع گرم تر شود گویا بسیار گرم از قعر بدن بظاهر تن می آید و این قسم تب اکثر
بصبیان و نسوان و خواجه سرایان و آن مردمان را افتد که اشیای بلغم افزا بیشتر خورند
و استفراغ کمتر کنند و بیشتر در هوای سرد و تر پدید آید و زمان نوبت آن وقت چاشت
بود و پس از ان بمیانه روز رسد و درین تب ادویه و اغذیه بحسب نوعیت بلغم اختیار
باید نمود مثلا اگر ماده تب بلغم شور بود فقط ادویه گرم ندهند بلکه آنرا با ادویه سرد مرکب سازند
که مزاج آن مواد اندکی مائل ببرودت باشد زیرا که بلغم شور حکم صفرا دارد و غذا هم آنچه
در تب های صفراوی مناسب است قریب بآن باشد و اگر بلغم شیرین باشد چیزها
که در گرمی و لطافت معتدل باشد مناسب است چون گلقند با سکنجبین و امثال آن
و اگر بلغم ترش یا زجاجی باشد چیزهای گرم دهند که تلطیف خلط نماید خواه مدارت دهند
خواه منضجات و مسهلات و در اغذیه بیشتر ملطفات داخل کنند چون فلفل و دار چینی و
پودینه و امثال آن و تا چهار ده روز این منضج دهند منضج بادیان انیسون اصل السوس
مقشر نیمکوفته تخم معصفر کوفته اسطوخودوس اسارون گل غافث مویز منقی پرسیاوشان
گلقند در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند نیمه صبح و نیمه شام نیمگرم نوشانند
و در ایام منضج روزی یکبار بر فم معده این ضماد نیم گرم می نموده باشند تا فم معده را قوت
حاصل آید صفت آن گل سرخ قصب الذریره سنبل الطیب مصطگی زعفران ورق
مرزنجوش که آن را در هندی دونا مروا گویند و اگر میسر نیاید در آب بسایند و گرم کرده
بر فم معده ضماد سازند و در آخر روز چند ساعت قبل از خوردن منضج یک توله گلقند با یکماشه
مصطگی و دو ماشه انیسون که باریک کرده باشند مخلوط نموده بخورانند و صاحب این تب
را غذا چندانکه کمتر دهند مناسب تر است و هرچه که دهند سبک باشد چون دلیه گندم
بریان رقیق القوام شیرین یا نمکین هرچه پسند خاطر باشد یا نان فطیری با دال مونگ
با شوربای بری مونگ دار بره ها و سبزیهای سرد مثل پالک خیار و کدو و توری و امثال آن

هیچ ندهند و فتیه بریان گوشت حلوان کم روغن گاه گاه مضائقه نیست بشرطی که فسادی
نیارد و بعد چهار ده منضج هرگاه آثار نضج خوب ظاهر شود این مسهل دهند مسهل تپ بلغمیه
بادیان مکوفته افتیمون اسطوخودوس اسارون تخم معصفر کوفته مویز منقی پرسیاوشان
گل غافث تخم کتان پوست بیخ حنظل پوست هلیله کابلی بروغن چرب کرده سنا مکی گاؤزبان
شکر سرخ روغن بادام دو اثار در سه پاؤ آب جوش دهند هرگاه یک پاؤ آب باقی ماند شکر
گلقند انداخته صاف کنند و روغن بید انجیر انداخته بنوشانند و ثفل دوا را بقدری آب تر
دارند اگر حاجت مدد باشد قریب نصف النهار قدری شکر انداخته بار دیگر بجوشانند
و بقدر نیم پاؤ از آن صاف کرده بنوشانند و اگر بحالت اسهال تشنگی پیدا شود قدری
بادیان جوش داده مهیا دارند و یک دو جرعه بنوشانند و اگر مغص یعنی درد و پیچش در معده
و امعا پیدا شود که از تکلیف آن طاقت ضبط نماند و اضطراب لاحق شود و اضطرار
دران حالت تدبیر مناسب همین ست که فی الفور یک دو جرعهٔ آب بسیار گرم بنوشانند
که بمجرد رسیدن آب گرم در معده درد ساکن شود و بسبب تلئین آب گرم بلغم از امعا
منقطع شده باسهال خارج گردد و درد موقوف شود در امراضی که مادهٔ آن بلغم لزج بود
روز مسهل عند الاسهال اینچنین درد و مغص بیشتر عارض گردد مخوف و مضطر نشده
فی الفور آب گرم یک دو جرعه بخورانند که در ساعت نفع بین بخشد و بعد فراغ از مسهل آخر
روز غذا دلیه گندم بریان دهند و بعد مسهل چهار منضج داده مسهل دوم و سوم دهند
و از انجا که مادهٔ بلغم بطی النضج ست اگر سه مسهل معمولی صحت و سبکی طبیعت کما ینبغی حاصل
نشود دیگر منضج ها داده مسهل چهارم و پنجم نیز بعمل آرند اما نظر بر قوت و ضعف مریض
داشتن ضرورست اگر ضرورت مسهل باشد و ضعف در مزاج لاحق شود چند روز مقوی
دارند اما منضج موقوف نکنند هرگاه قوت در مزاج ملاحظه کنند مسهل دهند امیدست که بعد
مسهلات جمیع عوارض زائل شود و اگر بنظر ضعف و عدم قوت مریض که بسبب امتداد زمان
مرض او را حاصل شده باشد مسهل دادن قطعاً متعذر دانند در ان حالت بعد منضجات
که آثار نضج خوب ظاهر شده باشد مارالاصول دهند تا مادهٔ بلغم باور از خارج شود

صفت ماء الاصول که پس از ظهور نضج اگر مسهل دادن بسبب موانع ضعف وغیره
متعذر باشد باستعمال آرند تا ماده بادرار خارج شود بادیان بیخ بادیان بیخ کبر بیخ کرفس
بیخ اذخر پرسیاوشان انیسون تخم کرفس گلقند جمله ادویه در سه پاو آب بجوشانند و چون
نصف آب باقیماند سه حصه کنند یک حصه صبح و یک حصه بعد دوپهر و یک حصه قریب شام
دهند و تا یک هفته یا زیاده از ان بعمل آرند و این عمل ادرار با ادویه ادرار مناسب حال
مریض در غب غیر خالص و شطر الغب هم توان کرد و بعد نضج ماده اگر مسهل دادن متعذر
باشد و بعد تنقیه خواه از مسهل باشد یا اسهال خواه از ماء الاصول باشد یا ادرار اگر قلیلی
تپ باقیمانده باشد دیگر همه ادویه موقوف کرده این دوا صبح و شام چند روز بدهند
نانخواه یعنی اجوائن دو ماشه باریک سائیده در یک توله شهد خالص بیامیزند نیمه صبح
و نیمه شام دهند دیگر فلفل سیاه دانه الایچی کلان شکر سفید هر دو اجزا را باریک
سائیده با شکر آمیخته دو معتاد سازند نیمه صبح و نیمه شام دهند تپ و لرزه بلغمی را نافع
است دیگر تخم انجره باریک سائیده در یک توله شهد خالص بیامیزند و صبح و شام دو معتاد
سازند در چند روز نفع بین بخشد دیگر قرص غافث تپهای کهنه بلغمی را که بر دو ناقص
بسیار داشته باشد و سخت طبیعت لاغر شده اند و بدیر گرمی آید و پشت دست و پای و روی
ورم کرده باشد نفع کافی بخشد انیسون سازج هندی اسارون افسنتین صبر
سنبل الطیب مغز بادام تلخ گل غافث تخم کرفس کوفته بیخته با آب بسرشند و قرصها
سازند و پنج ماشه ازین قرصها همراه عرق بادیان و سکنجبین ساده هر روز استعمال فرمایند
و اگر سکنجبین ضرری رساند مثل تحریک نزله و بحت صوت وغیره فقط با عرق بادیان
گلقند کافی ست و حب های که در غب غیر خالص و شطر الغب مذکور شده درینجا هم نفع
کافی بخشد نوع دوم از تپ بلغمی آنست که بلغم اندرون عروق عفونت پذیرد و
این تپ لازم باشد و مسمی ست به لثقه بکسر لام و سائر علامات آن همانست که در
نائبه مذکور شد اما فرق اینست که درین تپ به ابتدای هرگز لرزه نباشد اما برد و قشعریره
گاه باشد که لاحق شود و گسارندن تپ محسوس نشود و عرق نکنند و آن روز که تپ مفارقت

کنند و معلوم کہ این تپ اندکی بدق مشابہت دارد زیراکہ حرارت آن نرم و لازم میباشد
و چون دست بر بدن گذارند حرارت محسوس نشود اما اگر ہمچنان زمانی دست بدارند
حرارت تپ محسوس شود و بدین سبب طبیبان نادان آنرا دق پندارند فی الجملہ فرق
بین میان دق و لثقہ اینست کہ تپ صاحبان دق بعد خوردن غذا اشتداد کند
و لثقہ بعد غذا الحال خود بماند و سحنہ و صاحب دق روز بروز گداختہ شود و سحنہ صاحب
لثقہ ممتلی و منتفخ باشد و نبض صاحب دق صلب و ممتد بود و نبض صاحب لثقہ صغیر
ولین باشد و تپ موافق دور نائبہ ہر روز اشتداد کند علاج آنچہ در نائبہ گفتہ شد از
نضج و مسہل و استعمال ماء الاصول بحالت وقوع موانع مسہل و تقویت فم معدہ
بغذا و استعمال گلقند و انیسون و مصطگی بعینہ درینجا ہم بعمل باید آورد و بعد فراغ
از مسہلات اگر قلیلی اثر تپ باقی ماند باستعمال قرصہا و حبوب وغیرہ کہ در نائبہ مذکور
شدہ عمل نمایند فائدہ و بسیار باشد کہ این تپ در آخر باستسقا منجر گردد پس
ہرگاہ علامات استسقا ظاہر گردد بعلاج استسقا مشغول باید شد صفت قرص گل
کہ درین تپ نفع تمام دارد گل سرخ شش درم اصل السوس سنبل الطیب ہر یک
چہار درم مصطگی کہربا ہر یک سہ درم کوفتہ بیختہ بآب سرشتہ قرصہا سازند قدر شربت
یک مثقال با دو تولہ گلقند دیگر قرص افسنتین اسارون افسنتین انیسون تخم کرفس
مغز بادام تلخ شکاعی بادآورد اعصارہ غافث مصطگی سنبل الطیب ہر یک دو درم
کوفتہ بیختہ بآب سرشتہ قرصہا سازند شربت یک مثقال با دو تولہ گلقند و دو تولہ سکنجبین سادہ
و اگر در سینہ خشونتی باشد دران حالت با جلاب بنفشہ و سپستان و پرسیاوشان نبات
استعمال نمایند کہ نافع آید و استحمام بعد نضج تمام کثیر النفع ست بشرطیکہ در دماغ
ضعف نبود و صداع لاحق نباشد حمای القیالوس و نوعی ست از حمای بلغمی کہ آنرا
القیالوس گویند و آن چنان ست کہ اندرون گرم و بیرون سرد بود و سبب این تپ بلغم
زجاجی ست کہ در باطن کثیر المقدار جمع شود و عفن گردد و اجزاء گرم از ان نظاہر تن
پراگندہ شود و پس بسبب برودت مادہ کہ در باطن ست برودت در باطن محسوس شود

وبسبب بروز ابخرهٔ گرم بظاهر جلد و ظاهر گرمی محسوس شود حمای لیفوریا و نوعی دیگر
است که آنرا حمای لیفوریا گویند و آن چنان ست که اندرون گرم بود و بیرون سرد
و این بیشتر نائبه باشد و باید دانست که لیفوریا در اکثر از مادهٔ بلغم پدید آید و گاه باشد
که از مادهٔ غلیظ صفراوی عارض شود اما بلغمی چنان باشد که بلغم اندر قعر تن عفن شود
و گرم گردد و بسبب بند بودن مسامات یا رجوع حرارت بباطن بخارات آن بظاهر
تن کمتر رسد پس ظاهر سرد بود و باطن گرم و آنچه صفراوی بود چنان باشد که صفرا در
باطن عروق عفن گردد و بدان سبب بدیر تحلیل پذیرد و بخار آن بظاهر کمتر رسد پس ظاهر
و متفاوت باشد و بدور نائبه آید و علامت لیفوریای صفراوی آنست که تب لازم
باشد و بروز نوبت بطور غب اشتداد کند و دیگر همه آثار صفرا پیدا باشد علاج القیاقوس
الیفوریای بلغمی سخت ست آنچه از منضج و مسهل و تقویت معده و بحالت امتلاء مسهل
استعمال مارالاصول در نائبه و لثقه مذکوره و مسطور شده بعینه بعمل آرند و علاج
لیفوریای صفراوی مطابق علاج شطر الغب پندارند و در جمیع امور بعینه مطابق آن
بعمل آرند رای این فقیر در باب قی و استعمال سکنجبین در امراض بلغمی مثل
حمی و غیره واضح باد که اطبای حاذق در تپ بلغمی قبل از منضج و مسهل در استفراغ
قی باستعمال گفته‌اند سکنجبین امر فرموده اند و این فقیر تجربه کرده که اکثر از طفل و جوان
و اناث و ذکور اهل هند را از استعمال سکنجبین اگرچه دفعات اتفاق افتاده انواع خللها
پیدا شده مثل تحریک نزله و سعال نزلی و بحت صوت و ورم کام و ورم لوزتین و تقطیع بلغم
بزحیر و ظهور مغص و اکثری را قی ناموافق می آید و بعد قی صداع پیدا میشود و بعضی را
بحالت قی بسبب شدت تهوع ناموافق رگ شده در قی خون برآمده پس چیزیکه چندین
فساد با خود دارد و بارتکاب آن علی العموم امر کردن منافی رای صواب اندیش ست
لهذا این فقیر در امراض بلغمی از قصد خود علی العموم دوای قی دادن تا یک قلم موقوف
سرد و باطن سوزان بود و علامت لیفوریای بلغمی آنست که بول خام بود و نبض بطی
کرده اما آن کسان را که خود عادت قی داشته باشند یا آن کسان را که قی بآسانی آید و بعد

نی پیچ ضرری لاحق نشود بجای سکنجبین و گلقند این ادویه اختیار کرده و هیچگاه ضرری
از آن بمشاهده نیامده - دوای مقی در امراض بلغمی تخم ترب تخم شبت تخم خربوزه
کوفته اصل السوس کوفته جوز القی نمک چهار درم در سه آثار آب بجوشانند هرگاه سه قدح آب
باقی ماند فرود آرند و صاف کرده سرد کنند و مریض را یک دو چمچه دال اول بخورانند و فی الفور
بالای آن قدح آب بنوشانند و پر کبوتر در حلق انداخته قی کنند و مواد قی را در ظرف
بگیرند تا معلوم شود که چه قدر و چه قسم مواد خارج شده و هرگاه ببیند که از پر انداختن
بحلق بجز تهوع قی نمی آید و چیزی آب در شکم مانده آن آب را بگذارند و طبیعت را زیاده
حرکت ندهند که آب نمک هرگز در شکم نماند و بعد چند ساعت باسهال خارج شود و بعد
از آن که مریض چند لحظه آسایش گرفته باشد قدح دوم بنوشانند و باز پر بحلق انداخته
قی کنند و هرگاه ببینند که تهوع سخت میشود و هیچ بقی نمی بر آید قی موقوف کرده چند لحظه
صبر کنند و بعد از آن قدح سوم دهند و قی کنند و بعد از آن قی موقوف کنند و برای
تفریح و تقویت قلب و معده برگ تنبول با الایچی و قدری بسباسه بدهند و در آب
هر سه قی که بظرف گرفته اند نظر کنند آنچه طافی ست صاف و عیان باشد و آنچه
راسب ست آب را باهستگی بریزند تا آب خارج شود و ماده راسب که آن بلغم لزج
خواهد بود از آب جدا شود پس اندازه کنند که بلغم طافی و راسب چه قدر بر آمده و همبرین
طریق به مهلت یک دو روز باز عمل قی کنند که بلغم طافی و راسب داده یا سوم عمل
کنند و روزیکه عمل قی شروع کنند سه چهار روز بیشتر از آن این ادویه بجوشانند و صبح و
شام بنوشانند تا ماده نضج گیرد و در ایام مهلت قی نیز مدام می داده باشند بادیان نیمکوفته
تخم معصفر نیمکوفته مویز منقی افسنتین گلقند یا شکر سرخ بعضی کسان را گلقند تحریک لینت
می کنند در آن حالت شکر سرخ از گلقند یا شکر سرخ این فقیر برای مریضان که قی
برای ایشان واجب بوده و از قی ایشان را احتمال ضرری متصور نگردیده با این دواهای
مقی که مذکور شد بدین طریق و آئین قی کنانیده و بجز منافع هیچگاه ضرری درین عمل مشاهده
نشده پس اگر صاحبان عنب عنبر خالص و شط العنب و صاحب نائبه ولقوه را قی آسان

باشد یا عادت قی داشته باشد یا در حالت تب غثیان و تهوع روی دهد و طبیعت
مائل قی باشد بدین تدبیر که مذکور شد قبل از شروع عمل منضج و مسهل قی هم مفید است و
گاه باشد که ماده قلیل که فقط بر اعلای معده بوده باشد بالکلیه خارج شود و تب زائل
گردد و از منضج و مسهل مستغنی سازد و اگر حاجت باشد بعد فراغ از قی منضج و مسهل شروع
کنند **ضمن چهارم در بیان حمیات بسیطه سوداوی** واضح باد که حمیات سوداوی
را اصناف بسیارست چنانکه اگر روز چهارم آید آنرا ربع گویند بکسر را و اگر روز پنجم آید
خمس گویند بکسر خا و اگر روز ششم آید سدس گویند بکسر سین و اگر روز هفتم آید سبع گویند
نیز بکسر سین و اگر روز هشتم آید ثمن گویند بکسر ثای مثلثه و اگر روز نهم آید تسع گویند بکسر
تای فوقانی و اگر روز دهم آید عشر گویند بکسر عین مهمله و جز آن نیز حادث شود اما بیشتر ربع
لاحق گردد و تدابیر جمله اصناف تبهای سوداوی از خمس تا عشر و علاوه آن قدری که باشد
بر قاعده ربع ست و ربع بر دو گونه است یکی آنکه ماده خارج عروق متعفن شود و
از آن تب حادث گردد و این را ربع دائره گویند دوم آنکه ماده سودا داخل عروق متعفن
اکثر کم خطر باشد لازمه گویند واضح باد که ربع دایره بعد دو روز نوبت تب کند و تب ربع
اکثر کم خطر باشد و اگر علاج با صواب شود زود زائل گردد و گاه باشد که با وصف تدابیر
نیک ماهها و سالها بماند تا آنکه مدت پنج و هفت و ده و دوازده سال بماند و بعد از آن
زائل گردد و هر چه مدت آن دراز کشد بیشتر باستسقا انجامد و از آثار حمید تب ربع آنست که
اگر مریض قبل از حدوث تب ربع مرض صرع یا مالیخولیا یا تشنج داشته باشد بعد از
حدوث ربع از آن امراض نجات یابد و علامات کلی تب ربع آنست که بنوبت نخستین
لرزه و سرما کمتر باشد و بعد آن در هر نوبت بتدریج زیاده شود تا بانتهاء ترقی باشد و
میل از انتها همچنان بتدریج کمتر گردد و خاصه سرمای این تب ست که با درد استخوان
کالکسر یعنی اعضا شکنی باشد و بسیار بجنباند و لرزاند تا آنکه مریض را دندانها بر هم زند
و پس از وی بدن گرم شود و مدت نوبت ربع خالصه بیست و چهار ساعت باشد و مدت
آسایش چهل و هشت ساعت باشد پس جمله ساعتها از ابتدای یک نوبت تا آغاز

نوبت دوم هفتاد و دو سال باشد و گاه باشد که دو روز متواتر آید و یک روز نیاید
و این قسم را ربع معکوس گویند و تب ربع از سودای طبیعی و نیز سودای غیر طبیعی که آن
عبارت از سوخته شدن یعنی غلیظتر گردیدهٔ اخلاط چهارگانه است حادث شود و آنچه
از سودای غیر طبیعی پیدا شود بعد از حمیات عفنه بوجود آید و ربع که بعد از ورم طحال
حادث شود بدترین ربع بود و واضح باد که آنچه از سودای دموی یعنی خون سوخته حادث
شود علامت آن حمرت و غلظت بول و گرانی بدن و شیرینی دهان و تشنگی مفرط و سهر
اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمای مطبقه و حمیات اورام دموی بوجود آید و آنچه از سودای
صفراوی بود علامت آن التهاب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر
نبض بود و بعد از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از سودای بلغمی بود علامت آن
نبض لین و غلظ بول و دور آن دراز تر و التهاب و اضطراب اندک بعد از حمیات بلغمی
بوجود آید و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود علامت آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت
قاروره و افکار ردیه و دیدن خوابهای پریشان است و صاحبان این تب ربع را
ضرور است که از غذاهای مولد سودا مثل قدید یا بادنجان و ماهی خشک نمک زده و
برنج و دال شاخل یعنی ارهر و دیگر هر چیزی که مولد سودا باشد احتراز دارند و روز نوبت
هیچ غذا نخورده و اگر نوبت آخر روز باشد و فاقه تمام روز و شب ممکن نبود اول وقت
غذای قلیل خورند و آخر روز و آن شب هیچ نخورند و اندر آغاز تب تا که هفت هشت
نوبت نگذرد و شروع بعلاج نکنند اما اگر درین عرصه هفت هشت نوبت اگر طبع مائل بقی
باشد و آن از غثیان و تهوع توان دریافت پس بقانونی که قبل ازین مذکور شد قی کنند
بشرطی که هیچ مانعی نباشد و قی آسان بود و اگر مانعی باشد یا قی کردن دشوار و ناگوار
بود با وصف ظهور غثیان و تهوع هرگز قصد قی نکنند و اگر بی تحریک دوا از خود قی آید
هیچ مضائقه نیست که هر چه از اقتضای طبیعت بود بی خلل و بی ضرر بلکه با خیر و نفع
باشد و پس از هفت هشت نوبت یقین است که از حرارت تب بسیار ماده مرض نضج
گرفته و از حرکات لرزه بسیاری تحلیل شده باشد برای نضج بقیه ماده منضج شروع

نمایند ووقت صبح تیار کنند و نیمهٔ صبح و نیمهٔ شام بیاشامند **منضج تپ ربع** بادیان
تخم کاسنی برگ گاؤزبان سپستان بادرنجبویه شاهتره گل نیلوفر گل سرخ بسفایج افتیمون
درخرقه بسته نبات چهارده روز این منضج استعمال نمایند و غذا دال مونگ وگندم و نان
شوربای حلوان یا چوزه مرغ و تیهو و دراج کم روغن و بری مونگ دبلغور یعنی دلیه
گندم بریان و حریره مغز بادام بالفروع سبوس گندم همه مناسب ست و بعد چهارده روز
هرگاه خوب آثار نضج ظاهر شود این مسهل دهند مسهل بادیان تخم کاسنی برگ گاؤزبان
سپستان بادرنجبویه شاهتره گل نیلوفر گل سرخ بسفایج افتیمون درخرقه بسته تخم معصفر
کوفته پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنارکی روغن مغز بادام شکر
سرخ هر سه هلیله جات را در روغن چرب کرده همه ادویه را وقت شب درسه پاو آب
بخیسانند و صبح شکر سرخ انداخته جوش دهند هرگاه نصف آب باقیماند سرد کرده اندک
مالیده صاف کنند و شیرهٔ مغز بادام انداخته بنوشانند و ثفل دوا را برای مدد در قدری
آب تر دارند اگر حاجت مدد باشد بعد نصف النهار در ثفل دوا قدری شکر انداخته بجوشانند
و بقدر نیم پیاله صاف کرده بنوشانند و اگر تشنگی غلبه کند عرق گاؤزبان یا آب گاؤزبان
جوشیده کم کم بدهند و بعد اسهال آخر روز دلیه گندم بریان نمکین یا شیرین هر چه پسند خاطر
باشد بدهند و اگر مغز نان پاو و یا نان فطیری باریک در شوربای چوزه مرغ یا حلوان تر کرده
بخورانند نیز بهتر و مناسب ست و باید که مسهل بروز راحت دهند و بروز نوبت هرگز مبادرت
بمسهل ننمایند و بعد مسهل اول یا چهار یا پنج روز منضج داده مسهل دوم و همچنین تا نیزه
مسهل سوم و چهارم نیز بعمل آرند بفضله تعالی امید ست که درین مسهلها مادهٔ تپ
بخوبی بتمام خارج گردد و تپ زائل شود و جمله تدابیر ربع لازم که مادهٔ آن داخل عروق
عفن شده باشد بعینه موافق ربع دائره است اما علامات ربع لازم آنست که در آن
لرزه و قشعریره هیچ نباشد و عرق در بدن نیاید و تپ لازم باشد و بنوبت ربع اشتداد کند
و دیگر همه علامات موافق ربع دائره باشد و جمله تدابیر آن از ابتدا تا انتها از قی و منضج
و مسهل وغیره بر همان طریق دائر باید که در ربع دائرهٔ مذکور و مسطور شده و این جمله

که بذیل مندرج است برای ازالهٔ تب ربع دائره خیلی نافع است و بتجربه این فقیر در آمده
اما بعد تنقیه ماده و فراغ از منضج و مسهل نفع کامل می بخشد و بعضی را قبل از مسهل نیز نافع در
می آید اما کسی را که زمان تب بامتداد کشیده باشد و نوبتهای بسیار گذشته باشند که
درین مدت بسیاری از ماده تحلیل شده باشد و در ابتدای ظهور تب نفع کمتر میدهد بسبب
بسیاری ماده و قوت مرض تب حب برای تب ربع پوست بلیله زرد گل غافث
تخم تره تیزک انگوزه مساوی الوزن کوفته بآب سرشته حب بقدر کنار صحرائی ببندند
ونگهدارند و یک حب صبح و یک شام با قدری آب تازه استعمال کنند حب دیگر نافع
ربع بگیرند تخم پلاس بآب تر کرده پوست سرخ دور کنند و تخم مغز پلاس و مغز تخم انگوزه
برابر بگیرند و باریک کوفته بآب سرشته گولیها بمقدار نخود ببندند و یک گولی صبح و یک شام
با یک جرعهٔ آب تازه بدهند حب دیگر اقسام تب را که از ماده بلغم یا سودا باشد زائل کند
دار فلفل مغز کرنجوه هر یک یک توله زیرهٔ سفید برگ مغیلان هر یک نیم توله باریک کوفته
بآب سرشته حبها بندند و یک حب صبح و یک شام با یک جرعهٔ آب سرد دهند حب دیگر
نافع برای تب ربع حلتیت مرمکی برگ سداب فلفل سیاه کوفته بیخته بعسل بسرشتند
و حب بمقدار کنار صحرائی بندند و یک صبح و یک شام با آب تازه دهند حب دیگر برای
تب ربع اجواین فلفل سیاه برگ تلسی برگ گکروندا قند سیاه کهنه سه ساله دو دو [illegible]
باریک سائیده و بقند سرشته حبها بمقدار کنار صحرائی بندند و یک حب صبح و یک شام با آب
تازه بخورانند و دیگر اقسام تب سوداوی مثل خمس و سدس وغیره که پیشتر مذکور شده علاج
آن موافق ربع است بهمان دستور و آئین تنقیه ماده نمایند و بعد تنقیه حبوب که مذکور شده
باستعمال در آرند که نفع وافی بخشد تمام شد بیان حمیات بسیطه و مرکبه در ذیل غب خالص
مذکور شده ترکیب که بنظر یکجا بودند اقسام غب از بسیطه و مرکبه در ذیل غب خالص
مذکور شده ترکیب و تدبیر عجیب وقت تحریر کتاب بنظر رسیده هنوز بتجربه
نیامده بگیرند سرشف وند سد چوب و سیر و فلفل دراز و فلفل سیاه و وج دار هلد باریک
پوست بلیله زرد و آمله جهله مساوی در شیر بزه گهرل کرده حب بمقدار نخود بندند

آب سحق کرده در هر دو چشم کشند بجیند روز تب موقوف شود بیان حمیات مرکبه بسیاری
از حمیات مرکبه اند که نام ندارند مثلاً دو تب که از جنس مختلف باشند و باهم مرکب شوند چون
تب دق با تب عفنی و گاه باشد که دو تب از یک جنس باهم مرکبه شود چنانکه عفنی با عفنی و
گاه باشد که دو غب باهم مرکب شوند و مثل نائبه هر روزه آید یا سه ربع مرکب شوند و مثل
نائبه هر روز دیگر و ترکیب حمیات یا بطریق مداخله باشد یا بسبیل مبادله یا برسم مشارکه
ترکیب مداخله آنست که هنوز یک تب در بدن موجود است که تب دیگر داخل شود پس
بالضرور اعراض اشتداد کنند و ترکیب مبادله آنست که یک تب یکبار رود پس از ان تب
علاج اینچنین تبهای مرکبه موافق تبهای بسیطه باید مثلاً اگر غب با غب مرکب شده شبیه
مرکیف علاج غب باید کرد و اگر غب با ربع مرکب شده پس علاج هم مرکب باید از انچه برا
غب و ربع مناسب است بعلاج این قسم تبهای مرکبه فکر تمام باید تا علاج صواب آید
و اخطا واقع نشود و معلوم باد که اگر در تب لرزه آید و تب لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان
تب هر وقت سرما و لرزه عود کند و پس از لرزه دو سه بار اندک عرق آید حکم باید کرد که تب مرکب
است و همچنین هرگاه در تب مطبقه لرزه قوی باشد و مدت لرزه و مدت سرد ماندن دست و
پای دراز باشد یقین باید کرد که تب مرکب است و اگر نوبت تبها کوتاه بود و زود زود معاودت
کند دلیل قوت سبب و تیزی ماده باشد پس بعلاج اینچنین تبهای مرکبه فکر صائب باشد
که از کیفیت حال مریض آثار ماده های مختلف از حاره و بارده دریافته بعلاج پردازند بیان
اقسام تب که از اماس باطن حادث شوند نسخه شربت بزوری جعفری نافع تبهای
کهنه از قرابادین قادری - تخم کاسنی تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم قرطم هر یک پنج
مثقال پوست بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه گاوزبان
هر یک سه مثقال انچه کوفتنی است کوفته جمله را یک شب در دیگ پنج رطل آب تر کنند صبح
وقت جوش هشت درهم مویز منقی انداخته جوشانند تا دو رطل آب باقیماند صاف کرده
قند بقدر یک من داخل کرده بقوام آرند و از آتش فرود آورده دو درم ریوند چینی ماشه سحق کرده
دیگر آید فی الفور یا بعد زمانی آید و ترکیب مشارکه آنست که یک تب یکبار رود پس از ان

در شربت آمیخته بکار برند. جا تنبیه باد که جمیع اورام باطنی را تب لازم است و هر تبی که به تبع
اماس باطن حادث شود آن تب عرضی باشد و صعوبت و سهولت تب بحسب قرب و بعد
عضو متورم باشد از قلب یعنی هر عضو متورم از قلب دورتر واقع بود دران تب سهولت
و آسانی باشد به نسبت آنکه عضوی که قریب قلب است و متورم شود و بخارات ردیه
آن ورم بقلب رسد و اعراض شدیده پیدا کند و آماس باطن که نام دارند سرسام
است و برسام و خناق و ذات الجنب و شوصه و ذات الریه و ذات الصدر و ذات العرض
و آماسهای باطن که نام ندارند مثل ورم مری و ورم معده و ورم روده و ورم جگر و ورم سپرز
و ورم گرده و ورم مثانه و ورم رحم و علاج این قسم تبها که تابع ورم باشد علاج عضو متورم
است که ورم مرض است و تب عرض هرگاه مرض دفع شود عرض نیز زائل گردد و علاج
جمله اقسام ورم که مذکور شد مفصل آن بیان کرده آید انشاء الله تعالی. بیان حمای غشیه
که بسبب غم و هم یا بیخوابی یا استفراغ کثیر واقع شود و علاج آن. واضح باد
که این قسم حمای غشیه اسلم باشد به نسبت دیگر اقسام که ماده آن بلغم خام یا صفرای عفن
باشد. علاج ماء الشعیر با شربت انارین نافع باشد و شیره تخم خیارین با شربت نیلوفر
مناسب است و شربت انار و شربت صندل و خمیره صندل و عرق بیدمشک و عرق
گل همه نافع بود و بحالت غشی عطریات لطیفه بویانند و گلاب و آب سرد بر روی و
چشم زنند و نان در شربت انار یا شربت لیمون تر کرده بخورانند و اگر رب توت نیز
دهند زیاده تر نافع که مانع انصباب صفرا شود و قرص کافور هم نافع باشد در حالی که تب
شدید با حرارت نبود والا هیچ ضرورت نیست و علاج بقیه تبها از طب اکبر و دیگر کتب مبسوط
توان دریافت مبتدیان را اینقدر که بیان کرده شد کافی است. بیان امراض که از
سر تا قدم لاحق انسان شود و تدابیر و معالجات آن مشتمل بیست باب
باب اول در امراض سر و دماغ و این باب مشتمل است بر هشت فصل. فصل
اول در علاج اقسام صداع و شقیقه و عصابه و شرح مقدمه صاحبان صداع را ضروریه
است که از اغذیه و اطعمه بخار انگیز احتراز دارند و خوردن حموضات نیز مناسب نیست مگر

باب اول در امراض سر و دماغ

کسی را که صداع بشرکت معده حار باشد مضائقه نیست که غذای حامض بقویت معده کند و منع انصباب صفرا نماید ولی صاحبان صداع را مضر ست اما اگر صداع بسبب گرانی معده باشد طبیعت خود متوجه تنقیه می شود و تهوع و غثیان ظاهر باشد تی کردن مفید ست اگرچه باستعمال مقیات باشد و صاحبان صداع را از شراب نیز احتراز باید اما شراب ابیض رقیق ممزوج آب سرد بصداع حار نفع کافی می بخشد و در صداع مادی باشویه شد اطراف و محجمه بلا شرط نفع عظیم بخشد و در صداعی که از ماده نزله باشد تدهین سر روا نبود و صداعی که با حمی باشد علاج آن علاج حمی ست زیرا که حمی مرض ست و صداع عرض هرگاه مرض دفع شود عرض خود زائل گردد و صاحب صداع را اگر موی سر گنجان باشد بدفعات بر سر شانه کنند و شانه مصنوع بشتر این عمل بجا آرند که اکثر موهای زنان گنجان می باشد تا کثافات از بن موها بزداید و افواه مسامات مفتوح گردد و بخارات سر و دماغ خارج شود و در علاج مریضان طبیبان را لحاظ اینمعنی بر ضرورست که بعضی دوا مخالف مزاج بعضی کسان می باشد اگرچه مناسب مرض بود هرگاه معلوم کنند که مریضان از آن دوا انکار دارد فی الفور موقوف کنند و بجای آن دیگر دوا اختیار نمایند از دوای که مخالف مزاج شخص باشد هرگز امید سود و بهبود نباید داشت و انواع دواهای مسهل مخصوص هر خلط نیز معرفت ضروری ست چنانکه آلوبخارا و تمرهندی و پوست هلیله زرد و ترنجبین و افسنتین و سقمونیا مسهلات مخصوص صفرا اند و شاهتره و سرپهونکا و صندل سرخ و عناب بجهت تصفیه خون اختصاص دارند و بادیان و صبر و تربد و پوست هلیله کابلی و سنا و روغن بید انجیر بجهت اسهال بلغم و گاوزبان و سپستان و هلیله سیاه و افتیمون و لاجورد مغسول و حجر ارمنی مغسول بجهت اسهال سودا مخصوص اند و مغز حب سلاطین با ادویه مناسبه جهت استیصال ماده آتشک دوای خاص الخاص ست و درین ایام که مرض نزله عالمگیر شده این فقیر در مطب خود تمرهندی و آلوبخارا و سکنجبین شاذ و نادر اختیار کرده در مرض یرقان اصفر و غب خالص و دیگر امراض صفراوی چند دانه آلوبخارا بشدت ضرورت چند روز بعمل آورده

وهرگاه ضرورت آن نبیند فی الفور موقوف کرده وخوب تجربه کرده‌ام که مردم هند را ضرر
اشیای حامضه از نفع آن فراوان ست و در ممالک هندوستان از اناث و ذکور
خال مردم صفراوی و دموی مزاج اند وکلهم بلغمی و سوداوی مزاج اند و در فکر این فقیر
استعمال حموضات دموی مزاجان را هرگز روا نیست از بهر آنکه چنانکه از حموضت مائیت
از شیر جدا میشود همچنین در خون نیز اثر می کنند و چون خون بر قوام طبعی نماند بسبب اندیشه
حدوث فساد ست امّا در امراض صفراوی بحالت ثوران صفرا چند وقت دادن مناسب
است تا سورت صفرا بشکنند وهرگاه دریابند که غلبه صفرا نماند فی الفور موقوف کنند
تا فسادی دیگر در احشا پیدا نکنند اکثر مریضان را که از مطب دیگر طبیبان مایوس شده
رجوع باین فقیر آورند مبتلای سوء مزاج بارد کبد و طحال وریه و معده و مفاصل یافتم و چون
تجسس کردم و نسخه‌ها را دیدم معلوم کردن که بملاحظه اندک غلبه صفرا بدن حموضات چون
تمر هندی و آلو بخارا و مبردات چون تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کاسنی چندان جسارت و
مبالغه فرموده اند که تغیر در امزجه احشا رو داده و آثار مرضهای دیگر پیدا شده اگر از
معالجه الطبیب مرض مزمن بعجلت دور نشود مضائقه نیست که اگر ازاله آن بطول زمان
صورت بندد امّا دریغ ست که برای ازاله مرض قدیم سعی کنند و آن بر حال خود ماند
و مرضهای جدید پیدا شوند و چنانکه ادویه مسهلی مخصص هر خلط اند همچنین بعضی ادویه مخصوص
هر عضو اند چنانکه مغز تخم کدو و تخم کاهو و تخم خشخاش و مغز بادام شیرین و اسطوخودوس و از
مرکبات اطریفل کشنیزی برای تقویت دماغ مخصوص اند و بادیان و انیسون و گل سرخ و
گلاب و گلقند و هلیله برای مری و معده و امعا و دو قسنتین و کاسنی و را وند برای کبد و
پوست بیخ کبر و نمک ترب اکلیل و اشق عصاره اسبای طحال و بزور بارده چون مغز تخم کدو
و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کاکنج و تخم کاهو در امراض حاره و بزور حاره چون تخم خربزه
و تخم کرفس و بادیان و انیسون در امراض بارده گرده و مثانه و رحم بجهت ادرار بول
و طمث اختصاص دارند باید که این همه امور را که مذکور شد ملحوظ و پیش نظر
دانسته بعلاج مریضان پردازند **معالجات صداع** بدانکه صداع بر دو نوع ست

یکی آنکه صداع خود مرض بود دوم آنکه عرض بود که بسبب دیگر مرض عارض گردد چنانکه در
حمی و امراض معده و امعاء و رحم عارض شود پس اگر صداع با حمی باشد علاج آن علاج حمی
است و اگر در دوای حمی بقدر چهار پنج ماشه شیرهٔ مغز تخم کدو داخل کنند جانب و شدت صداع
افاقه حاصل آید و باستعمال دو سه وقت درد سر بالکلیه زائل گردد و در امراض معده و امعا
و رحم علاج آن اعضا کنند نه علاج صداع که هرگاه مرض دفع شود صداع نیز که عرض است
و رحم علاج آن اعضا کنند نه علاج مرض باشد بر دو قسم است ساذجی مادی ساذجی آنست که
باران و یا از غسل کردن به آب های حوض و یا از اسباب داخلی چون اغذیه و اشربه حاره
یا بارده لاحق شود و در علاج این قسم صداع توجه کردن ضرور نیست هرگاه آن کیفیت متحصله
که از اسباب خارجی یا داخلی حاصل شده تحلیل شود اثر صداع نیز باقی نماند و بهترین تدابیر
آن فاقه و نوم است پس استراحت نمایند که خواب آید و بعد خواب درد خود بخود زائل
گردد و اگر خواهش دوا کنند پس سبب صداع اگر حرارت باشد در هوای سرد باشند
و اغذیه و اشربه بارده بکار برند و قدری بنفشه یا برادهٔ صندل سفید یا کشنیز یا تخم کاهو
از اسباب خارجی چون حرارت آفتاب یا حرارت ناریه از هوای سرد و یا از تر شدن
کاسنی به آب سرد سائیده به روغن گل آمیخته بر پیشانی طلا کنند و شربت بنفشه یا شربت
نیلوفر یا شربت آلو بخارا یا شربت انار ترش بنوشند یا شیرهٔ مغز تخم کدو و یا شیرهٔ
تخم خیارین یا شیرهٔ تخم کاهو یا شیرهٔ تخم خرفه با لعاب بیدانه یا لعاب اسبغول در شربت بنفشه
یا شکر سفید آمیخته بیاشامند و کدو یا خیارین یا دال مونگ یا برنج غذا کنند و اگر سبب صداع
برودت باشد دو سه توله شربت بنفشه در یازده توله عرق بادیان آمیخته نیمگرم بنوشند و
از هوای سرد و اغذیه و اشربه بارده احتراز نمایند و سر و بدن را بجامهای بدن بپوشند
و قدری نانخواه یا مغز تخم بید انجیر یا قدری برگ یا گل بابونه به آب سائیده نیمگرم بر پیشانی و
یافوخ طلا نمایند و حریرهٔ مغز بادام و حریرهٔ مغز حب قرطم و حریرهٔ آرد گندم و شوربای
چوزهٔ مرغ و کباب و گوشت حلوان و دال ارهر یا نان گندم غذا کنند و اگر سبب
صداع یبوست و خلو دماغ باشد علاجش آنست که بعد اسهال هر دو یا ادویهٔ کثیر الرطوبت و یا نفاس و

یا پس از بیداری مفرط یا غم و اندوه فراوان و رنج و تعب بسیار لاحق شود علاجش آنست
که از مغز بادام و نشاسته و تخم خشخاش و نبات حسب دستور حریره مرتب کنند و چند روز
ناهار بیاشامند و غذا جوزه مرغ و دراج و تیهو و شیر و فالوده خیلی مناسب است و اگر
سبب صداع حبس مادهٔ نزله باشد علامت آن گرانی سر و بلادت حواس باشد علاجش آنست
که نشاسته نیم دام و نشاسته آهک آب باد دیده هر دو را چند قطره آب انداخته مسحق کنند
هرگاه بوی تند آن محسوس شود در شیشه کوچک دهن تنگ اندازند و مقابل منخرین صاحب
صداع کنند چون بوی تند آن بدماغ آن رسد فی الفور گرانی سر دفع شود و لشدت صداع
خفت تمام پیدا آید باید که چند بار تکرار این عمل کنند تا صداع بالکلیه زائل شود خفت
تمام پیدا آید باید که چند بار تکرار این عمل کنند اندک اندک مثل تنباکو بدماغ کشند بمجرد
رسیدن اثر آن بدماغ متواتر عطسه آید و رطوبات دماغ خارج شود و درد زائل گردد
علاج دیگر برگ تبت گل بنفشه تخم مرزنجوش دانه الائچی سفید اسطوخودوس مغز بادام
هر شش دوا مساوی الوزن اول ادویه خشک را باریک کوفته بعد از آن بار دیگر با
مغز بادام خوب سحق کنند و نگاه دارند و اندک اندک بدماغ کشند عطسه بسیار آید
و سده دماغ بگشاید و رطوبات بسیار خارج شود و درد سر زائل گردد و باید دانست
که صداع مقدم دماغ همیشه از حرارت باشد و صداع موخر دماغ همیشه از برودت که
و صداع یافوخ یعنی تارک سر اکثر بمشارکت معده یا امعا یا رحم وغیره باشد و تدابیر
آن در امراض آن اعضا انشاء الله تعالی گفته آید و استعمال مخدرات مثل
افیون وغیره در صداع حار بسیار ممنوع است که مورث ظلمت بصره و هلاکت است و
در صداع موخر دماغ همیشه استعمال مسخنات باید کرد و با استعمال مبردات اندیشه آفات
عظیم است و اگر بحالت شدت ضرورت استعمال مخدرات مثل افیون وغیره کرده باشند
و از آن تغیر در حواس و خلل در دماغ واقع شود فی الفور استعمال آن موقوف کنند و آب
گرم بسیار بر سر ریزند و اهنیه که مذکور شد تدابیر صداع ساذجی بود تدابیر صداع
مادی سبب صداع مادی یا خون بود یا صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح غلیظ باشد پس اگر سبب

صداع خون باشد علامت آن سرخی چشم و روی و تهبج اجفان و عظیم نبض و غلظ بول و حدوث
ثقل عظیم و ضربان در سر و کثرت نعاس باشد علاج صداع دموی جمهور اطبا
درین حالت امر بفصد قیفال میکنند و خون میگیرند اما این فقیر علاج بدین طریق کرده و بفضل الهی
همیشه درست آمده گل بنفشه شاهتره آمله خشک گشنیز خشک عناب سپستان مغز تخم کدو
نبات دواها را در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه بنصف آب باقی ماند نیمه صبح و نیمه شام شیره مغز
تخم کدو آمیخته بنوشانند هرگاه صندل با آب سائیده بر پیشانی طلا کنند و سه روز همین دوا استعمال
دارند امید است که درین سه روز بافضال الهی درد سر زائل شود والا روز چهارم شش ماشه ریشه خطمی
و شش ماشه پوست هلیله زرد و شش ماشه سنا مکی و دو تولہ گلقند بجای نبات و چهار تولہ مغز خیار شنبر
که لب آن بعرق کاسنی یا عرق عنب الثعلب یا آب سرد بر آورده باشد در اجزای منضج اضافه
کرده و شش ماشه روغن مغز بادام یا روغن گاو انداخته بنوشانند و غذا دال مونگ مع برنج
و یا دلیه گندم و یا آشجو مناسب ست امید است که باول مسهل درد سر زائل شود و بعد مسهل
اول یک یا دو روز منضج داده مسهل دوم دهند و همین طریق مسهل سوم نیز بعمل آرند و بعد
فراغ از مسهل دو سه روز یک ماشه طباشیر سوده یا دو تولہ مربای سیب آمیخته صبح تناول کنند
و دو تولہ شربت عناب یا ده تولہ عرق شاهتره بیاشامند و تدهین سر بروغن گل کنند دو سه
روز متواتر صداع صفراوی علامت آن شدت حرارت ملمس و خشکی منخرین و تلخی دهان
و بیخوابی و تشنگی و سرعت نبض و صفرت بول و زردی بشره باشد برای نضج صفرا این منضج
دهند گل بنفشه گل نیلوفر شاهتره گل سرخ آلو بخارا عناب سپستان شیره مغز تخم تربوز گلقند
دواها را در نیم آثار آب گرم بخیسانند و هرگاه خوب سرد شود صاف کرده شیره نصف مغز
تخم خربوزه و نصف گلقند آمیخته بنوشانند و تخم کاسنی و گل نیلوفر و گشنیز با آب سائیده بر پیشانی طلا کنند
و سه چهار روز متواتر بعمل آرند درین عرصه اگر درد زائل شود و طبیعت سبک باشد دوا موقوف
کنند والا روز چهارم یا پنجم در ادویه مذکوره ماشه پوست هلیله زرد و شش ماشه ریشه خطمی و چهار
تولہ مغز فلوس داخل کرده بنوشانند و بعد اسهال غذا دال مونگ مع برنج مناسب ست
و آشجو مناسب تر و بعد یک مسهل یک روز منضج داده مسهل دوم دهند و همین طریق

مسهل سوم نیز بعمل آرند و بعد فارغ شدن از مسهل دو سه روز این تبرید وقت صبح بعمل آرند
شیره تخم خرفه شربت نیلوفر و دو سه روز متواتر بر روغن کدو یا روغن کاهو تدهین سر نمایند صداع
بلغمی علامت آن گرانی سر و کدورت حواس و بسیاری خواب و برودت لمس و رطوبت منخرین
و دهن و بطوء نبض و غلظ بول و غلظ بول را دو سبب است یکی آنکه ماده کثیر باشد و
از خود مندفع شود دوم آنکه ماده کثیر نباشد اما طبیعت خود دفع کند آنچه از کثرت ماده باشد
نشان وی آنست که بول مشابه منی باشد و برنگ رصاص بود و آنچه از دفع طبیعت بود نشان
وی آنست که در روزهای بحران واقع شود و پس از بر آمدن ماده خفت در مرض شود و در
طبیعت را راحت حاصل آید علاج بهر نضج ماده ده روز این منضج دهند بادیان نکوفته
اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس مقشر کوفته تخم سعتر کوفته پوست بیخ بید انجیر مویز منقی
گل نیلوفر ادویه مع گلقند هر صبح نیم سیر با آب بجوشانند هر گاه نصف آب باقی ماند نیم صبح و نیم شام
بنوشانند و وقت شب بهنگام خواب سه ماشه ازین حب هلیله با آب نیم گرم فرو برند صفت
حب هلیله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ از هر یک
سه مثقال سنا مکی شش مثقال تربد سفید مجوف خراشیده چهار مثقال روغن بادام یا روغن
گاو یک توله دواها را کوفته بیخته روغن آمیخته با آب سرشته بقدر دانه نخود حبها بسته نگاه دارند
از روز آغاز منضج هر روز وقت شب سه ماشه با آب گرم فرو برند و روزی که صبح مسهل دهند
دران شب نه ماشه بعمل آرند و صبح مسهل نوشته هر گاه بعد ده دانه دوازده روز آثار نضج ماده
ظاهر شود مسهل دهند مسهل بادیان نکوفته تخم خطمی تخم سعتر پوست بیخ بید انجیر مویز منقی
اسطوخودوس پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه هلیله بروغن چرب کرده
سنا مکی روغن بید انجیر شکر سرخ حسب دستور تیار کنند و بکار برند و مسهل اول همه سه
منضج دهند و وقت شب سه ماشه حب فرو برند بعد ازان مسهل دوم و همین طریق ایضا
مسهل سوم دهند و اگر ضرورت باشد مسهل چهارم نیز بعمل آرند انشاء الله تعالی استیصال
ماده مرض بوجه احسن بظهور آید و بعد فراغ از مسهلات چند روز متواتر تدهین سر بروغن بابونه
کنند و نه ماشه اطریفل کشنیزی و دو ماشه اسطوخودوس و هفت دانه مغز بادام مقشر کوفته و شش ماشه

با یک توله عسل خالص باهم آمیخته لعوق کنند و در ایام منضج نان در شوربای حلوان تر کرده
خورند و بعد از مسهل دلیه گندم با شوربا مناسب است و این حب اهلیله که مذکور شده در مرض
و دیگر امراض چشم نیز خیلی نافع است و معمول این فقیر است دیگر حلوا که برای تقویت دماغ
و دفع صداع بلغمی و دفع نزله نافع و معمول این فقیر است بعد فراغ از مسهل نفع
بیشتر میکند آرد گندم بریان پاو آثار آرد کشنیز بریان پاو آثار مغز صبر که بهندی گهیکوار گویند
پاو آثار روغن زرد پاو آثار شکر سفید یک آثار مغز بادام مقشر نیم پاو تخم خشخاش یک چهٹانک
مغز بادام و تخم خشخاش را جداگانه قدری آب انداخته بسایند که خوب باریک شود و دانه خشخاش
ثابت نماند و شکر سفید را قوام تیار کنند پس روغن در کرهان انداخته اول مغز صبر را بریان
کنند پس آرد کنند و آرد کشنیز اندازند و کفچه زنند تا روغن بریان شود و پس مغز بادام و تخم
خشخاش انداخته ته و بالا کنند که رطوبت آب از مغزیات بسوزد و بعد از آن قوام شکر اندازند
و خوب درهم و برهم کنند هرگاه بقوام حلوا در آید از آتش فرود آورده سرد کنند و در اوند چینی
نگاه دارند و هر روز دو و سه توله نهار از آن استعمال نمایند صاحبان نزله و صاحبان صداع
بلغمی و مریضان چشم را که از ماده نزله و بلغم باشد خیلی نافع و مفید است صداع سوداوی
علامت آن ثقل سر است و خشکی آن اما به نسبت بلغمی ثقل کم باشد و تیرگی رنگ بدن و قلت
خواب یا بیخوابی و بطور نبض و رقت و بیاض بول و این تا آن زمان است که ماده خام باشد
و بعد از نضج تام بول سیاه و غلیظ القوام باشد و جفاف تمام بدن نیز از علامت سوداست
و این حالت در آن صورت واقع شود که سودا در تمام بدن منتشر شده باشد علاج بهر نضج
ماده این منضج دهند بنفشه بسفایج برگ گاوزبان اسطوخودوس بادرنجبویه مویز منقی [illegible]
افتیمون در خرقه بسته شیره مغز بادام نبات ادویه جوشانده نیم کوب صاف کنند و شیره تخم کدو
مغز بادام و شربت نبات داخل کرده صبح بنوشانند و تتمه را با قیمانده بشام دهند و وقت
شب هنگام خواب چهار ماشه حب افتیمون با دو جرعه آب بخورانند صفت حب افتیمون
که به تجربه گرفته [illegible] کرده باشند ایارج فیقرا شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی
افتیمون مقل از هر یک دو درم تربد سفید تراشیده شش درم کوفته بیخته با آب سرشته حب

بقدر باشتها دهند و بعمل آرند و هرگاه آثار نضج ظاهر شود مسهل دهند مسهل گل بنفشه برگ
گاوزبان بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه سنا مکی سپستان افتیمون در خرقه پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه شاهتره شکر سرخ شیره مغز بادام یا روغن بادام حب افتیمون هلیله ها
در روغن گاو چرب کرده همه ادویه را شب در سه پاو آب تر دارند صبح شکر انداخته جوشانده
صاف کنند و شیره مغز بادام یا روغن بادام انداخته اول حب افتیمون قدری آب گرم بخورانند
و بالای آن مسهل بنوشانند و اگر آخر شب حب خورانند و صبح مسهل دهند ایضا بهتر است
و ثفل دوا را در آب تر دارند عند الضرورت برای مسهل دیگر بکار آید بهترین طریق سه یا چهار
مسهل بعمل آرند و بعد هر مسهل چهار منضج سه یا دو باشند هرگاه در یابند که تنقیه کما ینبغی شده
منضج و مسهل موقوف کنند و برای تقویت دماغ حریره مغز بادام یا حلوای زرده بیضه مرغ
دهند و روغن گل و روغن یاسمین مساوی الوزن باهم آمیخته بر سر تدهین کنند ترکیب
حلوای زرده بیضه مرغ ده عدد بیضه مرغ را با آب جوش دهند و زرده از
بیضه های جوشیده بگیرند و بمالند که باریک شود برای ده عدد زردی بیضه دو توله شکر
سفید و دو توله روغن زرد بگیرند و روغن در ظرف انداخته بر سر آتش گذارند و زرده بیضه
شکر سفید انداخته بهم آمیزند و قدری آب انداخته کفچه زنند تا آب خشک شود پس سرد کرده
بکار برند و طریق ساختن حریره بادام مشهور و معروف است و در ایام منضج و مسهل و بعد آن
نیز تا دو سه هفته غذا شوربای حلوان یا چوزه مرغ و خاگینه بیضه مرغ و دال مونگ و دلیه گندم
بریان شیرین یا نمکین و پلاو یا شوربا بهتر است و از اشیای مولد سودا احتراز دارند
صداع ریحی علامتش آنست که درد منتقل بود یعنی از جای بجای حرکت کند و در سر تمدد
یعنی کشیدگی محسوس شود و ثقل و گرانی نباشد و در گوش دوی یا طنین عارض گردد طنین
بالفتح باصطلاح اطبا آواز گوش که تیز و باریک بود و دوی بفتح آواز گوش که نرم و بزرگ
بود علاج آن تنقیه است بمنضج و مسهل و تدابیری که در صداع بلغمی گفته شده از منضج
و مسهل و اغذیه بعینه بعمل آرند و بعد فراغ از تنقیه سه روز متواتر بر سر نطول کنند ادویه
نطول بابونه اکلیل الملک تخم شبت برنجاسف یعنی بومادران بادیان تخم خطمی برگ پنجنگشت

یعنی سنبھالو دو اہا را در یک سبوی آب جوش داده صاف کنند و نیم گرم بر سر بریزند بعد
نزول سر خشک کرده روغن بابونه و روغن لبان باهم آمیخته بر سر تدهین نمایند و جوارش
بسباسه صبح ناهار یک مثقال و همین قدر آخر روز نیز استعمال نمایند صفت جوارش
بسباسه قرفه قاقله صغار زنجبیل دار فلفل دارچینی اسارون از هر یک یکدرم قاقله کبار
پنج درم فلفل دو درم قرنفل یکدرم قند سی درم ادویه کوفته بیخته بقوام قند سرشته نگاه دارند
و یک مثقال صبح و همین قدر شام بعمل آرند ترکیب روغن لبان لبان بهتر که هندی
کوڈیاله گویند یک توله و یک چھٹانک روغن کنجد خالص در مغرفه کرده بر سر آتش گذارند
و لبان را ریزه کرده بر روغن اندازند و آتش نرم کنند هر گاه لبان سوخته سیاه گردد و رنگ
روغن سرخ شود سرد کرده روغن صاف و پاکیزه در شیشه کنند لبان سوخته را بیندازند
صداع سددی گاه باشد که در آورده یا شرائین جوهر دماغ یا در حجابات آن اخلاط غلیظ
بلغمی محتبس شود و باعث صداع گردد علامتش ثقل و تمدد و وجع درست علاج آن منضج
و مسهل است و همه تدابیر از اول تا آخر بلا کم و کاست موافق صداع بلغمی بعمل آرند
و در اغذیه و اشربه نیز همان رعایت نگاه دارند صداع دودی دود بزبان تازی کرم را
گویند و محل تولد دود مقدم دماغ است و بعضی گفته اند که قریب حجب دماغ متولد شود و سبب
تولد کرمان اجتماع اخلاط غلیظه متعفنه است و علامتش آنست که در دماغ خارش شدید آید
و از بینی بوی بد محسوس شود و چون مریض متحرک شود یا سر را حرکت دهد صداع زیاده شود
زیرا که حرکت سر بحرکت می آرد کرمان را و حرکت کرمان موجب صداع است و آنچه یاد
که چند مریضان صداع دودی با زنان مختلف باین فقیر رجوع آوردند و بافضال ایزدی
همه تندرست شدند الا یک زن ضعیفه که بسبب امتداد زمان مرض کارش از تدبیر
درگذشته بود و بهمین مرض بمرد و از علامات قویه صداع دودی آنچه این فقیر تحقیق کرده
اینست که گاه گاه خونابه متعفن از دماغ براه منخرین برآید و در رای این فقیر مقام تولد
دیدان بالیقین مقدم دماغ است و اگر مقام تولد کرم حوالی حجب دماغ بودی هیچ صاحب
صداع دودی از شدت تکالیف آن جان بسلامت نبردی علاج این مرض این فقیر بنظر آن

گرده صبر سقوطری افسنتین رسوت برگ نیب این هر چهار ادویه را در یاو آثار آب بجوشانند
هرگاه یکچهارم آب باقی ماند مالیده صاف کرده در شیشه نگاهدارند پس بلیم که چوبی ست و آن بجای
زهر ست برای کرمان چند قطره آب مذکور از شیشه بر سنگ اندازند و بلیم را مثل صندل در آن
آب بسایند تا بقدر یک دو حبه سوده شود پس در چمچه کوچک یا صدف کوچک بردارند و اگر بسیار
غلیظ شده باشد چند قطره عرق دیگر اندازند تا خوب رقیق و سائل گردد پس منخر مریض از
جائی که خونابه و بوی بد می آید بریزند و اگر هر دو منخرین بر می آید بهر دو جانب سوراخ بینی
اندازند بمجرد رسیدن آب به دماغ برآمدن کرمها شروع شود پس در روزی سه چهار بار این
عمل بجا آرند باستعمال دو سه روز همه کرمها از دماغ بیرون آیند و مریض از تکلیف صداع
نجات یابد و این دوا نه فقط کرمها را خارج کند بلکه اصلاح آن موضع مأوف که مولد کرمان است
نیز نماید و بعد این عمل حاجت به تنقیه باقی نمی ماند یک مریض را ازین علاج قریب سه صد
کرم برآمدند که بدرازی قریب یک گره انگشت بودند رنگ سپید و دهن سیاه داشتند
بعضی دیگران را کمتر ازین برآمده صداع شقیقه صداع یک شق را گویند که در طول
سر واقع شود و در شقیقه گویا نصف صداع ست و از دو سبب حادث شود یکی آنکه بخارات
از جمیع بدن و یا از یک عضو خاص مثل معده یا امعا یا رحم یا طحال یا کبد یا دماغ رسد و بسبب
ضعف قوای آن موضع دماغی تحلیل نشود و یکجا گشته در شقیقه پیدا کند دوم آنکه اخلاط
حار یا بارد یا ریح غلیظ دران موضع دماغی گرد و احداث شقیقه نماید و اکثر ماده شقیقه اندرون
شرائین باشد لهذا بحالت درد در شرائین ضربان واقع شود و ضربان شرائین از خواص
و علامت آنست پس اگر شرائین را از دست منضغط سازند بنوعی که از جهیدن باز ایستد فی الفور
در وجع تسکین حاصل آید پس اگر آثار علامات ماده حار پیدا باشد ازین ادویه بارد نطول
کنند به سر بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و برگ خرفه یا برگ بید یا بونه و پوست خشخاش در یک
سبوچه آب بجوشانند و دران شق نطول کنند و اگر علامات ماده بارد پیدا باشد ازین ادویه حار
نطول کنند بر سر بابونه تخم شبت تخم حلبه تخم معصفر کوفته برگ حنای خشک برگ سنبهالو بجوشانند
و از ان نطول کنند و بعد از ان لازق بر شرائین جهنده صداع بچسپانند لازق در لغت بمعنی چسپیده

صفت آن دم الاخوین زعفران صمغ عربی افیون (هر یک) در سفیدی بیضه مرغ حل کنند که مثل مرهم
شود نگاه دارند و قدری از آن بر کاغذ تراشیده (باشد) بر آن طلا کنند و بر صدغ بچسپانند فی الفور نفع کامل
بخشد الا انزلق دیگر تخم کاهو برگ افیون کشنیز (هر یک) در سرکه حل کنند و نگاه دارند و بر گل کاغذ طلا کرده
بچسپانند دیگر مندی هندی که آن را (...) گویند باب سوده دو سه قطره سعوط نمایند شقیقه را
نفع بخشد و صداع مزمن دفع کند دیگر سعوط نیار الفه بر عدسی بر روغن گل سائیده بر پیشانی
طلا سازند صداع مزمن را زائل کند دیگر صداع بلغمی را نفع دهد سورنجان تلخ و وج گل بابونه
هر سه با آب سائیده بر سر ضماد سازند فی الفور نفع بخشد دیگر برای صداع بلغمی پوست زرد
و بیخ ارند با آب سائیده ضماد کنند نفع کافی بخشد دیگر گل نیلوفر با آب سائیده بر سر طلا کنند
صداع حار را نافع باشد دیگر تخم خشخاش سفید را با آب سائیده یا سرکه سائیده بر سر ضماد کنند
صداع حار را نافع باشد فوائد پاشویه پاشویه برای صداع مادی حار باشد یا بارد و در
تب های حاره مادی و غیره مادی خیلی نافع ست واضح باد که پاشویه در عین شدت تب
روا نیست زیرا که گرمی آب گرمی تب را بفزاید اما بعد فرو شدن شدت مناسب ست و اگر
بسبب شدت ضرورت که خوف حدوث سرسام باشد بحالت شدت تب بعمل آرند باید که
آب نیم گرم بکار برند و در وقت استعمال پاشویه ردای حائل کنند تا بخارات آب بدماغ مریض
نرسد و اصل پاشویه فقط آب گرم ست اما برای تبرید و تقویت اماله و ارخای جلد جوشانده ادویه مناسب
در آب می اندازند و مناسب ست که بعد پاشویه پایها خشک کرده پا بپوشند و از هوای سرد
محفوظ دارند و اگر بعد پاشویه شد بر جلین برای جذب مواد کرده باشند در وقت نشاندن قدمها
را در آب گرم گذارند تا الحجره منجذبه صعود نتواند کرد و در وقت بستن پایها ابتدا از بن ران
کنند و بوقت کشادن ابتدا از جانب قدم نمایند و هرگاه خواهند که پاشویه و عمل محجمه هر دو بجا آرند
باید که اول محجمه بی شرط بعمل آرند بعد از آن پاشویه نمایند تا الحجره که بسبب محجمه منجذب شده
از عمل پاشویه تحلیل شود و پاشویه بسبب تفتیح افواه مسامات و تسهیل عرق و کشیدن حرارت
باطن بظاهر تب را نیز نفع می بخشد و باید که بحالت ضرورت عمل پاشویه دو سه روز متواتر
بجا آرند تا فوائد بین ظاهر شود اجزای پاشویه برای صداع که از ماده حار باشد برگ بید

دیگر نباشد برگ کاسنی برگ بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی عنب الثعلب جو مقشر نیم کوفته در یک سبو
آب بجوشانند و باشوره نمایند یا اجزای باشوره برای صداع که از ماده بارد باشد بابونه اکلیل
الملک تخم خطمی عنب الثعلب برگ واخندل نیم کوفته سبوس گندم بجوشانند حسب دستور
بعمل آرند عصابه یعنی درد ابرو عصابه نام دردی است که بجانب ابرو عارض گردد خواه
در یک ابرو لاحق شود خواه در هر دو و از آنکه این مقام بستن عصابه است که آنرا بتازی
عصابه گویند لهذا درد مذکور را بهمین نام مسمی ساختند و این مرض بر دو قسم است قسم
اول آنکه از بدن بخارات متصاعد شود و بسبب کثافت جلد و انسداد مسام در همین مقام
محتقن گردد و از علامات این درد آنست که مریض یک چشم نتواند برداشت و همیشه بر رو
افتاده ماند و پیداست که شاید از شدت درد بینائی بپرد و این قسم درد شب و روز
یکسان باشد گاهی کم و گاهی زیاده علاج اسپغول شیرهٔ تخم خیارین انار دانه شربت نیلوفر
از اسپغول لعاب برآرند و از تخم خیارین شیره و انار دانه در آب تر کرده خوب بمالند که شیره
آن هم برآید پس شیرها و لعاب را یکجا کنند و شربت در آن آمیخته و دیگر آب بقدر خواهش
طبیعت اندازند و بنوشند و آخر روز نیز بهمین تدبیر بعمل آرند و روغن گل بر پیشانی دارند و باز
وقت شب دو عدد مربای هلیله خورند و عدد آن شیرین بهتر است که بقند شیرین کرده باشند و
اگر سرفه و اندیشه حدوث نزله نباشد پنج دانه آلوبخارا یا دو توله تمر هندی که نقوع از ینها
گرفته باشند در تدبیر مذکور داخل کنند و اگر بعد استعمال این تدبیر آثار تحریک نزله معلوم
شود فی الفور موقوف کنند و فقط تدبیر بکار برند از همین تدبیر بفضله تعالی در سه چهار روز
افاقت کلی حاصل شود قسم دوم آنکه از سوء مزاج گرم ساذج که در صدغ و چشم [illegible]
و آنچنان باشد که شخصی در آفتاب راه رفته و در سایه رسیده هنوز خوب سرد نشود که
سر برهنه کند و آب سرد بر سر ریزد و هوای سرد در آن وقت اثر کند و بدان سبب مسام
مسدود شود و حرارت محتقن بماند علامت این قسم عصابه آنست که بمجرد طلوع آفتاب ابتدا
شود تا نصف النهار در ترقی باشد و بعد از آن رو بکمی نهد و بعد غروب آفتاب اصلا اثر
درد باقی نماند علاج شش ماشه مغز تخم کدو سه ماشه تخم کاهو دو ماشه کشنیز خشک

در یک قدح آب شیرهٔ آن بر آورده نبات یا قند یا شکر سفید بقدر حاجت انداخته سرد نوشند و آخر روز نیز بعمل آرند بعمل سه چهار روز درد زائل شود و اگر درین عرصه فائدهٔ کلی حاصل شود تا یک هفته یا عشره یا زیاده ازان بعمل آرند انشاء الله تعالی صحت کلی حاصل شود و درین مرض ضرورت تنقیه نمی باشد صداع خودی و آن را صداع بیضی نیز گویند چون شکل خود که کلاه آهنی را گویند همه سر را محیط می باشد ازین جهت بیضه و خوده نیز گویند و این صعب ترین صداع ست و سبب آن محتقن شدن بخارات غلیظ یا اخلاط ما بین اغشیهٔ دماغ ست و این درد بادنی حرکت و آواز سخت شدت کند و بیمار از روشنائی متنفر باشد و تاریکی و تنهائی دوست دارد و وقت شدت درد چشم کند کشود علاج از علامت و آثار غلبهٔ هر خلط که ظاهر باشد از خون و صفرا و بلغم و سودا منضج و مسهل و استعمال حبوب و دیگر اعمال مثل تدهین و نطول و یا شوبه و غیره موافق صداع اخلاط اربعه که پیشتر ازین مذکور شد بعینه بعمل آرند ولی تنقیه عام و خاص دماغ ازالهٔ این مرض هرگز ممکن نیست مرض خس و این مرضی ست که در دماغ خارشی محسوس شود بغیر صداع و بدون الم و چون سر از شانه بخراشند یا آب گرم بر سر ریزند آسایشی محسوس شود و سبب آن بخارات حار لطیف و لذاع قلیل المقدار که متصاعد شود بسوی دماغ و بسبب ضعف و قلت مقدار خود نتواند که کیفیت صداع پیدا کند پس در شئون دماغ گیر آید و لذع کند مانند بخارات جرب و حکه که در مسام لذع آرد علاج دوای که برای قسم اول عصابه مذکور شد بعینه بعمل آرند و روغن گل با اندکی سرکه و گلاب مخلوط کرده بر سر تدهین نمایند و نطول از آب ادویه سرد که در شقیقه مذکور شد بعمل آرند و سه چهار روز متواتر عمل نمایند فصل دوم در سرسام و ماشرا - مقدمه بدانکه سرسام مرکب از دو لفظ فارسی و یونانی ست سر در فارسی راس را گویند و سام بزبان یونانی بمعنی ورم ست و ورم یا در نفس دماغ حادث شود یا در اغشیهٔ آن یعنی حجابات صلب و لین و غشای صلب مماس باطن قحف است و غشای لین مماس جوهر دماغ علامت ورم نفس دماغ ست که در قعر چشم ثقل محسوس شود و گاه باشد که آماس در سائر اجزای دماغ افتد و درین حالت جمیع افعال دماغی

باطل گردد و ورم نفس دماغ اگر از خون باشد فلغمونی گویند و این بیشتر از خون عفن لاحق
شود و اگر از خون صفراوی یا فقط از صفرا باشد حمره نامند و ورمی که خاص در تجویف
شرائین دماغ افتد از خون غلیظ آنرا غانغرایا و سفاقلوس نامند ازین اورام ثلاثه یعنی
فلغمونی و حمره و غانغرایا نجات کمتر حاصل شود و علامت ورم غشای صلب که مماس باطن
قحف ست آنست که وجع در نفس حجاب محسوس شود و علامت ورم غشای لین که مماس
جوهر دماغ ست آنست که در وجع باشد و علامت ورم مقدم دماغ آنست که بیمار چشم گشاده دارد و پلک
کمتر زند و دست پیش چشم بجنباند گویا مگس میراند یا بگیرد و جامه و هر چیز را که نزدیک او باشد
بگیرد و بمالد و علامت ورم میانه دماغ آنست که بیمار کلمات لاطائل بسیار گوید و تمیز باطل شود و علامت
ورم موخر دماغ آنست که هرچه گوید فراموش کند و در سرسام صفراوی بیشتر در تبرید و ترطیب دماغ
و در سرسام دموی در تحلیل ماده سعی بلیغ کنند و در حمای حاره رقت بول و ثقل راس و شدت
صداع و تنفر بیمار از روشنی علامت حدوث سرسام است و استعمال افیون مناسب
نیست در سرسام اما شیره خشخاش و گاهی مضائقه نیست و سرسام بر چند قسم ست یکی سرسام
دموی که آنرا قرانیطس گویند و معنی آن هذیان ست یعنی در بیهوشی مرض که سخنهای
بیهوده گفتن علامت سرسام دموی تپ دائمی ست و گرانی سر و صداع شدید و سرخی چشم
و روی و هذیان و ضحک یعنی خنده و این علامت قوی ترین علامات سرسام دموی
است و خشونت زبان و سیلان اشک و از روشنائی متنفر بودن و گاهی از سوراخ
بینی خون بر آمدن و سیلان اشک علامت ردی ست علی الخصوص اگر از یک چشم باشد
علاج چون علامت سرسام دموی ظاهر شود اول تدبیر اینست که در چهار توله روغن
گل شش ماشه سرکه و شش ماشه گلاب خالص آمیخته خوب بر هم زنند تا سه یک ذات شوند
و هر وقت سر را از آن روغن تر دارند و یک لحظه سر را خشک ندارند و بتجربه این فقیر
این عمل خیلی نافع سرسام دموی و سرسام صفراوی ست و از صندل سوده و عرق گشنیز
تر و اگر نباشد از شیره و گشنیز خشک بلکه آب خیار یا کدو و روغن گل و سرکه نخلخه سازند و در شیشه دهن
تنگ اندازند و هر وقت استنشام نمایند و موافق رسم و آئین مروج اطبای زمانه فصد قیفال

کنند اما اگر مریض ضعیف و ناتوان و صاحب نزله و زکام باشد در رای فقیر بهتر همین است که
هرگز مبادرت بفصد نکنند و این منضج دهند منضج گل بنفشه گل نیلوفر عناب سپستان شاهتره
آلوبخارا نبات در نیم آثار آب گرم بخیسانند و نیمه صبح و نیمه شام بدهند و در میانه روز
این تبرید دهند تبرید عناب مغز تخم کدو شربت بنفشه عرق شاهتره از عناب و مغز
تخم کدو شیره برآورده عرق و شربت آمیخته بنوشانند و اگر بیخوابی باشد شیره خشخاش
تخم کاهو و اگر سرفه باشد شیره خیارین تخم خشخاش در دوای منضج که صبح و شام میدهند اضافه
نمایند و وقت شب نان آرد مونگ بقدر کاسه سرکه تمام سر خیط باشد تیار کرده یک روی
آن پخته کنند و روی دیگر خام دارند و چون نان زائل شود بطرف خام از روغن گل
چرب کرده بر سر بندند و تمام شب بسته دارند صبح بگشایند و اگر بیمار از بستن نان مزاحمت
کند اندکی صبر کنند هرگاه بخواب رود و اگر نان سرد شده باشد مضائقه نیست باحتیاط
تمام نان پاره نشود و بر سر به بندند انتباه این فقیر خوب تجربه کرده که از ابتدا تا ایام
تزاید و انتها در سرسام دموی هر وقت و هر لحظه تر داشتن سر از روغن گل و بستن نان
آرد مونگ بروغن گل تر کرده وقت شب نفع کافی بخشیده و در ایام انحطاط در دو حصه
روغن گل یک حصه روغن بابونه بیامیزند و گلاب و سرکه بقدر مذکوره بالا آمیخته تدهین
نمایند و ایام بحران را در نظر داشته این حقنه لینه بعمل آرند حقنه لینه گل بنفشه تخم خطمی
گل نیلوفر عناب سپستان آلوبخارا مغز فلوس سبوس جو ترنجبین روغن کنجد
بجوشانند پس صاف کرده روغن انداخته حسب معمول عمل کنند و واضح باد که چون عمل حقنه
اکثر معمول اهل شهر نیست لهذا بحسب قانون طب تدبیر عمل نوشته شد و الا این فقیر همیشه
مسهل معمولی داشته و هیچ متنفسی را از مریضان مطب خود بعمل آن امر نکرده و اگر عمل
صورت نه بندد این مسهل دهند مسهل گل بنفشه تخم خطمی شاهتره گل نیلوفر عناب
سپستان آلوبخارا تمر هندی مغز خیار شنبر شیره مغز تخم کدو در لعاب خطمی حسب معمول تیار کرده
بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و بعد یک مسهل یک دو منضج داده مسهل دوم دهند و همین
طریق مسهل سوم نیز بعمل آرند و در سرسام دموی زیاده تر باستعمال مبردات و مرطبات تمام

کنند که قرانیطس بلغمی عنی یعنی سرسام بلغمی مبدل بشود و با اینهمه تدابیر مذکور شده اگر حال مریض مشاهده کنند که اکثر ساکت و خاموش میماند و چشم نیم بسته میکند معلوم کنند که آثار تغیر سوداوی شده سرکه و گلاب از روغن گل موقوف کرده بجای آن برابر روغن گل و روغن بابونه بهم آمیخته تدهین کنند و در نان آرد مونگ نیز همین روغن بیامیزند و به بندند و از منضج آلو بخارا و گل نیلوفر کم کنند و باقی دواها قائم دارند و بجای غذای آش جو فقط دال مونگ دهند و اگر صاحب سرسام دموی را رعاف لاحق شود حاجت فصد و مسهل نباشد بشرطیکه خون بقدر مناسب برآید باین تدابیر که ذکر شده بروز نهم یا دهم بفضل الهی مریض را افاقت کامل حاصل شود **قرانیطس خالص یعنی سرسام صفراوی** علامت آن شدت حرارت تپ و بدخلقی و فساد عقل و اضطراب و قلق و بیداری مفرط و خشکی منخرین و صفرت رنگ بشره و زبان و کثرت هذیان و خروش و فغان ست **علاج** - روغن گل چهار توله سرکه یک توله گلاب یک توله هر سه را خوب برهم زنند که یکذات شوند و هر وقت بر سر تدهین کنند و نان آرد مونگ هرگز درین سرسام نه بندند بلکه بجای آن تراشه کدو و یا تراشه خیار بر سر و پیشانی نهند و اگر خیار و کدو بهم نرسد برگ سبز کاسنی بآب بسایند و روغن گل آمیخته بر پیشانی و یافوخ ضماد کنند و اگر کاسنی سبز هم بهم نرسد مغز تخم کدو و تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم تربوز مساوی الوزن بآب بسایند و روغن گل و گلاب و قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و هرگاه خشک شود آنرا دور کرده ضماد تازه نمایند و هر بامداد گل بنفشه و گل نیلوفر و عناب و سپستان و شاهتره و آلو بخارا و تمر هندی بخیسانند و نقوع آن با شربت انار ترش یا شربت نیلوفر بنوشانند و این منضج ست علی الصباح دهند و در میانه روز اگر موسم گرم باشد بدفعات و یا یار الخیار یا آب تربوز یا شربت سنگتره یا شربت نارنگی و یا افشوره آلو بخارا را یا تمر هندی یا لعاب اسبغول یا لعاب بهدانه یا شیره های کاسنی یا تخم خیارین یا تخم خرفه یا تخم کاهو شربت نیلوفر آمیخته بدهند و آخر روز بقیه منضج صبح بنوشانند و اگر نزد این زیاده باشد فصد مجربه نمایند نگشته فصد در هر دو کف دست و فصد در هر دو ساقهای پای جهار فصد در هر دو کف پای و آب خیار و آب کشنیز تر افشرده و سرکه در روغن گل و صندل سوده

آمیخته تخلخله سازند و در شیشه دهن تنگ انداخته هر لحظه بو بانند و اکثر اوقات شیر بکف پای
و کف دست و تارک سر بمالند و بر بزش و تراوش آب هوای خانه را سرد کنند و قریب
بستر مریض طغارهای پر آب که دران برگ کاسنی و برگ خرفه و خیارهای پاره کرده انداخته باشند
مهیا دارند تا هوای سرد آن هر وقت بدماغ مریض رسد و تا وقتیکه سرسام دفع نشود غذا
هیچ ندهند اما اگر قدری آشجو که بسیار رقیق القوام باشد شربت انار ترش انداخته بدهند
مضائقه نیست و ضماد برگ بید یا برگ خرفه و یا برگ کاهو بر تارک سر و بهمرض برای
غربای بی نوازی عجیب و غریب ست و اگر سعال باشد باستعمال حموضات چون آلو
بخارا و تمر هندی و تخم کاسنی هرگز مبادرت نکنند و بجای آن مغز تخم تربوز بکار برند و
مابقی جمله دواها باستعمال دارند و برای رفع تکلیف سرفه و شربت یا خمیره خشخاش و لعوق
سپستان که مغز تخم بادام سائیده دران آمیخته باشند خیلی نافع ست و بخلاف سرسام دموی
در سرسام صفراوی به تبرید و ترتیب هرگز کوتاهی نکنند و بسرسام دموی و صفراوی که ورم
نفس دماغ نباشد و در حجابات صلب ولین و یا مقدم دماغ باشد اگر انهمه تدابیر که همیشه
دستور العمل این فقیر بوده بآئین شائسته بجا آرند و در عمل خطا نکنند روز چهارم یا پنجم
بفضل شافی مطلق افاقت مبین رو دهد و بعد تسکین افاقت باین دوا تلیین کنند گل بنفشه
گل نیلوفر گل سرخ شاهتره عناب سپستان آلو بخارا تمر هندی مغز فلوس ریشه خطمی تخمین
شیره مغز تخم کدو ادویه با آب سرد یا در عرق کاسنی وقت شب بخیسانند و صبح تیار کرده
بنوشانند و بعد یک مسهل یا یک منضج داده و ایام بحران را نگاه داشته مسهل دوم
و سوم بدهند و اگر موسم گرم باشد و تلیین بشربت ورد کنند اولی و انسب ست بجنوله
شربت ورد در پاؤ آثار آب سرد آمیخته بنوشانند و هرگاه تشنگی غالب بشود آب سرد دهند
که در مسهل شربت ورد آب سرد معین اسهال ست و اگر از خوردن مسهل ضد باشد که
اکثر اهل شهر پسند نمی کنند حقنه لینه چنانکه در سرسام دموی مذکور شد بعد نضج ماده بجای مسهل
طریق عمل بجا آرند و بر یک بار اکتفا نکرده بار دوم و سوم نیز کار بند شوند و در سرسام صفراوی
نیز مطابق سرسام دموی وقوع رعاف بهتر و نافع باشد و اگر حسب معمول اطبای زمان خون

بقصد گیرند اختیار دارند اما این فقیر بسیاری از مریضان سرسام دموی و صفراوی را معالجه
کرده اما گاهی امر بفصد ننموده بافضال کامله حکیم علی الاطلاق بهمین تدابیر و منضج و مسهل که بتفصیل
مذکور و مسطور شد مریض را صحت کامل حاصل شده و گاهی مرض نکس هم نکرده و آشجو بهترین
اغذیه است برای مریضان سرسام دموی و صفراوی سرسام بلغمی که آن را بزبان یونانی
لیثرغش گویند و معنی آن نسیان ست و نسیان لازم این سرسام ست علامت آن تپ
دائمی ست نرم و ثقل حواس و بیاض زبان و تثاءب و اختلاط عقل و عسر حرکت خصوصاً
در حرکت اجفان عسر بیشتر واقع شود و کسلمند شدن بسخن و تکلیف جواب اوان و حالتی
شبیه بسبات طاری شدن علاج جهت نضج ماده این مطبوخ بنوشانند صبح و شام
بادیان بیخ بادیان تخم کرفس انیسون بیخ اذخر اسطوخودوس با دربنجبویه مویز منقی تخم جعفر
گوفته گلقند و از آرد مونگ نان بپزند و یک روی آن خام دارند و طرف خام بر روغن
بابونه بیالایند و بر سر نهند تدبیری که تمام سر تا پیشانی محیط شود و بعصابه بر بندند و تمام روز بدارند و آخر
روز قریب شام بگشایند و نان تازه بپزند و بدستور بر روغن بابونه آلوده بر سر نهند و ببندند تا صبح
بسته دارند بهمین طریق سه چهار روز متواتر در بستن نان اهمال نکنند و این عمل را از افضل
تدابیر این مرض پندارند و صبح و شام تجدید نان می نموده باشند و اگر مریض خواهش غذا کند
بجز یک چمچه دال هیچ ندهند و اگر خواهش نکنند از اراده خود هیچ ندهند که غذا ندادن درین مرض
بهترین تدابیرست و از ساکت و غافل ماندن و هیچ نخوردن مریض هراسان نشوند انشاء
الله تعالی با اینهمه تدابیر که مذکور شد روز چهارم یا پنجم یا هفتم بهوش آید و از سرسام نجات یابد
و هرگاه آثار نضج ظاهر شود حسب دستور اطبای دهلی و لکهنو تنقیه ماده عمل کنند اجزای
حقنه چهار درم اسطوخودوس تربد سفید خراشیده مغز حب الخروع از هر یک دو مثقال
سنای مکی چهار مثقال عناب ده دانه سپستان بست دانه جوشانیده صاف کنند و روغن
غریقون دقیق یک مثقال حب القرطم پنج مثقال باریک کوفته بسفائج سه مثقال قنطوریون
ده مثقال و روغن بادام شیرین دو مثقال شکر سرخ پنج مثقال دران انداخته حسب دستور
عمل نمایند و اگر مریض بعمل راضی نباشد پس مسهل دهند مسهل بادیان انیسون تخم کرفس

اسطوخودوس بادرنجبویه تخم معصفر کوفته مویز منقی سنا رکمی گلقند روغن بید انجیر حب ایارج
فیقرا دواہا را شب در سه پاؤ آب بخیسانند و صبح جوش دہند ہر گاه نصف آب باقی ماند مالیده
صاف کرده روغن خروع انداخته بنوشانند و حب ایارج آخر شب باب گرم بلع کنند و بعد
فراغ از مسهل قدری دال مونگ یا دال موٹھ یا نخود آب بغذا دہند و اگر مریض باین قدر
غذا راضی نباشد قدری ملغوب یعنی دلیه گندم بدہند و آب بسیار سرد ندہند و بعد یک مسهل
چهار روز منضج داده مسهل دوم و ہم برین طریق مسهل سوم دہند و اگر حاجت باشد مسهل
چهارم نیز بهمین دستور بعمل آرند بفضله تعالی شفای کلی حاصل شود و بعد فراغ از تنقیه
روغن بابونه که دران زفت رومی و زعفران و افیون حل کرده باشند روزی چند بر سر
مالش نمایند تا دماغ را قوت بخشد و حلوای صبر که در صداع بلغمی مذکور شد بخورانند و غذا
شوربای جوزه مرغ و دراج و تیهو و گوشت حلوان بہتر و مناسب ست و قبل از مسهل
نہ دادن یا کم دادن غذا مصلحت آنست که از امتلای غذا استلار ماده نیفزاید و مرض
و اعراض که رو بخفت آورده بار دیگر شدت نکنند و ہر قدر که غذا اکثر خواہد خورد ماده زیاده
زیاده تر تحلیل خواہد شد و رعایت قلت غذا در امراض دموی و بلغمی بیشتر باید کرد و در امراض
صفراوی از دادن غذای مناسب دریغ نکنند و علی ہذا القیاس در امراض سوداوی نیز
قطعا از غذا باز داشتن مناسب نیست **طریق ساختن حب ایارج فیقرا** ایارج فیقرا
پوست ہلیله زرد پوست ہلیله کابلی ہلیله سیاه حب النیل بادرنجبویه اسطوخودوس ترید سفید
خراشیده سنا رکمی روغن بادام یا روغن گاؤ جمله ادویه کوفته بیخته بروغن چرب کرده بعرق
بادیان یا آب جوشیده بادیان سرشته حب بقدر مونگ بندند نگاہ دارند و روزیکه صبح مسهل
دہند آخر شب نه ماشه با آب گرم فرو برند و صبح مسهل بنوشند اجزای ایارج فیقرا معنی
ایارج فیقرا دوای الٰہی ست و نسبت با آن بسبب قوت عمل او نموده اند و بعضی گویند که معنی
آن دوای نافع ست فی الحقیقت این دوای شریف ست بسبب سهولت اخراج مواد بعض
در دماغ حب لسان عود بلسان دارچینی سلیخه اسارون سنبل الطیب زعفران مصطکی
صبر سقوطری دو وزن مجموع ادویه ہا کوفته بیخته در اجزای حب شامل کنند سرسام سوداوی

علامت سرسام سوداوی هذیان ست و خوف و ترس و گریستن و بیداری مفرط و خشکی دماغ
و زبان و لهات و زوال عقل و کثرت تنفس بنوعی که گویا گلو را خفه می کنند و چشمها کشاده باشند
و پلک برهم نزنند و روز چهارم تغیر شدید پدید آید و صداع خفیف و تب نرم لازم ست
و نبض صلب و متغیر باشد علاج برای نضج ماده سودا این منضج دهند گل بنفشه برگ گاوزبان
بسفایج بادرنجبویه سپستان مویز منقی افتیمون در خرقه بسته شیره مغز تخم کدو یا شیره مغز بادام
ازین هر دو شیره جات هرچه مناسب دانند بکار برند نبات سفید دواها بجوشانند و نیمه صبح
و نیمه شام بدهند و غذا برای ترطیب اکثر اشجود دهند و حریره مغز بادام و دال مونگ نیز
مفید است بافضال الهی امید ست که در میان ایام منضج در جمیع عوارض تخفیف تمام بود
و بعد یازده یا بیست منضج هرگاه آثار نضج بوجه احسن ظاهر شود مسهل دهند مسهل گل
برگ گاوزبان بسفایج بادرنجبویه سپستان مویز منقی افتیمون در خرقه بسته اسطوخودوس
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه به روغن چرب کرده خیار چنبر روغن بادام معجون نجاح بهتر
مبین تیار کنند اول معجون بخورند بالای آن مسهل بنوشند و بحال اسهال اگر تشنگی غلبه کند
در یازده توله عرق و شربت دو توله شربت گاوزبان آمیخته بدهند و اگر مکرر حاجت شود
همین عرق و شربت دهند و آخر روز دال مونگ یا دلیه گندم بهتر ست و بعد هر یک مسهل
چهار روز منضج داده مسهل دوم و سوم و اگر ضرورت و حاجت باشد مسهل چهارم نیز بعمل
آرند و بعد تنقیه تمام منضج و مسهل موقوف کرده برای تقویت دل و دماغ این تدابیر بعمل
آرند علی الصباح عرق گاوزبان شربت گاوزبان تخم خشخاش در عرق شربت آمیخته تخم خشخاش
با شیره بنوشند و هرگاه آفتاب بلند شود بر سر نطول کنند بابونه اکلیل الملک گل سرخ
گل بنفشه برگ سبوس چه آب بجوشانند و بر سر نطول کنند و بعد عمل نطول سر را خشک کرده
روغن گل روغن بابونه و روغن کدو مساوی الوزن باهم آمیخته بر سر تدهین کنند بیست روز
متواتر این عمل بجا آرند و غذا شوربای چوزه مرغ و گوشت حلوان بهتر و مناسب ست
و حلوای زرده بیضه مرغ که در صداع سوداوی مذکور شد و اگر باستعمال آن تدبیر تقویت
مناسب ست و خمیره گاوزبان نیز نافع باشد ترکیب معجون نجاح نجاح بفتح اول و حروف

بمهملہ زای و حرف چہارم حاء مہملہ یعنی نجات و رستگاری ست چون از استعمال این معجون
از صعوبات مرض نجات و رستگاری حاصل میشود لہٰذا بدین نام موسوم کردہ اند صفت آن
ہلیلۂ سیاہ پوست ہلیلہ آملہ ہر یک دو درم بسفائج افتیمون اسطوخودوس تربد سفید خراشیدہ
ہر یک دہ درم کوفتہ بیختہ بسہ مثقال روغن بادام چرب کردہ بدو وزن شہد خالص بسرشند
و نگاہ دارند و روز مسہل استعمال نمایند علاج ماشرا ماشرا لفظ سریانی است و آن ورم
دموی ست کہ دم با صفرا مختلط باشد و چنانکہ در سرسام دموی صفراوی ورم اندرون قحف
بدماغ یا حجاب دماغ لاحق میشود ہمچنین این ورم بر خارج قحف بر پیشانی و روی حادث
میگردد و گاہ باشد کہ بتدریج تمام سر متورم شود و گاہ باشد کہ ورم از روی تجاوز کند و
بگردن و شانہ فرود آید درین مرض بتعجیل بفصد ضروری ست و بغیر فصد چارہ نباشد
فی الفور بفصد قیفال کنند و پس از آن برای نضج مادہ این خیساندہ دہند گل بنفشہ شش ماشہ اگر
التہابات و تشنگی زیادہ تر باشد پنج دانہ آلو بخارا و چہار ماشہ تخم کاسنی بیفزایند و اگر این عوارض
نباشد و یا سرفہ لاحق باشد زیادہ کردن آن ضرورت ندارد و این خیساندہ حسب معمول نیمۂ
صبح و نیمۂ شام بدہند و بعد سہ منضج یک مسہل دہند مسہل گل بنفشہ شاہترہ گل نیلوفر عناب
سپستان برگ حنا برادۂ صندل سرخ ریشہ خطمی پوست ہلیلہ زرد سنا مکی مغز فلوس گلقند
شیرۂ مغز تخم کدو حسب دستور مرتب کنند و بدہند و غذا دال مونگ و دال عدس مقشر
بہتر از دال مونگ ست و حسب معمول سہ مسہلات بعمل آرند و بعد فراغ از مسہلات اگر اثری
از ورم باقی ماندہ باشد محللات بر موضع ورم ضماد کنند گل بابونہ تخم خطمی اکلیل برگ حنا
صبح نیمۂ شام بدہند و بعد سہ منضج مسہل دہند مسہل گل بنفشہ شاہترہ گل نیلوفر عناب
بآب سائیدہ ضماد کنند و عرق شاہترہ شربت عناب باہم آمیختہ بنوشانند یکبارے در ربط
این فقیر مریض مرض ماشرا از قریۂ آمدہ بود کہ از کثرت و شدت ورم چشم ہا و بینی در روی او
اصلا تمیز نمی گردد و بمشاہدہ آن حال خوف می آمد بافضال الٰہی کم و بیش بعرصۂ دو ہفتہ
صحت کلی یافتہ رخصت شد اول یک فصد و بعد آن سہ مسہل بعمل آمد و بفضل الٰہی شفا یافت
فصل سوم در اسباب سہر و کابوس سبات خوابی ست طویل و مفرط کہ اگر صاحب

سبات را بیدار کنند بدشواری تمام بیدار شود و این مرض از سوء مزاج ساذج و هم مادی
عارض شود و سوء مزاج ساذجی خواه از اسباب خارجی بود خواه از اسباب داخلی از اسباب
خارجی رسیدن برودت مفرط است بسر و دماغ بحالت نوم و تدبیر آن اینست که تسخین سر
کنند از تکمید پنبه گرم و روغن بابونه گرم کرده بر سر تدهین نمایند در دهن البان هم مفید بود
و شنشاشه بادیان و نه ماشه تخم معصفر کوفته و سه توله عسل خالص جوشداده بنوشانند و از
هوای سرد و غذای سرد محافظت کنند و اسباب داخلی خوردن افیون و دیگر مخدرات
است علاج آن در فصل معالجات سمیات تلاش کنند و اگر سبب آن سوء مزاج مادی بارد بود
علاج آن تنقیه بود پس بمنضجات و مسهلات پردازند و همه تدابیر آن از منضج و حقنه و مسهل
و لبستن نان آرد مونگ بروغن بابونه چرب کرده بر سر مثل علاج لیثرغس سرسام بلغمی
الخ در سرسام بلغمی گفته روغن بابونه که در آن نرفت بر سر علاج لیثرغس یعنی سرسام بلغمی
بعمل آرند و بعد تنقیه شد یعنی در ینجا بعمل آرند و اگر سبب سبات ضربه یا سقطه باشد
پس اگر ایام ابتدا بود یعنی تا بن سه روز فقط رادعات مثل صندل و ماميثا و عنب الثعلب
و اقاقیا بآب سائیده بر ضماد سازند و اگر زیاده از سه روز گذشته باشد و آن ایام تزاید
است و تا شش روز باشد چیزی از مرخیات با آن ادویه مذکور ضم کنند یعنی کشنیز و خطمی و
آرد جو و اگر زیاده از شش روز گذشته باشد و آن ایام انتها است تا نه روز پس گل بابونه
با آن ادویه مذکور ضم کرده ضماد سازند و اگر زیاده از نه روز گذشته باشد و آن ایام انحطاط
است پس آن ضماد موقوف کرده فقط محللات استعمال کنند یعنی بابونه و اکلیل الملک
و تخم کتان و حلبه بآب سائیده نیم گرم ضماد کنند و این قاعده تضمید همیشه یاد دارند و در
ادرام همین آئین و دستور بعمل آرند سهر و این مرض ضد سبات ست یعنی بیداری مفرط
خواه مادی پس اگر سوء مزاج یابس سانج مهدی یعنی در آفتاب گرم راه رفتن یا اغذیه یا
ادویه گرم و خشک خوردن سبب مرض باشد علاج آن اینست مغز تخم کدو تخم کاهو خشخاش
و سبب این مرض سوء مزاج یابس بود که در دماغ واقع شود خواه یبوست ساذجی باشد
مغز بادام شیرین هفت کشنیز خشک دو ماها آب سرد شیره بر آورده شربت نیلوفر انداخته

ببوشند و برگ شبت یا برگ کشنیز تر یا برگ ریحان که آنرا نازبو و تلسی صحرائی نیز گویند بدفعات
در شب و روز ببویند و روغن خشخاش یا روغن کدو بر سر بمالند و اگر روغن میسر نشود تخم
خشخاش و مغز تخم کدو در شیر زن سائیده بر یافوخ و جبهه در روز و شب هفت هشت بار ضماد کنند و شیر
بر کف دست و کف پای بدفعات بمالند و اگر شیر دختر بهم رسد سعوط کنند و روغن کدو در بینی
اندازند و تخم کاهو بآب سائیده و پنبه کهنه از ان تر نموده در تمام روز و شب یکبار در سوراخ
گوش نهند اما این عمل زیاده تر نکنند اندیشه حدوث مرض دیگر است و بنفشه و گل نیلوفر
و پوست خشخاش در یک سبوچه آب بجوشانند و بر سر نطول کنند و بعد از ان بآب گرم
غسل کنند و آشجو با شیره تخم خشخاش خورند و شیر گاو و برنج هم مناسب است و نان گندم و نان
جوین بهتر است با تره خیار و کدو و بالنگ خورند چون هفته عشره یا زیاده از ان یا کمتر از ان برین
اعمال که مذکور شد مداومت نمایند بفضل شافی مطلق سهر زائل شود و خواب خوش آید
یکبار شخصی محتاج و مفلس مبتلای این مرض از مسافت بعید در مطب این فقیر آمده بود که
از چند ماه یک [illegible] بیخوابی داشت همین اعمال که مذکور شد در علاج او بعمل آوردم
شفا یافت و اگر کسی را از همه تدابیر سودی نبخشد پس علامات غلبه هر خلط که ظاهر باشند منضج
داده مسهل دهند و هر سه مسهل حسب دستور بعمل آرند و بعد تنقیه از همه اعمال یعنی شموم و قطورین
و تضمید و سعوط وغیره که مذکور شد روزی چند بعمل آرند انشاء الله تعالی شفای کامل حاصل
شود سبات سهری و سهر سباتی و این هر دو مرض مرکب است از اسباب سبات و سهر
پس اگر زمان خواب طویل بود و زمان سهر قلیل سبات سهری گویند بسبب غالب بودن
ماده سبات و اگر زمان سهر طویل بود و زمان خواب قلیل سهر سباتی گویند بسبب غالب
بودن ماده سهر و درین هر دو مرض علامات ردیه آنست که مریض بر پشت افتاده باشد و [illegible]
و طعام فراموش کند و هنگام شرب آب نفس زند همچنانکه بندی آب [illegible] آید و
آرد و باقی آب در حلق بماند و از راه بینی بر آید و این علامت [illegible] باشد [illegible]
بول و براز بند شود و نفس تنگی کند و بعضی مردم باشند که [illegible]
و سبب اینی خلط مذکور آرسیده باشد و هرگاه بخوابند حرارت غریزی [illegible]

برسانیدن آن اخلاط متوجه شود اما بسبب وفور خلط قوت حرارت غریزی نفض آن وفا کند
بجز آنکه ملطرا حرکت خلط بخارات برانگیزد و آن ابخره به دماغ در آید و ایذا دهد و آدمی
از خواب زود بیدار شود و باز بخواب رود اینهم نوعی از سهر سباتی ست در علاج این
هر دو مرض یعنی سبات سهری و سهر سباتی ادویه مرکب باید از ادویات سبات و سهر منضج
برای سبات سهری بادیان نیمکوفته بیخ بادیان نیمکوفته بیخ کاسنی نیمکوفته اسطوخودوس
تخم معصفر کوفته مویز منقی گل بنفشه شاهتره گل سرخ گلقند ادویه بجوشانند نیمه صبح و نیمه
شام بنهند و بعد ده منضج مسهل دهند مسهل بادیان اسطوخودوس مویز منقی تخم معصفر
کوفته گل بنفشه گل سرخ شاهتره پوست هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه سنارکی شکر سرخ
روغن بیدانجیر شیره مغز بادام حب ایارج آخر شب حب بخورانند و صبح مسهل بنوشانند غذا
دال مونگ یا دلیه گندم نمکین یا شیرین هرچه پسند خاطر باشد همین طریق سه یا چهار مسهل
بعمل آرند و بعد فراغ از مسهلها روغن بابونه دو حصه و روغن گل یک حصه بهم آمیخته چند روز
متواتر شب و روز سه چهار بار تدهین کنند و عرق بادیان و گلقند و شیره مغز تخم کدو
و تخم بالنگو سه چهار روز علی الصباح بجای تبرید بنوشند منضج سهر سباتی گل بنفشه شاهتره
گل سرخ انداخته اسطوخودوس بادیان تخم معصفر کوفته مویز منقی با نبات و بعد نضج
منضج این مسهل دهند گل بنفشه شاهتره گل سرخ گل نیلوفر اسطوخودوس بادیان تخم معصفر
کوفته پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب کرده سنارکی شیره
مغز بادام گلقند حسب دستور تیار کنند و بنوشانند و سه یا چهار مسهل بموجب دستور سابق
بعمل آرند و بعد هر مسهل دو سه منضج می داده باشند و بعد فراغ مسهلات روغن گل و تولہ
و روغن بابونه یک تولہ بهم آمیخته چند روز متواتر بر سر مالند تا قوت حاصل آید و شربت نیلوفر
و شربت گاؤزبان با عرق بادیان و شیره مغز تخم کدو دو سه روز تبرید کنند بفضله تعالی
صحت کلی حاصل شود کابوس و این مرضی ست که آدمی در خواب خیال کند که چیزی
چون سنگ گران بر سینه وی فتاده گلوی او را می فشارد پس نفس تنگی کند و طاقت جنبش
نماند و نتواند که آواز دهد یا صدای بلند کند و آوازی از وی بر آید مانند کسیکه گلوی او را

خفه می کنند و سبب این علت آنست که بخارات اخلاط غلیظه یکبارگی متصاعده شوند و بمقدم
دماغ در آیند و جرم دماغ را بفشارند و بسبب منضغط شدن دماغ مسالک روح مسدود
گردد و این حالت رو دهد یا آنکه در خواب برودت شدید بدماغ رسد و دماغ منقبض شود
و بسبب انقباض دماغ روح نفسانی محصور شود و این حالت رو دهد مشاهده این فقیر
در آمده که این حالت کسی را در خواب رو دهد که بر پشت خواب کرده باشد بر وی بسوی آسمان
و چون دران حالت کسی او را از پشت به پهلو گرداند باز آن حالت رو ندهد علاج آنچه در بیان
سهری مذکور شد از منضجات و مسهلات بعمل آرند و بعد مسهلات روغن گل و روغن بابونه
هر دو مرکب کرده بر سر بمالند و در تنقیه غفلت نکنند که این مرض منذر یعنی خبر دهنده صرع
یا سکته است و این مرض اگر گاهی بحسب اتفاق حادث شود ضرورت علاج ندارد اما اگر
متواتر رو دهد در تنقیه تعجیل کنند و هرگز اهمال ننمایند **فصل چهارم در مالیخولیا و
مالیخولیای مراقی و اقسام جنون** بدانکه مالیخولیا لفظ یونانی ست و معنی آن خلط
سوداوی ست چون حدوث این مرض بسبب خلط سودا ست لهذا این مرض را باسم سبب آن
موسوم کردند و کیفیت مالیخولیا این ست که ظنون و افکار انسانی بر مجرای طبعی نمانند و
این علت سوداوی مزاجان را بیشتر لاحق شود و معلوم ست که هر خلط طبعی که احتراق
دران راه یابد یعنی در نفس آن خلط حرارت زاید اثر کند پس آنچه لطیف ست تحلیل رود و
کثیف باقی ماند سودا غیر طبعی همین ست و آن موجب امراض میگردد مالیخولیای مراقی
آنست که خلط حاد سوداوی مجتمع شود در معده یا ماساریقا یا در طحال یا در مراق یعنی
غشای مستبطن که از خارج بر احشا واقع ست و مراق در بعضی مقام پوست شکم را نیز گفته اند
هرگاه بخارات مظلمه ازان خلط سوداوی حاد برخیزد و بدماغ رسد بالضرور قوای دماغ را
متغیر گرداند پس در ظنون و افکار انسانی خلل راه یابد و افعال دماغ بر مجرای طبعی نماند
و این ماده مذکور از مواضع مسطور در هر موضعی که مجتمع گردد و در مراق می آرد لهذا اینمرض
بمالیخولیای مراقی موسوم شده و علامات کلیه این مرض هزال و نحافت بدن ست و سیاهی
رنگ بدن و بشره و علامات هر قسم سوداوی غیر طبعی که از اخلاط چهارگانه حاصل میشود تفصیل آن

جداگانه بردی قلم می آید علامات مالیخولیا از سودای دموی اختلاط ذهن ست و خنده
و فرح و سرخی چشم‌ها و امتلاء رگها و رنگ بدن سرخ مائل بسیاهی بودن علاج آن فصد باسلیق
است و اگر احتباس طمث یا خون بواسیر از عادت معتاد بود فصد صافن بهتر بود و تنقیه
بمنضج و مسهل کنند و این فقیر همیشه تنقیه بمسهل کرده و سود مند آمده و حاجت بفصد باقی نماند
چه هیچگونه ماده بعد مسهل که با منضجات کافی بعمل آمده باشد باقی نمی ماند بجز ماده که در عروق
ضیقه در قعر بدن باشد چنانکه ماده وجع الورک و وجع رکبه که در رگ عرق النساء باشد
بغیر فصد هرگز از مسهل خارج نمی شود منضج گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان شاهتره
عناب سپستان بسفایج افتیمون در خرقه بسته نبات بجوشانند یا بخیسانند و بقدر مناسب حال
مریض دانند نیمه صبح و نیمه شام بدهند پانزده روز این منضج داده مسهل دهند با معجون
نجاح و ترکیب این معجون در سرسام سوداوی مذکور شده مسهل گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان
شاهتره عناب سپستان بسفایج مویز منقی افتیمون در خرقه پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
بروغن چرب کرده بیمار کی معجون نجاح روغن بادام و اگر نباشد شیره مغز بادام اول معجون
بخورانند بالای آن مسهل بنوشانند و سه چهار مسهل بعمل آرند غذا شوربای گوشت گوسفند
یا جوزه مرغ و حریره مغز بادام و فالوده نشاسته بشیر گاو پخته و نبات یا قند شیرین کرده و
از فواکه خربوزه شیرین و انگور شیرین و سیب شیرین علامات مالیخولیا از سودای صفراوی
بدخلقی و هذیان و اضطراب و اضطرار و شور و فغان و کثرت غضب حرارت لمس و صفرت لون
و نظر کردن بسوی مردمان بنظر تیز مانند درندگان علاج آن منضج و مسهل ست منضج گل بنفشه
گل نیلوفر گل سرخ گاوزبان عناب سپستان آلو بخارا شیره تخم خرفه لعاب اسپغول
نبات سفید دواها در آب نیم گرم بخیسانند نقوع آن صاف کرده شیره لعاب آمیخته بنوشانند
هفت منضج مسهل دهند مسهل گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گاوزبان عناب سپستان
آلو بخارا تمر هندی پوست هلیله زرد جوش کرده بیمار کی ترنجبین گلقند شیره مغز تخم کدو
معجون نجاح حسب معمول تیار کنند و بنوشانند و بعد هر مسهل و منضج داده مسهل دوم و سوم
دهند بعد فراغ از مسهلات برای تقویت قلب و دماغ دواء المسک معتدل تالیف حکیم علوی خان

مرحوم استعمال نمایند که در مالیخولیای سوداوی دموی و سوداوی صفراوی هر دو مفید ست
صفت آن مروارید ناسفته و بادی غزا بجای مروارید و وزن مروارید صدف بحری کهربای
شمعی ورق گل سرخ ابریشم مقرض دارچینی بهمن سرخ بهمن سفید درونج عقربی زعفران
از هر یک دو ماشه مصطگی اشنه دانه هیل از هر یک یکماشه صندل سفید طباشیر سفید صندل
سرخ کشنیز خشک مقشر گل گاوزبان آمله سفتی البسد تخم خرفه ورق نقره هر یک سه ماشه زرنباد
عود هندی بادرنجبویه هر یک دو ماشه مشک خالص یکدانگ رب سیب شیرین عسل قند سفید
هر یک بوزن مجموع ادویه حسب دستور معجون سازند و هر روز یک مثقال تناول نمایند با عرق
شاهتره و شربت نیلوفر و عرق کاسنی از این نگفتم که در بیشتر امزجه موافقت ندارد و در تر
تحریک نزله و احداث سرفه می نمایند علامت مالیخولیای از سودای بلغمی صبر و سکون و
تکاهل و تکاسل و درد و سایر اعضا و قلت اشتها و آروغ ترش و کثرت خواب و قلت تشنگی و
اگر خشکی در بلغم زیاده باشد شاید که خواب کمتر آید علاج آن تنقیه بمنضج و مسهل است منضج بادیان
بادرنجبویه تخم معصفر کوفته تخم خطمی برگ گاوزبان اسطوخودوس تخم کتان موبز منقی افتیمون
در خرقه بسته نبات یازده روز این منضج دهند پس از آن مسهل دهند مسهل بادیان بادرنجبویه
تخم معصفر کوفته تخم خطمی برگ گاوزبان اسطوخودوس موبز منقی تخم کتان افتیمون در خرقه بسته
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه چرب کرده سنا مکی گلقند شیره مغز بادام معجون نجاح سه یا چهار مسهل
حسب قاعده بعمل آرند و غذا آنچه در مالیخولیای دموی مذکور شد و بعد فراغ از مسهل این
مفرح استعمال نمایند صفت آن بادرنجبویه پوست ترنج قرنفل مصطگی قرفه دارچینی جدوار
قاقله نارمشک بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد درونج عقربی زعفران فرنجمشک از هر یک دو درم
پوست هلیله کابلی سی درم آمله سی درم دواها کوفته بیخته بروغن بادام آمیخته نگاه دارند و پوست
کرده آمله را شب در سه پاو آب بخیسانند و صبح بجوشانند تا یکپاو آب باقی ماند پس مالیده
صاف کرده یک و نیم پاو عسل خالص در آن انداخته قوام تیار کنند و ادویه مسحوقه با آن آمیخته در
نگاه دارند وقت نگاه وزن یک دو مثقال از آن تناول کنند مالیخولیا از سودای طبیعی محترقه علامت
آن هم و غم و فکر و ترس و خوف و گریه و تخیلات ردیه علاج آن تنقیه است بمنضج و مسهل

منضج گل بنفشه گل نیلوفر برگ گاوزبان سپستان بادیخبویه بسفایج اسطوخودوس افتیمون
در خرقه بسته اصل السوس مقشر نمکوفته مویز منقی نبات بجوشانند و همین منضج ذخیره شام بنوشانند
و پانزده روز استعمال کنند و روز شانزدهم مسهل دهند مسهل گل بنفشه گل نیلوفر گاوزبان
سپستان بادیخبویه بسفایج افتیمون در خرقه بسته اسطوخودوس مویز منقی هلیله سیاه پوست
هلیله کابلی بر زعفر جریبه کرده سنای مکی معجون نجاح گلقند شیره مغز بادام بروغن بادام موافق
دستور تیار کنند و بنوشانند بعد هر مسهل سه منضج دیگر داده مسهل دیگر دهند همبرین طریق سه چهار
مسهل بعمل آرند بعد فراغ از مسهلات تقویت مزاج باستعمال این دوا دواء المسک حار نمایند
صفت آن زرنباد درونج عقربی مروارید ناسفته و بجبت غزبا صدف دو وزن مروارید کهربا
بابسد از هر یک ده ماشه آبریشم خام بهمنین قاقله سنبل الطیب از هر یک پنج ماشه اشنه
دار فلفل زنجبیل از هر یک چهار ماشه مشک خالص دو ماشه و بجای عنبر بجای خشک دارچینی
جوزبوا قرنفل هر یک یک ماشه زیاده کنند دواها کوفته بیخته در شهد خالص سه وزن ادویه
معجون کنند هر روز یک مثقال از آن تناول نمایند با عرق گاوزبان و شربت گاوزبان
و اگر بعد مسهلات ضرورت ترطیب باشد ماء الجبن کنند طریق ساختن ماء الجبن
بز جوان سرخ یا سیاه رنگ صحیح البدن و بی عیب و چهل روز از زائیدن آن گذشته
باشد چوبه کاسنی و عنب الثعلب شاهتره ادیا الجوز بخورانند و سوای آن چیزی دیگر ندهند و اول هفته
این خورش داده شیر او اول روز یا وقت آثار که بوزن بیست توله باشد بگیرند و در ظرف قلعی دار
بر آتش ملائم گذارند و از چوب انجیر که پوست آن دور کرده سر آن را اندکی کوبیده ریشه دار
کنند پس از آن چوب شیر را حرکت میداده باشند و جوش دهند در جوش سوم یا چهارم
سکنجبین ساده یا قدری عرق لیمون بیندازند تا آب از شیر جدا شود پس صاف کرده
باز دیگر دو جوش خفیف دهند که کف از آن بر آید آن کف را صاف کنند هرگاه کف موقوف
شود صاف کرده همراه یک مثقال سفوف لاجورد استعمال نمایند ترکیب سفوف
لاجورد حجر ارمنی مسحوق مغسول لاجورد مسحوق مغسول هر یک دو ماشه هلیله سیاه پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی از هر یک یک مثقال افتیمون بسفایج هر یک هفت ماشه

سنا، کمی گل بنفشه از هر یک پنج ماشه تخم شاهتره هشت ماشه تخم بادرنجبویه دو ماشه کوفته بیخته
شکر سفید چهل و هشت ماشه بیامیزند قدر شربت یک مثقال همراه مارالجبن دو یا سه هفته
یا چهل استعمال نمایند و اگر آثار نزله و بارز کام و یا درد در بندگاه معلوم شود فی الفور
موقوف کنند و بتجربه این فقیر در آمده که مارالجبن در سودای دموی و سودای بلغمی هرگز موافق
نمی آید و در سودای صفراوی نمی دهد و نفع دهد و نفع نمی بخشد و در سودای طبعی سوخته بعضی را
موافق می آید و بعضی را ناموافق و مارالجبن برای غربا از شیرگاو هم توان ساخت و اگر
بهم رسیدن شیرگاو هم متعذر باشد ماءالراب یعنی آبی که از شیر بسته یعنی جغرات بر می آید
بکار غربا توان برد شافی حقیقی نفع کامل خواهد بخشید بیان اغذیه و دیگر تدابیر صاحبان
مالیخولیا صاحبان مالیخولیا را مناسب است که اگر موسم تابستان باشد هر روز بآب
نیمگرم غسل کنند اما روز مسهل مناسب نیست و در ایام منضج هر روز بهتر است و غذا
شوربای گوشت گوسفند و بزغاله و جوزه مرغ و دراج و تیهو و دال مونگ و کدو و خیار
و شلجم و کزره و اسفاناخ یعنی پالک و بری مونگ و دلیه گندم و شیر و برنج و فالوده و حریره
مغز بادام و تخم خشخاش و آشجو همه بهتر و مناسب است و بروغن خشخاش و روغن کنجد و
روغن گل یاسمین و روغن کدو و روغن کاهو و روغن بادام و مسکه گاو تدهین سر و بدن ضروری
است و استشمام روایح طیبه و عطریات و ریاحین خیلی نافع و مناسب است و گل بنفشه
و گل نیلوفر و تخم خطمی و بابونه و پوست خشخاش هر یک سه مثقال در یک سبوچه آب بجوشانند
و بر سر نطول کنند و بعد نطول سر را خشک کرده تدهین سر نمایند و قبل از غسل تدهین تمام
بدن نیز بهتر است و بعد از آن بآب نیمگرم غسل کنند مالیخولیای مراقی مالیخولیای
مراقی آنست که خلط حاد سوداوی جمع شود در معده یا در ماساریقا یا در طحال یا در مراق
پس متصاعد شوند بخارات مظلمه از آن عضو که محل ماده باشد و بدماغ رسند و باعث
این مرض شوند بسبب تیره و تاریک شدن دماغ از آن بخارات و از آنکه ماده مذکور
در هر عضوی که از اعضای مذکور تمکین گیرد نفخ در مراق واجب میکند لهذا بلفظ مراق منسوب
ساخته اند و بسبب لازم بودن نفخ در مراق مالیخولیای نافخه و نفخه مراقیه نیز گویند مراق

باشد یدقات عشا رستنبطن را گویند که از خارج بر روی احشا کشیده است و گاهی لفظ
مراق بر پوست شکم نیز اطلاق کنند و احشا اعضای اندرون شکم را گویند چون معده و کبد
و ماساریقا و طحال و امعا و گرده و این قسم مالیخولیا بحسب تعلق ماده با عضای مذکور بچهار نوع
می باشند یکی آنکه ماده مرض در معده باشد و ماده مذکور اکثر احداث می نماید ورم در قعر معده
علی الخصوص ورم بارد دوم آنکه ماده مذکور در ماساریقا مجتمع گردد و موجب حدوث سده گردد
سوم آنکه در طحال جمع شود و پیدا کند ورم یا سده در طحال چهارم آنکه در مراق جمع شود
و بواسطه حرارت باطن متراکم گردد سوزناک کند یا متورم سازد و مراق را یابس سازد و انا
متصاعد شوند از وی بخارات و بدماغ رسیده تاریک سازند روح نفسانی را و بدین سبب
خوف و ترس و غم و وهم عارض شود صاحب مرض را خلاصه اینست که ماده خواه در معده
فراهم شود خواه در ماساریقا خواه در طحال خواه در نفس مراق نفخ در مراق پیدا میکند و وجود
نفخ بی ریاح ممکن نباشد یعنی که مراق از ریاح یا ادخنه مظلمه آن ماده سوداوی مملو و ممتلی
بشود و چون بطن در محاذات دماغ واقع ست ادخنه آن ماده که در مراق ست بدماغ
رسند و محدث انواع آشفتگی های افعال دماغی شوند علامات این مرض آنست که آروغ ترش
سوخته بسیار آید و گاه باشد که بسبب غلظ باد آروغ نیاید و با وجود کثرت خوردن غذا بدن
را بهره کمتر رسد و در معده و مراق وجع و حرقت و تمدد پیدا شود و سینه نفس تنگی کند و
از دهن لعاب بسیار آید و شکم منتفخ نماید و غایط نرم شود و ما بین هر دو شانه درد کند و
گرسنگی کاذب مفرط بود و تصاعد بخارات احساس کند بیمار که چیزی از اسفل باعلی می رود و
حنک و لهات از حدت و گرمی آن سوخته میشود پس اگر مقام ماده طحال بود با این همه علامات
که مذکور شد بزرگ شدن طحال بران گواهی دهد و اگر ورم در معده باشد علامت ورم تب
و عطش و قی مراری ست و در ورم بارد ازین اعراض هیچ نمی باشد اما شاید که تب خفیف
لاحق گردد و اگر ماده در ماساریقا باشد زردی و نحافت بدن در ترقی بود و بسبب نارسیدن
کیلوس در کبد بعلت وقوع سده از وجود ماده مذکور و اگر ازین علامات هیچ نباشد پس
ماده در نفس مراق بود علی الخصوص اگر پوست شکم متورم معلوم شود و افعال معده بهمه وجوه سالم باشد

علاج اگر معده در ماده یا ماساریقا بود و حار باشد رگ باسلیق زنند بشرطی که خون در بدن
زیاده باشد و مانعی از فصد نبود و الا بحکم ضرورت مسهل خیارشنبر دهند و فی زمن ضرر
عظیم دارد و اگر ماده در طحال بود مسهل قوی دهند زیرا که از مسهل ضعیف ماده از طحال متحرک
شده در معده متمکن گردد و خارج نشود و اگر ماده در مراق باشد نیز مسهل مناسب ست
منضج بادیان گل بنفشه برگ گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ عنب الثعلب بسفایج افسنتین
مویز افتیمون در خرقه بسته گلقند آفتابی ادویه را بجوشانند یا بخیسانند حسب مناسب وقت
و موافق حال مریض دانند و نیمه صبح و نیمه شام بنوشانند و غذا شوربای گوشت بره و بزغاله
و جوزه مرغ و دراج و تیهو و فالوده و شیر گاو و شیر بز بهتر از شیر گاو ست و حریره مغز بادام
و شلغم و کدو و ماء الشعیر و دال مونگ همه مناسب و بهتر ست و اگر تپ باشد از لحوم و شیر
احتراز کنند و دیگر چیزها تناول کنند و هر روز بعد استعمال منضج چون دو ساعت بگذارد
نیمگرم کرده ران بابونه گل سرخ و تخم خطمی یا اکلیل الملک جوشانیده باشند بر شکم ریزند یا
آب گرم در شیشه پر کرده دهن شیشه بند کرده بر شکم تکمید کنند و بعد تکمید یا نطول روغن گل
و روغن بابونه و روغن بادام هر سه مساوی مخلوط کرده بنرمی و آهستگی تمام بر شکم بمالند و بعد
پانزده منضج این مسهل دهند مسهل بادیان گل بنفشه برگ گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ
عنب الثعلب بسفایج افسنتین مویز منقی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هر سه بروغن چرب کرده سنا مکی ریشه خطمی مغز فلوس روغن بادام شیرین حسب معمول
تیار کرده بنوشانند و بحالت اسهال اگر تشنگی غالب شود عرق گاوزبان یا طبیخ گاوزبان
دهند و غذا روز مسهل اگر تپ باشد ماء الشعیر یا دال مونگ بهتر ست و اگر تپ نباشد پس
باریک نان در شوربای گوشت بزغاله یا جوزه مرغ تر کرده مناسب ست و بعد مسهل چهار
منضج ماده مسهل دوم و سوم دهند بزغاله و بعد های منضج نطول یا تکمید بطریق مذکور همیشه بعمل
می آورده باشند و واضح باد که با وصف معالجات کافی استیصال این مرض کما ینبغی نمیشود
اما از تنقیه در شدت اعراض تخفیف تمام حاصل می آید و طبیعت بهر گونه آسایش و راحت
او میدهد تا وقتیکه ماده دیگر پیدا شود و فراهم گردد و اگر همیشه مقید بتنقیه باشند هرگز صعوبات

تکمیفات این مرض نکنند مرض جنون باید دانست که جنون بر چهار قسم است یکی ازان قطرب است: قطرب نام جانوریست کوچک همچو موش کلان و معمول این جانور است که بر روی آب مضطربانه میگردد و راست و چپ و پس و پیش یکجا قرارش نباشد و چون صاحب این قسم جنون دائم الحرکت می باشد بدین نام موسوم کردند و علامتش آنست که مریض ترش رو و بدخلق باشد و یکجا قرار و آرام نگیرد و از مردم گریزان و نفور باشد قسم دوم مانیا است و مانیا در لغت یونانی جنون سبعی را گویند بجهت آنکه نگاه او مانند سباع باشد و بر مردم حمله کند و ایذا رساند قسم سوم داء الکلب و داء الکلب ازان گویند که خداوند این علت مانند سگ گاهی بدخلقی کند و گاهی چاپلوسی نماید و این قسم مجنون هر کسی را که بگزد هرگز جان بسلامت نبرد و بمیرد چنانکه از گزیدن سگ دیوانه قسم چهارم صبار و این لفظ سریانی است یعنی جنون مفرط و علامتش آنست که ابتدای این مرض از بیداری مفرط شود و بیمار مضطرب الحال و سراسیمه باشد و جواب مطابق سوال نگوید و در چشم او گرانی و سرخی معلوم شود و بیمار چنان دریابد که چیزی در چشم او افتاده است و اشک از چشم بی اراده بیرون آید و گاه باشد که بول او حبس شود و دست اندر زنهار زند اما از بی عقلی حال خود نتواند گفت و گاه باشد که بر اندام او لرزه واقع شود علاج قطرب آنست که انچه در مالیخولیا مذکور شد برعایت ماده سودا از هر خلطیکه حاصل شده باشد همه تدابیر از منضج و مسهل وغیره بعینه بعمل آرند و اگر مناسب دانند و آثار کثرت خون ظاهر باشد فصد قیفال کنند و بعد تنقیه تقویت دهند بمفرحات و دواء المسک انچه که در مالیخولیا مذکور شده و علاج مانیا و داء الکلب و صبار است که انچه در قرانیطس خالص یعنی سرسام صفراوی گفته شد از تبریدات و ترطیبات و منضجات و مسهلات همه تدابیر بموجب آن بعمل آرند و استعمال حجامه بلا شرط با شونیز و شد اطراف بهر جذب ماده از دماغ مفید تر باشد و به نسبت تبرید در ترطیب بیشتر سعی کنند و سعوط شیر دختران و روغن کدو و روغن کاهو همه مفید باشد و غذا آشنجو و شوربای جوزه مرغ و دراج و تیهو و بره و گوسفند اگر مناسب دانند بعد تنقیه ماء الجبن دهند یا سفوف لاجورد باری در موضعی مردی جوان از قوم مزارعان در موسم تابستان بمرض جنون مانیا مبتلا شده مردمان قریه را آزار میداد و اصلا

هوش و حواس بجا نداشت وارثان او در جوع باین فقیر آوردند زمیندار موضع رالعقم تا رنعی
بخانه خود آورد و روزی چند را به محافظت او مامور کرده داد و در قریه موجود نبود امر کردم که دو سه
سنگ آب نیم گرم بر سرش ریختند و بعد از ان سکه گاو تازه بر سر و تمام اعضایش مالیدند
هرگاه خشک میشد باز مالش میکردند و چند قدح از دوغ نوشانیدند و آخر روز باز همین کردند
و در تمام آن روز و شب قریب نیم آثار سکه بر سر و بدنش مالیدند و قریب پنج آثار دوغ
نوشانیدند وقت شب چند ساعت خوابش در ربود و در شدت مرض تخفیف تمام رو داد
یک هفته همین تدابیر بعمل آرند بفضل الهی شفای کامل یافت و در قریه دیگر زن جوان
نیز بهمین مرض مبتلا شده بود بهمین تدابیر که سه هفته بعمل آوردم بفضل الهی از مرض نجات
یافت و هوش و حواس او بجا آمد و صحت کامل یافت **فصل پنجم در نسیان و فساد تخیل و**
اختلاط عقل و هذیان و صرع و سکته و جمود نسیان آنست که هر چه بشنود یاد نماند و
فراموش کند و فساد تخیل آنست که هر چه بیند در بیداری یا در خواب متخیله ضبط آن نتواند کرد
پس هر چه در خواب بیند یا در بیداری اگر کمتر یاد ماند و بسیاری فراموش کند آن نقصان
تخیل ست و اگر خواب هرگز نه بیند و یا اگر بیند هیچ یاد نماند آن بطلان تخیل ست و نوعی
از فساد تخیل که انسان خیال کند چیزی را که در ظاهر موجود نباشد و سخنان بیهوده و بی سر و پا
گوید این را اختلاط عقل و هذیان گویند و این اکثر در حمای حاده لاحق شود و نسیان که آن فساد
حافظه است از موخر دماغ تعلق دارد و فساد تخیل از اوسط دماغ و تصور اشکال که در ظاهر
موجود نباشد از مقدم دماغ متعلق ست نسیان یعنی فساد حافظه را دو سبب ست
یکی آنکه برودت و رطوبت در موخر دماغ غالب شود و بعلت استیلای رطوبت قوت حافظه
بحال خود نماند علامت آن بسیاری خواب و کندی حواس و گرانی سر یعنی موخر دماغ و
سیلان رطوبت همیشه از دماغ علاج آن منضج و مسهل ست منضج بادیان اسطوخودوس
تخم کتان بادرنجبویه تخم معصفر کوفته تخم خطمی سونف منقی اصل السوس مقشر نیم کوفته شب تر کرده
صبح بجوشانند و صبح و شام نیم گرم بنوشانند گوشت بزغاله و چوزه مرغ و دال مونگ و دلیه گندم
و بعد یازده منضج این مسهل دهند مسهل بادیان اسطوخودوس بادرنجبویه تخم معصفر کوفته

تخم خطمی مویز منقی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب کرده
سنا مکی شکر سرخ شیره مغز بادام حب ایارج حب آخر شب با آب نیمگرم بخورانند و صبح مسهل
دهند و بعد یک مسهل چهار منضج داده مسهل دوم و همبرین طریق مسهل سوم دهند و اگر حاجت
باشد از چهارم نیز دریغ نکنند و از روز شروع منضج تا آخر مسهل هر شب وقت خواب سه ماشه
ایارج فیقرا در یک توله شهد خالص آمیخته با دو سه جرعه آب گرم میداده باشند و در شبی که حب ایارج
دهند و آن شب مسهل ست دران شب ایارج فیقرا ندهند و بعد فراغ از مسهلات روغن
بابونه و روغن لبان باهم ممزوج نموده هر روز دو سه بار در موخر دماغ مالش مینموده باشند و
هر روز دو سه بار در موخر دماغ مالش مینموده باشند و هر روز وقت صبح خردل نیمکوفته و شونیز
و عاقرقرحا نیمکوفته در نیم آثار آب بجوشانند چون یک و نیم پاو آب باقی ماند صاف کرده دو
توله شهد خالص دران انداخته ازان غرغره کنند و بعد غرغره عطوس برگ تنبت استعمال نمایند
تا عطسه آید و ماده از دماغ برآید و بعد از غرغره و عطوس دو درم ازین معجون خورند و عرق
بادیان و شربت زوفا بالای آن بنوشند ترکیب عطوس برگ تنبت در صداع که از حبس نزله
باشد ترکیب ایارج فیقرا در سرسام بلغمی ملاحظه نمایند معجون برای تقویت دماغ عود هندی
کندر زرد انه جرح اسطوخودوس هر یک سه درم سعد و زنجبیل دارچینی هر یک دو درم
شهد خالص سه وزن ادویه حسب معمول معجون سازند و هر روز علی الصباح بعد فراغ از
غرغره و عطوس دو درم با عرق بادیان و شربت زوفا استعمال نمایند تا هفته یا عشره عمل نمایند
پس ترک کنند و از اغذیه و اشربه بارده و لبنیات و اقسام حموضات پرهیز دارند دیگر رومی مصطکی سعد
زنجبیل هر یک دو درم دارچینی سه درم لبان یک درم پسته مقشر ده درم مویز دانه دور کرده بیست درم
جمله ادویه باریک کوفته با پسته و مویز حل کنند و یکی توله صبح و یک توله شام تناول نمایند سبب دوم
باعث حدوث نسیان آنست که برودت و یبوست مفرط بر موخر دماغ مستولی شود و بنوعیکه
از شدت صلابت دماغ را مانند شمع یعنی موم صلب گرداند پس هیچ چیز منطبع نگردد و این نوع
به نسبت نوع اول شاذ و نادر و قلیل الوقوع ست علامتش بیخوابی و دوام ست و احساس جفاف
و خشکی در موخر دماغ و مریض سخن بصعوبت و تکلیف تمام گوید و حالتی عارض شود گویا گلو

خنه مکنند علاج بهر ترطیب وتسخین آب نخینی از گوشت بره یا ماکیان ومغز تخم معصفر استعمال
کنند وروغن بادام وروغن بابونه وروغن لبان باهم مرکب کرده بر موخر دماغ بمالند وطبیخ بابونه
وتخم کتان وبنفشه وریحان که آنرا تلسی صحرائی گویند وتخم حلبه وافتیمون منهی که آنرا
امر بیل گویند هر روز نطول سازند واز هوای سرد سر را محافظت کنند وبجامه گرم سر بپوشند
وآب سرد نخورند بجای آب عرق بادیان یا ماء العسل بهتر ست ودر بعضی وقت آب نیم گرم هم
مضائقه ندارد وچند روز برین تدابیر مداومت نمایند تا ترطیب وتسخین بوجه احسن حاصل آید
ومزاج دماغ بحالت طبعی گراید وفساد زائل شود وفساد تخیل را نیز چند سبب ست یکی آنکه
برودت ورطوبت غالب شود بر اوسط دماغ که محل فکر ست پس روح آن مقام سرد وکثیف
گردد ودر افعال آن فساد لاحق شود علاج آن همان ست که در نسیان مذکور شد در سبب
اول دوم آنکه برودت مع یبوست در ان محل یعنی اوسط دماغ غالب شود علاج آن نیز
همانست که در سبب دوم نسیان بیان کرده شد بهر ترطیب وتسخین کوشند وشوربای ماکیان
وحلوای زردهٔ بیضه مرغ خورند وترکیب حلوا در صداع سوداوی مذکور شده ودر نطول و
تدهین هرگز اهمال نکنند واز هوای سرد سر را محافظت نمایند وکلاه پنبه دار هر وقت
بر سر دارند تا نفع کافی حاصل شود سوم آنکه حرارت مفرط دماغ منجر شود بفساد تخیل وعلامات
حرارت از قلق وکرب واضطراب وکثرت تشنگی ظاهر ست درین حالت بهر تبرید وترطیب دماغ
کوشند بدادن اشربه بارده چون شربت نیلوفر وشربت آلو بخارا با شیره تخم خرفه وشیره مغز تخم
کدو ولعاب اسبغول وصندل سفید وکشنیز تر یا خشک ومغز تخم تربوز با آب یا گلاب سائیده بر سر طلا
کنند وظاهر ست که حرارت باندک تدبیر زائل شود واختلاط عقل وهذیان بسبب آن صعود
بخارات ردیه حاره باشد که بمقدم دماغ لاحق شود واین اکثر در حمای حاره می باشد علاج
آن تبرید وترطیب ست وباشویه وسنقه اطراف واستعمال الحجمه بلا شرط وتدهین سر وپیشانی
بروغن گل وگلاب ومالش شیر بز بر کف دست وکف پای واین تبرید نوشند شیره مغز تخم کدو
شیره تخم کاهو شیره کشنیز خشک شربت نیلوفر مغز تخم کدو وکشنیز تر یا خشک وتخم کاهو با آب یا
گلاب سائیده بر سر وپیشانی ضماد کنند وچون خشک شود مکرر بعمل آرند ونخلخه وترکیب تخلخه

در سرسام صفراوی ملاحظه کنند مرض صرع ذاین مرضی ست که ناگاه حادث شود بحالت حدوث
این علت افعال آلہ ہای حس و حرکت بی نظام شود و بسبب تشنج ہیئت طبعی اندامہا متغیر گردد
و صاحب علت فی الفور بر زمین بیفتد لہذا این مرض بالصرع موسوم کردند که صرع در لغت بمعنی
افتادن ست و سبب این مرض سده غیر تامه باشد که بسبب ماده در بطون دماغ و مجاری
اعصاب حادث گردد پس روح نفسانی بر مجرای طبعی در اعضا نافذ شود و اعصاب متشنج
شوند و ماده صرع یا در نفس دماغ متمکن باشد و بسببی از اسباب بعضی از ان ماده متمکنه متحرک
و منبسط گردد یا بخارات از ان ماده متمکنه منبعث شده موجب سده مجاری روح شود پس
بحدوث سده غیر تامه صرع پدید آید و یا آنکه تمکن ماده در عضو دیگر باشد چون معده و مراق
و امعاء و طحال و رحم و غیر آن و بخارات ردیه از ان متصاعد شود و بسوی دماغ آید و بسبب
کیفیت ردیه خود باعث انقباض دماغ شود و بسبب منقبض شدن دماغ از ان کیفیت
ردیه و سده و شدن مجاری روح نفسانی صرع پدید آید و یا آنکه آن بخارات ردیه متصاعده
بسبب کثرت کمیت خود دماغ را چندان ممتلی سازد که بسیاری امتلا محدث سده شود و
صرع پدید آید پس حدوث سده یا بسبب انقباض دماغ بود یا بسبب امتلای آن و از
گزیدن عقرب و زنبور و دیگر ہوام نیز صرع پیدا شود اگر اثر سم بعصب سرایت کرده باشد
پس بسبب عصب اثر زہر بدماغ که مبدا اعصاب ست در رسد و دماغ از اثر سم منقبض شود
و بسبب انقباض دماغ تشنج پیدا شود و این فقیر معالجه اکثر از مصروعان کرده بر یکی
را از ماده بلغمی مصروع یافته و معلوم شده که بیشتر این مرض از ماده بلغم پیدا میشود و بعضی
را از ماده خون ہم میشود اما آن خون لی امتزاج بلغم کثیر نمی باشد و علاج صرع دموی
قریب بعلاج صرع بلغمی بعمل آورده ام و گاہی امر بفصد بکردم پس عند التنقیه بلغم خارج شده
و خون که قلیل مانده باشد سلامت مانده و مریض را بافضال الہی بہمه وجوه صحت حاصل شده
پرہیز در مرض صرع مصروع را واجب ست که از اقسام لبنیات و آنچه از لبن تیار
کنند چون شیر برنج و جغرات و دوغ بورانی و جمیع اشیای منفخه و فواکه رطبه چون خیار
و خیار زه و سیب و کنار رو امرود و ہر چه بطی الانحدار بود چون شلغم و ترب و کرنب و گندنا

و سیر و پیاز و حزول و باقلا و عدس پرهیز کنند و در چیزهای سریع الحرکت و گردنده چون
چرخ و دولاب و غیره نظر نکنند و باید که احتراز کنند مریض صرع از قرب چاه و ایستادن بسر فا
و نظر کردن آب چاه و حوض و برکه و سواحل دریا و از بالا رفتن و فرود آمدن بام و از
رفتن بگرمابه و جائی که بسیار گرم و بسیار سرد باشد و از جای که مهب باد سرد یا گرم بود و
سرما و گرما و کثرت مباشرت و اکثرت اغتسال آب سرد و قرائت بآواز بلند و بآفتاب یا بهوای
تیز و تند راه رفتن و بسیار سخن گفتن و خنده بقهقهه زدن و دویدن و تیز راه رفتن و بر
اسب و فیل و شتر و عرابه نشستن و از اقسام شیرینی ها و از گوشت چرب و انواع لحوم چارپا
چون بز و گوسفند و گوزن و غزال و غیره و اقسام شراب عتیق و جدید و صداهای هولناک
چون صدای رعد و کرنا و کوس و دهل و بوق و توپ و تفنگ و این مرض مزمن باشد و
دیر زائل شود و اطبا نوشته اند که صبیان را از علاج کامل زود زائل شود و جوانان را بتدابیر
بسیار بدیر و کهول را زائل نشود و این فقیر مردی را که عمر زیاده از پنجاه سال داشت
و بدین مرض اول بار مبتلا شده بود علاج کرد از منضج و مسهل و دیگر تدابیر مناسبه از تقویت
دماغ و غیره و سالهاست که او را بعد تنقیه دوره صرع نشده و مرض عود نکرده شاید که
این شاذ و نادر باشد و اکثر همان ست که نوشته اند و این جمله پرهیزها که مذکور شد در
اقسام صرع مادی ضرورست علامات صرع بلغمی کدورت و کندی حواس و گرانی سر
و کثرت بزاق و مخاط و ترهل بدن و بیاض لون و برودت مزاج و عسر حرکت و وقت
دوره شد اطراف کنند و کندش یعنی چهکنی خشک باریک سائیده قدری بسر نی نهاده
بصرع کف سفید از دهان جاری شدن و تشنج در اعضا پیدا آن علاج باید که در وقت
سوراخ بینی مصروع دمند که عطسه آید بمجرد آمدن عطسه آثار افاقت ظاهر شود و بتدریج
بهوش آید و اگر خسته مهوه و قدری زعفران و نبات بآب سائیده بسوراخ بینی مصروع
قطور کنند همان نفع دهد و اگر دو سه دانه فلفل سیاه یا سفید باریک سائیده در منخرین
مصروع دمند همان فائده بخشد و اگر عاقرقرحا و تخم حنظل و قدری نوشادر هموزن باریک
سائیده بقدر ریگ سرخ در منخرین مصروع دمند زود بهوش آید و اگر کرم درخت اکهه را در سوم

پرورده اکه می باشد خشک کرده سرو پای های آن دور کنند و باقی اعضا را با نیم وزن آن فلفل سیاه
باریک سائیده نگاهدارند و در وقت دورهٔ صرع قدری به سوراخهای بینی مصروع دمند در اندک
زمان بهوش آید و بعد بهوش آمدن در تنقیه کوشند منضج و مسهل منضج بادیان تخم معصفر کوفته بادرنجبویه
برنجاسف اصل السوس نیم کوفته اسطوخودوس انیسون تخم کرفس عود صلیب نیم کوفته بشند خالص منضج
بجوشانند و نیمه صبح و نیمه شام دهند و بعد دوازده منضج مسهل دهند مسهل بادیان تخم معصفر کوفته بادرنجبویه
برنجاسف انیسون تخم کرفس عود صلیب پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی روغن
بیدانجیر حب ایارج حب معمول تیار کنند و دهند غذا دلیه گندم یا دال مونگ و بعد یک مسهل چهار منضج
منضج داده مسهل دوم و همبرین طریق مسهل سوم و چهارم نیز بعمل آرند و در ایام آغاز منضج و مسهل این
معجون تیار دارند و بعد فراغ از مسهل سوم و چهارم منضج و مسهل موقوف کرده هر روز علی الصباح نه ماشه
این معجون تا بیست و یک روز بخورانند اجزای معجون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
پوست هلیله آمله اسطوخودوس هر یک ده درم عود صلیب بخیه درم عاقرقرحا زنجبیل هر یک سه درم زبیب
منزوع العجم یعنی مویز تخم کرده ده بیست تولہ عسل خالص بیست تولہ دواها کوفته بیخته و مویز را خوب
حل کرده دواها بدو مع مویز در شهد معجون کنند و دو هفته در جو نگاهداشته و بعد از آن استعمال نمایند و عطوس تحکیکی
برای افاقت از دوره و نیز برای منع دوره قبل از تنقیه و بعد از تنقیه بهای استعمال ماده این مرض دوا
عجیب غریب است حب نافع مصروع قبل از تنقیه هم نافع است صبر سقوطری یک جز
مقل ازرق یک جز خربزه می شوی ربع جز کوفته آب برشته حب سازند بقدر دانه فلفل طفلان را دو
حب و جوانان را آماده حب توان داد صرع صفراوی صرع از ماده صفرا نادر است که بوقوع
آید و تشنج در صرع صفراوی کم می باشد و یا کمتر باشد بسبب لطافت علامات ماده صرع صفراوی
اختلاط عقل کرب و بیقراری و التهاب و در وقت دوره و سوع و غثیان و قی و رنگ بشره و چشم
زرد شود و سده زود تر بکشاید علاج آن منضج و مسهل است منضج ده روز نقوع آلوبخارا
و تمر هندی با نبات بخورند وقت صبح و شام نیز همین قدر مسهل روز سوم شربت افتیمون
در نقوع آلو و تمر هندی انداخته بنوشند ده سه مجلس اجابت شود و سده بکشاید و ماده مرض برآید
ترکیب شربت افتیمون پوست هلیله زرد پنج درم افتیمون ده درم ترنجبین ده درم

هلیله و افسنتین را در یاؤ آثار آب بجوشانند هرگاه یک ثلث آب باقی ماند صاف کرده ترنجبین آمیخته بار دیگر صاف کنند؛ اندک زمان بر آتش گذارند تا بقوام شربت آید و این مقدار یک شربت است یعنی یکمیعاد پس در نقوع آلو و تمر هندی آمیخته بنوشند و بعد یک مسهل روز دیگر فقط نقوع آلو و تمر هندی با نبات بخورند و باز فردای آن با شربت افسنتین عمل کنند و طریق سه مسهل بعمل آرند در امراض صفراوی بسبب لطافت ماده زیاده حاجت نضج نیست ازاله مرض صفراوی زود تر می شود و ازاله امراض دموی ازین هم آسان تر است اگر تغیر در کمیت خون خالص باشد یعنی درینحالت فقط فصد کافی است و این عمل به طرفة العین سرانجام می گردد؛ معالجه امراض بلغمی و سوداوی الانواع دشواری ها دارد صرع دموی صرع دموی از خون خالص کمتر واقع شود اما خونی که مرکب با بلغم یا سودا باشد محدث صرع می گردد؛ علامات صرع دموی غلبه خون و امتلای عروق علی الخصوص امتلای وداجین یعنی دو رگ بزرگ که بهر دو پهلوی گردن واقع اند و سرخی رنگ بشره وقت دوره صرع و شنایه که بهنگام دوره خون از بینی برآید و گرانی سر و حدوث سده و دوار و بعد گشاده شدن سده و زایل شدن صرع در سر گرانی باشد و هوش و حواس و عقل بجا نبود علاج منضج و مسهل است منضج بادیان تخم عصفر کوفته بادرنجبویه اصل السوس مقشر کوفته شاهتره گل نیلوفر عناب گل سرخ گل بنفشه عود صلیب نبات بجوشانند یا بخیسانند هرچه مناسب حال مریض دانند و دو وقت بنوشانند و بعد هفت منضج این مسهل دهند مسهل بادیان تخم عصفر کوفته بادرنجبویه اصل السوس مقشر شاهتره گل سرخ عناب گل نیلوفر گل بنفشه عود صلیب پوست هلیله زرد سنا مکی مغز فلوس ترنجبین خطمی گلقند حسب دستور ناگرفته بنوشانند و بعد مسهل اول دو منضج داده مسهل دوم و همین طریق مسهل دهند و بعد فراغ از مسهلات دو سه روز شربت عناب و شربت گاوزبان با عرق گاوزبان علی التصلیح تبرید کنند و بروغن گل و روغن بابونه که هر دو هموزن مرکب نموده باشند چند روز مالش سر نمایند و برای تقویت دل و دماغ دوا المسک که در مالیخولیای صفراوی مذکور شده استعمال نمایند صرع سوداوی علامت آن خفقان و اختلاج قلب و ترشی طعم کف و حدت آن که اگر آن کف

بر زمین افتد از غایت حدت و ترشح آن زمین بجوشد چنانکه از سرکه تیز و تند می جوشد و ظنون فاسده
و افکار ردیه و کثرت افکار و تحمل و لاغری بدن و بسیاری اشتهار اگر ماده باوجود تمکن
در دماغ در بدن هم منتشر شده باشد و این قسم صرع نسبت بصرع بلغمی بدتر است زیراکه بلغم موافق
مزاج دماغ است و هرچه موافق بود قلیل المضرت باشد علاج آن منضج و مسهل است الیه
جمله تدابیر آنچه در مالیخولیا از سودای طبعی محترقه مسطور است از منضج و مسهل و تقویت دماغ
باستعمال نمایند و دواء المسک حار و نسطول و تدهین سر و غیره همه یک یک علی الترتیب بعمل
آرند و اگر حاجت بماء الجبن باشد بعد فراغ از تنقیه بهمان تدابیر که در آنجا مذکور است بعمل آرند

صرع معدی و علامات آن چند است یکی اختلاج معده دوم لذع و تشنج و رعشه در معده
علی الخصوص در حالت گرسنگی و خلو معده سوم هنگام نوبت وداجین یعنی هر دو رگهای بزرگ
که بهر دو جانب گردن اند متمدد و منتفخ شوند چهارم انتشاخ منخرین بنحو حالتی که در الحاق شود
موافق کسی که گلوی او را خفه می کنند و نعره بازنند و از بی اختیاری براز یا بول یا منی برآید و در ا

علاج تنقیه معده است منضج و مسهل و غیره پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد تدابیر آن از منضج
و مسهل و غیره مطابق صرع صفراوی بعمل آرند و اگر علامات دم ظاهر باشد تدابیر صرع دموی و اگر علامات
بلغم پیدا باشد تدابیر صرع بلغمی بکار برند و اگر علامات سودا پیدا بود تدابیر صرع سوداوی نمایند و صرع
که از ماده متمکنه طحال عارض شود علامت آن نفخ و صلابت طحال است و صرع که از ماده متمکنه مراق
حادث گردد علامت آن آروغ ترش است و نفخ شکم و وقوع وسواس و اضطراب و برآمدن
طعام غیر منهضم و سفلی **علاج** آن همانست از منضج و مسهل و دیگر تدابیر که در مالیخولیای مراقی
گفته شد و **صرع** که از ماده متمکنه رحم و اوعیه منی حادث گردد **علاج** آن همانست که در
اختناق الرحم و احتباس طمث گفته آید انشاء الله تعالی و سبب حدوث طمث یا احتباس منی
آنست که هرگاه فضول طمثیه یا منویه در رحم یا در اوعیه منی محتبس شود و بکیفیت ردیه مستحیل گردد
بخارات ردیه از آن متصاعد شود و دماغ از آن بخارات ردیه منقبض و متشنج گردد و مجاری
روح نفسانی بند گردد پس صرع پدید آید علامت آن احتباس طمث است و عدم
اتفاق مباشرت نیفتادن و اندر زهار و بیخولهای ران و دور گرده و پشت وجع و

ثقل محسوس گردیدن و صرع رحمی زنان حامله را بیشتر واقع شود بسبب مجتمع شدن فضول
بسیار در ارحام ایشان و بعد وضع حمل بغیر علاج دفع شود و اصلا از ان باقی نماند و صرع
که از ماده مشارکه کبد حادث گردد از کیفیت حال کبد بر حقیقت حال ماده مطلع توان شد پس
اگر علامات صفرا ظاهر باشد علاج اینچنین کنند تخم خرفه تخم کاسنی آلو بخارا ازین دوا الشیره بر
آرند و شربت نیلوفر انداخته نوشانند صبح و شام و شیره زرشک و شربت انار ترش هم بآب سرد
سفید باشد و شیره تخم خیارین و شیره زرشک با نبات سفید بآب سرد نافع است و لعاب
زلال تمر هندی و لعاب اسپغول با شربت نیلوفر سفید باشد و شربت بزوری بارد با عرق
شاهتره و عرق کاسنی نفع کافی بخشد و اگر علامات بلغم ظاهر باشد علاج تنقیه بلغم است به منضج و
مسهل پس آنچه در صرع بلغمی گفته باشد همه تدابیر بعینه بعمل آرند و بعد فراغ از مسهلات
تقویت کبد کنند بخوردن جوارش مصطگی و این جوارش مشهور است بدکان عطاران
موجود مهیا می باشد و اگر علامات دم یا سودا ظاهر باشد آنچه در صرع دموی و سوداوی گفته شد
همه تدابیر موافق آن بعمل آرند و صرع که ماده آن در امعا باشد بدین سبب لاحق گردد که در امعا
کرم یا متولد شوند و بخارات بر دیدان بدماغ رسد و دماغ از ان بخارات متشنج گردد و بسبب تشنج
دماغ مجاری روح نفسانی بند شود و صرع پدید آید علاج آن اخراج دیدان ست به منضج و مسهل
و تدابیر آن در فصل امعا در مرض دیدان ملاحظه فرمایند صرع اطرافی ماده این قسم
صرع در دست یا پایها باشد علامتش آنست که خداوند علت دریابد که ریاح سرد
با کیفیت ردیه از موضع ماده حرکت کرده آهسته آهسته بجانب دماغ می آید و هرگاه بدماغ رسد
دماغ از ان منقبض گردد و بدان سبب مجاری روح نفسانی منسد گردد و صرع پدید آید و هنگام
نوبت چشم ها کشاده ماند و پر اشک نماید و رنگ روی سیاه شود و انگشتان دست و پای
منقلب شوند و دیگر اعضا تند و کشیدگی پدید آید و قریب نوبت تثاوب و تمطی یعنی فازه و خمیازه
بسیار آید و حاجت بول زود زود شود علاج در وقت آثار ظهور نوبت باید که اندکی
بلند تر از موضع ماده بعصابه سخت به بندند تا مانع صعود ریاح بدماغ نماید و روغن بابونه و روغن
لبلاب باهم گرم کرده بر موضع ماده بمالند و تدبیر دیگر این ست که دست یا پا بیمار را که محل ماده

ماده مرض بود در آب گرم که مریض تحمل آن داشته باشد بگذارند و هرگاه آب سرد شود دیگر
آب گرم در آن اندازند این هم تدبیر مانع صعود ریاح به دماغ است و هرگاه از دوره نجات
حاصل شود باستعمال منضج و مسهل به تنقیه ماده پردازند منضج بادیان بیخ بادیان بیخ اذخر و
بیخ کرفس بیخ کبر انیسون اسارون برگ سداب تخم سعتر کوفته شکر سرخ و بعد از ده منضج
مسهل دهند مسهل بادیان بیخ بادیان انیسون اسارون تخم کرفس تخم سعتر کوفته
اسطوخودوس برنجاسف پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب
کرده سنا مکی روغن بید انجیر شکر سرخ دواها را جوشانده صاف کنند و روغن بید انجیر انداخته
نوشانند غذا دلیه گندم نمکین یا شیرین هرچه پسند خاطر باشد و بعد مسهل اول چهار روز
منضج داده مسهل دوم دهند و همین طریق مسهل سوم و چهارم عمل آرند و بعد فراغ از مسهلات
دوای مفرح که در مالیخولیای سودای بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و روغن گل و روغن لبان
و روغن بابونه و روغن بادام هر چهار مساوی مخلوط کرده چند روز متواتر بر سر و دست و پای
کف پا دو بود مالش نمایند صرع از قوت حس دماغ این قسم صرع کسی را حادث شود که قوت حس
دماغ او قوی تر تیزتر باشد و بدان سبب با دراک اندک کیفیت ردیه دماغ متاذی و متشنج گردد
و مجاری روح نفسانی بند شود و صرع پدید آید علاج چند روز حریره تخم خشخاش خورند و کله و
پاچه غذا کنند تا غلظت و کثافت در حس دماغ حاصل آید و لطافت و حدت آن زائل گردد و
دو نوعی است از صرع که یونانیان آنرا ابلیپا گویند ترجمه آن است که اول تشنج عارض شود در
جمیع اعضا و بعد از آن صرع حادث گردد بخلاف دیگر اقسام صرع که در آن ها اول صرع لاحق می شود
و بعد از آن تشنج عارض می گردد علاج خلط فاعل آن یا بلغم بود یا سودا و علامات هر یکی بارها گفته
شده پس اگر علامات بلغم ظاهر باشد آنچه در صرع بلغمی مذکور شده از منضج و مسهل و دیگر تدابیر را
موافق آن بعمل آرند و اگر علامت سودا در یابند آنچه در صرع سوداوی گفته شد بموجب آن کاربند
شوند و این قسم بدترین و قاتل ترین اصناف صرع است علامت اش آن است اول
تشنج عارض شود چنانکه مذکور شد صرع از لسع هوام گاه باشد که کژدم یا زنبور بعضوی
نیش زند و اثر زهر آن بعصب رسد و چون اعصاب با دماغ مشارکت دارند بوسیله عصب دماغ

از کیفیت سمیه متنفر شده منقبض و متشنج گردد و بدان سبب مجاری روح نفسانی منسد گردد
و صرع عارض شود علاج دو درم بادیان دو درم گلقند جوشانده صاف کنند و با یک مثقال
تریاق اربعه دهند فی الفور نفع بخشند و از مجربات این فقیر ست که قدری با آهک خشک
با هموزن نوشادر چند قطره آب انداخته سحق کنند هرگاه رایحه تند از آن برآید مقابل منخرین
مصروع ملسوع کنند فی الفور اثر سم زائل شود و مصروع بهوش آید **صفت تریاق اربعه**
جنطیانا حب الغار مر مکی زراوند طویل هر چهار اجزا مساوی بستانند و کوفته بیخته بعسل بسرشند
و نگاهدارند **سکته** آن علتی است که ناگاه حادث شود از سده تامه که در بطون شریفه دماغ
افتد و یکبارگی راه نفوذ قوت حس و حرکت که از دماغ بسایر اعضا می آید و راه نفوذ در
روح حیوانی که از دل بدماغ می رسد بالکلیه مسدود گردد و جمله حواس ظاهری و باطنی باطل شود
و از حرکت اعضا جز حرکت دم زدن هیچ نماند و بیمار بر پشت افتاده و باشد که حرکت
دم زدن نیز محسوس نشود و مسکوت مشابه میت شود و برای دریافت موت و
حیات مسکوت تدابیر بسیار نوشته اند از همه افضل و فایق تر این است که در جای روشن
چشم مسکوت کشاده نظر کنند اگر در سیاهی چشم عکس صورت ناظر بنظر آید مسکوت زنده است
والا مرده و در جای تاریک چراغ مقابل چشم مسکوت آرند اگر عکس چراغ در چشم نمایان شود
مسکوت زنده است والا مرده و اطبا گفته اند که صاحب سکته را تا هفتاد و دو ساعت
دفن نکنند که در این مدت زمان شاید که بقوت طبیعت و حرارت غریزی سده بگشاید و راه
روح نفسانی و روح حیوانی که مسدود بوده مفتوح گردد اما اگر آثار عفونت ظاهر شود بالیقین
مرده باشد فی الفور دفن کنند و مراد از بطون شریفه دماغ فضای است که داخل حجب ا
مابین حصه های سه گانه دماغ یعنی مقدم و موخر و وسط و بیان آن در علم الابدان بمقام
تشریح دماغ موجود است و سبب حدوث سده تامه امتلای بلغم یا خون غلیظ یا سودا بلغم
که در بطون شریفه ممتلی گردد و یا انقباض شدید بود و از شدت الم برودت سرما شدت
صدمه ضربه و سقطه و علامات هر خلط بار با مذکور شده و در صرع نیز ذکر آن رفته و علامات سیلان
برودت سرما و ضربه و سقطه خود شاهد آنست علاج این مرض از ابتدا تا آخر همان است

که در صرع مذکور شده و ازین مرض مهلک شاذ و نادر است که مریض را نجات حاصل بود
جمود و شخوص مرضی است که دران هم حس و حرکت سائر اعضا یکبارگی باطل شود چنانکه
اگر ایستاده باشد یا نشسته یا خفته و این مرض عارض شود بر حالت همان بماند که قبل از
حدوث مرض بوده پس اگر حدوث از قبل مرض چشمها گشاده بوده در حالت حدوث
مرض این نیز همان طور مفتوح العین بماند و اصلا پلک نزند که حرکت کل اعضا باطل است
لهذا این مرض را شخوص هم گویند و شخوص بمعنی بدر آمدن چیزی چون درین مرض چشمها
ظاهر و گشاده می ماند لهذا بشخوص مسمی گردند و اگر قبل از حدوث مرض چشمها بند داشته
پس بحالت مرض نیز همان حالت مغموض العین می ماند یعنی چشمها بند و سبب این مرض
خلط سوداوی است که در بطن موخر دماغ مسدود باشد نه بجوهر دماغ لیکن بسبب شدت کیفیت
این مرض بهمه اجزای دماغ سرایت کند ازانست که حس و حرکت جمله اعضا باطل گردد
علامت این علت آنست که بغتة واقع شود و مریض از عدم تنفس و عدم حرکات میت نماید
علاج اگر مریض ضعیف باشد حقنه لینه و اگر قوی باشد حقنه حاده بکار برند و بعد از حقنه
بابونه و زوفای خشک و اکلیل الملک و تخم شبت مساوی الوزن بسرکه سائیده و گرم کرده
بر موخر دماغ ضماد کنند و هرگاه مریض را افاقت حاصل شود روغن بابونه و روغن لبان
باهم مرکب کرده و قدری جوزبوا و اندکی زعفران و اندکی افیون دران حل کرده و گرم نموده
اکثر بر موخر دماغ بمالند و بعد از افاقت اگر از استعمال حقنه بیخوابی لاحق باشد بهتر آنست
که اول بابونه و اکلیل الملک و گل سرخ و پوست خشخاش بجوشانند و بر سر نطول سازند و پس
ازان روغن بمالند و باقی تدابیر منضج و مسهل و غذا موافق صرع سوداوی بعمل آرند و این
مرض نیز شاذ و نادر است که مریض جان بر شود و حقنه لینه در سرسام دموی و حقنه حاده در سرسام
بلغمی کنند **فصل ششم در استرخا و فالج و لقوه و تشنج و تمدد و کزاز و رعشه و**
خدر و اختلاج استرخا آنست که عضله ها و وترها سست شود و عضوی که حرکت او بدان عضله ها باشد
بیکار گردد یعنی حرکت و جنبش عضو برود و حس آن نیز زائل شود و بطلان یا نقصان حس و
حرکت بحسب قلت و کثرت سبب است و ممکن است که حس برجای باشد و حرکت باطل گردد

ازبهر آنکه آفت در آلات حرکت که عضلات واوتار اند لاحق شود و آلات حس که عصب است از
آفت محفوظ باشد و گاه باشد که سبب در شعبه از شعبه های عصب افتد و عضوی که بآن شعبه
تعلق دارد مسترخی گردد باقی اعضا صحیح و سالم بود مثلاً حنجره یا مری یا زبان یا مثانه یا معای مستقیم
یا انگشتی از انگشتان دست و پای مسترخی شود و دیگر اعضا بسلامت باشند و گاه باشد
که سبب در اعصاب نخاعی دماغی یک شق بدن باشد و درینحالت نیمه بدن مسترخی گردد و این
نوع استرخا را فالج گویند و فالج لفظ تازی است بمعنی تضعیف و چون درین مرض نیمه بدن
در خول بیکار می گردد لهذا بفالج واسترخا کردند پس فالج عبارت از استرخای عام است
و گاه باشد که مع فالج حس و حرکت نیمه سر و روی نیز باطل شود یعنی فالج مع اللقوه باشد
این را فلج گویند و گاه باشد که سبب در اعصاب نخاعی هر دو شق بدن باشد درینحالت
تمام بدن مفلوج می شود پس در فالج واسترخا تفاوت خاص و عام است یعنی استرخا خاص
و فالج عام اگر در یک شق بدن یا در هر دو شق عارض شود فالج گویند و اگر در عضو واحد لاحق شود
آنرا استرخا نامند و سبب حدوث این مرض خلط بلغمی بود که در مسالک روح نفسانی منسد گردد
وازان جهت روح نفسانی در عضلات و اعصاب گذر نتواند کرد پس حس و حرکت عضو باطل
شود و فالج که بیسار واقع شود خطرناک تر است به نسبت یمین بسبب قرب قلب که مقام
روح حیوانی است و تا چهارده روز خطر عظیم دارد و چون بیست و یک روز بگذرد امید نجات
است لقوه علتی است که در عضلات روی و چشم و ابرو و پوست پیشانی عارض شود و لبها کج گردد
یا از هیئت طبعی بگردد و باهم نپیوندد و مریض از مکیدن و دمیدن عاجز باشد و اگر نفخ زند هوا از یک جانب
برآید و پلک های چشم شق ماؤف منطبق نشوند و اینهمه که مذکور شد وقتی است که علت در یک شق
وجه بود و همین بیشتر عارض می شود و گاه باشد که علت در هر دو شق وجه بود درینجا هیچ کجی در رو
ظاهر نمیشود لیکن در انطباق اجفان چشم قصور و فتور راه می یابد و لقوه بر سه قسم است لقوه تشنجی
امتلائی و لقوه استرخائی و لقوه تشنجی یبسی سبب لقوه امتلائی ماده غلیظ بارد است که از
دماغ فرود آید و بسوی عضلات روی ریزد وازان ماده غلیظ عضلات ممتلی گردد پس آن عضو به
سبب امتلای ماده در پهنای بیفزاید و در درازی کم گردد و از هیئت طبعی خود بگردد و به

وعلامات لقوه تشنجی امتلائی آنست که پوست پیشانی آن شق که علیل است صلب و ترنجیده شود و
بالا کشیده بنوعی که چین و شکنج پیشانی آن شق ناپدید شود و آب از دهان کمتر آید بسبب غلظت
ماده و حواس برجا مانند و سبب لقوه استرخائی آنست که عصب ها و عضله های یک جانب روی
بسبب رطوبات رقیق که از دماغ فرود آید و تر و آغشته و سست شود و بدان سبب قوت محرکه
و قوت حساسه در آن عضو نفوذ نتواند کرد پس حس و حرکت آن اندام ها باطل یا ناقص شود
بحسب ضعف و قوت ماده و اندام ها فرود آویخته گردد و علامت لقوه استرخائی آنست که گوشه
دهان مسترخی و ضعیف الحرکت گردد و پوست پیشانی و روی و عضلات آن طرف و پلک زیرین
چشم آن سمت فرود آویخته گردد چنانکه پلک بالا و زیرین بهم نپیوندد و اشک از آن چشم سائل باشد
و حواس کند و مکدر بود علاج و پرهیز و غذا و جمیع دیگر تدابیر استرخا و فالج و لقوه و تشنجی
امتلائی و لقوه استرخائی واحد است باید که مریض را از هوای سرد محفوظ دارند و آب و طعام
قطعا بند کنند و بجای آب فقط بماء العسل اکتفا کنند یک حصه عسل و هشت حصه آب بجوشانند
و هرگاه یک ثلث آب برود و دو ثلث باقیمانده فرود آرند و بوقت تشنگی قدری از آن بدهند
و ماء العسل شبینه روز دوم بکار نبرند هر روز تازه تیار کنند و از صبح تا شب عند الحاجت بدهند تا
چهار روز فقط بر ماء العسل اکتفا کنند و دیگر هیچ دوا و غذا ندهند و از روز پنجم این منضج بدهند
منضج بادیان اسطوخودوس افسنتین تخم کرفس بیخ بادیان نیمکوفته بیخ کرفس تخم معصفر کوفته
ادویه ... عسل خالص دوا ها در سه پاؤ آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند نیمه
صاف کرده شهد آمیخته صبح دهند و نیمه دیگر آخر روز نیمگرم بنوشانند و وقت شب
چهار ماشه ایارج فیقرا و دو سرخ حلتیت هر دو در قدری شهد خالص آمیخته حب را ساخته باشند
منضج تا فراغ از مسهلات هر شب این دوا وقت شب می داده باشند و کمی بیشی ادویه منضج
منحصر بحال مریض و رای طبیب دانا است یعنی اگر در مزاج مریض گرمی و خشکی زیاده تر
محسوس شود تخم کرفس و بیخ کرفس از منضج و حلتیت از دوای شب موقوف کنند فی الجمله از
روز آغاز مرض تا هفت روز اگر هیچ دوا نخورند خیلی مناسب است اما اگر مریض ضبط و صبر
نتواند نمود از روز پنجم یا ششم شوربای گوشت کبوتر صحرائی دهند که در آن فلفل و دارچینی و زنجبیل

انداخته باشند و کسی را که از گوشت پرهیز دارد دال موٹهه یا دال ارهر مناسب است و بجای آب
ماء العسل و بعد هفده منضج که بیست و یک روز از آغاز مرض گذشته باشد این مسهل دهند
مسهل بادیان اسطوخودوس افتیمون تخم کرفس تخم معصفر کوفته شیطرج کوفته یا در بنجویه برگ اسبغول
پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی هلیله سیاه هر سه روغن چرب کرده سنای مکی شکر سرخ روغن بید انجیر
حب شیطرج و دواها را شب در سه پاؤ آب خیسانده و صبح شکر انداخته جوش دهند چون یک پاؤ آب
آب باقی ماند صاف کرده روغن انداخته بنوشانند و آخر شب نه ماشه حب شیطرج با آب گرم بخورانند و
صبح مسهل دهند و بحالت اسهال اگر تشنگی غلبه کند ماء العسل یا عرق بادیان بقدر حاجت می داده
باشند و اگر یک توله بادیان با سه توله شهد خالص بجوشانند و نگاه دارند و وقت حاجت قدری بلیسانند
دهند بهتر است و بعد فراغ از مسهل غذا شوربای کبوتر دهند و اگر بشدت گرسنگی فقط غذای شوربا
کافی نشود قدری دال موٹهه با شوربا بدهند و بعد مسهل اول چهار روز منضج داده همین طریق
مسهل دوم دهند و بعد مسهل دوم در غذا اندکی بیفزایند یعنی پوست باریک نان فطیری در
شوربا حل کرده بدهند اما بجز ماء العسل آب سرد هرگز ندهند تا زمان انفراغ از مسهلات و هرگز
کمتر از چهار مسهل ندهند و در مسهل های که پس از مسهل اول واقع شود بعد هر مسهل چهار روز
منضج می داده باشند بهمین طریق و چون از مسهل ها فارغ شوند تا حس و حرکت اعضا درست
شود و قوت توانائی در عصبات و عضلات حاصل آید ترکیب حب شیطرج صبر سقوطری بیست
درم تربد سفید خراشیده ده درم زنجبیل تخم حرمل از هر یک دو نیم درم فلفل سیاه دار فلفل
عاقرقرحا هر واحدی یک درم شیطرج هندی نمک لاهوری وج ترکی از هر یک دو درم فانید چهار
درم همه ادویه کوفته بیخته با آب سرشته حب ها سازند و قدر شربت از دو درم تا دو مثقال با آب گرم
و بعد فراغ از مسهلات بجهت تحلیل بقیه ماده خفیفه و تسخین و تقویت اعصاب و عضلات چند
روز علی الاتصال روغن کچله مالش کنند و حب شیطرج که مذکور شد نافع است از برای فالج و
لقوه و استرخا و ثقل لسان و صداع بلغمی و وجع مفاصل و دیگر امراض بارده و بادهای غلیظ
را از بن تحلیل کند و درد مفاصل را دور نماید و قبض شکم بگشاید صفت روغن اراقی یعنی
کچله گیرند کچله مقشر دو وقیه کرده و تدبیر مقشر کردن آنست که ... روز در شیر یا در آب گرم تر

داخل نمایند تا نرم شود پس پوست آن دور کرده از قلمتراش جوهای آن باریک تراشند بقدر پوست
بیخ خشته یعنی انگه دو دوام قسط تلخ نیمکوفته دو دوام عاقرقرحا دو دوام نیمکوفته مالکنگنی نیمکوفته دو دوام فلفل سیاه
نیمکوفته دو دوام جوزبوا نیمکوفته ششماشه قرنفل نیمکوفته ششماشه جمله دواها را آنچه قابل کوفتنی است
کوفته وقت شب در یک و نیم آثار آب بخیسانند و صبح جوش دهند هرگاه نصف آب باقی ماند صاف
کرده در کزهان باندازند و یک و نیم پاؤ روغن کنجد دران اندازند و آتش نرم کنند تا آب بسوزد
و هرگاه بقدر نیم پاؤ آب باقیماند از آتش فرود آورده سرد کنند پس روغن را از آب جدا کنند و در
شیشه نگاه دارند و هر روز نیم گرم مالش نمایند و این روغن مریض تشنج رطبی خدر و سکته و
سبات و جمود و تخدیر و تمدد و کزاز و رعشه و خدر را ایضاً بعد تنقیه کامل نافع است سفوف
جوگراج نافع است برای فالج و لقوه و استرخای عام و استرخای خاص و رعشه و تمدد و کزاز و
اختلاج و تشنج رطبی و صرع و سکته مفید که از ماده برودت و رطوبت باشد و این ترکیب از اطبای
هند است صفت آن سونته پیپلا مول چیته فلفل سیاه هینگ اجمود سرسف زرد و زیره سیاه
زیره سفید سهاگه چوکیه بریان اندرجو تلخ باببرنگ کچیله ننگی انیس چهارنگی بیخ مور یا همه اجزا مساوی و وزن
مساوی جمله اجزا ترپهلا هر سه در آمله و بموزن کل ادویه گوگل بهنسیا جمله ادویه کوفته بیخته در
شیشه نگاه دارند و صاحبان امراض مذکوره را بایام منضج و مسهل سه ماشه وقت شب بآب گرم
بخورانند پس اگر این سفوف دهند ایارج فیقرا و حلتیت در سفوف مخلوط کرده دادن هیچ ضرور نیست
بکسی اگر این سفوف [illegible] نباید ایارج و حلتیت دهند و اگر حلتیت زیاده از گرمی دهکی کنند فقط ایارج فیقرا
بدهند و صاحبان لقوه و فالج و استرخا و صرع بلغمی و سکته را بعد تنقیه ضروراست که هفت روز این
غرغره هر روز علی الصباح بنمایند صبر سقوطری سعد کوفی سنبل الطیب اسطوخودوس فلفل سیاه نیمکوفته
[illegible] وار است در سه پاؤ آب بجوشانند تا یک ثلث بسوزد پس صاف کرده نیمگرم غرغره کنند و
صاحبان لقوه تشنج امتلائی و لقوه استرخائی و نیز صاحبان صرع بلغمی را ضروراست که بعد غرغره
عطوس کنند یعنی نکچکنی باستعمال آرند تا هرچه از بقیه ماده بلغم از غرغره [illegible] شده
باشد بقوت عطوس از راه بینی خارج شود و صاحب لقوه استرخائی را چون چهار روز بگذرد
بگذرد از خطر سکته بیرون آید و لقوه که عند الشدائد ... از اول نشود قبول آن ...

گشته و اینچه بشش ماه زائل نشود من بعد زوال آن دشوار است و عجب نیست که بعد تدابیر بسیار نیز
هرگز زائل نشود و لقوه تشنجی یبسی در آخر بیماری های گرم و تپ های محرقه و بعد استفراغات بسیار
بسبب فنا شدن رطوبات بدن و لاحق شدن بسیاری یبوست عارض شود علاج آن بعینه
همان ست که در علاج تشنج یابس گفته شود و در لقوه تشنجی امتلائی همه تدابیر فالج و استفراغ و
لقوه استفراغ های بعمل آرند از منضج و مسهل و دیگر مراتب تشنج و این مرضی است که عصب بجانب
مبداء خود که دماغ است راجع شود و عضو نیز تابع آن گردد و بدان سبب عضو از حرکت انبساطی
باز ماند و سبب آن رطوبتی باشد که عصب و عضل از آن ممتلی گردد پس در طول آن نقصان آید و
در عرض بیفزاید و این چنین تشنج را تشنج رطب و تشنج امتلائی نیز گویند و این قسم تشنج بدفعه
واقع شود و علامت آن امتلاء و غلبه بلغم بود علاج آن همچون علاج فالج است همه تدابیر از
غذا و دوا و پرهیز منضج و مسهل و تدبیر بعد مسهل موافق آن بعمل آرند اما در تشنج امتلائی
نمیدهند و اگر دانند بجز نفع هیچ اندیشه ضرر نیست و تشنج بسبب یبوست که عصب و عضل را لاحق
نیز عارض گردد این قسم را تشنج یابس گویند و سبب آن کمال خشکی است که عصب و عضل را لاحق
شود از فنا شدن رطوبات اصلی عضو بسبب استفراغات بسیار یا حمای محرقه و این قسم تشنج بتدریج حادث شود
علامت آن باریک و لاغر شدن عضو متشنج است و چون بر عضو متشنج روغن بمالند زود در خشک شود بخلاف
تشنج امتلائی که آن دفعة حادث شود و عضو متشنج در آن بحال خود میماند و چون در آن عضو روغن بمالند زود تر
خشک نشود و تشنج یابس صبیان را زود تر زائل شود و جوانان ساید و پیران را بدیت از آن متعسر باشد علاج
آن ترطیب و تعدیل است باستعمال مرطبات و معدلات اکلاً و نطولاً و ضماداً و طلاءً و باید که هر روز
اول روز آخر روز بر عضو نطول کنند و بعد نطول قیروطی بمالند اجزای نطول گل بنفشه گل نیلوفر
شعیر مقشر نیم کوفته سبوس گندم برگ بید و اگر نباشد برگ کنار تخم خطمی تخم کتان اسپغول هر واحد
دو توله در یک سبوچه آب بجوشانند و دو وقت نطول کنند و بعد نطول عضو را خشک کرده این
قیروطی بمالند اسپغول دو توله تخم خطمی دو توله تخم کتان دو توله موم سفید پنج توله روغن کنجد
روغن بادام شیرین ده توله اسپغول را با آب تر کرده تا لعاب برآرند و تخم کتان و تخم خطمی را در نیم آثار
آب بجوشانند هر گاه نصف آب باقی ماند سرد کرده خوب بمالند تا لعاب برآید پس صاف کنند

کنند و با لعاب اسپغول بیامیزند و موم را در مغرفهٔ حدید بر آتش گداخته تا بگذارد و بعد از آن و
روغن کنجد در روغن بادام در آن اندازند تا هر سه یکذات شوند و روغن زیاده گرم نشود پس
لعاب را بیندازند و از کفچه سلکه حرکت می داده باشند تا بقوام قیروطی در آید پس سرد کرده در ظرف
چینی نگاهدارند و هر روز بمالند دیگر این دوا نیز بجهت ترطیب عضو خشک شده اثر عظیم دارد
بمداومت چند روز عضو خشک شده بهیئت اصلی در آید مغز تخم بیدانجیر کنجد سیاه مساوی
هر دو را جداگانه باریک بسایند و چهار توله موم سفید را اول بگدازند پس روغن کنجد بیست توله
در آن اندازند هرگاه هر دو مخلوط شوند مغز بیدانجیر و کنجد مسحوق در آن مخلوط کنند و نگاهدارند
و هر روز بمالند کم و بیش چهل روز زیاده از آن تا شصت روز بدین تدابیر مداومت نمایند و
غذا حریره مغز بادام و حریره آرد گندم و شیر گاو و شیر برنج و نشاسته بشیر پخته و نبات شیرین
کرده و کله و پاچه و گوشت بره و چوزه مرغ و دراج و ماهی تازه خورند و با الجبن با شیره مغز بادام
و نخود آب نیز نافع است تمدد و این مرضی ست که متشنج شود عصب از هر دو جانب از
خلف و قدام یعنی پس و پیش از آن جهت عضو متمدد راست می ماند و بهیچ جانب میلان و حرکت
نمی تواند کرد گویا تمدد مرکب از دو تشنج است و کزاز مخصوص تمددی را گویند که در چنبر گردن واقع
شود فی الجمله در تمدد و کزاز فقط فرق موضعی است که تمدد گردن را کزاز گویند و سبب تمدد و کزاز
همانست که در سبب تشنج مذکور شد یعنی از رطوبات بلغمی عصب ممتلی گردد پس در طول
آن نقصان آید و در عرض بیفزاید و علامت آن ظاهر است که میل و حرکت عضو متعذر باشد
علاج دوا و غذا و سائر تدابیر آن نیز بعینه چون علاج فالج و استرخا العمل آرند و درین علت
هم ماء العسل بدهند اما اگر بجای آب سرد یا گرم ماء العسل یا عرق بادیان تا اختتام ایام
تنقیه دهند خیلی مناسب است علی الخصوص اگر هوا سرد و ایام زمستان باشد
رعشه معنی رعشه اهتزاز است یعنی لرزیدن و این مرضی است که از ضعف قوت محرکه
یا از ضعف آله حرکت که عصب است عارض شود و سبب آن حرارت یا برودت
خارجی باشد که عصب را متاذی می سازد و علامت آن وجود رسیدن آفت است در آن
موضع پس اگر سبب حرارت باشد مثل سوختن از آتش یا برودت و غیره علاجش اینست

که روغن گل وسفیدی بیضه مرغ مساوی باهم مخلوط کرده دران موضع بمالند واگر سبب برودت باشد مثل تشبیه به برف وهوای سرد وغیره علاجش این است که در روغن بابونه قدری عاقر قرحا وفلفل سیاه باریک سوده بیامیزند وروغن را نیمگرم دران موضع بمالند واگر سبب این مرض سوء مزاج بارد مادی بود که عارض عصب گردد علاج آن موافق علاج فالج واسترخا بعمل آرند وهمه تدابیر انچه در فالج گفته شد علی الترتیب بکار برند ورعشه مشایخ و پیران را که عارض شود اندمال آن دشوارتر است وبیشتر این مرض از کثرت خوردن شراب و بسیاری خوردن آب سرد کرده وفرط استعمال مرضعات نیز حادث شود زیرا که ضعیف مزاج را مضرت این اشیا فی الفور در عصب سرایت می کند خدر دان مرضی است که حس و حرکت اعضا ناقص یا باطل شود وسبب آن سده دماغ باشد که در عصب لاحق شود از اخلاط غلیظ و مانع نفاذ روح نفسانی گردد وبیشتر ماده که قوت حس را زائل و باطل کند بلغم است وعلامت آن غلبه بلغم باشد علاج آن نیز موافق فالج واسترخا بعمل آرند علاج خدر واز ششمان یعنی کالبفل دکوتوه عاقرقرحا ده توله هر ده را باسرکه تند سائیده گولی بسته نگاهدارند وهر روز قبل سحر کرده بر عضو طلا کنند خدر نو حادث زائل شود واختلاج حرکتی است در اندام است پس اگر از التفات در بعضی جسم اختلاج واقع شود فی الفور دفع شود علاج آن ضرورت نیست واگر در اکثر اوقات در ابرو ولب یا در چشم یا در روی اختلاج واقع شود مقدمه لقوه میباشد یعنی خبر دهنده به لقوه است واختلاج تمام بدن مقدمه سکته یا تمدد یا تشنج باشد واختلاج عضلات شکم مقدمه مالیخولیا وصرع واختلاج زیر پهلوها مقدمه آماس حجاب ونواحی سینه واختلاج لب مقدمه قی باشد تدابیر که ماده خفیف اختلاج را تحلیل کند آب گرم که نمک شور دران انداخته جوشانده باشند درشیشه پر کرده تکمید کنند نافع باشد واگر مقام اختلاج بخرقه درشت خوب بمالند و پس از آن روغن بابونه که قدری عاقرقرحا و جوزبوا باریک سائیده دران مخلوط کرده باشند نیمگرم در روزی دو نوبت مالش نمایند زود تر نفع کافی بخشد وماده اختلاج ریاح است که بسبب برودت غلیظ شده از مسامات خارج نگردد پس اگر ماده ریاح قاصر باشد باستعمال مسخنات وادهان حاره تحلیل شود واگر استعمال مسخنات وکمادات سود ـــ

شد بالضرورة به تنقیه بدن پرداختند پس از فائده هفتم این کتاب منضج و مسهل تجربه گرفتند و
حسب دستور چهار ده روز منضج داده مسهل دهند و بعد مسهل اول چهار روز دیگر منضج
داده مسهل دوم و همبرین طریق مسهل سوم بعمل آرند و بعد مسهلات برای تقویت عضو منضج او
ان مذکور شده مع زفت و غیره باستعمال آرند **فصل هفتم** در سدر و دوار و زکام و نزله سدر به
فتح سین مهمله و سکون دال مهمله بمعنی ظلمت و تاریکی است که هنگام برخاستن بصارت را عارض گردد
و ماسد که مهیا شود مریض به سقوط یعنی افتادن گاهی شود که ساقط شود و گاه باشد افتادن یعنی بر زمین بیفتد
و محسوس شدن ثقل در سر و طنین در هر دو گوش از لوازم این مرض است و گاه باشد که بعضی
را زوال عقل نیز دران حالت رو دهد و معنی لغوی سدر تحیر است و دوار آنست که آدمی
خود را و جمله اشیا را که در نظر او است در دور و گردش داند و همه محسوسات بصری را
گرنده پندارد و دران حالت نتواند که خود را ثابت و قائم دارد اگر ایستاده است بنشیند
و اگر نشسته است بر زمین بیفتد و قلت و کثرت قیام این حالت و سرعت یا توقف که در رو
مفارقت بحسب کمی و بیشی سبب است و سدر و دوار چون مزمن شود علی الخصوص پیرانرا
خوف است که در آخر صرع یا سکته عارض شود و سدر مقدمه دوار است و سبب کلی سدر
آنست که مریض احساس نماید که بخارات از بدن متصاعد شده بدماغ رسد و بسبب بخارات
متصاعده چشم تاریک شود و طنین در گوش لاحق بود و علامت آن بلادت حواس و تحیر
است و سبب کلی دوار آنست که از اخلاط خام بلغمی که در دماغ یا معده یا دیگر اعضا باشد و
بخارات متصاعد شود بدماغ بحرکت دوریه چون گردباد و چون بدماغ رسد روح نفسانی مقابل
ان بحرکت دوریه برآید پس روح باصره نیز حرکت دوری نماید موافقت روح نفسانی ازینجهت
همه اشیای عالم در نظر گردنده محسوس شود علاج آن تنقیه بدن است باستعمال
منضج و مسهل پس همه تدابیری که در صداع بلغمی مذکور شده بعینه بعمل آرند موافق آن اما
همیشه معمول این فقیر در علاج این مرض بدین طریق مستمر بوده که در اثنای مرض روزی چند
مسکنات داده اگر از استعمال مسکنات مرض زائل شده تنقیه ملتوی داشته و اگر مفید
نیفتاده بحکم ضرورت به تنقیه پرداخته و بهترین مسکنات درین مرض که از ماده بلغم خام باشد تجربه

فقیر این است یا دانه گل سرخ تخم معصفر کوفته اصل السوس مقشر کوفته گلقند آفتابی بجوشانند
و سرد کرده صبح و شام بنوشانند و اگر اندیشه تحریک نزله یا زحیر نباشد در جوشانده سکنجبین ساده نیز
در آن انداخته والا ضرور نیست و اگر علامات صفرا پیدا باشد و آن از تلخی دهان و خشکی و زردی
و خشونت زبان و قی و غثیان و بسیاری عطش و قلت اشتها توان دریافت
درین حالت این تبرید مناسب است آلو بخارا تخم خرفه تخم کاسنی شربت نیلوفر یا نبات از آلو بخارا
و تخم ها شیره برآرند و شربت نیلوفر با آب سرد آمیخته شیره ها انداخته بنوشانند یا فقط شربت نبات
کنند و شیره ها انداخته بعمل آرند و از اغذیه مبخره و اشیای بارده و اغتسال بآب سرد و
خوردن آب سرد در ماده بلغمی و برآمدن در آفتاب گرم و گشت در قرب نار تیز و تناول خوردن
اشیای حاره در صفراوی محترز باشند و اگر مسکنات سودی نبخشد پس بالضرور تنقیه بدان
و علاج از منضج و مسهل موافق صداع بلغمی بعمل آرند زکام و نزله جمهور اطبا برین متفق اند
که رطوبات فضول دماغ آنچه از راه انف بر آید آن را زکام گویند و آنچه از راه حنک به
سوی حلق و صدر و ریه ریزد آن را نزله نامند و نسبت این علت با دماغ همچون نسبت قی
است با معده یعنی چنانکه در مرض قی رطوبات فضلی معده را قوت دافعه باسهال دفع
میکند همچنین رطوبات فضول دماغی را قوت دافعه از راه انف و حنک منصرف میسازد
و درین مرض اصل علاج نضج ماده است یعنی اگر ماده بسیار گرم و رقیق باشد از منضج غلیظ
کنند و اگر بسیار سرد و غلیظ باشد باستعمال منضج رقیق کنند تا سهل الخروج گردد و بی نضج
اخراج آن دشوار است و سبب حدوث نزله و زکام بر دو نوع است ساذجی و مادی
ساذجی آنکه بغیر ماده از اسباب داخلی یا خارجی عارض گردد و این هم بر دو گونه است
یکی آنکه خوردن یا استشمام روایح اشیای حاره اتفاق افتد و حرارت آن رطوبات دماغی
را بگدازد و آن رطوبات بسیلان در آید و از اسباب خارجی بحرارت آفتاب گرم یا از فرط
و یا بقرب آتش تیز تا دیر نشست کردن است که از حدت حرارت رطوبات دماغی بگدازد و میل
بسیلان نماید علامت این قسم زکام و نزله سرخی چشم و خارش و سوزش بینی است و اگر به تجاوز
تب آید حرارت تب بر حرارت اول بیفزاید و زکام و نزله را افزون کند علاج شربت بنفشه

وشربت خشخاش با آب سرد نوش کنند و اگر قدری مغز تخم کدو و تخم خرفه را شیره برآورده با
شربت بابا بنوشند و رغبت کنند مفید تر باشد و شربت نیلوفر با شیره عناب شیره مغز تخم تربوز نیز
اولی و انسب باشد و از لحمیات و لبنیات و دهنیات و حلویات و حموضات احتراز دارند و غذا دال
مونگ و عدس مقشر و کدو و اسفاناخ و امثال آن باشد دوم آنکه برودت هوای سرد در سر اثر کند
یا اغتسال آب سرد یا خوردن ماکولات سرد و تر اتفاق افتد و بیان سبب بعلت کثافت
برودت مسامات بند شوند و بسبب تسدید مسام الحرارة محتبسه بدماغ آید و از برودت دماغ
منفعل برطوبات شود و قوت دافعه آن رطوبات فضلیه را به راه انف و حلق مندفع سازد
و درین قسم نزله نه سرخی چشم باشد نه سوزش حلق و بینی و اگر درین حالت تپ آید بسبب حرارت
تپ زکام و نزله زایل شود و اگر تپ نیاید علاج این است که در تسخین سر کوشند و عصابه بر سر
ببندند و از هوای سرد و اشیای سرد و تر پرهیز نمایند و این اجزا جوشانده بنوشند بادیان
اصل السوس مقشر اسطوخودوس مویز منقی تخم کتان نبات بجوشانند و بدهند و بعضی اطبا
خوردن چاء نیز که بغیر امتزاج شیر باشد مفید می آید و بعضی را ضرر می دهد نزله و زکام
که از اسباب مادی باشد بر چهار نوع است نوع اول صفراوی و علامت آن
صداع است و سوزش دماغ و چشم و گاه گاه اشک چشم آمدن و بسیاری عطش و رطوبات
سوزان از بینی برآمدن علاج آن منضج و مسهل است منضج گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی
عناب سپستان بهدانه شیره مغز تخم کدو نبات دوا ها بخیسانند و نیم صبح و نیم شام بنوشند مغز
تخم کدو انداخته بنوشانند هرگاه در اعراض تخفیف رو دهد و آثار نضج معلوم شود مسهل دهند
و این امر بعد سه چهار منضج حاصل آید مسهل گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عناب سپستان
پوست هلیله زرد بروغن چرب کرده سنای مکی مغز فلوس ترنجبین خطمی روغن بادام گلقند
غذا دال مونگ و برنج و یا کهچری و یا دلیه گندم از این چیزها هرچه موافق مزاج باشد
بکار برند و بعد یک مسهل یک یا دو منضج داده مسهل دوم دهند و همین طریق مسهل سوم نیز
بعمل آرند و بعد فراغ از مسهل دو سه روز شربت بنفشه و شربت نیلوفر با شیره مغز تخم کدو
بدهند نوع دوم دموی و علامت آن سرخی چشم و گرانی سر و کدورت حواس

و توم غرقی نیابد و مزهٔ دهن شیرین و بوی بد از دماغ آید و رطوبات که از بینی برآید اندکی مائل بسرخی
باشد علاج آن نیز تنقیه است از آنچه که در صفراوی گفته شد اما بهدانه و شیرهٔ مغز کدو در منضج
بکار نبرند مابقی همه ادویه منضج بحال و برقرار دارند و بعد سه چهار منضج مسهل بلاغم و کاست استعمال
نمایند و بعد مسهل اول یک یک روز منضج داده مسهل دوم و سوم دهند و بعد فراغ از مسهلات
دو سه روز این تبرید دهند شربت بنفشه عرق شاهتره شیرهٔ عناب نوع سوم بلغمی علامت
آن گرانی سر است و کندی حواس و رطوبت دهن و هرچه خورند و نوشند مزهٔ آن هیچ نیابند
و اکثر در خواب و هنگام خوردن طعام زبان زیر دندان درآید علاج تنقیه بدن است بمنضج و مسهل
منضج بادیان اصل السوس مقشر نکوفته انجیر زرد مویز منقی اسطوخودوس زوفا تخم کتان
نبات بجوشانند و صبح و شام بنوشانند و پس از ده یازده منضج مسهل دهند مسهل بادیان
اسطوخودوس زوفا انجیر زرد مویز منقی تخم کتان پرسیاوشان پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب کرده سنا مکی شیرهٔ مغز بادام شکر سرخ غذا اگر تب
نباشد نان باریک در شوربا حل کرده دهند والا دال مونگ و یا دلیه گندم و بعد مسهل اول
سه روز منضج داده مسهل دوم و همین طریق مسهل سوم دهند و بعد فراغ از مسهلها شربت زوفا
با عرق بادیان دو سه روز استعمال نمایند نوع چهارم سوداوی و این نوع در موسم
کمتر حادث شود و نزلهٔ سوداوی بدتر از همه اقسام است علامت آن احساس خشکی در هر دو
چشم و ثقل سر و صداع و مزهٔ دهن چون چیز سوخته محسوس شدن و بوی دود از دماغ آمدن
علاج این قسم نیز منضج و مسهل است اگر مرض مادی باشد و اگر مرض ساذجی باشد فقط استعمال
معدلات کافی میشود و پس از چند روز مشاهده حال نمایند اگر از کیفیت حال آثار امتلاء
ماده معلوم شود بلا تامل علاج بمنضج و مسهل کنند و اگر امتلاء ماده ظاهر نشود در پی تعدیل مزاج
سعی کنند و رعایت این امر خاص درین مرض نیست بلکه در علاج هر مرض ضروری است
یکبار شخصی مریض نزلهٔ سوداوی رجوع باین فقیر آورده بود چون حال او دریافتم هیچ آثار امتلاء
ماده نیافتم گفتم که روزی چند این تدبیر بعمل آرد مغز تخم کدو شش ماشه مغز بادام شیرین مقشر
ده دانه شیر گاو پاو آثار شکر سفید دو توله از مغز تخم کدو و مغز بادام شیره برآورده در شیر

آمیزند و شیر را جوش دهند و هنگام جوش شیر را از چمچه حرکت میداده باشند تا شیره مغزیات تہ نشین شده نسوزد و بعد دو سه جوش سرد کرده شکر انداخته نوشند مریض مذکور حسب الامر بعمل آورد و باستعمال یک هفته از مرض نجات یافت و بحالت امتلای ماده تنضیج و مسهل تبرید و ترطیب دهند منضج نزله سوداوی گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیم کوفته برگ گاوزبان عناب سپستان بسفایج شیره مغز بادام نبات بجوشانند و حسب معمول دو وقت بنوشانند و بعد یا نزده منضج مسهل دهند مسهل گل بنفشه گل نیلوفر برگ گاوزبان عناب سپستان بسفایج پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر دو بروغن چرب کرده سنای مکی شکر سرخ شیره مغز بادام معجون نجاح و بعد یک مسهل چهار روز منضج داده مسهل دوم و همچنین بطریق مسهل سوم بعمل آرند و اگر ضرورت باشد مسهل چهارم نیز دریغ نکنند تا استیصال ماده مرض بوجه احسن شود و بعد فراغ از مسهلات حلوای زرده بیضه مرغ و یا حریره مغز بادام برای تقویت دماغ چند روز استعمال نمایند باب دوم در علاج امراض چشم — مقدمه باب دوم

بر طالبان حفظ صحت عین فرض عین است احتراز از غبار و دخان و هوای بسیار گرم و نیز بسیار سرد و از کثرت مباشرت و شکر مفرط و خواب بر امتلا و از اشربه و اغذیه مغلظه و مبخره و مجففات و قرات خطوط دقیقه بادمان و کتابت آن خصوصاً بین العصر و المغرب و بکای دوام و کثرت فصد و حجامت و فساد طعام در معده و شیر نظر کردن در اشیای سفید و براق و بر پشت خفتن که کثرت اینهمه اعمال مضر چشم است و نافع است بچشم غوطه زدن در آب صاف و شیرین و گشادن چشم اندرون آب و خوردن غذاهای لطیف و معتدل که باعث تولید خون صالح باشند و استعمال کحل های بجر و اطریفلات و معاجین که مقوی دماغ و معده باشند و نظر کردن بریاحین مطراو باید که عند الضرورت در علاج چشم رجوع بطبیب دانا آرند و دوای هر نا تجربه کار بچشم نیندازند و هر گاه مرضی در چشم لاحق شود در آغاز علاج ادویه سهل از کحل و ضماد و طلاء و شیاف بعمل آرند اگر فائده نبخشد پس معلوم کنند که ماده از خاص دماغ یا از عضو دیگر چون معده و امعا بدماغ می آید و از دماغ بچشم انصباب می کند در نحالت ضرور است که اول بتنقیه دماغ و معده سعی کنند تا که انصباب ماده از مبدا بچشم موقوف شود پس از آن

بعلاج چشم متوجه شوند در چشمان پر آشوب و دردناک دوا بمیل بچشم رسانند بلکه در شیر زن یا گلاب یا در آب یا چیزی دیگر که مناسب حال مریض باشد تر کرده بچشم رسانند و دوای که حدت و تیزی داشته باشد علی الاتصال بچشم نریزند عند الضرورت بدیر بمهلت بچشم اندازند بیان مزاج خاصه چشم واضح باد که مزاج خاص چشم گرم و تر است و چشمی که بدین مزاج نباشد مزاج خاصه ندارد و علامت گرمی مزاج چشم آنست که سریع الحرکت بود و رگهای سرخ در چشم ظاهر و نمایان بود و ملمس چشم گرم و علامت سردی چشم همه بر خلاف انیست و نشان تری چشم این است که رمص بسیار کند و اشک بسیار آید و چشمان بزرگ باشند و علامت چشم خشک آنست که کوچک باشد و اشک و رمص اصلا نبود و چشم ها فرو رفته باشد و ملمس صلب و سخت محسوس شود و گرمی و تری چشم ازرق کمتر از گرمی و تری دیگر رنگ ها است لهذا مرض نزول الماء بیشتر در چشم سیاه عارض شود و در امراض سازجی چشم تبدیل مزاج چشم کنند بدار وهاے که ضد مزاج غریبه بود مثلاً اگر مرض از گرمی بود اشیای سرد مثل آب عنب الثعلب سبز و یا آب برگ کاسنی و یا آب برگ تمر هندی و با گلاب و یا سفیده تخم مرغ استعمال نمایند و اگر حدوث مرض از سردی سازجی بود مامیران و زنجبیل و فلفل و دار فلفل و زرد چوب و مانند آن بکار برند و اگر مرض بسبب تری عارض شده توتیا و اقلیمیا نقره و طلا و مس و مانند آن بکار برند و اگر سبب مرض خشکی باشد پس تدابیر آن شیر زن و شیره مغز بادام و سفیده تخم مرغ و لعاب اسپغول بکار برند و دانسته باد که در معالجه چشم رعایت این چند امر ضروری است یکی آنکه اشربه و اغذیه سبک تر دهند و از اغذیه ناگوار و بخار انگیز قطعاً احتیاط بلیغ نمایند دوم آنکه اگر دماغ یا معده ممتلی باشد اول تنقیه آن نمایند بمنضج و مسهل سوم آنکه اگر از آثار و علامات غلبه خون ثابت شود در ان حالت برای اخراج خون بر صد غین و پس سر اندک فرو تر از نقره که آن عبارت از مغاک گردن ست تعلیق علق نمایند یا رگ قیفال یا رگ پیشانی کشایند چهارم آنکه ماده دماغی را از راه انف فرو کشند یا استعمال عطوسات و قطورات در انف و این آسان ترین راه است بهر جذب ماده دماغی که بر عین انصباب نماید اما استعمال عطوسات وغیره در آن وقت باید که از تنقیه دماغ و معده فارغ شده باشند زیرا که ماده از معده بدماغ

می آید و از دماغ بچشم می ریزد و بعد تنقیه بجهت جذب ماده بقیه قلیله از دماغ استعمال عطوسات و قطورات خیلی اولی و انسب است و مفید تر باشد برای استیصال بقیه ماده پنجم آنکه باشیاے ردع یعنی اشک آرنده ماده چشم را که در نفس چشم متمکن باشد فرو کشند و در استعمال مدمعات نیز شرط است که اول از تنقیه فارغ شوند و اگر بغیر تنقیه بعمل آرند هیچ نفع نبخشند زیرا که هر قدر ماده باستعمال مدمعات مدمع خارج شود همان قدر یا زیاده از آن از دماغ فرو ریزد و در چشم تمکن گیرد و ازین جهت تنقیه مقدم تر است ششم آنکه اگر ضرورت باشد رگ ماق یعنی گوشه چشم بکشایند اما برای سر انجام این کار فصاد دانا و هوشیار باید هفتم آنکه علاج تفرق اتصال یعنی زخم و جراحت چشم بدوا هاے کنند که تری کمتر کند و خشکی زیاده نیارد و لداغ و سوزاننده نباشد و برای این کار این ادویه خیلی مناسب تر است سرمه و زعفران و توتیا و اسفیداج و سادنج هندی و صبر و هر دوائے که تری کمتر کند و در خشکی نیفزاید و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و هر عضوی که قوت یابد مرض را قبول نکند هشتم آنکه در علاج امراض چشم اول تحقیق این معنی نمایند که ماده که در چشم می آید از بیرون قحف می آید یا از درون قحف آنچه از بیرون قحف آید علامت آن سرخی چشم و وردی است و گرمی سر و پیشانی و امتلاے رگهاے سر درینحالت تدبیر مناسب این است که یکے از رگهاے سر کشایند خواه قیفال خواه رگ پیشانی و این فقیر در بعضے اوقات که ضرورت شدید بفصد دانسته ام بکشادن رگ پیشانی کرده که آنرا در مرض رمد به نسبت قیفال سریع النفع تجربه کرده ام و یا تعلیق علق نمایند بر صدغین و اندک فروتر از نقره یعنی مغاک گردن و نزد این فقیر فصد بهتر از علق است بعلت آنکه در فصد اختیار حاصل است که هرگاه بند بکشایند خون بند شود و در تعلیق علق اکثر مشاهده گردیده که بعد جدا شدن علق تا دیر این قدر خون خارج جاری شده که باعث حیرت و موجب ضعف مریض گردیده و گاه باشد که زخمهاے علق پخته شود و ریم کند و مریض را از آن تکلیف عاید گردد و بمد نظر این همه قبایح این فقیر فصد را از عمل علق بهتر و آسان تر سنجیده اما اگر مریض نابالغ باشد که حکم فصد بر روا نبود او را بجز تعلیق علق چاره نیست و آنچه از درون قحف آید علامت آن دغدغه بینی و خارش چشم و بینی و عطسه بسیار آمدن علاج آن تنقیه دو نوع است بفصد و اسهال معلوم باد که اگر بعلاج رمد ابتدا بصواب بعمل آید و با وصف آن رمد زائل نشود از ابتدا بعلاج ...

باصواب دست بردار نشوند و سررشتهٔ امید بیک قطع نسازند چه ممکن است که مادهٔ سخت غلیظ باشند
پس مدتی باید که آن ماده لطیف شود و تحلیل پذیرد مرض رمد و رمد عبارت است از ورم طبقهٔ ملتحمه
و حقیقی همین است و سرخی چشم بلا ورم را که بسبب حرارت آفتاب و غبار و دخان عارض شود
مجازاً رمد گویند و بیان طبقات چشم در نسخهٔ علم الابدان و تشریح عین شرح کافی مذکور شده
و درینجا نیز اندکی از کیفیت این طبقه مندرج میشود واضح باد که طبقهٔ ملتحمه حجابی است صلب
غلیظ الجرم مختلط بعضلات که مقله را متحرک میدارند و طبقهٔ مذکور بگوشت سپید و چرب ممتلی
است و از حجابهای غشای صلب که بالای قحف و زیر پوست سر واقع است ناشی شده
و در چشم آمده منبسط گشته همه اجزای چشم را پوشیده مگر قرنیه را که گرداگرد آن لجام پذیرفته
لهذا آنرا ملتحمه گویند و بعضی از اطبای متقدمین بران اعتقاد دارند که طبقهٔ مذکور از غشای
صلب که داخل قحف است ناشی شده باشد دلیل آنکه اکثر اوقات رمد شدید منجر میشود باختلاط عقل
و هذیان و این دلیل قوی است بر ناشی شدن طبقهٔ مذکور از غشای صلب که داخل قحف و متصل
بدماغ است و امراض که درین طبقه عارض میگردد و بعضی ازان که کثیر الوقوع است درینجا مذکور
میشود و علاج آن بضابطه که این فقیر همیشه بعمل آورده مسطور می‌آید در مرض رمد مناسب است
که از شروع تا سه روز هیچ دوا در چشم نیندازند که این زمانهٔ ابتدای مرض است اما این احتیاط
بعمل آرند یکی آنکه چشم را از گرد و غبار و هوای سرد و گرم و از تاب آفتاب و حرارت آتش و از
استعمال آب سرد بر چشم محافظت نمایند دوم آنکه جامهٔ باریک کهنه در زردچوب رنگ کرده
نزد خود موجود دارند و اشک و چرک و رمص از چشم ازان پاک کنند که آن چشم مرمود را
نافع است سوم آنکه از گوشت و شیر و اقسام اشیای تیز و تند و حموضات و مباشرت و ریاضت
و غسل احتیاط نمایند چهارم آنکه اگر آشوب در هر دو چشم باشد از قرات و کتابت قطعاً
احتراز دارند و اگر آشوب در یک چشم باشد و قرات و کتابت ضروری بود بر چشم ماؤف رباطه
بندند یا حجابی اندازند و از چشم صحیح کار گیرند و اگر بعد سه روز که از دوا و علاج منع کرده شد
باز درد چشم شدت کند که طاقت ضبط و صبر نماند و اضطراب و اضطرار روی دهد دران
حالت تدبیر مناسب این است که برای تسکین درد [illegible] دو توله لودھ که دوای هندی است و معروف به

پهٹکری بود مع است باریک سحق کرده برابر آن میده آمیزند وقدرے روغن گاو دران آمیخته با آب بسرشند ودو غلوله سازند وبرسفال نو که خوب گرم کرده باشند غلوله را نهند هرگاه اندک گرم شود برچشم دردناک تکمید کنند اما غلوله را چندان گرم نکنند که مریض را ناگوار آید وبعد تکمید غلوله را قرص کرده برچشم دردناک نهند وروفاده بالای آن نهاده ازرباطه ببندند انشاء الله تعالی بعد این عمل درد را تسکین تمام حاصل آید وبعد سه روز بعلاج مشغول شوند اول تشخیص وتحقیق ماده مرض نمایند که از اخلاط اربعه کدام خلط ویا فقط ریح سبب مرض شده وآن از آثار وعلامات توان دریافت علامت رمد مادی دموی آنست که چشم بسیار متورم ومشرخ ومتمدد ومنتفخ بود وچرک بسیار آید ورگها ممتلی باشند ودر صدغین ضربان بود علاج شاهتره عناب گل سرخ منڈی گل بنفشه گل نیلوفر نبات بخیسانند یا بجوشانند هرچه مناسب دانند صبح وشام بنوشانند وغذا دال مونگ ونان گندم وبعد سه منضج مسهل دهند مسهل شاهتره عناب گل سرخ منڈی گل بنفشه گل نیلوفر پوست هلیله زرد بروغن چرب کرده سناء مکی گلقند ریشه خطمی روغن بادام تیار کنند وبنوشانند وبعد یک مسهل دو روز منضج داده مسهل دوم وهمبرین طریق مسهل سوم بعمل آرند واز روزیکه منضج شروع کنند وقت شب هنگام خواب چهار ماشه حب هلیله با آب نیم گرم بسیاده باشند وروزیکه صبح مسهل دهند دران شب نه ماشه استعمال نمایند ودر ایام منضج غذا نان باریک ودال مونگ حل کرده وبروز مسهل لبیه گندم واگر کهچری دال مونگ یا دال مونگ وبرنج موافق فراج باشد آنهم مناسب است صفت حب هلیله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ سناء مکی ادویها کوفته بیخته یک توله روغن بادام یاروغن گاو آمیخته با آب مرشته حب بمقدار ماش بندند ونگاهدارند ودر ایام منضج وقت شب هنگام خواب چهار ماشه وروزیکه صبح مسهل شود دران شب نه ماشه استعمال نمایند دبخواهند رمد مادی صفراوی علامتش آنست که ورم وانتفاخ وتمدد وحمرت ورمص وسیلان اشک بنسبت دموی کمتر باشد اما وجع والتهاب وخلش بیشتر از دموی باشد علاج رمد مادی صفراوی بعینه موافق رمد مادی دموی است از منضج ومسهل وغذا ودیگر تدابیر الکه در رمد دموی مذکور شده همچنان بعمل آرند علاج رمد مادی سوداوی ورمد مادی بلغمی

هیچ حاجت منضج و مسهل نیست دوائے موضعی یعنی استعمال ذرور و قطور و طلاء و ضماد و شیاف باندرون
یا بیرون چشم کفایت میکند و علامات رمد حار ساذجی همان است که در رمد حار مادی مذکور شد
و فراق در میان جمیع امراض مادی و ساذجی در قوت و ضعف است که امراض مادی بہ نسبت
ساذجی قوی تر و بغیر تنقیه ماده زائل نمی شود و ساذجی به نسبت آن ضعیف تر و حاجت تنقیه
ندارد و فقط تعدیل مزاج عضو باستعمال دوائے موضعی کافی میباشد ضماد برای رمد حار
ساذجی حضض یعنی رسوت اقاقیا صندل سرخ افیون زعفران بآب سائیده یا در عرق
برگ مکوی سبز سحق کرده نیم گرم گرداگرد چشم ضماد کنند در روزے سه و چهار بار و آب سرد هرگز
بچشم نرسانند و از آب گرم وضو کنند و روے بشویند دیگر برای ازاله سرخی و ورم
و درد چشم رسوت پھٹکری سفید برگ نورسته نیب هر سه مساوی در عرق مکوی سبز سائیده
نیم گرم حوالی چشم طلا کنند در روزے سه چهار بار بعمل آرند دیگر طلا برای رمد حار و ورم چشم را
بہ نشانند و درد چشم را ساکن گرداند صبر حضض گل ارمنی افیون زعفران بآب سائیده نیم گرم
بر پلک های زیر و بالاے چشم طلا کنند در روزے بدفعات دیگر برائے رمد حار رسوت گل ارمنی
افیون در عرق مکوے سبز حل کرده نیم گرم بر پلک هاے زیر و بالای چشم طلا کنند و قبل ازین
نوشته ام که استعمال دوا در چشم مرمود بعد سه روز از حدوث مرض باید و قبل ازان ممنوع اما
در رمد مادی هرگاه خواهند منضج شروع کنند دوای موضعی مثل ضماد و طلاء و غیره قبل از تنقیه
بعمل نیارند و معلوم باد که حضض در رمد حار دوائے سریع الاثر است و در مقامی که هیچ یکی ازین
دواها که مذکور شد میسر نیاید در انجا علاج رمد حار ساذجی فقط از برگ انار یا برگ تمر هندی یا
برگ مکوی سبز یا برگ پیاپانسه سفید گل که در ویرانه ها می روید توان کرد یعنی از برگهاے مذکوره
هر کرا خواهند و بیابند بگیرند و اندک آب انداخته بکوبند و باریک کوفته شیره آن بکشند و برآتش
نهند که اندکے غلیظ شود پس بر پلک های چشم طلا کنند و اگر اندکے افیون میسر آید و در ان
حل کنند برائے تسکین درد قوی تر شود و الا بغیر افیون نیز کارروائی توان کرد و اگر رسوت هم
میسر شود و قدرے در ان ضم کنند اولی تر باشد دیگر ان پوٹلی برائے رمد گرم و سرد و درد
چشم از هر قسم که باشد خیلے نافع است لودھ پھٹکری مردار سنگ زرد چوب زیره سفید

افیون فلفل سیاه نیلا تھوتھا دواها کوفته در جامه باریک کهنه بسته در آب گوکنار تر دارند و زمان زمان آن پوٹلی را از آب بردارند و گرد چشم بگردانند اما اثر دوا اندرون و بیرون چشم برسد دیگر از چوب دوده پھٹکری هر یک ششماشه قرنفل کلان دو عدد دو برگ تمر هندی کوفته یکتوله دواها را پوٹلی بسته در آب تازه تر کنند و گرد چشم بگردانند دیگر سفیده جست یکتوله نبات سفید یک ماشه نیلا تھوتھا یک سرخ با آب سائیده حب بسته نگاهدارند و با آب سحق کرده در چشم کشند سرخی و درد چشم زائل شود رمد بلغمی علامتش آنست که انتفاخ و ثقل بشدت باشد و چرک و اشک بسیار آید و بحالت خواب هر دو پلک های چشم باهم ملتزق شوند و سرخی به نسبت دموی و صفراوی کمتر باشد اگر دریابند که معده و دماغ مریض از ماده ممتلی است منضج و مسهل داده تنقیه بلغم نمایند منضج بادیان اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس مقشر نیمکوفته تخم معصفر کوفته پوست بیخ بید انجیر مویز منقے شکر سرخ ده دوازده روز منضج داده مسهل دهند مسهل بادیان اسطوخودوس تخم خطمی تخم معصفر کوفته پوست بیخ بید انجیر مویز منقے پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب کرده سنا مکی شکر سرخ حب ایارج حب آخر شب با آب نیمگرم بلع کنند و صبح مسهل دهند و بعد سه یا چهار مسهل چون دریابند که تنقیه بوجه احسن شده منضج و مسهل موقوف کنند اگر رمد بالکل زائل شده باشد هیچ حاجت علاج دیگر نیست و اگر چیزی خلل آن باقی مانده باشد پس آنچه در رمد سرد ساذج مذکور شده بعمل آرند علاج رمد سرد ساذج گیرو زیره سفید زرد چوب زنجبیل افیون دواها را در ظرف آهن انگشت آهن آب انداخته حل کنند پس برداشته در ظرف چینی نگاهدارند و قدرے ازان بگیرند و با آب رقیق کرده نیمگرم گرد چشم طلا کنند در روزے سه چهار بار بفضله تعالی در سه چهار روز رمد زائل شود و در رمد مادے بلغمی اگر بعد تنقیه اندکے خلل رمد باقیمانده باشد باستعمال این دوا بدو سه روز زائل شود دیگر برای درد چشم از هر قسم که باشد مفید است زیره سفید لوده پھٹکری سفید هر سه را هموزن باریک کوفته در مغز گھیگوار آمیخته پوٹلی سازند و هر ساعت پوٹلی را بچشم بگردانند نفع کامل بخشد دیگر برای رمد سرد ساذج برگ کٹائی قدری آب انداخته باریک بسایند و عصارهٔ آن گرفته نیمگرم گرد چشم بر پلک هاے زیر و بالا طلا کنند بفضل الٰهی بدو سه روز زائل شود

دیگر برای رمد سرد ٹھکری بریان زرد چوب رسوت افیون قرنفل دوا ہارا در خرقہ آہنی
بدستہ آہن قدرے آب انداختہ خوب سحق کنند پس برداشتہ در ظرف چینی نگاہدارند و قدرے ازان
گرفتہ بچند قطرہ آب رقیق کردہ نیم گرم بالای چشم طلا کنند بسہ روز چشم از علت پاک شود دیگر
خوشہ مغیلان یعنی پھلی ببول خشک باشند یا نزدیع تخم باریک سائیدہ پوٹلی بندند و در آب
طلینیج پوست ہلیلہ کابلی تر کردہ زمان زمان باندرون و بیرون چشم بگردانند دیگر زیرہ سفید
بنیلا تھوتھا نصف زیرہ بر پارہ جامہ کہنہ فرش کنند و نیلا تھوتھا کہ یک قرص باشند و زیرہ ما
نبود بالای زیرہ بگذارند و بالای نیلا تھوتھا نصف زیرہ دیگر نہادہ پوٹلی بستہ ساعتی در آب
تر کنند پس از آب برداشتہ بالای چشم بگردانند بطریقی کہ اندک رطوبت دوا باندرون چشم
نیز در رسد رمد سوداوی و این نوع را رمد یابس نیز گویند و علامتش آنست کہ خشکی چشم
و گرانی و سیاہ رنگ بود و خلش کند و زمان مرض بطول کشد ۔ ہر دو پلک چشم سرخ گردد و باشد کہ بطریق
ندرت در ملتحمہ نیز حمرت پدید آید و با رمد سوداوی اکثر صداع یا رمی باشد علی الخصوص اگر مزاج
مریض سوداوی بود و خشکی در دماغش بود و علاج بہر ترطیب دماغ اغذیہ مرطبہ کہ در مالیخولیا
ذکر یافتہ دہند و ماء الشعیر اکثر بنوشانند و بنفشہ و نیلوفر و تخم خطمی و شحم کدو و جو مقشر ہر یک
سہ و آب بجوشانند و بر مقدم سر ریزند و موخر سر را محفوظ دارند و چند روز متواتر بعمل آرند
و ہمیشہ از آب نیم گرم غسل کنند و گل بابونہ و گل بنفشہ و تخم کتان بآب سائیدہ و قدرے
روغن نیلوفر دران شامل کردہ بر پلک ہای چشم ضماد سازند و در روزی دو سہ بار لعاب بہدانہ
در چشم چکانند و ہر روز دو سہ بار شیاف دینار جون در چشم کشند و درین قسم رمد تا کہ ترطیب
کماینبغی حاصل نشود ہرگز مبادرت بہ تنقیہ مادہ نمایند در حالی کہ مریض حاجت تنقیہ داشتہ باشد
زیرا کہ مادہ [illegible] ہنوز مستفرغ نخواہد شد و مسہل موجب مزید یبس و جفاف خواہد شد و
اگر عند الضرورت بعد ترطیب کامل متوجہ تنقیہ شوند پس آنچہ از منضج و مسہل در نزلہ سوداوی
گفتہ شد بموجب آن بعمل آرند صفت شیاف دینار جون اسفیداج ارزیز اقلیمیای نقرہ ہر یک
دہ درم اثمد مغسول و کتیرا و نشاستہ از ہر یک یکدرم و نیم زعفران نیم درم جملہ ادویہ را کوفتہ بیختہ بآب
سرشتہ شیاف سازند بآب حل کردہ صبح و شام در چشم کشند رمد ریحی علامتش آنست کہ فقط

تمدد یعنی کشیدگی در چشم پیدا باشد و درد کند و گرانی و اشک در مرض و سرخی هیچ نباشد علاج بابونه و
اکلیل الملک مرزنجوش یعنی دونه مروه بجوشانند و آب آن بچشم ریزند در روزی سه چهار بار و دانه
سبوس گندم و چادرس نیکوفته پوٹلی سازند و گرم کرده بر چشم تکمید کنند در روزی چند بدین تدابیر که
مذکور شد مداومت نمایند تا ریح تحلیل شود **رمد مجازی** و نوعی است از رمد که آنرا رمد مجازی و تکدر
نیز گویند و این قسم رمد از اسباب خارجی چون ملاقات غبار و دخان و تاب آفتاب و تنگ بستن
پچیرها که نابان باشد حادث شود و درین قسم رمد سرخی قلیل باشد و اندکی سوزش در چشم بود و گاه
گاه اشک روان شود علاج اول اسباب مرض را ترک کنند پس شیاف ابیض در چشم کشند
صفت شیاف ابیض نشاسته کتیرا سفیده ارزیر صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم با لعاب
اسبغول یا سفیده بیضه مرغ سرشته شیاف سازند و در چشم کشند **فصل در ظفره** بفتحتین ظا
و سکون فا بفارسی ناخونه گویند و آن زیادتی است که بر ملتحمه پدید آید و اکثر از موق اکبر که جانب
بینی است ابتدا میکند و گاهی از جانب موق اصغر که جانب گوش است یا از هر دو جانب آغاز
کند علاج آن استعمال شیافات حاده است و مداومت و مواظبت آن اما در علاج این
مرض آنچه عمل خاص این فقیر است بگذارش می آید صاحب این مرض را باید که هیچگاه با آب سرد
غسل نکند و از اقسام ترشی ها و از ماست و شیر پرهیز نمایند و چند عدد از فلفل طویل را بر سنگ
سحق کنند که خشونت و درشتی آن زائل شود و مثل میل صاف و املس گردد پس در جیب خود
نگاهدارند و اکثر اوقات آن میل را در چشم کشند بمداومت و مواظبت چند مدت ظفره زائل شود
و صاحب عشا یعنی شب کوری را نیز نفع کافی بخشد و صاحب سبل رطب را نیز نفع دهد اما
مداومت در عمل و پرهیز از حموضات ضرور است **دیگر** کندر را با گلاب یا با آب سائیده در ظرف
چینی نگاهدارند و صبح و شام در چشم کشند **دیگر** از نمک لاهوری بصنعت و دستکاری میل سازند
و همیشه در چشم کشند در چند مدت ظفره غلیظ را نیست و نابود و زائل گرداند که هیچ اثر آن نماند
دمعه و این علتی است که همیشه چشم تر باشد و اشک از چشم روان بود **علاج** قدرے
کوکنار را در ظرف چینی یا سفال در آب تر دارند و هلیله کابلی را چند قطره آب کوکنار بر سنگ
انداخته مثل صندل سحق نمایند تا پوست هلیله مع خسته آن فرسوده شود پس با انگشت

برداشته بر پلک های زیر و بالای چشم طلا کنند در روزی سه چهار بار باستعمال یک هفته دمعه کهنه زائل
شود دیگر سنگ بصری و پوست هلیله زرد هر یکی دو درم صبر و فلفل گرد هر یکی پنجدرم باریک سائیده
ازمیل در چشم کشند دیگر چاکسو را پوٹلی بسته بازبل خر که تازه باشد جوش دهند پس پوٹلی را
برآورده چاکسو را که پوست آن نرم شده باشد مقشر کنند و بآفتاب خشک سازند پس
بگیرند یکتوله از چاکسوی مدبر و مامیران ششماشه و نبات سفید ششماشه باریک سائیده
در چشم کشند **بیاض و این مرضی است که بر سیاهی چشم سفیدی ظاهر شود** -
و اکثر اوقات بمرض رمد شدید نیز بعلت بند داشتن چشم و مستعمل نشدن ماده این مرض
لاحق شود **علاج** سفیده جست ششماشه فلفل دراز دو عدد گل چراغ دو ماشه برگ نرم
توخیز نیب یک ماشه جمله ادویه را در ظرف جست یا ظرف پھول از خرمهره کلان سحق کنند تا مثل
کحل شود پس آن کحل را در روز و شب چند بار بچشم کشند و در چشمان بچگان از انگشت استعمال
نمایند بعادت چند روز سپیدی زائل شود دیگر پاو یک سرخ نیلاتھوتھا یک سرخ هر دو را
باریک سائیده دریک توله شهد خالص آمیخته نگاه دارند و هر روز دو سه بار بمیل در چشم کشند دریک هفته
چشم روشن شود دیگر زبد البحر یعنی کف دریا و نمک سنگ بآب بسایند و چند قطره در چشم اندازند
در چند روز بیاض زائل شود **دیگر سپیدی و گل چشم هر دو را مفید است** نبات سفید
سنگ بصری نیلاتھوتھا بریان کرده پھٹکری دار فلفل جمله مساوی کوفته بیخته نگاه دارند
بچشم کشند **دیگر نافع امراض مذکوره** از گل یاسمین یعنی چمبیلی خرزونی ها یعنی ڈنڈی را
دور کنند و با هموزن نبات بقدری آب سحق کرده حب بندند و حب را بآب سحق کرده در چشم
کشند در روزی دو سه بار بعمل آرند در چند روز سپیدی و گل زائل شود **دوای عجیب**
که جاله و پھوله و کدورت بصارت را دور کند و چشم را روشن سازد از امراض
اطبا است بیخ اونٹ کٹارا در آب لیمون سائیده در چشم کشند **عشا و آنرا بفارسی**
شبکوری گویند علاج آن بگیرند جگر گوسفند و آنرا بر آتش نهند و هر گاه رطوبت از آن
برآید افشرده بگیرند پس بقدری دار فلفل و بادیان را بآن رطوبت افشرده جگر سحق کنند هر گاه
رطوبت دوا خشک شود سحق کرده نگاه دارند و بچشم کشند بعد دو سه روز علت زائل شود دیگر

عرق پیاز سفید و اگر بهم نرسد عرق پیاز سرخ و شهد مساوی با هم برهم زده نگاهدارند و در چشم
کشند دیگر ایضاً فلفل دار فلفل کبیلا مساوی باریک سائیده در چشم کشند دیگر فلفل زنجبیل
هلیله سیاه باریک کوفته در چشم کشند علاج شبکوری یک عدد دار فلفل را بجگر گوسفند خلانیده
بر سر آتش گذارند تا که رطوبت جگر در آن جذب شود پس فلفل را باریک سوده دو سه روز
در چشم کشند شبکوری زائل شود دیگر علاج شبکوری سیاهی اندرون آب سفید بیخ را که حلیم
بران می نشانند چند روز بچشم کشند شبکوری زائل شود جهر یعنی روزکوری صاحب
عشا که مذکور شد در روز بیند و در شب هیچ نه بیند و صاحب جهر را در روز هیچ چیز بنظر نیاید و در شب
همه چیز بیند سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج برای ترطیب دماغ آب
نیم گرم غسل کنند و حریرهٔ مغز بادام و تخم خشخاش خورند و روغن بادام بر سر بمالند و برای تغلیظ خون هریسه
و کله پاچه و دال ماش مقشر یا جلیبی در شیر مالیده و امرتی که بصورت جلیبی از آرد ماش میسازند
تناول نمایند و برود حصرم در چشم کشند صفت برود حصرم جرب عین و بیاض و دمعه
و سلاق و سبل و ظفره را نافع باشد توتیای کرمانی مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل
زردچوب از هر یک پنج درم دار فلفل مامیران از هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته
بیخته در آب غوره یعنی انگور خام بپرورند و در سایه خشک کنند دیگر بار باریک سائیده استعمال
نمایند چند روز سبل مرضی است که رگهای چشم سرخ و ممتلی شود و تیره و پیچ و چشم بخارد پس
اگر اشک سیلان کند و چشم و پلک تر باشند سبل رطب گویند و اگر رطوبت در چشم نیاید سبل
یابس گویند علاج اگر مناسب و مصلحت دانند اول فصد قیفال و یا فقط رگ پیشانی
کشایند و بعد از ان شیاف دینارجون در چشم کشند و مداومت آن نمایند و این شیاف
سبل رقیق رطب یا یابس هر دو را نافع است اما در سبل یابس اکثر غسل با آب نیمگرم کنند تا ترطیب
حاصل شود چشم را صفت شیاف دینارجون زردچوب شادنج مغسول صبر سقوطری
شیاف مامیثا مساوی الوزن بگیرند و کوفته بیخته بآب باران سرشته شیاف سازند
و چون این شیاف زرد و برنگ زر سرخ است لهذا صفت این دینارگون کرده اند اهل عرب
کاف را بجیم تازی بدل کرده دینارگون را دینارجون گویند معمول محاورهٔ اهل عرب است

که گاف را بجیم بدل میکنند و اگر سبل رطب یا یابس یا غلیظ باشند شیاف احمر حاد در چشم کشند صفت
آن شیاف زنج مغسول شش درم صمغ عربی پنجدرم مس سوخته و زاج سوخته هر یک دو درم افیون صبر
سقوطری هر یک نیم درم زنگار دو درم زعفران درم هر یک یک و نیم دانگ کوفته بیخته شیاف سازند
و آنجا که با سبل ریه گرم پدید آید هیچ دوای سرد یا گرم استعمال ننمایند فقط زرده بیضه مرغ بر پلک
چشم ضماد کنند که سبل و ریه هر دو را مفید است **شعر منقلب** شعر منقلب آنست که بمقام
مژه موی روید و سر آن موی بطرف مقله چشم منقلب باشد پس چون چشم حرکت کند سر موی
بچشم بخلد و اشک بر آید تدبیر او آن است که موی مذکور را بر کنند و هرگاه دیگر بار بروید باز
بر کنند و اگر خواهند که دیگر بار نروید بعد بر کندن موی مذکور خون ساس که آن را بفارسی شبگز
و بهندی کهٹمل گویند دران موضع بمالند و بدفعات این عمل را تکرار کنند یعنی هرگاه موی بروید
بر کنند و خون شب گز دران موضع بمالند امید هست که بتکرار عمل موی دیگر بار نروید و تکلیف
رفع شود **نزول الماء** و آن عبارت است از رطوبتی که از دماغ در ثقبه عنبیه ریزد و مانع بصارت
شود در ابتدا علاج آن اینست که تخم نیل صحرائی را باریک کوفته هر روز چند بار بمیل در چشم کشند و
چند مدت بران مداومت نمایند دیگر برگ تنبکشت را که بهندی سنبهالو گویند بآفتاب خشک کنند
و بالمناصفه آن تنباکو گرفته کوفته بیخته قند سیاه انداخته حسب دستور معمولی تیار کنند و در روز
و شب آن تنباکو را کشند که دود آن بدماغ میرسانیده باشد بفضل الهی امید است
که اگر در ابتدای مرض این هر دو عمل بجا آرند و از اقسام حموضات و لبنیات پرهیز دارند در چند
مدت آب زائل شود و چشم روشن گردد و اگر ازین تدبیر نفعی بظهور نرسد پس بعد سه سال تدبیر
قدح کنند اما مقتضای عقل اینست که درین مدت سه سال معطل و بی علاج نباشند و بجز آن
علاج تدابیر بی سود عمر و اوقات ضایع نکنند و شیاف مرارات نیز درین مرض نافع است اما
مهیا شدن همه اجزای آن مثل مرارهٔ باز و مرارهٔ پلنگ و مرارهٔ افعی خیلی صعب و دشوار است
غرب و این مرضی است که در گوشه چشم که جانب بینی است ناصور افتد و ریم ازان جاری
باشد و هرگاه بسببی دهن ناصور بند شود ورم و درد پیدا کند پس ماش یعنی ارد را
بخایند و لعاب آن بر آن نهند بدفعات این عمل کنند ورم سر کند دیگر تخم خرد و قدر

زعفران با شیر خر بسایند و بدفعات بران گذارند تا سر کنند و ریم جاری شود پس ریم و چرک را پاک
کرده دوای مفصلهٔ الذیل بفتیله آلوده اندرون ناصور نهند در چند روز به شود دوای دیگر
صبر کندر گلنار انزروت دم الاخوین مر شب یمانی از هر یک یکدرم زنگار ده ماشه را باریک سائیده
بگلاب شیاف سازند و شیاف را اندک گلاب حل کرده فتیله را بدوا تر کنند و در ناصور نهند در چند
روز به شود و چند آنکه از اندرون ناصور پر شود فتیله را کمتر کنند چون برابر جلد شود فتیله موقوف
کنند و دوا بر پارهٔ جامه طلا کرده بر زخم بچسپانند تا آنکه زخم خشک شود هر روز تبدیل آرند سلاق و آن
مرضی است که پلک چشم سطبر و سرخ شود علی الخصوص کنارهٔ پلک بیشتر سطبر شود و مژگان چشم
بریزند و سبب آن مادهٔ حاد باشد و اکثر بعد از رمد حادث شود علاج مغز بادام شیرین مقشر
با شیر زن سائیده بکار برند دیگر اجمود در سفیدی بیضهٔ مرغ سائیده بعمل آرند در روزی
بدفعات عمل نمایند دیگر در شیرهٔ برگ دهتوره و شیرهٔ برگ بهنگرا که بکنارهٔ آب می روید جامه
باریک کهنه را چند بار تر و خشک کنند پس فتیله ساخته با روغن گاو روشن کنند و دودهٔ آن
بگیرند و بعمل آرند بفضله تعالی بمداومت چند روز نفع بین حاصل شود و ازالهٔ مرض گردد و اگر
حاجت داند اول رگ پیشانی کشایند و خون بقدر ضرورت گیرند و یا منضج و مسهل از فائدهٔ هفتم
این کتاب مناسب خلط داده تنقیهٔ ماده نمایند و بعد از آن دوای موضعیه باستعمال در آرند
دیگر برگ سرس را قدری آب زده بکوبند تا نرم شود پس افشرده عرق آن بگیرند و از پنبهٔ کهنه فتیله
های سطبر ساخته دران عرق سه روز تر دارند پس در آفتاب خشک کنند و با روغن کنجد روشن
کرده دودهٔ آن بگیرند و آن دوده را در جامهٔ باریک بسته در سبوی پر آب یک هفته آویزان
دارند و برای ثقل و گرانی سنگی با آن تعبیه کنند تا پوتلی دوده در آب غرق باشد بعد یک هفته
بیرون آرند و دوده را در درجی نگاهدارند و هر روز بمیل در چشم کشند و این دوده ضعف بصارت
را نیز نفع می بخشد و حافظ چشم است و از حدوث اکثر امراض در چشم از هر قسم که باشند
زیرهٔ سفید لودھ پھٹکری هم وزن کوفته در مغز کهنوار مخلوط کرده پوتلی سازند و هر وقت
پوتلی درون و بیرون چشم بگردانند و همین ادویه را بر پارهٔ مغز کهنوار پاشیده وقت
شب بر چشم نهند و رفادهٔ بر سر آن نهاده از رباطه ببندند و وقت صبح بکشایند و

همه روز پوٹلی که تازه تیار کرده باشند بکار برند بهمین تدابیر روز و شب بدو سه روز درد چشم زائل شود
دیگر آماس چشم و برآمدن چشم یعنی جحوظ العین را نفع بخشد پوست بلیله زرد سنگ
بصری مساوی الوزن هر روز اندر آب یا در گلاب بسایند و بر پشت چشم طلا سازند هر روز چند
بار در چند روز نفع کلی بخشد دوائی که تقویت بصر نماید مغز خسته بلیله فلفل گرد دار
فلفل پوست بلیله کابلی آمله دارچینی سنگ بصری اصل السوس مقشر جمله ادویه کوفته در آب
سرد سحق کرده حب بسته نگاهدارند و هنگام خواب شب بآب سحق کرده در چشم کشند و بخوابند
بمداومت چند روز ضعف بصر زائل شود دیگر دوائی که بصارت زائل شده را بحال
خود آرد و بیاض و گل چشم و ابتدای نزول الماء را نفع بخشد بلادر یک عدد
پھٹکری مقدار دو نخود افیون مقدار یک نخود لیموں کاغذی دو عدد بھلاوه را بسوزانند
تا دود آن برود و چون انگشت سیاه شود خاکستر نگردد پس هر سه ادویه را در شکم تابه آهن
آب لیموں انداخته بدسته آهن بسایند تا آب هر دو لیموں صرف شود پس در ظرف چینی نگاهدارند
عند الحاجت قدری از ان بآب یا عرق لیموں حل کرده بچشم در کشند و مغوله چشم را بگردانند تا آب بسیار
برآید و چشم روشن شود سوزش چشم سبب آن انصباب اخلاط حاده و یا ارتفاع بخارات
حاده بود علاج پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله کشنیز خشک گل منڈی دواها را در پیاله
سفال یا چینی در یک پاؤ آثار آب شب تر دارند صبح آب زلال آن بقدر نیم پاؤ قدری نبات انداخته بجوشند
و میلی از جامه کهنه باریک مثل فتیله تیار کنند و در آب باقیمانده اندازند چون تر شود در چشم کشند
روزی چند برین عمل مداومت نمایند سوزش چشم زائل شود دیگر شیاف ابیض در لعاب اسپغول
یا سفیده بیضه مرغ حل کرده در چشم حرقت عین را نفع کافی بخشد و ترکیب شیاف ابیض

در ردیف مجازی مذکور شده و در آنجا ملاحظه نمایند

باب سوم در امراض گوش

حافظان صحت سمع را ضرور است که از اغذیه غلیظ و بخار انگیز و هوای سرد و گرم و اصوات
بزرگ مثل بانگ طبل و بوق و توپ و تفنگ و رعد اجتناب نمایند و گاه گاه روغن یاسمین
نیم گرم در گوش چکانند و بعد از زمانی فتیله از جامه باریک کهنه در گوش کرده روغن نشف

منتفع کنند و بیضه چوزک از گوش بیرون سازند تا نیم کشته منجمد نگردد و هر سال تنقیه دماغ بحب ایارج نمایند
و روغن بادام اکثر بر سر مالش نمایند و یاد دارند که هیچ دوایی و روغنی که سرد بالفعل باشد بگوش نیندازند
بلکه همه نیم گرم بعمل آرند زیرا که عصب سماعی را برودت بالفعل هر شئ مضر عظیم دارد وجع الاذن یعنی درد گوش
اگر از امتلای خون باشد علامتش آنست که روی سرخ بود و در سر و پیشانی گرانی محسوس
گردد علی الخصوص هنگام نجود و درد گوش با ضربان شدید بود علاج آن تنقیه است بفصد
و اسهال پس اگر مناسب داند رگ قیفال کشایند و بهتر همین است که خون بگیرند و تنقیه باسهال
نمایند و اینها منضج دهند منضج گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ شاهتره عناب سپستان شیره تخم خشخاش
نبات بجوشانند و صبح و شام بنوشانند و یک حصه روغن گل با دو حصه سرکه بجوشانند تا که سرکه
برود و روغن بماند روغن را در شیشه نگاه دارند صبح و شام نیم گرم در گوش چکانند بعد ازین منضج مسهل
دهند مسهل گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ شاهتره عناب سپستان پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی سیاه سنا مکی شیره مغز تخم کدو گلقند تیار کنند و بنوشانند غذا دال مونگ یا کهچری یا دلیه گندم
دهند مسهل اول و منضج داده مسهل دوم دهند بهمین طریق مسهل سوم دهند اگر سبب درد ماده صفراوی
باشد علامتش آنست که روی و سر بسیار گرم باشد و صداع عارض گردد و اندکی گرانی در سر
باشد اما سوزش در صفراوی به نسبت دموی زیاده تر بود و گرانی سر به نسبت آن کمتر باشد
از منضج و مسهل آنچه در دموی گفته شد بعینه بعمل آرند و روغن گل در سرکه پخته که در دموی
مذکور شده نیم گرم در گوش چکانند و از آرد جو و صندل سفید و کشنیز در عرق مکوی سبز یا کاسنی
سبز بسایند و در حوالی گوش ضماد کنند و شیاف ابیض در سفیدی بیضه مرغ یا در لعاب
اسپغول حل کرده نیم گرم بگوشش چکانند شیاف ابیض در امراض چشم در رمد مجاری
مذکور شده و اگر سبب درد گوش ساذجی یا علامات حرارت باشد هیچ ضرورت
تنقیه نیست صرف استعمال روغن گل مدبر با سرکه و ضماد و شیاف که مذکور شد
کفایت کند و اگر سبب درد گوش ماده بلغمی باشد علامتش آنست که با درد
هیچ سوزش و حمرت و ضربان نباشد اما گرانی در سر و گوش پیدا باشد
و خواب بسیار آید و از اشیای گرم نفع حاصل شود پس تنقیه معده و دماغ کنند بمنضج و مسهل و استعمال

حبوب ایارج **منضج** بادیان اصل السوس تخم معصفر کوفته مویز منقی انیسون برنجاسف شکر سرخ بجوشانند
وصبح وشام بنوشانند ودر ایام منضج هر شب وقت خواب یک شب ایارج فیقرا اور یک توله شهد آمیخته بقدرے
آب گرم بخورانند وروز یکه صبح مسهل دهند وران شب نه باشد دهند وهرگاه آثار نضج ظاهر شود مسهل
دهند **مسهل** بادیان اصل السوس تخم معصفر کوفته مویز منقی انیسون برنجاسف پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب کرده سنا مکی شکر سرخ روغن بادام
یا شیره بادام حب ایارج غذا دلیه گندم روز مسهل واگر تپ نباشد نان باریک در شوربا حل
کرده بهتر است حسب دستور سه یا چهار مسهل بحسب کمیت ماده بعمل آرند وبعد تنقیه این
روغن در گوش چکانند **صفت آن** تخم شبت تخم ترب تخم حلبه اکلیل الملک تخم کتان بابونه
سورنجان تلخ نیمکوفته جمله دواها را در شب در یک آثار آب تر دارند وصبح جوش دهند هرگاه نصف
آب باقی ماند صاف کرده در کرهان اندازند ونیم پاو روغن کنجد دران شامل کرده بجوشانند هرگاه
قدرے آب باقیمانده سرد کرده روغن را در شیشه گیرند ونیمگرم صبح وشام در گوش چکانند وپنبه
محلوج کهنه بسوراخ گوش نهند که اگر روغن از گوش برآید پنبه آن را نشف کند واز بابونه
تخم شبت واکلیل الملک عاقرقرحا بجوالی گوش ضماد کنند واین ضماد وروغن اگر سبب نفخی
باشد کافی بود در ساذجی هیچ حاجت تنقیه نیست واگر سبب درد ورم گرم بود علامتش آنست
درد وتب وزبان بشدت باشد ودر سر گرانی بود وروے سرخ باشد واین ورم اگر در ثقبه ویا در
اعضاے خارج از ثقبه باشد بنظر درآید وبحس بصر محسوس شود وازانکه از دماغ واعصاب بعید است
درد آن بشدت نباشد ووقت منفجر شدن ورم عصبه سمع از انهاک آن محفوظ میماند پس
بهمین در فائده ورم این موضع خطر کمتر دارد واگر ورم داخل ثقبه باشد بسبب قرب ومجاورت
عصبه سمع نیز متورم شود وورم این محل شدید الخطر است ودرد شدید پیدا میکند بحدے
که از شدت درد غشی واختلاط عقل عارض گردد وبسیار باشد که بسرسام انجامد وگاه باشد که بهفت
روز هلاک کند علے الخصوص اگر مریض جوان باشد وعلامت ورم درون ثقبه آنست که سمع گران
شود ودر شنیدن فتور افتد ولقعر گوش درد بشدت ونبض لازم باشد بخلاف ورم بیرون ثقبه
آنست سمع کم شود دران تپ نمی باشد واگر باشد بجز حماے یوم نبود یعنے یک روز آید ورم ها کند

درد باکند **علاج** فی الفور فصد قیفال کنند وبعد فصد ورد ورم بغیر منضج بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله
طبع را نرم سازند واگر فصد میسر نباید بجای فصد مسهل دهند **صفت مطبوخ فواکه** گل بنفشه
گل سرخ تخم کاسنی گل نیلوفر عناب سپستان مویز منقی آلو بخارا تمر هندی خیار شنبر ترنجبین
گلقند ریشه خطمی دواها بجوشانیده یا بجوشانند هرچه مناسب وقت دانند وبعد خیار شنبر و ترنجبین
آمیخته بنوشانند واگر مریض صاحب نزله باشد آلو بخارا و تمر هندی مناسب حالی او نیست پس
مطبوخ هلیله دهند **صفت مطبوخ هلیله** گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ شاهتره عناب سپستان
مویز منقی پوست هلیله زرد سنا مکی ملوس خیار شنبر ترنجبین گلقند ریشه خطمی شیره مغز بادام
حسب معمول تیار کنند وبدهند وشیاف ابیض در شیره کشنیز تر یا مکوی سبز یا کاسنی سبز یا سفیدی
بیضه مرغ حل کرده چند قطره نیم گرم در گوش چکانند اما چندان گرم نکنند که سپیدی بیضه پخته
شود واین همه تدابیر از فصد ومسهل وغیره که مذکور شد محض برای تسکین درد والم است پس
اگر تسکین یافت فهو المراد والا تخم کتان وتخم مرو و تخم حلبه بجوشانند ولعاب آن برآورده
در گوش چکانند تا ورم زودتر پخته شده منفجر گردد وبعد نضج وانفجار آن همه عوارض رسیده
زائل گردد وهرگاه ورم نضج یافته منفجر شود وریم برآید و قرحه شود پس **علاج قرحه گوش**
بدین طریق کنند اول ریم را از قرحه پاک کنند وطریقش آنست که شیره برگ سیب و شهد خالص
هر دو مساوی بآتش گرم کنند تا پخته شود پس فتیله در آن تر کرده درون گوش نهند بطریقی
که سر فتیله بیرون باشد وبعد هر دو ساعت فتیله را بیرون کشند تا ریم برآید پس فتیله دیگر بشهد
آلوده نهند هرگاه ببینند که فتیله ریم آلود نمی برآید وبعد کشیدن فتیله ریم از گوش بیرون
نمی چکد بدانند که ریم پاک شود پس برای اندمال قرحه وخشک شدن آن مرهم اسفیداج در
فتیله جامه کهنه یا پنبه کهنه آلوده اندرون گوش نهند در روزی سه بار تا تفرق اتصال التیام
پذیرد وخشک شود **صفت مرهم اسفیداج** موم سفید نیم درم روغن گل یا روغن کنجد دو درم
موم را بگدازند پس روغن اندازند هرگاه هر دو یکذات شوند سفیده باریک کرده دران اندازند
وبدست حرکت دهند تا همه مخلوط شده مرهم شود پس فتیله پنبه کهنه یا جامه کهنه باریک بمرهم
آلوده اندرون گوش گذارند هر روز صبح وشام بچند روز قرحه خشک شود ودیگر روغ که از

انزروت و دم الاخوین و کندر و عصارهٔ لحیته التیس مساوی الوزن ساخته باشند بفتیله آلوده درون گوش نهند فتیله را دو تر خشک کند بشرطیکه اول از استعمال شهد ریم از قرحه پاک کرده باشند واگر سبب درد گوش رفتن آب درون گوش بوده باشد تدبیرش آنست که فتیله از اسفنج تر ساخته در اندرون گوش نهند و بیمار باید که گوش بطرف پائین دارد تا آب را اسفنج جذب کند و تدبیری دیگر ازین هم بهتر این ست که هر چوبی که مجوف و سبک باشد چون نی یک سر آن را اندرون گوش کنند حوالی سوراخ گوش پنبه مسدود کنند تا مدخل هوا نباشد پس بدیگر سرنی که بطرف خارج است پنبه به پیچند و در روغن تر کرده روشن کنند هرگاه گرمی آتش اندرون گوش رسد آب را بطرف سوراخ نی کشد بدین تدبیر آب بآسانی خارج شود و درد زائل گردد واگر سبب درد گوش در آمدن هوام باشد در گوش چون مورچه و هزار پایه وغیره روغن کنجد نیمگرم در گوش چکانند دیگر در عرق برگ نیب قدری نمک سائیده آمیزند و نیمگرم در گوش چکانند واگر سبب درد گوش قرحه گوش باشد علاج آن در ورم گوش گفته شد و علاج دیگر اینست که کف دریا باریک سائیده در گوش فرو سازند یا در عرق نیب حل کرده نیمگرم در گوش چکانند واگر سبب درد وجود دیدان باشد که در گوش عارض شود بسبب ماده عفن یا قرحه مزمن که عفونت گرفته باشد علامتش آنست که خارش و دغدغه باشد و حرکت کرمان اندرون گوش محسوس شود و احیانا یک دو کرم از گوش بیرون آید علاج برگ سنبهالو قدری آب انداخته بکوبند و شیره برآرند و دران شیره صبر و افسنتین حل کرده نیمگرم چند قطره در گوش چکانند دیگر صبر و افسنتین و سلیم در شیره برگ شفتالو یا شیره برگ نیب حل کنند و چند قطره در گوش اندازند دیگر صبر در عرق پیاز یا عرق برگ نیب حل کنند و قطره چند در گوش اندازند واگر سبب درد ریاح غلیظ یا برد باشد که در صماخ جا گیرد و جمع احداث نماید علامتش آنست که در یابد بیمار درون گوش حرکتی شبیه بحرکت وبیت علاجش اینست که روغن های گرم چون روغن بابونه و روغن لبان نیمگرم در گوش چکانند و پنبه بر سوراخ گوش نهند دیگر چند قطره عرق زنجبیل تر در قدری شهد خالص بیامیزند و چند قطره نیمگرم در گوش چکانند دیگر روغن کنجد و شهد خالص و عرق زنجبیل تر و نمک سنگ هر چهار

هر چهار اجزا مساوی بگیرند و بهم آمیزند و نیم گرم در گوش چکانند دیگر برگ آکه که زرد شده از شاخ افتاده
باشد و تر بود چند عدد بیارند و روغن زرد بر هر دو روی آن مالیده بر تابه گرم کنند هرگاه خوب
نرم شود بمالند و عرق آن بگیرند و نگاه دارند و چند قطره نیم گرم در گوش چکانند در یکی دو هر قسم درد را
که از برودت در گوش عارض شده باشد نافع شود علاج خارش گوش رسوت در شیر زنان یا در آب
حل کنند و نیم گرم در گوش چکانند دیگر از تخم حلبه لعاب برآرند و نیم گرم در گوش چکانند درد و خارش
و سیلان ریم و یا زرد آب را که از گوش مدام جاری باشد نفع کافی بخشد دیگر پوست بیخ
سجنه کوفته عرق برآرند و نیم گرم در گوش چکانند قرحهٔ گوش را خشک کند و درد را تحلیل نماید
علاج درد گوش که بسبب بند شدن ریم یا زرد آب که همیشه از گوش روان باشد حادث گردد
و نیز برای درد گوش که از مادهٔ حاره یا بارده بود و دیگر اقسام درد را نفع بخشد لود نیکوفته دو توله برگ
نیب که تر و تازه باشد دو توله پشک بز خشک باشد یا تر دو توله هر سه اجزا را در آوند کنند و نیم آوند آب
انداخته و بر سر آوند سفالی نهند و در وسط سفال سوراخ کنند و سرپوش آوند از گل یا آرد بند
کنند پس جوش دهند هرگاه دو سه جوش آید از آتش فرود آرند و سر بگشایند تا بخارات گرم برود و بخارها
نرم باقی ماند پس یک سر نلی بسوراخ سفال آوند نشانند و سر دیگر بگوش کنند و عمل تنجیر بجا آرند
و بعد هر دو سه ساعت این عمل نمایند یعنی آوند را بر سر آتش نهند و چون گرم شود اندکی سرد
گردد در روز و شب پنج شش بار این عمل بجا آرند و هرگاه آب آوند کم شود از راه سوراخ
بسفال دیگر آب اندازند و اگر روز دوم نیز حاجت باشد دوای تازه در آوند کنند حسب معمول عمل نمایند
مرض صمم یعنی کری گوش و این مرض بر چند قسم است یکی آنکه مولودی باشد و لا علاج بود
دوم آنکه بسبب کبر سن و کهن سالگی قوا ضعیف شوند و برودت و یبوست بر اعضا مستولی
طاری شود و بدان سبب قوت سامعه باطل یا ناقص شود بحسب قوت و ضعف سبب
و علامت آن از پیری ظاهر است این هم علاج پذیر نباشد زیرا که اعادهٔ قوای جوانی محال
است سوم آنکه عصبهٔ مفروشهٔ صماخ که خالق بیچون قوت سامعه آنرا ارزانی فرموده بسبب سکته
یا سقط ملتصق شود این هم لا علاج است که التیام آن هرگز صورت نه بندد چهارم آنکه در مرض صفراوی بجا
بحران از مادهٔ صفرا آلهٔ سمع متضرر بود ناوف شود و قوتش بحالت طبعی نماند چنانکه اکثر بعضان را در

امراض حاده و حمیات صفراوی صمم عارض میشود و علامتش ظهور مرض صفراوی و علامات صفرا
ظاهر بودن است علاجش آنست که باستعمال مطبوخ هلیله تنقیه ماده نمایند چنانکه در ورم گوش
از ماده صفراوی گفته شد بعینه بعمل آرند و بعد تنقیه یک حصه روغن گل و سه حصه سرکه بجوشانند هرگاه
عرق روغن بماند نیم گرم چند قطره در گوش چکانند و در سعوط هم بدفعات بعمل آرند و اگر فصل انار باشد
یک انار ترش خام را مع دانه و تخم کوفته قدری عرق آن و اندکی کندر کوفته در روغن گل و سرکه
شامل کنند و مرتب کرده چند قطره نیم گرم در گوش چکانند و اگر انار میسر نیاید تنها روغن و سرکه
و کندر کفایت کند پنجم آنکه سوء مزاج ساذج حار بود یا بارد رطب بود یا یابس و در آله سمع لاحق
شود و بحدت صمم گردد زیرا که سوء مزاج حار قوام عصب را خشک می کند و می سوزد و بدان
سبب قوت سامعه بحالت طبعی در آله سمع نافذ نتواند شد و سوء مزاج بارد بسبب قبض و تکثیف
قوام آله سمع را کثیف می سازد و بدین سبب روح در ان بمجرای طبعی نافذ نشود و سوء مزاج
رطب قوام عصب را سست و مسترخی کند و بدان سبب التواء در عصب لاحق شود و نفوذ
روح در ان بمجرای طبعی متعذر گردد و پس صمم رو دهد و سوء مزاج یابس جفاف پیدا میکند
مانند سوء مزاج حار و مانع نفوذ روح شود و علامت سوء مزاج یابس آنست که در عمق گوش
وجع محسوس شود بغیر ثقل و بدون تمدد و در سوء مزاج رطب درد کمی باشد و علامات آثار
این هر چهار گونه سوء مزاج که مذکور شد این است که اگر سبب صمم سردی باشد برودت ضرر
رساند و در ایام سردی کری زیاده شود و اگر سبب صمم حرارت باشد در وقت گرمی شدت
کند و هنگام گرمی آفتاب ترقی آن شود و از لوازم حرارت است که التهاب و سوزش
در گوش و حوالی آن پیدا باشد و اگر سبب صمم یبوست بود تقدم اعمال مجففه چون صوم و تعب
و بیداری مفرط و دیگر اسباب مجففه بران گواهی دهد و در چشم و روی ضمور و لاغری پدید آید
ترطیب سود دهد و یبوست ضرر رساند و اگر سبب صمم رطب بود باستعمال مرطبات ضرر رسد
و مجففات نفع بخشد علاج تبدیل مزاج عضو کوشند بحسب سبب باستعمال معدلات مناسبه
در اغذیه و اشربه و قطورات موافقه مثل روغن بادام و روغن کدو نیم گرم در گوش اندازند چون روغن
بابونه و روغن زنبق و مانند آن و بادیان و تخم شبت کوفته و شکر سرخ بجوشانند

ونبوشند و غذا شوربای مرغ جوان خورند و سعار شیر زن در گوش چکانند و شیره مغز تخم کدو و شیره
تخم خرفه با شربت نیلوفر خورند و غذا آش جو و کدو و خیار و اسفاناخ کنند و در یابس حریره مغز بادام
خورند و روغن بادام در گوش چکانند و به آب نیمگرم غسل کنند و همگی همت به ترطیب مصروف دارند
و در رطب روغن مصطکی یا روغن قرنفل در گوش اندازند و بابونه و ازسون و زوفا
و مرزنجوش بجوشانند و نبوشند ششم آنکه خلط الخام غلیظ بر عصب که آله سمع است ریزد و
بدان سبب روح نفسانی و روح نافذ نتواند شد پس حس عصب زائل گردد و علامتش آنست
که قبل از ان استعمال مبردات اتفاق افتاده باشد و چیزهای گرم نفع بخشند و گرانی در پیدا
بود و هنگام نجو گرانی سر زیاده شود و حرارت و التهاب هیچ نباشد علاج آن تنقیه دماغ است
بمنضج و مسهل پس آنچه در رمد بلغمی از منضج و مسهل و غذا گفته شد بعینه بعمل آرند و بعد تنقیه
شش ماشه ایارج فیقرا و دو توله شهد خالص در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه یک حصه آب خشک
شود و سه حصه باقیمانده از ان غرغره کنند هر روز صبح و شام و تخم شبت و تخم تربیا و سداب
در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند صاف کرده ده توله روغن کنجد در ان
شامل کنند و بجوشانند تا آب خشک شود و روغن بماند هر روز چند قطره نیمگرم در گوش چکانند
دیگر از برگ شنبالو شیره برآرند و ربع وزن شیره روغن کنجد در ان شامل کنند و بجوشانند
تا شیره خشک شود و روغن بماند هر روز صبح و شام چند قطره نیمگرم در گوش چکانند هفتم آنکه سده
در صماخ عارض شود و هوای حامل الصوت را از وصول بعصبه مفروشه که آله حس سمع است
مانع آید و سده بسبب دو وجه واقع شود یکی آنکه وسخ و چرک بسیار در گوش جمع آید و چرک منعقد گردد اگر
گوش مریض مقابل نور آفتاب دارند علامتش آنست که از عامل این کار هیچ برآرنده چرک
رجوع آرند تا آنرا بیرون کنند و بجهت تلیین چرک هنگام خواب شب روغن کنجد نیمگرم
در گوش چکانند و روزانه بخار آب گرم در گوش رسانند تا نرم و ملائم شود و عند العمل
عامل با سانی برآید دوم آنکه حصات یا دانه درون گوش رود و مانع وصول هوای
حامل الصوت تا عصبه مفروشه شود تدبیرش آنست که تیز راقه که آله مخصوص برای این کار است
بیرون کشند و طریق دیگر آنست که از صوف میل سازند و بسر میل چیزی چسپیده سریش بمالانند

و میل در گوش کنند تا سنگ ریزه بسر میل بچسپد پس آهسته آهسته بیرون کشند و هنگام عمل میل باید
زانو یا یه که مریض بر سر پهلو خوابیده سر بجانب بالین آویزان دارد و عامل سر مریض را بر زانوی
خود گرفته بطریقی که مناسب داند عمل نماید سوم آنکه بعد از آن قرحه گوش گوشت زائد پدید آید یا ثؤلول
حادث شود و این عمل از جراحان کامل فن درست آید که گوشت زائد یا ثؤلول را ببرند و بعد از آن
زخم را بمرهم مندمل سازند و ادویه اکاله در آن مقام نهادن عمل خطرناک است طنین و دوی آواز گوش
است آنچه که باریک و تیز بود آنرا طنین گویند و آوازی که نرم و غلیظ بود دوی خوانند و هر دو آن اگر بسبب
ریح غلیظ باشد علامت آن تمدد گوش و عدم تنقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی شدت کند و اگر بسبب
امتلائی بود که بگوش ریزد بسبب امتلای دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود یعنی همیشه بر یک
حال باند و کم و زیاده نشود علاج آنچه بسبب آن ریح غلیظ باشد تنقیه ریح داده مسهل ریح دهند تنقیح و مسهل
ریح در ذیل اخلاط چهارگانه در فائده منقیه این کتاب مذکور شده موافق آن عمل نمایند و غذا نان
در شوربا تر کرده خورند و دلیه گندم نیز بهتر است و از اقسام حموضات و لبنیات و نفخات پرهیز دارند
و بعد فراغ از تنقیه این ادویه بجوشانند و در جلو معده بر سر نطول کنند بابونه اکلیل الملک برگ
سنبهالو بیخ بادیان نیم کوفته برگ سداب سبوس گندم نمک شور در یک سبوچه آب بجوشانند و بگرم
بر سر نطول کنند و این روغن بعد نطول در گوش اندازند تخم شبت تخم ترب بابونه اکلیل الملک
سورنجان تلخ سعد کوفی زرنباد در یک آثار آب بجوشانند هرگاه نیم آثار آب باقی مانده صاف
کرده نیم پاو روغن کنجد بآن شامل کنند و بر آتش نهند تا آب برود و روغن بماند هر روز
بعد نطول ازین روغن چند قطره نیم گرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند و روغن بابونه و روغن
بادام بهم آمیخته هر روز بر سر مالش تا هفته یا نه روز این همه تدابیر بعون الله بفضله تعالی
نفع کافی حاصل شود اورام بن گوش ورم این مقام ردی است بهر آنکه عضو
غدودی است و بسرعت قبول غذا میکند و [illegible] به الحس و بدماغ متصل است
لهذا اکثر مودی میشود بسرسام و غشاء عقل و باشد که از شدت الم بهلاکت رساند
و همچنین است حکم جراحات که درین موضع افتد و اسلم ترین اورام که درین مقام حادث
شود آنست که بر سبیل بحران نیک افتد علامات ورم دموی سرخی و گرانی موضع و د[illegible]

متمدد و علامت ورم صفراوی وجع لذاع و سوزش و عدم گرانی و علامت ورم بلغمی نرمی و ورم و بسیاری
گرانی و قلت حمرت و علامت ورم سوداوی صلابت و سیاهی ورم و قلت وجع علاج در جمیع
اقسام بحسب ماده اول بتنقیه پردازند و چنانکه در وجع الاذن یعنی درد گوش مذکور شده بمنضج و مسهل
استفراغ نمایند و بعد از آن بعلاج ورم پردازند و هرگز در ابتدا رادعات درین موضع
استعمال ننمایند بخلاف اورام دیگر جاها که اول علاج ورم استعمال رادعات است از بهر آنکه
بن گوش مقامی است که فضلات دماغ درینجا مندفع میشود پس اگر رادعات بکار برند
احتمال است که آن ماده باز بسوی دماغ رجوع کند و فساد عظیم بدماغ آرد و بهلاکت
رساند پس بهترین دوا اینست که تخم شبت و بابونه و تخم کتان باریک سائیده با موم و روغن
گل بسرشند و با آب سائیده نیمگرم ضماد کنند و اگر درد شدت باشد و تکلیف سخت دهد و این
باشد مگر در ورم دموی و صفراوی پس از برای تسکین درد و ورم رفاده از جامه کهنه سازند و با آب
نیمگرم تر کرده بر مقام درد نهند در اندک فرصت درد ساکن شود و مریض را راحت و آسایش
حاصل آید و اگر پوست خشخاش با قدری بابونه بجوشانند و در آن آب نیمگرم رفاده تر کرده بر
مقام درد نهند بهتر و اولی تر باشد و اگر برگ نیب جوش داده و در آب نیمگرم آن رفاده
تر کرده گذرانند مفید آید و درد را ساکن گرداند مگر که ورم را بنشاند و ماده را تحلیل کند
کالی زیری را با آب بسایند و کچلا اندرسے آب انداخته مثل صندل بر سنگ سحق کنند پس
هر دو را مخلوط کرده نیمگرم بر ورم ضماد کنند و هر روز سه چهار دفعه بعمل آرند و گل مندهی بقدر
دو توله شب در آب تر دارند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند و تا یکماه مداومت نمایند ماده
مرض را بالکل تحلیل کند دیگر پوست بیخ آکهه در شیر سائیده نیمگرم بر ورم ضماد کنند
اگر به ابتدا است و ماده قلیل بود تحلیل کند و اگر ماده کثیر جمع شده باشد پخته کرده منفجر گرداند پس بعد
انفجار و خارج شدن ریم این دوا بر قرحه نهند و به شود روغن سرشف در ظرف روئین یعنی کانسی
اندازند و از چوب بانس روغن را سحق کنند تا قدری از کانسی مخلوط شده پس آن روغن را بر قرحه طلا سازند
دیگر بهنگره را که بکناره آب می روید باریک سائیده یک قرص سازند و آن قرص را بر روغن زرد
بریان کرده بر قرحه ببندند هر روز تازه تیار کنند و بکار برند در چند روز خشک شود دیگر در ابتدائے

بروزان برگ تازه درخت بید گرم کرده بر ورم بندند ورم تحلیل کند دیگر اگر پیه پاکیان
و پشک گوسفند هر دو را نرم کوفته و باب سرشته گرم کنند و ضماد سازند ورم را بنشاند و ماده را
تحلیل کند بشرطی که ماده کثیر جمع نشده باشد **علاج مجرب خنازیر یعنی ورم پس گوش**
پوست نرم تازه درخت سرس مغز کدوی تلخ فلفل سیاه کالی زیره هر یک مساوی الوزن باب
سحق کرده نیمگرم بر خنازیر ضماد کنند بچند روز تمام ماده را تحلیل کند **شقاق و جراحت گوش**
اینمرض بیشتر اطفال خردسال را حادث شود جهت سستی جلد ایشان علاج بهر دفع حدت
موضع شقاق را اول بشیر زن یا باب جوشیده برگ نیب بشویند بعد ازان مرداسنگ و قنبیل
که آن را هندی کمیلا گویند باریک سائیده بران ذرور کنند بمداومت چند روز خشک شود **حکة
الاذن** یعنی خارش گوش سبب خارش رطوبت بورقی است **علاج** قدری افسنتین با آب کچنار
بپزند چند قطره ازان آب با قدری روغن گل بیامیزند و نیمگرم در گوش چکانند دیگر افسنتین
با قدری آب اندکی سرکه بجوشانند تا نصف بماند پس صاف کنند و نگاهدارند بگیرند قدری
روغن بادام تلخ و اگر نباشد روغن خسته زردآلو و اگر اینهم نباشد روغن کنجد و چند قطره آب مذکور
در آن آمیزند تا یک شود و نیمگرم چند قطره در گوش چکانند **رنجیدن و متنفر شدن گوش
از آوازهای قوی** واین مرض بدو سبب حادث شود یکی آنکه جمله قوای نفسانی ضعیف
شود دوم آنکه فقط قوت سامعه ضعیف گردد **علاج** تقویت دماغ کنند بخوردن حریره مغز
بادام و تخم خشخاش و نشاسته و بیضه نیمبرشت و حلوای زردی بیضه مرغ و شیر برنج و شیر
فالوده و روغن بادام و روغن یاسمین بر سر مالند و چند قطره در گوش هم چکانند و ریاحین
سطرا و خوشبو و عطریات روح افزا بویند و اگر حرارت در مزاج باشد شیره مغز تخم کدو و شیره
کاهو یا شربت نیلوفر بنوشند **انفجار الاذن** یعنی روان شدن خون از گوش اگر بسبب
تپ حاد خون از گوش روان شود هرگز بند نباید کرد تا وقتی که ضعف نیارد و اگر بسبب کشاده شدن دهن رگی یا
بسبب صدمه و ضربی که بر سر رسد حادث شود فی الفور در بند کردن آن سعی کنند **علاج** مازو نیم کوفته کافور در سرکه
خالص مازو را جوکوب کرده مع کافور در سرکه اندازند و بجوشانند هرگاه بنصف رسد از آتش فرود آورده چند
قطره نیمگرم در گوش چکانند بدفعات بعمل آرند در روزی سه چهار بار خون بند شود دیگر قدری اقاقیا با آب انار

خام که آنرا کوبیده عرق آن افشرده باشند بجوشانند و چند قطره هم گرم در گوش چکانند همین عمل
کنند و اگر انار خام میسر نشود گل انار و اگر اینهم بدست نیاید برگ انار کوبیده عرق برآرند و دیگر عرق کنند یا
اندکی مهرکه کافور جوش داده چند قطره بگوش چکانند خون جاری را بند کند باب چهارم در
امراض الف یعنی بینی نیمه بالای الف استخوان است و نیمه زیرین غضروف و نفع غضروفیت
آنست که چون سوراخ بینی را به بندند بآسانی باهم ملاصق شوند و چون بگذارند متفرق شوند و
مجرای بینی تا مصفات که آنرا اعظم مشاشی گویند کشاده است مصفات یعنی کفگیر است چون هیئت
این استخوان مشابه کفگیر است لهذا باین اسم مسمی گشته و مشاش بالضم استخوان نرم را گویند و در
منتهای دماغ مقابل مصفات دو منفذ است که بوهای خوش و ناخوش بدان منفذها بدماغ
رسند آن هر دو بشکل قرنی که از دماغ بیرون آمده اند بشکل سر پستان اند و طبیبان آنرا
حلمتی الثدی نام کرده اند نفع آن اینست که احساس بوها کنند و فضلات از همان منفذ مندفع
شود بطرف سوراخ بینی و در منتهای الف دو منفذ دیگر بکام است جهت تنفس و استنشاق هوا
و تصفیه آواز لهذا در زکام و نزله چون رطوبات درین هر دو منفذ فرود آید گرفتگی در آواز لاحق
شود و خالق بیچون چنانکه بینی را موجب زینت وجه ساخته احساس بوی و تصفیه صوت نیز بوے
مفوض داشته و از امراض که در بینی حادث شود یکی خشم بالتحریک است و آن نقصان
یا بطلان حس شامه بود بسبب کمی یا بیشی ماده و سبب آن خلطی غلیظ بلغمی بود که در بطن مقدم
دماغ جا گرفته سد راه روائح گردد مقدم علاج آن تنقیه ماده است بمنضج و مسهل منضج بادیان
انیسون گل بنفشه تخم خطمی اسطوخودوس مویز منقی تخم معصفر کوفته اصل السوس نیم کوفته شیره
مغز بادام نبات بجوشانند و صبح و شام بنوشانند و وقت شب سه ماشه ایارج فیقرا در یک تولہ شهد
خالص آمیخته یا دو جرعه آب گرم استعمال کنند و تا ایام منضج هر شب بلاناغه بعمل آرند و غذا اگر تپ
دیگر لاحق نباشد نان و شوربا خورند و دال مونگ و دال عدس مقشر هم مناسب است و بعد چهار روزه
منضج مسهل دهند مسهل بادیان انیسون گل بنفشه تخم خطمی اسطوخودوس مویز منقی تخم معصفر کوفته شب
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب کرده سنامکی شکر سرخ ایارج ده ماشه
خیسانند و صبح جوشیده بنوشانند در روزیکه مسهل شود در آن شب بجای ایارج فیقرا حب ایارج با آب

همگی هم بخورانند وصبح مسهل دهند و بعد یک مسهل چهار روز دیگر منضج خورده مسهل دوم وهمبرین طریق
مسهل سوم واگر مناسب دانند مسهل چهارم نیز بعمل آرند و بعد فراغ از مسهلات اگر مرض
بالکلیه زائل شده باشد هیچ ضرورت تدبیر دیگر نیست واکثر اتفاق افتاده که بعد تنقیه نیز مرض
بدستور قائم مانده درین حالت تدبیر مناسب این است که شونیز دلیودینه وشحم حنظل بآب بجوشانند
و بر پیشانی تا ربع سر نطول کنند تدریج تا آنکه اثر النطول بمقام مقصود رسانده شود و قدری از این آب
در بینی نیز سعوط کنند و در وقت سعوط دهن پر آب کنند و حبس دم نمایند و سر را بسوی پشت نگون
سازند و دهن پر آب کردن جهت آنست تا آب سعوط از منفذ خنک بدهن وحلق نرود و چند روز برین
عمل مداومت نمایند دیگر برگ کتالی خرد کوفته عرق برآرند وصاف کرده سعوط کنند در روزی دو
بار دیگر بار نندال شب در آب تر دارند وصبح آب صاف آن چند قطره سعوط کنند و وقت سعوط همان
قاعده بجا آرند یعنی دهان را پر آب کنند تا دوا بسوی حلق نرود دیگر زعفران ورومی مصطگی
واشنه هر سه اجزا مساوی الوزن بگیرند و باریک سائیده مثل تنباکوی مسحوق در بینی کشند و
چند روز مداومت نمایند دیگر سنگ را گرم کنند هرگاه خوب گرم شود قدری سرکه تیز و تند
بر سنگ گرم اندازند و چشم ها بند کرده بخار و بوی آن بدماغ گیرند **نتن الانف** یعنی بدبوی
بینی سبب آن خلط متعفن بود که در مصفات جمع شده باشد اول علاج آن تنقیه ماده است
بمنضج ومسهل وبهترین مسهل درین مرض مطبوخ هلیله است که در ورم گوش مذکور شده از نسخه
مطبوخ هلیله دواهای مسهل را گذاشته باقی دواها را مع دو توله عناب بمنضج استعمال نمایند تا هفت
روز روز هشتم دواهای مسهله شامل کرده مسهل گیرند وغذا دال مونگ وکهچری و دولیه گندم بعد مسهل اول
سه روز منضج داده مسهل دوم وهمبرین طریق مسهل سوم بگیرند و بعد فراغ از مسهل این دوا
بعمل آرند پودینه تر و برگ ریحان کوفته عرق آن برآرند و سعوط کنند بدبوی بینی را زائل کند
دیگر سعد وسنبل وقرنفل وصبر هموزن بکوبند و بآب پودینه سبز سرشته و فتیله ها ساخته خشک کنند
واندرون بینی نهند دیگر خردل و پودینه تازه هموزن بآب سائیده چند قطره سعوط کنند ومداومت
نمایند دیگر قرنفل و چوبینه خشک وملتی باریک سائیده در روزی سه چهار بار چون تنباکوی
مسحوق که عوام الناس آن را ناس گویند در بینی بکشند در چند روز نفع بین حاصل شود

دیگر روغن کدوی تلخ دو سه قطره در بینی اندازند و اگر کدوی تر میسر نشود پوست کدوی خشک شب در آب ترکنند و بشبنم گذارند و صبح چند قطره ازان سعوط کنند و دیگر دار شیشعان یعنی کاپیفل را شب در آب ترکنند و صبح چند قطره ازان سعوط کنند بد بوی بینی زائل کنند ناکڑه در ممالک بنگاله درون پرده بینی دانه بزرگ پیدا میشود و در بعضی اوقات تپ نیز با آن یار می باشد اهل بنگاله این مرض را ناکڑه گویند اگر در علاج آن تساهل کنند بهلاکت رساند و بهترین علاج اینست که گیاه سبز را تاب داده مثل فتیله سازند و اندرون بینی کرده بگردانند و حرکت دهند که از صدمه آن دانه مذکور بشکند تا شکستن دانه مذکور علاج نیک است و اگر تدبیر شکستن آن کنند تپ و درد شدت کند و نوبت بسرسام رسد و بعد انفجار بدشواری تمام خشک شود و شاید که بحالت سرسام نوبت بهلاکت رسد و درین مرض از الحییات ولبنیات وحموضات پرهیز واجب است سده مجرای بینی در مجرای که مابین بینی و دهن است چون سده حادث شود در کلام مریض تغییر دهد و بغنه سخن گوید یعنی چنان معلوم شود که در بینی سخن میگوید این مرض را اهل هند منمنین گویند علاج آن شونیز در بول خر سائیده چند قطره سعوط کنند و اگر از بول خر اکراه کنند با آب بسایند و بعمل آرند و چند روز مداومت کنند دیگر مویدا برنگ سنگرف اجواین خراسانی زعفران هر پنج ادویه مساوی الوزن باریک سائیده مثل تنباکوی خشک در بینی کشند دیگر زر چوب بریان دارچینی بسباسه قرنفل هر چهار اجزا مساوی سفوف کرده در شهد که دو وزن دوا باشد آمیخته هر روز ناشته میخورده باشند دیگر مشک یکدرم مشک خالص دو سرخ زعفران شش سرخ افیون چهار سرخ عدس مقشر دو درم باریک سائیده با آب سرشته حب مثل نخود بندند و نگاه دارند یک حب در عرق مرزنجوش که بهندی دونا گویند حل ساخته در بینی سعوط کنند و چند روز منمنیس زائل شود **رعاف یعنی روان شدن خون** دماغ از راه بینی اگر در تپهای گرم و سرسام دموی یا صفراوی و یا در روزهای بحران تپ که چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم باشد حادث شود از دفع طبیعت باشد در بند کردن آن تعجیل نه کنند اما هرگاه نوبت بافراط رسد و ازان ضعف و انحلال بمریض لاحق شود بلا اهمال در بند کردن آن سعی کنند پس اگر رعاف در غیر ایام تپ باشد مریض را بر کرسی سرنگون نشانند و آب سرد بر سرش ریزند

بوله دار بر تارک سر ریزند که از پیشانی روان نشود و آب بطرف مؤخر سر برود و بقدر ده آثار آب سرد
بر سر ریزند بعد ازان سرش خشک کرده این ضماد سازند ضماد درعاف پوست هلیله زرد و پوست
بلیله آمله گشنیز خشک مساوی الوزن بآب سرد یا بشیر بز بسایند و اگر گرم هم کنند بر تارک
سر و پیشانی ضماد سازند و هرگاه خشک شود آن دور کنند و ضماد تازه نمایند انشاء الله تعالی
خون بند شود دیگر اسپغول سبز که تر کرده بر پیشانی ضماد کنند دیگر تازه چوب گل ملتانی و گشنیز
خشک و اسپغول دانه و طین مغره که بهندی گیرو گویند مساوی الوزن بآب سائیده ضماد
کنند دیگر برگ انار و برگ کنار سرد و مساوی بآب سائیده بر تارک سر و پیشانی ضماد کنند دیگر
گچ کهنه از عمارت کهنه گرفته بآب باریک سائیده بر تارک سر و پیشانی ضماد کنند دیگر دوای عجیب
و سریع الاثر سرگین تازه خر بیارند و قدری آب ازان افشرده در بینی مریض را از آب پر
کرده در بینی مریض سعوط کنند رعافی که بهیچ دوا بند نشود ازین دوا بند شود و اگر رعاف بسبب
حدت خون حادث شود علامتش آنست که اندک آید و خون رقیق بود علاج شیره
مغز تخم کدو و شیره عناب شربت نیلوفر عرق شاهتره شیره ها برآورده عرق و شربت آمیخته
بنوشانند و گل ارمنی و گل سرشوی سبز که سائیده بر پیشانی ضماد کنند بدفعات دیگر بارزد و شب
دگنار و نشاسته و صمغ عربی بآب سحق کنند و فتیله در ان تر کرده در بینی گذارند دیگر سرگین تازه
خر افشرده عرق برآرند و چند قطره سعوط کنند این دوا هر قسم رعاف را نافع است و اگر رعاف
بسبب غلبه خون باشد علامتش آنست که بسیار آید و غلیظ باشد اگر مناسب داند فصد
قیفال کنند و دم الاخوین و شب یمانی و غبار آسیا و نسج عنکبوت مساوی الوزن خشک
سائیده در بینی نفوخ کنند و یا بآب سحق کرده فتیله بدان آلوده در بینی نهند دیگر گل ارمنی
عدس مقشر گل سرخ برادهٔ صندل سفید گلنار تخم خشخاش هموزن بآب بسایند و بر پیشانی
و تارک سر ضماد کنند قروح الانف یعنی ریش بینی اگر تر باشد زرد آب ازان برآید اول تنقیه
به مطبوخ هلیله کنند چنانکه در نتن الانف گفته شد و بعد تنقیه فتیله بمرهم اسفیداج آلوده در بینی
نهند و ترکیب مرهم اسفیداج در ورم گوش مذکور شده دیگر صمغ پلاس یعنی ڈھاک صمغ ببول خشک دم الاخوین
مازو هر یک زرد و پوست انار پوست سنگدانه مرغ کوفته بیخته هر روز دو سه مرتبه بر زخم بپاشند

ودو سه هفته بعمل آرند واگر قروح خشک باشد حاجت بتنقیه نیست واکثر خشکریشه مثل سده بر آید علاج
باین مرهم نمایند صفت آن روغن گل روغن موم سفید پیه گرده بز لعاب بهدانه اول پیه را گداخته
صاف کرده منجمد کنند پس پیه و موم را در کفگیر کرده بر آتش نهند چون هر دو گداخته یک جوش زده روغن
گل اندازند و پس ازان لعاب دران مخلوط کنند و از چوبی حرکت دهند که باهم یکذات
شوند پس سرد کنند ونگاهدارند و فتیله بدان آلوده در بینی نهند هر روز سه بار بعمل آرند بواسیر الانف
وآن گوشت زاید بود که در منخرین پیدا شود و منفذ را تنگ گرداند علاج اول بمطبوخ هلیله تنقیه
کنند چنانکه در زکام الانف شد و پس از تنقیه پوست انار ترش مع تخم با آب بسایند و فتیله بدان
آلوده در بینی نهند دیگر زاج دو درم زنگار نیم درم با آب سحق کنند و فتیله بدان تر کرده در بینی
گذارند دیگر مازو مرمکی زعفران سعد زرنیخ زرد ست باریک سایند در انف نفوخ نمایند واگر این
تدابیر نفع ندهد رجوع بجراح کامل آرند و بآهن قطع کنند عطاس وآن مراد از بسیاری
عطسه است و عطسه دماغ را چون سعال است مر شش را یعنی چنانکه سعال بحرکت خود ماده شش را
خارج میکند همچنین عطسه ماده و ریاح و بخارات دماغ را خارج مینماید و عطسه سه کسان را سودمند
باشد یکی آنرا که دماغ وی پر باد یا بخار یا خلط غلیظ باشد دوم آنرا که در دماغ او ماده پخته باشد
مثل در زکام بعد پختن ماده آمدن عطسه نافع است برای خروج ماده نضجیه زکام سوم زنان
را در وقت زادن که برای اخراج بچه و مشیمه یاری میدهد و سه کسان را مضر باشد یکی آنرا که دماغ
او گرم باشد که از حرکت عطسه گرمی دماغ بیفزاید دوم کسی را که در سینه او ماده بسیار مجتمع
بود و محتمل است که از حرکت عطسه ماده بحرکت در آید سوم کسی را که اکثر اوقات مرض رعاف
او را عارض گردد که از حرکت عطسه مبادا که خون بحرکت آید علاج چون عطسه زیاده تر آید و
خواهند که بند کنند از روغن گل پیشانی را تر کنند و چند قطره در بینی سعوط
نمایند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن گل نیمگرم در گوش چکانند
مربه مغز بادام بیاشامند و بآتش گرم کرده زیر سر نهند و سیب بوئیدن
عطسه مفرط را نفع کند و صاحب این مرض را باید که از دود و غبار و چیزان
هرچه باعث عطسه بود احتراز نماید و اگر عطسه مفرط کودک را باشد گرده گوسفند

بر آتش گذارند و آبی که از آن چکد اندکی در بینی کودک قطور کنند دو سه بار بعمل آرند عطسه مفرط بند شود فساد
شم و آن بر دو نوع است یکی آنکه خوشبو را در یابد و بد بو را حس نکند سبب آن اینست که در مقدم
دماغ یا در آن دو زائدتی که آله شم است و بیان آن قبل ازین گذشته ماده عفنه جمع شود یا در
منتهای زائدتین قرحه متعفنه پیدا آید و بمرور زمان شامه بدان مانوس و مالوف شود پس هرچه
مخالف و مضاد عفونت بود محسوس شود و باشیای بدبو و نتن هرگز منفعل نگردد علاج اول
تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و اگر قرحه بود تدابیر قرحه بعمل آرند چنانکه در قرحه انف مذکور شد و بعد
از آن مشک و اگر میسر نشود قرنفل یا دارشیشعان یا سنبل الطیب ببویند و چند روز مداومت نمایند
دوم آنکه بوی بد محسوس شود و بوی خوش مدرک نگردد سبب آن اینست که در مقدم دماغ
یا در آن دو زائدتی که آله شم است ماده شیرین طبیعی دموی یا ماده بلغم طبیعی جمع آید و شامه از بوی
آن مانوس شود پس آنچه مخالف آن بوی باشد یعنی بدبو محسوس شود زیرا که مخالف آن بو
است که شامه بدان مانوس شده و آنچه موافق آن بو باشد یعنی خوشبو محسوس نگردد علاج
اول تنقیه دماغ کنند بمطبوخ هلیله بعد از آن چیزهای بدبو چون جند بیدستر یا سکبینج یا حرمل یا جاو
شیر یا انگوزه یا شیر مقشر کوفته ببویند

باب پنجم در امراض دهان و کام و زبان و لب

دهان اول آله است از آلات غذا که لقمه غذا اول بدهان می آید و در اینجا از مضغ اندکی نضج یافته
از حلق بمری میرود و از مری بمعده و از انجا بمعده منحدر می شود و زبان آله ذوق است و مولف
است از گوشت سفید و شرایین و اورده و اعصاب و سرخی زبان از خون رگها و شریانها است
و در بیخ زبان قطعه گوشت غدوی است که آن را مولد اللعاب گویند که لعاب و آب دهان از آن
بر آید و زبان را تر میدارد و با نضج غذا یاری دهد و در حالت تکلم سهل الاطاعت باشد و زبان
دو شاخ است و از بهر آنکه هر دو یک علاقه است یکی می نماید و امراضی که بر زبان عارض شود و از آن
جمله یکی ورم است ورم اللسان آماس زبان بر چهار قسم است یکی آنکه دموی بود
علامتش سرخی زبان مایل بکمودت و احساس وجع با تمدد و لعاب در زبان کمتر آید علاج
کوی خشک و تخم کاسنی و گلنار و عدس و براده صندل سرخ و صندل سفید و کشنیز خشک
با آب جوشانده مضمضه کنند دیگر برگ انار برگ کوی سبز عدس مقشر جوش داده مضمضه کنند دیگر

شاهتره برگ حنای خشک فوفل نیم کوفته منبری براده صندل خشک جوش داده مضمضه کنند و اگر این تدابیر نفعی ظاهر نشود تنقیه بمطبوخ هلیله کنند چنانکه در ورم گوش در متن الف مذکور شد اول سه روز منضج و زند پس یک مسهل گیرند و دو منضج دیگر و زده مسهل دوم و همین طریق مسهل سوم نیز بعمل آرند پس از مسهلات اگر ماده قلیل باقیمانده باشد بمضمضه های سابق عمل نمایند و اگر بسبب بزرگی آماس دوا فرو بردن یا مضمضه کردن متعذر باشد بحقنه لینه که بسر سام دموی مذکور شد عمل کنند و بهر روع ماده ورم صندل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و اقاقیا و هموزن در شیره مکوی سبز ساییده و خرقه بدان آلوده بر ورم زبان گذارند و چون خشک شود تجدید کنند و هرگاه ورم زبان کم شود بهمین ادویه مذکوره اکثر اوقات مضمضه کنند و بعد انقضای زمانه ابتدا یعنی از روز شروع ورم چون سه روز گذشته باشد روز چهارم قدری شیره جو و لعاب خطمی و لعاب تخم کتان در ادویه سابق بیفزایند و بعمل آرند و همین تدبیر تا ایام انحطاط که بنه روز آخر شود معمول دارند و از روز و هم که زمانه انحطاط شروع شده رادعات و مخیات را موقوف کرده فقط محللات را باستعمال نمایند پس بابونه اکلیل الملک و بنفشه بجوشانند و بطبیخ آن مغز خیار شنبر آمیخته از آن مضمضه و غرغره کنند غذا دال مونگ و دال عدس مقشر و دلیه گندم دوم آنکه ورم صفراوی باشد علامتش زردی و خشکی زبان است و درد و سوزش شدید و تمام زبان بتشر بود یا نبود در علاج آنچه در ورم دموی مذکور شد بعینه بعمل آرند و دوا و غذا همان طریق بکار برند سوم آنکه ورم بلغمی بود علامت آن سپیدی زبان است و بسیاری سیلان لعاب از دهان علاج یک توله ایارج فیقرا در یک آثار بجوشانند چون سه پاو آب باقی ماند سه توله شهد خالص در آن انداخته از آن مضمضه و غرغره کنند و اگر این تدبیر سودمند نشود و مرض مادی دریابند و ضرورت تنقیه تصور نمایند در اوائل این کتاب از فائده هفتم منضج بلغم از ذیل منضجات و مسهل بلغم از ذیل مسهلات بگیرند و بعمل آرند و غذا آنچه صاحبان مرض بلغمی را مناسب است در آخر فائده مذکوره مندرج است و هرچه مناسب و پسند خاطر باشد اختیار نمایند چهارم آنکه ورم سوداوی باشد علامتش سیاهی زبان است و خشکی آن و کمتر بودن لعاب دهان علاج آن تخم کتان و تخم حلبه و انجیر زرد

با شیر بز و آب که برابر شیر باشد یعنی هر واحدی نیم آثار بجوشانند چون سه پاو باقی ماند صاف کنند
و دو توله مغز خیار شنبر دران آمیزند و ازان مضمضه و غرغره کنند و اگر ازین نفعی ظاهر نشود و مرض مادی
متصور گردد به تنقیه ماده پردازند بمنضج و مسهل پس از فائده هفتم این کتاب از ذیل منضجات
منضج سودا و از ذیل مسهلات مسهل سودا گیرند و ترتیب و دستور [illegible] بعمل منضج و مسهل و از
اول پانزده روز منضج خورند و بعد ازان یک مسهل گیرند و بعد چهار روز منضج خورده
مسهل دوم بعمل آرند و همین طریق سه یا چهار مسهل با نجام رسانند و بعد فراغ از مسهلات اگر حاجت
غرغره و مضمضه اول باره دیگر بعمل آرند که نفع کافی بخشد **مضمضه دیگر برای ورم بلغمی** تخم حلبه دو [توله]
بادیان سبز بجوشانند و مغز خیار شنبر دران حل کرده مضمضه کنند **مضمضه دیگر برای ورم سوداوی**
بنفشه تخم حلبه تخم کتان تخم مرو انجیر زرد اصل السوس نیم کوفته تخم [illegible] جمله ادویه بوزن [illegible]
خیار شنبر دو توله با جوش داده صاف کنند پس لب خیار شنبر آمیخته مضمضه کنند **ثقل لسان** در حرف
زدن و تکلم تعذر واقع شود و اگر به سبب قوی باشد هیچ از زبان بر نیاید و اگر سبب ضعیف باشد
کلمات بهیچکی باید و شاید ادا نشود پس اگر سبب آن سوء مزاج حار یابس است که
رطوبات زبان را خشک کرده و بسبب خشکی وقوع تشنج در سان برای ادای کلمات اصلا
قدرت نباشد پس همه آثار و علامات حرارت و یبوست ظاهر باشد **علاج** تخم خرفه تخم
خیارین مغز تخم کدو تخم خربوزه تخم ها را با آب سائیده در نیم آثار آب سرد شیره برآرند و نیم آثار شیر
بز بلا جوشیده دران آمیخته ازان مضمضه و غرغره کنند و بعد [illegible] در شیره [illegible] مقدار دام شیرین دران
ادویه اضافه کنند و بعد چهار روز چار توله روغن کنجد دران انداخته و روزی چند بار مضمضه کنند و این
تبرید نوش کنند تبرید شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین لعاب اسپغول شربت نیلوفر غذا آش و آش
برنج و چند روز همین تدابیر مداومت نمایند و اگر کثرت رطوبات بلغمی سبب آن باشد همه آثار و علامات
رطوبت و برودت ظاهر باشد و این در حقیقت تشنج زبان باشد **علاج** فلفل و دار فلفل و عاقرقرحا و
زنجبیل هر چهار نیم کوفته مساوی الوزن در یک آثار آب بجوشانند و ازان مضمضه کنند و [illegible]
آب ماء العسل دهند و غذای شوربای کبوتر بچه با قدری نان اگر فقط ازین تدابیر بسه روز نفعی
ظاهر شد فهو المراد و الا این مطبوخ دهند بادیان افسنتین شیطرج تخم کتان تخم [illegible] گوشته اسطوخودوس [illegible]

تخم کرفس مویز منقی شهد خالص بدو ماه در سه پاو آب بجوشانند چون نصف باقی ماند نیمه ازان
صبح وشام شیر گرم نوشانند تا دو هفته بعمل آرند ومضمضه بدستور جاری دارند اگر در مدت
دو هفته از استعمال نمایند مضمضه ومطبوخ ثقل زائل شد وتکلم بحالت طبعی آمد تدبیر دیگر ضرورت
والا در اجزای مطبوخ این چند ادویه زیاده کنند ومسهل دهند پوست بلیله زرد وبلیله کابلی وبلیله
سیاه بروغن چرب کرده سنا مکی حب ایارج شکر سرخ حب ایارج آخر شب بخورانند وصبح مطبوخ دهند
وحسب قاعده سه یا چار مسهل بعمل آرند واگر عصبه محرکه زبان گسسته شود بسبب ضربه وسقطه
که بر موخر راس افتد وبدین سبب ثقل لسان پدید آید این هرگز علاج پذیر نباشد عظم اللسان
یعنی بزرگ شدن زبان گاه باشد که بزرگی زبان بحدی رسد که زبان در دهن نگنجد و
از دهان برون آید ودر حقیقت استرخاء اللسان همین است وسبب حدوث این مرض رطوبات
فضلیه است که از دماغ بر زبان ریزد واجزای زبان آن را تشرب کند علاج آنچه در
ثقل لسان از ماده بلغمی گفته شد همه تدابیر از منضج ومسهل ومضمضه همچنان بعمل آرند
واز اغذیه واشربه وادویه سرد پرهیزند مضمضه فلفل سیاه نیم کوفته تخم کرفس تخم حلبه بجوشانند
واز ان مضمضه کنند دیگر نوشادر بسرکه سائیده بر زبان مالند ضفدع اللسان وآن فزونی
صلب است غده مانند که در زیر زبان پدید آید وچون هیئت آن بسر غوک مشابه است لهذا
ضفدع نامند واگر این فزونی بزرگ تر شود منع تکلم کند وسبب این مرض بلغم لزج است
باخون که لطیف آن تحلیل رود وغلیظ صلب شده بماند علاج شب یمانی ح سوسن آسمانجونی
مرکی زعفران مساوی الوزن باریک کوفته بر ضفدع بمالند ومداومت نمایند دیگر نوشادر
زاج سوخته وزنگار وبیخ سوسن ومرکی باریک سائیده وبسرکه آمیخته بر ضفدع بمالند دیگر صعتر
وزوفا ونمک وپوست انار سائیده باریک بمالند دیگر زنجبیل عاقرقرحا فلفل زرد چوب هر واحدی
یکدرم انگ خشک یکماشه باریک سائیده بر ضفدع بمالند حرق اللسان این مرض را چهار سبب
است یکی حرارت معده دوم حرارت دماغ سوم تناول چیزهای تیز یا تلخ یا شور چهارم انصباب
خلط حار بر زبان علاج شیره تخم خرفه وشیره مغز تخم کدو وشیره برگ کاسنی لعاب اسپغول
ولعاب بهدانه یکجا کرده با تخم انار شیرین آمیخته مضمضه وغرغره کنند دیگر از دوغ ترش گاو تازه ...

بو ساخته باشند بدفعات مضمضه کنند **حکة اللسان** سبب آن انصباب خلط حار لذاع است
که از دماغ بر زبان ریزد یا بخارات حاره لذاع است که از معده بسوی حلق و زبان مرتفع گردد و
علامت وی آنست که زبان سرخ باشد و مریض از خاریدن زبان بدندان یکدم غافل نماند لیکن
آن قرار و آرام نباشد و چون بآب گرم مضمضه کنند تخفیف و بعده آسایش پدید آید **علاج** اول تنقیه
نمایند بعده تنقیه بمطبوخ هلیله و بعد فراغ از تنقیه بهر تسکین لذع و تلیین جلد زبان و ترطیب و تحلیل ماده
که در زبان جا گرفته اول بآب گرم مضمضه کنند و بعد آن در شیر گاو جوشیده
اندک شکر انداخته متمضمض نمایند و عقب آن بهر تسکین و تبرید و تلیین و تقطیع و تحلیل مضمضه
کنند بآب گرم که در ان قدری سرکه و روغن گل مخلوط کرده باشند دیگر پوست هلیله زرد دو
خائیدن و بار بار یک سائیده بر زبان مالیدن نفع تمام میدهد دیگر پوست هلیله زرد
پوست بلیله آمله گل سرخ برگ خامهورن جوش داده یک شب نگاهدارند و روز دوم از ان مضمضه
و غرغره کنند نفع کافی بخشد **شقاق اللسان** سبب آن یا یبوست دماغ باشد و یا بخارات
اخلاط سوخته که در معده باشد **علاج** ماء الشعیر بنوشند و شیره مغز تخم کدو و شیره تخم خرفه
و شیره کشنیز خشک و نقوع آمله که شب در آب خیسانده باشند با شربت نیلوفر بنوشند
و روغن گل و روغن مغز تخم کدو هر دو باهم آمیخته بر سر و پیشانی تدهین کنند و بآب نیم گرم
غسل کنند و از گوشت و شیرینی و چیزهای گرم و خشک احتراز نمایند **بثور الفم** دانه‌ها که
در دهان بر آیند سبب حدوث این مرض خون حار است که قدری صفرا در خون مختلط شود و
درین مرض درد بشدت باشد بحدی که خائیدن غذا متعذر گردد **علاج** گل سرخ برگ
عنب الثعلب برگ کاسنی بیخ کاسنی کشنیز خشک عدس مقشر برگ جالیص در یک آثار آب
بجوشانند و در روزی بدفعات مضمضه کنند و اگر نفع کافی نبخشد بمطبوخ هلیله تنقیه کنند چنانچه در
ورم گوشت بن الدندان مذکور و ورم اللسان گفته شد و بعد تنقیه اگر اندکی اثر مرض ماند مضمضه کنند
دیگر بار با اجزای مذکوره الحال نفع کافی بخشد **تقشر** که بر زبان و سقف حنک و شدقین
و عمور افتد معنی تقشر پوست جدا شدن است و سقف حنک کام و شدقین هر دو گوشه
دهان مثنیٰ واحد آنست که بهندی باچ گویند و عمور بضم عین مهمله جمع عمر است بالفتح

تا گوشت بن دندان را گویند و سبب تقشر بخارات گرم خلندة و تیز است که از بن خیزد و
تقشیر آنکه مجلل اعضا است بسوزد و خشک کند رطوبت آن را که باعث اتصال اجزای عضو
است پس بالضرور تقشر رو دهد و پوست باریک جدا شود و علامتش آنست که چون دهن یا کام
بخوبی بمالند جدا شود پوست باریک شبیه بپوست باریک سیاه و سر دهد علاج برگ آس و
گلنار و گل سرخ و کشنیز مقشر کوفته در سرکه و آب بجوشانند و بدان مضمضه کنند و وقت شب از مقشر
بر مضمضه کنند ✿ ذوق و فساد ذوق ✿ بطلان ذوق آنست که مزه هیچ چیز محسوس نشود و
سبب این مرض آنست که در عصب حاسه لینه که بر زبان و سطح دهان مفروش است رطوبات
فضول گرد آید و عصب آن را تشرب کند پس مسالک نفوذ قوت ذائقه سدود شود علاج
فلفل و عاقرقرحا و خردل هر سه نیم کوفته در آب بجوشانند و از آن تمضمض نمایند و تغرغر و اگر فقط فلفل سیاه
بخایند تا لعاب بسیار از زبان جاری شود هم نافع باشد و این علاج کسی راست که سرد و تر مزاج دارد
و برای حار مزاج مناسب اینست انار دانه و گل سرخ بجوشانند و سکنجبین ساده در آن آمیخته مضمضه و غرغره نمایند
دیگر خردل نیم کوفته سرکه خالص با آب بجوشانند و مضمضه کنند و فساد ذوق آنست که حس ذوق فاسد شود یعنی تا به طعم
را تلخ احساس کند و این دلالت دارد بر غلبه صفرا علاج منقوع تمر هندی و آلو بخارا مضمضه کنند دیگر از
سماق و زرشک شیره بر آرند و از آن مضمضه و غرغره کنند و سکنجبین ساده و سکنجبین لیمون انداخته نوش
کنند و غذا برنج با دوغ ترش و یا بورانی خورند و با جمله طعم ها را شیرین احساس کند و این دلیل است
بر غلبه خون یا بلغم حلو علاج شاهتره و بادیان و غب الزیره یعنی جزایه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و قدری از آن شربت عناب انداخته بنوشند و با جمله طعم ها را ترش کند و این دلیل است بر بلغم یا سودا
علاج فلفل سیاه و هلیله سیاه بجوشانند و از آن مضمضه کنند و اطریفل کشمیری خورند و با جمله طعم ها را
نمکین احساس کند و این دلیل است بر بلغم شور علاج شاهتره و نیلوفر بجوشانند و از آن مضمضه کنند و با
قدری از آن شربت نیلوفر انداخته بنوشند و اگر بهمه تدابیر سودمند نشود به تنقیه خلط پردازند پس
منضج و مسهل مناسب خلط از فائده هفتم این کتاب بگیرند و حسب دستور تنقیه بعمل آرند ✿ قلاع ✿
قلاع قرحه ایست که در پوست دهان و زبان پدید آید و انتشار و وسعت بود و گاه باشد که تمام
دهان را در گیرد و قلاع بر سه قسم بود یکی آنکه ماده آن خون باشد و علامتش آنست که با حرارت

وحمرت بود و غشای برآمده نمایند علاج سماق گل سرخ کشنیز خشک عدس عنب الثعلب
سرکه خالص در سه پاؤ آب بجوشانند و مضمضه کنند و اگر ازین نفعی ظاهر نشود بمطبوخ بلیله تنقیه
کنند دوم آنکه ماده آن رطوبت مالح بلغمی بود که بسبب حدت ملوحت بقرحه آنجا مدد علامتش آنست
که قرحه سپید بود و درد کمتر باشد و بسبب انتفاخ غشای دهن چون ورم رفوست باشد علاج
بامیران کوفته پوست بلیله کابلی عاقرقرحا سرکه خالص در سه پاؤ آب بجوشانند و دو سه روز
متواتر مضمضه کنند و اگر نفع نکند منضج و مسهل بلغم از فائده هفتم این کتاب بگیرند و حسب
دستور تنقیه کنند سوم آنکه ماده آن سودا رحاد محترق بود و این قسم بدترین اقسام است علامتش
آنست که زبان سیاه باشد و الم و خشکی و حدت و لذع بسیار بود علاج مغز تخم کدو مغز تخم برز
مغز بادام شیرین لعاب اسپغول لعاب بهدانه مغزیات را بالعاب سحق کنند و در ظرف
چینی نگاه دارند و در تمام روز و شب به دفعات بر زبان مالند تا سه روز در روز چهارم مازو پوست
انار و گلنار و سماق و سرکه به پاؤ آب بجوشانند و ازان مضمضه کنند سه چهار روز و اگر ازین تدابیر
نفع کلی ظاهر نشود از فائده هفتم این کتاب منضج و مسهل سودا گیرند و حسب قاعده تنقیه کنند غذا
دال مونگ و عدس مقشر و دلیه گندم مضمضه برای اقسام قلاع عفنی و آکله را انفع نافع
است و اگر بسبب خوردن سیماب یا رسکپور دهن پخته باشد نیز نفع کند
و از ده روز استعمال کنند در تمام روز چهار بار عمل نمایند و در هر بار کمتر از نصف مضمضه نکنند و
سوای صابوداءه یا دلیه گندم خواه نمکین باشد خواه اندکی شکر سفید انداخته شیرین کرده باشند
دیگر هیچ نخورند و دال مونگ نیز بهتر است اما در قلاع که از خوردن سیماب حادث باشد مضر است درین
قلاع دال مونگ هرگز نخورند صفت مضمضه پوست درخت کچنال پوست ببول پوست مولسری
بیخ کنار صحرائی پوست انار پوست درخت مهوه پوست درخت گوندی جو مقشر نیم کوفته که سفید
برگ درخت سپستان کوبک که آنرا در هندی بهنیگا گویند برگ چنبیلی برگ کرهی سبز برگ حنای سبز برگ
بالنه جمله چهار ده دارو است و هر چه ازینها میسر نیاید موقوف دارند و باقی گیرند و در یک سبو آب
بجوشانند و تمام روز به دفعات ازان مضمضه و غرغره کنند وقت شام دیگر آب در سبو انداخته
صبح جوشانده ... تا سه روز روز چهارم دوای تازه در سبو انداخته بجوشانند

دوای مستعمل را دور کنند و مثل اول سه روز بکار برند روز هفتم باز دواهای مانده اندازند و
تا سه روز از ان عمل کنند روز نهم باز دواهای تازه اندازند و تا سه روز عمل نمایند امید است
که در مدت دوازده روز شفای کامل حاصل شود و هیچ اثر قلاع باقی نماند و دیگر اقسام
قلاع را النفع کافی بخشد گاو زبان سوخته که سیاه و زغال شده باشد کبابچینی دانه الائچی سفید
کته سفید سنگ جراحت طباشیر سفید کشنیز خشک زیره گل سرخ هلیله سیاه شوره قلمی جهار
است باریک سائیده بر زبان بمالند قلاع و اچهرا که مثل غار ابر زبان پیدا می شود نفع
کافی بخشد بفضله تعالی و دیگر قلاع هر قسم را مفید است نیلا تهوتها شوره قلمی توله
در نیم آثار آب جوشداده از ان مضمضه کنند ذرور جهت قلاع احمر طباشیر و سوخته
سفید بشیر خشت مساوی الوزن باریک سائیده ذرور سازند ذرور جهت قلاع سفید عفص سبز
مازو چهار ماشه زرد چوب پوست انار گلنار سماق از هر یک شش ماشه شب یمانی ده ماشه
باریک سائیده اول دهان را بماء العسل تر کنند بعد از ان این دوا ذرور سازند ذرور دیگر که
قلاع شدید و جوش دهان کهنه را زائل کند کته سفید طباشیر سفید دانه الائچی سفید
گل سرخ زیره گل سرخ سعد کوفی کبابچینی هلیله سیاه تخم تکابن سوخته هر واحدی دو ماشه سپاری به
ان کفتن منقع الماس هر یکی چهار ماشه خوب باریک آب اینده چند انکه باریک تر کنند در عمل قوی
تر اثر باشد پس بر زبان و دهان ذرور سازند سیلان لعاب دهن در خواب و
بیداری این مرض را دو سبب است یکی آنکه حرارت غریبی و رطوبت غریبی در معده باشد
دلالت وی آنست که در حالت گرسنگی لعاب زیاده بر آید بسبب اشتداد حرارت و ذوبان و
رطوبات و بحالت نوم لعاب بسیار جاری می شود از دهان و در حالت بیداری بر این کمتر آید و بحالت
سیری چه در خواب و چه در بیداری کمتر بر آید علاج انار دانه شش ماشه بآب تر کنند و
بمالند و شیره آن بر آرند و [illegible] شربت قند آمیخته مدتی دو سه روز میل آرند دیگر
سماق چهار ماشه زرشک چهار ماشه شیره بر آورده بشربت قند آمیخته چند روز متواتر بنوشند
سماق و عدس و گل سرخ و برگ آس و برگ مورد و گلنار را جوشانده مضمضه کنند این همه دوا بر
تسکین حرارت و تنشیف و تقطیع رطوبت است و دوم آنکه برودت و رطوبت بلغمی در معده

بکثرت پیدا شود و علامت آن ضعف هضم و غلظت و لزوج لعاب و ترشی دهن علاج
تخم شبت تخم ترب اصل السوس مقشر تخم کوفته مغز از همه ادویه در چهار قدح آب
بجوشانند هرگاه سه قدح آب باز بسته دفعه بنوشند و پر کبوتر در حلق انداخته قی کنند و سائر
تدابیر قی در حمیات در ذیل حمای لیفوریای بلغمی به تفصیل تمام مذکور شده در اینجا ملاحظه کنند
و بعد از آن باید که قی سه روز کنند یک روز در میان مهلت داده و اگر مریض را قی دشوار باشد
در آن حالت قی موقوف کرده منضج بلغم خورده از مسهل بلغم استفراغ کنند و منضج و مسهل بلغم
از فائده هفتم این کتاب بگیرند و بعد فراغ از مسهلات جوارش کمونی و جوارش مصطگی و جوارش
فلافلی استعمال کنند تا تقویت و اصلاح معده شود و در ایام تنقیه غذا بیشتر دلیه گندم خورند و بعد
فراغ از مسهلات چوزه مرغ و بیضه ماکیان و گوشت بریان نافع و موافق است **جوارش کمونی**
نافع است از برای برودت معده و جشای حامض و برودت انثیین
و فتق و قیلة **صفت آن** زیره کرمانی مدبر که یک روز و شب بسرکه پرورده و بعد از آن
خشک کرده بریان کرده باشند پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب زنجبیل از هر واحد
بیست درم بورهٔ ارمنی یکدرم عسل مصفی سه وزن ادویه حسب دستور مرتب سازند دیگر
جوارش کمونی برای ازالهٔ امراض بارده معده و بطلان ذوق و کثرت سیلان ریق که
بسبب بسیاری رطوبات معده بود **صفت آن** کمون کرمانی مدبر که یک شب و روز بسرکه
پرورده خشک کرده بریان کرده باشند سی درم فلفل سیاه زنجبیل دار فلفل از هر یک
پنج درم تربد سفید خراشیده پانزده درم تودری سداب صعتر بورهٔ ارمنی از هر واحدی دو نیم
درم افتیمون ده درم عسل مصفی سه وزن ادویه حسب دستور مرتب سازند قدر شربت از دو
مثقال تا چهار مثقال **جوارش مصطگی** سردی معده و جگر را نافع بود و بلغم دفع کند و آب
رفتن از دهان باز دارد **صفت آن** مصطگی سه مثقال دارچینی بیست توله قند سفید ده درم
گلاب خالص بقوام آرند و بر روی سنگ که بقدر روغن چرب کرده باشند بریزند **جوارش**
فلافلی برودت و اوجاع معده و سوی اشتها و وسواس و جشای حامض و شهوت کلبی و ریاح غلیظ
را مفید بود **صفت آن** فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل از هر یک بیست درم عود بلسان

ده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون از هر یک یکدرم کوفته بیخته باسه وزن ادویه عسل
مصفی بسرشتند قدر یک شربت دو درم **اکله الفم یعنی قلاع خبیثه دهان** و آن قرحه ایست
خبیثه کریه الرائحه که در اندک زمان منتشر شود در دهان و سبب آن خلط عفن لذاع و اکال
است که از سر به دهان فرود آید اول علاج فصد قیفال است و بعد ازان فصد چهار رگ
و پس ازان تنقیه بمطبوخ افتیمون **منضج** گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ بادرنجبویه برگ
گاوزبان سپستان آمله بسفایج شاهتره مویز منقی افتیمون در خرقه بسته نبات پانزده روز
منضج دهند و در ایام منضج بهر کسر صورت ماده مرض سماق سرکه خالص در یم انار آب بجوشانند
و هر روز ازان مضمضه کنند و بعد پانزده منضج یک مسهل بعمل آرند **مسهل** گل بنفشه گل نیلوفر گل
سرخ بادرنجبویه برگ گاوزبان سپستان آمله بسفایج شاهتره مویز منقی افتیمون در خرقه بسته و
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر سه بروغن چرب کرده سنا برگی مغز فلوس ریشه خطمی
روغن بادام گلقند حسب معمول مرتب کنند و بنوشانند و بعد مسهل اول پنج روز منضج و مسهل دیگر
روز بلاناغه سه روز دهند و همبرین طریق مسهل سوم و چهارم نیز بعمل آرند و در ایام منضج و مسهل و
هر روز بلاناغه مضمضه بطبیخ سماق و سرکه می نموده باشند تا مرض تا زمان سعایت باز ایستد و بعد فراغ
از مسهلات فلدفیون و سورنجان استعمال نمایند تا قرحه را از چرک و ریم پاک کند و گوشت فاسد
بخورد تا گوشت نیک بروید **صفت فلدفیون** آهک جید آب نارسیده انگبین زرنیخ سرخ زرنیخ
زرد قلی یعنی شنجار که بهندی سجی گویند و اقاقیا از هر یک نصف جز جمله پنج دارو است بسایند
و بسرکه انگوری آمیزند قرصها سازند و خشک ساخته نگاه دارند وقت حاجت یک قرص را
باریک کنند و بر قرحه ذرور نمایند **صفت سورنجان** پوست انار شیرین و ترش
از هر یک سی درم مازو گلنار شب کاغذ سوخته عاقرقرحا از هر یک دو درم سماق پانزده درم نمک
هندی نوشادر از هر یکی پنج درم جمله ده دارو است کوفته بیخته بشیره حب الآس سرشته اقراص
سازند و خشک نمایند بعد استعمال فلدفیون چون چرک و ریم پاک گردد و گوشت فاسد دور شود
این قرصهای سورنجان را باریک سائیده هر روز به دفعات بر قرحه ذرور می نموده باشند **دیگر**
ذرور اعظم جهت آکله و قروح ساحیه دهان و گلو و قضیب و سائر اعضا مجرب و بی بدل است

دیگی از اسرار اطبا است و در قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم و
انصباب مواد مجرب است **صفت** آن موی سوخته گلنار استخوان سوخته
برگ عناب گل ارمنی از هر یک دو جزء کندر سفید آب قلعی توتیا کرمانی شسته از هر یک یک جزو کوفته
بیخته از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هر گاه عنبر گو و دهان استعمال کنند صبر بگیرند مردار سنگ
در آتش سرخ کرده و در سرکه سرد کرده مغسول نمایند دو جزء در اجزای مذکور اضافه نمایند و اگر خواهند
با ابریشم رشته و شیاف ساخته در ناسور گذارند **بخر الفم یعنی بدبوی دهن و گنده دهنی**
نیز گویند و این مرض بچند سبب حادث شود یکی آنکه از حرارت غریزی معده باشد و
علامتش آنست که بعد خوردن طعام کمتر شود بسبب آنکه آب و طعام اشتعال حرارت را فرو کند و در خلو
معده زیاده شود و درین قسم اکثر آنست که دندان سیاه شود علاج شیره آلو بخارا دهند و تخم خرفه با شربت
نیلوفر میل نمایند و دال مونگ و کدو و خیار با اندکی ترشی و اسفاناخ و برنج غذا کنند دوم آنکه بلغم
عفن در معده جمع شود و بخارات متعفنه از انجا مرتفع گردد علامتش آنست که بعد دهن شستن
و طعام خوردن اندکی کمتر شود اما بالکلیه رفع نشود زیرا که سبب در معده موجود است **علاج** از
فائده هفتم این کتاب منضج و مسهل بلغم بگیرند و حسب دستور تنقیه کنند و بعد تنقیه چند روز وقت شب
باستعمال اطریفل کشنیزی مداومت نمایند و صبح جوارش مصطگی خورند سوم آنکه رطوبات فاسد
و عفن و حاد از سر بطور سیلان گوشت مابین دندان ریزد و آنرا فاسد و متاکل و متعفن سازد
علامات این قسم آنست که چون صاحب این مرض بچیزے ترش و شور مضمضه کند رطوبات
لزجه کریه الرائحه از بن‌ها جدا شود **علاج** تنقیه دماغ کنند بحب هلیله و مطبوخ هلیله حب هلیله
در مد دموی و مطبوخ هلیله در ورم گوش مذکور شده و بعد تنقیه مضمضه کنند باین دوا مضمضه
حب الآس گلنار مازو سبز سرکه خالص ده سه پاو آب بجوشانند چون یک حصه بسوزد
۴ ماشه ۳ ماشه ۲ تولہ
نگاه دارند و در تمام روز بدفعات از ان مضمضه کنند و جهت خوشبوی دهن و تقویت آن حب المسک
در دهن دارند **صفت** حب المسک قرنفل قاقله خولنجان عاقرقرحا از هر یک یک درم
گل سرخ صندل سفید پوست هلیله زرد از هر یک دو درم طباشیر نیم درم مشک و کافور از هر یک
دانگی کوفته بیخته بگلاب بسرشند و مثل نخود حب سازند و در روز و شب پنج شش حب در دهان

دارند چهارم آنکه سوء مزاج گرم مستعفن در بثور افتد و رطوبات آن را فاسد سازد و درین قسم بیشتر
خون لثه جاری باشد علاج بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و بعد تنقیه مضمضه که در قسم سوم مذکور
شده استعمال نمایند و اگر در لثه عفونت مستحکم شده باشد بسبب قرحه یا بواسطه رطوبات
خبیثه که بروی ریزد بعلاج آکله رجوع باید کرد پس اگر مرض قوی باشد فلدفیون و سنون تیجان
بکار برند و آن در آکلة الفم مذکور شده و اگر مرض ضعیف باشد این دوا بکار برند مازو و طباشیر
و گل سرخ و اقاقیا باریک سائیده و بسرکه سرشته قرصها سازند و نگاهدارند و باریک سائیده بر
عمور ذرور سازند ورم الحنک یعنی آماس کام و این مرض را دو سبب است
یکی خون حاد الکیفیت دوم رطوبت قلیل الحرارت علامت خون سرخی کام است مع درد
علاج رگ زنند در ابتدا حب الآس گل سرخ گلنار عنب الثعلب سرکه خالص در سه پاؤ آب بجوشانند تا
حصهٔ یک آب خشک شود و ازان مضمضه کنند و این دوا ذرور سازند طباشیر گل سرخ تخم خرفه
نشاسته کتیرا صمغ عربی آرد عدس کافور باریک سائیده بر موضع ماؤف ذرور سازند و چون
زوال مرض باشتهار رسد این مضمضه بعمل آرند مضمضه بابونه بنفشه تخم مرو بجوشانند و صاف
کرده مغز فلوس دران حل کنند و ازان تمضمض فرمایند چند روز متواتر تا بقیه ماده را تحلیل
کند و علامت ورم که از رطوبت قلیل الحرارت بود نرمی و سفیدی آماس است و در مه فرمان بودن
علاج به تنقیه حب ایارج خورند اما اول باین دوا مضمضه و غرغره کنند اگر نفع نه بد تنقیه کنند
مضمضه کرده ایارج نیم کوفته عاقرقرحا نیم کوفته سرکه خالص در سه بجوشانند و ازان مضمضه کنند
دوای عجیب برای سوراخ کام که از ماده آتشک یا نزله حادث شده باشد
و ورم کام - صفت آن مغز بادام شیرین دو عدد قرنفل دو عدد افیون دو سرخ
زعفران دو سرخ کافور چهار ماشه جمله را دو بسیار باریک سائیده در روز پنج شش بار بموضع زخم
کام ذرور کنند دیگر ازان هم عجیب تر آنکه جبر که معروف است پاؤ آثار نیم کوب گردانند و بهفت دانه
بندق هندی که آنرا ریٹھه گویند نیم خیان سالم دارند و هر دو را در آبخوری آب وقت شب تر کنند تا نرم
شود و صبح در شیشه معمول الحکمه کنند چنانکه دو حصه شیشه خالی باشد پس در بالوعیت
بچکانند و اگر در آوندی کنند که نصف آوند باشد و دهن آوند بند کرده بطریق تپال جفنر بچکانند

این طریق هم بهتر است پس آن روغن را در شیشه نگاه دارند و در کام بمقام سوراخ از انگشت بمالند و در روزی دو سه بار ان شاء الله تعالی در یک هفته صحت کلی شود و ورم و فراخی سوراخ برود و زائل شود **امراض الشفت یعنی بیماریهای لب** لب مرکب است از عصب و گوشت و عضله و شریان و ورید و فائده لب ستر دهن است و حفظ سته ممضوغ و حبس لعاب دهن و اعانت تکلم و خوبی روی از آن است و هر مرضی که در مقعد افتند در لب نیز حادث شود زیرا که مزاج و ترکیب همچون مزاج لب مقعد است چنانکه شقاق و بواسیر در مقعد حادث شود در لب نیز عارض گردد **ورم دموی لب** علامتش ورم دموی سرخی لب و درد است **علاج** حضض یعنی رسوت و اقاقیا و بابونه و آرد جو و صندل سرخ مساوی در عصارهٔ مکوی سبز و اگر میسر نشود در آب سرد سائیده نیم گرم ضماد کنند و در ورم صفراوی لب نیز همین دوا نافع و سریع الاثر است و اگر نفع کلی ازین ضماد ظاهر نشود تعلیق علق کنند و بعد از آن از دوای مذکور ضماد نمایند و اگر علق میسر نیاید در هر اندک مدت لب را بآب گرم بشویند و مصاب لب را باید که هر روز بدفعات تدهین نمایند و مقعد کنند یعنی بنات و مقعد روغن کنجد یا روغن گل یا روغن یاسمین بمالند **ورم بلغمی** لب برنگ ورم بلغمی یا سفید بود یا موافق رنگ بدن بود و در اندک وسوزش و سرخی هیچ نباشد **علاج** تخم شبت گل بابونه و اکلیل الملک مساوی در عصارهٔ مکوی سبز سائیده گرم کرده ضماد نمایند و در ورم سوداوی سه زرده بیضه ماکیان چهار جزء موم سفید دو جزء مرداسنگ یک جزء حسب دستور مرهم تیار کنند و بر لب طلا کنند و کسی را که از پیه انکار دارد روغن گل بجای پیه داخل کنند و اگر این تدابیر عمود مند نشود پس مادهٔ مرض هر خلطی که باشد به تنقیه آن پردازند و منضج و مسهل هر خلط در فائده هفتم من کتاب دستور است از آنجا گیرند و بعمل آرند **جفاف و تقشر و شقاق لب** یعنی خشکی و جدا افتادن پوست باریک از لب و شق شدن لب سبب آن حرارت و یبوست باشد **علاج** مغز بادام مقشر و تخم کدو و حب السمنه یعنی چرونجی و کتیرا در شیر گاو یا شیر بز یا شیر زنان که دختر داشته باشد سحق کرده بدفعات بر لب بمالند و اگر حرارت و یبوست زیاده غالب باشد تبرید و ترطیب زیاده تر مطلوب باشد قدری لعاب اسپغول بآن آمیزند و بکار برند **بیاض الشفت** یعنی سپید شدن لب

این مرض فساد خون است باختلاط رطوبت وبقیاس این فقیر در حقیقت این مرض برص است
که بر لبها عارض شود علاج وتدبیر آن بحالست که در برص گفته شد بواسیر لب واین مرض بر
دو گونه است یکی آنکه غلظتی که مانند الیلین بمقدار دانه انگور خرد در لب زیرین پدید آید در وسط آن
غلظت مشق بود ودرین قسم لب ماؤف منقلب می باشد بخارج دوم آنکه توته سیاه که مشابه
توت شامی می باشد در لب زیرین ظهور کند وباین قسم دردی باشد زیرا که مانند سرطان عضو
را هر روز می کند وحس را باطل می سازد وگاه باشد که بواسطه کثرت ماده استحکام فساد بلب بالا نیز
تعدیه نماید وبعضی اجزای آن را نیز در گیرد سبب حدوث بواسیر لب خون سوخته است که از
شعبار رگها بیرون آید ودر موضع جمع شود علاج اگر مناسب دانند اول رگ قیفال کشایند
بعد از آن خون چهار رگ گیرند وپس از آن بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند ومطبوخ افتیمون در اکثر الفم
مذکور شده موافق آن لعوق آیند وبعد تنقیه ملاحظه کنند اگر رنگ بواسیر سیاه باشد در لب شرط زنند
تا اذا لفتن عضو مستفرغ شود وبعد شرط سرکه بمالند تا خون منقطع شود وعمل سرکه قایم مقام
داغ است واگر رنگ آن سرخ باشد دست از شرط زدن باز دارند زیرا که ماده خون شریانی
است پس درین قسم بعد تنقیه بضماد عدس ومرهم مرداسنگ قناعت کنند صفت
ضماد عدس بابونه اکلیل الملک تخم خطمی عدس مقشر باریک سائیده با به نرم تا مثل مرهم شود
پس بزردی بیضه دهیه مالیان سرشند وبکار برند صفت مرهم مرداسنگ واسفیداج وغیره
ساوی باریک بسایند وموم که دریک حصه باشد در روغن بادام سه حصه وهر دو را باتش
گداخته کرده باشند ادویه را ببرسند وبکار برند باب ششم در امراض اسنان ولثه
اطبا اختلاف کرده اند در باب تعیین گوهر دندان بعضی گویند عظم است وبعضی بر آنند که عصب است
اما که دندان را عظم است یعنی استخوان قرار داده اند بر صحت قول خود دلیل حسی دندان را دلیل
آورده اند چه اگر دندان استخوان نبودی از سودن وتراشیدن دردناک شدی وچون درد
محسوس نمی شود بی شک استخوان است که گوهر استخوان حس ندارد ودلیل حسی ارسال استخوان است
وهنگام قلع دندان المی که محسوس می شود آن الم بسبب عصب است که گوشت بیخ دندان بآن
اتصال دارد چون دندان را از گوشت وعصب که باین استحکام گرفته جدا کنند الم العصب پدید

و آنانکه دندان را عصب قرار داده اند دلیل برین می آرند که دندان از سردی و گرمی متاثر شود
از ترشی کند و محذر می گردد و حد دندان را حس گویند اما حق اینست که دندان استخوانیست
حس ندارد و احساس الم بسبب اعصاب است که در بیخ دندان و ملتصق گشته و حافظان صحت
دندان را لازم است که همیشه عادت مسواک دارند تا رطوبت فاسد در بیخ دندان مجتمع نگردد که اجتماع
رطوبات فضول بیخ دندان را تباه و فاسد می کند و هرگز اشیاء سخت اندندان نشکنند و از خوردن آبهای بسیار
سرد مثل آب شوره و آب برف و چیزهای بسیار ترش احتراز نمایند و همیشه سفوفات که مقوی و مجلی دندان
باشند بر دندان و بیخ دندان بمالند اگر برین طریق مداوم عمل کنند از اکثر امراض دندان و سقوط آن
بغیر علت محفوظ باشند و اگر مسواک از بیخ آکه کنند از درد دندان محفوظ باشند و مسواک از چوب
پیلو استحکام دندان نماید و مسواک چوب نیب حافظ کرم دندان است و دافع درد آن و مسواک
چوب مغیلان مجلی و مقوی دندان است درد دندان اگر از ماده گرم باشد علامتش آن است
که اگر آب سرد در دهان گیرند راحت حاصل آید علاج برگ انار و برگ تمر هندی و مکوی سبز و برگ
کاسنی با تخم آن بجوشانند و از آن مضمضه کنند دیگر مازوی سبز گلنار پوست انار فوفل نیم کوفته
گزمازج عدس مسلم مساوی بجوشانند و مضمضه کنند دیگر جو نیم کوفته و نمک طعام در نیم آثار آب بجوشانند
و از آن مضمضه کنند و اگر درد دندان از برودت باشد علامتش آن است که
چون آب گرم در دهان گیرند راحت رسد علاج زنجبیل نیم کوفته در برنگ کابلی بجوشانند
و مضمضه کنند دیگر پوست بیخ آکه و پوست بیخ خربزه یعنی ارند بجوشانند
و مضمضه کنند دیگر فلفل سیاه زنجبیل نیم کوفته و عاقرقرحا
نیم کوفته ولود حاماساوی در نیم آثار آب بجوشانند و مضمضه کنند
علاج درد دندان قدری شکر تیغال در پنبه پیچیده زیر دندان درد ناک نهند فی الفور
درد ساکن شود درد دندان کرم خورده علامتش آنست که دندان مجوف و ثقبه دار شده باشد
علاج صبر سقوطرین یعنی ایلوا ششماشه برگ نیب توله برگ شفتالو یکتوله افسنتین ششماشه ریلیم
یکتوله در نیم آثار آب بجوشانند و از آن مضمضه نمایند و از چوب نیب هر روز مسواک کنند دیگر
تخم زنگ کابلی را با دیهای خورد بسته با آب بجوشانند و از آن آب مضمضه کنند و پوٹلی بر دندان کرم خورده

گذارند و چون چند ساعت بگذرد پوتلی مستعمل را دور کنند و پوتلی دیگر گذارند بهمین طریق چند روز
عمل نمایند سنون نافع درد دندان و باعث استحکام آن تنباکوی گل سوخته که آن
را گل گویند هلیله زرد مع خسته سوخته پوست بادام سوخته گل سوخته دیگدان که سرخ شده باشد
فلفل سیاه نمک طعام جمله مساوی باریک ساخته سنون سازند اول از بیخ آکه مسواک کنند
و پس از ان عمل السنون نمایند و از آب گرم مضمضه کنند و از آب ترش و بارد احتراز نمایند سنون
برای استحکام لثه و دندان و بند کردن خون لثه مازوی سبز بریان کرده سه عدد براده
سرب پکتوله افیون سوخته شش ماشه گیرد و چند جمله ادویه کوفته سنون سازند دیگر درد دندان
مجوف کرم خورده را نفع کند فلفل سیاه عاقرقرحا بهروزه خشک باریک سائیده و بعسل سرشته حب ها
مثل کنار صحرائی سبند و آن حب را در جوف دندان کرم خورده پر کنند دیگر مضمضه نافع درد دندان
که از برودت و رطوبت باشد و یا از انصباب ماده نزله و یا از ریاح غلیظ باشد عاقرقرحا
بزر البنج عدس مسلم تخم شبت تخم حلبه پوست خشخاش پوست سرس پوست ببول بجوشانند و
مضمضه کنند دیگر پوست درخت سرس برگ جبیلی برنگ کابلی زنجبیل بجوشانند و مضمضه
کنند دیگر نافع درد دندان که از ماده نزله باشد و استرخای لثه را نیز مفید است
عنب الثعلب کوکنار اسپند دوده یعنی مجیٹھ نیم کوفته پوست درخت کیکر پوست درخت سرس مساوی
در یک آثار آب بجوشانند چون چهارم آب خشک شود نیم گرم مضمضه کنند هر روز سه دفعات
مضمضه جهت درد دندان که از ماده حاره باشد کشنیز خشک مازوی سبز پوست خشخاش گلنار عنب الثعلب
عدس مسلم بزر البنج حب الآس برگ تمرهندی برگ کوهی سبز بجوشانند و صاف کنند و چهار حبه کافور در ان حل
کنند و مضمضه نمایند ضرس یعنی کند شدن دندان کندی دندان بعد از خائیدن
اشیای زمخت و ترش عارض شود علاج نان خمیری گرم گرم زیر دندان گذارند که گرمی آن بدندان رسد
دفعات این عمل کنند و همچنین اگر کباب را زیر دندان گذارند نیز نافع باشد که بلغم ترش یا سودا در
فم معده مجتمع شود و از بخارات ردیه آن ضرس عارض گردد علاج تنقیه فم معده
نمایند یعنی بیخ تخم شبت و تخم ترب اصل السوس غیر مقشر و نمک بجوشانند تا ماء آن شود
و بیکبار در حلق اندازند قی کنند و بعد تنقیه صعتر و نمک سنگ همه را باریک سائیده بر دندان

نمایند دیگر مغز بادام تلخ جوز بوا مساوی خائیدن نافع بود دیگر عاقرقرحا و فلفل سیاه و نمک سنگ
باریک سائیده بر دندان بمالند. دیگر پودینه خشک و زیرهٔ سیاه و وج و برگ کابلی باریک سائیده
بر دندان بمالند. **علاج امراض لثه** سنون که منع برآمدن خون لثه کند فوفل سوخته گلنار سوخته
کاغذ سوخته جو سوخته بیخ نی سوخته هلیله زرد مع خسته سوخته شب یمانی بریان سماق طباشیر سفید
گل سرخ گزمازج تخم مورد کته سفید دم الاخوین کندر سعد کوفی عدس مقشر سنگ جراحت جمله ادویه را
مساوی الوزن کوفته بیخته سنون سازند و چندروز مداومت نمایند بفضله تعالی استیصال مرض
شود سنون دیگر که لثه و دندان را محکم نماید نیلا تهوتها بریان زنجبیل کته سفید مصطگی نارو شی سبز
چو چینی خبث الحدید پوست مولسری جمله مساوی الوزن کوفته بیخته سنون ساخته استعمال نمایند
سنون دیگر جهت رویانیدن گوشت بن دندان و دفع عفونت دهان که از
آکله عموماً حادث شود دم الاخوین گزمازج انزروت جوز السرو و کندر بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا
گل سرخ جفت بلوط پوست انار ترش هر یک جزوی قصب الذریره نصف جزو کوفته بیخته سنون سازند
و وقت شب وقت خواب استعمال نمایند **سنون دیگر که جهت آکله بهترین دواست**
برگ سداب دو درم اسفناج سرخ آهک آب نادیده زرنیخ زرد هر یکی یکدرم جمله ادویه باریک
سوده در سرکه تیز سرشته قرصها سازند و خشک کرده در چراغ بنهاده و چراغ دیگر بر آن سرپوش
لب های چراغ از گل حکمت بند نمایند پس در دو آثار پاچک آتش دهند بعد سرد شدن بر آرند
و هر قدر خاکستر که از چراغ برآید آن را نگاه دارند و مقدار یکدنگ بر آکله پاشند به فضل الهی در چند
روز دفع شود دیگر تدبیر از فاد فیران وغیره در بحر الفم مذکور شده در آنجا ملاحظه کنند **سنون که دندان**
و لثه را محکم و خون لثه بند نماید و بوی دهن خوش کند و درد دندان را تسکین
مصطگی تخم مین پهل زنجبیل سنگ جراحت سهاگه بریان سرمه سیاه بروا خشتمانه فلفل سیاه کشنیز
بریان ناگرموتها هر یکی یکتوله باریک سائیده سنون سازند و بر دندان و لثه بمالند انشاء الله العزیز
نفع کلی دهد و در یک هفته هیچ اثر باقی نماند **سنون که دندان را محکم کند و درد دندان را**
دور نماید و خون جاری را از لثه بند کند چهالیه سوخته گلنار سوخته کاغذ سوخته
جو سوخته بیخ نی سوخته سماق طباشیر گل سرخ گزمازج هلیله زرد مع خسته تخم مورد در اجوب

باب هفتم در امراض حلق و لهات و مری و قصبه ریه

دم الاخوین کندر بسد کرفی عدس مقشر از هر یک دو ماشه شب یمانی بریان ششماشه کوفته بیخته سفوف سازند و استعمال نمایند **باب هفتم در امراض حلق و لهات و مری و قصبهٔ ریه** حلق عبارت است از فضای که مابین مسلک غذا یعنی مری و مسالک هوا یعنی حنجره مشترک است و لهات جسمی ست لحمی صنوبری شکل که متصل حلق از بالای کام آویخته است و او از شرایین و عضلات معرّاست و عصب بسیار ندارد و منفعت آن تصفیهٔ هوا است از دود و غبار و مری مرکب است از گوشت و غشا و شرایین و اعصاب و از مقابل عظم حنجری برخاسته است که آن موضع را فم معده گویند و نهایت دهن رسیده و منفعت آن بلع کردن غذا است و همچنانکه روده باسفل معده برای دفع فضله موضوع شده مری برای بلع و رسانیدن آن بفم معده مخصوص گردیده و قصبهٔ ریه عضوی ست مزماری شکل یعنی مشابه نی مؤلف از غضروف های بسیار و همچنانکه مری بفم معده متصل گشته قصبه بریه ملتصق شده و فائده قصبه تنفس است یعنی جذب نسیم و دفع بخارات از درون و دهن قصبه ریه را بفارسی حنجره گویند **امراض لهات یعنی ملازه** ورم لهات اگر ورم دموی باشد علامتش سرخی و انتفاخ والتهاب است با درد خفیف علاج اگر آثار و علامات غلبه خون پیدا باشد اوّل و فصد قیفال کنند و شیرهٔ کشنیز خشک و شیره عناب با شربت شهتوت ترش و شربت عناب و عرق شاهتره و اگر عرق نباشد آب سرد بنوشند صبح و شام و روز دوم مطبوخ هلیله که در ورم حار گوش در فن الف مذکور شده تنقیه کنند و از لبنیات و دهنیات احتراز دارند و غذا شی رقیق مثل دال مونگ بی روغن و دلیه گندم دهند روز سوم این دوا بجوشانند و غرغره کنند کشنیز خشک برادهٔ صندل سرخ عنب الثعلب عناب شاهتره بجوشانند و بطبیخ آن دو توله مغز فلوس حل کنند و در روز و شب بدفعات غرغره کنند و عمل غرغره تا سه روز نمایند انشاء الله تعالی ورم تحلیل شود ورم صفراوی لهات و اگر ماده ورم لهات صفرا باشد علامت آن خلش و التهاب شدید و غلبهٔ تشنگی و خشکی دهان و درد به نسبت دموی بیشتر باشد علاج آن بعینه همانست که در دموی مذکور شد اما فرق همین قدر است که فصد موقوف دارند و در تبرید تخم کاسنی و تخم خرفه و لعاب اسپغول بیفزایند و در اجزای غرغره برگ شهتوت ترش داخل نمایند ورم بلغمی لهات علامتش رخاوت و نرمی و سفیدی ورم است و درد کمتر و گاه باشد که ماده دراز شود

باب هفتم در امراض حلق و لهات و مری و قصبه ریه

علاج بادیان نیم ماشه اسطوخودوس نیم ماشه تخم معصفر کوفته شش ماشه شکر سرخ دو توله در نیم آثار
آب بجوشانند چون نصف آب باقی ماند صاف کنند و شیر گرم دهند و آخر روز نیز همین دوا دهند و
یکتوله ایارج فیقرا با سه توله شهد خالص سرشته با دو آب بجوشانند چون دو نیم پاؤ آب باقی ماند نیم گرم
غرغره کنند و وقت شب هنگام خواب دو توله از این دوا چند جرعه آب گرم بخورانند و بخوابانند صفت
آن ایارج فیقرا شش ماشه تربد سفید فراشیره سه ماشه سنا مکی سه ماشه زنجبیل یک ماشه مغز بادام
پنج عدد تربد و سنا و زنجبیل را کوفته بیخته با ایارج فیقرا بیامیزند و مغز بادام کوفته بآن شامل کنند
و تمام را به دو توله شهد خالص را مخلوط کرده با آب نیم گرم استعمال نمایند انشاء الله تعالی باین تدبیر
روز سوم یا چهارم ورم زائل شود دیگر فلفل سیاه شش ماشه عاقرقرحا سه ماشه هر دو را باریک ساییده
از انگشت در حوالی لثات بمالند بدفعات انشاء الله تعالی اول روز ورم تخفیف تمام
رو دهد و باستعمال دو سه روز دفع کلی حاصل شود باید که در ورم بلغمی یا در ورمی که از ماده نزله
باره باشد اول این تدبیر را عمل آرند اگر این تدبیر سودی نبخشد آنگاه باستعمال غرغره و جوشانده
وغیره توجه فرمایند ورم سوداوی لثات علامتش سختی آماس است و تیرگی رنگ کام و زبان
و لثات و مزه دهان ترش بودن علاج تنقیه سودا است بعد خوردن منضج مطبوخ افتیمون بسپس
منضج و مسهل انچه در آکلة الفم مذکور شده همچنان در اینجا نیز بعمل آرند و در غرغره اشیای حاره
باستعمال نیارند مبادا که از استعمال ادویه گرم ورم سرطانی شود پس بهتر آنست که از کشنیز سبز و
برگ کاهو آب برآورده از آن غرغره کنند و اگر برگ تازه میسر نشود از کشنیز خشک و تخم کاهو و
عناب شیره برآرند و قدری مغز خیارشنبر در آن مخلوط کرده غرغره کنند استرخای لثات و
آنرا سقوط لثات نیز گویند و این مرضی است که ملازه بحلق فرو افتد بغیر ورم و کام باشد
که چون دم سوش دراز گردد و این مرض را دو سبب باشد یکی سوء مزاج گرم دموی علامتش
سرخی و گرمی زبان و کام و ملازه است علاج اگر ضرور و مناسب دانند فصد قیفال کنند و تدبیری
که در ورم لثات دموی گفته شد بعمل آرند دیگر پوست انار شیرین گلنار رطبا شیر سرا حدیک جز
از هر یکی سبز اقاقیا بادیان هر واحد نیم جز سفوف کرده از انگشت بر لثات بمالند دوم سوء مزاج
سرد بلغمی علامتش بسیاری لعاب دهن سست شدن آنها از حرارت و سرخی نبودن علاج زرد فاخی خشک

ششتاشه شهد خالص سه توله در نیم آثار آب بجوشانند و ازان مضمضه کنند دیگر فلفل سیاه
و گل سوخته و بکدان باریک سائیده از انگشت آهسته بر لهات بمالند دیگر فلفل شب یمانی
زوفای سبز باریک سائیده حوالی لهات از انگشت بمالند و هرگاه لهات مسترخی و بیخ باریک
شود و سر آن گنده و غلیظ گردد و هیچ دوا سود ندهد در آن وقت مناسب این است که نیم ششتاشه
زفت رومی در آب گرم بگدازند و گرما گرم غرغره کنند بدفعات تا که ورم نرم شود و تحلیل پذیرد
و بعد از ان که ازین غرغره نرم شده باشد پس قدرے از زوفای سبز باریک سائیده در آب زفت
بیامیزند و ازان غرغره کنند تا منع انصباب ماده کند و اگر بسبب غرغره زفت حمرت و
حرارت در لهات پدید آید درانحالت کشنیز و مکوی سبز بجوشانند و ازان غرغره کنند و غرغره زفت
موقوف نمایند خناق و آن مرضی است که چون حادث شود تنفس و بلع هر دو بسته گردد و اگر
سبب قوی تر بود ممتنع شود و سبب آن تورم لوزتین یا عضلات حنجره یا حنجره باشد و آن
بر چهار گونه است یکی آنکه ورم دموی بود و علامتش آن است که روی سرخ باشد و رگهای سر و نواحی
حلق ممتلی شوند و جنبش حلق بسوزد و مزه دهن شیرین باشد پس اگر بسبب غلبه خون حدوث
خناق دموی و احتباس خون بود یا خون غلیظ بود بهترین تدابیر این است که اول
اقدام بفصد کنند در رگ قیفال کشایند و اگر آثار امتلاء خون در تمام بدن از سرخی رگها و
سرخی اعضا ظاهر باشد فصد قیفال موقوف داشته رگ اکحل کشایند و این تبرید و شیره
کشنیز خشک شربت عناب یا شربت شهتوت نیز شیره عناب تیار کنند صبح و شام بنوشانند
روز دوم فصد صافن کنند و همان تبرید دهند صبح و شام در روز سوم صبح مطبوخ لیلیه دهند و
شام تبرید بکار برند تا وقتی که از تنقیه فارغ نشوند بغرغره وغیره هرگز اقدام ننمایند مبادا که
ماده ازانجا باسفل حرکت نماید و آفت عظیم در احشا حادث کند و بعد فصد و اسهال که بسه روز
فراغ حاصل شود روز چهارم که انتهای مرض است این غرغره استعمال نمایند غرغره کشنیز خشک
بادیان عنب الثعلب گلنار برگ شهتوت ترش گل سرخ عدس تخم کاهو تخم کاسنی بجوشانند و صاف
کنند و دو توله مغز خیارشنبر دران بیامیزند و در تمام روز بدفعات غرغره کنند و بعد از ان که زمانه
ابتدا و تزاید و انتها درگذشته باشد یعنی چهار روز منقضی شده باشد بعد ازان طبیب هر چهار

پس درین وقت فصد ضرور نیست بلکه مناسب آنست که تدبیر نضج ورم و انفجار آن کنند و این غرغره برای
نضج ورم سریع النفع است صفت آن انجیر زرد تخم حلبه تخم مرو تخم کتان با آب بجوشانند
و صاف کنند و با شیر گاو جوشیده که برابر طبیخ باشد بیامیزند و دو توله آب خیار شنبر در آن آمیخته
نیم گرم غرغره کنند و هرگاه سرخی آماس بزردی گراید و ورم مسترخی گردد باید دانست که ماده
پخته شده ریم گشته پس اگر از خود سر کرد فهو المراد و الا غرغرهٔ منفجره بکار برند صفت آن [illegible]
شش ماشه حلتیت سه ماشه باریک سائیده در نیم آثار شیر تازه بیامیزند و نیم گرم ازان غرغره
کنند غرغرهٔ دیگر منفجر اورام پخته که بسبب شدت انقباض منفجر شود مازوی سبز گلنار پوست انار
شب یمانی جوز السرو با آب بجوشانند و غرغره کنند و اگر ممکن باشد ورم را از انگشت نخس
کنند تا ریم برآید و بعد ازان که ورم بکشاید و ریم برآید روغن گاو دو توله گرم کرده در نیم آثار
آب گرم بیامیزند و ازان غرغره نمایند و یا سه توله شهد خالص در نیم آثار شیر گاو جوشیده بیامیزند
و نیم گرم غرغره کنند تا ریم را بالکلیه پاک کنند و هرگاه قرحه از ریم پاک شده باشد این غرغره بعمل آرند
غرغره کرنانج بیخ مهک یعنی اصل السوس نیم کوفته هر یک یکجز بیخ سوسن آسمان گون نیم جز
کوفته بجوشانند و ازان غرغره کنند دوم آنکه خناق از مادهٔ صفراوی بود و علامات آن بسیاری
تشنگی ست و خشکی و تلخی دهان و بیخوابی و درد سوزناک و تمدد و تنگی نفس درین کمتری باشد
به نسبت خناق دموی بسبب قلت جوهر صفرا و کمی حجم ورم علاج همه تدابیر از فصد و اسهال
و تبرید و غرغره آنچه در خناق دموی مذکور شد بعینه علی الترتیب بعمل آرند اما فقط در تبرید
تغیر کنند یعنی آنچه در دموی داده اند عوض آن این تبرید دهند که درینجا تبرید و ترطیب بیشتر در کار است
تبرید برای خناق صفراوی کشنیز خشک تخم کاهو تخم خرفه تخم کاسنی لعاب اسپغول
شربت شهتوت ترش شربت نیلوفر از تخمها شیره و از اسپغول لعاب برآرند و با آب سرد بقدر خواهش
طبیعت شربت ها را حل کنند و شیره و لعاب در آن آمیخته بدهند وقت صبح و شام و اگر موسم
تابستان باشد در میانهٔ روز هم یک دو بار شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ مغز تخم تربوز با شربت نیلوفر دهند
و بعد ازین غرغره هائی که در دموی مذکور شده بعمل آرند سوم آنکه خناق از مادهٔ بلغم حادث
شود و علامت آن کمی سرخی چشم است و سپیدی ورم و جاری شدن لعاب بسیار از دهان

قلت درد وملوحت وشوری طعم وبسیاری حمره ورم که آب وطعام وغذا بدشواری تمام فرو برده شود
لیکن اما آنکه آماس بلغمی نرم تر میباشد بالکلیه امتناع بلع نمیشود علاج آنچه از تدابیر
در ورم بلغمی لهات گفته شد در اینجا نیز همچنان بعمل آرند وبعد زوال ورم اگر بسبب کثرت استعمال
مسخنات خشونتی در حلق پدید آید تدبیرش این است که در شیر جوشیده گاو قدری روغن زرد
گرم کرده اندازند وازان غرغره کنند وبر روغن سوسن اگر میسر نیاید بروغن یاسمین قدری موم سفید
انداخته بر سر آتش گذارند تا موم گداخته با روغن یکذات شود پس سرد کنند که منجمد گردد وآن موم روغن را
از بیرون طلا کنند وشربت شهتوت ترش در خناق ودیگر اورام دموی وصفراوی حلق وشربت شهتوت
شیرین در خناق ودیگر اورام بلغمی وسوداوی حلق خیلی انفع بتجربه رسیده وعلی هذا القیاس از ابتدای
ورم بعد سه روز غرغره بطبیخ برگ شهتوت ترش در خناق ودیگر اورام دموی وصفراوی حلق و
بطبیخ برگ شهتوت شیرین در خناق ودیگر اورام بلغمی وسوداوی حلق نفع کافی می بخشد
وخاییدن کشنیز خشک وعرق آن فرو بردن در اقسام اورام حلق نفع بین میدهد وغرغره بطبیخ
عدس مسلم که بعد طبخ یک دو توله سرکه خالص در ان انداخته باشند برای اقسام اورام دموی حلق
کفایت میکند چهارم آنکه خناق از ماده سوداء عارض شود وعلامتش کمی وصلابت ورم
وعفوصت یا حموضت طعم وخشکی دهن وکمودت وجه واحساس تمدد در موضع ورم وهر چند در جمیع
اقسام اورام تمدد لازم است اما در ورم سوداوی بشدت میباشد بسبب غلظت وکثافت ماده وورم
سوداوی بتدریج حادث شود وحدوث آن در حلق شاذ ونادر است علاج آنچه در ورم سوداوی لهات
گفته شده همه تدابیر بموجب آن بعمل آرند معلوم باد که در مرض خناق چون آماس تحلیل پذیرد یا سر کند وریم
خارج شود با وجود آن مریض را راحت آسایش پدید نیاید وسرفه عارض شود باید دانست که ماده بشش
فرو رفته وخناق بذات الریه منتقل گشته اگر خفقان وغشی پدید آید باید دانست که ماده بنواحی دل نازل شده
واگر درد معده وغثیان لاحق شود دلیل فرو آمدن ماده باشد بمعده واگر نفس متشنج شود معلوم باید کرد که ماده بعصب
فرو ریخته وتشنج پیدا خواهد شد اگر بعد چهار روز نرمی در آماس پدید آید دلالت دارد بر نضج ماده اگر سرخی
که بر گردن وسینه پدید آمده بود ناپدید شود از دو حال بیرون نبود یا ماده تحلیل یابد واین محمود است
ویا آنکه ماده بباطن بازگردد واین وقتی باشد وهرگاه صاحب خناق را سخن فی روانی آید در اکثر

امید نجات نباشد اگر در بحالت قوت شهوت طعام نیز زائل شده باشد و اگر این قوت بر حال
بود با وصف برآمدن کف امید نجات باشد اما هرگاه روی مریض سبز شود و چشم سیاه در حال
بمیرد و همچنین اگر اطراف سبز شود و زبان سطبر و سیاه گردد نشان قرب موت باشد خناق که با تپ بود
خطرناک است و هرگاه در تپ های گرم روز بحران خناق پدید آید سخت مخوف باشد و هرگاه
یکدم بدو کرت باتمام رسد و در هم زدن سینه و منخرین بجنبد سخت با خطر باشد و این مراتب
در سائر اصناف خناق ملحوظ باید داشت بثور حاره که در حلق و مری و قصبهٔ ریه پدید آید
معلوم باد که بثور در مری بیشتر حادث شود از بهر آنکه جوهر مری نرم و لحمی است و بدان سبب زودتر
قبول مواد گرم میکند پس اگر بثور بر فم مری برآید علامتش آنست که وقت بلع از مرور طعام
الم زیاده تر محسوس شود علی الخصوص از طعامی که درشت یا ترش یا تیز یا شور بود و آنچه در حلق
و حنجره یعنی فم قصبه برآید در آن از مرور غذا الم نباشد اما از سخن گفتن و خائیدن شی و دود و غبار
درد و الم پیدا شود و در آواز تغیر راه یابد و در هر موضعی که بثور باشد درد و سوزش در آن موضع
لازم بود علاج اگر علامات غلبهٔ خون در تمام بدن ظاهر باشد بسبب احتباس حیض یا طمث یا خون
بواسیر اول روز رگ باسلیق زنند و روز دوم مطبوخ فواکه طبع را بگشاید صفت مطبوخ
فواکه گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ عناب سپستان مویز منقی انجیر زرد مغز فلوس خیار شنبر
ریشهٔ خطمی روغن بادام حسب دستور ترتیب کنند بنوشانند و آخر روز بعد فراغ از اسهال آش گندم
که رقیق القوام باشد بقدری شکر سفید شیرین کرده بدهند و اگر حریرهٔ نشاسته و شیر جو استعمال
نمایند نیز رواست و سوزش بثور تسکین تمام رود بدهد و از طعام ثقیل و خشک احتراز نمایند و از خوردن
آب سرد احتیاط بلیغ دارند بحالت تشنگی آب اندک گرم بنوشانند و وقت شب هنگام خواب لعاب
اسپغول که از شربت عناب شیرین کرده باشند نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه اگر خلش بثور زائل شده باشد
فهو المراد و اگر بر زائل نشود برای نضج بثور این دوا بعمل آرند انجیر زرد تخم کتان تخم مرو بجوشانند
بقدری نبات شیرین کنند و صبح و شام بنوشند تا بثور نضج یافته زود منفجر گردد و هرگاه ریم برآید برای
پاک کردن ریم در شیرهٔ جو شده گاو نیم گرم دو سه توله شهد خالص آمیخته از آن غرغره کنند بدینسان
تا ریم را پاک کند و بعد پاک شدن ریم این حب چند روز متواتر اکثر اوقات در دهان دارند و لعاب

آن فرو برند صفت حب مذکور گل بنفشه کتیرا رب السوس مغز تخم خیارین نشاسته دوا ها
را یک سائیده بلعاب اسپغول سرشته به قدر دانه نخود حب بندند و هر وقت یک حب
در دهان دارند و لعاب آن فرو برند انطباق المری معلوم باد که در باطن مری عضله موضوع است
که مری را بمقدار معینه کشاده میدارد و بهم پیوستن نمیدهد اما هرگاه رطوبت وافر بریزد
ریزد و بسبب کثرت رطوبات عضله مذکور مسترخی گردد مجرای مری بهم پیوندد و عضله مذکور
که جدار او اشیای رقیق و مایعات باری میداد از فعل خود فرو ماند و بسبب استرخای
نداند که شی رقیق و سنگ را بمعده افگند پس هر چه سبک و رقیق باشد چون آب و مانند آن
هرگز فرو نتواند رفت اما لقمه بزرگ و ثقیل الفرا بغت فرو رود بجهت آنکه شی ثقیل بسبب ثقل فراخی
طبعی فرو میبرد و انطباق را خود میکشاید و این علت عسر البرء و بطی الزوال است از بهر آنکه
زوال استرخای این عضو کثیر الرطوبت که ممر طعام و شراب است بحنجره که مملو از رطوبت بلغمیه است
مجاورت دارد خیلی صعب و دشوار است اما باید که از تدبیر غافل نباشد علاج اگر معده و دماغ
از ماده بلغم ممتلی باشد باستعمال منضج و مسهل آنچه در استرخا و فالج مذکور شده اول تنقیه نمایند
و بعد تنقیه جهت نشف رطوبت و تقویت عضو ماوف چند روز باستعمال این طبیخ مداومت نمایند
بادیان انیسون سنبل الطیب مر زنجبیل بهمن سرخ بهمن سفید هر دو نیم کوفته کنند مصطگی شهد خالص صبح و
شام بنوشانند و بگرم تجرع بنوشند و غرغره زنجبیل با کی زده بعد از آن سکنجبین و جند بیدستر هر دو با یکی
از آن با آب سحق کرده بگرم طلا نمودن مفید است استرخای حنجره عضله که حنجره را می کشاید
تا جذب نسیم نماید گاه باشد که بعلت انصباب رطوبات مرضیه مسترخی گردد و عضله از کشادن حنجره
عاطل بماند و هوا بسوی ریه منجذب نشود و خناق آرد علاج آنچه از تدابیر در انطباق المری
گفته شد همان در اینجا نیز بعمل آرند بحت الصوت یعنی گرفتگی آواز و آن اکثر بسبب
عارض گردد یکی آنکه نزله گرم از سر بسوی حلق و قصبه ریه افتد و از حدت آن اعضای مذکور
بخراشد و رطوبت لزج دهنی را که موجب تملیس و ترطیب قصبه معاون آواز است بخرداید
پس بالضرور گرفتگی در آواز پدید آید و علامتش آنست که در آن موضع خشونت و لذع و دغدغه
بیمار محسوس شود علاج بهر نوع نزله شربت خشخاش و خمیره خشخاش خورند و این غرغره بعمل آرند

غرغره طبیخ کوکنار و عدس مقشر و عناب بسازند و شیره تخم خرفه برآرند و نشاسته و صمغ عربی
این هر دو باریک سوده به آب حل کرده و از تخم ها شیره برآورده و به طبیخ مذکور آمیخته نیمگرم
غرغره کنند دوم آنکه سوء مزاج گرم ساده بحنجره عارض شود و رطوبت آن را خشک کند پس
تغیر و گرفتگی در آواز عارض گردد و این قسم بیشتر در تپ های گرم رود و بدون نفث باشد
و بیمار را خشونت در قصبه و حنجره محسوس شود علاج شیره تخم خیارین و لعاب اسپغول با شربت نیلوفر
بنوشند و آش جو غذا کنند و خطمی و خبازی و جو مقشر کوفته بجوشانند و شیره مغز بادام در آن آمیخته
نیمگرم غرغره کنند سوم آنکه سوء مزاج بارد ساذج حنجره را منقبض سازد و اجزای آن را جمع نماید
پس بالضرور خشونت در حنجره حادث شود و آواز متغیر گردد و این مرض بیشتر در ایام شدت سرما
و هنگام وزیدن باد شمال عارض گردد و درین قسم نیز نفث نمی باشد یعنی رطوبت از دهن بر نمی آید
علاج فلفل سیاه و حلتیت و خردل و زعفران هر چهار مساوی الوزن باریک بکوبند و بقدری
شهد مخلوط کرده بر آتش نهند تا بپزد و منعقد شود پس نگاهدارند و یک بندقه صبح و یکی شام بخورند
و حب خردل هر وقت در دهان میدارند و عرق آن فرو برند صفت حب خردل بگیرند خردل
بریان و فلفل سیاه و مرمکی و قنه مساوی الوزن باریک سازند و بعسل سرشته حب بقدر
نخود کنند و در دهان دارند چهارم آنکه سوء مزاج تر بحنجره و قصبه ریه عارض شود و آن را مسترخی
سازد اما استرخا بدان حد نمیرسد که رعشه در آواز پدید آید یا بطلان صوت نماید بلکه همین قدر
عارض میشود که گرفتگی در آواز آرد و علامتش آنست که بمقام حنجره گرانی محسوس شود و بغیر خشونت و بغیر
الم علاج انیسون و بادیان و بیخ سوسن نیمکوفته بجوشانند و در طبیخ آن قدری شهد آمیخته غرغره
کنند و بیخ کرفس و بیخ بادیان نیمکوفته و اصل السوس مقشر نیمکوفته و انجیر زرد بجوشانند و
صبح و شام نیمگرم تجرع بنوشند و شونیز بریان یکتوله باریک سائیده در سه توله شهد خالص آمیخته
بلیسند و تخم حلبه و حب صنوبر بزرگ یعنی چلغوزه و بزرگ یعنی تخم کتان بریان و رب السوس و
مرمکی مساوی باریک کوفته بشهد آمیخته لعوق کنند و اگر فقط انجیر زرد و دو دانه و تخم کتان و
شهد خالص بجوشانند و نیمگرم تجرع بنوشند خیلی نفع بخشد پنجم آنکه سوء مزاج خشک در قصبه و
حنجره افتد و بسبب غلبه یبوست رطوبت [illegible] اگر تحمیق صوت از آن بهم رسد [illegible] کند

وعلامتش آنست که آواز صاف باشد اما بسیار صغیر و تیز بود و در حنجره خشونت و درد محسوس شود
و سبب درد تفرق الاتصال بود که واجب میکند یبوست بسبب اجتماع اجزای عضو و این
نوع بیشتر از ملاقات غبار و دخان عارض شود علاج شیره مغز تخم کدو و لعاب اسپغول
در شربت قند آمیخته بنوشند و حریره مغز بادام و شوربای چوزه مرغ غذا کنند ششم آنکه صیاح
شدیده و نعره های قویه باعث بحت صوت شود زیراکه صیاح قویه احداث خشونت می نماید
در حنجره و قصبه بسبب تحلیل رطوبت ملسه علاج آب نیمگرم غسل کنند و حسوهای که از شیره
نشاسته و مغز بادام و نبات مرتب کرده باشند تناول نمایند و از مغز تخم خیار و مغز بادام
و تخم خطمی و کتیرا و مغز بهدانه و لعاب اسپغول و نبات لعوق سازند و بلیسند و این حب
هر وقت در دهان دارند حب صمغ عربی کتیرا نشاسته تخم خشخاش سفید و مغز تخم کدو و بنفشه
هموزن کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته حب بقدر نخود ببندند و در دهان دارند تا رخاوت
و ترطیب و تملیس حاصل شود و خشونت زائل گردد تفصیل دواهای مفرد مصفی آواز
خائیدن کبابه آواز درشت و تیره را صاف کند و آنچه آواز را صاف و روشن دارد رب باقلی است
و مویز و تخم کتان و خرما و چلغوزه و انجیر و حلبه و مغز بادام شیرین و تلخ و نیشکر و ماء العسل
و صمغ عربی و سپستان و از ادویه گرم فلفل و انگوزه و بارزد و حرف و کندر و از ادویه سرد مغز
تخم کدو و مغز تخم بادرنگ باب ششم در امراض ریه و صدر یعنی شش و سینه بدانکه
ریه عضوی است نرم و متخلخل مرکب از گوشت و اعصاب لیف و قصبه و شعبه های شریان وریدی
و شعبه های ورید شریانی و غشای تنک که بر مجموع ریه کشیده شده و ریه دو بخش شده
یکی از جانب راست دوم از جانب چپ بطرف ایمن سه شعبه منقسم شده و طرف ایسر دو شعبه
و جرم ریه حس ندارد لیکن غشای باریک که بالای آن کشیده اندک حس دارد و مجموع ریه
گرد قلب برآمده و فائده ریه آنست که جذب هوا کند و هوا را مناسب مزاج قلب نموده بتوسط
شریان وریدی که مابین قلب و ریه موضوع است بقلب رساند و ترویح قلب نماید و بخار و دخان را
از قلب بوقت نفس بیرون کند لهذا ریه را سید الحیات گویند و فضای صدر یعنی سینه دو بخش است
از بهر آنکه اگر یک بخش سینه را آفت رسد بخش دوم صالح است مانند تمام نفس یعنی دم زدن نماید میان هر دو

باب ششم در امراض ریه و صدر یعنی شش و سینه

بحجاب غشای حائل است و درین غشا هیچ منفذ و راه نیست و مجری شش و دیگر آلات که در فضای
سینه واقع اند بدین غشا بیکدیگر مربوط و مرتبط اند سعال آنرا بفارسی سرفه گویند
و سرفه حرکت شش و حرکت دیگر اعضاست که با شش در دم زدن شریک و معاون اند چون قصبه
و حجاب حاجز و عضله های سینه و سرفه حرکتی است طبعی که طبیعت رنج را از قصبه یا ریه و
یا حجاب یا عضلها دفع میکند و سعال مر شش را همچون عطسه است مر دماغ را یعنی چنانکه عطسه
رنج دماغ را دفع میکند سرفه رنج ریه و متعلقات و مضافات آنرا دور می نماید و اسباب حدوث
سرفه بر چند قسم است قسم اول آنکه سوء مزاج گرم ساده در قصبه یا در شش عارض شده و علامت
حرارت سوء مزاج ریه آنست که تشنگی با فراط و حنجره و حلقوم و سرفه خشک باشد و از حرارت بیفزاید
و از برودت تسکین یابد و در سینه هیچ گرانی نباشد و فرق درمیان سوء مزاج گرم و خشک که در ریه
و در معده باشد آنست که خداوند گرمی شش از هوای سرد بیشتر راحت یابد و صاحب معده گرم را
از آب سرد آسایش حاصل شود و اگر سرفه لاحق شود علاج به تسکین حرارت ریه یا قصبه لعاب
اسپغول یا شربت نیلوفر بنوشند و این لعوق در تمام روز دو سه بار بمکند صفت لعوق عناب
سپستان تخم خطمی ربع آثار آب بجوشانند تا نصف بماند پس صاف کرده یاو آثار قند یا شکر سفید
در آن انداخته بقوام آرند و مغز تخم خیار و مغز بادام شیرین مقشر گل بنفشه و کتیرا باریک ساخته
در قوام بسرشند و بکار برند و این قیروطی بر سینه بمالند صفت قیروطی بگیرند روغن گل دو توله
موم سفید گداخته شده و از برگ کاسنی سبز یا برگ خرفه یا برگ کشنیز سبز شیره برآرند یک توله پس
موم را بگذارند و روغن گل در آن اندازند هرگاه هر دو یکذات شود از آتش فرود آورده شیره
در آن انداخته از چمچه خوب حرکت دهند که همه یکذات شده منجمد گردد و برنگ سبز و این را قیروطی اخضر
گویند پس بر سینه بمالند قسم دوم آنکه خون صفراوی در ریه آید و بسبب غلبه صفرا الدم در ریه
حادث شود و جهت دفع موذی سرفه پدید آید و علامتش آنست که نفس عظیم و گرم بود و در روی
سرخی پدید آید و درین قسم نیز سرفه بی نفث باشد و یا بعد سرفه قوی چیزی اندک برآید علاج
این قسم نیز همان است که در قسم اول مذکور شد و اگر طبیعت محتبس باشد بعد منضج بمطبوخ هلیله
طبع بگشایند قسم سوم آنکه رطوبت رقیق نزله گرم همیشه از دماغ بقصبه نازل شود و لذع

وحرقت و دغدغه آرد و از تحجیت برای دفع مؤدی سرفه عارض گردد و علامتش آنست که سرفه خشک
ولازم باشد و بی نفث بود و دوام نفث بسبب رقت ماده نبود و در آخر شب عقب خواب سرفه
اشتداد کند و این سرفه ردی است اگر بزودی تدارک آن نکنند مزمن شود و احداث سل
نماید علاج بمنع نزله شیره تخم خشخاش و شیره مغز تخم کدو و لعاب بهدانه با شربت نیلوفر بنوشند
صبح و شام و با این طبیخ غرغره کنند هر روز بدفعات صفت غرغره پوست خشخاش بزرالبنج سفید
تخم باقلا کوفته برگ آس و اگر نباشد حب الآس تخم کاهو کوفته گل سرخ همه وزن نسبه یا د آب
بجوشانند چون یک حصه آب بر دو حصه باقیماند از آن غرغره کنند و بجهت تغلیظ ماده حب السعال
هر وقت در دهان دارند علی الخصوص وقت شب هنگام خواب صفت حب السعال نشاسته کتیرا مغز
مقشر بادام شیرین مغز مقشر تخم باقلا تخم خشخاش پوست خشخاش صمغ عربی گل ارمنی جمله دو دو
ساده بگیرند و کوفته بلعاب اسبغول سرشته حبوب سازند و هر وقت در دهان دارند و لعاب آن
فرو برند و برای ازاله نزله حار روغن بید بر سر بمالند و چند روز بدان مداومت نمودن خیلی
نافع است صفت روغن بید برگ بید کوفته یا د آثار عرق بید بگیرند و پوست خشخاش
دو توله و تخم خشخاش کوفته دو توله هر دو را تمام شب در سه یا د آب بخیسانند صبح جوش دهند
هرگاه یا د آثار آب باقی ماند مالیده صاف کرده با عرق بید بیامیزند و در دیگچه اندازند
و یا د آثار روغن کنجد شامل کنند و بجوشانند هرگاه اندک تری آب باقی ماند دیگچه را
از آتش فرود آورده سرد کنند و روغن را بردارند و استعمال کنند قسم چهارم آنکه سوء مزاج
بارد ساذج در شش عارض شود و احداث سرفه نماید پس اگر بسبب برودت ساذجی از امور خارجیه
بود چون در آب سرد غسل کردن یا در هوای سخت سرد بار راه رفتن علاج آن آنست که حتی الامکان
حبس دم نمایند که ازین عمل فی الفور شش گرم شود و برودت ساذجی ریه زائل گردد و اگر سبب
از امور بدنیه باشد چون استفراغات بسیار و مانند آن علاج آن این است انجیر زرد مویز منقی
اصل السوس مقشر نیمکوفته تخم کتان شهد خالص در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نصف باقیماند
نیمه صبح و نیمه شام بگرم استعمال نمایند و شماشه تخم کتان بریان باریک سائیده در دو توله شربت
زوفا اگر میسر شود و در شهد خالص یا شیر حل نموده اندک اندک در تمام روز بلیسند این حب نیز نافع ا

صمغ عربی اصل السوس مقشر رانیا الایچی کلان برگ پان خولنجان ادویه کوفته بیخته بآب سرشته
بمقدار کنار صحرائی حب بندند و در تمام روز و شب دو سه حب در دهان نگاهدارند و عرق آن فرو برند
قسم پنجم آنکه ماده نزله بارده از سر در ریه فرود آید و غلیظ ولزج شده در ریه محتبس بماند و علامت وی
آنست که بعقب زکام یا نزله حادث شود و خلط لزج قلیل بسرفه شدید برآید و در سینه گرانی
محسوس شود علاج بهر تلطیف و نضج ماده این جوشانده دهند زوفای خشک انجیر زرد اصل السوس
مقشر نیمکوفته بیخ سوسن آسمان گون نیمکوفته شهد خالص بجوشانند و بنوشند و اگر در سینه
حرارت محسوس شود این دوا دهند بیخ سوسن سپستان جو مقشر نیمکوفته بجوشانند و یکتوله
ترنجبین آمیخته صاف کرده ششماشه روغن بادام بیامیزند و بنوشند و این معجون ماده غلیظ را
نضج دهد و سینه را پاک کند صفت آن زوفای خشک بودینه خشک بیخ سوسن خردل قردمانا
فلفل سیاه انیسون جمله مساوی کوفته بیخته بعسل خالص که دو وزن مجموع ادویه باشد بسرشند
و یکتوله وقت صبح و آخر روز و هنگام خواب شب نیز همین قدر استعمال نمایند صفت حبی که ماده
غلیظ را پاک کند رب السوس پنج درم فلفل گرد قردمانا صعتر مغز بادام تلخ از هر یک دو درم انگوزه
یکدرم بعسل بسرشند و حب بقدر نخود کنند و در دهان دارند دیگر حبی که خداوند سرفه را که شب
آرام نگیرد سود دارد بگیرند حرملی میعه و کندر و افیون یکدانگ یعنی بقدر چهار سرخ دوا را بکوبند
و افیون را بآب حل کرده دران بسرشند و حب بقدر نخود بندند و خشک کرده نگاهدارند
و وقت شب یک حب در دهان دارند و چون تمام شود حب دیگر دارند و در تمام شب سه چهار
حب استعمال نمایند انتباه معلوم باد که خلط بلغم پخته و نضج یافته آنرا گویند که در رقت و غلظت
معتدل باشد و سپید بود اما کبود و زرد و زجاجی و سیاه و اغبر دلالت بر عفونت دارد نه بر نضج
قسم ششم آنکه رطوبت شش و سینه باعث سعال باشد و این قسم بمشایخ و مرطوبین بسیار عارض شود
علامتش آنست که بلغم بسیار برآید و در حلق بچسپد و خرخره سینه ظاهر باشد خاصه در خواب
و در بیداری نیز علاج بهر نضج ماده بادیان تخم کرفس اصل السوس زوفای خشک پرسیاوشان
و نبات بجوشانند و بنوشند و بعد از نضج تنقیه بلغم بقی کنند و سائر تدابیر قی و دوای مقی دوای
لیفوریای بلغمی مذکور شده در انجا نظر کنند و بموجب آن بعمل آرند و برای اسهال که ماده بلغم را

خارج کند این معجون خورند صفت معجون مسهل تربد سفید خراشیده سنارمکی حب النیل
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه زنجبیل فلفل سیاه ۲ درم انیسون مغز تخم معصفر ۲ درم روغن بادام ۲ درم
شهد خالص و چندانکه ادویه دواها کوفته بیخته بروغن بادام آمیخته در شهد سرشته شوند و نگاه دارند و دو توله وقت
شب بآب گرم بخورند غذا دلیه گندم خورند و برای نشف رطوبت این لعوق بکار برند صفت آن رب السوس
زوفای خشک بیخ سوسن آسمان گون مغز بادام تلخ از هر یک چهار درم حلتیت یکدرم کوفته بیخته بعسل
آمیزند و یکتوله صبح و یکتوله شام استعمال نمایند و از اغذیه سرد و رطوبت افزا احتراز دارند و اگر ضرورت
باشد دیگر تدابیر از قسم پنجم اخذ نمایند قسم هفتم آنکه یبوست و حرارت شش سبب سعال شود و علامتش
آنست که بحالت گرسنگی و تشنگی و از حرکت افزاید گیرد زیرا که این چیزها رطوبت را فانی می سازد
و یبوست را می افزاید و به تناول مرطبات چون ماء الشعیر و اغذیه بارده تسکین پذیرد و ضیق نفس
و عدم نفث و لاغری بدن و سرعت و تواتر در نبض باشد و درینجا سرفه مرض ست و ضیق
عرض مرض مذکور چون اشتداد کند و حرارت دل غالب شود و بدق انجامد علاج لعاب اسپغول
و ماء الخیار و یا ماء الشعیر با شربت نیلوفر بنوشند و این حب بارد مرطب در دهان دارند
رب السوس مغز تخم کدو مغز تخم خیار نشاسته کتیرا گل بنفشه مساوی باریک کوفته در
لعاب اسپغول و لعاب بهدانه سرشته شوند و حب بقدر نخود بسته هر وقت یک حب در دهان دارند
و قیروطی که از روغن بنفشه و روغن کدو و موم سفید ساخته باشند بر سینه مالند و ناف و مقعد و
قدم ها را بروغن بادام چرب سازند و در میانه روز لعاب بهدانه با شربت نیلوفر بنوشند و از اغذیه
هرچه مرطب بود چون حریره سبوس گندم و روغن بادام و شیر بز که خوراک او جو باشد و گوشت
مرغ و گوسفند و پاچه گوسفند و فالوده با قند و روغن بادام و یا روغن خشخاش تناول نمایند
و اگر تپ بود از شیر احتراز لازم ست الا بهترین غذا شیر بز ست غسل کردن مفید قسم هشتم آنکه
عارض شود خشونت در شش بسبب غبار یا دخان یا صیحه یا نعره قویه علاج بهر ازاله خشونت و درشتی
و احداث ملاست و نرمی این لعوق و حسو بعمل آرند صفت لعوق گل بنفشه و کتیرا و مغز تخم کدو
و مغز تخم خیار و خشخاش سفید هموزن باریک سازند و در لعاب بهدانه و لعاب اسپغول سرشته شوند
و به نبات که بقدر مناسب باشد شیرین کنند و بلیسند و اگر روغن بنفشه و روغن بادام درین بیامیزند

اولے باشد صفت حسو جو مقشر و تخم خشخاش هر واحدی یکتوله باب سایده سپره آن برآرند
و با قند و روغن بادام حریره آن مرتب کرده بخورند و تدابیرے که در قسم هشتم مذکور شد آنهمه درینجا نیز
مفید است قسم نهم آنکه جراحت قصبه یا قرحهٔ شش یا سینه یا آماس حجابات جگر یا سپرز سبب
سعال شود و انهمه در امراض این جمله اعضای مذکور بیان کرده شود انشاء الله تعالی —
قسم دهم آنکه در شش بثرات پدید آیند و باعث حدوث سرفه شوند بحیث دفع اذیت موذی
و سبب حدوث بثرات خون صفراوی است که غذائے ریه شود و علامتش آنست که [illegible]
بود و بول گرم باشد و از سرخی رخت رسد و از گرمی ضرر علاج آنچه در بثور حاره حلق و مری
و قصبه ریه مذکور شده درینجا نیز همچنان بعمل آرند قسم یازدهم آنکه سرفه بمشارکت معده عارض
گردد و علامت آن زیادتی سرفه باشد در حالت پری معده و کمی سرفه در حالت خلو معده
علاج تنقیه معده کنند یعنی و اسهال و برائے ازاله سرفه شربت بنفشه و شربت زوفا بکار برند
گاه باشد که سودا در شش حادث شود و سرفه آرد و علامتش آنست که چیزی سیاه و کبود و بدرنگ
در سرفه بیرون آید و دیگر علامات سودا از سیاهی رنگ وغیره پیدا باشد علاج حریره سبوس گندم
و مغز بادام با قند سفید مرتب سازند و بنوشانند و غذا نخود آب از گوشت گوسفند یا مرغ سازند
و اگر حاجت ضرورت باشد منضج سودا داده مسهل سودا دهند و منضج و مسهل سودا در فائده هفتم
این کتاب نظر کنند نفث الدم یعنی برآمدن خون از دهن خون از دهن یا بقل برآید یا به تنحنح
یا به تنحنح یا بقی ثقل یا نفث بزاق یعنی آب دهن پس اگر خون به بزاق برآید بلاشک از لثات یا
لثات یا خنک بود علاج آن غرغره و مضمضه بود و بقول بعض مثل گلنار و پوست انار و تخم مورد
بارتنگ و عفص یعنی مازو و شب یمانی جمله مساوی بجوشانند و بدان مضمضه و غرغره کنند و تا
خون بند شود و دیگر تدابیر در امراض لثه مذکور شده و تنحنح بهر دو خای معجمه حرکتی است
ارادی که بهر اخراج رطوبتی که از دماغ بحلق یعنی کام نازل شود مخصوص است پس اگر خون
از دماغ به تنحنح نیز راه خنک گاه بیگاه کم کم آید علاج آن ضرور نیست و اگر خون بسیار و بدفعات
آید علاج آن شرباً و ضماداً و نفوخاً و قطوراً و نطولاً همانست که در رعاف مذکور شده تنحنح بهر دو
حای مهمله حرکت ارادی است که برائے اخراج ماده که در حلق یا قصبه یا سینه بود سعی کرده شود پس

اگر خون بہ تنحنح برآید بیشک از حنجرہ یا قصبہ ریہ باشد و سبب جاری شدن خون از حنجرہ یا قصبہ
ریہ جراحت باشد کہ از ضربہ و سقطہ کہ بر سینہ یا مقدم گردن رسد رگی از رگہائے حنجرہ یا قصبہ
شگافتہ شود یا از زور سرفہ شدید یا نعرہ قوی یا صیحہ سخت یا ترخر عنیف یا قی شدید یا غضب
مفرط در رگے از رگہائے حنجرہ یا قصبہ انصداع یا انقطاع راہ یابد علامتش آنست کہ خون بتنحنح
برآید و قلیل المقدار باشد اما آنچہ از حنجرہ آید خون ناب بود و بی سرفہ باشد و آنچہ از قصبہ آید بتنحنح
و سرفہ قلیل برآید و کف ناک و با درد و الم قصبہ باشد علاج بقابضات مذکور بعد غرغرہ کنند.
و قرص نفث الدم در وہان از ند صفت قرص نفث الدم گل ارمنی کہربا صمغ عربی دم الاخوین
طباشیر نشاستہ کتیرا اقاقیا گلنار گل سرشوی یعنی گل ملتانی سنگ جراحت کتہ سفید عصارہ
لحیۃ التیس جملہ مساوی ادویہ بسایند و بآب لسان الحمل و آب خرفہ بسرشند و اقراص سازند
و اگر برگ سبز میسر نیاید بارتنگ بجوشانند و آب آن گیرند و از تخم خرفہ شیرہ برآرند دیگر تخم سبستہ
انار دو عدد و بیخ انجبار سہ ماشہ دم الاخوین دو ماشہ کتہ سفید یکماشہ کہربا یکماشہ سنگ جراحت دو ماشہ
شربت انجبار دو تولہ سنگجراحت و کہربا را سائیدہ سفوف کنند و دیگر ادویہ بآب سائیدہ شیرہ برآرند
پس شربت آمیختہ اول سفوف بدہان گیرند و بالای آن شربت بنوشند دیگر این قرص
نیز خیلی سریع الاثر است تخم حماض بارتنگ ہر یک سہ درم گل ارمنی شادنج طباشیر
ہر یک چہار درم کہربا شب یمانی بریان شاخ گوزن سوختہ کہ سفید شدہ باشد نشاستہ کتیرا
ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ بآب بارتنگ و لعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند قدر شربت یکمثقال
یا شربت انجبار دو تولہ شربت را بآب بارتنگ حل کنند و قرص خوردہ بالای آن شربت بنوشند
دیگر سفوف برائے بند کردن خون کہ از عضو اندرونی جاری باشد شب یمانی
کحل اصفہانی ہر یک یکدرم کہربا مروارید ناسفتہ یا صدف بجای مروارید اقاقیا ہر یک سہ درم دم الاخوین
صمغ عربی کتیرا ہر یک دو درم کتہ سفید سنگجراحت ہر یک یکدرم و یکمثقال با شیرہ بیخ انجبار استعمال
نمایند و اگر خون بسرفہ برآید لذریہ باشد یا از سینہ و برآمدن خون ریہ را چند سبب است یکی ضربہ
سقطہ کہ بر سینہ رسد دوم صیحہ قویہ کہ بانشقاق رگے از رگہای ریہ بجامد سوم آنکہ خلط حاد صفراوی
یا خلط مالح بورقی بر شش ریزد و بعضی از رگہای آن امتلا کل سازد چہارم آنکہ دہن رگے از رگہای

شش بگشاید یا منصدع شود بسبب شدت امتلای خون یا بجهت آنکه سوء مزاج بارد تکثیف جرم ریه کند
واجزای آن را منقبض سازد و بسبب شدت انقباض بعضی از رگها شگافته شود و علامتش آنست
که خون بسرفه برآید واحمر ناصع و کف آلود بود و بی درد باشد بهر آنکه جرم ریه حس ندارد اما آنچه
از گوشت شش آید کم رنگ و رقیق بود و اگرچه بسرفه شدید برآید با درد نکند و آنچه از تآکل عروق
ریه بود نیز قلیل الحمرت بود و در ابتدا اندک اندک آید و روز بروز بحسب ازدیاد جراحت و تآکل
واتساع منافذ افزون تر شود و آنچه از انصداع رگی از رگهای ریه باشد شدید الحمرت و
قلیل الزبد بود و بیکبار بسیار بیرون آید و آنچه از حدت تیزی خون باشد وجود تپ حاد و دیگر
اسباب متقدمه مثل خوردن اشیای حاده و حاره که محدث حدت تیزی خون بود بران شهادت
دهد پس اگر از حدت خون ریش یعنی شش حادث شده باشد در ریم که از ریش برآید پوست و قشور
ظاهر آید و آنچه سبب آن امتلای دما بود خون کثیر المقدار برآید و از برآمدنش راحت و سبکی رو نماید آثار امتلای
خون مثل حمرت رنگ و پری رگها ظاهر باشد و آنچه از اماس ریه بترشح برآید قلیل باشد و علامت
ذات الریه یعنی ورم شش پیدا باشد علاج بهر امالهٔ خون رگ باسلیق زنند و اگر اول فصد صافن
بر فصد باسلیق مقدم دارند اولا باشد و دوا اقراص نفث الدم دهند و بستن بازو و ران و وضع
محاجم بر ساق برای اماله نافع تر است و تنقیه خلط غالب بحقنه لینه یا دوای مشروبه مثل مطبوخ فواکه یا مطبوخ
هلیله واجب اگر ماده گرم باشد و قبض مطلوب بود این طلا مفید باشد صفت طلا اقاقیا کندر مازو گلنار
مر مکی صمغ عربی گل ارمنی افیون جمله ادویه برابر بگیرند و بشیره مکوی سبز سائیده بر سینه طلا کنند و در
ذات الریه یعنی ورم شش از استعمال قوابض احتراز ضروری است بهمه وجوه در نضج ماده و انفجار ورم
و تنقیه ریم سعی موفور باید نمود و خونی که از سینه برآید آن هم بسرفه باشد و سبب برآمدن خون
از سینه گشاده شدن دهن رگ یا انصداع آن بود باسباب مذکوره که در برآمدن خون ریه مذکور شد
و علامت خون سینه این است که خون افسرده بسرفه شدید بیرون آید و بمقدار قلیل باشد و موضع
جراحت درد کند و عند الاستلقا یعنی بر پشت دراز شدن سرفه و درد افزون شود و علاج رگ
باسلیق زنند و قرص نفث الدم دهند و طلای که بیشتر مذکور شد بکار برند الغرض جمله تدابیر که در علاج
جراحت ریه مذکور شده درینجا هم همچنان بعمل آرند و معلوم باد که جراحت سینه بنسبت جراحت

شش قلیل الخطر است و ضعیف الضرر و تدابیر مناسب بزودی به شود و خون که بقی بر آید از مری بود یا از معده یا از جگر بود یا از سپرز و سرفه درین نباشد و کیفیت آن در امراض معده در بیان مرض قی الدم مذکور شود انشاء الله تعالی غذای مناسب برای صاحبان نفث الدم حسو از گاورس مقشر و یا از شیره جو مقشر سازند و زرده بیضه نیم برشت دال مونگ دلیه گندم که اندک ترشی زرشک یا اناردانه دران حل کرده باشند و اگر سرفه را تیز کند ترشی موقوف دارند بیان ادویه مفرده قابض سریع الاثر که برای هر قسم نفث الدم نافع است شادنج را باب بسایند هرگاه خوب باریک سحق شود همه را یکجا کرده آب زیاده انداز ند و خوب بر هم کنند و بگذارند تا شادنج ته نشین شود پس آب بریزند و اگر مکرر آب اندازند و بعد ته نشین شدن آب بریزند اولی باشد پس شادنج را خشک کنند و شادنج مغسول عبارت ازهمین است بگیرند شادنج مغسول یک مثقال با عصارهٔ برگ خرفه بدهند و اگر برگ خرفه میسر نشود شیرهٔ تخم خرفه بجای آن گیرند و تنها شیرهٔ برگ خرفه بغیر شادنج خوردن و خائیدن برگ خرفه و عرق آن فرو بردن خیلے نافع است و شاخ گوزن سوخته که مثل آهک سفید شده باشد یا دم الاخوین و شیرهٔ گلنار تازه نفع کافی بخشند و در مواضع و قریات که دوا اکثر بهم میرسد این دوا خیلے نافع است برگ نرم نورسته ببول برگ نورسته انار و اگر غنچه سربسته انار بهم رسد از برگ بهتر است هر دو را باب سرد سائیده بقدری فانیذ یا شکر سفید شیرین کرده سرد بنوشانند و اگر برگ خرفه بهم رسد آن را کوبیده شیره بر آرند و بنوشانند فی الفور خون بند کند دوای که خون فسرده را بگذارد و خارج کند صعتر فارسی ششماشه شهد خالص دو توله هر دو را در یک نیم آثار آب بجوشانند چون نصف آب باقیماند سرد کرده اندک اندک بدفعات دهند خون فسرده را بگدازد و روان کند پرهیزات صاحبان نفث الدم صاحبان نفث الدم را ضرور است که از چیزهای که خون را گرم کند و بحرکت آرد اجتناب نمایند مثل اغذیه و اشربه گرم و کثرت مباشرت و صیحه بلند و نظر کردن بسوی اشیای سرخ و کثرت خوردن شراب و حمام و از استعمال مفتحات مثل کرفس و کنجد و جزان و پنیر عتیق یعنی کهنه مضر است اما پنیر تازه بی نمک مفید بود مرض سل و آن قرحه باشد که در ریه حادث شود و بسبب نزله حار که از دماغ فرو د آید و بر ریه ریزد و در عقب

ذات الجنب یا ذات الریه یا سعال مزمن نیز واقع شود و علامت آن لزوم حمای دق بود و با آن سعال
و ذوبان حرارت جدیا ربود و نفث که بسعال بر آید مده باشد و فرق میان مده و خلط آنست
که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند نتن بود یعنی بوی بد دهد بخلاف آن خلط بر آب
ایستد و چون بر آتش نهند آن را نتن نباشد و سل در لغت بمعنی هزال است و از آنکه لاغری
لازم این مرض است لهذا باسم لازم موسوم گشته و قرحه عبارت است از تفرق الاتصال که در
عضو لحمی افتد و تقیح شود و مرض سل بچهار سبب حادث شود یکی آنکه نزله حار سوزان اکثر از
دماغ به شش ریزد و از حدت آن شش متقرح شود و قرحه شش را وجود حمای دق و حدوث سعال
و بر آمدن مده در سعال لازم است دوم آنکه در نفس ریه بسبب اجتماع ماده حاد ورم حادث شود
و ورم ریه را ذات الریه گویند و آن ورم منفجر گردد و قرحه در شش افتد سوم آنکه ماده ذات الجنب
و یا ذات الصدر یا ذات الریه نضج شود و ریم کند و در حالت خروج ریم بسرفه که راه گذرش از ریه است
چون از ریه مرور کند بسبب حدت آن ماده حاد جرم نرم در خود متخلخل ریه متقرح شود پس قرحه
در شش حادث گردد چهارم آنکه بسببی از سبب های اندرونی چون سعال شدید یا امتلای خون
حاد یا از سبب های بیرونی چون ضربه و سقطه دهن رگی از رگهای ریه بگشاید یا انصداع در
رگ پدید آید و در آخر آن قرحه شود این همه از اسباب حدوث قرحه شش است قبل از این
گفته شد که حمای دق و بر آمدن مده در نفث از لوازم قرحه شش است کیفیت حال قرحه شش
قرحه در شش هرگز التیام نپذیرد و به نشود زیرا که به شدن ریش منحصر در پاک شدن ریم است پاک شدن
ریم قرحه شش متعلق از سرفه است که بی وجود حرکت سرفه بر آمدن ریم از ریه متعذر و دیگر ممکن
نیست که حرکت سرفه جراحت را بزرگ تر کند و بزرگی جراحت موجب افزونی ماده گردد و بر اندمال
ریش اگر ادویه خشک دهند سرفه و درشتی سینه زیاده شود و ریم را خشک سازد و از بر آمدن (آن)
باز دارد و اگر ادویه نرم و تر دهند ریش را تازه کند و چون تازگی ریش را احتمال شود به شدن
آن متعذر و اگر بعلاج سرفه سعی کرده شود تب ترقی پذیرد و اگر بعلاج تپ جهد کرده اند سرفه
زور کند فی الجمله به شدن این مرض محال است دواهای که در کتب یونانیان برای این مرض
مخصوص است منفعت قلیل آن پیش از یک دو روز بنظر نیامده و در تجربه خود هیچ منفعتی را

از مریضان سل و دق ندیدم که از معالجه اطباء یونانی کامل زمان و دواهای معمولی ایشان
از بستر بیماری برخاسته صحیح و سالم شده باشد لهذا این فقیر بسبب عجز و قصور و تجربه‌های بسیار
از معالجه این قسم مریضان قطعاً پهلوتهی کرده و بتدبیر علاج این مرض اعتراف لاعلمی کرده از گذشتش
فکر و خیال مداوای بی‌سود این مریضان وارسیده و درین زمان در سائر ممالک هندوستان
مرض سل و دق بکثرت شایع شده و بیشتر سل و دق از نزله حار حادث میشود و در بدو بهره
ضیق النفس و انتصاب النفس از نزله بارد و درین ایام بسبب کثرت جو بارد و نهار که ده بده
و کو بکو بامید بهبودی و آسایش خلائق جاری کرده اند علاوه مردمان شهر باشندگان هر قریه
و موضع ببلای نزله مبتلا شده در کار و بار خود عاجز و قاصر شده اند چه کارهای ایشان گاهی
بتاب آفتاب سوختن است و گاهی در آب باران تر شدن این هر دو امر صاحبان نزله را
در معرض کاهش جسم و جان اندازد و واضح باد که بعضی از اهل ربو یا صاحب ضیق النفس
یا خداوند سعال باشند که بسبب نزول دایمی رطوبات دماغی بر شش حال ایشان مشابه بحال
اهل سل باشد لهذا مجازاً ایشان را نیز مسلول غیر حقیقی گویند و مسلولان غیر حقیقی نیز کمتر جان بر
شوند چه مرگ باختناق هر دم بر سر ایشان قائم است یعنی اگر از انصباب ماده غلیظ و لزج بلغمی مجاری
نفس دفعةً بند شود و اختناق رو دهد در چشم زدن موت بر سر است علامات ردیه
مسلولان خداوندان سل را چون چشم‌ها بگو فرو رود و تیرگی در رو نمایان گردد و پوست شکم
خشک و پوست پیشانی کشیده شود و استخوان محاذی فم معده و استخوان قص ظاهر و نمایان گردد
و موی سر بریزد و اسهال فربانی زیاده شود و تن در مدّه افزون گردد و گوشه‌های ناخنهای
انگشتان فرو رود پس زمان اجل قریب‌تر باشد و بعضی صاحبان سل را در قرب زمان مرگ پشتهای
آماس کند و بعضی را در سرفه بجای بلغم خون سرخ آید پس اگر خون را بند کنند در شش افسرده
بماند و هلاک کند و اگر بند نکنند در آن حالت هم هلاکت ظاهر است القصه سل و دق مرضی است
که هیچ دوای کامل آن در طب نیست مرض سل در مقاماتی که آب و هوای آنجا سرد باشد
در فصل زمستان بیشتر افتد و این مرض اکثر آن کسان را عارض گردد که سینه ایشان تنگ
باشد و گردن دراز و بقدم مایل یعنی گردن فرو هشته دارند و حلقوم بیرون خاسته و

در کتف های ایشان گوشت نباشد و بسوی پشت برآمده باشد چون بال مرغ و این کسان را
مجنح گویند یعنی بال دار و این مرض بسبب هزال اکثر عارض شود ربو و بهر و ضیق النفس و
انتصاب النفس صاحب اسباب علامات در ربو و بهر و ضیق النفس هیچ فرق نکرده و هر سه را
مترادف گردانیده یعنی ضیق و ربو و بهر هر سه عبارت از تنگی نفس است اما بعضی دیگر از اطبا بر این
اتفاق کرده اند که اگر تنگی نفس بسبب امتلای شریان های ریه بود آنرا بهر و ربو گوییم و آنرا که سبب
آن امتلای عروق خشنه قصبه بود انتصاب النفس خوانیم و بعضی دیگر از اطبا ربو را بر امتلای عروق
خشنه اطلاق کنند و بهر را بر امتلای شرائین ریه صاحب طب اکبر در تعریف ضیق النفس چنین کرده
که اگر همه آلات نفس بسبب بسیاری امتلای ماده در انبساط چنانکه باید عمل نتوانند کرد و بحرکت
طبعی بجنبش نیایند و هوای مستنشق باندرون کما ینبغی گذر نیابد بلکه اندکی و بدشواری
نافذ گردد آنرا ضیق النفس گویند و انتصاب النفس صعب تر از هر سه است و علامتش آنست
که صاحب این مرض پهلو بر زمین نتواند نهاد و تا راست نه نشیند و یا بر پای نایستد و گردن راست
نهاده و بالا سو نکند هرگز دم زدن نتواند و سبب آن یا ماده غلیظ باشد که در گذرگاه نفس
ممتلی شود یا ورم بزرگ باشد که در مجرای نفس افتد و یا استرخا باشد که در عضله های سینه حادث
شود بسبب آغشته شدن عضله ها از ماده رطوبت و اضح باد که مرض ربو از امراض مستطاوله است
و نوبت استداد کند خواه نوبت آن طویل بود خواه قصیر و ابتدا به صابه تسکین یابد پس مریضان
این مرض را واجب است که بحالت افاقت از تدبیر آن غافل نباشد و سر رشته پرهیز از دست
ندهند و اعظم پرهیزات این است که آب اندک خورند و از اکثار آن پرهیز کنند و بعد غذا چندانکه
دیرتر آب خورند مفید و نافع است و از انواع حموضات و لبنیات احتراز نمایند و اگر در ایام زمستان
که زمان شدت این امراض است آب قطعا ترک نمایند و بر ماء العسل قناعت کنند اولی باشد
و کسی را که چای خطائی موافق باشد نمکین یا شیرین بجای آب خورند نیک بود و شیر با موافقت
مزاج عرق بادیان یا طبیخ بادیان نیز مناسب است و در ایام سرما آب و طعام شب و خواب روز قطعا
ترک کنند هر چه خوردنی و نوشیدنی باشد قبل از غروب آفتاب بکار برند و بعد غروب آفتاب گرد طعام
و شراب نگردند و کسانی را که از ماده نزله باشد این امراض حادث شود ضرور است که از هوای سرد

سر را محافظت نمایند و عمامهٔ بزرگ بر سر بندند و گلوبند در گلو پیچند و سائر اعضا را از
پوشاکهای گرم محافظت نمایند و از ماکولات و مشروبات سرد و تر احتیاط دارند و از اغتسال هم
مجتنب باشند اما اگر بحکم ضرورت حاجت بغسل باشد در حجرهٔ بند که راه هوا نباشد و هوای
محصوره حجره را باتش گرم کرده باشند باب گرم غسل ضروری بعمل آرند و زود تر بدن را
خشک کرده لباس گرم پوشند و موی سر را زود تر خشک کنند علامات موضع مادهٔ ضیق النفس
و غیره اگر گرانی و سینه بود دلیل است بران که ماده در شش است سوزش و خلش سینه دلیل است
بر آنکه ماده در عضله یا در غشا است بر آمدن نفث باسانی دلیل است بر آنکه ماده در قصبه
شش است و بر آمدن نفث بدشواری بسرفهٔ شدید دلیل است بر آنکه ماده در قعر شش است
یا در تخلخل گوشت ریه محقق شده و سرخی رخساره نیز دلیل بودن ماده است در شش و آن را
که ماده در فضای سینه بود هر گاه از پهلو بپهلوی دیگر گردد ماده از ینجانب بدان سو ریزد
و بیمار از حرکت ماده آگهی یابد و سرفه کمتر باشد و بیمار بدیر به شود علامات دریافت
کردن گرمی و سردی و تری و خشکی مزاج صاحبان ربو و غیره فراخی سینه و آواز
قوی و عظم النفس و هوای سرد راحت یافتن دلیل گرمی مزاج است و تنگی سینه و باریکی
آواز و صغر نفس و هوای گرم و تر مستفر شدن دلیل سردی مزاج است و این چنین کسان را در سینه
بلغم بسیار بود و ربو و سرفه اکثر عارض شود و خداوند مزاج تر را آواز نرم و گرفته بود و نفس
با خرخره باشد و آواز بلند نتواند کرد اگرچه قوت او ضعیف نباشد و سینهٔ او از تری ها ممتلی بود
و پلک و چشم اماسیده نماید و گوشت رخسار نرم و آویخته باشد و خشک مزاج را آواز سخت
و درشت باشد چون آواز کلنگ و در سینهٔ او هیچ تری نبوده باشد که بسبب غلبهٔ خشکی نفس تنگی کند
و ضیق و ربو عارض گردد و این هر چهار امراض مذکور یعنی ضیق النفس و ربو و بهر و انتصاب النفس
از هر ماده حادث می شود اما بیشتر از مادهٔ بلغم عارض میگردد لهذا اول بیان آن کرده می شود
معلوم باد که بهترین و نافعترین علاج این امراض که از مادهٔ بلغم باشد تجربهٔ این حقیر
استفراغ است بقی و اسهال گاه باشد که تنهائی کافی شود و حاجت باسهال نباشد
و کسی را که سائر اعضا یعنی دماغ و معده و سینه و ریه ممتلی باشد اول مسهل دادن و تنقیهٔ خاص

و عام کردن اولی است و بعد تنقیه باسهال اگر حاجت باقی ماند تقی بهتر بود و تنقیه خواه بقی کنند
خواه باسهال اول منضج دادن ضروری است منضج برای اهل ربو و بهر و ضیق النفس و
انتصاب النفس که از ماده بلغم یا نزله بارد باشد و تپ بود یعنی تپ با این
امراض شامل نباشد بادیان نیمکوفته تخم معصفر نیمکوفته برگ گاوزبان اصل السوس نیمکوفته
انجیر زرد تخم کتان شهد خالص دو آثار در نیم آثار آب بجوشانند چون نصف آب باقیماند نیمه از آن
صاف کرده صبح بنوشند و نیمه دیگر آخر روز و این لعوق در شب و روز چند بار اندک اندک بلیسند
صفت آن انجیر زرد تخم حلبه تخم کتان بادیان بیخ سوسن آسمانگون زوفای خشک در
در نیم آثار آب شب بخیسانند و صبح جوش دهند هرگاه نصف آب باقیماند مالیده و صاف کرده
پاو آثار نبات یا شکر سفید انداخته قوام لعوق تیار کنند و یکتوله صبح و یکتوله آخر روز و یک توله
وقت شام بعمل آرند و غذا دلیه گندم شیرین یا نمکین هرچه پسند خاطر باشد و از برنج و کهچری احتراز
دارند و اگر تپ حار نباشد نان باریک در شوربا حل کرده مضائقه ندارد که در تپ بلغمی شوربا کم روغن
ضرر نمیکند بلکه در تلیین ماده اعانت میکند اگر ربو از نزله حار بود و تپ هم با آن یار باشد
یا نباشد این منضج مناسب بود گل بنفشه برگ گاوزبان اصل السوس مقشر نیمکوفته سپستان
مویز منقی شیره تخم خربوزه نبات بجوشانند و شیره انداخته صبح و شام بنوشانند و این لعوق تیار کنند
و بلیسند صفت آن مغز تخم خربوزه مویز منقی تخم کتان برگ گاوزبان تخم خطمی پرسیاوشان
کتیرا در آب بجوشانند و صاف کرده پاو آثار شکر سفید انداخته لعوق تیار کنند بعد تیار شدن قوام
مغز تخم خربوزه و کتیرا باریک سائیده در آن آمیزند و بکار برند و بعد پانزده منضج مسهل دهند
مسهل لسی را که ضیق یا ربو بی تپ باشد بادیان تخم معصفر نیمکوفته برگ گاوزبان انجیر زرد
تخم کتان مویز منقی اسطوخودوس پوست هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب کرده سنا مکی
شکر سرخ شیره مغز بادام حب غاریقون آخر شب حب با آب نیمگرم بخورانند و صبح مسهل بنوشانند
و بعد مسهل اول سه منضج داده مسهل دوم و همین طریق مسهل سوم دهند اگر حاجت باشد
بعد از آن مسهل چهارم نیز دریغ و اهمال نکنند صفت حب غاریقون غاریقون انزروت مصبر بیخته
رب السوس تربد سفید خراشیده ایارج فیقرا در آب کوفته با آب خالص یا بطبیخ تخم کتان حب سازند

دحب سازند بقدر دانه مونگ مسهل کسے را که ضیق با تپ باشد گل بنفشه برگ گاوزبان
عناب سپستان انجیر زرد مویز منقی تخم خربوزه کوفته پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
بروغن چرب کرده سنا مکی شکر سرخ شیره مغز بادام حب غاریقون حسب معمول حب آخر شب
بخورانند وصبح مسهل بنوشانند وصاحبان تپ را حب غاریقون بدین اجزا مرتب سازند
گل بنفشه رب السوس از هر یک یکدرم غاریقون دو دانگ کتیرا یکدانگ کوفته بیخته بآب السبر سرشتند
وحبوب سازند واین یک شربت است یعنی یک معتاد آخر شب با آب نیمگرم دهند وصبح مسهل
بنوشانند دوای مقی که در ربو وبهر وضیق النفس وانتصاب النفس بکار آید اصل السوس
غیر مقشر نیمکوفته بیخ سوسن آسمان گون نیمکوفته خربق سفید نیمکوفته تخم ترب تخم شبت
نمک طعام در سه قدح آب بجوشانند وحسب دستور بنوشانند وعمل قی بجا آرند وکسی را که قی
دشوار باشد یا ترسند که بسبب شدت زور قی درین رگ بگشاید وچون بر آید قی موقوف
دارند فقط بمسهل اکتفا نمایند صاحبان ربو وضیق النفس بلغمی را این حب در دهان
داشتن خیلی مفید است قبل از مسهل وبعد آن تیز اخلاط غلیظ را رقیق کند وباسانی
بنفث خارج نماید رب السوس فلفل سیاه شکر تیغال سادهی کوفته بیخته بآب سرشته حب بقدر
نخود سازند وهر وقت یک حب در دهان دارند وعرق آن فرو برند ویکی دوای عظیم النفع در حالت
شدت ربو بلغمی در حالی که نفس فرو گیرد ونوبت قریب باختناق رسد دو سرخ زرنیخ را که
بطلق سفید مدبر کرده باشند باریک سائیده در قند رشده خالص عرق پان آمیخته بلیسانند
در حال دم فرو بسته بگشاید وبلغم را قطع کرده مجرای نفس باز نماید واگر پان میسر نشود
تنها شهد کافی بود وطریق مدبر کردن زرنیخ آنست که قطعات زرنیخ ورقی را بر صفحه طلق
گذارند وبالای آن صفحه دیگر نهاده بر آتش تیز زغال نهند هر گاه از گرمی آتش زرنیخ تمام تر
گداخته بر صفحه روان شود صفحه طلق را از آتش برداشته بجای سرد دارند هر گاه زرنیخ
گداخته منجمد شد صفحه طلق بالا را بردارند وزرنیخ را که مثل یاقوت سرخ شده بصفحه چسپیده باشد
جدا کنند ونگاه دارند این زرنیخ عظیم النفع وکثیر المنفعت است مریضان ربو وضیق النفس
وبهر وانتصاب النفس را که از ماده بلغم باشد نفع کافی بخشد وصاحبان القوه دوا بقدر حا

و صرع و تشنج رطبی و تمدد و کزاز را نیز نافع بود و صاحبان نزله بارده را با شربت زوفا نافع بین مجرب
دیگر برای ضیق بلغمی شاخ گوزن سوخته فلفل سیاه نمک سنگ مساوی باریک سائیده
در روز و شب بدفعات اندک بقدر که بسر دو انگشت بر آید بدهان گیرند و لعاب آن
فرو برند دیگر دوای هندی مجرب است برای ضیق النفس و ربو بلغمی وغیره اجوائن
دیسی اجوائن خراسانی اجمود مرچ سیاه پیپلامول زنجبیل نمک سنک نمک شور جمله مساوی
در سبوچه کنند و سه وزن مجموع مغز گهیگوار انداخته دهن سبوچه بند کرده در پنج آثار پاچک
آتش دهند بعد سرد شدن بر آرند هر قدر خاکستر که از سبوچه بر آید آنرا نگاه دارند
و یک ماشه از آن خاکستر در یک توله شهد خالص بیامیزند و صبح و شام همین قدر استعمال نمایند
دیگر دوای عجیب برای ضیق النفس کهنه که هیچ دوا اثر نکرده باشد بخوردن یک روز
از بیخ و اودر شود درخت اکول خاردار چهار ماشه خردل چهار ماشه کنجد سیاه چهار ماشه سیر
چهار ماشه قند سیاه شانزده ماشه جمله ادویه کوفته بیخته پنج گولی سازند یک گولی مریض را
بخورانند قی بسیار آید و در آخر قی چیزی لزج مثل صورت چلپاسه بر آید و مادهٔ مرض
بیرون رفت یک گولی خوردن کافی است ادویه مفرده که بحالت دوره مرض و شدت
ضیق و ربو و بهر و انتصاب النفس بعمل آرند بقدر یک سرخ جوهر لبان در یک توله شهد
خالص بیامیزند و بلیسند دیگر زراوند مدحرج چهار دانگ کوفته در دو توله شهد خالص آمیزند
و بخورند دیگر سکبینج چهار دانگ در طبیخ برگ سداب حل کرده بدهند دیگر قنطوریون دقیق قنطوریون
غلیظ هر واحدی یکدرم باریک سائیده در دو سه توله شهد خالص بیامیزند و اندک اندک لعوق
کنند دیگر برگ زرد آکهه که از شاخ جدا شده بزیر افتاده باشد چند عدد بسوزانند که زغال سیاه
پس برابر آن نمک طعام یا نمک سنگ هر چه بدست آید هر دو را باریک سائیده نگاه دارند و اندک
اندک بلیسند دیگر درخت خاردار از گونه را که بهندی چرچیته و اونگه نیز گویند باتش بسوزانند و خاکستر
سیاه آن را با هموزن نمک سنگ یا نمک طعام باریک بسایند و اندک اندک میل کنند دیگر سه ماشه
فلفل سیاه باریک سائیده در دو توله شهد خالص بیامیزند و اندک اندک لعوق کنند دوم آنکه
ضیق و ربو وغیره از احتباس ابخره و ادخنه حاره عارض گردد و حدوث آن بطریق

ست که سینه و شش از بخارات حارّه قلب ممتلی شوند و بسبب کثرت بخارات منافذ هوای
استنشاق تنگ گردد و ضیق عارض شود و علامتش آنست که نبض و نفس عظیم و متواتر بود
و تشنگی بسیار باشد و از آب سرد اندکی تسکین حاصل آید علاج لعاب اسبغول و شیرهٔ کشنیز و شیره
مغز تخم کدو با شربت نیلوفر با آب سرد صبح و شام دهند و دو توله لعوق سپستان که در ان خشخاش باشد
و مغز تخم کاهو و خشخاش مقشر و مغز تخم خربوزه آب سائیده در ان آمیخته باشند اندک اندک بلیسند و دست و پا
در آب گرم نهند و نرم نرم از اعلا باسفل بمالند قسم سوم آنکه حرارت مفرط بشش عارض گردد و بدان سبب
تنگی نفس عارض گردد و علاجش همانست که در قسم دوم مذکور شد قسم چهارم آنکه عضلهای سینه
بسبب امتلای رطوبات مسترخی شود بحدی که از انبساط فرو ماند و نیز حرارت غریزی که محرک
جمیع قوای محرکه است بسبب کثرت رطوبات ضعیف شود و علامتش انتصاب النفس است
و تعریف انتصاب النفس در آغاز بیان ربو مذکور شد علاج فلفل گرد و تخم حلبه و تخم کتان
و تخم معصفر یکدفعه و بادیان شهد خالص و دوا را در نیم آثار آب بجوشانند چون نصف آب
باقی ماند صاف کرده بدو دفعه نیم گرم بتجرع بنوشند و روغن بابونه و روغن لبان که اندکی زعفران
و فلفل سیاه در ان حل کرده باشند نیم گرم بر سینه بمالند و لعوق قنطوریون که در ضیق بلغمی مذکور
شده در اینجا نیز مفید است و تخم شبث شونیز با آب سائیده گرم کرده بر سینه ضماد سازند قسم پنجم آنکه
یبوست مفرط در نفس شش عارض گردد و بدان سبب تنفس تنگ شود بواسطه تحلیل رطوبات و
این قسم در آخر دق پدید آید و علامتش تشنگی است و باریکی آواز و هیچ نفث هم بر آن نباشد
و رطوبات تخفیف و بو ظاهر شدن علاج بهر ترطیب به اشیای مرطب بنوشند چون ماء الشعیر
و شیر بز و شیر زنان و لعاب اسبغول و شیرهٔ مغز تخم کدو و ماء الخیار و ماء القرع با شربت نیلوفر و سفید با
و قیروطی اخضر که در سعال مذکور شده بر سینه بمالند و در آبزن که از بنفشه و خیار و خطمی و
نیلوفر ساخته باشند به نشانند ششم آنکه برودت بر شش غالب آید و باستنشاق هوای سرد
یا خوردن یا نوشیدن ماکول و مشروب سرد و این قسم پیران را بیشتر افتد و در ابتدا اندک باشد
و در آخر مستحکم شود علاج آنچه در قسم چهارم مذکور شد بعینه بعمل آرند ذات الریه یعنی ورم شش
این مرض بچند سبب عارض شود یکی آنکه نزله سرد یا گرم از دماغ بر ریه نازل شود یا فقط خون یا خون

حار صفراوی در نفس ریه یا مسالیق آن مجتمع گردد و احداث ورم نماید دوم آنکه ماده خناق منتقل
شده بشش ریزد و ورم در شش پیدا کند سوم آنکه ماده ذات الجنب بریه در آید و ورم در ریه پیدا
کند چهارم آنکه ماده بنفس شش جمع شود و ورم آرد بغیر نزله و بغیر انتقال ماده عضو دیگر و گاه باشد
که ماده ذات الریه بجانب حجاب غشیه ریزد و ذات الصدر و ذات الجنب یعنی ورم سینه و ورم پهلو پیدا کند
و گاه باشد که ماده ذات الریه بطرف ساعد میل کند و بجانب انسی ساعد تا سر انگشتان خنصر ظاهر آید
و گاه باشد که ماده ذات الریه بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و گاه باشد که بسوی دماغ
میل کند و سرسام آرد و گاه باشد که صاحب ذات الریه را رطوبات مائی در شش جمع آید حال او چون مستسقی
شود معلوم باد که ورم ریه اکثر از ماده بلغم یا خون پیدا شود و از صفرا کمتر واقع شود از بهر آنکه گوشت ریه
نازک و متخلخل ست از نجهت ماده لطیف صفرا در ریه تمکن نپذیرد و گاه باشد که ماده ذات الریه بتحلیل
دفع شود همچون اورام دیگر اعضا و گاه باشد که تحلیل نشود هر چند فصد و مسهل بعمل آید و ضمادات رادعه
و محلله بکار رود و در وی تجمع آرد و متقیح و منفجر شود و ریم که بسرفه بر آید یا سفید بود یا تیره همچون
دُرد شراب و گاه باشد که ورم ریه از جنس حمره باشد و مهلت علاج ندهد و هلاک کند بجهت آنکه
ماده حمره بسیار حاد و سوزناک می باشد و دوای سرد که داده شود تا رسیدن مقام ماوف خنکی ان
ضعیف میشود و بسبب ضعف قوت با حرارت قوی حمره مقاومت نتواند کرد و قوت خنکی ضمادات
نیز بسبب حایل بودن استخوان ها و غشیه و عضلات تا آنجا کما ینبغی نمیرسد ذات الریه که از ماده گرم
حادث شود و ماده گرم یا صفرا است یا خون یا بلغم شور که بسبب امتزاج صفرا بلغم بر کیفیت اصلی خود
نمی ماند و برخی حرارت صفرا دران پیدا میشود و همانا بین این هر سه ماده حاره مذکوره تفاوت بسیار است
یعنی حرارت بلغم شور از حرارت خون کمتر ست و حرارت خون به نسبت حرارت صفرا کمتر است
و صفرا عظیم الحرارت و شدید الیبوست ست و علامت این قسم ذات الریه آنست که تپ
لازم باشد و ضیق نفس بود و در مقدم سینه گرانی بود و درد محسوس شود و چشم و روی سرخ باشد
علی الخصوص رخساره چنان سرخ نماید گویا بچیزی سرخ رنگ کرده اند خصوصا در وقت شدت تپ
و در چشم درد و تهیج پدید آید و زبان خشک باشد و تشنگی مفرط بود و باشد که بر زبان خشونت غلیظ ملتزق
باشد و نبض موجی بود و سرفه رنج دهد و باستنشاق هوای سرد دل راغب باشد و شدت و خفت

انهمه اعراض که مذکور شد بحسب سبب باشد مثلاً از زیادتی شدائد انهمه عوارض مذکور مخصوص
صفراست و اگر ماده خون باشد به نسبت صفرا همه عوارض کمتر باشد و در بلغم عفن تیز حرارت میباشد
اما به نسبت صفرا و خون کمتر بود و گرانی سینه دران بیشتر بود و رطوبت لزج بر زبان بیشتر آید و از رد
استنشاق هوا آسری در هر سه ماده میباشد اما بر قدری که در صفراوی است نه در دموی باشد
نه در بلغم شور و ورم ریه که از قسم حمره بود تنگی نفس دران بیشتر باشد و گرانی کمتر بسبب لطافت ماده
در درون سینه حرارت سخت عظیم باشد حمره بفتح جیم تازی و سکون میم قسمی از ورم ست که ماده آن سخت
حاد و سوزناک باشد و سرخی بسیار دارد و سوزان با درد شدید گوئیا اخگر دران محل نهاده اند و سبب بسیار
دارد و آن ماده ریم نکند بی ریم نفوذ میشود و خشکریشه گشته پوست رقیق جدا میشود ماده ورم حمره صفرا و
غلیظ شدید الحدت قوی الحرارت ست که مختلط باشد با خون قلیل علامات پخته شدن و ریم کردن
یا تحلیل شدن ورم ریه اگر رطوبت پخته و نضج یافته باندک حرکت سرفه بلا تصدیع بر آید و حال مریض روز
بروز بهتر شود و اعراض کمتر شوند علامت آنست که تحلیل و دفع خواهد شد و اگر رطوبت پخته بر نیاید
و اعراض در اشتداد باشند باید دانست که ورم ریم خواهد کرد و هر گاه در شدت اعراض خفت پیدا آید و آب
دهان شیرین شود پس اگر درینوقت قوت قوی باشد ماده را زود بیرون ریزد و یا به راه نفث یا به راه بول یا براز
دفع کند و اگر قوت ضعیف بود در نضج توقف رود بدیر زود پخته نشود و ماده عفونت پذیرد و در نجات
امید نجات کمتر باشد و ذات الریه منتقل بسل گردد و اندرین وقت تازگی روی و سرخی رخسار پدید آید و سر ناخنهای
انگشتان بر گشت گرم باشد و جمله علامات سل ظاهر گردد و اگر ماده ذات الریه بجانب جنب یعنی پهلو
منتقل شود تنگی نفس کمتر شود اما پهلو خلیدن گیرد و هر وقت خلش در پهلو محسوس شود و صاحب
ذات الریه را اگر بقرب پستان خراج بر آید و یا ناصوریه شود و یا بر ساق خراج بر آید از ذات الریه
خلاص یابد علاج ذات الریه علاج آن فصد ست و منضج و مسهل و تنقیه بیان این هر چهار
عمل مفصل میکنیم از روزیکه آثار مرض ظاهر شود اگر ورم از ماده گرم باشد یعنی خون یا صفرا یا بلغم
شور ازین هر سه از هر ماده که باشد فی الفور اول ورد ایل منضج شروع کنند و یک وقت بجوشانند
و دو وقت بنوشانند اما سرد ندهند هر دو وقت نیمگرم دهند تا ماده زود نضج دهد و آب سرد هرگز
ندهند آب نیمگرم هر گاه که مریض خواهش کند بدهند و دهند تحلیل و [illegible]

دلیه گندم بریان که رقیق القوام پخته باشند دو چار چمچه به قند یا شکر سفید شیرین کرده بدهند
منضج اینست گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عناب سپستان اصل السوس مقشر نیمکوفته
پرسیاوشان تخم کتان بهدانه نبات بجوشانند و بنوشانند آخر روز نیز بطریق گرم دهند تا ماده نضج
حاصل شود و کمی و بیشی در ادویه منضج منحصر بر رای طبیب و حال مریض است روز هشتم مسهل دهند
مسهل گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عناب سپستان مویز منقی پرسیاوشان مغز خیارشنبر
ترنجبین شیره مغز تخم کدو حسب معمول تیار کنند و بنوشانند و اگر معده مریض عاصی باشد و اندیشه
کنند که شاید اسهال نشود بلکه بسبب حرکت و هیجان ماده اعراض شدت نمایند درانحالت مسهل
موقوف دارند و بدین حقنه لینه عمل نمایند حقنه لینه گل بنفشه گل نیلوفر سبوس گندم تخم خطمی
جو مقشر نیمکوفته خبازی عناب سپستان سنا مکی مغز خیارشنبر ترنجبین روغن کنجد یا روغن بادام نمک طعام
حسب معمول تیار کنند و بعمل آرند و باز بدهم و دوازدهم عمل نمایند و شاید که معده عاصی نباشد و
دوای مسهل داده باشند اما از اتفاقات وقت مسهل عمل نکند و اسهال نیارد و بدان سبب
حال مریض متغیر شود دران حالت بدین شافه که سهلترین شیافات است عمل نمایند امید است
که بحکم الهی بالضرور اسهال شود و ماده برآید و تخفیف در اعراض رو نماید شافه قطعه از صابون
بگیرند و از قلمتراش بقدر مناسب بتراشند و بروغن گل یا روغن کنجد چرب کنند و بر دارند بعد
اسهال اگر بار دیگر ضرورت شافه شود دیگر بار بعمل آرند تا بعد شافه دو سه اسهال شود و قلق و
کرب که از هیجان مواد واقع شده بود زائل شود و امید است که بعد اسهال از عمل شافه مسهل
نیز عمل خود کند و اسهال خاطرخواه شود و بعد مسهل اول باز منضج دهند و اگر ضرورت مناسب دانند
بدهم و دوازدهم نیز مسهل بعمل آرند و اگر عمل حقنه کرده باشند بدهم و دوازدهم نیز حقنه بعمل آرند
این است تدبیر منضج و مسهل و حقنه و شافه که بتفصیل مذکور شد تدبیر فصد فصد درین مرض
مقدم تر تدبیر مسهل است اما در عمل فصد اول تحقیق اینمعنی ضرور است که ورم جانب ایمن ریه است
یا جانب ایسر و دلیل برین اینست که بحالت شدت تپ خساره هر جانبی که زیاده تر سرخ شود
و گرانی سینه در همان جانبی که بیشتر محسوس شود و بحالت خفتن بر پهلو از هر جانبی که رطوبت زیاده تر
از دهن بریزد معلوم توان کرد که ورم همان جانب باشد پس اول روز رگ صافن از پای مقابل

ورم کشایند و بعد فصد صافن اگر فصد اکحل بر فصد باسلیق مقدم دارند بر صواب باشد
واگر خواهند که اول روز فصد باسلیق کنند باید که از جانب مخالف ورم کشایند و بعد
گذشتن زمانه ابتداء آن اول روز دوم و سوم ست بروز چهارم باسلیق از جانب موافق زنند و بعد
فصد و تقلیل ماده اگر حاجت باشد بر سینه حجامت کنند تا باقی ماده از ورم قلت پذیرد و یا
میل بقیه ماده بسوی خارج شود و از اول تا هشتم که زمانه انتهای مرض ست بسبب استعمال منضج
و فصد ماده قلت گرفته و یا ورم نضج یافته باشد و ماده بنفث برون آمدن گیرد پس در مسهل تعجیل
نکنند و دوای منضج موقوف کرده آنچه زود انیده ماده باشد بدهند و بیان آن بعد ازین کرده خواهد شد
و جالینوس گفته که اگر تپ سخت شدید باشد و مریض را قلق و اضطراب بیشتر لاحق بود فصد بهتر
از مسهل است بهر آنکه رگ زدن بی خطر ست و مسهل پر خطر مبادا که مسهل ماده را حرکت دهد و
اسهال بسیار رود و بدان سبب جمیع عوارض شدید شوند هرگاه که ورم در معالیق ریه یا در نفس ریه باشد
رگ زدن سودمند باشد بنسبت مسهل و علامت ورم معالیق ریه آنست که بمقام ترقوه الم زیاده تر
محسوس شود و هرگاه درد بجانب پهلو باشد مسهل دادن بهتر ست از رگ زدن اگر طبیب دانا
مصلحت در هر دو بیند یعنی فصد و مسهل هر دو مناسب داند اول رگ زند و بعد نضج ماده مسهل
دهد و در ورم صفراوی نیز اگر مناسب داند همین مراتب نگاه داشته فصد بعمل آرند اما اگر ورم از
ماده بلغم شور باشد تجربه کامله این فقیر فصد محض لغو و بیفائده و عبث و رایگان است و مسهل اولی
و احسن و ضروری و لابدی است اشتباه در همه اقسام ورم خواه دموی و صفراوی باشد خواه
از بلغم شور خواه بلغمی از قابضات اجتناب ضرور ست و از آب سرد هم پرهیز ضرورتر اما اگر ورم از قسم
حمره باشد دادن آب سرد مضائقه نیست و اگر بسبب شدت تپ بدادن چیزهای خنک ضرورت
افتد آن چیزها دهند که زود انیده و تری فزاینده باشند چون ماء الخیار و ماء القرع و سکنجبین
که بسیار ترش نباشد بسیار نافع است که هم سینه را پاک کند و نیز حرارت و تشنگی را فرو نشاند
و از آنکه بادهای شکم و بخارات ثقل در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه را ضرر عظیم
میرسانند پس برای غذا چیزها اختیار کنند که از آن امتلاء در معده نیاید چنانکه بیشتر مذکور شد
که دلیه رقیق القوام بقدر قلیل برای غذا دادن بهتر است و اگر بسبب امتلای ماده [illegible] زدن

متواتر شود و دران حالت لعاب اسپغول در شربت قند آمیخته نیم گرم تجرع بنوشند و از آب نیم گرم
بر سینه و پهلو تنطیل نمایند تا دم زدن باعتدال آید و در شدت درد تسکین کرده، **علامات**
ریم کردن و منفجر شدن ورم تنگی و گرانی نفس و درد و شدت کند و تپ زیاده تر لرزه شود و آخر که ورم
منفجر خواهد شد اول لرزه قوی لاحق شود بعد ازان ماده نضج یافته و پخته شده منفجر شده بعد ازان
پس همه قسم تیز باد دهند که زداینده و منقی ماده باشد و برای این کار ماء العسل بهترین دوا است
در تمام روز جرعه جرعه نیم گرم بدفعات دهند تا ماده را بتمامه خارج کند و ریه را پاک نماید و اگر ماده پخته
اما ورم منفجر نمیشود پس برای انفجار ورم اندکی انگوزه یا جاوشیر در ماء العسل حل کرده دهند و یا قدر
خردل باریک سوده در ماء العسل بدهند و یا ایارج فیقرا و قدری تخم حنظل در عسل حب بسته
بدهند تا در دهان دارند و آب آن فرو برند برای پختن و منفجر گردانیدن ورم خیلے موثر است این دوا
انفجار ورم آنوقت باید داد که از روز آغاز ورم هشت روز گذشته باشد زیرا که متقدمین تدبیر
پزانیدن و کشادن ورم از روز شروع بعد هشت روز که آخر زمانه انتها است معین داشته اند **تدبیر**
تلطیف کردن ریم غلیظ هرگاه آماس بگشاید و ریم آمدن گیرد و در جمله عوارض تخفیف دهد
و مریض در خود سبکی ارباید و در جهت آسایش پدید آید اما ریم غلیظ و لسبرجه شده پدید اند که برآید
درینحالت برای تلطیف ماده غلیظ این طبیخ دهند زوفا انجیر زرد اصل السوس مقشر نیمکوفته بیخ
سوسن آسمان گون نیمکوفته نبات بجوشانند و صاف کنند و بنوشانند و مغز تخم باقلا و تخم حلبه
و پرسیاوشان مساوی بآب سائیده و روغن بابونه آمیخته گرم کرده بر سینه ضماد سازند این تدبیر
برای تلطیف ماده است هرگاه بیند که ماده لطیف شده و بآسانی برمی آید ضماد و جوشانده موقوف
کنند و این حب در دهان دارند تا سینه و شش پاک شود صفت آن تخم کتان مغز چلغوزه
مغز پنبه دانه تخم حلبه رب السوس بیخ سوسن آسمان گون هموزن کوفته بیخته بعسل خمیر کنند
و حب بقدر نخود ببندند و هر وقت یک حب در دهان دارند که معین است بر اخراج ماده بآسانی ابتدا
هر ورمی که در شش یا سینه یا در حجاب سینه یا در جنب حادث شود و متقیح و منفجر نشود تدبیر پزانیدن
و منفجر گردانیدن و تلطیف و تنظیف ماده غلیظ همین است که مذکور شد تدبیر ضماد ذات الجنب
در ابتدای ایام ورم یعنی ما بین سه روز برای ردع ماده براده صندل سفید آرد جو

آب سائیده و قدری روغن گل آمیخته گرم کنند و بر سینه ضماد کنند و اگر ورم از قسم حمره باشد سفیدهٔ
بیضهٔ مرغ درین ضماد شامل کنند و بغیر گرم کردن سرد بر ورم ضماد کنند و هرگاه زمانه ابتدا بگذرد
یعنی بعد سه روز این ضماد بعمل آرند گل بابونه اکلیل الملک تخم خطمی بنفشه آرد جو با آب سائیده و روغن بابونه
آمیخته گرم کرده ضماد سازند انتباه گاه باشد که ریم ورم شش از راه ورید شریانی بجگر رود
و براه بول برآید درین وقت مدرات مناسب باید داد گاه باشد که ریم مذکور از جگر براه
ماساریقا با معا رود و با سهال خارج شود درین وقت مدد بدوای مسهلی ضرور است تا پاک شود
و اگر ریم در بول و براز بیرون برآید چیزی دهند که هم قوت ادراری و هم قوت اسهال داشته باشد
و یک روز مسهل دهند و یک روز مدر انتباه بسیار باشد که ورم شش قبل از آنکه نضج کامل یافته باشد
بسببی از اسباب چون خشم قوی و حرکت عنیفه قی و امثال آن بکشاید و خون صرف یا مع مدهٔ خام
بیرون آید درین حالت فی الفور رگ باسلیق زنند آنچه در علاج نفث الدم گفته شده بعمل آرند
قسم دوم آنکه ماده ورم ریه بلغم ساده یعنی بی عفونت باشد علامات آن کثرت لعاب است و سرخی
در آن نبودن و تنگی نفس بشدت عارض شدن و وجه مترهل بودن سرخی رخسار و گرمی سینه هیچ
نباشد و تپ نرم و ثقل سینه بیشتر بود و یاد باید داشت که ورم جمله اعضای لحمی از بلغم که باشد
که بغیر تپ نبود و در ماده حار تپ گرم بود و در ماده بارد تپ نرم باشد و گاه باشد که رطوبات مائی در
شش جمع آید و حال مریض همچون حال مستسقی ظاهر باشد و تپ نرم لازم بود و علاج آن بعینه موافق
سعال بلغمی است که در قسم ششم مذکور شد در انجا نظر کنند و بدان موجب عمل نمایند و از اغذیه و اشربه
و ادویه سرد و تر پرهیز نمایند و بعد تدابیر مناسبه که بموجب قسم ششم سعال بعمل آورده باشند انحطاط
مرض و حصول خفت و سبکی طبیعت استعمال برشعثا مفید است حقا که این دوای کثیر النفع
و سریع العمل بجهت کسانی که مزاج بارد رطب دارند یا بمرضی که ماده سرد و تر باشد مبتلا باشند حکم اکسیر
دارد و منافع این دوا چنانکه در کتب معتبره طب نوشته اند درین مقام نیز اشعاری از آن میرود
برشعثا که بافواه عوام برش مشهور است معنی برشعثا برء الساعة است یعنی در یک ساعت
از تکلیف مرض که از ماده سرد و تر حادث شود نجات دهد و منافع الجمت زکام و نزله بارده و امراض
که از برودت و رطوبت پیدا شود چون ظلمت چشم و دوار و طنین و لقوه و فالج و استرخا و تمدد

کزاز و تشنج رطبی و صرع و رعشہ و سبات و سبات سہری و نسیان و ضعف اعصاب و استرخاء لثہ و ملاذہ و خفقان و ضعف معدہ و مثانہ و بخر فم و سیلان لعاب از دہن و نزف الدم و قولنج مزمن و درد معدہ و کبد و استسقا و سرعت انزال خیلے مفید و نافع ست مداومت آن بقدر یک دانگ بعد از انزال امن دہندہ است از ضعف قوا و اعصاب و رقلع حمیات بلغمی و سعال بلغمی نافع و دفاد زہر اقسام سموم باردہ است صفت آن فلفل سیاہ فلفل سفید بزر البنج ہر یک بیست مثقال افیون دہ مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون ہر یک یکمثقال ادویہ کوفتہ بیختہ در عسل خالص کہ سہ وزن ادویہ باشد سرشتہ نگاہدارند قدر شربتش یکدانگ یعنی شش سرخ و بعضی تا یکدرم و یکمثقال نیز نوشتہ اند اما بتجربہ این فقیر نانا ثابت شدہ کہ کسانی کہ نازک مزاج اند از یکدانگ تا یکماشہ کافی و وافی است ناحق و ناروا مقدار دوا از معتاد معینہ افزودن درد دوا محض و واہی است غذای خوردن بعد از عقل است قوت این دوا تا پنج سال باقی است یعنی یکسال مرتب کنند و تا پنج سال بکار برند و بعضی اطبا درین نسخہ کہ مذکور شد دخل و تصرف کردہ اند یعنی بعضی دوا ازین نسخہ کم و بسیاری بران مزاد کردہ اند اما عند التجربہ نفع آن بہ نسبت این نسخہ کمتر مشاہدہ شدہ ذات الریہ از مادہ سودا معلوم باد کہ ذات الریہ از مادہ سودا شاذ و نادر افتد و در ذات الریہ سوداوی سنگ در ریہ پیدا میشود چنانکہ در گردہ و مثانہ حادث میشود و این قسم ذات الریہ را لا علاج لہ و لا برء لہ گفتہ اند و اگر ابتدا پیر چاہ یہ سنگ بیرون آید ذات الریہ بسل منتقل شود یعنی قرحہ در شش افتد و تپ دق کہ لازم قرحہ است لاحق شود و بایام معدودہ ہلاک کند و در ذات الریہ سوداوی ضیق النفس بہ ورایام روز بروز ترقی پذیرد و سرفہ خشک و بی نفث باشد و در سینہ حرارت نبود و التذاذ ابیہو تعسر باشد علاج آن استعمال ملینات اکلاً و شرباً و ضماداً ہمیشہ لعاب تخم خطمی و تخم کتان کہ جوشاندہ برآوردہ باشند با روغن بادام نوشند و حریرہ مغز بادام سبوس گندم و نشاشتہ و کتیرا ہمیشہ غذا کنند و بنفشہ و خطمی و جو مقشر کوفتہ بجوشانند و تنطیل کنند و از موم سفید و روغن بادام و لعاب تخم خطمی و لعاب تخم کتان و لعاب اسبغول موم روغن ساختہ مدام بر سینہ بمالند و حسوی مغز بادام و نشاستہ و سبوس گندم و کتیرا غذا کنند انیمہ تدابیر تا دم حیات است و ہرگاہ اجل آید تدبیر تجہیز و تکفین کنند ذات الجنب یعنی

ورم پهلو و آن بر دو گونه است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنست که ورم بسبب یکی از اخلاط اربعه حادث شود و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ موذی در نواحی جنب در میان صفاقین محتقن شود و احداث درد نماید و تدابیر هر دو قسم جداگانه بیان کرده شود و ذات الجنب حقیقی که آنرا ذات الجنب خالص و ذات الجنب صحیح نیز گویند آنست که غشای مستبطن اضلاع یعنی غشایی که در سطح باطن استخوان های پهلوست یا در حجابی که در میان آلات غذا و آلات نفس فاصل است ورم مادی حادث شود خواه در غشای جنب ایمن باشد خواه در غشای جنب الایسر علامات ذات الجنب خالص آنست که تب لازم باشد و تنگی نفس و سرفه خشک بشدت بود و نبض منشاری یعنی سریع و متواتر بود و اندرون قبرغه یعنی استخوان پهلو که آنرا بتازی ضلع گویند درد ناخس یعنی چون خار خلنده پیدا بود و سبب حدوث این علت اکثر صفراوی خالص بود یا خون صفراوی و گاه باشد که بلغم شور عفن نیز درین غشا ورم آرد و شاذ و نادر باشد که سودا بسببی از اسباب گرم شود و درین غشا ورم آرد اما تنها خون خالص یا بلغم خالص یا سودای خالص سبب حدوث این مرض نمیتواند شد بهر آنکه در غشا و حجاب بسبب صلابت جرم ایشان تنها ماده بارد یا غلیظ نافذ نمی تواند شد که احداث ورم نماید و چون خلط چهار است این مرض را چهار قسم بیان کنم قسم اول ذات الجنب خالص که از خون صفراوی حادث شود علامات آن احساس تمدد و ثقل است تحت اضلاع و سرخی روی و عظم نبض و شدت ضیق النفس و حمرت نفث و لزوم تپ علاج در ابتدا که مدت آن از روز آغاز ورم تا روز سوم است بنظر تقلیل ماده و اماله آن از جانب مخالف ورم رگ باسلیق زنند و خون مناسب حال مریض گیرند و بعد انقضای سه روز رگ باسلیق از جانب موافق کشایند تا ماده مستفرغه از نفس عضو مستفرغ شود و این ضماد بعمل آرند ضماد بنفشه آرد جو و تخم خطمی با آب مائیده و روغن بابونه آمیخته گرم کنند و به پهلو یا سینه ضماد سازند یعنی اگر ورم در غشای اضلاع باشد بر پهلو و اگر در حجاب حاجز باشد بر سینه ضماد نمایند ضماد دیگر از تخم خطمی تولہ و تخم کتان جوشانده مالیده لعاب غلیظ برآرند و موم را گداخته روغن گل سه تولہ وزن موم در موم گداخته شامل کنند چون از گرمی آتش هر دو یکذات شوند لعاب را انداخته اندکی بپزند تا قوام گیرد پس سرد کنند و در ظرف زجاجی یا چینی

نگاه دارند و دیگر بر موضع درد طلا کنند ضماد دیگر تخم خطمی و تخم کتان باریک سحق کنند و بعرق مکوی
سبز و لعاب خیارشنبر آمیخته و قدری روغن گل شامل کرده گرم کرده ضماد سازند ضماد دیگر برای
ذات الجنب مفید است ماده را تحلیل کند و درد را تسکین دهد بنفشه بابونه آرد باقلا آرد جو اصل السوس
تخم کتان مساوی باریک کوفته آب یا بعرق مکوی سبز سرشند و روغن گل آمیخته نیمگرم
ضماد سازند و از روز دوم این منضج دهند منضج گل بنفشه اصل السوس مقشر نیمکوفته تخم خطمی خبازی
عناب سپستان مویز منقی پرسیاوشان بادیانه تخم کتان انجیر زرد نبات بجوشانند یا خیسانند
آنچه مناسب وقت و موافق حال مریض دانند دو وقت بنوشانند در روز ششم اگر ضرورت
دانند این مسهل دهند مسهل گل بنفشه تخم خطمی خبازی عناب سپستان مویز منقی انجیر زرد
پرسیاوشان تخم کتان مغز فلوس ترنجبین شکر سرخ روغن بادام یا شیره مغز بادام حسب عادت
تیار کنند و بنوشانند و بعد مسهل اول از روز نهم منضج دهند و بعد هم مسهل دوم بیاید و هم منضج و بعد از هم
مسهل سوم دهند و اگر مسهل متعذر باشد حقنه لینه که در ذات الریه مذکور شده بعمل آرند و مهلت
یک یک روز گذشته بار عمل کنند و در روز مسافت منضج دهند و اگر بسبب فصد و ضماد بسیاری از ماده تحلیل
شده باشد و ماده قلیل باقیمانده بسبب منضج نضج یافته بآسانی تمام بنفث خارج شود و هیچ گرانی
و بمعده و هم در موضع درد نباشد در آن حالت هیچ ضرورت مسهل بعمل نیست در ایام منضج و مسهل
و بعد آن نیز تا وقتی که ماده بنفث خارج شود این حب هر وقت در دهان نگاه دارند و لعاب آن
فرو برند حب مفید ذات الجنب دموی و صفراوی نشاسته کتیرا رب السوس صمغ عربی تخم کدو مغز
مویز دانه دور کرده نبات کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حب برابر نخود بسازند و بهترین غذا
در ذات الجنب دموی و صفراوی ماء الشعیر است که بنفشه و عناب نیز با شعیر جوشانده
باشند و دلیه گندم و دال مونگ نیز با روغن مفید و مناسب است و از آب سرد احتراز کلی از
و آب نیمگرم دهند ذات الجنب خالص صفراوی علامتش شدت وجع ناخس یعنی درد خلنده
و چنان که در رگ محسوس شود که سوزن میخلد و سوزش بموضع الم و تب لازم باشد و تب بعادت غب
شدت کند روز سوم و خشکی زبان و دهان و کثرت عطش و نفث زرد برآید و نبض سریع و متواتر باشد
علاج در صفراوی مناسب است که اول فصد یعنی در زمان ابتدا رگ باسلیق از جانب مقابل

در وکشاینده خوانند بقدر حالت مریض بگیرند اما قبل از فصد تحقیق این امر نمایند که میان ذات الجنب و وجع
درد ناک در طرف استخوان سینه و چنبر گردن است یا بطرف سر شیفت و جانب معده و میل میکند
اگر میلان ماده درد بطرف سینه و چنبر گردن باشد رگ زدن مناسب است از جانب موافق اگر
میلان درد بطرف سر شیفت معده است مسهل دادن بهتر است و بعد فصد از آب سرد و مبردات
مثل آب تربوز و شیره تخم خرفه و شیره خیارین و مانند آن پرهیز کنند و بحالت تشنگی آب نیم گرم و بنده
منضج که در ذات الجنب معمولی مذکور شد از اول روز شروع کنند و در وقت بنوشانند که برای
نضج ماده و تسکین غلبه تپ نافع است و این ضماد کنند بنفشه بابونه آرد مغز باقلا آرد جو اصل السوس
تخم کتان جمله مساوی باریک کوفته روغن گل و عرق کاسنی سبز و اگر نباشد آب سرد و سرشته گرم کرده
ضماد سازند در روزی سه چهار بار بعمل آرند و غذا آش جو که در وقت پختن قدری بنفشه و چند
دانه عناب در آن انداخته باشند بقدری قند یا شربت عناب شیرین کرده بدهند و حب که در
دموی مذکور شده هر وقت در دهان نگاه دارند و اگر حاجت مسهل باشد بروز هشتم و نهم و دوازدهم
مسهل دهند اما لحاظ این معنی ضرورست که مسهل بروز غلبه تپ واقع نشود زیرا که اگرچه در غرض
تپ لازم میباشد اما روز سوم اندکی شدت میکند پس باید که مسهل روز شدت تپ نباشد و
دیگر جمله تدابیر نضج ورم و پاک کردن ریم و دیگر امور ضروریه که در ورم ریه گفته شد همه در اینجا هم
بکار آید اشتباه بسیار باشد که در جگر اماس گرم افتد و بسبب عظم ورم در معالیق جگر تمدد و کشیدگی واقع
شود و درد آن تا حجاب صدر رسد و بدان سبب نفس تنگ شود و بیمار و طبیب هر دو پندارند که
ذات الجنب است بدین جهت که چنانکه در ذات الجنب تپ و سرفه و تنگی نفس باشد این همه در
اماس جگر نیز میباشد اما فرق بینهما این است که خداوند ذات الکبد زرد روی و بدرنگ باشد
و گاه گاه سرفه در پهلوی راست الم و گرانی دریابد و درد جگر خاننده بود و باشد که زبان صاحب
درد جگر سیاه شود و بول غلیظ چو بول صاحب استسقا بود پس اگر اماس در محدب جگر بود از
دست نهادن بجس توان دریافت و اگر جانب مقعر جگر باشد نفس تمام تر کشیدن دشوار بود
و چنان معلوم شود که چیزی گران در پهلو آویخته است فرق در میان ذات الجنب و ذات الریه
آنست که در ذات الریه نفس موجی باشد و درد آن سخت تر و تنگی نفس در آن زیاده تر

از ذات الجنب باشد و حال آنکه در ذات الجنب نیز مثل دیگر ورم ها از سه حال بیرون نبود
یا تحلیل زایل شود یا ریم کند یا صلب گردد اما ورم ذات الجنب نادر باشد که صلب شود
اکثر آنست که بکشاید و پاک شود خصوصاً اگر از روز اول رطوبت خام برآمدن گیرد باید دانست
که ماده زود تر خواهد پخت و زودتر پاک خواهد شد و اگر نفث در روز دوم یا سوم پدید آید در هفت روز
پاک شود پس اگر در چهارده روز بالکلیه پاک نشود بیشک ریم کند و تقیح شود و چون در چهل روز
پاک نشود ماده بجانب سل بر خیزد و سل پیدا نماید و ذات الجنب از ماده بلغم و سودا کمتر حادث شود
بجهت آنکه این هر دو ماده غلیظ است در عضلات و حجابات که جرم اینها صلب است نفوذ نتواند کرد
مگر در حالی که عفن شوند و عفونت بسبب حدت و تیزی در آن پیدا شده باشد البته در عضله
و حجابات نفوذ کرده احداث ورم می توانند نمود پس علامات ذات الجنب بلغمی خفت تب و
قلت نخس و درد و دیگر سائر اعراض باشد و زود پخته شود و پاک گردد و علاج آنچه در ذات الجنب
دموی و صفراوی گفته شد از منضج و مسهل و ضماد و حب در دهان داشتن همه بعمل آرند و فصد
اصلا ضرورت ندارد و این تجربه این فقیر است که گاهی فصد بعمل نیاورده و همیشه مسهل داده و
بفضل الهی بعد مسهل مریض را صحت کامل حاصل شده و علامات ذات الجنب سوداوی
نخس و لذع و تمدد بسیار و درد شدید بود و دهن خشک و تپ بقوت باشد و زبان سیاه
و خشک و درشت بود و نفث دیر تر ظاهر شود و بعسر بر آید و سیاه رنگ باشد این قسم مهلک
بود و علاج آن همانست که در ورم سوداوی ریه گفته شد بعینه بعمل آرند ذات الجنب
غیر خالص و آنرا ذات الجنب مخالط و ذات الجنب غیر صحیح نیز گویند و کیفیت آن این است
که عضله ها که فیما بین استخوان اضلاع واقع اند ورم کنند یا غشای که بر اضلاع از خارج کشیده شده
و مجلل وی است متورم شود باید دانست که در سینه همگی چهارده ضلع است از هر جانب هفت و مابین
هر دو ضلع عضله ایست که بهر دو ضلع مرتبط شده و انبساط و انقباض سینه بذریعه آن عضلات
حاصل میشود پس همگی دوازده عضله است که مابین چهارده اضلاع واقع گشته و همچنانکه
غشائی که در مقعر اضلاع از درون واقع است و آنرا غشای مستبطن اضلاع گویند ورمی
که دران غشا عارض شود آنرا ذات الجنب خالص نامند همچنان طریق غشای محدب اضلاع

از بیرون واقع است که آن مستبطن اضلاع است و ورمی که دران غشاء خارجی که متصل بگوشت
و جلد بدن ست واقع شود آنرا ذات الجنب غیر خالص گویند و سبب ورم در ذات الجنب
غیر خالص نیز همان ست که در ذات الجنب خالص مذکور شده و درین مقام بکرر اشعاری
ازان میرود یعنی صفراوی خالص یا خون گرم صفراوی سبب ورم شود و گاه باشد که بلغم شور
عفن شود و بسبب عفونت اکتساب حدت نماید و در غشا نفوذ کند و ورم آرد و گاه باشد که
بسبیل ندرت سودا گرم شود و محدث ذات الجنب غیر خالص شود اما خون خالص و بلغم خالص
و سودای خالص بسبب غلظتی که در نفس خود دارند در جرم صلب غشا نفوذ نتوانند نمود اما
در ذات الجنب غیر خالص عضلی که عبارت از ورم عضله های مابین قبرغه است ممکن ست که
خون خالص محدث ورم شود زیرا که عضله ها مختلف الاجزا اند در نرمی و سختی لهذا نفوذ خون
محرف دران ممکن ست پس اگر ورم در عضله افتد علامتش آنست که تب و مشارکت نفس نسبت
بذات الجنب خالص کمتر باشد و عدم نفث و وجود ضیق النفس باشد و باشد که ورم عضله بزرگ شود و در ظاهر
نمایان گردد و گاه باشد که بسوی خارج منفجر شود و اگر آماس در غشا بود علامتش همانست که در عضلی
گفته شد اما تب و مشارکت نفس در غشائی نسبت بعضلی بیشتر بود و ضیق النفس کمتر علاج آن از فصد
و نضج و مسهل و ضماد و غیره بعینه همان ست که در ذات الجنب خالص گفته شد همه تدابیر موافق آن بعمل
آرند و درین قسم منفعت ضماد زیاده تر حاصل میشود نسبت بذات الجنب خالص بسبب قرب ماده
مرض و وصول اثر دوا و انجذاب بمقام ماده بخلاف ذات الجنب خالص که تا رسیدن اثر دوا دران
مقام قوت دوا بسیار ضعیف میشود و گاه باشد که در ذات الجنب غیر خالص عضلی چون
آماس ظاهر و عیان باشد اگر بعد نضج منفجر نشود میتوانند که بموضع الم شرط زنند و ریم بمحجمه
بیرون کشند تا عضو پاک شود خانقه و این هم قسمی است از ذات الجنب خالص و کیفیت
آن اینست که غشای مستبطن اضلاع همگی و تمامی متورم شود و علامت این قسم است که استنشاق
هوا متعذر شود و از آنکه این غشا بر تنفس معین است و بسبب بزرگی ورم حرکت غشا بجذب نسیم
متعسر گردد پس بسبب اختناق فی الفور هلاکت موجود است چون بیشتر مریضان این مرض
باختناق هلاک میشوند لهذا این مرض را بخانقه موسوم کرده اند علاج آن بعینه همان است که

در ذات الجنب خالص گفته شد و فصد درین مرض موافق دستور و ضابطه که در ذات الجنب خالص مذکور
شده از هر دو دست لازم شمارند مرض شوصه آن مرضی ست که حجابی که بر باطن اضلاع
خلف ست متورم شود و علامت مرض شوصه آنست که مریض اصلا جنبش و حرکت نتواند نمود
و بر هیچ شکل نتواند خسپید و اسباب این مرض همان ست که در ذات الجنب صحیح مذکور شده
برای تسکین درد و الم ضماد شوصه بعمل آرند صفت ضماد شوصه بنفشه بابونه تخم شبت
تخم کتان تخم حلبه آرد جو مساوی همه باریک سائیده بقدری آب بجوشانند هرگاه آب
بسوزد روغن کنجد آمیخته ضماد کنند و معلوم باد که ماده ورم شوصه از راه ریه خارج نشود زیرا که انضمام
ریه با این حجاب تا زمان طویل مهیا شد و برای جذب ماده زمان طویل باید تا ریه آن را جذب
کند علاج درین مرض تدبیر مناسب رای صائب این ست که اول حقنه لینه بکار برند تا قدری
ماده خارج شود و اگر حقنه متعذر باشد منضج و مسهل که در ذات الجنب مذکور شده همان قاعده
و دستور بعمل آرند و پس ازان همگی همت بران مصروف دارند که ماده بظاهر جلد مستفرغ شود
پس تدبیر مناسب این ست که دران موضع یعنی بمحل ورم وضع محاجم فرمایند و بعد ازان انجیر
و خردل با آب سائیده در انجا ضماد سازند تا آن موضع متقرح شود پس بگذارند که تا زمان طویل
ریم ازان برآید و هرگاه معلوم کنند که ماده تمامتر خارج شده مرهم علاج اندمال قرحه نمایند
ذات الصدر و ذات العرض معلوم باد که در سینه حجابی ست برابر عظام قص یعنی استخوان سینه
وآن حجاب دو شق شده شقی برابر سینه آمده و شق دیگر برابر فقرات پشت رفته پس اگر شق حجاب
که برابر سینه است متورم شود آنرا ذات الصدر گویند و شقی که در خلف جانب فقرات پشت است اماس کند
آنرا ذات العرض نامند علامت ذات الصدر آنست که احساس کند بیمار دردی مستطیل از نقره
نحر تا فم معده و خسپیدن بر سینه و نگریستن بر قدم گاه و سر برداشتن متعذر باشد تا بر پهلو خواب
توان کرد و نقره نحر ملتقی الترقوتین را گویند یعنی موضعی که هر دو سر چنبر گردن در انجا باهم پیوسته
جای است که چون آدمی سر خود در مراقبه کند زنخدان بدان جایگاه میرسد بلا تکلف و علامت
ذات العرض آنست که درد در میان هر دو کتف باشد و بر صلب خوابیدن متعذر بود و چپ و راست
گردیدن دشوار گردد و هرگاه سرفه آید قلق و اضطراب زیاده شود دلیل شدت مرض است اسباب و علامات

این هر دو مرض همان است با الم و کا است که در ذات الجنب مذکور شده و همچنان علاج است
یعنی آنچه تدابیر از فصد و منضج و مسهل و ضماد و بیرون از آب سرد و غیره و اغذیه و اشربه و حبوب
که در ذات الجنب گفته شد بعینه جمله مراتب حسب قاعده و دستور در نیجا هم بکار برند و یاد دارند
که ضماد در ذات الصدر بر سینه باید نهاد و در ذات العرض ما بین کتفین بسبب قرب ماده مرض برسام
این لفظ همچو لفظ سرسام از کلمه فارسی و کلمه یونانی مرکب است بر سینه را گویند بفارسی و سام بیونانی
ورم را و کیفیت این مرض چنین است که حجابی که ما بین معده و کبد حایل است متورم شود و این حجابی است
که با حجاب حاجز که ما بین اعضای غذا و اعضای تنفس واقع است اتصال دارد و معلوم باد
که جمهور اطبا حجاب حاجز را دیافرغما گویند اما صاحب اسباب علامات آن حجاب را که ما بین معده
و کبد حایل است دیافرغما خوانده و علامتش زوال عقل است و شدت سرفه خشک بغیر نفث و
شدت تپ و بسیاری و تواتر نفس و تشیئ گرم و بجانب راست یعنی طرف جگر درد ناخن خلنده
و تشنج و سهر و تمدد و قذف سقده ... باشد و اگر نفث و تشنج افتد از شدت درد غشی واقع شود
تشنگی غالب باشد و وجه اختلاط ذهن و دیگر آثار سرسام در برسام بقول صاحب شرح اسباب
و علامات آنست که این حجاب بنزد او با جهت و ماتحته اتصال دارد اما جمهور میگویند که حجاب
حاجز با عصبی که از دماغ بسوی وی فرود آمده مشارکت دارد و آنچه عاد و بخارات از ان عصب
بسوی دماغ می آید و احداث عوارض سرسام می نماید علاج جمله تدابیر این مرض از فصد یا
حقنه و یا منضج و مسهل و ضماد و حبوب و غیره بحسب ماده مرض موافق ذات الجنب بعمل آرند انتباه
هر گاه سبب آماس بلغم خالص یا سودای خالص باشد بدون آنکه حدت قبول کند یا
با خون مرکب شود هرگز مبادرت بفصد نکنند و مریض را برای خوردن آب گرم دهند و اگر آب قطعاً
موقوف کنند و بجای آن عسل اکتفا نمایند اولی و انسب باشد و تکمید عضو علیل با آب گرم دادن خیلی
مفید است و بتلطیف ماده کنند و روغن های خشک خردل ... باریک کوفته بقدر چهار نخود اشته
با ماء العسل خوردن نافع است برای تلطیف ماده غلیظ که اخراج آن دشوار باشد **فصل در**
جمود الصدر و این مرض را برد الصدر نیز گویند و کیفیت آن این است که عضلات سینه و
حجاب های آن سرد و کثیف گردد و نوعی از تمدد در آن پدید آید بدان سبب سینه منبسط و منقبض نشده باشد

چنانکه باید و نفس بانتصاب برآید و سبب این مرض رسیدن سردی است بر سینه از ملاقات هوای سرد
یا خوردن آب برف و یا اغتسال با آب سرد و علامت آن تقدم سبب است و ظهور سردی و جمود سینه
علاج بهر تسخین سینه روغن بابونه و روغن لبان باهم آمیخته گرم کنند و بر سینه بمالند و از سداب و
سعتر و افسنتین و بیخ خروع بر سینه ضماد سازند و زوفا و اکلیل الملک و یا درنجویه و برنجاسف
و مرزنجوش هموزن بجوشانند و طبیخ گرم آن در شیشه یا دول کنند و تکمید رطب بر سینه نمایند و اگر
مناسب داند تکمید یابس بعمل آرند صفت آن بیخ بادیان بیخ کاسنی و بیخ کرفس و بیخ خروع
نانخواه سبوس گندم نمک شور و رهمه جمله را پوٹلی بسته ازان تکمید نمایند و از اغذیه و اشربه
سرد پرهیز نمایند و باید که در تدبیر این مرض اهمال نکنند که اگر اثر برودت تا قلب سرایت کند
فی الفور هلاک کند باب نهم در امراض قلب و ثدی بدانکه قلب عضوی است مرکب
از عصب و گوشت و غضروف و غشاء و لیف ها و رگ های شریانی از دل رسته و دل صنوبری شکل
است و قاعده او که عبارت از اصل اوست بطرف بالا است و شرائین ازین طرف رسته و رباطها که
او را برقرار دارد بدینطرف پیوسته است و اعصاب و لیف نیز هم درین جانب است بر آنکه اصل و
بنیاد دل است و منفعت غضروف آنست که بنیاد او استوار و محکم باشد و دل دو بطن دارد
یکی جانب یمین و دومی جانب یسار بطن یمین مملو است از خون کثیر و روح قلیل و
نسبت به بطن ایسر فراخ است و در بطن ایسر روح بسیار است و خون قلیل ما بین هر دو
بطن جوفی است کوچک که آنرا دهلیز قلب و منفذ نیز گویند و در میان دل مجاری است
که از ان خون غذائیت میرسد و هم از شش هوا بدل منجذب میگردد و بطرف قاعده
که اصل و بنیاد دل است دو پاره گوشت عصبانی رسته همچون دو بادگیر بشکل دو گوش و
مسمی است باذنی القلب هرگاه دل حرکت انقباض کند این هر دو گوش فراهم آیند و هرگاه حرکت
انبساط کند پهن شوند تا نسیم هوا منجذب شود و از آنکه دل عضو رئیس و مخزن حرارت غریزی
و معدن روح حیوانی است حق سبحانه تعالی در میان فضای سینه که از استوارترین مواضع
بدن انسانی است مقام آن موضوع فرموده طبیبان را باید که علاج امراض قلب بکمال فکر
و هوش کنند و هیچگاه بی اعتنائی و بی پروائی را اصلا نفرمایند زیرا که خوفناک و خطرناک است

باب نهم در امراض قلب و ثدی

باندک سهو وخطا حال دگرگون شود وعلاج هر مرضی که کنند رعایت تقویت قلب فرض عین شمارند
ودر امراض حارهٔ قلب چون دوای سرد بکار برند بسیار حزم واحتیاط دارند مبادا که نوبت تبرید
بدان حد رسد که حرارت غریزی که مادهٔ حیات است شامل آن حرارت غریبی که علاج آن میکنند
فنا پذیرد وازانکه مزاج روح حار است هرچه بارد است موجب اطفاء وفنای آن میگردد پس هرگاه
تبریدات باستعمال آرند بالضرور بعضی ادویه که مقوی روح باشد با آن شامل کنند تا ازانکه
فرا امین باشند وگاوزبان بالخاصیت مقوی قلب وروح است وبادرنجبویه وفرنجمشک بسیار
مفید وتقویت بخش قلب است فصل در سوء مزاج که عارض قلب شود پس اگر
سوء مزاج حار بود وعلامت آن شدت عطش وسرعت وعظیم نبض وحمرت وغلظ قاروره وحرارت
سینه وقلق وکرب وغم وغضب است علاج شربت نیلوفر با گلاب یا عرق بیدمشک وشیرهٔ
تخم خرفه وشیرهٔ کاسنی دهند وشربت صندل با شیرهٔ زرشک عرق کاسنی مفید است و
لعاب اسبغول وشیرهٔ تخم خیارین با شربت نیلوفر نافع بود ورب سیب ورب انار ترش وشیرین
ومربای اناناس ومربای انبه ومربای سیب وبرنج با محیض یا ماست وفالوده وآش جو
وآش برنج وساگودانه غذاهای مناسب است وصندل بگلاب سحق کرده خرقهٔ باریک
ازان تر کنند وبر سینه نهند وریاحین وگلهای مناسبه ببویند پس اگر خیار یا بادرنگ را تراشند
ونزدیک مریض نهند که بوی آن بدماغش رسد نافع بود واگر قاشی ازان خام تناول کنند
موفق باشد واگر ازان تره مرتب کنند غذا بهتر است وبورانی آن ازان نافع تر ودر
منازل بارده که اقرب آب ومهب باد شمال باشد جای مریض کنند وصبح وشام این مفرح
بارد استعمال کنند صفت مفرح بارد ورق گل طباشیر برگ گاوزبان هریکی ده درم گشنیز
برادهٔ صندل سفید هریک پنج درم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هریکی سه درم لولوی ناسفته
دو دانگ واگر نباشد بجای آن صدف بحری دو ماشه کهربای شمعی وشاخ مرجان وبسد هریکی
یکدرم کوفته بیخته در رب سیب ورب انار شیرین که دو وزن ادویه باشند بسرشند وازدو درم
تا دو مثقال تناول کنند دیگر مفرح بارد تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین برگ گاوزبان
هریکی پنج درم تخم خرفه سه درم لولو بسد کهربا هریکی یکدرم قاقله صغار وطباشیر هریک سه درم

ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک عنبر هر یک یک دانگ دوا را کوفته بیخته
بشیره قند که دو وزن ادویه باشد بسرشند و از یک مثقال تا دو مثقال تناول کنند و اگر سوء مزاج
بارد عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صغر و بطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب
و کسل و کثرت خواب بد دلی و فزع و از هوای گرم و موضع گرم راحت و آسایش حاصل شود علاج
شربت بادرنجبویه و شربت گاوزبان با عرق بادیان و عرق الایچی بخورند و این طبیخ هم مناسب
بود بادیان بادرنجبویه اصل السوس مویز منقی برگ گاوزبان دارچینی سنبل الطیب نبات
بوقت صبح بنوشانند و دو وقت بنوشانند کباب نخاله و گوسفند و جوزه مرغ و زرده بیضه نیم برشت
مغز چلغوزه مغز بادام تناول کنند و اگر مناسب دانند تنقیه بدن هر دو از تدابیر غلیظه هر خلطی
که دانند منضج آن ماده مسهل دهند و این مفرح تناول کنند صفت مفرح مصطگی عود عرق دارچینی
سنبل الطیب قرنفل جوز بوا کبابه قاقله پوست ترنج هر یک یک مثقال مشک خالص دانگی کوفته
بیخته بشیره قند یا عسل بسرشند مثقالی از آن تناول کنند و اگر سوء مزاج یابس بود
علامت آن هزال نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه
و شربت نیلوفر با عرق گاوزبان تناول کنند و بروغن یاسمین تدهین نمایند و آب نیمگرم غسل
کنند و شوربا و دراج و کبک و تیهو و مغز بادام و سبوس گندم و فالوده و شیر برنج همه مناسب باشند
اگر تب باشد از شیر احتراز نمایند و مفرح که در مالیخولیای سوداوی مذکور شده در اینجا نفع بخشد
و اگر سوء مزاج رطب باشد علامت آن قلب بهتها و سرعت انفعال و سریع الزوال نبض
بیلی و قاروره سفید و غلیظ بود علاج شربت بادرنجبویه و گلقند یا عرق بادیان و عسل آب زند
و اگر آثار امتلاء ماده باشد بحسب آن تنقیه کنند و ریاضت معتدل نافع بود و غذا گوشت
گوسفند و کبک و دراج مناسب بود و این معجون نفع بخشد معجون مصطگی مصطگی عود عرق
دارچینی قرنفل مشک سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج دانه هیل هر یک پنج درم مشک دانگی
کوفته بیخته بشربت سیب بسرشند مثقالی از آن هر روز تناول کنند و واضح باد که سوء مزاج قلب اگر
محکم بود علاج پذیر نباشد و آنچه غیر محکم بود بدشواری تمام علاج پذیرد فصل در خفقان یعنی
تپیدن قلب آن حرکت اختلاجی بود که برای دفع ماده موذی عارض قلب شود و سبب آن

غلبه خون باشد علامتش تمدد و انتفاخ عروق و عظیم نبض و غلظ بول و کسل اعضا و کثرت
نعاس باشد علاج رگ باسلیق زنند از جانب موافق یعنی از دست چپ باسلیق بگشایند
و یا فصد صافن از جانب موافق کنند و ماء الرائب با سکنجبین ساده بدهند ماء الرایب آبی است
که از جغرات شبینه و دو شبینه برآید و شربت لیمون و شربت انار ترش نیز باب سرد مفید است دیگر
انار دانه را بخیسانند و اندک مالیده زلال آن بگیرند و قدری عرق گل یا عرق بید مشک و
نبات دران انداخته بنوشند و غذا برنج یا بورانی و جوزه مرغ مناسب است اگر سبب خفقان وجود
صفرا باشد که در رگهای دل گرد آید علامت آن قلق و کرب و اندوه و بیخوابی و شدت تشنگی باشد این
قسم کمتر عارض گردد علاج شربت نیلوفر با زلال تمر هندی دهند از اشربه آنچه در وبائی گفته در اینجا هم
بکار برند و اگر مناسب دانند قدری خون از باسلیق جانب موافق گیرند و پیراهن که بصندل مطیب و
رنگین کرده باشند در بر کنند و بر سینه این ضماد نهند براده صندل سفید اقاقیا گشنیز خشک هموزن
در عرق گل سحق کرده بر سینه ضماد سازند و این مفرح استعمال نمایند تخم کاهو مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو زرشک هر یکی پنج درم تخم خرفه تخم کاسنی تخم حماض گشنیز خشک طباشیر گشنیز بر سینه ضماد ساز
براده صندلین هر یک سه درم کوفته بیخته در رب سیب بسرشند و مثقال یا دو مثقال از ان
تناول کنند و اگر سبب خفقان بلغم باشد و این قسم اکثر بدین گونه عارض شود که رطوبت در غشای
دل بند شود واضح باد که ماده امراض قلب یا در رگهای قلب باشد یا در میان غلاف قلب
آنچه در میان قلب یا غلاف قلب بود اکثر رطوبت باشد و علامت خفقان بلغمی آنست
که نفس تنگی کند و نبض لین شود و ضعیف بزدلی و حالتی شبیه غشی پیدا باشد و مریض را
چنان محسوس شود که دل او در میان آب افتاده است علاج آن تنقیه باسهال است منضج
بلغم داده مسهل بلغم با حب ایارج دهند و بعد تنقیه مسهل تمام کنند و بعد تنقیه بر سینه این
ضماد نهند قسط سنبل الطیب سعد دارچینی همه کوفته و با آب مورد سرشته بر دل نهند چند روز
مداومت نمایند و بعد تنقیه دواء المسک حلو چند روز استعمال نمایند صفت دواء المسک حلو
زرنباد درونج از هر یک دو درم مروارید کهربا بسد ابریشم خام مقرض از هر یک دو درم بهمن سرخ و بهمن
سفید سادج هندی سنبل الطیب قاقله قرنفل اشنه از هر یک پنج درم زنجبیل دار فلفل

از هر یک چهار درم مشک خالص دو دانگ کوفته بیخته در شهد خالص که دو وزن ادویه باشد بسرشند
و یک دو مثقال هر روز استعمال نمایند و نوشدارو نیز درین مرض نافع است اگر سبب خفقان سودا
باشد و آن چنان بود که ماده سودا اندرون رگهای دل جمع آید و بدان سبب در رسیدن نسیم
بدل از آن راه رگ و بیرون رفتن بخارات و دخانات دل از آن راه فتور واقع شود بدان سبب
دل برای دفع موذی بطپیدن گراید علامتش آنست که همیشه دل طپان باشد و نبض صلب بود
و غم و ترس و وحشت در مزاج پیدا بود و همه اطوار مالیخولیا ظاهر گردد علاج تنقیه بدن باشد
بمطبوخ افتیمون و بعد از تنقیه دواء المسک حلو که در خفقان بلغمی مذکور شده استعمال نمایند
و دیگر جمله تدابیر که در مالیخولیا مذکور شده همه درینجا نافع و مناسب است و گاه باشد که خفقان
بشرکت معده حادث شود یعنی معده ممتلی باشد از مواد فاسده چون ابخره ردیه آن بقلب رسد
قلب متاذی شود و طپیدن گیرد درین صورت تنقیه معده ضروری است پس اگر آثار و علامات
صفرا ظاهر باشد منضج صفرا داده مسهل صفرا دهند و مسهل حسب قاعده بعمل آرند و اگر آثار و
علامات ماده بلغم ظاهر باشد منضج بلغم داده مسهل بلغم دهند و اگر آثار و علامات سودا ظاهر باشد
منضج سودا داده مسهل سودا دهند و حسب دستور رسته چهار مسهل بعمل آرند و منضجات و مسهلات
هر خلط در فائده هفتم این کتاب ملاحظه فرمایند و بعد تنقیه صفرا باستعمال جوارش عود ترش
تقویت معده کنند و بعد تنقیه بلغم جوارش مصطگی برای تقویت معده مناسب است و پس از
تنقیه سودا اطریفل اسطوخودوس و دواء المسک حلو برای تقویت معده خیلی مناسب است
فصل در ضغطة القلب و این مرضی است که آدمی دریابد که دل او فشرده میشود و منضغط میگردد
پس غشی افتد و لعاب بسیار از دهن برآید و سبب این مرض سودا است و علاج آن
تنقیه سودا است بمطبوخ افتیمون و در تعدیل مزاج جگر کوشند تا خون طبعی متولد شود و تقویت
دل نمایند باستعمال مفرحات که در مالیخولیا مذکور شده احتواء رطوبت علی القلب و این
علتی است که بیمار را چنان مدرک گردد که دل او در آب شنا میکند پس متحرک گردد قلب بحرکت
اختلاجی برای دفع موذی و سبب این مرض گرد آمدن رطوبت است و محتبس شدن آن در غشا
که محیط دل است از جهت است که باحساس برودت آن رطوبت که محیط قلب میباشد

مریض چنان پندارد که دلش بآب فرو رفته و باحساس برودت آن رطوبت متاذی میگردد قلب
وجهت دفع ایذا متحرک میگردد قلب بحرکت اختلاجی و قدما این مرض را نیز شامل خفقان شمرده اند
مریض چنان پندارد که دلش بآب فرو رفته و باحساس برودت آن رطوبت متاذی میگردد
قلب وجهت دفع ایذا متحرک میگردد قلب بحرکت اختلاجی و قدما این مرض را نیز شامل خفقان
شمرده اند علاج بهر استفراغ رطوبت تنقیه بحب ایارج کنند و اکثر ریاضت فرمایند تا بقیه
رطوبت تحلیل شود و گل سرخ و سنبل و زعفران و بادرنجبویه بآب سائیده بر سینه ضماد سازند
و بهترین تدابیر جهت تسخین دل و تحلیل رطوبت که در غشای آن ممتلی است خشم و غضب است که آتش
قهر و غضب بطرفة العین آن رطوبت را نیست و نابود کند فصل در ورم او فی القلب در آغاز
این باب در تشریح دل گفته شد که دل را گوشی وارد گاه باشد که ورم درین دو گوش
قلب لاحق شود و اکثر آنست که بعد امراض حاره و حمیات مزمنه عارض شود و علامتش
آنست که در سینه و در به متصل بفم معده که جایگاه گوش دل است ثقل محسوس شود و مریض
و در اکثر اوقات حالتی شبیه بغشی پدید آید و روی بغایت زرد باشد و تهیج در چشم ظاهر
بود و حرکت انبساط دل منقطع بود یعنی دل تمامه منبسط نتواند شد و پیش از رسیدن بحیط
جوع هرگز نماید و حدوث این قسم اماس بدینگونه صورت بندد که بسبب امراض گرم روح
و حرارت غریزی تحلیل رود و قوت دل ضعیف شود و بدان سبب از تصرف کردن در غذا چنانکه باید
باز ماند و دفع فضول بر وفق خواهش طبیعت نتواند کرد پس بالضرور فضول ردیه در دل جمع شود
و از آنکه دل اشرف است غشا و هر دو گوش او نسبت بگوهر دل انفس نفیس اخس و ادنی واقع شده اند
لهذا طبیعت آن فضول ردیه را بجانب خسیس تر دفع میسازد و ازین وجه در غلاف یا درین دو
فرع اماس پدید آید و این اماس سرد باشد زیرا که اماس گرم که در دل باشد یا در غلاف یعنی در
غشا یا در هر دو گوش مهلت نمیدهد فی الفور هلاک میکند و اماس که در گوهر دل افتد اگرچه اماس سرد
بود نیز مهلک است اما اگر در غلاف یا هر دو گوش افتد علاج پذیر باشد اگر بزودی تدارک آن کرده اند
و اگر از تدارک آن غافل باشند مریض روز بروز لاغرتر شود تا آنکه بمیرد علاج بهر تلطیف و تحلیل ماده
طبیخ بابونه و بادآورد و اکلیل بر سیاوشان بجوش گندم بجوشانند و بر سینه و فم معده نطول سازند و اکلیل الملک

و تخم کتان و خطمی و زعفران ضماد کنند و در تقویت دل سعی بلیغ نمایند و دواء المسک و مفرحات
استعمال نمایند و دواء المسک حلو که در خفقان بلغمی مذکور شده استعمال نمایند و اغذیهٔ لطیفه
تناول کنند و معلوم باد آماس که بهر دو گوش دل افتد بدتر است از آنکه بر غلاف دل عارض
شود و صاحب ورم هر دو گوش قلب اکثر اوقات بیهوش باشد و آفت این مقام قوی تر
است زیرا که این دو گوش مجرای جذب نسیم و خروج بخارات قلب است چون آماس درین پدید آید
در ادای خدمت بر وجه کمال فرو ماند و بسبب آنکه رسیدن نسیم بدل و بر آمدن بخارات دخانی
بر مجرای طبعی نباشد بالضرور فساد عظیم در دل راه یابد و موت بر سر رسیده باشد بخلاف آماس
غلاف که دران غشی بسیار نباشد و بدین مهلت دهد زیرا که مجرای هوای دل کشاده باشد
و معلوم باد که دل تکلیف جراحت و قروح و بثور را اصلا متحمل نشود و مریض باقی الفور هلاک گردد و بلا

فصل در غشی: آن حالتی است که قوت حس و حرکت ارادی باطل شود و بسبب رسیدن
ایذا بدل آدمی بیهوش گردد و باید دانست که چون اسباب خفقان قوی باشد غشی آرد و
اگر قوی تر باشد هلاک کند و غشی یا از تحلیل روح حادث شود یا از احتقان یعنی بند شدن
روح اسباب تحلیل شدن روح بر سه گونه است یکی استفراغ بسیار و این ظاهر است که از کثرت
استفراغ روح تحلیل میشود دوم لذت مفرط و انبساط بسیار یعنی هرگاه شادی یا لذت مفرط
ناگاه حاصل شود دل زیاده ازان بکشاید که عادت است بدان سبب روح تحلیل شود و غشی افتد
و هلاک کند سوم حادث شدن درد عظیم مثل درد قولنج وغیره و بسبب تحلیل شدن روح با وجع
شدیده آنست که طبیعت بجهت مقاومت مرض قوی ارواح را بموضع درد منفرستد و
بدان سبب دل سرد میشود و روح تحلیل میرود پس بالضرور غشی افتد و هلاک کند و سبب احتقان
روح بر دو نوع است یکی آنکه امتلا بافراط باشد علی الخصوص از شرب شراب دوم خوف یا غم
بافراط که ناگاه عارض حال شود و بدان سبب دل فراهم آید و بسته شود و روح محتقن گردد و علامات
عامه که در جمیع اقسام غشی پیدا میشود زرد شدن روی و دیگر اعضا و سرد شدن دست ها و پایها
ضعف نفس و صغیر شدن نبض باشد که همه تن سرد باشد و آنرا که در غشی رنگ روی سبز شود
و سر و گردن بر حالت طبعی قائم نماند و فرو آویخته گردد و سر و گردن راست نتواند داشت او را حال بمیرد

و واضح باد آنرا که قبل از حدوث غشی قلق و کرب و غثی گشتن یعنی غثیان پدید آید باید دانست که
سبب حدوث غشی در معده است علاج پذیر باشد و اگر از اسباب مشارکت اعضا چیزی ظاهر نشود
توان دانست که سبب غشی در نفس دل است و مریض زود تر هلاک شود یا در شریان وریدی یا در شرایین
ابهر سده افتاده پس اگر حدوث غشی بار بار بتکرار باشد نجات از آن تصور نگردد علاج در حالت
نوبت غشی تدابیر مناسب این است که برای اعانت قوت و روح چیزهای معنبر و معطر
بویانند پس اگر خداوند غشی گرم مزاج بود کافور و صندل و گلاب بویانند و عرق بیدمشک
یا عرق کیوڑه در حلق بچکانند و اگر از حلق فرو نرود بر روی و چشمان زنند و اندکی مشک
بویانند تا مشک قوت حرارت غریزی را بیفروزد و کافور و صندل و گلاب حرارت غریبی را
تسکین دهد و گلاب سرد کرده جرعه بحلق چکانند و بر سینه و روی آب سرد و گلاب زنند و اگر صاحب غشی
سرد مزاج بود مشک و عنبر و ریحان و شاهسفرم و مرزنجوش و لخلخه که از دانه هیل و قرنفل و دارچینی
و زعفران ساخته باشند بویانند و اندکی دواء المسک یا فقط مشک خالص در قدری شهد
خالص حل کنند و بخورانند و بر فم معده روغن بابونه یا روغن لبان یا روغن مصطگی بمالند
و اگر صاحب غشی روزه داشته یا فاقه کرده باشد یا اسهال مفرط او را جاری شده باشد
یا خون کثیر خواه بفصد یا از بواسیر یا از طمث یا رعاف جاری شده باشد و یا سوای این
سبب دیگر باشد که موجب سردی مزاج صاحب غشی بوده باشد هرگز آب سرد و گلاب بر سر و روی
نزنند بلکه بوی کباب بدماغ او رسانند و روغن های گرم بر فم معده مالش نمایند و اگر
غشی بعد سفیه رو داده باشد اندکی مشک در رب بهی یا سیب آمیخته در حلق چکانند و اگر
غشی بعد آمدن عرق کثیر واقع شده باشد اطراف مریض بگلاب و آب سرد بمالند و برگ خشک
مورد یا تخم آن یا مازوی سبز باریک کوفته بر تمام بدن فشانند و اگر سبب غشی عرضی از
اعراض نفسانی باشد از اقسام عطریات هر عطری که موافق مزاج او باشد بویانند و اطراف
بگلاب سرد و آب سرد بمالند و بدن گرم دارند و روغن های گرم چون روغن بابونه و مانند آن
بر فم معده مالش نمایند و اندک زمان منخرین مریض را بند کنند تا حرارت در باطن پیدا شود
باز فی الفور بکشایند و باهستگی تمام دلک اعضا نمایند و اندکی گلاب در حلق چکانند تا بدان

اطراف و گرم داشتن آن و برشکم معده روغن های گرم مالیدن نفع دارد فائده جلیله در علاج
امراض قلب خواه بطریق تعدیل باشد خواه بطریق استفراغ رعایت این امر ضروری است
که هر دوائیکه بکار برند خواه معدل باشد خواه مستفرغ مرکب باید کرد بدانچه روح را قوت دهد و
دل را مخصوص باشد و آنجا که حاجت به تبرید آید باید که باستعمال مبردات مبالغه نکنند زیرا که
دل معدن روح است و مزاج روح گرم است در افراط تبریدات خطر عظیم است چه بسبب
قلت روح غشی لاحق شده و تحلیل آن روح که باقیمانده از کثرت تبریدات سرد شود پس
سقاستی بعید از قیاس است ازین رو است که قدما برای سوء مزاج گرم قلب قرص کافور که
تجویز کرده اند بی امتزاج زعفران نیست و هر چه برای استفراغ وضع کرده اند لسان الثور یا بادرنجبویه
یا چیزی دیگر که مفرح و مقوی قلب باشد بالضرور دران شامل کرده اند از بهر آنکه دانسته اند که
حکیم علی الاطلاق طبیعت را بر حفظ مصالح بدن موکل ساخته و تصرف او در بدن ذیحیات
بمقتضای حکمت ودیعت فرموده پس قرص کافور مزعفر که خورده شود طبیعت قوت زعفران
از ان ادویه جدا کرده بروح می رساند تا روح بدان بفروزد و قوت گیرد و قوت کافور بجز آن
بگوهر دل میرساند تا مزاج گرم او معتدل گردد و این تصرفات بر حصول قوت طبیعت منحصر است
و اگر طبیعت قوی نباشد هیچ علاج سودمند نبود و هیچ بهبود بنظر در نیاید بیان جز ادویای مفرده
مخصوص گوهر دل را نافع است از جمله دواهای که دل را نافع و سودمند اند بعضی که بخصوص
تر است بحیطه ضبط می آید تفصیل ادویه مفرده که مقوی دل و روح و مائل باعتدال
اند یاقوت فیروزه زر و سیم برگ گاو زبان گل گاو زبان تفصیل ادویه مفرده گرم که مقوی
گوهر دل و روح اند درونج عقربی جدوار مشک عنبر زرنباد ابریشم بهمن سرخ بهمن سفید
قرنفل عود خام بادرنجبویه و تخم او شاهسفرم و تخم او برگ ترنج و پوست ترنج قاقله
کبابه سافج هندی تفصیل ادویه مفرده که مقوی گوهر دل و روح اند و خاصیت
سرد دارند مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد کافور صندل سرخ طباشیر گل مختوم
سیب ترش کشنیز تر و خشک و از ادویه مرکبه که مقوی روح و مفید گوهر دل باشد
معجونات یاقوتی است یعنی مفرحات که دران یاقوت داخل باشد

فصل در امراض ثدی یعنی پستان معلوم باد که در ایام بلوغ در پستان تعقد پدید می آید
در مردان و زنان اما مردان را بسبب استیلای حرارت که لازمهٔ مزاج ایشان است تحلیل می پذیرد
و زنان را بسبب ادرار خون حیض و ضعف حرارت که خاصهٔ زنان است روز بروز عقد بزرگ تر
بیشتر گردد تا آنکه بحد سمین رسیده مصدر رزق رضائع شود و واضح باد که شیر و منی در خون
باهم مخالف همدیگر اند اما اسباب تولد هر دو یکسان است زیرا که در حقیقت شیر و منی خون است
اما خون در پستان مستحیل بشیر و در اوعیهٔ انثیین مستحیل بمنی میگردد و در مزاج شیر اطبا را اختلاف است
بعضی بران اتفاق کرده اند که بچون خون مزاجش گرم و تر است بعضی گویند که سرد و تر است
و بعضی معتدل دانند در گرمی و سردی و خشکی و تری بقیاس این فقیر یعنی راقم این سطور شیر
جوشیده گرم و تر است شیر خام یعنی ناجوشیده سرد و مولد ریاح یا رده است فصل در قلت
لبن یعنی کمتر پیدا شدن شیر و این مرض را چند سبب باشد یکی کمی خون بدن دوم
بسیاری خون بدن سوم فساد نفس خون و واضح باد که مادهٔ شیر خون است چون خون در بدن
کم باشد شیر کمتر پیدا شود و سبب کمی خون چند است یکی بر آمدن خون بسیار بفصد یا بحیض
یا بنفاس یا بواسیر یا قی الدم وغیره دوم قلت غذا چه ظاهر است که سبب پیدایش خون غذا
است چون غذا کمتر باشد خون کمتر پیدا شود سوم تناول غذاهای که خون از آن کمتر پیدا شود
چهارم بسیاری خشم و غضب و فکر و اندیشه که طبیعت را از تولید خون باز دارد پنجم امراض جسمانی
که در حالت مرض خون کمتر پیدا شود و علاج در منع سبب کوشند و از اغذیه آنچه مولد خون صالح
بود بخورانند و اشربهٔ خون افزا بنوشانند و تا که کار از اغذیه بر آید بدوا نپردازند دوم آنکه
سبب قلت شیر بسیاری خون باشد و هیچ فسادی در جوهر خون ظاهر نبود پس طبیعت بسبب
کثرت و وفور خون بر هضم و تولید شیر قادر نبود و علاج فصد اکحل کنند و هر چه از اغذیه و ادویه
مقلل خون و مولد شیر و مقوی طبیعت باشد استعمال نمایند سوم آنکه سبب قلت شیر فساد خون بود
و آن بر دو نوع است یکی آنکه خلطی از اخلاط ثلاثه با خون آمیزد و آن را فاسد سازد و ظاهر است
که شیر از خون فاسد کمتر پیدا شود دوم آنکه سوء مزاج ساده در بدن افتد و فساد خون نماید
و یا سوء مزاج در نفس ثدی افتد پس طبیعت خون را بجانب ثدی نفرستد بسبب واقع شدن

فساد مزاج ثدی و حال آنکه خون نفس صحیح و صالح باشد پس اگر فساد خون بسبب خلط صفرا باشد
علامت غلبهٔ صفرا رقت و صفرت شیر است و حرقت و تیزی طعم آن و علامت غلبهٔ بلغم شدت بیاض
شیر و قوام رقیق مائی و حموضت طعم و بوی آن بشرطی که بلغم خالص باشد و اگر بلغم شور باشد طعم آن شور بود
و علامت غلبهٔ سودا آنست که شیر شدید الغلظ باشد و رنگ آن مکدر و نهایت قلیل المقدار بود و گاه
باشد که بسبب افراط یبوست قوام شیر بغایت غلیظ و خشک شود و شیر مانند رشته بیرون آید علاج
تنقیه خلط غالب نمایند باستعمال منضج و مسهل که مناسب خلط باشد یعنی در صفراوی منضج و
مسهل صفرا و در بلغمی منضج و مسهل بلغم و در سوداوی منضج و مسهل سودا دهند و منضج و مسهل اخلاط را
در فائدهٔ هفتم این کتاب ملاحظه کنند و در ایام منضج و مسهل غذا مناسب هر خلط دهند و اغذیه هم
مناسب هر خلط در آخر فائدهٔ هفتم مذکور و مسطور است و اگر سوء مزاج ساده باعث فساد خون بود
علاجش تعدیل و تبدیل مزاج است باغذیه و اشربه مناسب هر خلط که در مادی مذکور شده و اگر
سوء مزاج خاص در نفس عضو یعنی در پستان لاحق شود علاج آن دوای موضعیه نهادن است
انتباه هر چه منی را پیدا کند شیر را هم بیفزاید و این چیزها زیاده کنند شیر و منی اند تودری سرخ
تودری سفید تخم خشخاش سفید پستان بز و گوسفند و صفراوی مزاجان را شیرهٔ تخم خیارین و شیرهٔ
مغز تخم کدو و شیرهٔ کنجد تخم تربوز و شیر بز و شیر گاو و اسفاناخ و بلغمی و سوداوی مزاجان را حسوی که از
شیرهٔ مغز بادام و نشاسته و شیره بادیان و لعاب تخم حلبه و نبات سازند برای افزایش شیر خلطی
مناسب موافق است و شیر نیک آنست که از خون صالح پیدا شود و نشان شیر نیک اعتدال
رنگ و قوام و خوش بوئی و خوش طعمی است دوای که خوردن آن شیر افزاید تخم گندنا تخم پیاز
تخم شبت تخم شلغم تخم ترب بادیان جمله برابر بستانند و بهخیند مجموع ادویه نخود بریان بگیرند همه را
کوفته بیخته نگاه دارند و هر صباح یک و نیم توله ازین دوا بایکپاو شیر جوشیده که بشکر سفید شیرین کرده باشند
بدهند صفت ضمادی که شیر زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادروج کوفته بیخته پنج درم هر دو را در
شیرهٔ برگ بادروج بسرشند و بر پستان ضماد کنند باستعمال چند روز نفع کافی ظاهر شود فصل در
کثرت لبن چاره ادرار مفرط آن واضح باد که بسیاری ادرار شیر از چند وجه مضر است یکی آنکه بدن را
ضعیف میکند زیرا که مادهٔ شیر خون است و کثرت استفراغ خون موجب ضعف است دوم آنکه

گاه باشد که بسبب کثرت شیر در پستان محتبس شود و از رسیدن برودت خارجی کثافت در آن پدید آید و بدان سبب فاسد شود و بسیار باشد که ترش گردد سوم آنکه خون بقدری آید در پستان آید که بسبب زیادتی رطوبت آن حرارت غریزی پستان سرد شود و موجب حدوث انواع امراض گردد چهارم آنکه باشد که بسبب بسیاری تمدد که در ثدی افتد آماس تولد کند الحاله هرگاه ادرار شیر از حد اعتدال افزون باشد و موجب ضعف گردد تدارک آن ضرور است و اگر ضعف لاحق نشود هیچ تدارک ضرور نیست زیرا که بعضی زنان باشند که تن آبادان و غذا بسیار خورند و خون در ابدان ایشان بسیار باشد و از آن سبب شیر هم زیاده تر پیدا شود و از زیادتی شیر هیچ اذیت بشیر دهنده نرسد علاج آن هیچ ضرور نیست و اگر دانند که زیادتی شیر آفتی پیدا خواهد کرد پس در تقلیل آن کوشند صفت طلای که چون بر پستان گذارند شیر را کم کند لک و مرداسنگ هر دو مساوی با آب بسایند نیمگرم بروغن گل آمیخته بر پستان طلا سازند دیگر زیره با سرکه بسایند نیمگرم طلا کنند دیگر عدس مقشر در سرکه پخته طلا کردن نیز مفید است دیگر برگ سداب خشک باشد یا تر با آب سایده نیمگرم ضماد سازند فصل در ورم پستان یا تمدد که عارض پستان شود واضح باد که چنانکه اورام سرد یا گرم در همه اعضا حادث میشوند همین گونه در پستان نیز عارض میشوند علاج ورم گرم پستان که از ماده صفرا و یا خون و یا بلغم شور عارض شود سرکه خالص در آب گرم که مساوی سرکه باشد آمیخته در شانه گوسفند یا در شیشه پر کنند و ورم را از آن تکمید کنند دیگر بنفشه و آرد باقلا با آب بسایند پس قدری سکنجبین سرکه و قدری روغن گل در آن آمیزند و گرم کنند و بر پستان طلا نمایند دیگر برگ سبز عنب الثعلب با آب سرد بسایند و روغن گل آمیخته نیمگرم ضماد سازند علاج ورم سرد پستان که از ماده بلغم یا سودا عارض شود تخم کرفس و بیخ کرفس با آب بسایند و گرم کنند و بر پستان طلا نمایند دیگر بابونه بادیان و بیخ کرفس با آب بسایند و نیمگرم ضماد کنند فصل در بستن شیر در پستان این مرض بسه سبب حادث شود یکی آنکه در مزاج حرارت مفرط باشد که تری شیر را خشک کند خواه این حرارت عام در تمام بدن باشد خواه در نفس ثدیین دوم آنکه برودت مفرط باشد در مزاج خواه در تمام بدن خواه در نفس ثدیین حادث شود که شیر را افسرده سازد سوم آنکه طفل

ضعیف باشد یا بعارضه مبتلا بود که بدان شیر نتواند مکید بسبب بر ماندن قوام شیر غلیظ و کثیف
گردد و این را تجبن یعنی بستن شیر در ثدیین گویند علاج بر اکثر گرم مزاج جهت تلیین حرارت و
منع عفونت و قطع تجبن خرقه باریک کهنه در سرکه و آب گرم که سرد و مساوی باشند تر کنند و
بر پستان نهند و اکثر اوقات روغن بنفشه بر پستان طلا نمایند و آب نیمگرم بر سینه و پستان نطول
کنند و اگر حرارت بشدت باشد و تدبیر مذکور نفع نبخشد در انحالت این علاج بعمل آرند دیگر
آرد باقلا آرد جو مغاث بغدادی سفیدی بیضه مرغ در آب برگ خرفه یا آب کشنیز تر سحق کنند طلا
نمایند دیگر سرکه و روغن گل هر دو را خوب برهم زده خرقه بدان تر کنند و بر پستان گذارند دیگر
آب عنب الثعلب کاکنج سائیده ضماد کنند نفع کافی بخشد و هرگاه مرض بانتها رسد و حرارت
موضع ساکن گردد این طلای محلل بکار برند صفت آن تخم کتان بابونه اکلیل الملک
کنجد مساوی الوزن با آب سرد باریک سائیده با موم و روغن گل سرشته نیمگرم طلا سازند و
اگر ورم تحلیل نشود و روی بتجمع آرد لعبه ملینه منضجه چون لعاب حلبه لعاب خطمی و لعاب کتان
نیمگرم ضماد سازند تا زودتر پخته منفجر شود و اگر مزاج سرد باشد از روغن خیری و روغن سوسن
و روغن قسط قیروطی سازند پس پودینه خشک را با آب سائیده و قیروطی و در آن آمیخته گرم کنند
و ضماد سازند و اگر حلبه کوفته در سرکه و روغن بنفشه آمیخته گرم کنند و بر پستان گذارند نفع بخشد
و معلوم باد شیر که در پستان بسته شود گاه باشد که آماس آرد و گاه باشد که فقط تمدد آرد بغیر ورم
اما تجبن لبن که در مزاج گرم افتد در اکثر بورم انجامد و در مزاج سرد کمتر باشد که ورم آرد
و علی هذا القیاس تجبن که از ضعف امتصاص طفل حادث شود ورم نمی آرد و علاج تجبن که
از ضعف امتصاص شیر باشد آنست که آب گرم بر سینه و پستان ریزند تا شیر را بگذارد و پس
طفل را امر باید که امتصاص نماید و علاج تمدد بغیر ورم که در پستان افتد آنست که تخم کتان
و بابونه و گل بنفشه و تخم خطمی و حلبه بجوشانند و در طبیخ آن روغن بابونه آمیزند و بر پستان
نطول کنند زودتر نفع بخشد و گاه باشد که شیر در پستان بسته شود و عفن گردد علاجش
آنست بگیرند کنجد و تخم باقلا و نان خشک باریک کوفته با روغن گاو و شهد خالص سرشته ضماد
کنند مفید است دیگر تخم کتان تخم خطمی تخم حلبه گل بابونه هر چهار اجزا بوزن برابر کوفته بیخته در آب

سرشته بپزند تا چون عصیده شود پس ضماد کنند و در روزی سه چهار بار بعمل آرند تا زود پخته و منفجر گردد و اگر ورم افتد آنچه در علاج ورم پستان مذکور شده بعمل آرند و بثله که بر پستان پدید آید. علاج آن تخم کتان کنجد و بیخ سوسن و میعه تر و سرگین کبوتر و نطرون جمله یساوی بسایند و قدری روغن کنجد آمیخته در آب بسرشند و بپزند پس نیم گرم ضماد کنند تا بثره زود پخته شود پس اگر خود بخود بشگافد بهتر است و اگر ضرورت نشتر باشد جراح بطلبند. علاج قرحه و مراهم و مرهمات آنچه در امراض دهان و زبان مذکور شده بعمل آرند که معالجه قرحه جمله اندام های نازک یکسان است تدبیر بزرگ و کلان تر شدن پستان اگر خواهند که پستان از آن مقدار که مطلوب است بزرگ تر شود پس بگیرند اسفیداج و طین قیمولیا از هر یک دو درم و هر دو را بعصارهٔ برگ بیخ یا بطبیخ تخم آن بسرشند و اندکی روغن مصطکی دران آمیزند و در هر ماه بعد طهر سه روز طلا می نموده باشند و در وقت طلای این دوا خرقه کتان بآب مازو تر کرده بر پستان نهند و تا وقتی که این دوا بعمل آرند بحمام نروند و غسل نکنند و بیخ چیزی است که بزبان هندی اجوائن خراسانی گویند و دیگر طین شاموس اقاقیا اسفیداج مساوی بستانند و بکوبند و بطبیخ اجوائن خراسانی بسرشند و بر پستان طلا کنند و چون خشک شود دیگر بار اعاده کنند همچنین در تمام روز سه چهار بار بعمل آرند در هر ماه بعد طهر سه روز این عمل کنند. باب دهم در امراض معده قبل از آنکه امراض معده و علاج آن بیان کرده شود چند مراتب ضروری که آگاهی بران لازم و محتم است حواله قلم می شود بدانکه معده جسمی است مستدیر الهیئت مرکب از گوشت و عصب و عروق و شرائین و معده را سه جز است اول مری دوم فم معده سوم قعر معده مری از اقصای دهن ابتدا کرده است و تا مقطع عظام قص رسیده در امراض مری ضرورست که ادویه موضعیه مثل ضماد و طلا ما بین کتفین بعمل آرند و اضمده و ادویهٔ مشروبه که برای مری و فم معده و قعر معده تجویز کنند ضرورست که بعضی از ان ادویه ذی عطریت باشد مثل گل سرخ و سنبل الطیب و عود و زعفران و بابونه و مانند آن و در مری ورم است یا قرحه ازین تحقیق شود که اگر فرو بردن

لقمهٔ بزرگ دشوار شود معلوم توان کرد که ورم ست و در قرحه از لقمهٔ بزرگ الم زیاده تر محسوس نگردد
و ضعف معده و قروح معده را علاج کرده میشود از اشربه و ضماده و طلیه و نطولات و مروخات
و سفوفات و معجونات و جوارشات مراهم و هرگاه سوء مزاج مادی در معده عارض شود
و نوع ماده بوجه احسن متحقق نشود پس درچنین وقت بهترین اشیا برای تنقیه ماده بلا ضرر و
نقصان ایارج فیقرا ست که بالتعب هر قسم ماده را خارج کند و بعد تنقیه اگر انصباب
خلط دیگر بار بر معده شود باید که تقویت معده کنند تا انصباب خلط را قبول نکند پس
اگر خلط بارد باشد قرص گل و مصطگی و جز آن بکار برند و اگر خلط حار ست رب و
اقراص بارده استعمال نمایند و شربت خشخاش مانع ریختن مواد حاره است بر معده و
شیخ فرموده که کسی که در میان معده و کبد صلابت دریابد خواه از ورم خواه از سده باید که
علاج مرض خود از ماء الشعیر سازد و پس ابتدا از قلیل کند و آهسته آهسته بیفزاید و استفراغ
و فصد هرگز بعمل نیارد زیرا که سده یا ورم مانع ست از وصول کیلوس بطرف کبد در صورت
بدل ما یتحلل چنانکه باید نخواهد رسید و وقوع استفراغ موجب انحلال قوت و هلاکت مریض
خواهد شد و دوائی که برای تقویت معده سازند باید که جرمش دارند تا دوا دیرتر در معده
بماند و معده از اثر آن نفع کافی بردارد و این حکم مختص بجوارش و معاجین است و
سفوف را مناسب ست که سحق بلیغ کنند و اگر علاج ضعف فم معده کنند باید که دوای
خوردن بعد خوردن غذا دهند تا بسبب حیلولیت غذا دوا دیرتر قریب عضو مذکور بماند و
نفع بخشد و زود تر منحدر نگردد و دوای خوشبو و غذای خوشبو و لذیذ نافع تر و زود گوارنده
است و هرگاه آثار فساد در معده معلوم گردد و هنوز غذا از معده منحدر نشده باشد واجب است
که فی الفور قی کنند و پس از ان دوای مقوی معده برای تقویت استعمال فرمایند و بعد
ظهور فساد هضم تا که اشتهای صادق پیدا نشود هیچ نخورند و هرگز التفات بغذا نفرمایند
و در خوردن غذا از امتلا و تداخل احتیاط بلیغ دارند که محدث انواع امراض صعبست
امتلا آنست که غذا اینقدر خورده شود که جوف معده پر گردد و همچنین افراط در غذا موجب
فساد هضم و حدوث امراض میشود و تداخل آنست که هنوز غذای اول هضم نشده که

غذاے دیگر خورده شود این عمل نیز موجب فساد هضم و خرابی معده است و باید که در علاج امراض معده هرگز تساهل و اهمال ننمایند و زود تر بعلاج آن بپردازند و اگر مواد ذمامه در معده مجتمع شود و آن از علامت اشتها و گرانی معده و فساد هضم شناخته شود درینحالت فی الفور باصلاح حال معده متوجه شوند و بمنضج و مسهل که مناسب خلط باشد تنقیه فرمایند

فصل در بیان هر چهار قوای معده بدانکه علی العموم در سائر اعضا و علی الخصوص در معده چهار قوت است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و استکمال افعال معده منحصر بر صحت این هر چهار قوت است و هرگاه در یکی ازین قوی فتور واقع شود در فعل معده نیز بسبب آن قصور رو دهد و بعد خوردن غذا راحت و آسایش نباشد

فصل در ضعف قوت جاذبه بدانکه سردی و تری قوت جاذبه را ضعیف کند و گرمی و خشکی آنرا قوت و یاری دهد و علامت ضعیفی قوت جاذبه آنست که طعام از فم معده بدیر بگذرد و گرانی در سینه محسوس شود و گاه باشد که قلق و اضطراب گاهی به پهلوی یمین و گاهی به پهلوی یسار گردیدن و خفقان و سدر و دوار پدید آید و گاه باشد که غثیان و قی لاحق شود

علاج شربت لیمون و شربت صندل و اغذیهٔ لطیف زود گوار چون گوشت مرغ و تیهو و کبک سپید و مانندان که دارچینی و زعفران و فلفل و زیره و قرنفل در آن انداخته خشک یعنی بغیر شوربا پخته باشند جاذبه را قوت دهد و پس از طعام آهسته مشی کردن و بر پهلوی راست خفتن و اطراف مالیدن بر فرود آمدن طعام از فم معده یاری دهد و هر چه بادهاے معده را بشکنند مثل پودینه و سداب و نانخواه و انیسون و بادیان و زیره وغیره برای تقویت جاذبه مفید باشد و این معجون معمول این فقیر است

معجون مقوی قوت جاذبه بادیان انیسون کمون فلفل سیاه دار فلفل برگ سداب قرنفل دارچینی قاقله مساوی باریک کوفته در دو چند عسل خالص بیامیزند و بقدر یکتوله صبح و همین قدر شام استعمال کنند در چند روز نفع کلی ظاهر شود انشاء الله تعالی

دیگر پودینه عود غرقی سماق زیره پوست بیرون پسته نمک سیاه نمک سنگ نمک آبگینه مساوی همه را کوفته نگاه دارند و قبل از طعام صبح و آخر روز و بعد طعام شب اندک اندک استعمال کنند در دو سه روز نفع کلی ظاهر شود انشاء الله تعالی

فصل در ضعف قوت ماسکه بسبب آن مادهٔ گرم یا رطوبت مزلقه در معده باشد و علامت
ضعف قوت ماسکه آنست که معده طعام را قبول نکند و بعد خوردن غذا اگر اندک حرکت کند
غثیان رو دهد و قی واقع شود علاج اگر ماده گرم باشد چند روز منضج صفرا خورده حسب قاعده
بمطبوخ هلیله تنقیهٔ معده کنند و بعد تنقیه رب سیب یا رب بهی یا سکنجبین لیمون استعمال
کنند واگر دوغ آهن تاب بخورند نافع باشد و برای تقویت معده تا دیگر بار ماده را قبول
نکند بر معده ضماد سازند صفت ضماد برادهٔ صندل سفید طباشیر گلنار گل سرخ تخم مورد
مساوی بآب یا بگلاب سائیده بر معده دو سه روز ضماد سازند واگر ماده رطوبت مزلقه باشد
اول چند روز منضج بلغم خورند و روزی که صبح مسهل خورند هنگام شب چهار مثقال ایارج فیقرا بآب یا
ماء العسل که نیم گرم باشد استعمال کنند و صبح این مسهل بنوشند مسهل بادیان انیسون تخم معصفر کوفته
مویز منقی انجیر زرد گل سرخ پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن گاو چرب کرده
سنای مکی شکر سرخ روغن بید انجیر حسب معمول تیار کنند و بدهند غذا نان و شوربا حل کرده
دهند و همبرین طریق مسهل دوم و سوم بعمل آرند و در پس هر مسهل سه روز منضج خورند و بعد فراغ
از تنقیه جوارش خوزی باستعمال در آرند تا تقویت معده حاصل شود صفت جوارش خوزی
پوست هلیله کابلی بریان کرده ده درم تخم تره تیزک خشک بریان کرده پنج درم نانخواه
یعنی اجواین صعتر فارسی هر یک سه درم خبث الحدید سبز که مدبر کرده یکدرم سوای تخم تره تیزک
جملهٔ ادویه را باریک کوفته تخم تره تیزک سالم با ادویه بیامیزند و در عسل خالص که دو وزن
مجموع ادویه باشد بسرشند و نگاه دارند از یکتوله تا یک و نیم توله صبح و شام استعمال نمایند
فصل در ضعف قوت هاضمه واضح باد که قوت هضم زیاده تر در قعر معده است پس هرگاه
که در هضم قصور و فتور واقع شود باید دانست که سبب مرض در قعر معده است و قصور
هضم بسه نوع بود یکی ضعف هضم دوم فساد هضم که آنرا سوء هضم نیز گویند سوم تخمه و اسباب
این هر سه واحد است اما فرق این است که اگر سبب ضعیف است ضعف هضم آرد و اگر
سبب قوی بود تخمه پیدا کند و اگر متوسط بود فساد هضم رو دهد فصل در ضعف هضم
آنست که طعام دیرتر در معده بماند و بسبب ستادن در امعا منحدر نشود یعنی فرو نرود و علامتش

آنست که پس از خوردن طعام تا زمان طویل ثقل و تمدد در معده محسوس شود و مریض را چون
آروغ آید طعم طعام دریابد بسبب آنکه قوت هاضمه بسبب ضعف زود تر تصرف در غذا نکند و
تا که غذا از قوت هاضمه متغیر نشود و بر حالت خود بود البته طعم آن غذای غیر منهضم در آروغ پدید
گردد فصل در سوء هضم و فساد هضم و سوء هضم آنست که طعام هضم تام نیابد چنانکه باید بلکه هضم
ناقص شود و متغیر گردد کیلوس به بعضی کیفیات ردیه و علامات فساد هضم آنست که شراسیف متمدد
شوند و غثیان و حرقت معده لاحق باشد و براز متعفن برآید و آروغ نا طبعی باشد و تغیر
آروغ بحسب سبب مختلف باشد یعنی اگر سبب فساد هضم حرارت بود بوی آروغ چون بوی
دود یا بوی ماهی باشد یا آنکه بوئی باشد که تعبیر آن بمثال نتوان کرد و اگر سبب فساد هضم برودت
باشد ترشی آروغ شاهد آنست و اصح باد غذا که هضم آن ردی بود طبیعت آنرا بجهت تغذیه جذب
نکند و اگر بحکم ضرورت و شدت حاجت جذب کند از ان خلط فاسد پیدا شود و از ان خلط
امراض ردیه حادث گردد چون برص و بهق و سرطان و استسقا و جرب و خارش و نمله و حمره و
مانند آن و تخمه آنست که طعام در معده هضم نشود و فاسد گردد و مستحیل شود بجوهر غریب و اکثر
آنست که منحدر شود یعنی با معا فرود آید و باسهال مفرط خارج گردد و گاه باشد که منحدر نشود
و در شکم محتبس بماند و نه قی آید نه اسهال و نفخ عظیم در شکم آرد و هلاک کند و بیشتر مذکور شد
که اسباب ضعف هضم و فساد هضم و تخمه واحد است و آن را البته سه نوع بیان کنم یکی آنکه سبب
سازجی باشد دوم آنکه سبب مادی اما امتیاز در سازجی و مادی ازین توان کرد که در سازجی
معده سبک باشد زیراکه ماده ندارد و اگر قی آید در غذای مقذوف بجز غذا هیچ ماده غریبه شامل
نباشد اما سازج عسر البرء بود و بدیر علاج پذیرد زیراکه در سازجی تبدیل مزاج عضو ضرور می افتد
و آن بمهلت ایام ممتد حاصل آید و در مادی گرانی معده و ظهور ماده در قی شاهد بود و علاج
مادی اخراج ماده است بقی و اسهال و این امر آسان تر است از ان سوم آنکه جرم معده ضعیف
شود و بافت لیفهای آن متخلخل و سست شود و این ظاهرست که فعل طبیعی ماده از وقت
بکمال رسد که نسج لیفهای آن با قوت باشد و چون در ان سستی و استرخا لاحق شود بالضرور
در فعل معده قصور و فتور عائد گردد و استرخای معده که ضعیف باشد علاج پذیرست

اما استرخای معده که قوی باشد لا علاج ست فی الجمله چون بسبب سستی و استرخای معده
استحالهٔ غذا بکمال نرسد بالضرور در هضم نیز بحسب قصور استحاله فتور در راه یابد علاج هر سه قسم
نیز واحد است هرچه قابض و خوشبو باشد استعمال نمایند چون جوارش عود و جوارش
مصطکی و مانند آن و اطریفل صغیر و کبیر و شربت مورد نافع ست و پوست اندرونی سنگدان
مرغ خانگی در این مرض از ادویهٔ خاص الخاص ست که نیم مثقال از آن باریک بسایند و در
دو مثقال اطریفل و دو توله شربت مورد بیامیزند و بخورند و مجرب یشب بر معده آویختن آن سنگ
هر وقت لیسیدن بالخاصیت نافع ست و این ضماد بر معده نهند سنبل الطیب سعد اذخر مصطکی
گل سرخ با آب یا بگلاب سائیده نیم گرم بر معده ضماد کنند و گوشت مرغ غذا نمایند و روغن مصطکی
بر معده مالیدن نافع باشد و این طلا نیز مفید بود صفت آن گلنار مصطکی از هر یک سه مثقال
افسنتین و صبر از هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال قرنفل سعد سنبل از هر یک دو درم بگلاب
سائیده بر شکم طلا کنند و این طبیخ خیلی نافع ست صفت آن بادیان گل سرخ پودینهٔ خشک
عود غرقی نیمکوفته الایچی سفید نیمکوفته نبات بجوشانند و چند روز صبح و شام بدهند ضعف شده
و ضعف هضم و فساد هضم را نافع فصل در ضعف دافعه ضعف دافعه را اشیای سرد و تر قوت
دهد و علامت ضعیفی قوت دافعه آنست که طعام در معده دیرتر بماند و بوی طعام
با روغ محسوس شود علاج سکنجبین ساده با آب سرد بنوشند و دوغ با نمک یا شکر و شربت آلو
شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با عرق شاهتره و یا شربت بزوری بارد و یا لعاب با شربت قند
دافعه را قوی کند خفتن بر پهلوی راست نافع ست سفوفی که قوای اربعه یعنی جاذبه
و ماسکه و هاضمه و دافعهٔ معده و امعا را قوت دهد و اشتها پیدا کند و غذا هضم نماید
و اگر شکم نرم بود قبض کند و اگر قبض باشد بگشاید و اگر قبض مطلوب بود
ادویه خوب باریک بسایند و اگر رفع قبض منظور بود جریش یعنی دردره دارند
صفت آن انار دانه زنجبیل زیره سفید زیره سیاه تربد سفید خراشیده مغز یک پوست بلیله
پوست بلیلهٔ زرد جمله مساوی نمک سنگ ربع وزن مجموع ادویه کوفته بیخته نگاه دارند و قبل از
طعام یا بعد از طعام دو درم یا سه درم استعمال کنند و بالای آن یک دو جرعه آب تازه بنوشند

فصل در هیضه و آن عبارتست از تباه و فاسد شدن غذا در معده و جاری شدن
آن مواد فاسده غیر منهضمه از معده بقی و اسهال گاه باشد که قی نیاید و همگی ماده بسوی امعا
ریزد و باسهال مفرط دفع شود اما از غثیان خالی نباشد و هیضه یکی از امراض حاده و خطرناکست
و بسیار باشد که از کثرت اسهال و فرط اضمحلال تغیر کمال در حال مریض واقع شود بحدیکه نبض
ساقط شود و چشمها بگو روند و در رسد غین و گرد حدقه چشم مغاک افتد و شدت قی و تهوع بحدی
رسد که هرچه از دوا دهند بقی بر اندازد و هیچ دوا در معده قرار نگیرد و از افراط اسهال و کثرت
اخراج رطوبات بدن قلق و کرب و تشنگی غالب شود و در اعضا تشنج رو دهد و سائر اندام سرد
گردد و با وجود اینچنین حالات ردیه اگر رنگ روی بجا ماند یعنی سبز و یا کبود نشود و نفس
بحال خود باشد یعنی سوء نفس نبود هیچ اندیشه نکنند اگر سررشته حیات منقطع نشده باشد
امیدست که بتدابیر مناسب صحت و شفا رو دهد واضح باد که هیضه بیشتر آن کسان را لاحق شود
که گاهی تنقیه بقی و اسهال نکنند و ابدان ایشان از اخلاط فاسده ممتلی باشد اینچنین
کسان را اگر هیضه لاحق شود کمتر جان بر شوند و کسانی که عادت تنقیه دارند بمرض تخمه یا هیضه
کمتر مبتلا میشوند و اگر بحسب اتفاق ایشان را هیضه عارض گردد بتدابیر مناسب زودتر
صحت و شفا حاصل گردد و هیضه از ماده صفرا و بلغم بیشتر حادث گردد و گاهی از ماده سودا نیز
عارض گردد علامت هیضه صفراوی آنست که تشنگی و خشکی زبان بحد غایت باشد
و در سینه و معده سوزش عظیم بود و اسهال گرم سوزناک آید علاج در نیم آثار گلاب خالص
هفت توله گلقند آفتابی مالیده صاف کرده نگاه دارند پس بقدر پنج توله از آن بگیرند و یکتوله
سکنجبین ساده در آن آمیزند و جرعه جرعه بنوشانند و آب سرد خالص هرگز ندهند که از آن قی
و تهوع زیاده شود و هرگاه ببینند که ماده فاسده بکثرت خارج شده و اضمحلال دمبدم رو بترقی
دارد در آنوقت این دوا دهند صفت آن زهر مهره خطائی نارجیل دریائی بیستا هر سه را
در گلاب انداخته بر سنگ سحق کنند و یک ظرف سرد آرند و قدری گلاب اندر انداخته رقیق کنند
و چند قطره ازین دوا در تریاقی در گلاب گلقند و سکنجبین که هر وقت برای تسکین قی جرعه جرعه دهند
بیامیزند و بنوشانند هرگاه چند دفعه باستعمال آرند البته یک نوع تسکین مریض را حاصل

پس ہمین دوا برابر میدادہ باشند و اول یک حب ہیضہ با گلاب گلقند بخورانند و بعد ہر یکپاس
یک حب ہیضہ کہ آن بذیل مندرج ست نیز ہمراہ نبض بدہند کہ ثابت فروبرد تا آنکہ قی و اسہال
بند شود و یا تخفیف دران ودہد پس برای قبض و تقویت قلب جگر و معدہ این دوا دہند
صفت آن پوست بیرون پستہ زرشک سماق عود غرقی مصطگی گل ارمنی طباشیر کبود دانہ ہیل
ہر واحدی یک یک ماشہ جملہ ادویہ را بقدری گلاب باریک بسایند و قدری زہر مہرہ و
نارجیل دریائی و پپیتا بگلاب سحق کردہ دران بیامیزند پس مجموع را در دہ تولہ رب سیب و دو تولہ
رب بہی و یک تولہ شربت انار ترش بیامیزند و نگاہدارند و اندک اندک بدفعات بلیسانند
و تا دو سہ روز ہمین تدابیر بعمل آرند اگر سر رشتۂ حیات منقطع نشدہ امید ست کہ ازین تدابیر
بروز سوم نفع کلی حاصل شود پس ہرگاہ خواہش غذا کنند اول روز فقط قدری آب مونگ
جوشیدہ دہند و روز دوم آب دال مونگ کہ اندک جوہر غذائی داشتہ باشد جامہ تر کردہ بزیرہ
و دارچینی خوشبو کردہ باشند بدہند و روز سوم فقط دال مونگ خیر بختہ کہ رقیق القوام باشد و
روز چہارم قدری پوست باریک نان قطیری در شوربای بزغالہ و یا چوزہ مرغ حل کردہ بدہند
و تا سہ چہار روز فقط بر ہمین یک غذا دارند و دوای تقویت صبح و شام بخورانند تا آنکہ قوت
حاصل آید بعد ازان بتدریج در غذا ترقی کنند تا قوت اصلی عود کند صفت حب ہیضہ
زہر مہرہ پپیتا ناجیل دریائی جدوار خطائی پودینہ خشک چوب حیات قاقلہ صغار طباشیر
کبود زرشک انار دانہ فلفل سیاہ زنجبیل جملہ ادویہ ہموزن ہر مہرہ و پپیتا و نارجیل را یکجا
و زرشک و انار دانہ را یکجا بگلاب سحق کردہ ما بقی ادویہ را خشک کوفتہ بیختہ مع دوای مسحوقہ
بگلاب بسرشند و چون دانہ فلفل حب ہا بندند و نگاہدارند و مریض ہیضہ را اول یک دو حب
با بدرقہ مناسب بدہند و من بعد پس از ہر یک پاس یک گولی میدادہ باشند ہرگاہ ببینند کہ تخفیف
کلی ست یک حب صبح و یک شام بدہند و بعد حصول افاقہ تمام دادن حب موقوف کنند تا دوای پوست
بیرون پستہ برای تقویت قلب جگر و معدہ چند روز میدادہ باشند تا تقویت کلی حاصل شود و این حب
در ہیضہ صفراوی و ہیضۂ بلغمی ہر دو مفید ست علامت ہیضۂ بلغمی آنست کہ در قی و
اسہال بلغم ظاہر شود و آروغ ترش آید و آب از دہن سیلان نماید و حرقت سوزش معدہ و

جگر و تشنگی و خشکی زبان در ابتدا هیچ نباشند و ضعف و سستی و کاهلی بیشتر باشد اما در آخر بعد
اسهال بفرط تشنگی غلبه کند علاج آن بادیان الایچی سفید نیمکوفته فلفل سیاه نیمکوفته [illegible]
گل سرخ گلقند در سه پاو آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند صاف کنند و بعد
هر یک ساعت جرعه جرعه بدهند هرگاه ملاحظه کنند که امتلای معده کم شده و قی و اسهال جاری است
در آنوقت از حب هیضه که در هیضهٔ صفراوی مذکور شده یا یک حب بعد هر یک یا پس ساعت داده باشند
و چون ملاحظه کنند که ماده فاسد خوب خارج شده پس برای قبض و تقویت معده و جگر و قلب
که آن بتدریج حاصل شود این دوا دهند صفت آن سنبل الطیب سعد کوفی زرنباد مصطگی فنار کنند
عود غرقی پودینه خشک زنجبیل فلفل سیاه الایچی سفید جمله ادویه مساوی بگیرند و کوفته بیخته
در شیرهٔ مربای هلیله بیامیزند و یکتوله صبح و یک توله بعد نصف النهار و یک توله آخر روز
با یک جرعه آب جوشانده مذکور یا آب بادیان بخورانند و بحالت تشنگی فقط عرق بادیان
دهند و از آب سرد احتیاط بلیغ نمایند و هرگاه قی و اسهال و غثیان و تهوع و درد معده بالکلیه
رفع شود و طبیعت سبک شود و خواهش غذا کند روز اول فقط قدری شوربا دهند که در آن
قرنفل و دارچینی و زیره و دانه الایچی انداخته باشند و دو سه روز فقط بر شوربا قناعت ورزند
تا آنکه قوت بمعده و جگر و دماغ حاصل آید و هرگاه طبیعت قوت پذیرد اندکی پوست نان فطیر
در شوربا حل کرده بدهند و دوای تقویت چند روز متواتر میداده باشند تا معده را قوت و
طبیعت را طاقت حاصل آید و علاج هیضه وبائی نیز همین طریق و آئین بعمل آرند و بعضی دیگر
حبوب اند که هیضه وبائی و هیضه خلطی هر دو را بالخاصیت مفید اند و آن در آخر این فصل مذکور
شود و تدابیر برای صاحبان فساد هضم و صاحبان هیضه واضح باد که چون آثار فساد
هضم از گرانی معده و آروغ ناطبعی مدرک گردد و قی و اسهال و تهوع و غثیان و درد معده هیچ
بوقوع نرسیده باشد در آنوقت اگر قدری آب سرد بخورند امید است که فساد هضم زائل شود و اگر
درد و غیره که مذکور شد لاحق شده باشد و آب سرد بخورند ضرر عظیم دهد و شاید که هلاک کند و صاحبان
هیضه را بهترین علاج خواب است پس تدبیر کنند و حیله بعمل آرند که خواب آید و اگر خواب
نیاید خود را تکلیف بخواب اندازند فی الجمله با قرار و آسایش و استراحت باشند و از حرکت و

اضطرار باز مانند تا وقتی که فساد ہضم بالکلیه زائل شود بجز دوا ہیچ چیزی از ماکول و مشروب
اگرچه آب مونگ یا آب گوشت باشد ہرگز توجه و التفات نفرمایند و صاحبان ہیضه را از آب
سرد و ہوای سرد محفوظ دارند و جامه گرم پوشند تا که بدن گرم ماند و اگر بدن سرد شده باشد
دست ہا و پای بیمار را بمالند تا گرم شود و اگر تمام اعضا سرد شده باشد روغن کنجد که دران اندکی
جدوار بواصل کرده باشند در تمام اعضا بمالند و روغن یاسمین و روغن گل ہم بہتر است
حب نافع ہیضه ہیضه ہای ہائم قطع بخشد پوست بیخ اکه فلفل سیاه زنجبیل تر ہر سه را مساوی با
سائیده حب بقدر نخود بندند و نگاہدارند و صاحبان ہیضه را بعد ہر یک پاس یک حب با یک
جرعه عرق بادیان بدہند بفضل شافی مطلق نفع کلی حاصل شود حب دیگر نافع ہیضه برگ
سداب و فلفل سیاه و نمک سنگ مساوی بآب سائیده حب بقدر نخود بندند صاحب ہیضه را
یک حب با اندکی عرق بادیان بخورانند حب دیگر نافع ہیضه بیخ سانٹ که گیاه مشہور است
و بیشتر در زمین سخت میروید و در ہر موسم بہم میرسد برگہایش مدور بجانب محدب سفید و بجانب
مقعر سبز و شاخہا و گلشن سرخ میباشد با ہموزن فلفل سیاه سائید حب مقدار نخود بندند و
نگاہدارند و بعد از ہر چہار گھڑی یک حب بقدری عرق بادیان حل کنند و بنوشانند انشاء الله
شفا یابد حب دیگر نافع ہیضه جدوار خطائی فلفل سیاه قرنفل جوز بوا زہر مہره نارجیل
دریائی بیپتا جمله مساوی باریک سحق کرده در عرق برگ تنبول بنگله بقدر فلفل حب بسته نگاہدارند
و بعد ہر یک ساعت یک حب در عرق برگ تنبول یا در عرق ریحان که ہندی آنرا مروا گویند و
بن تلسا نیز خوانند حل کرده صاحب ہیضه را بدہند خیلی نافع است حب دیگر نافع ہیضه گل آکه
فلفل سیاه نمک طعام قرنفل گلدار نوشادر مصفی آہک آب نادیده افیون خالص
باریک کوفته یک روز بآب ادرک تازه سحق کرده خشک کنند باز دیگر بعرق لیمون کاغذی سحق کرده
حب ہا برابر نخود و کنار صحرائی بسته نگاہدارند اطفال را از یک تا دو حب خرد و جوانان را
حب کلان اگر تشنگی غالب باشد بعد خوردن حب آب یا گلاب آمیخته بنوشند دیگر گل آکه شش توله
فلفل سیاه سه توله نمک طعام سه توله قرنفل نه ماشه نوشادر مصفی نه ماشه آہک آب نادیده سه ماشه
افیون یک و نیم ماشه بآب سحق کرده حب بقدر نخود بسته نگاہدارند و یک یا دو حب بدہند نافع بود

فصل در قی و غثیان و تهوع و انقلاب النفس بدانکه قی حرکت معده را گویند که بدان
حرکت مندفع شود آنچه در معده باشد از راه دهان و تهوع حرکتی ست که در معده افتد مانند حرکت
قی لیکن هیچ چیز دفع نشود پس در قی هم دافع حرکت کند و هم ماده و در تهوع فقط دافع حرکت
کند و ماده متحرک نشود اگرچه تهوع بقوت باشد و حرکت نکردن ماده یا بسبب قلت جرم ماده بود
یا بسبب آن یبوست ماده لزج بود یا حرکت تهوع خود ضعیف باشد که ماده را از جای آن
حرکت نتواند داد و غثیان عبارت است از منش گشتن و برهم زدن طبیعت و آن حالتی است
که مستعد کند صاحب خود را بر قی یا بر تهوع و انقلاب النفس غثیان لازم را گویند که هر وقت
موجود باشد و غثیان را غشی نیز خوانند و لزوم و عدم لزوم آن بحسب تقاضای ماده است
یعنی اگر ماده در معده متولد شود غثیان لازم باشد و اگر از عضو دیگر بر معده انصباب کند گاهی باشد
و گاهی موقوف شوده باشد که از عضو دیگر ریزد و بسبب عدم تحلیل یا قلت آن در معده مجتمع
شود و بدان سبب غثیان دائم و لازم باشد و اگر ماده در جوف معده بود قی آرد و اگر در جرم
معده غایص باشد تهوع احداث کند و اگر ماده بجانب فم معده بود غثیان پیدا نماید
و از خوردن اغذیه ردیه که مکروه طبیعت باشد نیز غثیان واقع شود پس اگر ماده صفرا باشد
که در معده وجود گیرد علامات صفرا ظاهر بود چون عطش و التهاب و آنچه بقی برآید از آن
دهان و زبان تلخ شود علاج برای تنقیه معده از قی و اسهال آنچه مناسب حال مریض باشد
بعمل آرند و قی بسکنجبین ساده و آب نیمگرم کنند و شرایط آن حسب دستور بجا آرند چنانکه بتشریح
بارها مذکور شده و اگر مسهل اختیار کنند دو سه روز منضج صفرا خورده حسب قاعده مطبوخ هلیله
تنقیه کنند فی الجمله اگر ماده با علای معده باشد قی مناسب است و اگر ماده در قعر معده باشد
مسهل بهتر بود و بعد تنقیه بتبدیل کوشند با غذیه و اشربه و ادویه مناسبه و این دوا خیلی
مناسب است طباشیر سفید یکماشه زرشک شش ماشه گرده سماق شش ماشه جوارش
عود ترش دو مثقال شربت انار ترش دو توله رب سیب دو توله رب به دو توله طباشیر را باریک
سوده و زرشک و سماق را به آب یا بگلاب سحق کرده مع جوارش در ربوب بیامیزند و بعمل آرند و غذا
لطیف و سبک خورند و این سفوف هم مناسب بود سفوف ورق گل طباشیر هر یک یکدرم

کهربا عود غرقی پوست بیرون پسته هر یک دو درم و نیم سماق و زرشک انار دانه هر واحدی پنجدرم
کوفته سفوف سازند و دو مثقال ازین سفوف در رب سیب رب بهی که هر یکی دو توله باشد
باهم بیامیزند و تناول کنند سفوف دیگر که قی صفراوی را باز دارد و معده را تقویت بخشد طباشیر
تخم حماض تخم خرفه از هر یک پنجدرم گل سرخ چهار درم سماق ده درم عود و صمغ عربی اقاقیا از هر یک
یک و نیم درم باریک بکوبند قدر شربت دو مثقال در رب سیب رب بهی بیامیزند و بکار برند
و غذا لطیف و سبک خورند و زرشک سماق در غذا نیز داخل کنند و اگر ماده مرض بلغم باشد
که در معده پیدا شود علامت آن نفخ و قراقر و گرانی معده است پس اگر بلغم شور بود آنچه بقی
برآید شور باشد و از تشنگی خالی نبود بسبب حرارتی که در نفس بلغم شور است و قی ترش
بر بلغم ترش گواهی دهد و درین تشنگی نباشد پس اگر ماده با علامات معده باشد و این امراض
غثیان معلوم توان کرد قی سهل بود طبیخ برای مدد قی تخم ترب اصل السوس نیمکوفته
تخم خردل نیمکوفته تخم شبت نمک طعام در یک آثار آب بجوشانند چون سه قدح آب
باقیماند اول قدرے دال مونگ بخورند و بالای آن یک قدح طبیخ بنوشند و پر کبوتر
بحلق انداخته قی کنند بعد اندک تسکین قدح دوم در کشند و قی کنند و باز قدح سوم نوشند
و قی کنند و بعد از فراغ قی ملاحظه کنند که اگر استیصال ماده مرض بوجه احسن شده و آثار
قی و تهوع و غثیان باقی نمانده فهو المراد و اگر ماده مرض باقیمانده باشد دو سه روز طبیخ
بادیان و گلقند خورده باز یک روز قی کنند و اگر قبل از آغاز قی چند روز جوشانده بادیان
و گلقند خورده پس از ان طبیخ منقی خورند اولی باشد و اگر ماده مرض لقمعر معده با چند روز منضج بلغم
خورده مسهل بلغم تنقیه معده نمایند و روزیکه صبح مسهل خورند وقت شب نه دانه حب ایارج
باب گرم بخورند و بعد تنقیه این سفوف باستعمال آرند تا معده را قوت دهد و قی باز دارد
صفت سفوف عود غرقی قرنفل مصطکی پودینه خشک از هر یک دو درم کوفته بیخته
نگاهدارند و یک درم ازان با ده درم گلقند آمیخته بخورند و بالای آن عرق بادیان
یا عرق الائچی بنوشند و این سفوف هم مناسب بود صفت آن کندر مصطکی سنبل الطیب
هر یک پنجدرم عود هفت درم انار دانه چهار درم قرنفل قاقله جوز بوا سعد کوفی نعناع خشک

هر یک چهار درم پوست ترنج و ورق گل هر یک دو درم کوفته بیخته با انگبین بسرشند دو چندان بیامیزند
و پنج درم هر روز استعمال کنند و اگر سبب مرض ماده سودا باشد که در معده مشغول شود
علامت آن ترشی قی ست و عدم تشنگی و قراقر و نفخ در معده و سپرز و سودا اگر در قی بر آید زمین را
بجوشاند چنانکه از سرکه بجوشد و مگس بران ننشیند تدابیری که در بلغمی مذکور شد و از قی
و تنقیه و تقویت معده همان طریق بعینه بعمل آرند تا وقتی که از تنقیه فارغ نشوند هرگز
چیزهای قابض ندهند و اگر سبب مرض در معده نباشد و از عضو دیگر چون جگر یا زهره
یا سپرز بمعده ریزد در تنقیه و اصلاح حال آن عضو کوشند بطریقی که در محل آن ذکر کرده شود
و قبل از تنقیه عضو مأوف هرگز بتقویت معده نکوشند مبادا که معده قوت گیرد و ماده را
قبول نکند و ماده مذکور از ان جانب انصراف نموده بعضو رئیس ریزد و هلاک کند و اگر
سبب مرض از تمام بدن منعصر شده بمعده ریزد و این حالت در تپ شدید رو میدهد
پس تنقیه حسب قاعده علاج تپ بعمل آرند و اگر غثیان بسبب کثرت خوردن غذا یا غذای
ردیه که مکروه طبیعت باشد یا سوء ترتیب اکل که اول غذای کثیف خورده و بالای آن
غذای لطیف خورده حادث گردد علاج آن تنقیه بقی است و بعد از ان تقویت معده نمودن
بجوارش عود نسخه عجیب و غریب برای قی و تهوع و غثیان از هر ماده که باشد بعد خارج شدن
ماده تجربه این فقیر است صفت آن پنج عدد سیخ زیب ادر انگشت پیچیده حلقه سازند
بر همدیگر نهاده و بجامه تر پیچیده بخاکستر گرم گذارند تا اندکی نرم شود و سوخته نگردد پس آنرا
از خاکستر برآورده با نه دانه فلفل سیاه و دو ماشه نمک سنگ چند قطره آب انداخته خوب باریک
بسایند و در پنج توله آب تازه حل کرده اندکی گرم کنند و یک یک چمچه بعد هر یکساعت بدهند
اول مرتبه عجب نیست که قی کنند و دوا را بیندازد و بار دوم و سوم نیز شاید همچنین اتفاق شود
و بعد از ان بفضله تعالی قی نیاید و دوا در معده بماند و اصلاح معده کند و قی و تهوع
و غثیان از هر ماده که باشد بند شود بفرمان الهی دوای دیگر مجرب قی سوداوی
و بلغمی را نافع باشد صفت آن پودینه خشک چهار ماشه عود غرقی نیم کوفته چهار ماشه
قاقله صغار نیم کوفته یازده عدد برگ تنبول چهار عدد مصطگی دو ماشه نبات دو توله

جمله ادویه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند یک یک چمچه در تمام روز بنوشانند
انشاء الله تعالی نفع کافی بخشد دیگر دانه مویز یک ماشه انار دانه یک ماشه زیره سفید
یک ماشه اگر یکماشه نمک لاهوری یک ماشه مثل چٹنی تیار کنند و بلیسانند بجای آب
اگر گلاب نداز ند بهتر باشد دیگر پوست بیرون پسته طباشیر دانه الائچی سفید عود زرشک گرده
سماق پودینه خشک هریک یک ماشه زهر مهره نارجیل دریائی پپیتا هریکی چهار سرخ همه
در گلاب سائیده در دو توله رب بهی و دو توله رب سیب بیامیزند و اندک اندک بدفعات
بلیسانند قی و اسهال و تهوع و غثیان را نفع کافی بخشد و لیے دیگر برائے قی بلغمی عرق
زنجبیل شهد خالص سه توله قشار کنند در دو ماشه هرسه را یکجا کرده اندک اندک لعوق کنند
نافع آید بفرمان الٰهی دیگر برائے قی و تهوع و غثیان که از ماده صفرا باشد پوست
بیرون پسته سه ماشه گرده سماق سه ماشه زیره سفید بریان چهار ماشه پپیتا چار سرخ
زهر مهره سبز خطائی چهار سرخ شربت انار ترش دو توله سکنجبین لیمون دو توله رب سیب
دو توله زرشک چهار ماشه دانه الائچی سفید دو ماشه دوا ها را بگلاب خالص باریک سائیده
در شربت ها بیامیزند و نگاه دارند و اندک اندک بلیسند و بجاے آب عرق یا طبیخ
الائچی دهند دیگر بگیرند پاره گیرد و چند بار بآتش سرخ کنند و در آب سرد نمایند و آن
آب قدری قدری بدفعات بنوشانند قی و تهوع بند شود دیگر بگیرند برحین آن عبارت
از سویق کنار صحرائی سه توله و برگ تلسی دو توله فلفل سیاه دو توله کوفته با آب تازه
سرشته بقدر کنار صحرائی حبوب بندند و نگاه دارند و مریض قی و تهوع را در چهار پاس چهار
حب با آب سرد بخورانند قی و تهوع از هر قسم که باشد بند شود دیگر برگ پان بنگله دو ورق
الائچی سفید مع پوست چهار عدد نیم کوفته برگ پودینه سبز باشد یا خشک چهار ماشه نبات
دو توله در پاؤ آثار آب بجوشانند چون نصف آب باقی ماند صاف کرده اندک اندک بدهند
قی و تهوع از هر ماده که باشد بند شود بامر الٰهی **فصل در رقی الدم** و آن هرچند نوع حادث
شود نوع اول آنکه رگے از رگهاے مری یا معده بشگافد یا آنکه دهن رگے کشاده شود در
سبب شگافته شدن رگ یا ضربه یا سقطه بود یا تمدد عضو یا صیحهٔ قویه یا کثرت ماده پری رگ

بندرت ست وسبب گشاده شدن دہن رگ سه است یکی آنکه فضول مراریه باخون آمیزد واز حدت آن دہن رگ گشاده شود دوم ضعف قوت ماسکه که بسبب حرارت حریفیه بر افواه عروق عارض گردد سوم کثرت مواد که ممتلی ومتمدد سازد رگها را بحدی که از شدت امتلاء دہن رگ گشاده گردد وازین قبیل ست قی الدم که وقت امتلاء واز دیاد خون پدید آید وعلامت آن عارض بودن درد است در جهت معده اما بجراحت مری در بین الکتفین محسوس شود وعلاج رگ باسلیق زنند واگر کثرت خون سبب قی الدم باشد وآن از سرخی رنگ بدن وپری رگها واحتباس خون طمث وباخون بواسیر دیار عادت معتاد توان دریافت بیکبار خون بسیار گیرند واگر زیادتی خون سبب نباشد اندک اندک بدفعات گیرند که ازین فصد فقط اماله مقصود ست ونیز بستن اطراف جهت اماله قوی الاثر ست وبرای قبض این دانه وشش عدد گلنار سربسته را بقدری آب سحق کرده در هفت توله آب تازه حل کرده وکندر وصمغ عربی وگل ارمنی ودم الاخوین هر چهار ادویه را یک یک ماشه سائیده سفوف کنند وکفه زنند وبالای آن شیرهٔ گلنار بنوشند در سه روز صبح وشام بعمل آرند ان شاء الله تعالی نفع کلی بخشند واگر گلنار سربسته میسر نشود بجای آن انار خام نارسیده بگیرند ومع پوست شحم بروانه بکوبند وشیره برآرند وبکار برند واگر انار هم میسر نرسد برگ نورسته از شاخ انار بگیرند وبعمل آرند پس اگر خون از رگ معده باشد دوا ایکبارگی بخورند واگر خون از مری باشد اندک اندک بامتصاص بخورند وتکیه زیر کمر زده باستلقا بنشینند تا عبور ومرور دوا بعضو ماؤف بتدریج شود وبیشتر مذکور شده که علامت جراحت مری آنست که در بین الکتفین محسوس شود وبرای اماله خون حقنه لینه استعمال نمودن وبر ساق محجمه بلا شرط نهادن نیز مفید است واین قسم اصلا خطرناک نیست نوع دوم آنکه بجگر یا سپرز آفتی رسد واز انجا خون بمعده فرود آید وبقی برآید وعلامت این قسم است که آفت در عضوی از اعضای مذکور باشد وحال آن عضو تباه بود پس اگر خون سیاه بود از جگر باشد واین قسم درد وسنطاریای کبدی بیشتر افتد وقی الدم که درد وسنطاریای کبدی باشد مهلک ست واگر خون سیاه وغلیظ باشد از سپرز بود وخون سپرز تیره تر باشد اما آمدن خون از دماغ بمعده بدون حدوث رعاف صورت نه بندد ودر خون ماغی تقدم لازم است واز نشان قی الدم دماغی ست که عند المنخحه از دہن ومنخرین نیز خون ظاهر شود

علاج موضع آفت هر عضوی که باشد بمعالجهٔ آن سعی کنند چنانکه در امراض آن عضو مذکور گشت
و در این امراض بهترین علاج فصد است که برای امالهٔ بعمل آرند یعنی خون را بجانب دیگر کشند
گیرند اگرچه به ضعفات باشد و هیچگونه در فصد درنگ نکنند اگر مانعی نباشد و چون باجهة فصد
نکنند دوای آخر بعمل آرند نفع کافی بخشد و اگر بر جگر و سپرز حجامه مع الشرط یا بلا شرط نمایند
قی الدم را که از این اعضا باشد نفع کلی بخشد انتباه خون جگر که منضج شود یا بقی برآید یا باسهال
یا ببول ... امکان ندارد که بسوی شش مترشح شود و بحرکت سرفه نفث برآید زیرا که فیما بین شش و جگر
حجاب است انتباه هرگاه سقطه یا ضربه بر سینه رسد و قی الدم پدید آید سبب شق عروق مری
گاهی باشد علاج آن همین است که اول فصد کنند بعد از آن ماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی
و صبر و مر مکی با آب مورد سائیده بر موضع ضربه طلا کنند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه
که تخم را بریان کرده باشند بدهند که نفع کافی بخشد و غالباً که ضرورت فصد نبود و همین دوا
کافی باشد صفت قرص کهربا کتیرا نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گلنار
دو درم اقاقیا کهربا از هر یک یکدرم کوفته بیخته بآب بارتنگ سرشته قرصها سازند شربت یکمثقال
با شیره تخم خرفه بریان با شیرهٔ بیخ انجبار دوای دیگر که قی الدم را نافع باشد مازو گلنار از هر یک
دو درم افیون یک قیراط کوفته بیخته با آب لسان الحمل یعنی بارتنگ و اگر نباشد تخم بارتنگ جوشانیده
از آن بعمل آرند و برای قذف الدم عصارهٔ برگ لسان الحمل و عصارهٔ شاخ و برگ خرفه تنها خیلی
نافع و قرص حمل نفع بلیغ بخشد صفت قرص حمل سرمه شاذنج مغسول دم الاخوین از هر یک
سه درم گلنار مازو از هر یک دو درم شاخ گوزن سوخته اقاقیا از هر یک یکدرم زعفران نیم درم
پرسیاوشان یک و نیم درم همه را کوفته بیخته بآب طبیخ تخم بارتنگ سرشته قرصها سازند و یک درم
با آب بارتنگ یا آب خرفه بدهند فصل در جمود یعنی بسته شدن خون یا شیر در معده گاه باشد
که از عضوی خون برآید و چون بمعده درآید بسبب ضعف حرارت منجمد گردد و عارض گردد
آنرا کیفیت زهریه و همچنین گاه باشد که شیر اندر معده منجمد شود بواسطهٔ برودت معده یا اکال
چیزی که شیر را منجمد کند و علامت انجماد خون یا شیر در معده آنست که غشی پدید آید و عرق سرد برآید
و این از اثر سمیت باشد که از قوت ... قیاس ... که حرارت را از ظاهر بسوی دل

باز گرداند و این علامت روی است علاج جسب شدید یعنی که جمع شدن خون یا شیر این دوا
استعمال کنند دوائی که جمع شدن شیر یا خون بسته در معده که گشت پودینه بجوشانند
و بطبیخ آن سکنجبین ساده دو توله آمیخته گرم بنوشانند ادویه مفرده که خون یا شیر بسته
معده را تحلیل کند خوردن سرکه با آب گرم خون را که در معده یا امعا یا مثانه بسته شده باشد
تحلیل کند دیگر پودینه تازه را بکوبند و شیره برآرند و با اندک شکر شیرین کنند و بنوشانند و اگر
پودینه خشک را بجوشانند و شکر انداخته بنوشانند نافع آید دیگر دو سه سرخ حلتیت یعنی انگوزه
با دو توله سکنجبین با آب گرم نوشیدن شیر بسته را بگشاید دیگر حب قرطم که بفارسی تخم کاجیره و بهندی کسنبه
گویند یک توله با آب سائیده شیره برآرند و اندک شکر سرخ انداخته شیر گرم بنوشند شیری که در
معده بسته شده باشد بگشاید و شیر در آب انجمد سازد (فصل در قروح و بثور معده) علامات
وی آنست که بخوردن ترشی و چیزی تیز چون سرکه و خردل و فلفل و مانند آن درد معده زیاده شود
از آنچه که هر وقت باشد و در قی و اسهال خون یا ریم پدید آید و دهان خشک شود و آروغ ترش
بسیار آید و غثیان هم باشد پس اگر علت در فم معده بود درد زیر ناک سینه باشد و گاهی تشنج
که بر اطراف و غشی حادث شود و پوست قرحه یا بثره در قی ظاهر گردد و نفس تنگی نماید و اگر
در قعر معده بود الم بالای ناف بود و درد بعد استقرار غذا اشتداد کند اما الم آن کمتر از الم فم معده
باشد و پوست قرحه و شیره در قی ظاهر گردد و اگر هم در فم معده باشد و هم در قعر معده علامات
هر دو مقام که مذکور شد پیدا باشد و فرق در قرحه معده و قرحه امعا از موضع درد ظاهر است که
وجع المعده بالای ناف بود و درد امعا زیر ناف حوالی آن و پوست که از امعا برآید باریک
بود بنسبت پوست قرحه معده و فرق در قرحه فم معده و قرحه مری آنست که چون مری متقرح یا
متبثر شود وجع بین الکتفین پدید آید علاج اگر قرحه تازه بود و قیح در آن نیفتاده باشد و با آن
غلبه خون هم ظاهر بود رگ باسلیق زنند و خون بقدر مناسب بگیرند و بعد از فصد این سفوف استعمال
نمایند صفت آن طباشیر گل سرخ تخم حماض مساوی سفوف کنند و دو درم ازین سفوف با ده
توله دوغ ترش که از شیر گاو ساخته باشند بعمل آرند اگر بثور متقیح شده و قرحه کهنه باشد اول چند روز
ماء العسل استعمال کنند تا چرک و قیح از قرحه پاک شود که بغیر تنقیه چرک اندمال صورت نه بندد

بعد تنقیه این قرص کہربا برای اندمال قرحه استعمال فرمایند صفت قرص کہربا تخم حماض
بارتنگ ہر یک سه درم طباشیر کہربا شادنج گوزن سوخته ہر یک دو درم نشاسته کثیرا ہر یک چہار درم
ادویه کوفته بیخته با لعاب اسپغول سرشته قرصها سازند شربت یک مثقال یا دو توله رب سیب و
رب بہی **فصل در فواق یعنی کہک** و آن حرکت معده است که اجزای طبقه داخلیه معده
حرکت کند بجانب اعلی به تبعیت حرکت فم معده و از آنکه قعر معده بفوق خود که فم معده است حرکت
میکند لهذا این مرض بفواق موسوم شده و این حرکت مرکب است از تشنج انقباضی و تمدد انبساطی یعنی
تمام جرم معده و لیف های آن اول منقبض میشود و بسبب تنفر از ماده موذی یا جهت دفع آن موذی
حادث میشود و در همه اجزای معده تمدد انبساطی و این مرض بحسب سبب چند قسم حادث میشود قسم اول آنکه
خلط حار و حاد در معده باشد یا طعامی حار خورده شود و معده را از ان گزیدگی رسد و برای دفع موذی
فواق عارض گردد علامات آن حرقت معده و فم معده و قی صفراوی یا سوداوی حادث شود علاج
طبیخ تخم شبت و تخم ترب و اصل السوس نیمکوفته ہر واحد یکتوله نمک طعام سه توله سکنجبین ساده
چہار توله ادویه بجوشانند و صاف کنند و سکنجبین آمیخته بنوشند و قی کنند و یقین است که
بعد قی یکدو بار اسهال نیز واقع شود زیرا که آب نمک اسہال نیز میشود و بعد از قی بہر تبدیل
مزاج معده و تسکین لذع لعاب اسپغول در شربت قند آمیخته و قدری روغن یا شیره
مغز بادام انداخته چند روز متواتر بنوشند قسم دوم آنکه در طبقات معده یا در فم معده یا
در مری ریاح غلیظ محتبس شود و لیس معده جهت دفع آن متحرک گردد بحرکت فواقی و علامت
این قسم آن است که عقب تخمه و فساد هضم پدید آید و این قسم فواق کودکان را بیشتر بسیار عارض
گردد بسبب خوردن شیر بسیار علاج ہرچه مقوی و مسخن فم معده و کاسر و محلل ریاح باشد
و آروغ آور بود بکار برند و این طبیخ مفید بود طبیخ مصطگی زیره نانخواه پودینه زنجبیل یا دو توله
گلقند بجوشانند و اندک اندک بدفعات نیمگرم بجرع بنوشند و روغن بابونه قدری جوز بوا ده ماشه
قرنفل جلاوتره نیمگرم بر معده و فم معده بمالند و جوارش عود و جوارش مصطگی نافع بود و عطسه آوردن
برای ازاله فواق خیلی مفید است قسم سوم آنکه رطوبات کثیره در معده متولد شود و بسبب کثرت
رطوبات تخمه فساد هضم پیدا شود و طعام در معده بترشی گراید و بسبب ضعف [illegible] ضعیف

بهر دفع ماده موذی حرکت کند بحرکت فواقی علامتش آنست که دهن پر آب باشد و معده گرانی بود و اشتهای طعام کمتر باشد علاج تنقیه معده کنند بقی و اسهال کنند اول چند روز این منضج خورند منضج بادیان تخم معصفر کوفته انیسون مویز منقی گاؤزبان بعد نضج بخوردن طبیخ تخم شبت و غیره که بار اندکور شده قی کنند و بعد قی اگر ضرورت مسهل و اند چند روز دیگر منضج خورده این مطبوخ مسهل خورند با حب ایارج چنانکه معمول است یعنی وقت آخر شب ماشه حب ایارج با آب نیمگرم استعمال کنند و صبح مطبوخ خورند مطبوخ بادیان گل سرخ مویز منقی تخم معصفر کوفته انجیر زرد انیسون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی آمله شاه‌تره بروغن چرب کرده سنا مکی شکر سرخ و هرسه مسهل حسب معمول بعمل آرند قسم چهارم آنکه طعام زیاده از معتاد خورده شود و آن طعام بر معده گران آید و فواق عارض شود علاج دوائے مقی که بالا مذکور شد خورده قی کنند و زیره و انیسون و تخم کرفس و سداب پودینه و صعتر مساوی کوفته بیخته با نبات همچند بیامیزند صبح و شام و وقت خواب شب بقدر مناسب با آب نیمگرم استعمال کنند و درین نوع حرکات بدنی چون ریاضت و غیره و حرکات نفسانی یعنی خشم و غضب نافع باشد قسم پنجم آنکه فواق از ورم بزرگ جگر که باعث انضغاط فم معده شود عارض گردد علاج آن در فصل ورم جگر جویند قسم ششم آنکه آماس معده باعث فواق شود و علامت و علاج آن در آماس معده جویند قسم هفتم آنکه یبس شدید احشا و اعضا باعث فواق شود و این بدترین اقسام است و در حق صاحب این قسم فواق گفته اند هذا فواق ماله من فراق و این قسم فواق اکثر قریب بان موت واقع شود علاج آن استعمال مرطبات است تا ترطیب حاصل شود و یبس زائل گردد دوائے مجرب برائے فواق برگ پان چهار عدد با فوفل و کتھه و آهک و دانه الائچی سفید و قدرے تنباکو چند قطره آب انداخته سحق کنند هرگاه خوب باریک شود قدری آب انداخته صاف کنند و یازده عدد خذف پاره به آتش سرخ کرده دران سرد کنند و اندک اندک تجرع بنوشانند و چهار بیره پان مع مصالحه مذکور در حلم نهاده در حقه بے آب بشن تنباکو بکشند و دود آن فرو برند هر قسم فواق را نافع آید بجز فواق یبسی که آن را نفع نبخشد دیگر مسکه یک توله شونیز سه ماشه باریک سائیده به مسکه آمیخته بخورند بعد از

ساعتی طعام تناول کنند دیگر نافعتر نیست ویکدو بادیان شش ماشه تخم کاسنی چهار ماشه با آب سائیده بقدر نیم آب شیره برآورده بشهد یا شکر شیرین کرده بنوشانند دیگر ماش سیاه نیم کوب کرده در حقنه نیم آب شش شبانه ترکشنده بدفعات بعمل آرند **فصل** در ورم معده ورم بر چهار قسم است قسم اول آنکه ورم خونی بود و ورم خونی را فلغمونی گویند قسم دوم آنکه ورم صفراوی باشد و علامات این هردو قسم آنست که معده درد کند و التهاب و حرقت پیدا باشد و تب لازم بود و تشنگی شدید و قلق و کرب و قی تلخ دهد و اشتها ساقط گردد و زبان و دهان سرخ یا زرد بود و اطراف سرد باشند و کثرت درد و گرانی و حمرت دلیل خون باشد و ورم خونی تحلیل کمتر شود اکثر آنست که ریم جمع آرد و پخته شود و ریم کند و منفجر شود و بسیاری سوزش و کثرت عطش و صفرت رنگ زبان و دهان دلیل ورم صفراوی است و اگر آماس در جمیع اجزای معده بود عرض صعبتر باشد و مرض خوفناکتر بود اما اگر ورم در جانب قدام معده بود چون مریض برپشت بخسپد ورم نمایان گردد و اگر ورم بجانب خلف معده بود ورم بنظر در نیاید اما اختلاج معده ظاهر باشد **علاج** خواه ورم دموی بود یا صفراوی اول علاج این است که رگ باسلیق زنند در ورم دموی خون بسیار گیرند و در ورم صفراوی کمتر از آن بعد فصد برای منع انصباب خون شربت بنفشه و شربت نیلوفر با شیره تخم کاسنی یا آب مروق کاسنی و شیره تخم کاهو بدهند و شربت انارین هم مفید باشد و در زمان ابتدا که از روز شروع مرض تا سه روز است ادویه رادعه که ذی عطریت و قبض باشد چون صندل و مامیثا و عنب الثعلب سبز با گلاب یا عرق بسیان افرد بسایند و بر معده نهند بموضع ورم یعنی اگر ورم بقدام بود بر معده بندند و اگر بخلف بود بر موضع تحت کتفین نهند و چون سه روز بگذرد از روز چهارم آرد جو و خطمی و زرده با گلاب یا آب کاسنی ضماد سازند و از اغذیه فقط بر ماء الشعیر اکتفا نمایند و تا آخر زمان تزاید که سه روز بعد زمان ابتدا است همین تدبیرات اکلاً و شرباً و ضماداً اکتفا کنند و درین مابین اگر طبیعت قبض باشد فلوس خیار شنبر با آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا شیره تخم کاسنی یا نقوع تمر هندی و گلقند دهند و خیار شنبر برای اقسام اورام احشا خیلی نافع است و از مسهل قوی به کمال احتراز نمایند تا موجب جذب ماده و ازدیاد ورم نگردد و در زمان انتها که بعد

شستن درست تا نه روز چیزی مرخی و محلل چون تخم خطمی تخم حلبه تخم کتان و بابونه را جزء
ضماد که در ایام تزاید بعمل آورده اند بیفزایند و جل آن زنند و در ایام انحطاط اگر بعد نه روز از روز
دهم تا دوازدهم است این زمان استعمال فقط محللات ست ضماد آن چون بابونه و اکلیل الملک
و مغز تخم باقلا و خطمی اما از انجا که استعمال فقط محللات مضعف مرخی معده است ضعف معده
باعث ضعف جگر و عروق میشود و آن موجب هلاکت است لهذا اصلاح وضو بدیده وران ست
که بعد زمان ابتدا تا آخر ایام انحطاط قوابض عطریه چون صندل و ایشا و غیره با ادویه مرخیات
و محللات منضم ساخته ضماد می نموده باشند تا هیچ فسادی تازه رو ندهد انتها هرگاه آماس
معده با وصف تدابیر مذکور تحلیل نشود و خراج نضج و پخته گردد در انوقت انچه در فصل دبیله معده
گفته آید بکار برند قسم سوم آنکه ورم از ماده بلغم باشد علاماتش این ست که تپ نرم بود و
بسیاری لعاب دهان و نرمی ورم و سقوط اشتها و انتفاخ معده بغیر صلابت و سپیدی زبان
و هیچ روی در صاصیت رنگ پیدا باشد و سبب این ماس اجتماع رطوبات است در معده
بوقوع فساد هضم و ترک ریاضات محلله علاج بهر تلطیف و نضج بلغم ماء الاصول نوشند و تقلیل
غذا سعی بلیغ کنند و از اغذیه هرچه ملطف بود اختیار کنند و نیکوترین غذا درینوقت نخود آب است
با اندکی دارچینی و فلفل و انیسون بحالت تپ که لازم اورام اندرونی است سوربای گوشت
هرگز مناسب نیست و بعوض آب خالص بر عرق بادیان یا ماء العسل که بالمناصفه با آب خالص
ممزوج کرده باشند قناعت کنند و این ماء الاصول چند روز استعمال کنند صفت آن
بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ مهک بیخ اذخر بادیان تخم معصفر کوفته گلقند بکوفت بجوشانند
و صبح و شام نیمگرم بنوشانند و اگر مناسب مصلحت وقت دانند ماده را باسهال خارج کنند پس
درینوقت بهترین مسهلات مسهل خیار شنبر ست که در طبیخ زوفا و صبر منقوع حلکرده دو دو تولہ گلقند
آمیخته صاف کرده بدهند و اهتمام نمایند که قی نیاید زیرا که حرکت قی ماده را در معده از مواضع بعیده
فراهم آورده در ورم بیفزاید و در غیر روزهای مسهل از روز شروع علاج بر معده این ضماد نمایند
صفت ضماد خاکستر شاخ درخت انگور سعد کوفی اذخر سنبل الطیب مساوی بسرکه سائیده
نیمگرم بر معده ضماد کنند در روزی دو سه بار قسم چهارم آنکه ورم از ماده سودا بود و علامات

ورم سوداوی صلابت ورم است وخبث نفس وانکار رویه وتغیر رنگ بشره وبدن وخشکی چشم که
تری وتازگی نماند ومائل بکبودت بود وعلاج این ادار الاصول استعمال کنند صفت آن بیخ بادیان
نیمکوفته بیخ کرفس نیمکوفته بادیان انیسون بیخ مهک یعنی اصل السوس نیمکوفته تخم حلبه انجیر زرد
مویز منقی گلقند دواها بجوشانند وصاف کنند پس سه درم مغز خیار شنبر ویک مثقال روغن بیدانجیر
دران آمیزند وبدهند انشاء الله تعالی نفع کلی بخشد وبعد نضج کامل تنقیه بحبوب ایارج نمایند
واین ضماد هر روز بعمل آرند صفت ضماد سنبل الطیب افسنتین سلیخه مصطگی هریک سه درم
صبر وسلارس هریک چهار درم تخم حلبه تخم کتان هریک پنج درم زعفران مرمکی هریک درمی
باریک کوفته با موم وروغن بابونه بیامیزند ونیمگرم بر معده ضماد نمایند ضماد دیگر تخم حلبه
تخم کتان تخم خطمی بابونه مصطگی هریک دو درم صبر وسنبل وسعد واذخر هریک درمی همه
روغن بابونه پانزده درم دواها کوفته بیخته بروغن آمیخته نیمگرم بر ورم ضماد سازند ضماد دیگر
تخم حلبه سنبل الطیب میعه تخم کتان بابونه مغز تخم معصفر مغز تخم بیدانجیر مقل ازرق افسنتین
زعفران باریک سائیده با پیه ماکیان وموم سفید آمیخته با آب کرنب والا با آب تازه
سحق کنند ونیمگرم بر معده ضماد سازند واگر ورم سوداوی مزمن بود قرص سنبل مفید است
صفت قرص سنبل که ورم صلب معده وجگر را نفع بخشد سنبل الطیب فقاع اذخر
سلیخه راوند چینی قصب الذریره از هریک سه درم زعفران انیسون مرمکی قسط تلخ از هریک
یکدرم مقل مصطگی از هریک دو درم اشق نیم درم اشق ومقل را در طبیخ مویز حل کنند
دیگر ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند وقرصها سازند قدر شربت دو درم جهت ورم معده با ثلث
وبرای ورم جگر با سکنجبین دهند فصل در دبیله معده گاه باشد که ورم گرم معده با وجود
تدابیر شایسته تحلیل نشود وخراج یعنی دبیله گردد وماده ورم مستحیل بقیح ومده شود وعلامت
دبیله شدن وپخته شدن ورم آن است که تپ زیاده تر شدت کند وضربان ودرد برورم
مشتد گردد وهرگاه ماده نضج کامل یافته مستحیل بقیح ومده شود همه اعراض ساکن شوند وعلامت
منفجر شدن خراج آن است که شخص بیهوش شود ونقص در اعضا افتد ودر اسهال یا قی یا هر دو مده
وخون پدید آید وآماس فرو نشیند واگر دبیله با وجود پخته شدن منفجر نگردد تدبیر آن است

که شیر تازه نیمگرم بنوشانند و اگر شیر موافق نباشد آب نیمگرم دهند و پس از آن اگر دبیله بمقدم
معده بود بآهستگی دست بر دبیله نهند و اندکی فرو کنند و یا بفرمایند مریض را که بر بستر سخت بر شکم
بخسپد تا در انفجار مدد رسد و بعد از انفجار برای تنقیه ریم ماء السکر یا ماء العسل دهند و اگر
مده بسهل الاخراج نبود با آب کاسنی قدری صبر حل کنند و دو توله شهد خالص در آن اندازند
و دو مثقال ایارج فیقرا در دو توله شهد آمیخته بخورانند و بالای آن آب محلول صبر بدهند تا
ریم تمام و کمال از معده پاک شود و در این مرض از ابتدا تا آخر از اغذیه فقط بر ماء الشعیر و حسوهای
مناسب قناعت ورزند و شوربای مرغ با شبت و حلبه بعد انفجار دبیله توان داد هرگاه ریم
بالکلیه پاک شود دوا برای اندمال قرحه دهند و دوا برای اندمال قرحه دبیله معده
کندر دم الاخوین گلنار کهربا گل ارمنی ورد مساوی الوزن بگیرند و جریش لسازند و دو درم
صبح و دو درم شام با آب تازه بخورانند انتباه هرگاه ورم در معده پیدا آید تدبیر تحلیل آن
کنند چنانکه گفته شد و اگر تحلیل نشود و روی بجمع آرد در نضج و انفجار و تنقیه ریم کوشند تدبیر تنقیه
ریم و تدبیر انفجار گفته شد اما تدبیر نضج دبیله آنست که هرگاه بدانند که ماده با وصف
تدابیر شائسته تحلیل نمیشود و روی بجمع آورده از فصد و اسهال باز مانند تا در نضج توقف
روند بدو دوای منضج ضماد کنند صفت ضماد ضمادی که دبیله معده و کبد را نضج دهد
بابونه اکلیل الملک بیخ خبازی تخم خطمی بورهٔ ارمنی انجیر زرد مویز منقی خمیر آرد یا زمستی روغن تخم
معصفر و اگر نباشد مغز تخم معصفر مساوی بگیرند و با آب سائیده نیمگرم ضماد کنند فصل در جشا
یعنی آروغ و نفخ شکم و تثاوب یعنی فاژه و تمطی یعنی خمیازه جشاء بالفارسی آروغ گویند
و آن آوازی است که هنگام برآمدن باد معده از دهن صادر شود و آروغ دو گونه است
آروغ طبعی و آروغ ناطبعی طبعی آنست که باعتدال باشد باد قلیل که در معده گرد آمده است با
آروغ خارج شود و بدان سبب تمدد شکم و گرانی سینه زائل گردد و هضم نیک افتد و ازین قبیل است
آروغی که بوقت خوردن آب بامتصاص یا بشکم پر یا بعد خوردن طعام واقع میشود چه بسبب آنکه
همراه آب و طعام هوا نیز بسهولت تند رو در حلق میرود و بقعر معده جمع میگردد پس طبیعت آنرا
دفع میکند از راه قریبتر که دهن است و به تبع آن بادهای معده نیز دفع شود و آروغ ناطبع

ناطبیعی بچند سبب حادث شود یکی آنکه سوء مزاج سادج بارد در معده عارض شود و بسبب آن
حرارت غریزی معده ضعیف گردد و بدان جهت غذا نضج کامل نیابد و بعلت نقصان
نضج بخارات ردیه متولد شود و غلیظ باشد و بریاح نافخه مستحیل گردد و نفخ در شکم آرد و شکم چنان نماید
که گویا مشک پر باد است و ریاح آروغ ناطبیعی خارج شود و این سبب از طرف معده باشد دوم آنکه
سبب از جهت رداءت طعام بود و آن خواه بکیفیت باشد یعنی طعام بنفسه نفاخ بود و خواه بکمیت یعنی
بمقدار افزون بود و بعلت کثرت مقدار هضم ناقص شود و بسبب نقصان هضم ریاح نافخه از آن
متولد شود و آروغ ناطبیعی عارض گردد و تثاوب که آنرا بفارسی فازه گویند عالتی است که چون
پدید آید فک اعلی از فک اسفل بی اختیار از هم بگشاید و طریق حدوث آن چنان است که بخارات غیر منهضمه
از معده و غیره باعضای اعالی برآیند و در عضلات فکین گرد آیند و بواسطه برودت تکاثف
محل و قلت تحلل غلظتی کسب کنند پس طبیعت اراده دفع آن نماید و بسبب غلظت بمجرد دفع
طبیعت منفصل نگردد ناگزیر استعانت و استمداد کند طبیعت از قوت ارادیه پس بالضرور انسان
دهن بگشاید تا آن بخارات خارج شوند و تمطی آنرا بفارسی خمیازه گویند و سبب آن
نیز همان بخارات است که در تثاوب مذکور شد اما آن بخارات خاص سر نباشند بلکه در سائر عضلات
بدن عام میباشند و تثاوب و تمطی نیز طبیعی و غیر طبیعی باشد طبیعی آن است که گاهی بوقتی از اوقات
افتد و بعد وقوع آن طبیعت را راحت و آسایش دهد علاج آن ضرور نیست و غیر طبیعی آنست
که بخارات از ماده متعفنه برخیزند و تثاوب و تمطی از آن واقع شود چنانکه اکثر قبل از لحوق تب
عارض میشود و علاج آن عین تب است علاج جشاء ناطبیعی و نفخ شکم تنقیه ماده بمنضج و مسهل مناسب
و تجوید هضم است باستعمال جوارشات و درین باب جوارش خولنجان خیلی مناسب است صفت
جوارش خولنجان نافع است برای هضم طعام و تقویت معده و جگر و دفع ریاح غلیظ معده و امعا
و دفع برودت معده و جگر تخم کرفس انیسون زیره کرمانی قرفه از هر یک یکدرم خولنجان قرنفل فلفل
هر یک دو درم دانه هیل دارچینی نارمشک هر یک سه درم دارفلفل شش درم زنجبیل هشت درم
شکر سفید سه چند ادویه جوارش بسازند قدر شربت دو درم **فصل در وجع المعده**
باید دانست که درد معده بیشتر مادی باشد و ساذج کمتر بود و از آنکه ماده صفراوی و سوداوی

لذاع است درد معده اکثر ازین دو ماده و بلغم نیز حادث شود پس اگر در معده خلط ردیه باشد
علامت آن گرانی معده و قلت اشتها و فساد هضم بود و علاج اول بمنضج و مسهل مناسب خلط تنقیه
معده نمایند و بعد تنقیه بتقویت معده کوشند باستعمال جوارشات و استعمال این سفوف برای
وجع المعده که از ماده بلغم و سودا باشد خیلی نافع است صفت آن بادیان انیسون
نانخواه فلفل سیاه دارفلفل شیطرج زنجبیل برگ سداب پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست بلیله آمله سیاه ملی تربد سفید خراشیده نمک سنگ نمک سیاه کوفته بیخته
نگاهدارند و شش ماشه یا نه ماشه با آب نیمگرم وقت شب هنگام خواب استعمال نمایند و اگر سبب درد معده
ریاح بود علامت آن تمدد و سر شیف و قراقر و نفخ شکم و فواق و جشا بود علاج بادیان
انیسون هر یک سه درم نانخواه تخم کرفس هر یک دو درم مکوت در سرکه مدبر کرده چهار درم کوفته
بیخته با همچندان شکر سفید آمیزند و سه مثقال با آب نیمگرم استعمال کنند و سبوس گندم نانخواه
نمک شوره و بیخ بادیان کوفته تکمید معده کنند و این طبیخ هم نافع باشد بادیان انیسون
گل سرخ پودینه برگ سداب تخم معصفر کوفته کلقند بجوشانند و بنوشانند و اگر سبب درد معده
طعام ردیه باشد فی الفور آب نمک نیمگرم بنوشانند و قی کنند و بعد قی برای تقویت معده و
تجوید الهضم جوارش عود یا جوارش مصطگی بخورند و اگر سبب درد ضعف معده باشد
علامتش آنست که بعد خوردن طعام درد عارض گردد و بعد قی درد ساکن شود علاج آن تقویت
معده باشد باستعمال جوارشات مقوی معده و پوست سنگدان مرغ باریک سائیده یک ماشه
هر دفعه بجوارش مخلوط کنند و تناول نمایند این مجربات عجیب است برای تقویت معده و هضم
و اگر سبب درد ورم معده باشد علاج آن مثل ورم معده ملاحظه کنند و گاه باشد که بسبب ذکاء حس
که معده را حاصل شده باشد باندک سببی مثل بخارات غذا یا انصباب سودا بر فم معده که آنها
مرض نیست بلکه از معمولات است معده متاذی شود و درد لاحق گردد زیرا که سبب ذکاء
حس رقت روح است علاج آن این است که به تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند و برای این کار
آب کوکنار قلیل المقدار نوشیدن و کاهو یا بچه خوردن کافی بود و گاه باشد که چون حس معده
ذکی شود از خوردن آب سرد نیز درد معده حادث گردد بسبب تکثیف معده و اذیت آن

آب سرد وگاه باشد که درد معده منحدر شود بامعا وقولنج آرد وگاه باشد که درد فم معده بطریقی چنین
هلاک کند بسبب مناسبت تعلقی ومجاورتی که فم معده را با قلب است واین درد را وجع الفؤاد
گویند حب مجرب برای ازاله باد غلیظ وقبض شکم ودرد معده وفساد هضم بمداومت
چند روز همه علت های مذکور زائل شود صفت آن فلفل سیاه دارفلفل ساگه چوکیه
بریان برگ سداب مرکی زنجبیل اجوائن جواکهار بادیان صبر انیسون نمک سنگ نمک سیاه
جمله ادویه هموزن کوفته بیخته در لعاب صبر یعنی گهیگوار سرشته حب بمقدار کنار جهرائی بربندند
ونگاه دارند قدر شربت یک حب یا دو حب با آب نیمگرم دیگر معجون کمونی نافع برای
نفخ ورياح وقبض شکم زیره سیاه چهار مثقال زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل برگ سداب
هر واحدی یک مثقال بوره ارمنی یکدرم شهد خالص دو وزن ادویه جمله ادویه کوفته بیخته در
شهد خالص سرشته نگاه دارند قدر شربت یک مثقال یا شش ماشه با آب گرم دیگر برای درد معده
ودرد قولنج هم نافع است مغز حب قرطم نه ماشه با آب سائیده شیره برآرند ودیگر خشک
شش ماشه نانخواه شش ماشه دانه الایچی سفید کوفته چهار ماشه قرنفل نیمکوفته چهار عدد مویز دانه
دور کرده ده عدد برگ تنبول اگر بنگله باشد بهتر والا هرچه بهم رسد هفت عدد جمله ادویه را با آب
سائیده شیره برآرند وشیره ها یکجا کرده وهفت عدد خاخف پاره بآتش سرخ کرده دران سرد
کنند وبدفعات اندک بنوشانند وبالای آن دو عدد قرنفل وچهار سرخ زعفران در قلیان
بی آب مثل تنباکو کشند فصل در جسارت معده جسارت بمعنی سختی وصلابت است وجسارت
گاهی در معده افتد وگاهی در عضلات معده وسبب آن خلط غلیظ سوداوی است که در
اورده معده ریزد وعام است که جسارت فقط در فم معده پدید آید یا در دیگر اجزای معده
اما در فم معده بیشتر افتد علامتش آنست که در مراق شیفین تهیج پدید آید ونزاق لسبایدید وبا شدید
که جسارت بنظر محسوس شود بسبب عظم حجم مریض بر شکم تکیه نتواند کرد وهنگام سجده مریض متالم
شود واز فرو بردن لقمه الم خفیف دریابد وخفت یا شدت اعراض بحسب عظم وصغر صلابت
بود علاج اگر مزاج گرم وقاروره رنگین باشد رگ باسلیق زنند وخوردن گوشت موقوف کنند
وغذای زود هضم خورند چون آش دلیه وکهچری هرچه ازین چیزها موافق باشد وچیزهای ملین وتحلیل

با مبردات ترکیب داده ضماد نمایند و این ضماد مناسب باشد صفت ضماد عنب الثعلب
بابونه بنفشه آرد جو تخم خطمی اکلیل الملک اصل السوس موم سفید روغن گل ادویه آب بسایند
روغن آمیخته نیمگرم ضماد سازند و چند روز برین مداومت نمایند و اگر مزاج سرد و قاروره سفید
باشد حقنه کنند بطبیخ افتیمون صفت آن سنا مکی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
گل سرخ افتیمون گل بنفشه بادرنجبویه گاوزبان اسطوخودوس بسفایج اصل السوس بیخ خطمی
شیر خشت تخم خطمی مغز لب خیارشنبر روغن کنجد حسب معمول تیار کنند و بعمل آرند و این ضماد بکار برند
صفت ضماد بابونه سنبل الطیب اذخر حلبه مقشر بادام تلخ تخم کتان موم خالص دواها
مساوی کوفته بیخته موم گداخته دران آمیزند و بآب سرشته نیمگرم ضماد کنند اشتباه گاه باشد
که بسبب صلابت سپرز در اجزای معده که ملتصق بسپرز است صلابت پدید آید علاج آن
علاج طحال است و آن در فصل طحال مذکور شود و جسارت که در عضلات معده هم بسبب آن
نیز خلط سوداوی است که در عضلات در آید و فرق در میان جسارت معده و جسارت عضلات
آن از سه چیز معلوم توان کرد یکی از موضع دوم از شکل سوم از فعل موضع معده مع مری از
غضروف خنجری تا ناف است اما شکل و آن این است که صلابت که در معده افتد مستدیر
می باشد و صلابت عضلات معده مستطیل و دراز بود اما فعل پس سلامتی فعل معده دلیل
بر سلامتی حال معده باشد و عضلات معده چهار زوج اند یکی در عرض شکم دوم در طول شکم و
دو ته دیگر مورب اند پس اگر سختی در معده ظاهر شود و فعل معده سالم باشد باید دانست که
آفت در عضلات است و اگر فعل معده که هضم غذا است بر حالت طبعی نماند بیشک جسارت
در معده باشد علاج جسارت عضلات معده اگر مزاج گرم بود بعد تنقیه شاهتره و
تمر هندی و خیارشنبر و ترنجبین بدهند و بنفشه و گل سرخ و بابونه و اکلیل الملک و تخم خطمی
موم سفید بروغن گل سرشته ضماد نمایند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق کنند و خون موافق
حال بگیرند و اگر مزاج سرد بود بعد تنقیه مطبوخ افتیمون نوشند بعد نضج ماده باستعمال مفتحات و
از اشق و مقل و لعاب حلبه و موم و شحم کهنه ضماد سازند فصل در وجع الفواد و آن عبارت
از درد شدید که بر فم معده افتد و از آنکه فم معده بقلب مجاورت دارد و شریان ها در میان

هر دو گذر است دردی که بفم معده عارض گردد بسبب التصاق شریان بدو قلب نیز متاذی شود و درد قلب فرصت مهلت علاج ندهد و بطرفة العین هلاک کند بهترین علاج درد فم معده آنست که رفاده یا اسفنج بگلاب کهنه تر کرده تکمید کنند و گلاب در ظرفی بر سر آتش نرم گذارند و قدرے گلاب گلقند در عرق بادیان نیمگرم حل کرده بنوشانند و اضمادیکه در اوجاع معده و فم معده و مری و اما که از ریاح یا فساد هضم یا اخلاط سرد یا گرم باشد بادیان و گل سرخ و گلقند و گلاب بهترین دوا است که جوشانده طبیخ آن اندک میداده باشند و اگر قدرے سکنجبین هم دران ممزوج کنند اولی باشد فصل در اختلاج معده و آن عبارت است از حرکتی که مانند خفقان یعنی تپیدن دل معده را عارض شود و سبب این علت خلط سرد است یا گرم که در معده متولد شود یا از عضو دیگر بمعده انصباب کند در علاج این مرض نیز طبیخ بادیان و گل سرخ و گلقند و گلاب با امتزاج قدرے سکنجبین خیلے نافع است و اگر حاجت بتنقیه بود پس اگر ماده بلغم یا سودا باشد نه ماشه ایارج فیقرا با شهد حب بسته فرو برند و بالای آن طبیخ مذکور نیمگرم بیاشامند و اگر نه ماشه تخم معصفر باریک کوفته با اجزای مذکور شامل کنند نافع تر باشد و اگر ماده صفرا باشد این سفوف با طبیخ مذکور دهند صفت آن پوست هلیله زرد شش ماشه سنا مکی شش ماشه نمک سنگ شش ماشه هر سه اجزای کوفته بیخته کفه زنند و بالای آن طبیخ مذکور بنوشند و در ماده صفراوی شمول تخم معصفر نباید و اگر حاجت مدد شود دو توله گلقند با آب نیمگرم مالیده بنوشانند فصل در جوع الکلب و آن مرضی است که اشتهای طعام بحدی باشد که هر چند بسیار خورد سیر نگردد و سبب آن سوء مزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند علامت آن نفخ و ثقل و تمدد معده و قلت عطش و کثرت سیلان لعاب از دهن و براز نرم بود علاج بادیان تخم معصفر کوفته انیسون بادرنجبویه سنبل الطیب گلقند چند روز استعمال کنند و بعد ازان اگر حاجت باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و پس از تنقیه جوارش مصطگی و جوارش عود تناول کنند و اگر سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد بر فم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشاء ترش بود علاج تنضیج سودا خورده تنقیه بحب افتیمون یا مطبوخ افتیمون کنند و شوربای ماکیان یا گوشت گوسفند که دران شیره مغز بادام و مغز تخم معصفر انداخته باشند

تناول کننده از چیزهاے که مولد سودا باشد احتراز نمایند و اگر سبب این مرض شدت خلو
بدن بود علامت آن تقدم اسباب آن بود مثل حدوث مرض هاے کثیر التحلیل که بعد حصول
صحت جمیع اعضا مفتقر و حاجتمند غذای کثیر شده باشد و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج
تناول اغذیه غلیظ باشد مثل هریسه کله پاچه و ماهی تازه و حریرهٔ مغز بادام و بروغن بادام
تدهین کنند و اگر سبب کثرت جوع وجود کرم و حیات در امعا باشد که غذا را کرمان تمام تر
بخورند و بدن را از غذا بهره کمتر رسد علامت آن احساس حرکت دیدان و برآمدن آن
احیاناً در براز بود علاج در قتل و اخراج دیدان کوشند بطریقی که در فصل دیدان گفته شود
و اگر سبب آن اخلاط حامض بلغمی بود که در معده مجتمع شده باشد علامت آن ترشی دهن
و جشاء ترش و براز رطب بود علاج تنقیه بلغم کنند بمنضج و مسهل بلغم که بارها مذکور و مسطور شده
جوارش فلافلی درد معده و فساد هضم و شهوت کلبی یعنی جوع الکلب را مفید باشد و بادهاے
غلیظ را دفع کند و طعام را هضم نماید و حماے ربع را زائل گرداند صفت آن فلفل سیاه
فلفل سفید و دارفلفل از هر یک بیست درم عود بلسان ده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه
اسارون سیسالیوس انیسون هر یک یکدرم کوفته بیخته بعسل خالص بسرشند قدر شربت
دو درم تا دو مثقال دیگر سفوف که شهوت کلبی را نافع باشد عود هندی قرنفل
فلفل سعد هر واحد یک و نیم درم اشنه سنبل الطیب کندر از هر یک یکدرم کرویا
تخم کرفس هر یک یک و نیم درم مصطگی سه و نیم درم کوفته بیخته بشهد بسرشند و از یکدرم تا دو درم
بخورند فصل در جوع البقر و آن مرضی است که اشتهاے غذا اصلا نباشد و طبیعت مطلق
بغذا میل نماید و سایر اعضا محتاج و مفتقر غذا باشند و این مرض را بزبان یونانی بولیموس
گویند سبب آن برودت مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت حس و جاذبه از معده
فوت شود و سائر بدن محتاج بغذا باشند و این مرض بیشتر در فصل زمستان کسی را
عارض شود که آسیب عظیم سرما بردارد و زحمت سخت از سردی کشد علامت آن نحافت
بدن و بطلان اشتهای طعام و ضعف قوای اعضا و درد معده بود و گاه گاه غشی نیز عارض
گردد بسبب ضعف قوت فم معده و اشتراک او بدل و لمس فم معده سرد باشد علاج

بادیان انیسون وتخم معصفر کوفته وسعد کوفی نیم کوفته وسنبل الطیب وگل سرخ در گلاب تر کنند
بجوشانند ونوشانند وجوارش عود وشیرین وجوارش تشنگی وجوارش کمونی مفید بود
ومصطگی خیلی نافع این مرض باشد وسعد وسنبل الطیب وگلسرخ ومصطگی برابر سعد [illegible]
وگاه باشد که با حرارت شدید جمیع اعضا نیز این مرض حادث گردد وعلامت آن قلق وکرب
والتهاب معده واعضا وعطش ویبوست اعضا باشد وبحالت وقوع گرسنگی اگر بدادن غذا
درنگ کنند لاحق شود وپس بحالت وقوع غشی آب سرد بر روی زنند وعطریات بویانند
وبتکلف بیدار کنند وعلاج سکنجبین با گلاب آب سرد نوشانند وشیره زرشک یا شربت انار شیرین
وترش که بقدری عرق گل یا عرق بید مطیب کرده باشند بنوشانند ودر غذا زرشک یا تمر هندی
یا انار دانه یا لیمون داخل کنند وبمجرد ظهور دغدغه اشتها فی الفور چیزی بخورند تا غشی لاحق نشود
فصل در عطش مفرط بدانکه عطش بر دو قسم است عطش طبیعی آنرا عطش صادق نیز گویند
دوم عطش غیر طبیعی آنرا عطش کاذب نیز گویند عطش صادق آنست که طلب آب از احتیاج
بدن وافتقار اعضا برای مدد هضم ونفوذ غذا در اعضا باشد وعلامتش آنست که بخوردن آب
سرد سیری وراحت حاصل آید وغذا بهضم شود وآروغ طبعی آید وعطش کاذب آنست
که هر چند آب خورده شود طبیعت سیر نگردد وتشنگی ساکن نشود وسبب این قسم عطش آنست
که بلغم شور یا سودای محترق بمعده جمع شود وپس طبیعت طلب آب نماید تا بمعاونت آن غلیظ
غلیظ یابس را بزداید علامت این قسم عطش آنست هر چند آب خورده شود طبیعت سیر نگردد
وتشنگی ساکن نگردد ومزه دهن ترش یا شور باشد وغثیان وکرب نیز دهد واگر قی آید بلغم در آن
ظاهر باشد علاجش آنست که صاحب عطش بجبر وصبر خود را از نوشیدن آب باز دارد تا حرارت
معده آن ماده را که باعث عطش شده بگدازد ولطیف کند وشدت عطش ساکن گردد وگر
صبر بر آب تا ممکن باشد چند جرعه آب گرم بنوشند که آب گرم آن ماده را بگدازد [illegible]
آنرا زائل کند وتسکین عطش حاصل آید پس منضج بلغم شور خورده مسهل بلغم شور تنقیه معده
کنند واستعمال اطریفلات وجوارشات تقویت معده نمایند واگر خوردن اشیای حاره
باعث عطش شود سکنجبین وگلاب یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با آب سرد بنوشانند وشیره تخم خرفه

و شیرهٔ مغز تخم کدو با شربت تمرهندی نافع باشد و اگر حرارت سینه و شش باعث عطش مفرط شود و فرق در میان عطشی که از حرارت معده و جگر و دل و از حرارت سینه و شش عارض گردد آنست که اگر از آب سرد نفع بیشتر حاصل آید بیشک عطش از حرارت معده و جگر و دل باشد و اگر به نسبت آب سرد هوای سرد نفع زیاده دهد بیشک حرارت از سینه و شش باشد و شدت عطش که در حمیات عارض شود علاج آن علاج حمی است و اگر در ورم جگر و معده یا در سوء مزاج حار جگر شدت عطش حادث گردد علاج آن در امراض جگر ملاحظه کنند و اگر شدت عطش از نوشیدن شراب کهنه یا آب شور یا دیگر اشیای شور یا بس حادث شود علاج آنست که هرچه مطفی حرارت و یبوست باشد چون لعاب اسبغول و بهدانه و شیره تخم خیارین و تخم خرفه و شیره مغز تخم کدو بنوشند و با آش شعیر غذا کنند و اگر کثرت اسهال باعث عطش مفرط شود و در منع اسهال کوشند و جوارش مصطگی و رب ریباس نافع است و سفوف طباشیر و رب سیب و رب بهی بعمل آرند و جوارش انارین نافع باشد و اگر سبب عطش خوردن ماهی تازه یا هریسه یا کله پاچه یا دیگر اشیای مغلظ باشد علاج آن ضروریست که بعد از دیر آن عطش بخوردن آب سرد بدفعات زائل شود و بعد خوردن همچنین اغذیه باعث عطش این است که حرارت نماید رو بمواد می آرد برای تلطیف غذاهای غلیظ لهذا بسبب شدت حرارت معده عطش رو میدهد و اگر خوردن برف باعث عطش شود سبب عطش از خوردن برف این است که برف اگرچه بالفعل سرد است اما بالقوه گرم است هرگاه از حرارت معده سردی بالفعل آن زائل شود گرمی اصلی آن عود کند تهییج معده نماید پس طلب آب برای دفع حرارت باشد و وجه دیگر این است که برف تکثیف بلغم و رطوبات معده است و تکثیف بلغم و رطوبات باعث اجتماع حرارت شده موجب عطش شود علاجش آنست که سکنجبین ساده با آب نیم گرم بنوشند که هم حرارت را زائل کند و هم تکثیف بلغم را دفع نماید

فصل در شهوت ردیه بدانکه شهوت ردیه عبارت است از میلان طبیعت بچیزهای ناخوردنی مثل گل سوخته و زغال و امثال آن و حدوث این مرض بحوامل بیشتر باشد در ابتدای ایام حمل از شروع تا سه ماه و سبب آن اینست که در ایام حمل خون طمث بند می باشد بجهت تغذیه جنین بضعیف میباشد تمام آن خون اغذیه خود نتواند نمود پس آنچه زاید از غذای

جنین میباشد بمعده فرو ریزد و برای نشف آن رطوبات سیاله طبیعت چیزی را طلب کند
که آن رطوبت را خشک نماید و این صفت در شیلی یا بسته مثل گل سوخته سفال و زغال
ظاهرست این بیماری بسبب شهوت ردیه حوامل و اکثر اطفال خردسال را نیز این مرض حادث
میشود بسبب اجتماع رطوبات کثیره در معده و امعای ایشان علاج آن تنقیه رطوبات است
بمسهل مناسب این فقیر این حب را برای طفل و جوان که مبتلای این باشند خیلی نافع
یافته کودکان و جوانان و کمن سالان همه را موافق می آید و حرارت و خشکی نمیکند و بسیار مناسب
اخلاط سوداوی و بلغمی و رطوبات است صفت آن مغز حب السلاطین شش ماشه مویز منقی شش ماشه
سهاگه بریان شش ماشه خوب باریک سحق کرده برای جوانان گولی بمقدار کنار صحرائی
و بجهت اطفال چون مونگ ماش بندند و یک گولی با آب گرم خورانند و غذا روز مسهل دلیه
گندم بریان خواه نمکین یا شیرین هرچه پسند خاطر باشد بدهند و بمهلت دو روز مسهل دوم
و همین طریق مسهل سوم دهند و اگر قبل از مسهل چند روز بادیان و گلقند جوشانده بخورانند
بطریق منضج و پس از آن حب مسهل خورند و بعد یک مسهل در ایام مهلت نیز منضج مذکور بخورانده باشند
اولی باشد اما این مسهل بحوامل نتوان داد برای ایشان این سفوف بهترست سفوف نافع
شهوت ردیه زنان حامله قاقله با سه کبابه خندان ساده سفوف کنند بهموزن شکر
آمیزند دو دو درم با آب گرم دهند دیگر که شهوت ردیه حوامل در کند زرنباد تخم کرفس
نانخواه زیره سیاه از هر یک دو درم کندر سه درم کنجد مقشر ده درم کوفته بیخته با همه وزن نبات
بیامیزند دو دو درم استعمال کنند دیگر نافع شهوت ردیه انیسون تخم کرفس زیره نانخواه از هر یک
دو درم فلفل سفید دو درم و نیم قرنفل نیم درم کوفته سفوف سازند شربت صبح و شام یک یک مثقال
با عرق بادیان یا عرق دارچینی **فصل در ذرب یعنی اسهال معدی** بدانکه ذرب باصطلاح
اطبا عبارت است از جریان شکم که علی الاتصال و بالاستمرار باشد و در عرض طعام خوب
منهضم شود اما قبل از آنکه از غذای منهضمه معده همه تن را بهره رسد باسهال خارج گردد
کثیر الرطوبت بود و این مرضی ست بطئ الانقضا و فرق درمیان ذرب و تخمه و هیضه
این ست که تخمه و هیضه مزمن نمی باشند و سریع الانقضا اند و اغراض تخمه بسبب امتلا میشود

یکی آنکه سوء مزاج بارد رطب معده را عارض شود و بسبب سستی و تری معده قوت ماسکه ضعیف
گردد پس اسهال لاحق شود علامتش آنست که شدت تشنگی و شورش معده هیچ نباشد و در
قی و اسهال اصلا اثر بلغم نباشد بعلت آنکه سوء مزاج رطب ساذج است و آروغ ترش آید
علاج بهر تسخین و تجفیف و تقویت معده و قوت ماسکه جوارش مصطگی و جوارش فلافلی و
جوارش کمونی و جوارش عود شیرین خورند دوم آنکه رطوبات بسیار در معده مجتمع گردد و بسبب آن
قوت هاضمه و ماسکه ضعیف شود و ذرب آرد علامتش آنست که غثیان و بزاق بکثرت باشد
و با اسهال و قی بلغم برآید علاج اول تنقیه معده کنند بدوای مقی که بارها مذکور شده
بعد ازان برای تقویت معده و ماسکه جوارشهای مذکور بکار برند و غذا کبک و تیهو و دراج
و ماکیان خورند و گوشت گوسفند هم مناسب بود سوم آنکه رطوبات لزجه بر سطح باطنی معده
مجتمع گردد و بسبب آن خمل معده ممتلی و ماسکه ضعیف گردد پس بسبب ملاست معده غذا
متوقف نشود در معده و زودتر منزلق و منحدر گردد با امعا علامتش آنست که غذا در معده بایستد
و بمجرد درد معده منحدر شود با امعا و بسیار باشد که مریض خود خبردار شود که غذا یکبارگی از معده
با امعا فرود آمد علاج جوارش کندر یا جوارش خرنوب خورند و از آب گرم پرهیزند که آن مرخی معده
است صفت جوارش کندر کندر گلنار از هر یک ده درم فلفل و نانخواه و سنبل الطیب
و انیسون و شونیز و کاشم این هشت ادویه را جریش کوفته در شهد خالص بسرشند و بمقدار
دو مثقال بکار برند و چند روز مداومت نمایند صفت جوارش خرنوب خرنوب نبطی
از تخم پاک کرده زیره در سرکه تر کرده و خشک ساخته بریان کرده باشند سماق حب الآس
پست فستق بلوط کشنیز بریان مصطگی این هشت اجزا را هموزن بگیرند و جوارش بکوبند چنانکه قاعده
ادویه جوارش است پس عسل خالص که بقدر سرشتن ادویه باشد بسرشند و دو مثقال
ازان صبح و دو مثقال شام استعمال کنند چهارم آنکه مره صفرا بمعده انصباب کند از دیگر
اعضا و این امر آن وقت بظهور آید که صفرا در بدن بسیار باشد اعضا آنرا مندفع سازد بجانب
معده و امعا و علامت این قسم آن است که بعد حمیات محرقه و صفراویه و یا غب خالصه یا بعقب
تعب یا بعد تناول اغذیه یا ادویه حاره یا عقب شرب شراب بکثرت پدید آید و التهاب و عطش

پیدا بود و درقی دراسهال صفرا ظاهر شود و باشد که تپ هم یار باشد این قسم اسهال را ذرب القور
بند نکنند پس اگر بینند که ماده بسیار است و با اسهال کمتر می برآید بدادن مطبوخ هلیله مدد کنند
باخراج ماده و بعد از آن بربوب قابضه مثل رب بهی و رب سیب و شربت انار ترش و طباشیر
و زرشک و سماق بتقویت معده و در رفع سوزش و عطش سعی کنند **پنجم آنکه** سودا از سپرز زیاده
از معتاد بر فم معده ریزد و طبیعت بدفع آن پردازد بطریق اسهال علامتش این است که
گرسنگی بسیار شود و سوزش بفم معده و معده محسوس گردد و تسکین حاصل شود از تناول طعام
یا خوردن چیز چرب و شیرین **علاج** رگ باسلیق کشایند از دست چپ و بمطبوخ افتیمون
تنقیه کنند و اگر علی الصباح قبل از آنکه سودا بر فم معده ریزد حشوی شیره بادام خورند نفع کامل
بخشد **ششم آنکه** در طبقهٔ داخلیهٔ معده یا امعا بثور یا قروح پدید آید پس هرگاه طعام خورده
شود در قروح و بثور لذع حادث گردد پس بالضرور قوت دافعه آن غذا را برای دفع اذیت
از معده و امعا دفع کند باسهال علامت این قسم آنست که بثورات در دهن نیز پیدا شوند
و بعد از خوردن غذا وجع و لذع در معده پیدا آید و بیشتر اسهال صفراوی جاری شود علاج آن
سفوف مزلق الامعاء و بثوری بعمل آرند صفت آن اسغول تخم ریحان تخم کنوچه بارتنگ همه
بگیرند از هر یکی دو ماشه بریان کرده بقدر آب گرم بریزند و بحفظ صبر کنند تا بالیده شود پس شش ماشه
روغن گل یا روغن کنجد دران اندازند و فرو برند و این قرص طباشیر نیز نافع است صفت
آن گل سرخ تخم حماض از هر یک یک درم صمغ عربی نشاسته طباشیر کثیرا از هر یک دو درم کوفته
با لعاب اسبغول بسرشند و قرصها سازند و دو درم از آن با آب بارتنگ استعمال نمایند
هفتم آنکه رطوبات نزلی از سر بمعده تنزل کنند و غذا را فاسد سازد پس طبیعت آن را دفع
باسهال کند و رطوبات نزلی نیز با غذای فاسد مندفع میشود و این قسم اسهال را اسهال نزلی و
اسهال دماغی نیز گویند و سبب اسهال کثرت نزول رطوبات دماغی و انحدار آن از راه
حنک است بر معده و در عالم خواب بیشتر و در حالت بیداری کمتر زیرا که در بیداری چیزی از
دماغ بحنک در آید اکثر بحرکت ارادی از دهن خارج میشود و بخلاف آن عالم خواب که تماما
بمعده میرود و فساد معده و اسهال کلی می آرد علامت این قسم اسهال آنست که بعد بیدار شدن

از خواب به قیاسات اسهال لاحق شود و چون معده پاک شود اسهال بند گردد تا وقتیکه باز رطوبات نزلی به معده انصباب نماید علاج اگر بدن و دماغ ممتلی باشد اول به تنقیه دماغ و معده پردازند بعد استعمال منضجات که بحسب هر قسم نزله مخصوص است یعنی نزله حار و نزله بارد و بعد تنقیه بتقویت معده و دماغ پردازند باستعمال اطریفلات و جوارشات و لعوقات که منع نزله کند و ذکر ادویه که منع نزله کنند بگیرند گلنار و کتیرا و صمغ عربی و عصاره لحیة التیس و سماق و اقاقیا و زعفران مساوی کوفته بیخته بشربت خشخاش آمیزند و بقل آرند دیگر گل سرخ تخم خشخاش سیاه صمغ عربی رب السوس نشاسته کتیرا زعفران تخم کاهو کوفته بیخته قرصها سازند و بکار آرند که در منع نزله سودمند است و در اسهال نزلی زنهار در حبس اسهال نکوشند که مبادا از ذوبه حمیات مزمنه یا اورام ردیه حادث شده گردد و زودتر بهلاکت رساند بلکه همگی توجه و تنقیه معده و دماغ و تقویت آن و منع نزله مبذول فرمایند دیگر موی سر تراشند و خردل و فرفیون مساوی باریک سوده به تارک بمالند در منع نزله و اسهال نزلی سریع الاثر اما سرانجام این امر از مردان متصور که ایشان را موی سر تراشیدن شعار است اما زنان درین امر معذوراند هشتم آنکه برودت غذا یا افزونی مقدار غذا زیاده از اشتها سبب اسهال شود علاج آن این است که از اغذیه ردیه احتراز کنند و در تقلیل غذا بکوشند نهم آنکه ترک ریاضات معتاده و امتلای بدن از قلت تحلیل بعلت ترک ریاضات سبب اسهال هضمی شود و علامت این قسم آنست که بیمار توانا و پر قوت باشد علاج ریاضات متروکه اختیار نمایند و تقلیل غذا نمایند دهم آنکه جگر ضعیف شود و بدان سبب صفوت کیلوس را جذب نکند و اسهال سفید کیلوسی یا سبز شود علامت آن نحافت و لاغری بدن باشد علاج آن در ضعف جگر ملاحظه کنند یازدهم آنکه اسهال بدوره آید و آنرا دور البطن و اسهال دوری نیز گویند و سبب آن این است که ماده در عضوی مثل طحال یا دماغ یا قعر معده یا جگر یا سپرز یا امعاء یا محور مجتمع شود مثل ماده حمیات دائره پس هرگاه آن عضو ممتلی شود و طبیعت دفع کند آن ماده را بسوی امعا پس اسهال دوری پدید آید و بعد استفراغ ماده دیگر بار تا اجتماع مواد دوره اسهال موقوف باشد و استدلال بر نوعیت خلط از رنگ اسهال [illegible]

اگر رنگ اسهال زرد بود و بروز سوم دوره واقع شود دلیل صفراست زیرا که دورهٔ ماده
صفراوی روز سوم باشد و اگر رنگ اسهال سیاه یا سرخ مایل بسیاهی بود و بروز چهارم دوره
واقع شود دلیل سوداست که روز چهارم دورهٔ سوداوی باشد و بجز مادهٔ صفراوی و سوداوی
در مادهٔ بلغم یا خون دوره واقع نشود پس اسهال دوری یا از مادهٔ صفرا باشد یا سودا و استدلال
بران که محل آفت کدام عضو است از وقوع درد که قبل از شروع اسهال واقع شود توان نمود
و بعد اسهال خفت در درد نماید علاج تنقیه بدن نمایند باستعمال منضجات و مسهلات که موافق
خلط باشد و بعد تنقیه بتقویت آن عضو کوشند بدانچه مخصوص آن عضو است تا دیگر باره ماده را
قبول نکند و درین قسم اسهال در ابتدا قبل از تنقیه هرگز استعمال قابضات نکنند و بحبس اسهال
نکوشند که خطرها دارد و آفات قویه پدید آید مثل دبیلات و اورام ردیه و حمیات مزمنه و بهما
آن و دوازدهم آنکه سده در عروق که جداول ماساریقاست واقع شود و بسبب سده غذا
بجگر نفوذ نکند و اسهال واقع شود و بیان آن در فصل کبد در سدهٔ ماساریقا گفته شود
سیزدهم آنکه سبب ذرب ذهاب خمل معده بود یعنی چون خمل معده زدوده شود غذا در
معده قرار نگیرد و قبل از هضم منزلق گردد چنانکه در ملاست سطح معده گفته شد و خمل معده بسه
سبب زائل و زدوده شود یکی آنکه خلط اکال بر معده ریزد و سطح معده را انجراد کند بحدی
خمل معده بالکلیه زدوده و منعدم شود دوم آنکه ورم گرم فلغمونی یا حمره در معده عارض شود
و جرم معده را بسوزد و بدان سبب خمل معده زائل شود سوم آنکه سموم حاره چون فرفیون
بالبن شبرم یا دفلی خورده و حدت آن معده را انجراد کند و خمل معده را بزداید و علامت ذهاب
خمل معده این است که غذا نامنهضم برآید و لذع و وجع و مغص هیچ نباشد و براز خالی باشد از
صدید و رطوبت و تعفن و فرق در علامات این قسم و قسم سوم که التزاق رطوبات بر سطح معده
سبب ذرب باشد از تقدم اسباب که مخصوص هر واحد است توان کرد علاج جهت تقویت
معده و انبات خمل ادویه بارده قابضه مقوی چون سماق و درد و طباشیر و فوفل و صندل
و پوست انار و خشخاش و عصارهٔ لحیة التیس با آب آس یا با آب برگ کرنب یا با آب آمیخته بر
معده ضماد کنند و سویق جو با روغن بادام تناول کنند و امراق لحوم خفیفه چون کبک و تیهو و دراج اغتذا

نمایند تا هضم آن بر معده مسهل باشد و بعد غذا تا دیر بر پهلوی راست بخوابند و هیچ حرکت نکنند تا در اثنای آن غذا یاری دهد و دیگر نان سمند یعنی میده را خشک کنند پس آنرا بر تاوه بریان کرده بکوبند و در شیر و شکر پخته بخورند در انبات خمل معده عجیب الاثر است بدانکه بعضی اطبا بر آنند که تکون خمل معده از فضله است چنانکه شعر و ظفر از فضله می رویند برین تقدیر روییدن خمل معده درست است اما گروهی اطبا که تکون خمل معده از نطفه میدانند نزد ایشان عبارت از انبات خمل معده آنست که چیزی بجای خمل پدید آید مانند وشنید که بر استخوان شکسته می روید زیرا که هرچه که خلقت از نطفه است چون منقطع شود باز وجود نگیرد چهاردهم آنکه شرب ادویه مسهله بدرب انجامد علاج آن حبس اسهال است باستعمال قابضات اسهال مسهلی را که بافراط باشد و از خود بند نشود گلقند و مصطگی که یکجا کرده بخورند فی الفور بند کنند و اگر خوردن یکبار کافی نشود بعد دو ساعت همین قدر بار دوم دهند دیگر دوغ خشک کرده که آنرا قروت گویند اگر قدری سائیده در آب سرد حل کرده بخورانند فی الفور اسهال بافراط مسهل را بند کند و اسهال حب السلاطین را دوغ تازه که یک پیاله بخورانند حبس نمایند دوای هندی برای اسهال ذرب خیلی نافع است خس موتها بیلگری کشنیز خشک زنجبیل نتر بالا هر یک سه ماشه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند و ثقل را باز بهمان قدر آب و آخر روز جوشانده بنوشانند دیگر برای ذرب پوست سنگدانه مرغ یک توله تخم نعنع سه ماشه هر دو را باریک سائیده چهار معتاد کنند و در روز صبح و شام با قدری آب جوشانده بادیان بخورند تا یک هفته بعمل آرند و اگر حاجت باشد تا دو یا سه هفته بعمل آرند دیگر برای ذرب بگیرند دراعی نیم گرده پاک صاف نموده سماق و انار دانه باریک سائیده در شکم او پر کنند و بدوزند و بر خشتی نهاده در تنور گرم گذارند تا سوخته زغال شود پس برابر آن نان خشک را زغال کنند و هر دو را باریک سائیده نگاهدارند و هر روز پنجدرم با قدری آب بخورند و بالای آن دو توله رب به که یکماشه مشک در آن حل کرده باشند بخورند فصل در استرخای معده و این مرضی است که جرم معده سست و ضعیف شود و سبب آن ترشیدن معده است از رطوبات و آن بر دو گونه است یکی آنکه نفس معده

مسترخی شود و بدان سبب بافت لیف ها سست گردد و دوم آنکه رباطهای معده که بدان معده
مربوط است با دیگر اعضا مسترخی شوند و بدان سبب بعضی جزو معده بر جزو دیگر فراهم آید و فرق
بینهما آنست که اگر نفس معده مسترخی شود لیف های معده بدان سبب سست و مترهل شود
و سینه مایل بلندتر شود و پشت فرو رود و فساد هضم پدید آید و آنجا که استرخای رباطات
سبب باشد بحسب آن عوارض ظاهر شوند مثلا اگر استرخا در آن رباط بود که ما بین قوه معده
رابط است معده میل باسفل کند و بسبب تسفل آن که محدث ثقل است اعضای علیا نیز فرو
منجذب شوند و بموضع ناف گرانی محسوس شود و اگر استرخا در آن رباط افتد که رابط است
بین الصلب والمعده بقدام میل کند و ثقل در شکم محسوس شود و اگر استرخا در رباطی بود که رابط
است بین المعده و اعضای یمین او مثلک معده بجانب چپ میل کند و بتبعیت آن در اعضا
که بجانب الیمین مرتفع اند تمدد و کشیدگی پدید آید و اگر استرخا در رباط الیسر بود معده بجانب
یمین میل کند و بسبب آن در اعضای الیسر کشیدگی پدید آید بدانکه معده بمشابه خیمه ایست
که از هر چهار سو بوسیله رباطات قایم و متسع الفضا است پس هرگاه رابط یک جهت
سست شود معده بجانب مخالف مائل گردد علاج آنچه در تدابیر فالج و استرخا گفته
شد در اینجا بعینه بعمل آرند و از ادویه هرچه قابض و خوشبو بود بکار برند و از اغذیه هرچه سریع الهضم
و مائل بقبض و جفاف بود اختیار فرمایند و علاج این قسم تهلهل نسیج معده بشرح و تفصیل گفته
شود فصل در تهلهل نسیج معده و آن مرضی است که بافت معده سست و مترهل گردد و
سبب حدوث آن اوجاع شدیده باشد یا تعب و محنت عنیفه که از قی شدید و اسهال مزمن
معده را رسد و درین مرض جمیع افعال معده باطل شود و هیچ یک بیماری معده بدتر ازین نیست
که بافت آن سست گردد و علامت این قسم آن است که طعام هرگز گوارده نشود و غذا نیک هضم
و نفایط بصعوبت برآید و باشد که قبض بحدی رسد که با استعمال حقنات تا مسهلات مرتفع نشود و از
ملامتهای دیگر امراض و اماس هیچ پیدا نباشد و بدن نحیف و ناتوان بوده مراق لاغر شود
و شهوت ضعیف گردد و هرچه خورده شود بر معده گرانی آرد در علاج شربت حب الآس و اطریفل
بزرگ و خورد و جوارش عود و مانند آن هرچه قابض و خوشبو باستعمال رسانند و روغن مصطکی و مانند آن

بر معده بمالند و دراج و تیهو و هر چه که سبک و سریع الهضم بود تناول فرمایند و دراج و تیهو
جمله امراض معده را مفید است علی الخصوص در علت استرخا و تهلهل نسیج معده مفیدتر باشد
و بدانکه پوست اندرون سنگدان مرغ خانگی درین مرض مجرب تر است که مقدار نیم مثقال با
اطریفل یا شربت حب الآس بسرشند و تناول کنند و سنگ یشب بر معده آویختن بالخاصیت
مفید است و اگر آن را بقدر نیم درم باریک بسایند و با اطریفل یا شربت حب الآس بخورند
نافع آید و هر چه تهلهل نسیج معده را سودمند است استرخای معده را نیز مفید باشد

فصل

در تشنج معده چنانچه تشنج امتلائی یا استفراغی در سائر اعضا می افتد گاه باشد که در اجزای
عصبه معده یا در رباطات آن نیز عارض گردد پس اگر تشنج در نفس معده بود نشان
وی آن است که معده بر طعام محتوی نشود و بدان سبب غذا غیر منهضم بر آید گاه باشد
که محتوی گردد با حتوای غیر طبیعی و بدان سبب غذا بعضی منهضم و بعضی نامنهضم بر آید و احتوا
ضعیف یا عدم احتوا بحسب خفت و شدت تشنج است پس اگر تشنج در رباطات بود و علامات
آثاری که تشنج رباط هر جهت مخصوص است ظاهر باشد یعنی اگر تشنج دران رباط بود که معده را
بفقار بسته است طعام در معده نایستد و بمجرد خوردن در روده منحدر گردد و مریض [illegible]
بود و اگر تشنج دران رباط باشد که او را بالا انشت بین الترقوه والمعده تا دوتا شود یعنی خمیده شود
و پشت راست نتوان کرد علاج آنچه در تشنج امتلائی و استفراغی مذکور شد بعینه آن بکار برند

فصل

در انقلاب معده و آن مرضی است که هر چه خورده شود بقی مندفع گردد و بعد از آنکه
منهضم شده باشد و در وجه تسمیه این مرض دو معنی است یکی انقلاب اسفل با علا یعنی معده را
بعد خوردن غذا اسفل منحدر شود و در حیا با بالا می آید و بقی خارج میشود و دوم انقلاب فعل معده
یعنی فعل طبعی معده این است که غذا بعد هضم با سفل با امعا منحدر میشود و بعکس آن از راه بالا خارج میشود
و سبب این علت آنست که در روده اثنا عشری که متصل بمعده است یا در روده صائم که
با اثنا عشری اتصال دارد خراش افتد بسببی از اسباب سحج پس هرگاه غذا در معده هضم
یافته درین روده ها فرود آید لذع در سحج عارض گردد پس طبیعت برای دفع اذیت آن غذا
را باز بمعده دفع نماید و معده نیز آن را مکروه داشته بقی مندفع سازد و فرق درین علت

و در مرض ایلاوس که قسمی از قولنج است آنست که آنچه در ایلاوس بقی بر می آید زبلی بد بوی باشد بهر آنکه غذا در روده های دقاق بسیار درنگ کرده و صفوت کیلوس را ماساریقا جذب نموده بخلاف قی انقلابی که از نتن و زبلیت پاک می باشد بهر آنکه درینجا طعام در روده ها مکث نمی کند بلکه بمجرد وصول و احساس اذیت که روده را در قع شود و طبیعت آنرا بمعده باز پس میخاید و ظاهر است که تا طعام در روده ها مکث نکند و عروق ماساریقا صفوت را از آن نکشد زبلیت و بد بوی کسب نمیکند و برآمدن پوست های باریک و اشتداد حرقت و وجع در حوالی ناف از نشان این مرض است علاج بهر اصلاح سحج روده چیزی مغری دهند و جمله تدابیر آن در فصل سحج و زحیر ملاحظه فرمایند و مطابق آن بعمل آرند

باب یازدهم در امراض کبد و مراره و طحال

مقدمه بدانکه کبد عضو رئیس است و معدن روح طبعی و منبت رگهای ناجهنده که آن را آورده گویند و کیلوس چون از معده براه عروق ماساریقا بجگر درآید و نضج یابد از ان اخلاط اربعه یعنی صفرا و خون و بلغم و سودا پیدا می شود و صفرا کفک خون است و سودا دروی خون و بلغم خون ناپخته و عند الضرورت مستحیل بخون میشود و خون خلط کامل النضج است و خون و بلغم در عروق باهم ممتزج می باشد و جگر بنفس خود گوشتی است سرخ رنگ مانند خون بسته و مرکب است از گوشت و آورده و شراینی که ذات خود حس ندارد اما غشای عصبانی که مجلل و حافظ شکل وی است حس کثیر دارد و جگر فرزدنی ها است مانند انگشتان که بدان گرد معده مشتمل گشته چنانکه کسی چیزی را بانگشتان در گیرد و این فرزدنی ها را زوایه گویند و این زوایه بعضی را پنج و بعضی را چهار و بعضی را دو باشد و بزایده بزرگ تر زهره موضوع شده و جگر در تنوره بدن جانب ایمن است و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده است و تا خاصره یعنی تهیگاه منتهی شده و محدب او برباطهای قویه با اضلاع خلف مربوط است و مقعر او بمقعر معده پیوسته و دو ورید از جگر برآمده که آن هر دو اصل جمیع آورده اند یکی از جانب محدب بجگر رسته و دومی از جانب مقعر آن ورید محدبی را اجوف نامند و ورید مقعری را باب گویند آنچه از آورده برای ایصال غذا یعنی خون بسائر اعضا و از جهت خروج مائیت بجانب کلیه یعنی گرده مخصوص شده شعبه های اجوف است پس آنچه برای ایصال

غذا است آنرا اوردہ گویند و آنچہ برای اخراج مائیت بہر دو کلیہ ہای جانبین رفتہ آن را
جاذبین گویند و آنچہ بجہت جذب صفوت کیلوس از معدہ و امعا مختص گشتہ و بماساریقا موسوم
شدہ شعبہ ہای باب است و جگر تشریب کیلوس چنان می نماید کہ اسفنج آب را زیرا کہ اندرون
خود جوف وسیع مثل معدہ ندارد و بطرف مقعر جگر بالای آب منفذی است بسوی مرارہ
بجہت داخل شدن صفرا در وی از جگر و ہمان جانب منفذی دیگر است بسوئے طحال بجہت
دفع سودا از جگر در طحال و فیمابین جگر و دل رگی است کہ ورید شریانی نام دارد و آن
رگ میانجی است میان دل و جگر یعنی خون از جگر بدل میرساند و روح از دل بجگر و مرارہ
محل بودن صفرا است و یرقان زرد از امراض مرارہ است و طحال یعنے سپرز جسمی است
مرکب از گوشت و شریان ہا و گوشت آن متخلخل است و رنگش مائل بسیاہی بذات خود حس
ندارد اما غشائے کہ محیط اوست کثیر الحس است و موضع آن جانب چپ معدہ است
و اکثرے از جرم طحال زیر معدہ است و اندکے بظاہر نمایان می باشد و از یک سر
او منفذ دراز کشیدہ است و بقعر جگر رسیدہ اطبا آن را گردن سپرز گویند و از جگر سودا ہمین
منفذ در طحال داخل شود و از باطن سپرز منفذی دیگر بفم معدہ واقع است تا عند الوقت
اندکی از سودا بفم معدہ ریزد و اشتہای غذا و گرسنگی پیدا کند و طحال مفرغہ سودا است یعنی ہر قدر
سودا کہ در جگر پیدا می شود در طحال جای می گیرد و علی ہذا القیاس صفرا از جگر بمرارہ قرار
می گیرد و ہر گاہ قدری از صفرا بامعا می ریزد حاجت تبرز می شود و از انکہ جگر عضو رئیس است
صحت آن موجب صحت تمام بدن است پس ہر قدر کہ در معالجہ آن سعی و اہتمام رود اولا است
و تداخل طعام و سوئے ترتیب آن یعنے اول غذای غلیظ خوردن و بالائے آن غذا
لطیف خوردن و آب بر ناہار و بعد از حمام و جماع و ریاضت خوردن ضرر عظیم بکبد
رساند و جگر را سرد کند و جمیع اغذیہ لزجہ مضر اند مر کبد را و موجب حدوث سدد کبد می شوند
و تنہا ادویہ محللہ ہرگز بر کبد ضماد نکنند مگر آنگاہ کہ ادویہ قابضہ با آن یار باشد و مبالغہ در
تبرید کبد منجر باستسقا می شود و مبالغہ در تسخین کبد بذبول می انجامد و در ادویہ کبد دوای
دیگر شامل کردن ضرور است تا قوی بجوہر روح گردد مثل دارچینی و بیخ اذخر و مانند آن

و ادویهٔ تلخ تفتیح سده کبد نماید و ادویه قابضه کبد را قوت بخشد و بهترین وقت دوا خوردن آن است که غذا در معده و جگر هضم یافته باشد و از جمله خطاهای که در علاج کبد رو دهد این اعظم خطاها است که مسهل دهند هرگاه ماده در حدبهٔ کبد باشد و ادرار نمایند هرگاه ماده در مقعر کبد بود یعنی این علاج بالعکس است چه هرگاه مادهٔ در حدبهٔ کبد باشد مدرات دهند و اگر ماده در مقعر کبد باشد مسهل دادن لازم است و ادویهٔ کبد باید که نهایت باریک کوفته شوند تا عبور و مرور آن از عروق شعریه یعنی ماساریقا آسان باشد بخلاف آن ادویه جوارش که برای تقویت معده سازند خرلش دارند تا دیرتر در معده بماند و اثر بخشد و از شان ادویه ملطفه است که حدت در خون پیدا می کنند اگرچه تفتیح سده می نمایند پس طبیب را نظر درین امور ضرور است و سدهٔ که در میان کبد و مراره یا در میان مراره و امعا بعلت التحام و بلیه واقع شود توقع انفتاح آن نباید داشت و در سدهٔ که میان مراره و امعا واقع شود براز سفید آید بسبب آنکه منع انصباب صفرا بامعا کند و در سدهٔ که میان ماساریقا عارض گردد نیز براز سفید کیلوسی آید و اگر سده میان کبد و مراره واقع شود براز سفید نشود تا وقتی که اندکی هم از صفرای مجتمعه مراره بامعا ریزد و براز را رنگین کند و هرگاه طحال فربه شود بدن لاغر گردد و از ادویه مخصوص طحال پوست بیخ کبر و اشق و ثوم بری است **فصل در علاج سوء مزاج کبد** اگر سوء مزاج حار بود علامت آن تشنگی مفرط و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و قبض شکم و سرعت نبض و سرخی قاروره و گرمی لمس موضع جگر و تپ پیدا بودن و درد در جگر نابودن پس اگر مادهٔ خون فاسد باشد گرانی اعضا و شیرینی یا شوری دهن نشان آن است و اگر ماده صفرا باشد زردی رنگ و قی و اسهال صفراوی گواه اوست **علاج** اگر سوء مزاج حار ساده باشد شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ آلو بخارا و نبات بنوشند و یا سکنجبین با شیرهٔ تخم کاسنی کفایت کنند و شیرهٔ تخم خیارین با نبات نیز نافع باشد و صندلین بآب کاسنی سائیده بر جگر طلا کنند و زرشک و انار دانه در غذا استعمال کنند و اگر سوء مزاج مادی باشد تنقیه بحسب ماده باید کرد یعنی اگر ماده دموی باشد و غلبه خون در بدن معلوم شود فصد باسلیق یا اکحل از دست راست کنند و اگر فصد متعذر باشد مطبوخ هلیله طبع را بگشایند و یا نقوع تمر هندی و آلو بخارا با ترنجبین با شکر سرخ

آمیخته بدهند و اگر ماده صفراوی باشد نیز همین علاج آنست که دموی مذکور شد و این طلا در
صفراوی مفید تر باشد آرد جو و بنفشه هر یک سه درم کافور شش ماشه باآب کشنیز سبز یا آب کاسنی
سبز یا آب لبلاب یعنی خرفه سائیده بر جگر طلا سازند و اگر سوء مزاج صفراوی با اسهال
باشد یک مثقال قرص طباشیر قابض با ده مثقال رب حبیب و رب ریباس بخورند و درین حال
شربت حماض خیلی نافع و غذا برنج و دال مونگ بریان با زرشک سماق بخورند و بضرورت
مسهل درین حالت بهترین مسهلها انیست که مغز فلوس در عرق کاسنی مروق حل کرده و قدری
ترنجبین در آن انداخته بنوشانند و تا توانند از گوشت محترز باشند و اگر پرهیز از گوشت ممکن نباشد
گوشت دراج و تیهو با زرشک و انار دانه خورند و دال مونگ و برنج و خیار و کدو که اندکی ترشی در آن
انداخته باشند مناسب و بهتر است و اگر سوء مزاج بارد باشد علامت آن برودت جگر و سفید یا زرد
رنگی روی و تهبج و جه اجفان و قلت عطش و سفیدی زبان و لب قاروره پس اگر با ماده بلغم بود
غلظت قاروره و صاحبیت رنگ و سردی ملمس و قی و اسهال بلغمی بران گواهی دهد علاج
اگر سوء مزاج ساذج باشد هر بامداد بادیان و عنب الثعلب و گلقند بجوشانند و یک توله شهد
خالص آمیخته بنوشانند و اگر یک دو مثقال دواء الکرکم همراه طبیخ مذکور بخورند مناسب تر
باشد و غذا گوشت دراج و تیهو مناسب بود که با زیره و دارچینی و خولنجان پخته باشند و بر جگر
این ضماد سازند ضماد افسنتین سلیخه سنبل الطیب اذخر قسط مصطگی زعفران مساوی آب
سائیده نیمگرم بالای جگر ضماد کنند و اگر با ماده بلغم بود پس قی و اسهال بلغمی بران شاهد
بود پس اگر اسهال بکثرت باشد برای قبض این دوا دهند دوا برای قبض اسهال
مفرط تخم سپندان یعنی تره تیزک تخم ریحان صمغ عربی هر یکی یک درم بریان کرده بگلاب
تر کنند و بدهند که فرو برند و اگر اسهال نبود و ضرورت تنقیه باشد برای نضج ماده این ماء الاصول
دهند صفت ماء الاصول پوست بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کاسنی بادیان تخم کرفس
انیسون اذخر غافث مویز منقی شهد خالص بجوشانند دو حصه صبح و نیمه شام نیمگرم بدهند و بعد
نضج حب ایارج تنقیه کنند و بعد فراغ از تنقیه چند روز این قرص با عرق بادیان استعمال
نمایند صفت قرص افسنتین ریوند هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب اسارون

لک مغسول هر یک سه درم کوفته بیخته بآب کرفس سرشته قرصها سازند و یک مثقال با عرق
بادیان استعمال نمایند و این قرص هم نافع باشد **صفت قرص** دیگر سنبل الطیب مصطکی
تخم کرفس اذخر افسنتین اصل قسط مر مکی لک هر یکی دو دو درم عصارهٔ غافث سه درم قاقله هر یک نیم
درم کوفته بیخته بآب رازیانه سرشته قرصها سازند و یک مثقال ازین قرص با عرق بادیان
استعمال نمایند و اگر سوء مزاج رطب بود علامت آن تهبج وجه و اجفان و ترهل گوشت و سستی
و کثرت لعاب و قلت عطش و کثرت خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوء هضم بود
علاج هر بامداد این طبیخ نوشانند بادیان تخم کرفس افسنتین اصل السوس گلقند بجوشانند
و صاف کرده قدری شهد انداخته نیم گرم بنوشانند و اگر یک مثقال دواء الکرکم با طبیخ مذکور
بدهند مناسب تر باشد و تقلیل غذا کنند و دراج و تیهو بقرنفل و دارچینی و مصطکی و زعفران
خوشبو ساخته تناول نمایند و بدان مجففات افراط نکنند تا بذبول نه انجامد و اگر سوء مزاج
یابس بود علامت آن خشکی جگر و نحافت بدن و خشکی دهن و زبان و قلت خون بدن و صلابت
نبض و بیاض قاروره بود **علاج** در ساذج فقط ترطیب کفایت کند پس بهر ترطیب شیره
تخم خرفه با شربت نیلوفر یا شربت خشخاش بدهند و از روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن
بادام یا موم سفید و آب کاسنی قیروطی مرتب کنند و بالای جگر طلا سازند و کشک شعیر غذا
کنند و یا از سبوس گندم و مغز بادام و نبات حریره سازند و بکار برند و گوشت بزغاله و ماهی تازه
مناسب و بهتر است اما در ترطیب افراط نکنند تا بسوء القنیه و استسقا نه انجامد **فصل در
ضعف کبد** واضح باد که سبب ضعف کبد گاهی در نفس کبد باشد مثل سده یا ورم و دبیله
با صلابت و گاهی بسبب امراض دیگر اعضای مجاور چون معده و مراره و سپرز و رحم و کلیه
و گرده و شش از جهت مجاورت و مشارکت ضعف در جگر پدید آید و اگر سبب قوی باشد ضعف
در هر چهار قوای جگر سرایت کند بدانکه قوت جاذبه و قوت هاضمه از سردی و تری ضعیف
شوند و قوت ماسکه فقط از تری و قوت دافعه از خشکی و علامات ضعف جگر از هر سبب که
باشد براز شبیه بغسالهٔ گوشت آید و بدن نحیف باشد و اشتها کم یا ساقط شود که سقوط اشتها
از لوازم ضعف جگر است و از جانب راست که جایگاه ابتدائی سر جگر است تا ضلع قصری

که اثقل ترین اضلاع است وجع ملایم و ممتد بود خاصه هنگام نفوذ غذا بسوی جگر و رنگ روی
و بدن بزردی یا سپیدی یا سبزی یا سیاهی گراید و اکثر بسبزی یا سپیدی میل نماید و علامت
مخصوص بضعف هر قوت بدین تفصیل است علامت ضعف قوت جاذبه آنست که براز سفید
و نرم و کثیر المقدار باشد و بدن نحیف شود و نشان ضعف قوت هاضمه ترهل بدن است و
تهیج و فساد لون زرد و غسالیت براز و سفیدی بول و نشان ضعف قوت ماسکه آنست
که ثقل خفی که بعد جذب شدن کیلوس در جگر محسوس میشود در اندک زمان از زمان معهود
زائل گردد زیرا که چون ماسکه جگر ضعیف باشد کیلوس را تا اتمام نضج نتواند نگاه داشت
و زودتر دفع کند و نشان ضعف قوت دافعه آنست که بول و براز قلیل برآید و بدن مترهل
بود و رنگ روی چنان نماید که گویا زردی و سیاهی و سفیدی مخلوط است و شکم قبض
باشد و خواهش غذا کمتر شود و ضعف دافعه اکثر مؤدی میشود باستسقا یا قولنج یا یرقان
یا شد که جرب و حکه و قوبا و امثال آن احداث نماید و از آنکه ضعف جگر در اکثر از برودت
و رطوبت می شود لهذا علاج ضعف جگر بچیزهای گرم و خوشبو که قابض باشد چون زعفران
و فقاح اذخر و مصطکی و زعفران و امثال آن باید کرد اکلاً و طلاءً و انار دانه همراه مویز دانه
کوفته و دارچینی و خولنجان خوشبو ساخته خوردن مفید است برای ضعف جگر علاج مدانکه
ضعف هاضمه را تریاق اربعه خوردن و صبر و گلنار و پوست انار و تخم مورد بگلاب سائیده بر جگر طلا
قوت بخشد صفت تریاق اربعه جنطیانه زراوند مدحرج حب الغار مر مکی هر چهار مساوی
کوفته بیخته بسه چند عسل خالص سرشند و یک مثقال از ان تناول کنند و قوت جاذبه جگر را
افسنتین و گل سرخ و گلقند جوشانده خوردن و افسنتین و مصطکی و سنبل الطیب و گل سرخ
بآب مورد سائیده ضماد کردن قوت دهد و کبک و دراج و تیهو غذا کنند و قوت ماسکه جگر
را جوارش خوزی یا رب به خوردن قوت دهد و جوارش خوزی در امراض معده در ضعف قوت
ماسکه معده مذکور شده و ضعف قوت دافعه جگر را سکنجبین و مربای هلیله خوردن مفید است
و فصد باسلیق نفع بخشد و غذا گوشت دراج و تیهو و صفرة البیض نیم برشت خوردن و دارچینی
و قاقله و زنجبیل در طعام کردن سودمند **فصل در سده کبد و ماساریقا** و انفتاح

سدهٔ کبد بچند سبب عارض شود یکی آنکه رگهای جگر در اصل خلقت باریک و تنگ مخلوق شده باشند
پس باندک سببی منسد شوند و ظهور آن از ابتدای عمر باشد دوم آنکه ورم جگر باعث شده شود
سوم آنکه خلط غلیظ لزج در جگر پیدا شود و باعث سده شود و این کثیر الوقوع است و بدانکه
سدهٔ کبد را چند علامت است یکی آنکه در موضع جگر گرانی محسوس شود علی الخصوص اگر
سده در محدب کبد بود و وقوع سده بمحدب جگر نسبت بمقعر آن کمتر میشود زیراکه هر چه
بمحدب می رسد صافی است و با وجود آن رگهای محدب وسیع و فراخ مخلوق شده دوم
آنکه در سدهٔ جگر تپ نباشد و نبودن تپ در ابتدا است و هرگاه سده مزمن شود و عفونت پیدا
احداث تپ مینماید و همچنین از انجا که آماس سبب بود تپ از لوازم آنست سوم آنکه درد
نباشد و نبودن درد بحالت خفت سده و عدم ورم است چهارم آنکه اسهال غسالی آید
پنجم آنکه بول بسیار و کثیر الرطوبت آید و این وقتی است که سده در مقعر کبد بود زیراکه چون سده
در مقعر کبد بود کیلوس بسوی جگر نتواند رفت و رطوبت کشکاب از شکم بر آید ششم آنکه بول
رقیق و قلیل المقدار باشد در حالی که سده بمحدب کبد بود و از لوازم سدهٔ کبد آنست که خون
در بدن صاحبش کمتر باشد و رنگش مائل بزردی باشد مثل یرقانی و بسیار باشد که ضیق النفس
عارض گردد از جهت مشارکت جگر با اعضای تنفس که حجاب صدر و غیره است و از انجا که
سبب سدهٔ ضیق خلقی رگهای جگر بود کثرت وقوع سده باندک بی احتیاطی از صغر سن پیدا
باشد علاج اگر سده در محدب بود مدرات دهند پس اگر مریض گرم مزاج یا تپ لاحق باشد
مدرات سرد دهند چون تخم خیارین و تخم کشوث و تخم کاسنی و پرسیاوشان جوشانده صاف کرده
سکنجبین ساده آمیخته بنوشانند و اگر مزاج مریض سرد بود و تپ نداشته باشد اسارون و سکنجبین
و فو و فتیمون و تخم کرفس و انیسون با سکنجبین بزوری حار یا شربت دینار یار نموده بنوشانند و
بالای جگر جعده و افسنتین و داوند و بیخ کرفس با آب کاسنی سرشته ضماد سازند و اگر سده در
مقعر کبد بود مسهل دهند پس اگر مزاج حار یا تپ باشد بهترین مسهلات مغز فلوس است
که در طبیخ کاسنی حل کرده دهند و طبیخ فواکه نیز مناسب باشد یا حقنه لینه کنند و اگر مزاج
سرد باشد اول برای تنقیه سده این طبیخ بنوشانند بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کبر بادیان تخم کرفس

از تخم کاسنی بجوشانند و شربت افسنتین آمیخته بنوشانند روز مسهل مغز فلوس در آن شامل کنند
و اگر حاجت بحقنه باشد حقنه حاره بعمل آرند و غذا نخود آب و گوشت عصافیر مناسب است
و اگر سبب سده تناول چیزهای قابض بود اشیاء مرطب دهند چون شیر و شکر و حریره مغز
بادام و شوربای چوزه مرغ و در جای که ضیق رگها سبب باشد چیزهای مفتح دهند و شربت
بزوری که دران راوند باشد استعمال نمایند و از مغلظات و محدثات سده اجتناب نمایند
و اگر آماس سبب سده باشد در فصل ورم کبد نظر کنند و موافق آن بعلاج پردازند و فرق
در سده و ورم آنست که ثقل در سده بیشتر باشد و درد در ورم افزون تر بود علی الخصوص
اگر ورم حار بود و تپ از لوازم ورم است اگرچه ورم در ابتدا بود بخلاف سده که تا مزمن نشود
و عفونت در ماده رو ندهد در انوقت تپ حادث شود و اگر سده در ماساریقا بود علامتش
آنست که در معده و شکم بجانبی که جایگاه مقعر جگر است تمدد غایر و ثقل بیمار را محسوس شود
و براز کیلوسی آید و بدن روز بروز بکاهد و ناتوانی افزون تر شود بسبب عدم وصول غذا
در جگر پس اگر سده ناقص بود ناتوانی بمرور ظهور کند و اگر سده کامل بود که قطعاً غذا بجگر
نرسد ضعف و نحافت بسرعت پدید آید علاج آنچه در سده مقعر جگر گفته شد درینجا هم بجا
عمل کنند یعنی اول مفتحات سده دهند بعد ازان مسهل مناسب خلط بعمل آرند فصل در
نفخه کبد و سبب نفخه کبد آنست که در نفس جگر یا در غشای آن یا در هر دو بخارات غذای
غلیظ محتقن گردد و کثیف شده مستحیل بریاح نافخه گردد و علامتش آنست که زیر قبرغه راست
درد و تمددی پدید آید اما ثقل بسیار و تپ هیچ نباشد و در سحنه تغیر رو ننماید و بعد از هضم طعام
نفخ غلبه کند و چون دست بران موضع نهند و اعتماد کنند قراقر پدید شود و این نشان بودن ریاح است در
نفس جگر و احساس کثرت تمدد نشان بودن ریاح است در غشای جگر و نیز از علامات نفخ غشای آنست
که چون دست برو مالند یا طلاهای از محللات بران گذارند زود تحلیل یابد علاج معجون کمونی
خورند و دوای لک و شربت دینار خیلی مفید است و آب سرد نخورند بلکه بجای آب عرق بادیان
مناسب است و سبوس گندم و نمک شور و نانخواه تکمید کردن مفید و غذا گوشت با فلفل و دارچینی
خورند و اگر میلان درد بجانب روده بود مسهل بهتر است و اگر میل درد بجانب حجابات و شراسیف

شود مدرات بر دو از ند و چون در مسهلات وغیره در مدرات رعایت مزاج ملحوظ دارند یعنی اگر مزاج
حار بود ادویه بارده و اگر مزاج بارد بود ادویه حار بکار برند چنانکه در سدهٔ کبد گفته شد فصل
در وجع الکبد بدانکه درد جگر بچند سبب لاحق شود یکی سوء مزاج کبد دوم سدهٔ کبد سوم
نفخهٔ کبد چهارم ورم کبد پنجم ضربه سقطه ششم حصات ورمل هفتم شرقه علامت و علاج هر
واحدی از اول تا ششم در فصل های آن مذکور است در انجاها ملاحظه فرمایند اما شرقه
آنست که بر نهار یا بعد ریاضت قویه یا وقت گرم شدن از حرارت حرکات یا بحجره برآمدن از
حمام آب بغایت سرد نوشیدن اتفاق افتد و آن آب فی الفور در جگر رسد قبل از آنکه از حرارت
معده گرم شود پس بسبب رسیدن تنها آب سرد در جگر که جوهر کیلوس دران نباشد درد در
جگر حادث شود و این مرض سریع الزوال است اگر زود تر تدارک آن کنند و اگر در
علاجش تساهل و اهمال نمایند باستسقا یا ورم جگر انجامد و علامتش آنست که بعد خوردن آب سرد
پس از ریاضت قویه وغیره که مذکور شده درد شدید که طاقت ضبط آن نماند بغتةً پدید آید تدبیرش
آنست که همانوقت خرقه را در آب گرم تر کرده بر موضع جگر گذارند و سنبل الطیب و مصطکی نیمگرم ضماد
کنند و قدری نبید یا آب گرم بنوشانند ان شاء الله تعالی همان روز صحت حاصل شود فصل در ورم کبد بدانکه
ورم کبد مثل اورام دیگر اعضا دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی باشد علامات ورم دموی تب
و تشنگی و ثقل و درد و حرقت دران موضع و نبودن خواهش غذا و ظهور ورم تحت شراسیف و سرخی
روی و زبان و سرفهٔ خشک بی نفث و عارض شدن فواق اما فواق وقتی لاحق شود که ورم
قوی و عظیم باشد بحدی که فم معده را منضغط سازد و این همه علامات که مذکور شد مشترک
است بورم مقعری و ورم حدبی اما نشان خاص ورم مقعر آنست که قی صفراوی و غشی و برد اطراف
ظاهر شود و شکم قبض باشد و این بیشتر است و باشد که قبض نبود بلکه اسهال لاحق بود و این
قبض آن وقت باشد که بدن قوی بود و جگر جذب کیلوس نماید و بزرگی ورم بدان حد رسد
که مجاری غذا را بالکلیه بند نماید و مانع نفوذ کیلوس بجگر بود و درین وقت بسبب شدت قبض مشابه
میشود ورم جگر بقولنج زیراکه درین حالت درد بجانب قولون محسوس شود و قذف و تهوع و رنج
و اما آنجا که قوت بدن ضعیف بود بحدی که غذا جذب نتواند نمود و ورم از غایت عظم بند سازد

مجاری غذا را و مانع آمدن کیلوس بجگر شود دران حالت بالضرور شکم مستسهل شود زیرا
که چون کیلوس را رفتن بجگر مسدود دبیند بطرف امعا منحدر شود پس اسهال کیلوسی لاحق شود و
ردی لانه یدل علی شدة الورم وضعف القوی لهذا قال الشیخ ورم الکبد اذا قارنه الاسهال
فهو مهلک و نشان خاص ورم محدب کبد آنست که سعال شدید و ضیق النفس و احتباس بول پیدا
بود و ترقوه باسفل کشیده شود و ورم هلالی در جایگاه کبد پدید آید و هرگاه هم در مقعر و هم
در محدب ورم لاحق شود کار مشکل تر شود و اعراض و علامات هر دو ظاهر نمایان گردد و گاه باشد که ورم
در مقعر بود یا در محدب چیزی در علامات خاص دیگر پیدا آید اما بحد درجه خاص آن نرسد مثلاً خواق
ذهاب شهوت طعام هم در وی بشدتی که در ورم محدب شود در مقعر اگرچه پدید آید اما هرگز بدان
درجه نرسد که در ورم محدب ظهور مینماید علاج اول فصد باسلیق یا اکحل کنند و خون بحسب
قوت بتفاریق گیرند و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انارین همراه سکنجبین قندی میدهند
و در آینده یعنی از روز شروع تا سه روز آب کاسنی سبز و آب کشنیز تر و یا شیرهٔ برگ خرفه یا صندل
با گلاب و قدری زعفران سائیده طلا نمایند چون سه روز بر ورم گذشته باشد درا دویه مذکوره
طلا بابونه و اکلیل الملک و آرد جو نیز شامل کنند و طلا نمایند و قبل از تنقیه خواه بالفصد باشد خواه
باسهال از استعمال محللات اجتناب واجب دانند تا باعث زیادتی ورم نگردد پس اگر ورم
مقعر بود هرگز مدرات ندهند و بشرط قبض طبیعت مسهل دهند و بهترین مسهل درین وقت آنست که خلط را
با شیرهٔ تخم کاسنی یا آب عرق کاسنی دهند قدری گلقند آمیخته و اگر ورم محدب بود برای ادرار
این مدرات دهند شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه سکنجبین قندی آمیخته بدهند
و انجا که ورم مع الاسهال بود این قرص دهند برای قبض صنعت قرص تخم حماض طباشیر
گل سرخ زرشک هر یک پنج درم لک دراوند هر یک یکدرم زعفران نیم درم کوفته بیخته بآب
سرشته قرصها سازند و یک مثقال یا یک توله رب انار دهند اما بعد از فصد که عمل تنقیه تمام
کرده باشند این قرص دهند و قبل از تنقیه دوای قبض دادن مناسب نیست که فرید درد و الم خواهد بود
بسبب بیاری قبض و اگر ورم صفراوی باشد علامت آن زردی زبان و روی و براز و نارنجیت
بول و سرعت نبض و قی صفراوی و شدت التهاب و قلق و تشنگی مفرط و زبان متقشر باشد به شور

صفراوی باشد که در آخر سیاهی بر زبان پدید آید علاج برای تفتیح سدّه ورم تخم کاسنی و بیخ آنهم
نیمکوفته بجوشانند و بطبیخ آن سکنجبین قندی که خوب ترش باشد آمیخته بنوشانند و برای تبرید
شربت نیلوفر و شربت آلو همراه سکنجبین قندی بدهند و اگر سکنجبین براوندی باشد بهتر بود و دوائین
ضماد کنند آرد جو و صندل بگلاب و آب کاسنی و سرکه سائیده ضماد نمایند پس اگر ورم بمقعر کبد بود
اسهال مناسب است و درین حالت برای اسهال بهترین مسهلها این است مسهل گلسرخ
گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عناب سپستان مغز فلوس گلقند روغن بادام حسب معمول
مرتب کنند و بدهند و از مدرات احتراز نمایند و اگر ورم بمحدب باشد از دادن مسهلات احتراز نمایند
مدرات دهند تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین تخم خربوزه سکنجبین قندی راوند راوند باریک سائیده در
سکنجبین بیامیزند و شیره با آمیخته بنوشانند و اگر شکم مستسهل باشد قرص که در ورم دموی مذکور شد
درینجا هم بکار برند و اگر ورم بلغمی باشد علامت آن سپیدی روی و زبان ترهل و استرخای
عضلات روی و قلت تشنگی و تپ و درد شدید نابودن پس اگر ورم در محدب بود آماس نرم
محسوس شود و در ورم بلغمی ثقل زیاده تر محسوس شود و درد کمتر و علامت ورم که در مقعر است
یا در محدب پیشتر مذکور شده پس اگر ورم در مقعر کبد باشد یکدرم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون
را بعسل حب سازند و وقت خواب بخورانند و صباح قرص افسنتین دهند صفت قرص
افسنتین افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته باب
قرصها سازند و دو درم با ماء العسل نیمگرم بدهند و اگر ورم در محدب باشد این مدرات دهند صفت
آن بادیان انیسون تخم کرفس نانخواه بیخ کاسنی نیمکوفته بجوشانند و سکنجبین بزوری حار آمیخته
بنوشانند تا باد در از تنقیه ماده شود پس از آن جهت تسخین جگر این قرص دهند گل سرخ انیسون
تخم کرفس بیخ اذخر مصطگی سنبل اسارون راوند لک فوه زعفران جمله مساوی کوفته بیخته بآب
کشته قرصها سازند و یک مثقال همراه عرق بادیان دهند و غذا قبل از تنقیه که بادرار کنند نخود
آب مونگ و با نخود آب یا شیره مغز بادام و دیگر هیچ ندهند و بعد تنقیه دراج و تیهو مناسب است
و مشک و زعفران برغن سوسن حل کرده طلا سازند و این طلا هم مناسب است سنبل افرنجی
زعفران مساوی و آب سائیده نیمگرم طلا سازند و اگر ورم سوداوی باشد سبب سدّه بود که

در بیان مسالک کبد و طحال عارض گردد پس برآمدن سودا اگر جگر و داخل شدن بطحال متعذر باشد و بسبب تمکن سودا در جگر ورم عارض گردد علامتش آنست کہ در جانب راست زیر پہلو چیزے صلب نمایان شود و درد و تپ ہیچ نباشد و بدن لاغر شود و رنگ بدن فاسد شود و گاہ باشد کہ با ورم مذکور حرارت در مزاج پیدا آمیده و باعث زیادتی تحجر و صلابت گردد علاج ہر بختین بادہ ہر روز جلابی از بادیان و تخم کاسنی و تخم کرفس و گاؤزبان و نبات بدہند و برای تلیین صلابت این ضماد بعمل آرند ضماد حلبہ انجیر مقل اشق اکلیل سداب صندل سفید سنبل الطیب موم سفید روغن بابونہ حسب دستور مرتب کنند و بعمل آرند و ہرگاه سختی رو بنرمی آرد و ماده نضج یابد این مسہل بدہند مسہل بادیان تخم کاسنی تخم کرفس گاؤزبان بادرنجبویہ اصل السوس نیمکوفتہ افتیمون در صره بستہ سنا مکی شکر سرخ معجون نجاح حسب ضابطہ مطبوخ سازند ہمراه معجون بدہند و اگر ضرور دانند فصد باسلیق ہم بعمل آرند کہ نفع کافی بخشد و بعد تنقیہ دواء الکرکم و قرص زرشک کبیر نافع است صفت دواء الکرکم سنبل زعفران ہریک دو درم دارچینی مرمکی قسط تلخ فقاح اذخر ہریک یکدرم کوفتہ بیختہ با عسل خالص بسرشند یکمثقال بدہند و کرکم زعفران را گویند صفت قرص زرشک کبیر عصارهٔ غافث فوه لک مغسول راوند تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطگی سنبل الطیب ہریک سہ درم زرشک منقی تخم خربوزه مغز تخم خیارین ہریک چہار درم گل سرخ ترنجبین ہریک شش درم زعفران یک و نیم درم کوفتہ بیختہ باب ترنجبین سرشتہ اقراص سازند و این قرص ورم بلغمی را نیز مفید است ورم جگر کہ از ضربہ و سقطہ عارض گردد علامت آن تقدم سبب است علاج رگ زنند و خون بقدر مناسب بگیرند و یکدرم گل ارمنی سائیده و بلعاب اسبغول سرشتہ فی الفور بخورانند و پس از آن یکمثقال راوند و یکمثقال فوه و یک درم دارچینی کوفتہ بیختہ سفوف سازند و یکدرم ازین سفوف با دو تولہ شربت بنفشہ بخورانند و سفوف راوند و گل ارمنی و حب الآس نیز کہ ہر سہ ہموزن باشند خیلے مناسب است و این دو اضماد سازند صفت ضماد نخود مقشر راوند ہریک سہ درم مومیائی دو درم مومیائی را روغن بنفشہ یا روغن سوسن یا روغن گل بگدازند و دیگر ادویہ کوفتہ بیختہ دران بسرشند و ضماد نمایند

ضماد دیگر عود زعفران حب الغار مقل مصطگی سنبل الطیب مساوی بگیرند و به روغن گل نیم گرم تر
کرده ضماد سازند **فصل** در ورم عضلات شکم بدانکه ورم عضلات شکم اکثر مشتبه می شود
بورم جگر لهذا بعد اورام جگر ذکر آن و بیان فرق بینهما لازم آمد معلوم باد که عضله های شکم همگی چهار
زوج است یکی در طول شکم است بشکل مستطیل از غضروف خنجری تا عظم عانه و دوم در عرض شکم
است و دو زوج دیگر مورب واقع اند یکی بر دیگری بتقاطع صلیبی از سر شراسیف تا عانه و از خاصره
تا غضروف خنجری پس هرگاه در عضله که غائر است و مورب مائل بسمت جگر آماس پدید
آید اشتباه مشکل گردد که آیا در ورم عضله است یا در مقعر جگر و فرق بینهما این است که ورم
جگر هلالی شکل باشد و خوب نمایان نگردد علی الخصوص اگر ورم بسوی مقعر بود یا آنکه مریض فربه
و تنآور باشد که مردم فربه را اگرچه ورم بحدبه جگر باشد متعذر در نیاید و دیگر عوارض که از لوازم آماس
جگر است چون احتباس بول و بطن و ذهاب شهوت طعام و غیر آن همه پیدا باشد بخلاف ورم
عضلی که مستطیل باشد یا عریض یا مورب هرچه که بود یکطرف آن غلیظ بود و طرف دوم دقیق
همچون ذنب الفار یعنی دم موش و هرگز هلالی شکل نباشد و بیشتر نمایان بود و از عوارض
که لازم ورم جگر است هیچ پیدا نباشد و هرگاه ورم در عضله مستطیل افتد انجذاب ترقوه بجانب
گواهی دهد علاج این مرض آنست که در ابتدا فصد کنند و مسهل دهند و صرف رادعات ضماد سازند
و از استعمال رادعات خوف تحجر ماده نکنند و نزدیک بانتها ادویه محلله صرف ضماد سازند
و خوف انحلال قوت نکنند بخلاف ورم جگر که دران استعمال رادعات تنها در ابتدا و محللات
فقط در انتها ممنوع است و اگر ماده جمع شود و ریم کنند زودتر باهن بشگافند و انتظار نکنند که باز
منفجر شود زیراکه در اهمال خوف است که متآکل و متعفن سازد صفاق را و باشد که بجانب اندرون
منفجر شود و با حشا متاذی گردد **فصل** در دبیله کبد و این مرض بیشتر بعد ورم گرم حادث شود
چنانکه صلابت در جگر بیشتر عقب ورم سرد عارض گردد و معلوم باد که هر ورم که در چنین موضع
واقع شود از سه حال خالی نباشد یا تحلیل یابد و هو الاکثر و یا صلب شود و یا ریم جمع آرد و ریم
کند و دبیله گردد و نشان تحلیل آنست که اعراض برطرف شود و صحت پدید آید و روز بروز حال
مریض نیک گردد و علامت صلابت ورم آنست که محسوس شود چیزی محکم با ثبات در جگر اما علامت جمع شدن

ماده در دبیله گشتن آن است که تب و درد و جمیع امراض چون تشنگی و ذهاب شهوت طعام و سرخی
روی و عرق و نخس که بهم رسند و افزون تر گردد و خفتن بر پشت بهتر گردد و بر پهلو متعسر و
هرگاه ماده تمام جمع آید و پخته گردد همه اعراض روی بخفت آرند نشان انفجار و شگافته شدن
دبیله آن است که قشعریره و نافض در بدن افتد و ماده از دبیله برآید و بدان سبب کبد سبکی
پیدا آید و ماده که از دبیله برآید از چهار حال بیرون نباشد یا بقی مندفع شود و یا باسهال و این
بیشتر در ورم مقعری افتد یا در دار مستفرغ شود اگر در ورم در محدب کبد باشد به ناحیه کلیه
گیرند یا میل نماید بجانب فضای جوفی که مابین ثرب و امعا است و آب استسقائی قی در انجا جمع
شود و در مفتوحات در بول و براز و قی اثری از ریم پدید نمی آید مگر دران حالت که بعضی ازین
ماده بدین موضع گراید و بعضی بسوی معده و امعا و کلیه برآید اما هرگاه توجه ماده بالکلیه بجانب
فضای مذکور باشد و در بول و براز چیزی از ریم ظاهر نشود درانحالت استدلال بر انفجار ورم از حدوث
قشعریره و نافض و خفت اعراض و پست شدن آماس توان کرد و بالای معده در فضای
مذکور گرانی ماده محسوس گردد و آنجا که ماده در بول و براز برآید اگر ریم سفید بود دلیل نضج
باشد و اگر مشابه دردی باشد نشان قصور نضج بود **علاج** هرگاه معلوم کنند که ماده رو بجمع آورده
هرگز بفصد و اسهال اهمال نکنند و رادعات ضماد نمایند تا باشد که ماده جمع نشود و هرگاه این
تدابیر فائده نبخشند یا بسبب مانعی بفصد و اسهال اقدام نتوان کرد پس چیزهایی که نضج دهنده
باشند ضماد کنند تا ماده زود پخته شود و منفجر گردد و در بول و یا براز و یا قی مندفع شود و برای
تنقیه ریم شربت قند گلاب آمیخته یا سکنجبین یا ماء الشعیر یا شهد خالص خیلی مفید است و همچنین شیره
تخم خیارین و شیره تخم خربوزه یا شربت عناب یا شربت خشخاش یا شربت نیلوفر مناسب با
طبیخ ازز وفا و فقاح کرفس و بادیان و انیسون و نبات دهند هر یکی ازین ادویه که مذکور شد بحسب حال
و تقاضای علاج دهند تا ماده ریم را بتمامه پاک کند و چون دو ساعت شربت این دوا بگذرد
من بعد چیزی که لحم قروح رویاننده است با شیائی که آنرا بجگر رساند آمیخته بنوشانند و از ادویه ملحمه
یعنی رویاننده گوشت کندر است و دم الاخوین مانند آن و این ادویه در جراحت مفید
صفت دوای ملحم قروح جگر مصطکی تخم کاسنی گل ارمنی هر یک مثقال کندر دم الاخوین

گل سرخ طباشیر هر یکی دو مثقال کوفته بیخته سفوف سازند قدری شربت دو درم داده دیر
که رساننده ملیّنات بجگر اند کاسنی و تخم کرفس است یا سکنجبین یا ماء العسل آمیخته و برای قبض و تقویت
جگر صندل و لسان الحمل و مصطگی و راوند دلک ضماد سازند و جهت حفظ قوت اشیای ذی عطر
و قبض چون عود و زعفران و مانند آن در اشربه و اطلیه و ادهان موافقه استعمال نمایند و غذا
که درین مرض توان داد حریره است که از نان سفید و زرده و روغن بادام و شکر سفید ساخته باشند و
صفرة البیض نیمبرشت و گوشت کبک و دراج و تیهو و جوزه مرغ و شیره تازه جوشیده بقند شیرین
کرده انتباه اگر ماده بجانب روده مائل بود مسهل خفیف برای اخراج آن دهند و اگر بسوی
گرده و مثانه مائل باشد مدرات دهند و اگر ماده ورم منفجر نقبی و اسهال یا ادرار خارج نشود
پس بالیقین بدانند که ماده در فضای صفاق رفته درینحالت بعلاج استسقای زقی تدابیر
اخراج آن کنند فصل در سوء القنیه و استسقا معلوم باد که سوء القنیه مقدمه استسقا است
و علاج این مرض خفیف تر و سبک تر از علاج استسقا است و سبب این مرض ضعف کبد و فساد
مزاج جگر است و باشد که از فساد و ضعف معده نیز عارض گردد بسبب مجاورت و اتحاد لطیف
که معده را با جگر است علامت سوء القنیه انست که ورم در پنجه دست ها و پاها و در پلکهای
چشم تهبج پدید آید و رنگ بدن و چهره بزردی و سفیدی گراید و گاه باشد که در بن دندان
بثورات پیدا آیند و بر لب جراحت افتد و خواب و بیداری بر مجرای طبیعی نباشد و گاهی اجابت
نرم شود و گاهی قبض واقع گردد و گاهی براز خشک آید و گاهی تر تدابیر صاحبان سوء
القنیه و استسقا در غذای ایشان تقلیل ضرور است مقدار غذا باید که هشتم حصه از غذای ایام
صحت باشد و از حبوب بقول احتراز واجب بود فقط بقدر نخود آب یا آب یخنی قناعت کنند
و اگر صبر نکنند باشد گوشت کبک یا تیهو یا دراج که بقرنفل و دارچینی و زیره و الائچی و فلفل
مطیب کرده باشند مناسب است و از آب سرد و روغن احتیاج بلیغ کنند و بجای آب عرق بادیان
یا عرق کاسنی یا عرق مکو بهتر باشد و غسل بآب شور کنند و از آب شیرین اجتناب نمایند و
اگر آب شور موجود نباشد در آب شیرین قدری نمک شور اندازند و گرم کنند و از ان غسل کنند
و ریاضت مشی واجب شمارند و در هر مرض بفصد هرگز مبادرت ننمایند علاج اول چند روز ادویه منضجه

دهند بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر تخم کرفس افسنتین عنب الثعلب
تخم کشوث در خرقه بسته شهد خالص دواها را در سه پاؤ آب بجوشانند هر گاه نصف آب باقی ماند
بهمه صبح و نیمه شام شهد آمیخته نیمگرم بنوشانند و اگر تنقیه ضرور دانند بعد نضج این مسهل دهند ایارج
فیقرا تربد سفید خراشیده زنجبیل سنا مکی روغن بادام دواها کوفته بیخته بروغن بادام چرب
کرده بدو توله شهد خالص یا چهار توله شربت افسنتین بیامیزند روزیکه مسهل دهند اول این
دوا بخورانند بالای آن جوشانده معمولی منضج بنوشانند و اگر ضرور دانند در مسهل تکرار عمل نمایند
و بعد تنقیه جهت تقویت دوا الکرکم صبح و دو بید الورد شام با عرق بادیان دهند صفت
دوا الکرکم صغیر زعفران سلیخه سنبل الطیب از هر یک دو درم فقاح اذخر قسط شیرین دارچینی
از هر یک یکدرم کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربت یکمثقال و کرکم زعفران را گویند مقدم
درین اجزا است لهذا بدین نام موسوم گردیده و این دوا با عرق بادیان دهند صفت دو بید الورد
در تقویت جگر و معده و سوء القنیه و استسقا نفع عظیم می بخشد سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر
دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کشوث لک منقی تخم کاسنی تخم کرفس زراوند
طویل حب بلسان عود غرقی هیل از هر یک یکدرم ورق گل سرخ برابر همه ادویه کوفته بیخته در شهد خالص
سه چند وزن ادویه باشد معجون سازند قدر شربت از یکدرم تا دو درم بحسب حال سن و سال مریض
با عرق بادیان دهند صفت شربت افسنتین که برای بدرقه مسهل گفته شد افسنتین
پنجاه درم سلیخه بیست درم تخم کرفس سی درم در دو من آب عبارت از هشتاد توله است بجوشانند
و صبح جوشش دهند هر گاه یک من آب یعنی چهل توله باقی ماند صاف کرده با یک من شکر سفید یعنی
نیم آثار شربت طیار کنند و از ادویه مسهله که مذکور شد در چهار توله شربت بیامیزند و بخورانند
و در میان زمان اسهال اگر تشنگی غلبه کند عرق بادیان نیمگرم بدهند استسقا و این مرضی است
مادی که ماده آن بارد بود و در خلل اعضای ظاهری یا باطنی در آمده اعضا را متورم گرداند و استسقا
بر سه قسم است لحمی و زقی و طبلی - لحمی آنست که ماده در خلل گوشت اعضای ظاهر در آید و آنرا
متورم گرداند و زقی - آنست که ماده رطب سیال در فضای که مابین صفاق و ثرب است
در آید و ازین سبب شکم بزرگ چون تربوز کلان یا مشک پرآب گردد و طبلی - آنست که بادهای غلیظ

ابلی لتحلیل رفتن مائی مابین ثرب و صفاق در آید و چون دست بر شکم زنند آواز طبل آید
علامات استسقای لحمی آنست که تمام بدن منتفخ گردد همچون خمیر و چون عضو را بانگشت
غمز کنند فرو شود و لحظه باثر غمز منخفض بماند بعد از آن آهسته آهسته عضو برابر شود و سفیدی بول
و بطلان هضم و انطلاق طبیعت و ترشی دهان و قلت عطش پیدا بود اما اگر استسقاء مع الحرارت بود
علامات حرارت پیدا باشد چون شدت عطش و سرخی بول و تلخی دهان و مانند آن و باید دانست
که سبب کلی استسقای لحمی ضعف قوای جگر است و آن اکثر از برودت واقع شود و باشد که از
حرارت نیز افتد فی الجمله چون بسبب سوء مزاج سرد یا گرم که در کبد حادث شود قوای جگر ضعیف
گردد و بسبب ضعف قوی کیموس هضم کامل نایافته و خون ناشده باعضا و خلل گوشت در آید
بدان سبب انتفاخ در جسم رو نماید و اسباب جزئیه ضعف قوی و سردی جگر بسیار است یکی
نزف الدم یعنی بر آمدن خون بسیار از بدن خواه برعاف باشد خواه بطمث یا از بواسیر دوم
بند و محتبس شدن خون معتاد سوم افراط خوردن آب شدید البرد علی الخصوص بعد حمام
یا پس از ریاضات عنیفه یا عقب حرکات نفسانیه مثل قهر و غضب و غیره چهارم آنکه در عضوی از
اعضا که مجاور کبد اند چون معده و سپرز و شش و گرده آفتی پدید آید و فساد آن بجگر سرایت
کند بسبب مجاورت یعنی هرگاه سپرز ورم کند یا بسبب ضعف در سپرز لاحق شود سودا را از جگر نتواند
کشید پس کثرت سودا قوای جگر را ضعیف گرداند و قوت هاضمه آنرا باطل سازد و یا آنکه معده سرد گردد
و ضعف در آن راه یابد و بسبب برودت و ضعف معده نقصان در هضم معده واقع شود و
کیلوس خام از معده بجگر رود و جگر نیز از نضج آن عاجز آید پس کیموس خام باعضا منجذب شود و بعلت
آنکه نضج کامل نیافته جزو بدن نگردد و در خلل گوشت بماند و همچنین از برودت گرده بسبب مجاورت و ضعف گرده
نیز جگر ضعیف شود مائیت را از جگر نتواند کشید پنجم آنکه سوء مزاج گرم جمیع بدن یا منغص در شش و امعا
یا در پشت یا مرض حجابات صدر محدث استسقا گردد علامات استسقای زقی گرانی و بزرگی شکم
است و صقالات و ترنجیدگی پوست شکم و شکم چنان نماید که گویا مشک پر آب است و چون دست
بر شکم زنند یا بیمار از پهلو بپهلوی دیگر شود خضخضه یعنی آواز جنبش آب مسموع گردد و گاه باشد که در
دستها و پایها و پشت چشم و در انثیین و قضیب آماس پدید آید و چون مرض مستحکم شود فتور و تنگی نفس رو نماید

پس اگر استسقا بغیر حرارت بود عدم تشنگی و سپیدی رنگ بول و احساس سردی بدن شاهد آنست

واگر مع الحرارت بود کثرت تشنگی و زردی یا سرخی قاروره دلیل آنست و علامت استسقای طبلی آنست که گرانی شکم کمتر از گرانی زقی باشد زیرا که در زقی آب در میان صفاق و ثرب یا احشا و ثرب مجتمع میگردد و در طبلی بهمان مقام باد غلیظ مع رطوبت قلیل جمع میشود و باد به نسبت آب خفیف است مانند و یعنی کشیدگی در شکم محسوس شود و شکم چنان نماید گویا مشک پر باد است و چون دست بر شکم زنند آواز طبل دهد لهذا طبلی نامیده اند و خاصه استسقای طبلی است که ناف بسیار بیرون آید و این برآمدن ناف را نتوانا نخ گویند و این در لحمی و زقی نباشد و واضح باد که در استسقای طبلی چون رطوبات در ریاح رقیقه تحلیل شود و رطوبات و ریاح غلیظ بطی التحلیل باقی ماند مسمی میگردد استسقای طبلی به حبن بجای مهمله و بای موحده و علامت مستحیل شدن استسقای طبلی بحبن آنست که صلابت شکم افزون تر شود از آنکه در طبلی بود و حال جگر و بیمار نیک گردد و هضم کامل شود و بدن غذا کامل یابد و بدان سبب قوت در بدن عود نماید و بجز سختی شکم مرضی دیگر پیدا نباشد۔

علاج استسقای لحمی که مع تپ باشد تخم کاسنی تخم خرفه تخم خربوزه ریوند خطائی دوا ها را در عرق مکوی یا عرق کاسنی شیره برآرند سکنجبین ساده آمیخته بدهند و آخر روز نیز همین دواد بهمین طریق دهند و میانه روز دو توله شربت انار در نیم پاو عرق مکوی حل کرده بنوشانند و غذا قدری دال مونگ بی روغن دهند و پشنگ موش و پشنگ بزو طین مغره یعنی گیرو و زنجبیل و زریره در آب مکوی سبز بسایند و نیم گرم در وقت نصف النهار در تاب آفتاب ضماد کنند بر اعضای متورم و اگر تنقیه ضرور و مناسب دانند روز ششم این مسهل دهند مغز فلوس شیره تخم کاسنی گلقند ریوند خطائی مغز فلوس را وقت شب در نیم پاو عرق مکوی تر دارند و تخم کاسنی و ریوند را در عرق مکوی شیره برآورده و بالب مغز فلوس آمیخته بنوشانند و غذا آخر روز قدری دال مونگ دهند واگر باین غذا مریض صبر نتواند کرد قدری پوست باریک نان بدال حل کنند و بدهند و بعد ازاله تپ و ورم برای تقویت جگر دبید الورد یا دواء الکرکم چند روز بخورانند و درین وقت غذا گوشت کبک و تیهو و دراج و چوزه مرغ دارند و اگر میسر نیاید گوشت گوسفند بکار برند **واگر استسقای لحمی بی تپ باشد علاج بدین ادویه کنند** بادیان تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ اذخر تخم کشوث

در خرقه بسته ریوند (۳ ماشه) نیمکوفته گلقند آفتابی (۲ توله) ادویه را در نیم آثار بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند نیمه
صبح و نیمه شام نیمگرم بنوشانند و بجای آب عرق کاسنی یا عرق مکوهی یا عرق بادیان دهند و غذا
در قدری آب یخنی یا نخود آب اندک پوست نان باریک حل کنند و یک وقت دهند و هر روز
در آفتاب ضماد مذکور الصدر بعمل آرند و اکثر اوقات چادر بر سر کشند و پشت بآفتاب کرده نشینند
که برای تحلیل ورم تدبیر خوب است و روز یازدهم یا دوازدهم تنقیه بحب راوند کنند **صفت**
حب راوند راوند نیم درم غاریقون یکدرم بجامه درشت فرسوده کنند تا غبار باریک ازان جامه
بیز شود و هرگز به هاون نکوبند تربد سفید خراشیده دو درم زراوند مدحرج دو دانگ مقل ازرق نیم درم
انیسون یک دانگ سوای غاریقون که در جامه بیخته باشند و دیگر جمله ادویه در هاون بکوبند و بجامه
باریک بیخته بشهد خالص بسرشند و این جمله وزن دوا که یک معتاد است یا عرق کاسنی و عرق
مکوهی و عرق بادیان که هر یکی پنج توله باشد سه توله گلقند آفتابی دران حل کرده صاف کنند و دوای
مذکور را حب ها بسته بابدرقهٔ مذکور استعمال کنند و در تنقیه تعجیل نکنند بلکه برفق و مدارا بعمل آرند یعنی
بعد هر مسهل دو سه روز طبیخ مذکور بنوشانند و بعد ازان مسهل دهند و بعد تنقیه و ازاله ورم و
بید الورد چند روز باستعمال دارند تا تقویت حاصل شود و استسقای لحمی را به نسبت دیگر اقسام
استسقا اسلم گفته اند **طریق علاج استسقای لحمی بنوعی دیگر** عصاره ریوند صبر سقوطری هریکی
یک سرخ دانه هیل لک مغسول سنبل الطیب تربد موصوف یعنی خراشیده گل سرخ دانه هیل بزرگ
کابلی هر یکی یکماشه کوفته بیخته بشهد خالص بسرشند و بلیسند صبح و شام و بالای آن این طبیخ بنوشند
تخم کاسنی (۳ ماشه) بادیان (۳ ماشه) برنگ کابلی (۳ ماشه) تار مشک یعنی ناگکیسر (۳ ماشه) انجیر زرد (۲ دانه) زرنجبیل کوفته (۳ ماشه) عنب الثعلب (۳ ماشه) و تخم
خربوزه کوفته (۵ ماشه) جمله ادویه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه یک پاو آب باقی ماند نیمه ازان صاف
کرده و دو توله شربت دینار آمیخته صبح بنوشند و نیمه دیگر بعد خوردن دوای مذکور قریب شام
نوش کنند و این جمله مقدار دوای یک روز است همبرین مقدار هفت روز یا ده روز یا چهارده
روز بعمل آرند و اگر حاجت باقی ماند تا بیست و یک روز بعمل آرند استسقای لحمی و زقی هر دو را
نفع کافی بخشد **فائده جلیله** هرگاه باطل شود هضم اعضا حادث شود استسقای لحمی و هرگاه هضم
کبد ضعیف شود عارض گردد استسقای زقی و هرگاه باطل شود هضم از معده لاحق شود

استسقاے طبلی پس در علاج لحمی عمل ها نمایند که باعث تجفیف و خشکی رطوبات غریبه شود وان اسهال است و ادرار و غسل باب شور و تعریق و تدفین و بهترین تدابیر تعریق یعنی عرق آوردن انست که مثل تنور سفالے سازند و دران آتش افروزند هرگاه تنور خوب گرم شود آتش از تنور بیرون آرند تا گرمی تنور کمتر شود و قابل برداشت طبیعت گردد و جسم را نسوزد پس مریض استسقای لحمی را دران نشانند و هر قدر عرق از اندام او برآید پاک کنند و این عمل بهتر از نشاندن حمام گرم است زیرا که هوای حمام بسبب نداوت آب گرم و تر است و هوای تنور که مذکور شد گرم و خشک است و آن بعلاج مریض مناسب تر است و تدفین آنست که مریض را تا گردن در ریگ گرم دو سه ساعت دفن کنند و غسل باب دریای شور نیز مجفف رطوبات غریبه است اما اگر آب دریا میسر نشود آب چاه را نمک شور انداخته جوش دهند و از ان آب غسل کنند و استعمال مدرات و مسهلات با دویه مناسب مرض و موافق مزاج مریض نیز از مجففات است و در استسقاے زقی تمامتر سعی در تقویت قوت هاضمه جگر کنند یعنی از سفوف و حبوب و معاجین و اشربه و اغذیه انچه مقوی قوت هاضمه جگر است و درین مرض اختصاص یافته بعمل آرند و در استسقای طبلی در تقویت قوت هاضمه معده سعی بلیغ بجا آرند باستعمال ادویه مقوی قوت هاضمه معده که درین مرض مخصوص شده هم از داخل و هم از خارج و در استسقای لحمی فقط استعمال ملینات صلابت از خارج نمایند با دویه مخصوصه این مرض از قسم مراهم و قیروطی ها و اگر ضرورت تنقیه دانند انچه در استسقای زقی گفته شود بموجب آن تنقیه بعمل آرند طریق علاج استسقاے زقی تربد سفید خراشیده دو توله سنا مکی دو توله حب النیل دو توله انیسون دو توله زنجبیل دو توله راوند دو توله پوست هلیله کابلی دو توله پوست هلیله زرد دو توله هلیله سیاه دو توله شاهتره دو توله ادویه کوفته بیخته در دو توله روغن بادام چرب کنند و بدو وزن ادویه شهد خالص لبسرشند و نگاهدارند پس هر روز یکچهٹانک پوست درخت کچنال و یک چهٹانک پوست درخت سرس خواه خشک باشد یا تر در سه آثار آب شیرین بجوشانند و نگاهدارند و دو توله دوای مذکور علی الصباح بخورانند و بالای آن بقدر نیم پاو آب مذکور بنوشانند و بعد غذا و هر وقت که خواهش آب شود همین آب دهند بلکه در استنجا و وضو نیز همین آب صرف کنند اگر فضل الهی شامل حال شود بعرصه بیست و یک روز یا کم و بیش یک ماه

صحت کلی حاصل شود هر روز دو سه بار اجابت نرم شود و ماده باسهال خارج گردد و بزرگی شکم روز بروز کمتر گردد و اگر تپ لاحق باشد اول بازاله تپ سعی کنند و بعد ازان این دوا باستعمال آرند و برای ازاله تپ شربت بزوری معتدل در آب مذکور یا در عرق کاسنی یا در شیره تخم خربزه مناسب و نافع است **علاج دیگر که بالخاصیت نافع است** یک عدد ضفدع کوچک از چاه یا حوض صید کرده شکمش چاک و احشا دور کنند پس بر سنگ باریک بسایند و باندک آرد گندم مخلوط کنند پس آنرا با دیگر آرد گندم بقدری که موافق غذای مریض باشد مخلوط کرده ازان یک یا دو نان تیار کرده تمام آن نان بمریض بخورانند انشاء الله تعالی در هفته یا عشره صحت کلی حاصل شود **علاج هر سه قسم استسقا بطریق دیگر** پوست نرم درخت کچنال پوست نرم درخت سرس برگ لگر ندا وان گیاهی است که در خرابه ها می روید فلفل سیاه هر چهار اجزا مساوی الوزن بگیرند و باریک کوفته باندک عرق برگ لگر ندا سرشته گولی ها بمقدار کنار صحرائی بندند و خشک کرده نگاهدارند دو گولی صبح و دو شام با قدری آب جوشانده پوست کچنال و پوست سرس استعمال کنند یک چهتانک پوست کچنال و یک چهتانک پوست سرس هر دو را در دو و نیم آثار آب جوشانده هر روز نگاهدارند و بهمین آب بدرقه گولی ها سازند و بعد طعام نیز همین آب نوشند و باستنجا و وضو نیز همین آب صرف کنند و هر صباح آب تازه تیار کنند و تا شب صرف نمایند و تا استعمال گولی هرگز بآب خالص التفات نکنند بفضل شافی مطلق بعرصه بیست و یک روز ازین اقسام ثلاثه که مذکور شد هر قسم استسقا که باشد باستعمال این دوا زائل شود **علاج اطفال خردسال که بمرض سوء القنیه یا استسقا مبتلا شوند از هر قسم استسقا که باشد زائل شود** و بزرگی شکم که بغیر استسقا اکثر اطفال را لاحق می شود نیز زائل گردد باستعمال این حب برگ لگر ندا و نانخواه یعنی اجواین فلفل سیاه و زنجبیل هر چهار مساوی الوزن و نمک سیاه برابر دو جزو در عرق برگ لگر ندا سحق کرده بقدر دانه مژ حب ها بندند و خشک کرده نگاهدارند یک حب صبح و یک شام بدهند و بالای آن قدری آب جوشانده نانخواه اندک نمک سنگ انداخته بقدر دو سه توله بنوشانند و اگر تپ هم شریک باشد با شیره تخم خربزه دهند و اگر با تپ سرفه هم باشد سه ماشه اصل السوس مقشر با تخم خربزه شامل کنند و شیره هر دو بر آورده قدری شربت بزوری معتدل

آمیخته بالای حب بنوشانند **علاج کلانی شکم شبیه باستسقای زقی** بعضی زنان را که بعد
وضع حمل بعلت قلت اخراج ماده نفاس کلانی شکم شبیه باستسقای زقی لاحق شود مفید است این
حب و ضماد که مذکور میشود و بیک یا سه هفته زائل شود بشرطی که تپ شریک آن نباشد فلفل دار
فلفل فلفلمویه چاب شیطرج اشنه سعد کوفی نمک کابلی دیودار پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله و
فستق تخم قرطم شیرین بادیان کنجد پیپل اندر جو هر یک یکدرم تربد سفید خراشیده شش درم ادویه کوفته
بیخته بقند سیاه کهنه که هموزن ادویه باشد سرشته حب مقدار هفت ماشه بندند و یک حب
صبح و یک شام با قدری عرق بادیان بدهند و اگر مزاج قوی باشد دو حب صبح و دو شام دهند و بیخ
حنظل با آب سائیده هر روز گرم گرم بر شکم ضماد نمایند و غذا دلیه گندم شیرین یا نمکین و یا نان با یک
دال مونگ یا آب نخی حل کرده بدهند و آب تازه دهند بسیار سرد ندهند **علاج استسقا
که بشرکت امراض دیگر اعضا لاحق شود** و آن بر چند نوع است یکی آنکه استسقا از ضعف
سپرز لاحق شود علاج آن این است که تنقیه سودا کنند و تقویت سپرز سعی نمایند بمقویات
سپرز دوم آنکه استسقا از سردی شش عارض گردد علامت آن سرفه خشک دایم است و ورم
پای ها علاج شربت زوفا و گلقند دهند سوم آنکه استسقا بمشارکت جگر یا مرض ماساریقا و
لاحق شود علامت آن اطلاق معده است و بر آمدن فضول از امعا علاج شربت بزوری و شربت
انار دهند و بتقویت جگر کوشند چهارم آنکه استسقا بمشارکت گرده حادث شود علاج آن از فصل
گرده ظاهر شود پنجم آنکه استسقا بمشارکت رحم واقع شود بسبب بند شدن خون حیض علاج آن
در مبحث رحم مذکور شود ششم آنکه استسقا از افراط خون در بدن عارض شود علامتش آنست که
خون بواسیر بسته شود یا خون فصد معتاد نگرفته باشند علاج فصد کنند و خون بقدر حاجت بگیرند و
بعد فصد شربت زرشک و لیمون و شربت انار ترش مفید است هفتم آنکه استسقا بسبب بسیار
بر آمدن خون لاحق گردد علاج اشربه و اغذیه خون افزا تناول کنند چون شربت انگور و زرده تخم مرغ
و گوشت جوزه ماکیان و تیهو و دراج هشتم آنکه استسقا از سوء مزاج تمام اعضا پیدا آید علامت آن
تپ های حاد مزمن است و بقراط گفته استسقا که بمرض حاد افتد ردی است نهم آنکه استسقا از
جهت مغص و پیچش لاحق شود علامت آن درد دایمی نواحی ناف است و بقراط گفته هر کرا مغص دایم بود

و بمسهل زایل نشود که ماده باقتضای طبیعت انجا رود در ینصورت اول علاج نفس باید آنچه در باب نفس
گفته شود و بعد از ان علاج استسقا کنند دهم آنکه استسقا تابع درد پشت بود و علامت آن درد دائم
در پشت است علاج آن انست که علاج درد پشت کنند یازدهم آنکه استسقا از جهت امراض
حجابات صدر بود و علامت آن تنگی نفس و سرفه بود علاج بنفشه و زوفا و اصل السوس و پرسیاوشان
بجوشانند و صاف کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته بنوشانند و دیگر تدابیر بحسب حال مریض
برای طبیب است **فصل در اسهال کبدی** یعنی اسهالی که ماده آن در کبد باشد
و آن بر شش نوع است قیحی و غسالی و صفراوی و صدیدی و خاثری و قوی. نوع اول
اسهال قیحی و قیح ریم را گویند و سبب آن انفجار دبیله جگر است و کیفیت آن بمقام دبیله مذکور
شده دوم اسهال غسالی و آن شکل آبی بود سرخ رنگ که گوشت در ان شسته باشند و سبب
آن ضعف جگر است و آن نیز بمقام ضعف جگر مسطور گردیده سوم اسهال کبدی صفراوی
و علامتش آنست که در جگر گرمی و سوزش باشد و دیگر علامات که در سوء مزاج حار جگر بیان شده
ظاهر باشد و این قسم اسهال بیشتر در حالت خلای معده افتد و بعد خوردن غذا ساکن شود و در
آخر هضم باز اسهال جاری شود و از درد امعا خالی باشد بشرطی که اسهال کبدی بسبب مرور
ایام احداث سحج در امعا نکرده باشد علاج هرگز قابضات ندهند و هرگز بحبس اسهال سعی نکنند
که حبس این قسم اسهال بسبب منع خروج ماده موذی فی الفور هلاک کند پس بهتر آنست که در
تنقیه و تعدیل مزاج جگر کوشند و درین حالت ماء الشعیر و شربت نیلوفر و شربت انار شیرین و شربت
عناب بغایت نیکو است که درینها قبض نیست بلکه تنقیه و نیز تطفیه حرارت جگر کنند و پس از
تنقیه اگر اسهال باقی ماند شربت خشخاش و شربت بیخ الجبار با طبیخ تخم خطمی دهند چهارم اسهال
صدیدی که از جگر باشد و صدید زرد آب را گویند و سبب آن احتراق خون یا دیگر خلط است در
جگر و علامت آن همان است که در اسهال صفراوی مذکور شده و علاج آن نیز همان است که در
اسهال صفراوی گفته شد صندل بگلاب سائیده و خرقه بدان آلوده بر جگر نهادن مفید
است و در ینوقت فصد اسلیم از دست راست خیلی نافع باشد و این قسم اسهال را نیز تبرید بیخ
هندبا کرده پنجم اسهال خاثری کبدی خاثر شی غلیظ و جسم غریب را گویند که مشابه دردی بود

در رنگ و قوام و این قسم اسهال بسه سبب لاحق شود یکی آنکه دبیله کبد قبل از اندمال نضج
که هنوز ماده ریم نشده منفجر شود و باسهال برآید دوم آنکه سده جگر بگشاید و باسهال برآید و این ظاهر
است که سده بطول مکث بسبب حرارت موضع مستحیل گردد بمدّه سوم آنکه احتراق مفرط
در کیموس افتد عطش مفرط پیدا است که از شدت احتراق آنچه لطیف است از وی فوت کیموس
فانی شود و آنچه غلیظ است باقی ماند مثل دردی و علامت آن تقدم عطش است و درد و بیهوشی
که او مرض امعا است هیچ نباشد علاج فی الفور در حبس اسهال مبادرت نکنند تا وقتی که خوف
آثار ضعف ظاهر نشود و هرچه در صفراوی گفته شد درینجا هم بعمل آرند و کباب جگر گوسفند خوردن
درین مرض مفید است و معلوم باد که اسهال کبدی که از صفرا یا از صدید یا از خاثر بود چون
مزمن شود اکثر بسحج امعا یعنی خراش روده منجر شود بسبب حدت ماده که از جگر بامعا ریزد و علامت
مش آنست که گاهی اخلاط مذکوره باخون مختلط برآید و گاهی نامختلط و گاهی عقب اسهال بیمار
راحت یابد و گاهی از شدت الم که بسبب مرور اخلاط حاده بر جراحت امعا واقع شود
درد شدید یامعا لاحق گردد بحدی بلکه مریض را نوبت بغشی رسد پس هرگاه باسهال کبدی سحج
امعا پدید آید باید که باسهال کبدی علاج سحج امعا نیز بعمل آرند و این دوا برای قرح سحج امعا خیلی نافع
است اسپغول تخم بارتنگ تخم خرفه مقشر تخم خبازی هر یک یکدرم نشاسته صمغ عربی هر یک
دو درم گل ارمنی یک و نیم درم سوای اسپغول و بارتنگ همه ادویه را باریک بکوبند و کوفته و
ناکوفته را باهم بیامیزند و بقدر شش ماشه ازین سفوف بگیرند و در آب گرم لت کنند و چند قطره
روغن گل آمیخته بخورانند بفضله تعالی نفع مبین بخشند ششم اسهال دموی کبدی و اسهال دموی
کبدی را ذوسنطاریای کبدی گویند و اگر اسهال خون از امعا باشد آن را ذوسنطاریای معوی نامند
و فرق در میان ذوسنطاریای کبدی و ذوسنطاریای معوی بچند وجه است یکی آنکه در کبدی درد
نمی باشد مگر بر سبیل ندرت وگاه باشد که در نواحی جگر درد خفیف پیدا آید بخلاف آن در معوی
درد شدید می باشد اگر با سحج باشد دوم آنکه در کبدی اکثر خون بدوره آید بمهلت یک روز یا دو
روز و باشد که دو روز برابر خون برآید و باز بند شود تا زمان طویل تا وقتی که ماده در جگر جمع آید آن
زمان باز اسهال لاحق شود بخلاف آن در معوی اسهال خون پی در پی باشد سوم آنکه لازمه

اسهال کبدی است که بدن بکاهد و روز بروز بر هزال و نحافت بیفزاید بخلاف آن در اسهال معوی
که چون مزمن شود و بحد افراط رسد آن زمان هزال پدید آید چهارم آنکه اسهال کبدی علی الخصوص
که دموی بود بغایت بدبو باشد بسبب حرارت و رطوبت جگر بخلاف معوی که منتن نمی باشد بسبب
برودت و یبوست امعا مگر آنگاه که در امعا آکل رود پنجم آنکه در کبدی از اول تا آخر مرض خون
خالص آید یا غسالی و باشد که اول غسالی آید و بعد از آن دموی و خراطه در آن اصلا نمی باشد مگر
آن زمان که مزمن شود و سطح امعا از حدت آن خراشیده شود آن زمان خون با خراطه معا مختلط
آید بخلاف اسهال معوی که در آن اول مرار ظاهر می شود و بعد از چند روز خراطه و جراده بعده
خون و اجسام غشائیه و بعد از آن قیح و چرک آید و گاه باشد که در معوی هم از ابتدا خون خالص
آید بواسطه کشاده شدن دهن رگهای روده بشدت امتلای خون لیکن این خون کثیر المقدار
نباشد بلکه اندک آید و طبیب ناتجربه کار دریابد که خون بواسیر است و در حقیقت خون
بواسیر نباشد و اسهال دموی کبدی از سه سبب افتد۔ سبب اول آنکه نزف معتاد رعاف
یا طمث یا بواسیر بند شود و بدان سبب خون در جگر افزون شود و ایذا دهد پس طبیعت آنرا دفع
کند بسوی امعا سبب دوم آنکه عضوی بزرگ چون دست یا پای منقطع شود و خون که بتغذیه این اعضا
می رسید رجعة القهقری نموده بجگر باز پس رود و جگر آن را کمرده داشته بامعا مندفع سازد و ربط
شدید دست و پای ها تا زمان طویل برای امتناع وصول خون غذا و احداث ذوسنطاریا بمنزله قطع
دست و پای است سوم آنکه تفرق الاتصال در جگر واقع شود بعلت انفجار ورم گرم جگر و یا کثرت امتلای
خون و یا ضربه و سقطه قویه که بشق انجامد و بدان سبب چون منقسم نشود بسوی اعضا چنانکه باید بر سبیل
ترشح بجانب باب آید و از آنجا بامعا فرود آید و علامت اسهال کبدی دموی که سبب آن امتلای
خون بود در جگر بدون تفرق اتصال آنست که خون دفعةً بمقدار کثیر بر آید و باوقات بعیده بود
و تقدم امتلاء و احتباس خون معتاد بر آن شهادت دهد و گرانی و الم در نواحی جگر محسوس شود و
از علامات خراش روده چون وجع امعا و بر آمدن خون مختلط با براز هیچ نباشد و اسهال دموی
کبدی همیشه منتن باشد و چندانکه زمانه دراز بگذرد نتن افزون تر شود و علامت اسهال کبدی
دموی که از تفرق الاتصال افتد آنست که بفترات یعنی باوقات بعیده نباشد و تقدم اسباب

موجبه بحران شهادت دهد علاج اگر اسهال دموی امتلائی یعنی از احتباس خون معتاد بود زود تر
بحبس آن نکوشند تا وقتی که ضعف پدید نیاید زیرا که در حبس آن خوف است که ماده بعضی
رئیس ریزد و هلاک کند پس بهتر آنست که قبل از ظهور ضعف بر سبیل اماله از فصد باسلیق
اندک خون بگیرند تا طبیعت سبک شود و اگر دستها و پایها و قدمین و انثیین را سخت به بندند
اماله خون شود و اگر از فصد و بستن اطراف خون بند نشود برای قبض قرص کهربا دهند با بدرقه شیره
تخم خرفه و آب بارتنگ و تقلیل غذا درین مرض از واجبات است علی الخصوص اگر با تپ
بود از غذا باز دارند و در تفرق الاتصال این قرص قابض و ملحم دهند صفت آن طباشیر
نشاسته دم الاخوین گل ارمنی راوند گلنار عصاره لحیة التیس از هر یک مساوی بگیرند و قرص
سازند و با آب بارتنگ بدهند فصل در یرقان یرقان بر دو قسم است یرقان اصفر که در ان
چشمان و جمله اندام زرد شود و یرقان اسود که در ان اندام و اعضا سیاه شود یرقان اصفر بچند
سبب حادث شود یکی آنکه بر سبیل بحران بود که دفع کند طبیعت مره صفرا را بظاهر بدن علامت
آن تقدم حمای صفراوی است و عارض شدن یرقان بروزهای بحران و یرقان که در تپ
صفراوی قبل از روز هفتم واقع شود ردی است علاج آن سهل و آسان تر این است که
سکنجبین ساده با شیره تخم کاسنی صبح و شام بدهند و شیره آلو بخارا با نقوع تمر هندی با شیره
تخم کاسنی و شربت نیلوفر تپ و یرقان هر دو را نفع بخشند دوم آنکه سوء مزاج گرم در جگر عارض شود
و بدان سبب مستحیل گردد غذا بصفرای ناطبعی و سرایت کند با خون در سائر اعضا علامت آن
تپ صفراوی و تشنگی مفرط و تلخی دهان و خشکی زبان و قلت اشتها و قبض شکم و سرعت نبض
و گرمی ملمس موضع جگر و شدت تپ و زردی یا سیاهی بول و بالای بول کف زرد باشد و این قسم اکثر
بهمراهی سوء قنیه باشد بسبب اختلاط صفرا با خون علاج آن منضج و مسهل است منضج
گل بنفشه شاهتره آلو بخارا تخم کاسنی نبات بخیسانند و صبح و شام بنوشانند و بدین مطبوخ تنقیه
کنند گل بنفشه گل نیلوفر شاهتره افسنتین تخم کاسنی آلو بخارا پوست هلیله زرد ترنجبین گلقند
شیره مغز تخم کدو حسب دستور سه مسهل عمل آرند و بعد تنقیه برای تبرید دفع حرارت جگر شربت
انارین و شربت آلو بخارا مفید است و غذا درین مرض ماء الشعیر و دال مونگ با زرشک و

انار دانه بهتر و مناسب تر باشد سوم آنکه سوء مزاج گرم حادث شود بمراره و بدان سبب صفرا بیشتر منجذب شود بمراره و از کثرت کمیت و فرط حرارت موضع جوشش زند و در بدن پراگنده شود علامتش آنست که بغتةً پدید آید و بول در ابتدا سفید بود و بعد ازان زرد شود و پس ازان سیاه گردد و در آخر میل بغلظت نماید و فرق درین قسم و دران که سوء مزاج گرم جگر افتد آنست که در کبدی خواهش غذا اکثر باشد و تشنگی بسیار بود و قاروره از ابتدا سرخ باشد و رنگ تمام بدن بزردی گراید مگر رنگ روی که مائل بسیاهی بود و قی صفراوی رنج دهد و فرق درین قسم و در یرقانی که از سدهٔ جگر افتد آنست که یرقان در سدی اندک اندک ظاهر شود بخلاف این نوع که بغتةً افتد و از آثار سوء مزاج جگر و سده معرا بود **علاج** شیرهٔ آلو بخارا یا سکنجبین ساده یا شیره تخم کاسنی دهند و تنقیه بدین مطبوخ کنند گل بنفشه گل نیلوفر شاهتره تخم کاسنی آلو بخارا افسنتین پوست ایلیلهٔ زرد ترنجبین بخیسانند و بدهند چهارم آنکه ورم در نفس مراره عارض شود و بدان سبب در فعل وی که جذب صفرا از جگر و دفع آن بسوی امعا است خلل راه یابد پس بالضرور صفرا در بدن منتشر شود علامتش آنست که تپ نرم لازم باشد و زبان درشت بود و تهوع رنج دهد **علاج** آنچه برای ورم حار جگر گفته شده درینجا هم همچنان بعمل آرند پنجم آنکه عارض شود سده دران مجرا که مابین جگر و مراره است برای جذب صفرا از جگر پس چون راه صفرا بند باشد بالضرور همراه خون در سائر اعضا منتشر شود و اعضا را زرد سازد علامت آن قی صفراوی است و تلخی دهن و اندک گرانی در جگر محسوس شود و براز سپید گردد بتدریج ششم آنکه واقع شود سده دران مجرا که مابین مراره و امعا است برای انصباب صفرا در امعا بجهت حاجت براز علامتش آنست که براز دفعةً شود و زیراکه زردی رنگ براز از رنگ صفرا است و چون راه انصباب صفرا مسدود باشد بشبک براز سفید شود و بدشواری خارج گردد بعلت عدم وجود صفرا و گاه باشد که قولنج عارض گردد و براز قطعات برآید بسبب برودت امعا که از عدم انصباب صفرا عارض شود اما قی عارض نگردد و درین هر دو نوع یرقان که بسبب وقوع سده لاحق شود بهترین تدابیر اینست که مغز فلوس در آب کرنب یعنی آب مروق برگهای کرنب حل کنند و بقدر یکتوله روغن بادام تلخ آمیخته بنوشانند برای تفتیح سده خیلی نافع و سریع الاثر است سوای آنچه که مذکور شد دیگر اسباب نیز یرقان اصفر لاحق شود اما آنچه کثیر الوقوع بود مذکور شد **علاج** یرقان زرد برای

غربا که در مواضع و قریات می باشند پنج سر گنڈه بقدر یک چھٹانک هر روز آثار آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند قریب دیگدان نگاه دارند و در تمام روز بدفعات مریض را بنوشانند بهفته عشره مرض رفع شود بارها بتجربه راقم این کتاب در آمده دیگر سبوس نخود دو تولہ وقت شب در آب سرد تر دارند صبح صاف کرده قدری شکر سفید انداخته بنوشانند بفضل شافی مطلق در میان یک هفته صحت حاصل شود دیگر حب القطن یعنی پنبه دانه بقدر دو تولہ شب در آب تر دارند و صبح صاف کرده قدری نمک لاهوری انداخته بنوشانند دیگر برگ حنای خشک یک تولہ شب در آب تر نمایند و صبح صاف کرده اندک شکر سفید انداخته بنوشانند و اگر قدری ملاگیر یعنی براده صندل زرد هم با برگ حنا شامل کنند در عمل قوی تر شود **تدبیر ازاله زردی چشم که بعد ازاله سبب باقی ماند** قدری افسنتین آب جوش دهند و صاف کرده سکنجبین ساده آمیخته در ان آب غرغره کنند دیگر شونیز و شحم حنظل باریک سائیده در شیر گوسفند آمیخته در بینی اندازند تا عطسه آید دیگر سرکه و گلاب باهم آمیخته اندک اندک بدفعات در چشم ریزند دیگر اگر آب انار ترش بدفعات چند قطره در چشم قطور کنند برای ازاله زردی چشم نافع است دیگر قدری سنداًل را شب در آب تر کنند و صبح چند قطرهٔ آب آن در سوراخ بینی یعنی منخرین ریزند و از صبح تا شام سه دو بار بعمل آرند در سه روز زردی چشم زائل شود دیگر پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله خشک هر سه برابر وزن گرفته شب در آب تر دارند صبح ازان آب قطور کنند زردی چشم زائل کند

بیان یرقان اسود یرقان اسود نیز بچند سبب عارض گردد یکی آنکه واقع شود سده در ان مجرا که مابین جگر و سپرز راست و بدان سبب سودا از جگر بسپرز که مفرغه او است داخل نشود بعلت بند شدن راه پس با خون مختلط شده در بدن منتشر شود دوم آنکه حادث شود سده دران مجرا که مابین سپرز و فم معده است و بدان سبب سودا از سپرز بفم معده نرسد و بسبب امتلای سپرز باز بجانب جگر راجع شود و با خون مختلط شده در بدن منتشر شود علامت این هر دو نوع یرقان سدی آنست که بتدریج پدید آید و در جانب راست یا چپ ثقل و تمدد محسوس شود و فرق در بینهما آنست که در نوع اول ساقط شود اشتها بتدریج و ثقل بجانب راست محسوس شود و در قسم ثانی ساقط گردد اشتها یکبارگی و ثقل بجانب چپ باشد علاج باید که اول فصد باسلیق

یا اسلیم کنند از جانب چپ و بعد آن برای تفتیح سده منضج و مسهل دهند منضج بادیان تخم کاسنی
بیخ کاسنی اصل السوس مویز منقی نبات بجوشانند و بنوشانند و بعد هشت روز منضج تنقیه کنند
بدین مطبوخ بادیان تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس مویز منقی سناء مکی شکر سرخ معجون نجاح
دوا را بجوشانند و صاف کنند و معجون نجاح دران حل کرده بنوشانند و این دوای مسهلی نیز نافع باشد
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک سه درم افتیمون یکدرم غاریقون بسفایج
هر یک پنجدرم کوفته سفوف کنند و غاریقون را بموغیه پخته بسفوف مخلوط نمایند و سه درم ازین
سفوف با سه توله ماء الجبن بیاشامند و باید که بر یک مسهل اکتفا نکرده دو سه بار بحسب دستور بعمل
آرند تا تنقیه کامل شود سوم آنکه بسبب ضعف قوت جاذبه یا قوت ماسکه طحال یرقان اسود
عارض گردد علامت ضعف قوت جاذبه طحال کدورت سفیدی چشم است و سقوط اشتها و ظهور
یرقان اسود و دیگر امراض سوداوی چون قوبا و داء الفیل و دوالی و مالیخولیا و جذام و بهق اسود
و علامت آن ضعف ماسکه طحال مکدر شدن سپیدی چشم و اسهال سوداوی وقتی سوداوی عارض
شود و علامت ضعف هاضمه سپرز آنست که اگر بمعده ریزد شهوت طعام افزون تر کند
و اگر بروده ریزد اسهال سوداوی آرد و اگر بدیگر عضو متمکن گردد ورم سوداوی حادث شود و
علامت ضعف قوت دافعه طحال عظم و آماس سپرز است علاج جهت تقویت قوای اربعه طحال
این ضماد بکار برند صفت ضماد افسنتین سنبل الطیب کرمانج قردمانا فقاح اذخر بیخ اذخر
برگ گل سرخ مقل ازرق مساوی بآب برگ طرفا یا آب برگ سداب آمیزند و قدری سرکه در
آن خلط کرده ضماد سازند و بر یامنت کردن و حجامت بلا شرط بر طحال نهادن و موضع طحال را
در اوقات بخرقه درشت مالیدن نفع دارد دیگر خربق سیاه یعنی کٹکی شش ماشه نبات یکتوله
هر دو را بقدری آب جوش داده یک هفته بنوشانند یرقان اسود را زائل کند فصل در امراض
طحال سوء مزاج طحال سوء مزاج طحال هر چند نوع است یکی آنکه حار بود علامت آن
حرارت و تشنگی و سوزش موضع طحال و بول قاروره و براز بسرخی مائل بسیاهی بود پس اگر سوء مزاج
ساده بود علاج آن اینست شیره تخم کاسنی و شیره تخم خرفه با عرق مکوی و سکنجبین ساده
یا سکنجبین بزوری بارد بنوشند یا قرص طباشیر با شربت بزوری معتدل و عرق کاسنی نافع

باشند صفت قرص طباشیر ریوند خطائی یکدرم و نیم زعفران نیمدرم ورق گل پنجدرم طباشیر
سه درم تخم خرفه چهار درم ادویه کوفته بیخته بآب کاسنی لبسرشتند و قرصها سازند دو مثقال با سکنجبین
بزوری یا شربت بزوری بارد و شیرهٔ کاسنی تخم خرفه استعمال کنند و آرد جو بآب برگ طرفا و سرکه
سائیده بر موضع طحال ضماد کنند و اگر سوء مزاج مادی باشد اول فصد اسلیم از دست چپ کنند
و بعد ازان بمطبوخ هلیله تلیین کنند دوم آنکه سوء مزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها است
و عدم تشنگی و کثرت قراقر و بسیاری آروغ و آب دهان علاج بادیان بیخ بادیان انیسون بیخ کبر
بیخ کرفس تخم کاسنی تخم کشوث در خرقه بسته سویز منقی شهد خالص جوشداده صبح و شام بنوشند
و این ضماد سازند ضماد انجیر قسط تلخ برگ سداب پوست بیخ کبر سادی بسرکه سائیده نیم گرم ضماد
سازند و غذا آب یخنی و نان کنند و اگر سوء مزاج مادی باشد تنقیه بدین مطبوخ کنند بادیان انیسون
تخم معصفر کوفته تخم کرفس تخم کشوث در خرقه بسته سویز منقی انجیر زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
سادی شکر سرخ ایارج فیقرا شهد خالص ایارج فیقرا در شهد حب بسته اول بخورند و بالای آن
مطبوخ بنوشند و بعد یک مسهل جوشانده مذکور سه روز استعمال کنند و بر روز چهارم دوای مسهل
دهند بهمین طریق سه مسهل بعمل آرند و تصحیح باد که ماده بلغمی و سوداوی طحال بدشواری خارج
شود اگر بسه مسهل تنقیه کامل نشود بدادن مسهل چهارم هرگز دریغ نکنند تا ماده بالکلیه خارج و
تحلیل شود سوم آنکه سوء مزاج یابس بود علامت آن سختی سپرز است و غلظت خون و
کدورت و کثافت بدن علاج اگر یبوست سادج بود جهت ترطیب شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با مغز
کدو یا شیرهٔ تخم کدو بنوشند و تخم خطمی با لعاب تخم مرو و روغن بنفشه مخلوط کرده بر سپرز بنهند کدو و خبازی
[illegible] و دال مونگ خورند و اگر یبوست مادی بود فصد اسلیم مقدم دارند و بمطبوخ افتیمون
یا معجون نجاح تنقیه ماده نمایند چهارم آنکه سوء مزاج رطب بود علامت آن نرمی و گرانی موضع سپرز
است و قلت عطش و ترهل بدن و رنگ بدی اسربی بودن علاج جهت تخفیف این قرص دهند
صفت آن گل سرخ بیخ کبر زراوند سنبل الطیب لک مغسول زرشک جمله شش درم
سادی کوفته بآب طرفا یعنی بیلکه هندی جهاو گویند و اگر بهم نرسد در عرق برگ کرفس سرشته
قرصها بندند و از یک مثقال تا دو مثقال ازان تناول کنند و این ضماد بر سپرز نهند پودینه

بوره ارمنی برگ سداب تخم طرفا ساذج بسرکه کهنه سحق کرده نیم گرم ضماد نمایند و نخود آب و قلیه ها
با مصالحه یعنی زنجبیل و فلفل و دارچینی و زیره و ساذج هندی در ان انداخته باشند غذا کنند و اگر
ضرورت تنقیه باشد بحب افتیمون یا حب ایارج و تنقیه نمایند پنجم آنکه سوء مزاج حار رطب بود علامت
آن ثقل در پهلوی چپ و نبودن تشنگی و التهاب و باشد که در اعضا ترهل و سستی ظاهر باشد
علاج آنچه در حار مفرد و رطب مفرد گفته شد هر دو را مرکب کرده استعمال نمایند و سکنجبین بزوری
که در ان پوست بیخ کبر باشد نوشیدن و گل سرخ و ثمرة الطرفا و مغاث و صندل بآب طرفا و سرکه
سرشته ضماد کردن نافع است **صفت سکنجبین بزوری حار مع بیخ کبر** بادیان تخم کرفس
تخم کاسنی انیسون هر یک پنج درم بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر هر یک هفت درم غافث و ریوند
هر یک سه درم در یک آثار آب و نیم آثار سرکه بخیسانند و صبح جوش دهند هر گاه نیم آثار باقیماند صاف
کرده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند و بکار برند ششم آنکه سوء مزاج حار یابس بود علامت
آن قبض طبیعت بود و گرمی قدمین و ساقین و شدت عطش و التهاب و قاروره سرخ و صاف
و بے رسوب بودن علاج از ادویه و اغذیه آنچه در حار مفرد و یابس مفرد گفته شد هر دو مرکب کرده
بعمل آرند و برگ عنب الثعلب و یا برگ لسان الحمل یعنی برگ بارتنگ و با اسپغول بآب مالیده
ضماد سازند۔ هفتم آنکه سوء مزاج بارد رطب باشد تدبیرش تسخین و تجفیف است پس آنچه در
بارد مفرد و رطب مفرد گفته شد هر دو را مرکب کرده استعمال کنند هشتم آنکه سوء مزاج بارد یابس
باشد و ازین عارض میشود صلابت و غلظت در سپرز تدبیرش همان است آنچه در بارد مفرد و یابس
مفرد گفته شد هر دو را مرکب کرده بکار برند **فصل در اورام طحال** و آن هر چند گونه است
یکی آنکه حار دموی بود علامت آن درد و التهاب و ثقل جانب سپرز است و تشنگی و تپ حاد که نوبت
اشتداد کند و سیاهی قاروره وگاه باشد که بموضع طحال بر پوست شکم سرخی پدید آید
علاج از دست چپ باسلیق یا اسلیم بگشایند و جهت تلیین مغز فلوس در آب کاسنی و آب
عنب الثعلب حل کرده و گلقند انداخته بدهند و جهت تبرید قرص طباشیر یا قرص زرشک با طبیخ
بنفشه و گل سرخ و پوست بیخ کبر و گلقند نافع باشد و زلال تمر هندی با شیره تخم خرفه و شربت بنفشه
سفید باشد و آرد جو و کزمازج و گل سرخ و صندل و عنب الثعلب بسرکه سائیده بسپرز ضماد کردن

مفید است دوم آنکه ورم صفراوی بود علامت آن حرقت و سوزش سپرز است و غلبه تپ
برو و رغب و در چشم و زبان و تمام بدن زردی مائل بسیاهی ظاهر شدن و باشد که یرقان اسود
پدید آید **علاج** بهترین ادویه این است که شش ماشه تخم خرفه را شیره برآورده و سه توله سکنجبین ساده
در پانزده توله عرق کاسنی یا آب خالص حل کرده شیره آمیخته بنوشانند و اگر حاجت تنقیه باشد
بطبیخ پوست هلیله زرد و شاهتره و تخم کشوث و آب تمر هندی و آلو بخارا و قدری مغز فلوس و
گلقند آمیخته بنوشانند و آرد جو و تخم خطمی بآب کاسنی و سرکه سحق کرده ضماد سازند و این سفوف
در ورم دموی و صفراوی سپرز خیلی نافع است **صفت سفوف زرشک** مغز تخم خرفه
مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم خربوزه از هر یک سه درم صمغ عربی یکدرم گل سرخ دو درم طباشیر برادهٔ
صندل سفید از هر یک نیم درم تخم کاسنی چهار درم همه ادویه کوفته سفوف سازند و زرشک را با آب
و گلاب سرکه حل کرده ادویه کوفته بآن مخلوط کنند و این مجموع دوا را هفت معاکنند و هر روز صبح
با عرق کاسنی و سکنجبین بدهند و قرص طباشیر و قرص زرشک که در ورم دموی گفته شد در ورم صفراوی
هم نافع است **صفت قرص طباشیر** طباشیر گل سرخ تخم کاهو تخم خرفه تخم کاسنی سماق از هر یک
یکدرم گلنار صندل از هر یک نیم درم تخم حماض دو درم کوفته بیخته بآب سرشته قرصها سازند قدر
شربت دو درم با سکنجبین ساده و عرق کاسنی **صفت قرص زرشک** زرشک یک درم
رب السوس یک و نیم درم مغز تخم خیارین تخم خرفه تخم کاسنی از هر یک دو درم کوفته بگلاب لبسرشند و
قرصها سازند قدر شربت دو مثقال با سکنجبین ساده و عرق کاسنی **ورم نرم بلغمی طحال** و این
قسم ورم را تهبج الطحال نیز گویند علامت آن زیادتی حجم سپرز است با درد خفیف و سفیدی
روی و زبان و تهبج حمالیق چشم و بول و براز مائل بکبودی شدن **علاج** بادیان انیسون بیخ اذخر
بیخ بادیان بیخ کبر انجیر زرد مویز منقی اسطوخودوس شکر سرخ بجوشانند و صبح و شام بنوشانند و
هر یاد شان و پوست بیخ کبر تربد سفید خراشیده زوفا تخم فنجنگشت یعنی تخم بکاین بوزن کوفته بیخته
در شهد خالص لبسرشند و نگاه دارند و بقدر دو درم صبح و همین قدر آخر روز همراه طبیخ مذکور بدهند و
بعد نضج ماده تنقیه کنند بدین مطبوخ دهند آخر شب شش ماشه ایارج فیقرا با آب گرم بخورانند
و صبح مطبوخ دهند بادیان انیسون بیخ اذخر بیخ بادیان بیخ کبر انجیر زرد مویز منقی اسطوخودوس

پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی شکر سرخ بجوشانند و بنوشانند و بر حسب قاعده
سه مسهل بعمل آرند و بعد یک مسهل این غرغره هر روز دو بار بعمل آرند و تا اختتام مسهلات هر روز
عمل غرغره می نموده باشند تا دماغ پاک شود صفت غرغره ایارج فیقرا اصل السوس
اسطوخودوس صعتر فارسی پوست بیخ کبر در یک آثار آب بجوشانند چون نصف آب باقی ماند صبح و
شام نیمگرم غرغره کنند و گفته اند که اماس سپرز بیشتر از نزلات دماغی بوجود آید لهذا تنقیه دماغ هم
بعلاج این مرض ضرور در بایست است ورم سوداوی سپرز علامت آن انتفاخ شکم است و شدت
سختی سپرز و بر آمدن آن از جای خود چنانکه بنظر در آید و دوم یکبارگی کشیدن متعذر باشد و هنگام
خلو معده و گرسنگی راحت یافتن و بهنگام امتلاء پری معده متضرر شدن و فساد در هضم و هزال بدن
و کدورت رنگ و سرعت نبض و نرم بودن شکم و ضربان دو شریان که بهر دو جانب حلقوم
اند و لاغری بدن از لوازم بزرگی سپرز است یعنی هر گاه طحال بزرگ میشود بدن لاغر می گردد
بجهت آنکه عظم سپرز جگر را ضعیف میکند و بسبب ضعف جگر بدن لاغر می گردد علاج رگ باسلیق
یا اسیلم زنند از جانب چپ و برای تنقیه سودا این سفوف مجرب است صفت آن پوست
هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک سه درم تربد سفید گل سرخ هر یک درمی تخم کاسنی
چهار درم تخم کشوث افسنتین انیسون بادیان هر یک مثقال افتیمون دو درم ریوند دو مثقال
حجر ارمنی یک درم جمله دوا را باریک کوفته با دو درم شربت بزوری یا جلاب قند استعمال نمایند
و بالای آن یک پیاله ماء الجبن بنوشند و غذا شوربای چوزه مرغ و دراج و تیهو تناول کنند و
سبوس گندم در سرکه بجوشانند و قدری اشق دران حل کنند و بر طحال ضماد سازند و معلوم باد
که ورم سپرز نادر باشد که ریم کند اکثر بتحلیل میرود یا سخت و صلب میگردد القصه اگر ریم کند علامت
آن درد ناخس سپرز است و تقدم اماس و عفونت بول و ظاهر شدن دردوا اجسام غریبه در
بول و باشد که بسوی معده منفجر شود و در قی یا در اسهال دردوا اجسام غریبه پدید آید تدبیر
پاک کردن سپرز از ریم از بادیان و تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم خیارین شیره کشند و با شیر شتر یا
شیر خر آمیخته بدهند و اگر فقط ماء العسل دهند در تنقیه سپرز از ریم سریع الاثر است اما هر چه از مدرات
بکار برند حرارت و برودت مزاج را نگاه داشته بعمل آرند و بعد از تنقیه ریم اگر صلابت در طحال

باقیماند جهت تحلیل وتمدید تخاله گندم در سرکه جوش داده داشتن دران حل کرده ضماد کنند و
انجاکه آماس سپرز سخت باشد و بدو زائل نشود خواه ریم کرده باشد یا نکرده باشد و بعضی اطبا امر
بداغ کرده اند آخر الدواء الکی **حبوب مجرب این فقیر برای ازالهٔ ورم و صلابت طحال**
نسخه مجرب برای ازالهٔ ورم و صلابت طحال — ایلوا پوست بیخ کبر تخم ترب اجواین فلفل گرد
سهاگه چوکیه بریان سجی سرخ نوشادر برگ تلسی برگ گکروندا خشک یا تر دوا را باریک کوفته
در عرق گکروندا تازه و اگر میسر نشود در آب گولی ها بقدر نخود بسته نگاه دارند و یک گولی صبح و
یک شام بانگ جرعه آب تازه فرو برند دیگر ایلوا سهاگه چوکیه بریان پوست هلیله زرد زنجبیل
شیطرج شنجار سرخ زیره سفید نمک سنگ جمله ادویه برابر کوفته بیخته بقند سیاه کهنه سه ساله
که دو چند ادویه باشد سرشته حب بقدر کنار صحرائی بندند صبح و شام یک یک حب بآب نیم گرم
بدهند و دیگر ایضاً نوشادر باریک سائیده نیم درم آب ترب پنج توله نوشادر بآب انداخته صبح بنوشند تا
هفت روز مجرب است دیگر پوست هلیلهٔ زرد و زنجبیل شیطرج سهاگه چوکیه بریان سجی سرخ شورهٔ قلمی نمک
کابلی زیرهٔ سیاه زیرهٔ سفید نمک لاهوری هموزن کوفته بیخته با دو چند قند سیاه کهنه سه ساله حب
بقدر کنار صحرائی بندند صبح و شام دو حب بآب نیم گرم بخورند دیگر ایضاً پوست بیخ کبر تخم ترب مویز منقی
انجیر زرد شنجار سرخ نوشادر سهاگه چوکیه بریان کوفته بیخته بعرق گکروندا سرشته حبوب بقدر کنار
صحرائی بندند صبح و شام دو حب بدهند دیگر اجواین رائی سهاگه چوکیه بریان انگوزه بریان نمک
لاهوری هموزن کوفته بیخته در عرق گهیگوار سرشته حبوب بقدر نخود بندند و دو حب صبح و دو
شام بعمل آرند **سدهٔ طحال** سبب سدهٔ طحال اجتماع فضلات غلیظه است در طحال و علامت
آن فقط گرانی سپرز است و آثار آماس پیدا نبودن پس اگر سده در ان مجرا بود که مرهٔ سودا
از جگر بسپرز میرود حادث گردد یرقان سیاه و دیگر امراض سوداوی و اگر سده در ان مجرا باشد
که سودا از سپرز بسر معده میرود عارض گردد بطلان شهوت طعام و اصناف اورام صلب
علاج آنچه در سدهٔ جگر گفته شد بعمل آرند و طبیخ بادیان ماشه و افسنتین و نانخواه ماشه عنب الثعلب ماشه و
بنات خیلی مفید است **نفخهٔ طحال** و آن ورم ریحی سپرز است و سبب آن برودت سپرز و مجتمع
شدن سوداء بسیار در ان و ضعف هاضمه و دافعهٔ طحال علامت آن نرمی ورم است و زیر پهلوی

چپ متمدد بودن و سُدد النعر پست شدن و فرو افتادن و آرو غ آمدن علاج آنچ جنوب که در معده
مذکور شد برای تحلیل ریاح طحال خیلی نافع است و از نمک و ریع و سبوس گندم و نخود و تیج با دیان
کوفته پوٹلی سازند و تکمید کنند و سبوس گندم بسرکه جوشانند و اشق دران حل کرده نیم گرم
دران موضع ضماد کردن مفید است **باب دوازدهم در امراض امعا** بدانکه امعا جمع معا است
و معا روده را گویند و روده جسمی است عصبانی مضاعف مرکب از عصب و شحم و او را حد شرائین
وحس کثیر دارد و همگی شش روده است و هر یکی را نامها است یکی اثنا عشری دوم صائم سوم
دقیق و این هر سه را امعای علیا گویند جهت آنکه بالای دیگر روده ها واقع اند و این هر سه را
روده های دقاق نیز گویند بهر آنکه جرم اینها باریک تر است و معهای دیگر هر سه امعا که زیر
امعای علیا است این است یکی اعور دوم قولون سوم مستقیم و این هر سه را امعای سفلی و
امعای غلاظ نیز نامند بجهت آنکه اجرام اینها آگنده و غلاظ است و بدانکه روده اول که اثنا عشری
است دوازده انگشت مضموم است از انگشتان صاحبش لهذا او را اثنا عشری گویند و
دهن این روده بمعده پیوسته است و دهن مسمی است به بواب و همچنانکه مری برای جذب
غذا است همچنان این روده برای دفع فضله است و بعد هضم غذا هرگاه قوت دافعه معده
برای دفع فضله بحرکت در آید دهن این روده کشاده می شود و فضله دران داخل میشود و بعد
این صائم است و صائم ازان گویند که اکثر اوقات خالی می باشد بدین سبب که این روده بجگر
نزدیک تر است و ماساریقا دران بسیار رسیده پس هر قدر فضلهٔ غذا که درین روده می آید
صفوت آن فی الفور بجگر منجذب می شود دیگر آنکه منفذ زهره درین روده کشاده است و صفرا
از زهره برای شستن ثقل اول درین روده می ریزد و بسبب حدت و تیزی خود فی الفور آن و
روده را می شوید بدین دو سبب روده مذکور بیشتر خالی میباشد و بعد صائم دقیق است و این از جمله
روده ها باریک تر و دراز تر است و پیچ و کجی ها بسیار دارد و منفعت در ازی و اعوجاج وی اینست
که ثقل دران دیر تر ماند و بدان سبب صفوتی که دران باشد ماساریقا کشد و طبع انسان زود
زود محتاج غذا نشود بسبب دیر ماندن ثقل دران و بعد آن اعور است و اعور ازان گویند که از
یک منفذ زیاده ندارد و آنچه در وی از آن منفذ اندر می شود باز از همان منفذ جهت تفقری می نماید

باب دوازدهم در امراض امعا

یعنی بازپس میگردد و روده مذکور مانند کیسه است و بجانب راست بیشتر میل میدارد تا بسوی پشت کمتر و منفعت اعور است او آنست که خزانه ثقل باشد تا هر ساعت آدمی را بدفع براز حاجت نشود و نسبت این روده با دیگر روده های غلاظ همچون نسبت معده است با امعای دقاق زیرا که هر چه در معده تمام تر گوارده باشد درین روده گوارده میشود لهذا بجانب راست مائل بجگر است تا از حرارت جگر آنچه در وی است خوبتر پخته شود و در علت فتق همین روده فرو می آید در کیسه انثیین از بهر آنکه او بهیچ رباطی مربوط نیست و بعد او قولون است و درد قولنج در همین روده عارض میشود و در روده مذکور غلیظ تر است و نخستین ببر راست میل کرده پس بچپ باز آمده و فرو سو مائل گشته و قریب به بیعوله ران چپ رسیده باز بسوی راست بازگشته است و برابر مهره قطن شده فرو سو آمده و به روده مستقیم پیوسته و آنجا که بسوی چپ می گذرد و نزدیک بسپرز تنگ می شود ازین سبب است که در ورم سپرز ثقل و باد از روده مذکور بآسانی بر نمی آید و حاجت می افتد که عند اخراج ریح یا ثقل پهلوی چپ را بدست بمالند تا در بر آمدن باد یا ثقل یاری دهد و منفعت پیچ در پیچ شدن همان است که در منافع اعور گفته شد یعنی دیرتر ثقل در روده بماند تا آدمی را بار بار حاجت براز نشود و بعد او روده مستقیم است و مستقیم ازان گویند که از قولون تا دبر راست قائم است یعنی بغیر کجی و این روده او آخر روده ها است و بر مهره قطن اعتماد کرده و فراخی او قریب بفراخی معده است و منفعت فراخی او آنست که مخزن ثقل باشد و ثقل بمقدار کثیر در ان جمع تواند شد و ظاهر است که دفع کردن ثقل که بسیار بمقدار باشد آسان تر است از دفع کردن ثقل اندک زیرا که شی کثیر المقدار بالطبع متسفل میباشد بسبب کثرت حجم بخلاف شی قلیل که خود فرو نیاید تا که قوت دافعه دفع نماید بلکه بسیار باشد که از دافعه نیز منفعل نگردد بسبب قلت مقدار و عدم اشتغال طبیعت بدفع آن و ثقل تا که در اعور و قولون نیاید عفونت نمی پذیرد و تولد و پیدائش کدو دانه بروده اعور میشود **فصل در زلق الامعاء** آن مرضی است که غذا در روده مکث نکند و زود تر بیرون آید و این مرض بچند سبب لاحق شود یکی آنکه رطوبات مزلقه بیشتر در امعا مجتمع شود و ازینجهت غذا زودتر منزلق شود و علامت آن خروج رطوبات بود از امعاء در براز و عفونت بول و هزال بدن **علاج** سنبل الطیب مصطگی عود عرقی هر یک درمی و نیم ملوط بریان کرده د

پوست انار ترش کزمازج تخم حماض خرنوب دانه مویز سماق گلنار هر یکی پنج درم بکوبند و بمقدار دو درم با آب سرد فرو برند و بر امعا این طلا نمایند سعد سنبل تخم کرفس هر یک چهار درم زعفران مصطکی هر یک درم بگلاب بسایند و نیم گرم طلا سازند و اگر این علاج نفع نبخشد بحب ایارج تنقیه کنند و بعد تنقیه اگر ضرورت دانند سفوف مذکور را استعمال نمایند و اگر زلق الامعا بسبب قرحه یا بثره سطح اندرونی روده عارض گردد و سبب حدوث قرحه یا بثره شدت صفرا باشد علامتش آنست که هنگام منحدر شدن غذا لذع و سوزش در امعا حادث شود تشنگی غلبه کند و تلخی دهان و خشکی زبان و لذع مقعد وقت خروج براز و احساس سوزش در امعاء بر آمدن صدید یعنی زرد آب در براز غیر منهضم باشد علاج در لعاب بهدانه و لعاب اسپغول قدری صمغ عربی و کتیرا و نشاسته باریک سوده بیامیزند و قدری روغن گل دران انداخته بخورانند و شربت خشخاش و شربت انار شیرین و شربت حب الآس مفید است و این غذاها بعمل آرند ضماد آرد جو گلنار گل سرخ صندل سفید پوست انار حب الآس بآب سائیده بر امعا ضماد سازند در روزی چند بار و درین مرض سفوف زلق الامعای غوری خیلی نافع است صفت آن اسپغول تخم ریحان تخم کنوچه بارتنگ هموزن بگیرند از هر یکی دو ماشه بریان کرده بقدری آب بریزند و لحظه جوش کنند تا مالیده شود پس شش ماشه روغن گل و یا روغن کنجد دران اندازند و فرو برند و غذا لپسی برنج را بقدری آب بپزند تا اندکی لزوجت پیدا کند پس شربت خشخاش انداخته بخورانند و جمیع اشیای بارده لعابیه درین مرض نافع اند و این حقنه سرد هم نافع باشد جو مقشر و نخود و برنج و پوست خشخاش و تخم خطمی و تخم مرو در آب بپزند و صاف کنند و روغن گل و صمغ عربی و نشاسته بقدر مناسب دران آمیزند و حقنه کنند

فصل در اسهال خون که از امعا جاری شود

بدانکه اسهال خون که از امعا باشد بر دو قسم است یکی آنکه دهن رگ های امعای غلاظ بکشایند علامتش آنست که در هر مجلس اول غایط مختلط یا خون آید بعده فقط غایط آید و از علامات بواسیر یعنی درد و گرانی و خارش و سوزش مقعد و بر آمدن خون بزرق و یا بتقاطر هیچ نباشد دوم آنکه افواه رگهای امعای دقاق بکشایند علامتش آنست که در هر مجلس اول غایط فقط آید بعده مختلط یا خون و علامات هیچ که درد و مغص و قراقر است هیچ نباشد و واضح باد که اسهال خون که از امعا باشد

آنرا دوسنطاریای معوی گویند علاج گل ارمنی یک درم سفوف کنند وچهار ماشه زنج انجبار وپنج ماشه حب الآس را شیره برآرند ودو توله شربت حب الآس واگر مهیا نشود قدری نبات انداخته با سفوف گل ارمنی استعمال نمایند دیگر پوست انار کهنه با نیم گل ارمنی کوفته با شربت حب الآس یا فقط آب سرد فرو برند نفع کلی بخشند فصل در سحج سحج آنست که سطح اندرونی روده خراشیده شود از ماده حاد صفراوی که با اسهال ریزد خون یا خراط وغالباً مختلط برآید واین ضد او که اسهال صفراوی در مدت یک هفته سحج در امعا ودر کمتر از دو هفته متقرح سازد امعا وگاه باشد که قرحه غایر شود ودر روده سوراخ کند وثفل از راه سوراخ برآید ودر شکم جمع شود واز کثرت اجتماع ثفل شکم چون مستسقی کلان شود وآخر بموت انجامد پس اگر سحج در امعای علیا بود علامتش آنست که درد بالای ناف بود وبرآمدن خون وخراط شدید الاختلاط با براز واگر سحج در امعای سفلی باشد نشان آن درد زیر ناف است وبرآمدن خون وخراط بیش از براز ازو اگر با براز آید شدید الاختلاط نبود وگاه باشد که اول براز صرف آید بعده خون وخراط برآید مختلط یا نامختلط با براز ودر سحج امعای علیا درد شدید می باشد ودر سحج امعای سفلی درد بآن شدت نمی باشد علاج سفوف مقلیاثا استعمال نمایند مقلیاثا لغت یونانی است بدو معنی آید یکی سفوفی که دران تخم ها باشد دوم هر سفوفی که حب الرشاد دران باشد آنرا اقلیاثا گویند صفت مقلیاثا اسپغول بیست درم تخم ریحان تخم مرو تخم بارتنگ صمغ عربی گل ارمنی تخم خشخاش از هر یکی پانزده درم تخم خماخم تخم خرفه نشاسته از هر یکی هفت درم تخمها را بریان نمایند وسوای چهار تخم اول همه ادویه را کوبند پس همه تخم های ناکوفته را ثابت با ادویه کوفته آمیزند وبقدر دو مثقال صبح وهمین قدر شام با آب سرد بخورند واین حقنه نیز مفید باشد برنج پوست جو عدس مقشر گلنار پوست انار حب الآس جمله اجزا مساوی را با آب بپزند وبپالایند وصمغ عربی ونشاسته ودم الاخوین وعصارهٔ لحیة التیس وکاغذ سوخته وسفیده از هر یک بقدر مناسب باریک سائیده دران آمیزند وبیگر ده بزرزدی بیضهٔ مرغ شامل کرده بعمل آرند دیگر در ابتدای ظهور سحج چهار درم صمغ عربی باریک سائیده در آب سرد حل کنند تا لعاب حاصل آید پس میل نمایند نفع کلی بخشند دیگر اگر درد امعا بشدت باشد از جمله تخم هر یکی را درمی بگیرند

در آب اگر حقنه کنند و یک مثقال روغن گل دران آمیزند و بدهند و در تسکین درد اگر لعاب
هر چهار تخم با روغن مذکور مخلوط کرده دهند الطف باشد. و دیگر ریوند چینی در منع اسهال دموی
و سحج خاصیت عجیب دارد و این سفوف ریوند چینی در مرض سحج قطعی نافع است **صفت آن**
ریوند چینی اسبغول بریان تخم ریحان از هر یک نیم درم صمغ عربی و نشاسته بریان از هر یک یکدرم
ریوند چینی و صمغ و نشاسته را باریک کوفته با تخم ها بیامیزند جمله یک شربت است با شیره تخم خرفه
استعمال نمایند و اگر قوی تر خواهند بقدر دو سرخ بذر البنج در اجزای مذکوره بیفزایند **و بسبب**
بلغم مالح و بلغم بورقی نیز سحج امعا عارض گردد علامت آن خروج بلغم است با خراط و خون
در براز و کثرت ریاح و قراقر امعا و درد و ثقل و این قسم بیشتر عقب نزله و زکام افتد و در مدت
یک ماه در امعا احداث قرحه نماید **علاج** تخم ریحان دو درم بقدری گلاب گرم لت کنند و بقدر
چهار سرخ مصطگی سوده و چند قطره روغن در آن انداخته صبح و شام بهمین وزن بدهند دیگر
هلیله سیاه را در روغن زرد بریان کرده سفوف کنند و هموزن آن شکر سفید آمیزند و دو درم
از آن با آب تازه بدهند و این حقنه نافع باشد حب الآس پوست انار جفت بلوط در آب بجوشانند
و صاف کنند و قدری شب بریان و کاغذ سوخته و زعفران و سفیده از ریز باریک سائیده دران
آمیزند و حقنه کنند و در مرض سحج از گوشت پرهیز ضروری است بجز دال مونگ و برنج کهچری
هیچ غذای دیگر ندهند **سحج از سودای محترق** و از سودای محترق نیز سحج در روده عارض
گردد و در سحج سودای در چهل روز روده متقرح شود علامت آن پیچش دائمی است قلق و
کرب شدید و بر آمدن سودا با خون و خراط و براز و رنگ براز شبیه بدردی شراب باشد و گاه باشد
که درین سحج غشی افتد از شدت درد و علامت سودا محترق آن است که چون بر زمین افتد
زمین بجوشد از حدت ترشی آن فی الجمله این قسم سحج مهلک است **علاج** خوردن جمیع مولدات
سودا ترک نمایند و سفوف طین با لعاب گاوزبان و سپستان دهند **صفت سفوف طین**
اسبغول تخم ریحان تخم مرو نشاسته تخم حماض صمغ عربی گل ارمنی طباشیر جمله مساوی بگیرند و سوای
سه تخم که اول از همه مذکور شده همه ادویه را بکوبند و بعد از ان تخم های ثابت و ادویه کوفته را یکجا
کرده بروغن بادام یا روغن گل چرب کنند و بقدر سه درم ازین سفوف بگیرند و بقدری گلاب

لست کنند و ہم چند و بالای آن لعاب گاوزبان سپستان جوشانده بان حقنه نعل آرند نیز است صمغ عربی کتیرا گل ارمنی دم الاخوین مساوی را یک باریک بسایند و در کیسه برنج یا بیضه مرغ زردی تخم مرغ آمیخته حقنه کنند و چند روز همین تدابیر در دست نمایند و برنج از هر ماده که باشد این دوا اکثر نفع می بخشد برگ نورسته سپستان که ثمر آن کوچک می باشد شش ماشه که سفید یک ماشه هر دو را چند قطره آب انداخته باریک بسایند بسیار لعابدار می شود پس دیگر قدری آب انداخته رقیق کنند و اندکی نبات سفید یا شکر سفید انداخته بنوشانند باستعمال دو سه روز زحیر و مغص زائل شود و معلوم باد که بعد امراض حاده عارض گردد اکثر مهلک می باشد و امید فلاح کمتر باید داشت **فصل در زحیر** زحیر را علة الدجاجه نیز گویند و آن حرکت روده مستقیم بود جهت دفع فضله بر سبیل اضطرار و بیرون نیاید مگر قلیلی رطوبت مخاطیه لزجه بلغمی که مختلط باشد با خون و درد و مغص با آن یار باشد و زحیر بر دو قسم است زحیر صادق و زحیر کاذب - زحیر صادق آنست که خیر سده عارض گردد و زحیر کاذب آنست که بسبب سده لاحق شود و در زحیر صادق حابسات نافع است و در زحیر کاذب مسهلات تا دفع سده نماید و امتحان صادق و کاذب چنین کنند که اسپغول و تخم ریحان و تخم مرو و بارتنگ هر یکی یک ماشه بگیرند و هر چهار را یکجا کرده اندکی روغن زرد یا روغن گل بآن مخلوط کرده با این جوشانده که صادق و کاذب هر دو را نافع است بدهند جوشانده این است بادیان گل سرخ مویز منقی ریشه خطمی کوفته بیخ انجبار کوفته گلقند چار تخم بروغن گل چرب کرده دوا اما مع گلقند در یک و نیم پاو آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقیماند مالیده صاف کرده چهار تخم پاشیده بنوشند و آخر روز نیز همین دوا دهند و اگر مریض خواهش غذا کند بجز قدری دال مونگ یا کهچری نرم و ملائم دیگر هیچ ندهند پس اگر دانه های چهار تخم با سهال بر آید بدانند که زحیر صادق است و از همین دوا زحیر و مغص و خون موقوف شود و اگر دانه ها با سهال بر نیایند بدانند که زحیر کاذب است پس روز دیگر با همان ادویه جوشانده یک توله سنا مکی شامل کرده و بجای نبات دو توله شکر سرخ انداخته بجوشانند و صاف کرده بقدر شش ماشه روغن گل انداخته بنوشانند انشاء الله تعالی سه چهار بار اجابت شود و سده بر آید و همان روز افاقه حاصل شود بس بعد آن دو روز جوشانده فقط داده بار دوم یک روز سنا در آن شامل کرده بنوشانند و بعد ازین

اگر هنوز مغص وزحیر باقی ماند بار سوم نیز عمل آرند اما سنا آن وقت دهند که خون موقوف شده باشد
وازبیخ انجبار بود روز خون موقوف شود دهرگاه معلوم کنند که خون بند است بیخ انجبار موقوف
کرده مابقی ادویه قائم دارند وازین جوشانده زحیر صادق باستعمال چهار تا پنج روز زحیر کاذب
بعد دو یا سه مسهل زائل شود وگاه باشد که بعد سه مسهل نیز برآمدن فقط بلغم مخاطیه کم کم بغیر خون
ودرد ومغص جاری باشد درینصورت جوشانده موقوف کرده این سفوف دو سه روز دهند بفضل
الهی برآمدن بلغم موقوف شود سفوف بادیان یک توله تمی بربین ونمی خام زنجبیل شش ماشه هر دو
اجزاء را باریک سائیده بقدری روغن زرد چرب کنند پس برابر آن شکر سفید آمیخته دو حصه
برابر کنند یک حصه صبح ویک حصه شام با دو سه جرعه آب نیمگرم استعمال نمایند انشاء الله تعالی
زحیر کهنه که از ماه ها باشد فقط ازین سفوف زائل گردد وتا وقتی که در زحیر خون شامل باشد هرگز
بدادن این سفوف مبادرت نکنند در زحیر که شامل سیج باشد جوشانده مذکور الصدر یا چهار تخم
یا فقط چهار تخم بروغن چرب کرده وبگلاب نیمگرم لت کرده دوای مبارک است وصاحبان زحیر
وسیج را غذای بهتر دال مونگ وبرنج یا کهچری است واگر برنج موافق مزاج نباشد دلیه گندم
بریان نمکین مناسب است واگر سیج نباشد شیرین هم مضائقه ندارد واین دوا برای زحیر و
سیج یعنی زحیری که با خون باشد نافع است برگ نورسته جامن وغنچه سربسته انار وزیره سفید
وقدری بادیان هر چهار اجزا بقدر مناسب بگیرند وبآب سائیده شیره برآورده نیمگرم بنوشانند
وسفوف چار مغز زحیر را نفع کافی بخشد صفت آن مغز کدو پکان بریان کرده دو مثقال و
تانخواه کندر نیم درم هر سه باریک کوفته با دو جرعه آب نیمگرم استعمال نمایند واستعمال
شیاف زحیر نفع عظیم بخشد صفت آن کندر مرکی زعفران تخم شبت معادی کوفته بیخته
بآب سرشته شیاف ها سازند ویکی باستعمال آرند بتمام روز وشب چند شیاف استعمال کنند
ماده صفرا هم حادث گردد علامتش برآمدن صفرا است وسوزش مقعده وشدت
درد وتشنگی وبآب سرد راحت یافتن علاج شیره تخم خرفه بلعاب اسبغول بنوشانند وسفوف مقلیانا
که در سیج صفروی گفته شد اگر با لعاب وشیره مذکور دهند نفع کافی بخشد واین حمول درد
شدید را ساکن کند زرده تخم مرغ بروغن گل حل کنند ومردار سنگ را بگلاب سحق کرده خشک کنند

ویا ردیگر باریک سائیده در زرده ورغن بیامیزند وپنبه کهنه بدان آلوده بردارند واین شیاف نیز سود مند است **صفت شیاف** کندر زعفران حضض صمغ عربی مساوی وقدری افیون جمله بهم آمیزند وشیاف ساخته بردارند واین طلا نافع است گل سرخ عدس مقشر هر دو بگلاب سائیده وبر روغن گل آمیخته زیر ناف طلا سازند **زحیر از ورم گرم که بروده مستقیم عارض** گردد گاه باشد که ورم گرم برروده مستقیم عارض شود وچون تمدد وثقل از لوازم ورم است درینحالت مریض تخیل ثقل کند ومضطر شود بدفع براز علامت آن احساس حرقان ودرد وثقل است در اسفل که مقام معای مستقیم است وباشد که بسبب شدت ورم تپ وعسر بول پدید آید **علاج** برای قطع ماده ورم رگ باسلیق کشایند اگر مانعی نباشد وتقلیل غذا کنند وبرای تلطفیه خون شیرهٔ تخم خرفه بالعاب اسپغول نوشند وتخم خطمی وخبازی وتخم کتان وتخم حلبه وبابونه وبنفشه مساوی بجوشانند واز ان حقنه کنند واگر از همین اجزا شیاف سازند وبردارند وسفید تر باشد وصندل سرخ وسفید وکاسنی وعنب الثعلب واندکی کافور بآب سائیده بر مقعد طلا نمایند وزردهٔ تخم مرغ وروغن گل ومردار سنگ که بگلاب سائیده وخشک کرده باشند بهم سرشته بر مقعد نهادن واز ان شافه گرفتن هر دو نافع است واگر بدانند که ازین تدابیر ماده رو بتحلیل نیاورده وجمع می شود دران حالت از تخم حلبه واکلیل الملک وپیاز مشوی واندکی مقل ضماد سازند وبر مقعد گذارند تا در پخته کردن ماده یاری دهد وهرگاه درد والم رو بتخفیف آرد علامت پخته شدن ورم است پس اگر خود بخود منفجر شود وریم برآید بهتر والا از ادویه منفجره چیزی استعمال نمایند تا منفجر شود **صفت ضماد مفجر ورم پخته** پخال کبوتر بورهٔ ارمنی بابونه واکلیل الملک تخم حلبه تخم مرو بآب سائیده نیمگرم حوالی مقعد ضماد سازند وهرگاه ورم منفجر شود ومده در براز برآید برای تنقیه ریم ماء العسل بنوشانند یا جلاب شکر سفید دهند وبعد تنقیه ریم بادویه مدمله حقنه کنند تا قرحه رانغز سازند **صفت ادویه مدمله** صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس کاغذ سوخته مساوی باریک بسایند ودر شیره برگ بارتنگ ویا شیرهٔ توت سبز واگر بهم نرسد در آب تخم بارتنگ که جوش داده باشند آمیزند وحقنه کنند تا قرحه نغز شود وگاه باشد که **سردی مفرط** بمقعد رسد باطناً یا خارجاً وبدان سبب تشنج در مقعد عارض گردد

تمدد در روده مستقیم پس توهم کند مریض آن تمدد را که ثقل است و مضطر گردد بدفع براز علامت
آن تقدم رسیدن سردی است بمقعد و از استعمال آب گرم و نشستن بموضع گرم راحت یافتن
علاج روغن بابونه گرم کرده بمقعد بمالند و خشتی را گرم کنند معتدل پس آن را زیر مقعد گیرند
و ساعتی بران نشینند و این عمل بار بار دفعات بعمل آرند تا مزاج آن موضع باعتدال در آید
و این عمل در حقیقت تکمید موضع است بخشت گرم و این **سفوف برای زحیر و نیز برای**
اسهال مزمن خیلی نافع است تخم ترا تیزک اسپغول تخم کرفس زیره سفید تخم گندنا تخم
شبت تخم خشخاس انیسون بذر البنج هر یکی دو ماشه افیون خالص یکماشه تخم ترا تیزک و اسپغول هر دو
را بهم آمیخته بریان کنند و ثابت دارند و دیگر هفت ادویه را بریان کرده باریک بکوبند پس هر دو
دوای ناکوفته با ادویه کوفته بیامیزند و افیون را بقدری آب حل کرده جمله ادویه را بآن ابر شند
اما بقدری آب نمیدازند که دوا نرم شود بلکه خشک باشد پس دو ماشه صبح و دو ماشه شام با
آب تازه دهند اکثر مریضان زحیر و اسهال کهنه را ازین سفوف نفع کافی حاصل میشود
فصل در مغص یعنی درد امعا درد امعا بچند سبب عارض گردد یکی آنکه ریح غلیظ در امعا
بند شود و بعلت تمدد درد آرد علامت آن نفخ و قراقر است و تمدد بلی ثقل در شکم و بخروج
باد راحت یافتن **علاج** برای تحلیل باد امعا این سفوف استعمال نمایند **صفت آن**
بادیان تخم کرفس انیسون نانخواه برگ سداب دانه الاچی کلان فلفل سیاه نمک سنگ
همه ادویه مساوی و نمک بوزن دو جزو بگیرند و کوفته سفوف کنند و شش ماشه یا سه ماشه با آب
گرم استعمال نمایند و جهت تنقیه امعا از خلط خام که ماده باد است وقت شب این سفوف
نه ماشه با آب نیمگرم استعمال نمایند **سفوف منقی خلط خام از امعا** بادیان انیسون
نانخواه فلفل سیاه پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله گل سرخ سنا مکی
تربد سفید خراشیده نمک سنگ نمک سیاه کوفته سفوف سازند و اگر شش ماشه ایارج فیقرا بدو
توله شهد خالص آمیزند و هنگام خواب شب با آب گرم استعمال نمایند و چند شب متواتر باینطور
یک هفته و زیر عمل آرند تنقیه امعا بوجه احسن شود و اگر تولد ریاح بسبب ضعف معده باشد معجون
فلاسفه و معجون مصطگی و جوارش عود شیرین استعمال کنند و از آب سرد و اشیای بادانگیز احتراز فرمایند

دوم آنکه صفرا از مراره زیاده از معتاد در امعا ریزد و از کیفیت لذاعه خود احداث الم نماید علامت
آن درد و سوزش امعا و شدت تشنگی و زردی براز و سوزش مبرز و قلت گرانی روده علاج
اسپغول و تخم ریحان و بارتنگ را بقدری آب سرد مالیده کنند و بقدر شش ماشه روغن گل
دران ریخته فرو برند و اگر شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسپغول با شربت نیلوفر بنوشند نفع کافی بخشد
و لعاب ریشه خطمی یا لعاب بهدانه با شربت قند یا نبات بهتر باشد و اگر ضرورت تنقیه باشد از
دو توله تمر هندی بقدر حاجت زلال بگیرند و یا نه دانه آلو بخارا را با آب سرد شیره بر آرند و دو توله
ترنجبین دران آمیخته بنوشند و یا در بیست توله عرق کاسنی چهل توله مغز فلوس و دو توله گلقند
مالیده صاف کرده بنوشند فقط ازین چیزها تنقیه صفرا بخوبی شود سوم آنکه سوء مزاج گرم ساده در
امعا افتد و بکیفیت لذاعی مغص آرد علامت آن شدت لذع و التهاب و تشنگی است و گرانی
در امعا و زردی رنگ براز نباشد زیرا که ثقل امعا و رنگینی براز بی ماده نتواند شد علاج برای
تبدیل مزاج تبرید که از شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول در صفراوی گفته شد درینجا هم بعمل آرند
و در سوء مزاج ساده حاجت تنقیه نیست چهارم آنکه بلغم بورقی شور با امعا مجتمع شود و احداث
مغص نماید علامت آن بر آمدن بلغم است در براز و گزیدن مبرز هنگام خروج آن و تشنگی درین
کمتر باشد به نسبت صفراوی و ثقل به نسبت صفراوی بیشتر بود علاج روغن گل بر بنور بضحات
حوالی ناف بمالند و سه چهار روز این منضج داده مسهل دهند منضج بنفشه بادیان عنب الثعلب
عناب سپستان گاوزبان گلقند یا نبات و روز مسهل درین اجزای منضج این ادویه بیفزایند
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بسفایج سنا رکی شکر سرخ هلیله مار آتی روغن چرب کرده
باشند و حسب دستور بجوشانند و بدهند و مغص که بعد شرب ادویه مسهله حادث شود علاج آن
همین بس است که دو سه جرعه آب گرم نوشند فی الفور مغص زائل شود و اسهال جاری گردد و اگر
اسهال جاری نشود و درد شدت کند در معده و امعا مناسب است که آب نیمگرم خورده قی کنند
و اگر اسهال جاری شده باشد اما بسبب حدت دوا درد باقی بود لعاب اسپغول با گلقند نیم گرم
بنوشانند و روغن گل نیمگرم بر معده و امعا بمالند و اگر قی و اسهال هیچ نشود و درد بشدت باشد
و قلق و کرب عارض گردد درینحالت بغیر فصد چاره نباشد فصل در قولنج و آن دردی است شدید

که مریض را در کمال اضطراب و انتشار اندازد و مضطرب و بی قرار گرداند و این درد در معای قولون حادث
شود بهمین سبب بقولنج موسوم شده علامتش آنست که درد بشدت باشد و ریح و ثفل بند بود
و اصلا بر نیاید و قبل از حدوث قولنج سقوط اشتها و تخمه و تناول اطعمه غلیظه و بر آمدن بلغم در ثفل
و قلت خروج براز عارض شده باشد و ریح مطلق بر نیاید و نفخ شکم پیدا بود و اطراف سرد و در ساقین
درد پیدا بود و گاه باشد که از شدت درد جگر گرم شود و تشنگی عظیم پیدا آید و بول سرخ آید و طبیب
در مغالطه افتد که قولنج ورمی یا صفراوی است و حال آنکه قولنج بلغمی باشد پس در قولنج فقط نظر
بر تشنگی و سرخی بول نکرده در تحقیق و تنقیح ماده خوض و تفتیش کما ینبغی باید کرد و سقوط اشتها و قی
و نفخ و درد ساقین از علامات خاصه قولنج است و واضح باد که درد قولنج مشتبه می شود گاهی
بمغص و درد گرده و درد رحم پس فرق در قولنج و مغص ازین توان کرد که در قولنج ریح و ثفل هر دو
بند می باشد و در مغص چنین نبود و فرق در درد قولنج و درد کلیه آنست که درد گرده بمقام گرده
ثابت و قائم می باشد و از انجا تجاوز نمی کند و بیمار را چنان محسوس شود که در قطن او جوال دوزی
مرکوز است بخلاف آن درد قولنج در یک موضع ثابت نمی ماند بلکه ممتد و منبسط می گردد گاهی بفوق
و گاهی بجوانب و گاهی بخلف تا فقرات قطن و از خاصه درد قولنج است که از اسفل یمین می خیزد
زیرا که ابتدای قولون از همین جا است و درد بشدت می باشد بحدی که سود می انگیزد بغشی و
عرق سرد و این درد باسهال ساکن شود و درد گرده از قی ساکن گردد و فرق بدرد قولنج و درد رحم
از موضع درد توان کرد که درد رحم بسوی عانه می باشد بخلاف آن درد قولنج مابین خاصره و ناف
می باشد و بسیار باشد که درد قولنج منتقل شود بدیگر امراض چون فالج و وجع مفاصل و درد پشت
و بواسیر و مالیخولیا و صرع و استسقا و قولنج از امراض متعدیه است یعنی از یکی بدیگری منتقل شود و
مانند هیضه وبائی و قولنج با صناف است اما آنچه کثیر الوقوع است قولنج بلغمی و ریحی و ثفلی است
قولنج بلغمی آنست که بلغم غلیظ زجاجی مختلط شود با ثفل و در معده اعور یا قولون محتبس گردد و درد قولنج
احداث نماید و درد قولنج ریحی ریح غلیظ محتبس شود در قولون و آروغ و ریح بر دو بند باشد و از خواص قولنج ریحی
است که اگر تکمید یا لبس کنند اول درد زیاده شود و باز تسکین پذیرد و زیادتی درد بسبب انفصال اجزاء
غلیظ است بسبب سخونت تکمید و باز تسکین آن بسبب تلطیف و تحلیل ریاح است که نفع تکمید است

اما تکمید رطب زیاده تر نافع است که آب گرم را در بوتل بند کنند تا بوتل گرم شود پس از بوتل گرم تکمید
کنند و قولنج ثفلی آنست که ثفل خشک در روده قولون محتبس گردد بسبب یبوست ذاتی خود علاج
این هر سه قسم قولنج آنچه تجربه این فقیر است و همیشه بفضل شافی حقیقی جل شانه موافق آمده اینست
که بهمه وجوه دران سعی کنند که اسهال واقع شود اگر اسهال دست هم آید بیشک تخفیف درد دهد
و مریض را تسکین حاصل آید پس فی الفور مسهل دهند بدین اجزا مسهل بادیان انیسون نانخواه
برگ بید اب اسارون تخم معصفر باریک کوفته پوست بیخ بید انجیر زرد مویز منقی
سنا مکی روغن بید انجیر خالص شکر سرخ روغن را علیحده نگاه دارند و جمله ادویه را مع شکر سرخ
در سه پاؤ آب بجوشانند هر گاه یک و نیم پاؤ آب باقی ماند از سر آتش فرود آرند و صاف کنند و این
مجموع مطبوخ را که شش چهٹانک است بشش دفعه هر دفعه شش ماشه روغن بید انجیر انداخته بمهلت
یک یک گهڑی بدهند و این تدبیر بهتر آنست که اگر مسهل را یکبارگی بنوشانند محتمل است که مریض قی
بنماید و پس نفع مسهل هیچ صورت نگیرد و چون دوای مسهل بمقدار قلیل بمعده رود البته بقی
خارج نشود و بتدریج بمعده مجتمع شود و اثر خود کند و بفضل شافی حقیقی امید واثق است که
بعرصه دو ساعت مسهل عمل خود کند و اسهال آرد و بمجرد اسهال در شدت درد تخفیف رو دهد
و اگر بحالت اسهال تشنگی غلبه کند یک دو جرعه آب گرم دهند و آب گرم بنفسه مسهل قولنج است و
اگر دو شیره مغز تخم معصفر شکر سرخ انداخته نیمگرم بنوشانند معین اسهال است و از فقط آب گرم
بهتر باشد و بعد اسهال و تخفیف درد اگر مریض خواهش غذا کند شوربای مرغ پیر که دران شیره
دو توله مغز تخم معصفر انداخته باشند تیار کرده دو چار چمچه بدهند سوی این دیگر غذا ندهند و غذای
شوربا آب گرم دهند تا که صحت کلی نشود از آب سرد احتراز ورزند و بعد یک مسهل روز دوم
طبیخ ادویه مذکور بغیر سنا و روغن بید انجیر دهند صبح و شام و فردای آن باز سنا و روغن انداخته
بنوشانند و اگر اندیشه قی نباشد یکبارگی بنوشانند و الا بدو سه دفعه دهند و بعد فراغ
از مسهل غذا فقط شوربای مرغ پیر و اگر میسر نشود دو سه توله مغز تخم معصفر را شیره برآورده شکر
سرخ انداخته حریره تیار کنند و بدهند همبرین طریق سه مسهل دهند انشاء الله تعالی صحت کلی
حاصل شود و دیگر اقسام قولنج مثل ایلاؤس وغیره که نادر الوقوع اند اسباب و علامات و معالجات

آن از کتب مبسوطه توان دریافت و شاخ گوزن سوخته اصناف درد قولنج را که صعب و شدید باشد
در یک ساعت تسکین دهد بقدر چهار سرخ در ششماشه شهد خالص آمیخته بخورانند با جرعهٔ آب گرم
فصل در حصر حصر آنست که شکم قبض ماند تا زمان طویل پس اگر با درد باشد قولنج بود و
اگر بی درد بود حصر گویند و درین مرض این دوا نافع باشد بنفشه انجیر زرد مویز منقی اصل السوس
مقشر شگوفته تخم کتان گلقند ادویه بجوشانند و صاف کنند و یک توله بید انجیر با روغن کنجد
یا شیرهٔ مغز تخم بید انجیر یا شیرهٔ کنجد دران اندازند و بنوشانند و تا هفته و عشره بعمل آرند خشکی امعا
و قبض شکم زائل شود و اجابت بعادت معهود آید فصل در ورم امعا ورم امعا بیشتر ورم
دموی یا صفراوی عارض شود و بدان سبب خروج باد و ثفل متعسر شود و قولنج حادث گردد
علامت آن تپ تیز و تشنگی و بر آمدن و نمودار شدن رگها و احساس ثقل و وجع و ضربان
بمقام ورم و حدوث قولنج بتدریج بحسب انصباب و اجتماع ماده و تزاید ورم و باشد که از
بسیاری ورم منفذ بول تنگ شود و حبس بول کند علاج فصد باسلیق کنند از دست
راست و در حالت حبس بول فصد صافن نیز بعمل آرند به پس و پیش یک روز و هر روز
جهت ازلاق ثفل ملینات دهند تا منع حدوث قولنج کند و این ملین بهتر است ملین
آلو بخارا شیرهٔ تخم کاسنی شربت بنفشه خمیرهٔ بنفشه ساده حسب دستور تیار کنند و دهند و
این حقنه هم نافع باشد تخم کتان بابونه بآب بجوشانند و صاف کنند و ماء الشعیر و آب
عنب الثعلب و لب خیارشنبر دران آمیزند و نیمگرم استعمال نمایند و در ابتدای ایام ورم
خرقه بگلاب و سرکه که هر دو را دالت کرده باشند تر کرده بر موضع ورم نهند و بعد گذشتن ایام
تزاید ادویهٔ محلله ضماد نمایند یعنی از بنفشه تخم خطمی آرد جو بابونه موم خالص ضماد تیار کنند و
بگرم بعمل آرند این همه که مذکور شد علاج ورم دموی است و اگر ورم صفراوی باشد علامت
آن درد شدید و حرارت و لذع بسیار و تشنگی و خشکی دهان و دیگر همه علامات که در دموی مذکور
شد ظاهر باشد درین قسم ورم فصد ضرور نیست و این خیسانده مناسب است گل بنفشه گل نیلوفر
عناب سپستان تخم خطمی کشنیز بخیسانند و صاف کنند و دو توله شربت بنفشه انداخته بنوشانند
و این حقنه عند الضرورت بکار برند عناب ده دانه سپستان بیست دانه تخم خطمی سه درم هر سه

در آب گرم بخیسانند و صاف کنند و کشک جو و لعاب اسپغول بقدر مناسب در آن آمیزند و یک توله روغن بادام یا روغن گل انداخته نیمگرم عمل نمایند و ضمادیکه در دموی مذکور شده در ابتدا و انتها بعمل آرند و اگر ورم تحلیل نشود و پخته شده منفجر گردد پس برای تنقیه ریم و انبات لحم و اندمال قرحه یکدرم ایارج فیقرا با ماء العسل چند روز دهند و شیر جوشیده با آهن داغ کرده بسیار نافع است و صاحبان ورم امعا را کشک جو با قدری شکر سفید غذائی بهتر است

فصل در علاج دیدان یعنی اقسام کرم که در امعا افتند سبب حدوث کرم در امعا رطوبات بلغمی است که در امعا عفونت پذیرد پس دران ماده عفنیه کرم متولد شود و اگر امعا بر چهار قسم است یکی آنکه مسمی است بحیات آن سفید و دراز بود تا یک وجب و بعضی بطول یک ذراع و این نوع در امعای علیا تولد کند علامت آن مغص است و ضعف نبض و سردی اطراف و سرفه خشک و سستی و کاهلی و برهم سودن دندان بعالم خواب و احساس دغدغه و لذع در فم معده و دریافتن حرکت تصاعد آن بسوی معده در حالت گرسنگی و برآمدن آن بقی یا در براز احیانا و قلت براز و خشکی طبع و سرعت جوع و انتفاخ بطن چنانکه در استسقا می شود و باشد که از بخارات متعفنه حیات اعراض ردیه شبیه بصرع چون سقوط و تشنج و التوا پدید آید و از خاصه جمیع اقسام دیدان است که در روز لبها خشک شوند و در شب ماتر شوند و در خواب لعاب از دهان سیلان نماید قسم دوم آنکه عریض باشد همچو کدو دانه لهذا مسمی است بحب القرع یعنی کدو دانه قسم سوم مستدیر الجثه یعنی مدور باشند و این هر دو قسم در قولون و اعور متولد میشوند و بدترین اقسام اند و علامت وجود این هر دو قسم کثرت اشتها است و برآمدن کرم بالفعل احیانا و صفرت رنگ روی و بدن و سیلان لعاب از دهن وقت شب و خشکی لب در روز و تری لب در شب و قسم چهارم آنکه خرد بود شبیه بکرمی که در سرکه می افتد و این قسم در روده مستقیم پیدا شود علامت آن خارش و دغدغه مقعد است و خروج آن بالفعل گاه و بیگاه

علاج هر چهار قسم دیدان آنچه بتجربه این فقیر است و همیشه نافع آمده و استیصال دیدان نموده منضج و مسهل است بدین طریق — **منضج** پوست درخت انار ترش پوست درخت شهتوت برنگ کابلی اجمود ترپی نکوفته قنبیل یعنی کمیلا شکر سرخ دواها را در سکنجبین با آب بجوشانند

نصف آب باقی ماند نیمہ صبح و نیمہ شام نیمگرم بنوشانند تا پانزدہ روز بعد ازان مسہل دہند مسہل

در اجزای منضج ادویہ مفصل الذیل بیفزایند و حسب معمول تیار کنند و نیمگرم بنوشانند افتیمون و

پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ ہر سہ بروغن چرب کردہ سناء مکی روز مسہل غذا دلیہ

گندم بہتر است و در ایام منضج کہ بعد مسہل واقع شود نان باریک در شوربا حل کردہ مناسب باشد

بعد یک مسہل سہ روز منضج دادہ مسہل دوم دہند ہمبرین طریق چہار مسہل بعمل آرند و بعد

فراغ از ہر چہار مسہل تا بیست و یک روز این دوا ہر روز یک تولہ صبح و یک تولہ وقت شب

ہنگام جواب بخورند **صفت آن** پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ سناء مکی تربد سفید

خراشیدہ فلفل سیاہ دار فلفل زنجبیل بابرنگ ترس اجمود کمیلا جملہ ہموزن شکر سرخ

دو چند ادویہ دواہا کوفتہ در قوام شکر سرخ بسرشند و نگاہدارند و ہر روز استعمال نمایند انشاء

اللہ تعالیٰ استیصال مرض بوجہ احسن شود **و برای ویدان خرد کہ در مقعد اطفال**

باشد این حب نافع است رسوت چاکسو صبر فلفل سیاہ اجمود بابرنگ کمیلا جملہ ادویہ ہموزن

کوفتہ در عرق گگروندا بسرشند و حب بمقدار نخود بندند و ہر روز دو حب بخورانند صبح و شام **دیگر برای**

ویدان مقعد البوا افسنتین بابرنگ کمیلا برگ نیب طلیم ہموزن بگیرند و کوفتہ بیختہ

نگاہدارند ہر روز قدری ازین دوا بگیرند و در عرق برگ نیب حل کردہ در مقعد طلای نمودہ

باشند در روزی چند بار انشاء اللہ تعالیٰ در یک ہفتہ تمام کرم ہای مقعد بمیرند و این

ادویات برای ویدان مقعد اطفال و جوانان و پیران نیز نافع اند **باب سیزدہم**

در امراض مقعد۔ فصل اول در بواسیر بواسیر بر دو قسم است خونی و بیخی

بواسیر خونی آنست کہ حوالی مقعد از خون غلیظ سوداوی فرولی ناپدید آیند و آن بر چند نوع

باشند یکی آنکہ مثل دانہ انگور باشد آنرا عنبی گویند قسم دوم مثل دانہ انجیر باشد آن را

تینی گویند سوم آنکہ صغیر و صلب مشابہ دانہ عدس باشد آنرا ثولولی گویند ثولول مسہ را گویند

چہارم آنکہ مثل خانہ زنبور باشد آنرا نخلی گویند نخل خانہ زنبور عسل را گویند پنجم آنکہ دراز

و صلب مشابہ دانہ خرما باشد آنرا تمری گویند ششم آنکہ دراز و نرم مشابہ توت باشد آن را

توتی گویند و ازین جملہ نخلی بدترین اقسام است و ہر یکی ازین انواع مذکور یا داخل مقعد بود

باب سیزدہم در امراض مقعد

خارج شرح هرچه داخل شرح بود تکالیف آن سخت است و این جمله اقسام یا عمیا بود یا دامی عمیا آنست که سوراخ ندارد و آنکه سوراخ ندارد از ان هیچ چیز بیرون نیاید و دامی آنست که سوراخ دارد و خون یا زرد آب از ان ترشح کند و معلوم باد که سوزش و درد شدید در باسور علامت خون صفراوی است و خلیدن و کثرت ثقل و قلت سوزش علامت خون غلیظ سوداوی یا بلغمی علاج اگر درد بواسیر درد شدید باشد و باسور دامی بود اما دهن آن بسبلی بند شود و خون یا زرد آب از ان بیرون نیاید و مریض را از شدت درد و سوزش حال متغیر شود و این دلیل خون صفراوی باشد دران حالت بهترین تدابیر این دو تدبیر است یکی آنکه رگ صافن پا یا باسلیق از جانب راست کشایند و خون مناسب حال مریض گیرند و اگر شکم قبض باشد برای تلئین این مطبوخ دهند صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ مهک مویز منقی عناب سپستان آلو بخارا شاهتره پوست هلیله زرد سنا مکی مغز فلوس گلقند تیار کنند و بنوشانند و اگر علامات خون غلیظ بلغمی یا سوداوی پیدا باشد یعنی قلت درد و کثرت ثقل و شکم قبض باشد تلئین بمطبوخ افتیمون کنند صفت آن گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان برگ گاوزبان بادرنجبویه بسفایج شاهتره اسطوخودوس افتیمون در خرقه بسته پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بریان بروغن چرب کرده سنا مکی مغز فلوس گلقند حسب معمول تیار کنند و بنوشانند و بعد یک مسهل چهار پنج روز مطبوخ مذکور بغیر دوای مسهل داده بعد از ان یک روز با دوای مسهل دهند هرگاه معلوم کنند که قبض موقوف شده و تلئین شکم پیدا آمده و در عوارض افاقه رو داده دوای مسهل موقوف کنند ازین تدبیر بفضله تعالی درد و سوزش و دیگر همه عوارض زائل شود و مریض را بهرحال قرار و آسایش تمام رو دهد تدبیر دوم این است که اگر فصد و اسهال متعذر باشد دران حالت برای کشاده کردن افواه عروق بواسیر و جاری شدن خون یا زرد آب وانناله دیدو این ادویه بکار برند دوای تفتیح و فواه عروق و جاری شدن محتبس پیاز یک عدد پوست دور کرده در خرقه تر پیچیده بخاکستر گرم گذارند که مشوی شود پس بخال کبوتر و بهروزه هر سه را یکجا حل کرده صوف یا پنبه کهنه بدان آلوده حمول کنند و قبل از استعمال این حمول اول یک روز دو دفعات خرقه بروغن کنجد تر کرده حمول کنند تا نرمی در بواسیر پدید آید بعد از ان دوای مفتح حمول کنند

باستعمال دو سه روز افواه عروق مفتوح شود و خون محتبس جاری گردد و درد و سوزش و جمله عوارض
بعد جاری شدن خون زائل گردد مرهمی که برای تسکین درد و تفتیح افواه عروق بواسیر
مجرب است صفت آن اکلیل الملک خطمی زعفران تخم کتان زرده بیضهٔ مرغ پیاز مشوی
مغز ... الیه افیون حسب دستور مرهم سازند و بموضع درد ضماد کنند مرهم دیگر برای تسکین درد
بواسیر و ازاله ورم مجرب است موم سفید اقاقیا دم الاخوین مرکی مردار سنگ سفیده ارزیر
گل افیون روغن گل اول موم را بگدازند در روغن گل و در آن اندازند پس ادویه باریک کوفته
در آن آمیزند و اگر افیون نرم باشد بقدر آب حل کرده بعد ادویهٔ کوفته مخلوط کنند بعده از آن بروغن
آمیزند و هرگاه سرد و منجمد شود ضماد سازند و اگر ورم اندرون مقعد باشد به پنبه آلوده حمول کنند
ضماد دیگر برای تسکین درد و ازاله ورم پیاز یک عدد تخم کنند ناگوگل زعفران افیون پیاز
را پوست دور کرده مع تخم ... بر روغن زرد بریان کنند پس جمله ادویه را در عرق برگ گکروند ا
سحق کرده ضماد سازند و درون مقعد بعمل آیند دوای دیگر برای تسکین درد و سوزش بواسیر
جغرات را به بندند تا آب آن بچکد پس قدری مردار سنگ باریک سائیده بجغرات مخلوط ... ده
قرص بسته بمقعد نهند و به بندند فی الفور تسکین درد حاصل آید دوای که بواسیر را خشک
کند و ورم و مومی را زائل نماید پوست انار کندر جفت بلوط جوز السرو هر چهار ادویه مساوی
بگیرند و در عرق برگ سبز گکروند و اگر میسر نیاید در عرق مکوی سبز حل کنند و بیرون مقعد ضماد سازند
و اگر ضرورت باشد پنبه بدان آلوده اندرون حمول کنند دوای که تدخین آن برای
ازالهٔ ورم و خشک کردن بواسیر مجرب است مقل ازرق کندر حرمل تخم کبر ادویه
کوفته بر آتش سرگین گاو یا پشک سبز اندازند و دود آن بمقعد بگیرند علاج بند کردن خون بواسیر
که بکثرت جاری باشد هرگاه خون بواسیر جاری شود فی الفور در بند کردن آن مبادرت
نکنند و اگر فی الفور بند کنند احتمال است که بعضو دیگر ریزد و فساد تازه پیدا کند و اگر بجانب عضو
رئیس میل کند امراض صعبه احداث نماید پس چند روز جاری داشتن آن مناسب است و
هرگاه ملاحظه کنند که در رنگ بدن آثار صفرت نمایان شده و ضعف و اضمحلال لاحق گردیده
آن وقت بند اسیر حبس خون بپردازند که بتدریج بند شود حب مقل ممسک که خون بواسیری را

بند کند صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقل از هر یک دو درم مرجان
کهربا صدف سوخته از هر یک یک درم مقل را در آب آهنگران که آهن بسیار سرخ را در آن سرد کنند حل نمایند
و دیگر ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند و حبوب سازند دو دو درم با آب تازه صبح و شام استعمال نمایند
حب دیگر برای بند کردن خون بواسیر و رفع زردی رنگ که بعد جرای خون
کثیر لاحق شود **صفت آن** رسوت هلیله سیاه فلفل گرد تخم گهور سونٹھیا تخم بکائن مغز پسته
دفته مغز تخم نیب جمله ادویه هموزن گرفته باریک کوفته در عرق برگ لگروندا چهار گهری سحق
کنند هرگاه عرق تا خشک شود حب بقدر کنار صحرائی بندند و نگاه دارند دو حب صبح و دو شام با
آب تازه بخورند مدت یک هفته یا کمتر از آن خون بند شود و ضعف و اضمحلال و زردی رنگ
زائل گردد و هرگاه صحت کامل ملاحظه کنند خوردن حب موقوف نمایند **دیگر بواسیر خونی و بادی را نافع**
بود ملیم مغز تخم نیب برگ شاخ لگروندا که بر سنگ ها و زیر دیوارها میروید بهنگره سیاه که بکنار آب میروید
جمله ادویه در ظرف آهن انداخته بدسته آهن با عرق لگروندا و بهنگره باریک سائیده گولیها بقدر کنار صحرائی
بسته نگاه دارند یک صبح و یک شام با جرعه آب سرد بخورند **دیگر** لک مغسول سه ماشه شهد
خالص یک توله اول لک را باریک سوده در شهد آمیخته صبح ناهار بخورند بالای آن جرعه آب تازه بنوشند
تا هفت روز **دیگر سفوف مجرب برای بند کردن خون بواسیر** رسوت گیرو نار مشک یعنی
ناگکیسر هموزن باریک سائیده نگاه دارند سه ماشه صبح و همین قدر شام بقدری جغرات آمیخته
بخورند **و شیاف محلی در بند کردن خون بواسیر سریع الاثر است صفت آن** کندر گلنار مازو
[illegible] شب اقاقیا صمغ عربی برابر گیرند کوفته با آب سرشته شیاف ها سازند و در روزی سه چهار بار
استعمال نمایند **علاج خشک و زائل کردن بواسیر** اگر کسی را گرد مقعد باسور یا متعدد باشد و
خواهد آن همه را زائل کند مناسب آنست که از انجمله یکی را نگاه دارد و باقی را دور کند تا راه برآمدن
خون مفقود نشود **دوای مجرب** بیارند یک پاره سفال چینی که از چین باشد نه که از سفال
فرنگستانی گیرند و علامت سفال چینی این است که در آن نقش و نگار نیلگون یا سبز می باشد پس
برابر آن نوشادر بگیرند و هر دو را خوب باریک سحق کنند و نگاه دارند پس بقدر دو سه ماشه از آن
بگیرند و در مسکه گاو که تازه باشد مخلوط کرده بر باسورها که خارج مقعد باشند بمالند هر روز سه چهار

کرت و درین ایام بعد قضای حاجت استنجا از آب و کلوخ هرگز نکنند که مضر است از پنبه کهنه یا جامه
کهنه طهارت کنند بمدت یک هفته همه باسورها خشک شده بیفتند و زائل و معدوم شوند اما لب را
بالضرور نگاهدارند تا راه برآمدن خون فاسد باسوری باشد والا احتمال است که بمرض صعب تر
مبتلا شوند **اطریفل صغیر که بواسیر و نیز استرخای معده را نفع عظیم بخشد** پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مساوی کوفته بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب
کرده در قوام شهد یا قند که دو چند ادویه باشد سرشته دو درم صبح و همین قدر شام استعمال
نمایند **دیگر اطریفل مقل که قبض بواسیر دور کند و بواسیر را نفع عظیم بخشد**
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله هر یک ده درم مقل ازرق سی درم مقل را در آب گندنا
حل کنند و در سه چند عسل خالص بجوشانند تا بقوام آید ادویه کوفته بیخته بروغن چرب کرده در قوام
سرشته شربت سه مثقال **سفوف مقلیانا برای اسهال بواسیری و زحیر و مغص نیز نافع
است** تخم تره تیزک هشت درم زیره سفید در سرکه یک شب خیسانیده خشک کرده بریان کرده
پنج مثقال تخم کتان تخم گندنا هلیله سیاه بروغن بریان کرده از هر یک دو مثقال مصطکی یک مثقال
صمغ عربی از تخم تره تیزک جمله ادویه کوفته بیخته و تخم تره تیزک سالم در آن آمیخته نگاهدارند و یک مثقال
صبح و همین قدر شام با آب تازه استعمال نمایند **قسم دوم بواسیر ریحی** و آن ریحی است غلیظ
عسر التحلیل که در اعضا دور کند گاهی بسوی پشت و شانه و شراسیف و قطن و گرده و گاهی
با امعا در آید و نفخ و قراقر و دردی چون درد قولنج احداث نماید و گاهی بجانب دست ها و ساق ها
رود و درد احداث کند و بسبب آن ریاح از مفاصل در وقت نشست و برخاست آوازی آید
و این آواز را فرقعه گویند و سبب وجود این ریح خلط سوداوی است که بگرده ریزد یا خود در گرده
متولد شود و بسبب حرارت گرده آن ماده سودا مستحیل شود بریح غلیظ و بسبب غلظت تحلیل نشود
و در جوانب و اطراف گرده بگردد و احداث فسادها نماید که مذکور شد و گاهی آن ریاح در باسورها محتقن گردد
و درد و تمدد حادث نماید و بسا باید این ریح گرده و عصب آن تمام اعضای مذکوره و بواسیر نیز **علاج آن**
تنقیه سودا است بمطبوخ افتیمون و بعد تنقیه ادویه بادشکن استعمال نمودن باید برقعه صدمات ... فر
دوا زودتر بگرده رسد که محل انصباب یا تولید ماده است و صاحبان این مرض را ضرر راست

که از اقسام چیزهای که سریع الاستحاله بخلط غالب باشد چون لبنیات و برنج وغیره احتراز دارند و این حب ریاح بواسیری را نفع عظیم میدهد صفت آن زرنباد درونج عقربی بلیله سیاه پوست بلیله شیطرج عاقرقرحا فلفل دارفلفل تخم گندنا مقل جمله سیاوی نوشادر قلیلی همه را کوفته بیخته آب مویز جوشیده بسرشند و حبوب سازند شربت دو درم **دیگر نافع درد و ورم بواسیر خونی و بادی** پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آمله تخم گندنا تخم ریحان هر یکی پنج درم گوگل ده درم دواها را بکوبند و گوگل در آب گندنا و اگر میسر نشود در آب آهنگران والا در آب چاه حل کنند و ادویه کوفته در آن بسرشند و نگاه دارند دو درم با آب تازه استعمال نمایند دیگر تخم حلبه دو مثقال نبات یک توله در پاؤ آثار آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند صاف کرده بنوشند بواسیر ریحی را نفع عظیم بخشد **معجون برای دفع قبض بواسیر** پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله تخم گندنا گوگل حب النیل تربد سفید خراشیده زنجبیل جمله هموزن کوفته بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده در شیره نبات که دو وزن ادویه باشد بیامیزند و نگاه دارند دو توله وقت شب هنگام خواب با آب نیم گرم استعمال نمایند بچند روز قبض بواسیری دور شود **فصل در ناصور مقعد که آنرا در هندی بهنگدر گویند** ابتدای آن چنین است که اول در مقامی که مابین مقعد و انثیین است بثری حادث میشود بحوالی آن ورم ظاهر باشد و بتدریج آن بثر متقرح شود و زرد آب از آن سیلان نماید در ابتدا تدارک آن آسان است و هرگاه آن ناصور با سنخای مستقیم نافذ شود و روده را سوراخ کند علامتش آنست که براز از این راه آید در یوقت علاج آن هرگز صورت نه بندد در اوائل هم عسر البرء است **علاج آن** در ابتدا که هنوز متقرح نشده باشد اینست که برگ اتروسه سائیده قرص بسته بر بثر مذکور به بندند صبح و شام بعمل آرند امید است که زودتر تحلیل شود دیگر برگ نورسته بید انجیر باریک سائیده قرص بسته به بندند تحلیل کند و هرگاه متقرح و ناصور شده باشد علاجش اینست که فتیله بسیمپ شیاف عرب که بگلاب سحق کرده باشند بیالایند و اندرون ناصور بنهند و چندانکه ناصور پر شود فتیله را کوتاه کنند تا آنکه ناصور پر شود و قرحه برابر گردد پس فتیله موقوف کرده پاره جامهٔ باریک کهنه سحیق عرب بیالایند و بر دهن قرحه بچسپانند تا آنکه خشک شود

صفت شیاف عرب سبز کننده انزروت دم الاخوین سرمه شب گلنار از هر یک یک درم
زنگار دو درم این ادویه کوفته بیخته بگلاب سحق کرده شیافها سازند و نگاه دارند و وقت حاجت
بقدری گلاب سحق کرده فتیله از ان آلوده در ناصور نهند **واین مرهم نیز نافع است کیفیت**
سوخته کته سفید سنگجراحت موم خالص روغن گل موم را بگدازند و روغن در ان اندازند هرگاه هر
دو یکذات شوند از آتش فرود آورده ادویه باریک کرده دران آمیزند و از چوب حرکت میداده
باشند تا که منجمد شود پس نگاه دارند و فتیله بدان آلوده بعمل آرند **فصل در ورم مقعد** وبعد
بنشتر ورم حار عارض گردد علامت آن تپ شدید و حرقت و سوزش موضع ورم و درد صعب
علاج فصد صافن کنند و شیره عناب و آلو بخارا با نبات نوشانند و لعاب اسپغول با شیره تخم
خرفه و شربت نیلوفر نیز نافع باشد و سفیده تخم مرغ با روغن گل و قدری افیون یکجا کرده بر ورم
طلا کنند فی الفور تسکین تمام رود هر دو درد و سوزش را نفع بخشد و مرهمی که در ان دم الاخوین است
و در بواسیر مذکور شده نیز نفع کافی بخشد و غذا آش جو و دال مونگ **فصل در شقاق مقعد**
سبب شقاق یا یبوست مفرط باشد که مقعد را عارض گردد یا بر آمدن ثفل سخت و یابس باشد
علاج این قیروطی نفع کافی بخشد سفیده ارزیز مردار سنگ اقلیمیای نقره نشاسته غبار الرحی کتیرا
لعاب خطمی اسپغول لعاب بهدانه پیه گرده بز موم سفید روغن گل حسب دستور مرتب
سازند و بعمل آرند و صاحب این مرض را احتراز از آب سرد و اقسام ترشی و چیزهای قابض
ضروری است و قبض شکم که در ان ثفل خشک آید ضرر تمام دارد و برای رفع قبض شربت بنفشه
بالعاب بهدانه نوشند و از اغذیه هر چه ملین شکم باشد چون اسفاناخ و بقلة الحمقا تناول کنند
فصل در ورم و سوزش مقعد که بغیر بواسیر باشد - **علاج** طحلب که آنرا بهندی
کائی گویند در آب های بسته پیدا می شود سائیده ضماد نمایند دیگر مکوی سبز یا خشک و بابونه و طین مغره
یعنی گیرو سادی با آب سائیده ضماد کنند ورم و سوزش را نفع کلی بخشند **فصل در استرخای**
شرج شرج بالفتح بشین معجمه و را مهمله و جیم نام عصبی است که مابین انثیین و حلقه مقعد واقع
شده بمثابه رسنی است استرخای شرج آنست که ثفل و بادی بلا اراده برآید پس اگر استرخا بسبب تشنج و تهتک
شدن عصبه از ضربه و سقطه باشد و با آنکه قطع بواسیر سبب استرخای شرج شود و این دو قسم بعقبه عارض شود

وعلاج پذیر نباشد لاعلاج گفته اند. اما اگر استرخا بسبب برودت در قوت لاحق شود علامتش آنست که بتدریج حادث گردد علاج آن منضج و مسهل است بادویه که در فالج واسترخا مذکور شده دوا و غذا و پرهیز موافق آن بعمل آرند و قبل از منضج و مسهل این سفوف ها استعمال کنند اگر نفع نبخشند بعلاج فالج پردازند سفوفی که خروج ریح بے اراده را نافع باشد زیره نانخواه کاشم کرویا هر یک جزو مقل افیون ربع یک جزو فانید دو چند جمله ادویه کوفته بیخته سفوف کنند شربت دو درم و معجون کمونی و معجون فلافلی نیز درین مرض نافع است سفوف که خروج ریح بی اراده را نافع باشد اول قبل از تنقیه بعمل آرند اگر نفع ندهد بعد تنقیه باز عمل نمایند صفت آن کزمازج افسنتین بیخ سوسن سعد هر یک یکدرم نانخواه زیره کرمانی گل سرخ تودری بارشنگ بوزیدان هر یک دو درم مصطگی صمغ عربی تخم زرفای خشک هر یک سه درم کوفته بیخته برابر همه پوست هلیله کابلی کوفته بیامیزند و بوزن مجموع شکر سفید شامل کرده یکدرم صبح و یکدرم شام با عرق بادیان استعمال نمایند و از استعمال آب گرم داخلاً و خارجاً پرهیز کنند فصل در خروج مقعد سبب حدوث این مرض استرخای عضله مقعد است بسبب استیلای رطوبات غریبه علامتش آنست که چنانکه بآسانی خارج شود همچنین عند الادخال بآسانی داخل شود علاج پوست سرخ مغیلان و گل دعاده مساوی بجوشانند و سرد کرده از ان آب استنجا کنند و بفعات و مقعد را اندرون کنند و دیگر مازوی سبز پوست درخت انار هر دو را با آب جوش داده از ان آب استنجا کنند و دیگر از روغن کتان مقعد را چرب کنند پس سرمه سفیده از هر یک جل بحول باریک کوفته بیخته بر مقعد بپاشند و خشت نو گرم کرده از ان تکمید کنند وقت شب و دیگر عنب الثعلب گل سرخ کشنیز عدس مقشر مساوی با آب بسایند و زردی بیضه مرغ و روغن کنجد دران مخلوط کرده ضماد کنند در روی بفعات و دیگر پوست غربال کهنه سوخته و ذرور نمایند و دیگر شاخ گوسفند یا سم گوسفند یا پوست بیضه مرغ یا کاغذ سوخته ذرور نمایند باب چهاردهم در امراض کلیه بدانکه گرده یکی جانب راست و آن اندکی بالاتر است و دوم جانب چپ و آن به نسبت گرده یمین اندکی فرود تر است و اشکال گرده ها چون نیم دائره است و پشت او محدب و گوشت او سخت و آگنده و در امراض گرده بسیار باشد که بوی دهان ناخوش شود و امراض گرده بعلت های دل و شش و آلات نفس نیز

موذی گردد بسبب مشارکت گرده یا جگر و هر یکی از گرده ها بر مواضع خود بر باطن مرتبط گشته و مرکب است
از لحم و شحم و رگهای شریان ها و بذاته حس ندارد اما غشای که بر وی است حس کثیر دارد و هر دو گرده ها با
جگر ارتباط دارد و بوساطت آن دو رگها که جمعی از اطبا آنرا عنق الکلیه یعنی گردن گرده گویند و جمعی
دیگر آنرا طالعین نام کرده اند و گروه اول آن هر دو رگها را اجزای گرده شمرده اند و مشخص کرده اند
که از نفس گرده بر آمده و بجگر رفته و گروه دیگر چنین تشخیص کرده اند که آن هر دو رگ از ان رگ بزرگ
که از حدبهٔ جگر رسته و آن اصل آورده است و آنرا اجوف نامند ناشی شده و بگرده پیوسته
بهر حال آب که با خون آمیخته از جگر بیرون آید از راه همین رگها بگرده ها میرسد و آله جدا کردن آب
از خون همین دو رگ است و چنانکه در گرده قوت جاذبه جهت جذب آب است همچنین درین
رگها نیز قوت جاذبه است که از رگ بزرگ جگر آب را جذب میکند و بگرده می فرستد و از هر دو
گرده ها دو رگها رسته اند و بمثانه پیوسته جهت دفع مائیت و این رگها را ابراج گویند یعنی مورینها
فصل در سوء مزاج کلیه اگر سوء مزاج حار ساده باشد علامت آن سرعت نبض و کثرت
عطش و بسیاری باه و سرخی یا زردی قاروره مع سوزش و نتن یعنی بدبوئی و در محل گرده گرمی و
محسوس شدن و جهت دفع بول بسرعت برخاستن چنانکه ضبط آن ممکن نباشد و بالای بول
دهنیت پدید آمدن بسبب گداخته شدن چربی گرده از اثر حرارت و باشد که تپ لاحق شود علاج
چیزهای سرد و مرطب که ذی ادرار نباشد بنوشند چون شربت انار و شربت زرشک و شربت
خشخاش با لعاب اسپغول و بهدانه و مانند آن و آب انارین با نبات و شیره تخم خرفه با قرص طباشیر و شیره تخم
کاهو با شربت صندل نفع تمام دارد و دوغ ترش سودمند است و آب سرد و کافور در تبرید گرده نفع
عظیم دارد ولیکن باید که بخوردن کافور اکثار نکنند که مقطع باه است و اقاقیا و عصارهٔ لحیته التیس و
صندل و گلنار با عصارهٔ عالج الکرم یا آب برگ آس یا آب خالص سحق کرده سرد ضماد کنند و اگر
صندل در گلاب سائیده ضماد کنند نفع کافی بخشد عالج جمع علوج که شاخ نورسته را گویند و کرم درخت
انگور است و غذا عدس و مونگ و برنج بهتر است و از گوشت احتراز دارند و اگر سوء مزاج حار
دموی باشد علامت آن احساس ثقل و درد است در گرده و علامات غلبه خون پیدا بودن و
باشد که در نواحی پشت بمقام گرده سرخی پدید آید علاج رگ باسلیق زنند و جهت تبدیل مزاج گرده

آنچه در سوء مزاج حار ساده گفته شد بعمل آرند و اگر سوء مزاج حار صفراوی باشد علامت
آن همان است که در سوء مزاج حار ساذج مذکور شده و نشان زیادتی صفرا بودن علاج
جهت تنقیه صفر النقوع تمر هندی با آلو بخارا و شربت بنفشه و لب خیار شنبر آمیخته بنوشند
و دیگر جمله تدابیر که در سوء مزاج ساذج گفته شد بعمل آرند و اگر سوء مزاج ساده بارد
باشد و این از خوردن آب سرد بسیار و ادویه و اغذیه و اهویه سرد عارض شود علامت
آن سفیدی قاروره و سفیدی رنگ روی است و سردی موضع گرده و ضعف باه
و عدم تشنگی و ظهور ضعف و انحنا در پشت علاج گلقند عسلی با عرق بادیان خورند و
اگر گلقند قندی باشد بقدر دو توله عسل خالص در آن آمیزند و بنوشند و معجون کمونی
خورند و فندق و پسته و بادام با شکر تنقل کنند و روغنهاے گرم چون روغن حب
قرطم و روغن بابونه و روغن لبان بموضع گرده بمالند و از اقسام حموضات و فواکه سرد
احتراز دارند و گوشت گوسفند و گوشت کبوتر و عصافیر با توابل گرم غذا کنند و اگر
سوء مزاج بارد بلغمی باشد علامت آن ثقل موضع و دیگر آثار بلغم از ترهل و سستی
و کاهلی پیدا باشد علاج آن قے است و بعد از آن منضج و مسهل تنقیه کنند منضج بادیان
تخم کرفس مویز منقی اصل السوس [illegible] اسارون انیسون با شکر سرخ و بعد نضج این مسهل
بعمل آرند مسهل بادیان تخم کرفس [illegible] اصل السوس [illegible] مویز منقی اسارون انیسون
پوست بلیله کابلی بلیله سیاه [illegible] شکر سرخ [illegible] وقت شب [illegible]
نیمکوب و دو توله شهد خالص آمیخته با آب گرم بخورند و صبح مسهل بنوشند و تنقیه حسب معمول
نمایند و دیگر تدابیر از اغذیه و ادویه وغیره آنچه در بارد ساذج مذکور شده بعمل آرند

فصل در هزال کلیه یعنی لاغری گرده

و این مرض بسه سبب لاحق شود یکی
سوء مزاج حار بود یا بارد و ساذج بود یا مادی اما از حرارت بیشتر افتد دوم مباشرت
مفرط سوم استفراغات کثیر بار دیگر یا اسهال و علامات لاغری گرده سپیدی بول
است و قلت باه عارض شدن درد در گرده و درد دائم در صلب و در مؤخر سر و استدلال
بر نوعیت سبب از تقدم آن سبب توان کرد علاج اول ازاله سبب کنند و بعد از آن

برای فربهی گرده اغذیه مسمنه خورند و مغز بادام و پسته و فندق و نارجیل با شکر تنقل
کنند و گوشت ماکیان و بط و هریسه و پاچه و تخم مرغ نیم برشت نافع است و دواء الترنجبین
درین مرض نفع عظیم بخشد **صفت آن** ترنجبین سفید سی درم در دو رطل شیر بجوشانند تا بقوام
آید نگاه دارند و بوقت شب بقدر پنج شش تولہ تناول کنند **فصل در ضعف کلیه** بسبب عارض
شود یکی سوء مزاج سرد باشد یا گرم دوم هزال سوم آنکه جرم گرده سست شود و مجاری آن وسیع
گردد از کثرت استعمال مدرات یا از افراط مباشرت یا از ضربه و سقطه که بر گرده رسد یا از مشی
بسیار و علامت ضعف گرده آنست که گاه گاه درد کند خصوصا هنگام انحنا و انتصاب و
هنگام از پهلو بپهلو گشتن و قوت باه و تقاضای بول کمتر باشد و بول غسالی آید مثل آبی که
گوشت تازه در آن شسته باشند و اگر آنرا نگاه دارند رسوب ته نشین شود و بر سر بول مثل
کفک دریا پدید آید و بول غسالی آن وقت آید که غذا در جگر هضم شده باشد و قبل از هضم بول آبی
باشد **علاج** اگر سوء مزاج سبب باشد در تبدیل مزاج کوشند بحسب حرارت و برودت پس
اگر ضعف بسبب حرارت باشد این دوا مفید است **صفت آن** دم الاخوین گلنار گل ارمنی
عصاره لحیة التیس صمغ عربی مساوی باریک کرده با طبیخ بارتنگ استعمال کنند و مرکب
در روغن گل بر کمره پشت بمالند و صندل و گل سرخ و اقاقیا و برگ آس و آب سائیده
ضماد سازند و اگر ضعف بسبب برودت باشد چیزهای گرم دهند آنچه در سوء مزاج بارد گفته
شده اما زیاده تر در تسخین مبالغه نکنند مراتب اعتدال نگاه دارند و اگر سبب ضعف لاغری
گرده باشد علاجی که در هزال گرده گفته شد بعمل آرند و بهترین ادویه درین مرض معجون لبوب
است و بهترین اغذیه گرده بز و گوسفند و پاچه و شیر برنج و سویق که از جو و گندم ساخته باشند
صفت معجون لبوب مغز بادام شیرین مغز گردگان مغز چلغوزه مغز فندق مغز پسته مغز نارجیل
تخم خشخاش سفید مقشر تودری سرخ تودری زرد و تخم گزر تخم پیاز تخم شلغم تخم حلیون زنجبیل
شقاقل خولنجان خرفه دارچینی جمله مساوی بگیرند و کوفته بیخته چند شهد خالص بسرشند
دو تولہ صبح و همین قدر شام تناول کنند **فصل در ریح الکلیه** آن بادی غلیظ باشد که
که در نواحی گرده متولد شود از اخلاط غلیظه و از آن ریح درد در پشت و گرده عارض گردد

مع تمدد وعلامات آن درد وتمدد حوالی کمر است بغیر گرانی وخاصه این یاد داشت که در شکم تهی و در گرسنگی درد وتمدد کمتر باشد علاج بادیان وسداب وگل سرخ وانیسون وپوست بیخ بادیان وبیخ کبر نبات بجوشانند وبنوشانند وزیره وتخم شبت وسداب وبابونه برگرده ضماد سازند وبروغن بابونه وروغن لبالنده ونمک وسبوس گندم وبیه ونانخواه تکمید کنند **فصل در وجع الکلیه** ودرد گرده یا بسبب ضعف کلیه پدید آید یا بسبب ریح الکلیه واین هردو مذکور شد ویا از ورم کلیه یا از حصات در رمل یا از قروح وجرب کلیه واین همه بیان کرده شود فی الجمله درین مرض هرچه ملین ومسکن بود نفع دارد ونافع ترین تدابیر درین مرض آبزن است که از طبیخ بابونه واکلیل الملک وتخم شبت وتخم خطمی بسازند وآبزن بتواتر بعمل آرند واگر درد بسبب حصات در رمل باشد در حالت آبزن مدرات مناسب مزاج بنوشند که نفع کلی می بخشد وحصات را بآسانی خارج میکند **فصل در ورم کلیه** وآن هرچند گونه بود یکی آنکه ورم گرم بود وبسبب آن خون غلیظ یا خون صفراوی باشد علامت آن تپ مختلط وتپ مختلط آن را گویند که یکبار در دبار گیرد یا انتظام وتشنگی وصداع وبیخوابی وسوزش ودرد وگرانی در موضع گرده وپشت و برآمدن صفرا در قی وبرآمدن بول وبراز بدشواری پس اگر خون غلیظ بود ازدیاد درد وثقل مخصوص آنست واگر خون صفراوی باشد شدت عطش وزردی بول ظاهر باشد ومعلوم باد که آماس گاهی در یک گرده بود وگاهی وگاه در هردو گرده وگاه در باطن گرده ها بود وگاه در خارج آن بغشای مجلل گرده وگاه دران منفذ بود که میان گرده وجگر است وگاه دران مجرا عارض شود که درمیان گرده ومثانه است واگر آماس گرده نزدیک بغشاء علائق بود علامتش آنست که درد بغایت شدید بود واگر دران ناحیه بود که جانب امعا است نشان آن درد غائر است وباشد که قولنج آرد وطبع قبض نماید واگر ورم در مجاری بود شدت عسرت بول شاهد آنست وگاه باشد که ورم گرده بزرگ شود ودرد شدید پیدا نماید واذیت آن بحجاب دماغ رسد واختلاط ذهن پیدا آید علاج رگ باسلیق یا صافن زنند وشربت بنفشه ولعاب اسبغول ولعاب تخم خطمی بنوشانند وآرد جو وصندل وآب عنب الثعلب وآب کاسنی با روغن بنفشه یا روغن گل سرشته ضماد سازند واگر قبض شکم باشد بمطبوخ فواکه ویا بمطبوخ هلیله طبع را بکشایند وباوصف اینهمه تدابیر که مذکور شد اگر نفع

بگذرد و ورم تحلیل نشود بلکه گرانی و درد افزون تر شود و قاروره رقیق باشد معلوم باید کرد که ماده
جمع میشود و نضج خواهد گرفت پس درینحالت مناسب است که یاری دهند بنضج ماده بشرب و ضماد یعنی
تخم کتان و تخم خطمی و تخم حلبه و نبات بجوشانند و بنوشانند و اکلیل و خطمی و حلبه و تخم کتان در آب
سائیده روغن کنجد آمیخته نیمگرم ضماد سازند امید است که بدو سه روز ماده پخته شود هرگاه درد و ضربان شدید
و ثقل محسوس گردد معلوم کنند که ماده پخته شده پس ادویه مفجره یعنی بنجال کبوتر و آرد کرسنه یعنی هرتر
تمبارحی و تخم حلبه و تخم کتان با آب سائیده نیمگرم بموضع ورم ضماد کنند پس هرگاه ورم بشگافد و ریم
براه بول بیرون آید برای تنقیه ریم این مدرات دهند اگر مزاج حار باشد شیره تخم خیارین شیره
تخم خربوزه شیره مغز تخم کدو و شیره بادیان نبات و اگر ماده مزاج بارد باشد ماءالعسل کافی بود
هرگاه گرانی موضع بالکلیه زائل شود و در بول اثری از ریم ظاهر نگردد بدانند که مده پاک شده پس
این ادویه ملحم دهند تا قرحه بالتیام درآید صفت آن تخم کتان بریان کرده کاکنج تخم خشخاش
گل ارمنی نشاسته هموزن بگیرند کوفته قرصها سازند دو مثقال با آب سرد دهند شربت
که در ابتدای ورم نافع است عناب پنجاه عدد خشخاش سفید سی درم کشنیز خشک ده درم
عدس مقشر صد درم بجوشانند و با دو صد درم قند شربت تیار کنند و بقدر ده درم عدس با شیره تخم خرفه
و خیارین بنوشند سفوفی که در ابتدا و نیز در هنگام خروج ریم نفع دارد مغز تخم
خیارین مغز تخم خربوزه تخم کاسنی تخم خشخاش مساوی بگیرند و باریک کوفته هموزن آن شکر سفید
بیامیزند و هر روز دو مثقال با دو توله شربت بنفشه که با آب سرد آمیخته باشند میل نمایند
و غذا در بیمرض آش جو و دال مونگ و عدس مقشر مناسب است و از گوشت احتراز دارند دوم
آنکه ورم سرد بلغمی باشد علامتش آنست که در قطن و نزدیک خاصره گرانی و تمدد محسوس شود بغیر
درد شدید و سوزش و نبض بطی بود و بول سفید و مریض راست نتواند ایستاد و باشد که در روی
و چشم و کمر ترهل پدید آید و از خواص ورم گرده است که از حقنه درد افزون شود و از قی تسکین یابد و حقنه
در قولنج النفع تام بخشد علاج بادیان تخم معصفر کوفته تخم کرفس انیسون پرسیاوشان تخم ملیون
گلقند بجوشانند و بنوشانند و از بابونه و اکلیل الملک و شبت و مرزنجوش ضماد سازند و بعد نضج
بابونه و اکلیل و شبت و سداب و تخم حلبه و انجیر آبزن سازند و قی درین علت خیلی نافع است

اگرچه باستعمال دوای سقی باشد واگر بول غلیظ باشد چند روز متواتر در شب هنگام خواب دو درم
ایارج فیقرا در دو توله شهد خالص آمیخته بخورند و بالای آن دو سه جرعه آب گرم بنوشند و این حب نیز برای
تنقیه ماده خیلی نافع و مفید است نانخواه زیره سفید از هر یک نیم درم مصطگی یک درم صبر دو درم کوفته بیخته
باب بادرنجبویه و یا بادیان حب سازند و وقت شب با آب گرم بخورند و بهترین غذا در این مرض نخود آب و
گوشت طیور است که در آن پودینه و زیره و تخم کرفس انداخته باشند سوم آنکه ورم صلب سوداوی باشد
و این بیشتر عقب ورم گرم و ورم بلغمی افتد بسبب خطای که در علاج رود و بغیر خطا نیز از خود پیدا آید علامت
آن شدت ثقل و کبودی بول و رقت آن و قلت وجع و ظهور خدر در حقوین و رکبتین و ساقین بسیار
باشد که این مرض باستسقا انجامد و پشت مریض خم ماند و راست نتواند شد و گاه باشد که بسبب
بسیار ورم رگی که برای غذا بدل از کلیه بجانب دل صعود کرده منضغط گردد و ازین سبب رگ مذکور
غذا بدل نتواند رساند پس بسبب عدم رسیدن غذا حرارت و یبوست شدید بدل راه یابد و دق پدید آید
علاج بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و تخم حلبه و تخم خطمی و مقل و اشق و مغز ساق گاو و پیه مرغ
بر بطن و کمر ضماد سازند و روغن بابونه و روغن حب قرطم یا النده و بطبیخ بابونه و خسک و تخم کتان
و بنفشه و بسفائج و انجیر و حلبه نطول و آبزن سازند و هر صباح این طبیخ بنوشانند تخم خطمی تخم کتان حلبه
تخم خیارین کوفته تخم خربوزه کوفته نبات بجوشانند و مالیده صاف کرده بنوشانند و آنچه با شربت بنفشه
و شربت خشخاش سود دارد و تنقیه بمطبوخ افتیمون مناسب باشد اما اگر قوت ضعیف باشد ماء الجبن با
سکنجبین افتیمونی دهند و اطریفل کبیر مفید است و بهترین غذا حریره سبوس گندم و مغز بادام و نخود
آب اسفاناخ است و اگر تپ نباشد مسکه با عسل خوردن نافع بود و زوال این قسم ورم دشوارتر است

فصل در قروح کلیه قروح کلیه بسه سبب عارض شود یکی اخلاط مراری که با مائیت از جگر بگرده
در آید و از حدت و تیزی خود گرده را بخراشد دوم آنکه سنگریزه خشن خراش آرد سوم آنکه ورم گرده منفجر
شود و قرحه آرد علامت آن درد پشت و گرده است و ثقل و تمدد نبودن و ریم و خون و پوستها با
بول بر آمدن و گاه باشد که پوست های سخت و آگنده شبیه بفتات گوشت بر آید و فرق در قرحه گرده
و قرحه مثانه آنست که در قرحه گرده درد از قطن تجاوز نمی کند و بخاصره نمی رسد و سلس البول و بر
آمدن پوست های سرخ و بودن بول شدید الاختلاط با مده و قلت بدبوئی بول و عدم عسر آن

از لوازم اوست بخلاف قرحه مثانه که عسر بول و سپیدی قشور و وجع عانه و شدت بد بوئی از لوازم
اوست و مده با بول کمتر مختلط می باشد در قرحه مثانه و فرق در میان آنکه جراحت در گوشت
گرده هست یا در پردهٔ آن این ست که اگر در غشا جراحت بود درد شدید باشد و سوزش بسیار
و اگر در گوشت گرده بود درد کمتر و سوزش اندک اگر نزدیک بمنفذی بود که ما بین جگر و گرده است
درد تا کفلین یعنی هر دو سرین رسد و تشنگی غالب باشد و اگر بسمت مجرا بود که میان گرده و مثانه است
باشد درد تا زانو محسوس شود علاج اگر مانعی نبود فصد باسلیق کنند از جانب درد و الم و اگر در هر دو
جانب بود از هر دو دست رگ کشایند بمهلت یکروزه تی درین علت نفع تمام دارد بجهت آنکه
ماده را بجانب مخالف می کشد بخلاف اسهال که چندانکه مسهل قوی تر باشد مضر تر بود اما ملین خفیف
جائز بود تا ماده را بجانب معا مائل سازد و پس تنقیه بدین مطبوخ نمایند گل بنفشه گل نیلوفر شاهتره
گل سرخ عناب سپستان خیارین خسک پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی
شیرهٔ مغز تخم کدو گلقند و بعد تنقیه بدون مدت نوشند تا قرحه را پاک کند پس اگر حرارت در
مزاج باشد شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ تخم خربوزه و لعاب اسبغول یا نبات بنوشند و اگر ریم بسته شده باشد
طبیخ خار خسک بابونه و پرسیاوشان و خیارین آبزن کنند و فقط آب گرم نیز بر کمر و گرده ریختن
نفع بخشد و ریم بسته را بگشاید و اگر در مزاج برودت باشد بادیان تخم کرفس بیخ بادیان اذخر و نبات
بجوشانند و بنوشانند و این سفوف هم نافع باشد تخم کرفس بادیان انیسون زوفا از هر یک دو درم
کنند چار درم سفوف کنند و دو مثقال با ماء العسل لعل آرند و اگر درد قوی تر باشد برای تخدیر یکدرم
بزر البنج و یکدانگ افیون در سفوف زیاده کنند و در اجزای آبزن که مذکور شد قدری پوست خشخاش
اضافه نمایند و هرگاه ماده تا متر از راه بول پاک شود و بول صاف آید نگاه برای اندمال قرحه
این ادویه مدمله دهند دم الاخوین گل ارمنی کندر نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه
ادویه کوفته سفوف سازند و با شیره تخم خربوزه استعمال نمایند و برای اندمال قرحه گرده جهند بلیغ
بکار برند زیرا که قرحه گرده بدیر اندمال می پذیرد به پنج سبب یکی آنکه گرده از معده دور است اثر دوا
اندک بگرده میرسد دوم آنکه گرده ممر و مجرای بول است پس اندک اثر دوا نیز دیر تر در آنجا قرار تواند
گرفت سوم آنکه فضلات حاده که باعث قرحه است بتوسط بول همیشه بگرده می ریزد چهارم آنکه

گرده سخت تر است و هر چه سخت جرم بود جراحت آن بدیر مندمل گردد دویم آنکه گرده همیشه بکار خود است
و قرار و سکون ندارد و اندمال را سکون شرط است و همچنین قرحه مثانه نیز عسر البرء است بهمین وجوه
که مذکور شد بلکه مثانه را دو سبب دیگر افزون تر دارد یکی آنکه همیشه از بول پر می باشد دویم آنکه مثانه
عصبانی است و قرحه عضو عصبانی به نسبت عضو لحمانی بدیر مندمل میشود صفت قرص
کاکنج که قرحه گرده را نافع است گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین تخم خشخاش مغز بادام
رب السوس نشاسته کثیرا از هر یک دو درم تخم کرفس افیون از هر یک یکدرم کاکنج هفت درم
همه ادویه را بکوبند و بلعاب بهدانه قرصها سازند و دو درم با شربت بنفشه استعمال نمایند
فصل در جرب الکلیه گاه باشد که بثور صغار در گرده حادث شود و بسبب حرارت
و بورقیت خارش آرد و خارش آن زمان افتد که بثور منفجر شوند سبب حدوث این علت تناول
چیزهای گرم است که خون را گرم کند یا مولد صفرا و بلغم باشد علامتش آنست که در گرده درد و خارش
و دغدغه و نخس محسوس شود و دوست دارد پایها مسح و باشند و پوست های باریک با اندک ریم و خون
با بول بیرون آید و این علامت انفجار بثور است و اگر بثور بر ظاهر گرده بود درد شدید و دائم بود
و اگر در باطن گرده باشد هنگام بر آمدن بول در مجاری درد و سوزش زیاده شود و بعد از آن ساکن
گردد علاج جهت تنقیه رگ باسلیق زنند یا بر موضع گرده حجامت کنند و مطبوخی که در قرحه
کلیه گفته شد اطلاق طبیعت کنند و کسی را که قی آسان باشد باید که تا زمان مرض همیشه یکروز
در میان ماده قی میکرده باشد و بعد تنقیه شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش با بهدانه
بزور استعمال نمایند صفت بنادق بزور مغز تخم خربوزه دو درم مغز تخم خیارین هریک چهار درم
مغز تخم کدو و تخم خطمی بزر البنج تخم خرفه مغز بادام نشاسته رب السوس خشخاش سفید از
هر یک دو درم جمله ادویه باریک کوفته بلعاب اسپغول بسرشند و بنادق یعنی گولی ها سازند
پس بگیرند دو درم گل ارمنی باریک کوفته بنادق را بآن آلوده کنند و با شربتهای مذکور
استعمال نمایند تا تخفیف و اندمال نیز حاصل شود فصل در ذیابیطس این مرضیست که
آب چنانکه بیاشامند همچنان فی الفور براه بول بر آید با اراده و همین فرق می کنند ذیابیطس و
سلس البول و این مرض هر دو قسم است یکی آنکه سوء مزاج گرم مفرط در گرده افتد و بدان سبب

قوت جاذبهٔ گرده آب را بسیار کشید و قوت ماسکه بواسطهٔ ضعف و ضیق مجاری حفظ آن نتواند نمود
واقعه بسوی مثانه دفع کند و باز گرده جذب مائیت نماید از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از
معده و معده از دیگر اعضا و بدان سبب تشنگی غالب باشد و تسکین نشود از خوردن آب و
این کشیدن آب که اندام ها از یکدیگر می کشند بلغت اهل یونان ذیابیطس گویند و ذیابیطس
دولاب را نامند و علامت آن شدت تشنگی است و بکثرت خوردن آب بول کردن بغیر تغیر و بدانکه حرقت
در این مرض چون مزمن شود جگر را ضعیف کند و در آخر دق آرد علاج در تلطفیه حرارت گرده
کوشند یعنی قرص کافور و قرص طباشیر و قرص ذیابیطس که علاج این مرض است با شیره تخم خیارین
و لعاب اسبغول صبح و شام استعمال نمایند و شربت انار ترش و شربت غوره نیز برای بدرقه قرص
های مذکور مناسب است و صندل و گلنار و اقاقیا و گل ارمنی و لیست جو یا عصاره کاهو
بر قطن و گرده ضماد کنند و غذا آش جو و فالوده با شربت انار ترش و شربت غوره مناسب است
غوره انگور ترش یعنی نارسیده را گویند **صفت قرص کافور** طباشیر صندل سفید تخم خرفه کشنیز
خشک تخم حماض تخم کاهو مغز تخم خیار مغز تخم کدو صمغ عربی گل ارمنی کافور مساوی بگیرند و کوفته
بلعاب اسبغول سرشته قرصها سازند قدر شربت دو مثقال **صفت قرص طباشیر** طباشیر
تخم خرفه گل سرخ گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته اقراص سازند **صفت قرص ذیابیطس**
طباشیر رب السوس از هریک پنج درم تخم خرفه تخم کاهو از هریک پانزده درم کشنیز خشک تخم
حماض گل ارمنی از هریک سه درم صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هریک دو درم کافور
پنج درم کوفته بیخته با آب گرم یا کاهو یا انار ترش قرصها سازند **قسم دوم** آنکه سوء مزاج سرد بر تمام
بدن یا فقط بر گرده مستولی شود جهت رسیدن برد شدید یا نوشیدن آب سرد و یا دیگر اسباب
ذیابیطس بارد نادر افتد همه علامات آن ضد علامات حرارت است مگر تشنگی یعنی اگرچه ذیابیطس سرد
باشد خالی از تشنگی نبود اما بشدت تشنگی ذیابیطس حار نرسد علاج جهت تسخین گرده و بدن
روغن بابونه و روغن بابونه و روغن لبان بر گرده و لیست بمالند و اگر حاجت باشد تنقیه
بقی نمایند بنوشیدن طبیخ تربد و سکنجبین عسلی و بهترین غذا گوشت عصافیر و دیگر طیور مفلفل
[illegible] ذیابیطس بارد را نافع است در این [illegible]

است یا سنگ البول کنند رشاه بلوط سعد خولنجان قرفه عود غرقی مساوی بگیرند و کوفته بیخته
بعسل خالص بسرشند و دو مثقال با طبیخ بادرنجبویه استعمال کنند فصل در حصات و رمل
که در گرده و مثانه متولد شود سبب این علت رطوبات خام لزج است که متحجر شود پس اگر غلظ و
لزوجت آن بشدت باشد سنگ احداث کند و اگر غلظت و لزوجت بدان حد نباشد ریگ
پیدا نماید و سبب فاعل حصات و رمل حرارت قویه است که رطوبات لزجه را بمرور زمان متحجر گرداند و این
علت اکثر موروثی باشد یعنی اگر پدر را حادث شده باشد پسر را نیز عارض گردد و علامات این مرض چند است
یکی آنکه بول اول کدر و غلیظ آید و بعد از آن صاف آید دوم آنکه ثقل و تمدد در قطن و پشت محسوس
شود گویا چیزی در آنجا آویخته است و این کیفیت در آن وقت که بیمار بر رو افتد بیشتر معلوم کند
سوم آنکه هرگاه امعا از ثقل پر شود در گرده غلبه کند چهارم آنکه بول سرخ یا زرد بوده چون ساعتی
نگاه دارند ریگ زرد یا سرخ ته نشین شود پس آب را بآهستگی دور کنند و ریگ ته نشین را بآفتاب
خشک کرده ببینند ذرات ریگ بوجه احسن نمایان گردد پنجم آنکه درد گرده گاه باشد که ممتد شود
تا خصیه که مقابل گرده ماؤف است ششم آنکه گاه باشد که در پای همان جانب خدر پدید
آید و معلوم باد که درد سنگ گرده شدید المشابهت است بدرد قولنج و فرق میان این است
که درد گرده بمقام گرده ثابت و قائم می باشد و از آنجا تجاوز نمی کند و بیمار را چنان محسوس
شود که گویا در قطن او جوالدوزی فرو کرده است بخلاف آن درد قولنج در یک موضع ثابت نمی ماند
بلکه ممتد و منبسط میگردد گاهی بفوق و گاهی بجوانب و گاهی بخلف تا فقرات قطن و از خاصه
قولنج است که از اسفل یمین می خیزد زیرا که ابتدای قولون از همین جا است و درد بشدت می باشد
بحدی که سوزنی می گردد و لغثیان و عرق سرد و طفلان را این علت بیشتر از فساد دایه عارض گردد و فرق
در سنگ و ریگ گرده از شدت و خفت اعراض و ظهور ریگ در بول توان کرد و در حالت شدت
درد گرده اکثر از خوردنی ها آید و از آن تخفیف در درد رو دهد علاج اکثری از اطبا بحالت شدت درد
گرده علی العموم امر بفصد می کنند اما این فقیر شاذ و نادر کسی را که غلبه خون در بدن بیافته اول
امر بفصد باسلیق کرده و بعد از آن دوم دوای ملین داده و کسی را که غلبه خون ندیده از قسم
الفور ملینات با بدرقه ادویه مناسب داده و بجهت استعمال تخفیف و تسکین بشدت درد

داده مطبوخ ملین بادیان تخم معصفر کوفته تخم خربوزه کوفته تخم شبت تخم بلیبون انیسون
گل بنفشه پرسیاوشان سویز منقی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بریان
جرب کرده سنا مکی شکر سرخ در سه پاو آب بجوشانند هرگاه پاوا ثار آب باقی ماند صاف کرده اندک اندک
بچهار دفعه بنوشانند یکبارگی هرگز ندهند که بشک قی آید و دوا بمعده قرار نگیرد و اگر کم کم بچند دفعه هند
بسبب مقدار قلیل هرگز از معده بیرون نباید پس بعرصهٔ دو ساعت تمام دوا بچهار بار بنوشانند بفضله
تعالی بمجرد آمدن اسهال شدت درد زائل شود و تخفیف درد و تسکین بمریض حاصل آید غذا فقط
شوربا و هند که با شیرهٔ تخم معصفر و بادیان پخته باشد و روز دوم همین ادویه را بغیر هلیله و سنا دهند صبح
و شام و روز دیگر مع سنا و هلیله دهند همبرین طریق سه روز این ملین دهند بفضله تعالی اثر درد
باقی نماند من بعد بتدبیر اخراج سنگ یا ریگ که باعث حدوث درد شده پردازند و این مرتبه ابتدا چند
روز حاصل آید و آن بتفصیل مرقوم میگردد سفوف حجر الیهود مفتت و مخرج سنگ و ریگ گرده
گرده و مثانه معمول این فقیر حجر الیهود دو توله شوره قلمی یک توله شنجرف سرخ یک توله
کیا بجینی یکتوله دانه الائچی کلان یک توله سنگ سرماهی یک توله ادویه را باریک کوفته در عرق
ترب و اگر بهم نرسد در عرق برگ گل داودی و اگر هر دو بهم نرسد در عرق برگ گل داودی و اگر هر دو
بهم رسد در هر دو عرق که هر واحدی بقدر یک چهٹانک باشد خوب کهرل کنند تا همه عرق جذب
شود پس بآفتاب خشک کنند و باریک سائیده نگاه دارند و هر روز صبح ششماشه و آخر روز
ششماشه با این طبیخ دهند گل بنفشه پرسیاوشان بادیان تخم خربوزه کوفته خار خسک کوفته
تخم معصفر کوفته انیسون تخم شبت نبات در سه پاو آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند نیمه
از آن صاف کرده علی الصباح با سفوف مذکور استعمال نمایند و نیمه دیگر آخر روز و وقت شب
دو توله این معجون حجر الیهود بخورند صفت آن حجر الیهود پنج توله حب کاکنج اسارون مغز تخم
خربوزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم معصفر مغز تخم تربوز تخم کرفس انیسون تخم شبت صعتر شونیز
تخم کرنب نانخواه زیره سفید پرسیاوشان گوکهرو پودینه هر واحدی یکتوله نبات سفید سه وزن
ادویه دواها کوفته حسب دستور معجون سازند و دو توله وقت شب بخورند از ین سفوف و طبیخ و
معجون که مذکور شده باستعمال دو هفته ریگ گرده و مثانه صاف شود و سنگ گرده باستعمال

شته هفته برآید وسنگ مثانه که بزرگ شده باشد بسته چهار ماه و یا زیاده از ان ریزه ریزه و پوسیده شده
بیرون شود وگاه باشد که ریزه سنگ گرده مابین مجاری که درمیان گرده و مثانه است بند شود و درد شدید
مشابه درد قولنج آرد درینحالت آبزن و ضماد نفع کافی بخشد و ریزه سنگ را از انجا بلغزاند و خارج
کند صفت آبزن خارخسک کوفته بابونه تخم خطمی تخم شبت تخم کرفس پرسیاوشان تخم قرطم کوفته
تخم حلبه بیخ کبر بنفشه برگ واودی ادویه بقدر مناسب بگیرند و بجوشانند و صاف کنند و مریض را
دران آب بنشانند و باید که آب تا کمر مریض باشد و درحالت آبزن بیخ مذکور یا قدری معجون یا
سفوف مذکور باستعمال آرند که برای اخراج سنگ ممد و معاون آبزن شود و هرگاه از آبزن
فارغ شوند روغن بابونه یا روغن حب قرطم یعنی تخم معصفر موضع گرده و مجاری و مثانه بمالند تا آن
مواضع نرم شوند و سنگ گرده بآسانی برآید و گاه باشد که اینهمه تدابیر که مذکور شد برای اخراج
سنگ مثانه اگر سنگ بزرگ تر باشد کافی نشود و سنگ از جای خود متحرک شده بر دهن مثانه
بند شود و از شدت درد و حبس بول و براز حال مریض متغیر شود و درانحالت برای اخراج سنگ
بجز دستکاری چاره نباشد که موضع سنگ را شق کنند و بیرون آرند و سنگ گرده که کوچک
می باشد ثابت خواه ریزه شده ازین همه تدابیر که مذکور شد خارج میگردد و ازین تدابیر سنگ
مثانه هم نمی ماند اما بمهلت بسیار پوسیده و ریزه ریزه شده بیرون می آید و در حالت شدت درد
و حبس بول و براز برای رفع تکلیف درد و جاری شدن بول و براز تدبیر کامل این است که مریض را
بر پشت بغلطانند و هر دو پایهای او را بردارند و آب گرم بر مثانه ریزند و عانه را از سفل باعلا
بمالند و برای تلیین بعد ریختن آب گرم روغن کنجد مالش کنند تا اعضا نرم شود امید است که ازین
تدابیر سنگ از دهن مثانه باز در جوف مثانه رود و راه بول و براز مفتوح گردد و درد ساکن
شود و صاحبان سنگ و ریگ گرده و مثانه را ضرور است که بیشتر در تجوید هضم و تقویت معده
سعی کنند و از جوارشات و معاجین آنچه مقوی معده و هاضم و مناسب و موافق مزاج
باشد استعمال کنند و از اشیای نفاخ و دیرهضم و چیزهای که مضعف معده اند احتراز ورزند
و بدانکه همه مدرات گرم و سرد منضج حصات و ریگ اند مدرات گرم بادیان انیسون تخم کرفس
شونیز تخم بلیسون و صعتر مدرات سرد تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو و کاکنج خارخسک

مدرات معتدل پرسیاوشان فوه یعنی مجیٹھ تخم خربوزه پوست خربوزه آنکه از مغز جدا کنند ازینها
هرچه مناسب حال مرض باشد باید داد اما دوام مدرات بسبب کثرت ادرار مضر گرده و مثانه است
در مرض حصات در علاج چند روز موقوف دارند بهمین طریق عمل می نموده باشند تا گرده و مثانه از حصات
و رمل پاک گردد ادویه که مفتت و شکننده حصات اند خاخسک پودینه افسنتین بیخ کرفس بیخ
انیسون بیخ غافث کاکنج بیخ بادیان سداب تخم خیارین پرسیاوشان هر واحدی ازین ادویه
شکننده حصات است خواه ازین مجموع قرصها یا معجون یا سفوف سازند و بعمل آرند و یا هر چه
ازینها بدست آید بکار برند **باب پانزدهم در امراض آلات بول و مثانه** بدانکه
مثانه کیسه ایست بلوطی شکل یعنی هر دو سر آن نوکدار و درمیان فراخ و آن دو طبقه باطنی عصبی
است جهت احساس تیزی بول تا قوت دافعه متنبه شده بول را دفع نماید و طبقه خارجیه غلافی
است جهت حفظ تا که طبقه باطنی بسبب امتلای بول پاره نشود و مثانه را گردنی است بسوی قبل که
مجرای برآمدن بول است و گردن مثانه در مردان سه خم دارد و در زنان یک خم و از هر دو گرده
دو رگ که آنها را حالب گویند برآمده در مثانه داخل شده اند مائیت از همین دو رگ از هر دو گرده داخل مثانه
می شود و بیشتر امراض و علاج گرده و مثانه متحد اند **فصل اول در اورام مثانه** و آن بر سه
نوع است یکی آنکه ورم حار بود خواه از ماده دموی یا صفراوی باشد یا از خراش سنگریزه یا بسبب ضربه
و سقطه عارض شود و علامت ورم حار مثانه چهار است یکی آنکه در عانه درد شدید با خس گرانی و
انتفاخ محسوس شود دوم آنکه تپ گرم و محرق و تشنگی پیدا باشد و دست و پای سرد باشند و
هذیان و سیاهی زبان ظاهر باشد سوم آنکه بول بعسر برآید بر سبیل تقاطر یا هرگز یک قطره بر نیاید
و حبس مطلق شود بسبب بزرگی ورم و هنگام قیام عسر و احتباس را تخفیف رود بسبب
گشاده شدن مجرا چهارم آنکه براز نیز محتبس شود اگر آماس رگ تر باشد و معا را منضغط سازد
و اگر بر عانه سرخی ظاهر شود دلیل آنست که آماس بمقدم مثانه است **علاج** فصد باسلیق کنند
و خون بقدر حال مریض گیرند و بنفشه و تخم کاسنی و عناب و نبات بجوشانند و سرد کرده بنوشانند
صبح و شام و اگر قبض شکم باشد برای تلیین و عرق عنب الثعلب بقدر مناسب فلوس خیارشنبر حل کرده و
سه تولہ شربت بنفشه آمیخته بنوشانند و برای غذا کشک جو با نبات مناسب است و ازینها در زبان

باب پانزدهم در امراض آلات بول و مثانه

ابتدا مدرات قویه ندهند و ادویه رادعه ضماد ننمایند علی الخصوص اگر ورم دموی باشد زیرا که مثانه عصبی است و مزاجش سرد است از استعمال رادعات و مدرات فی الفور ورم صلابت پذیرد و ماده متحجر گردد و این ضماد برای ازاله درد ورم که بول و براز بند شده باشد خیلی نافع و مناسب است بگیرند نان سمید یعنی میده و آنرا خشک کرده با تخم مقشر هم وزن بشیر گاو یا گوسفند باریک سائیده و روغن بابونه آمیخته ضماد نمایند نفع کافی بخشد و اگر قدری مصطگی در گلاب و سرکه خالص حل کرده طلا کنند نافع تر باشد و بحالت کمال شدت درد برای تسکین و تخدیر قدری کاهو و یک دانگ افیون و نیم دانگ زعفران با روغن بابونه سرشته ضماد کنند نفع کافی بخشد و بعد تسکین درد فی الفور ضماد را دور کنند تا ماده را متحجر نکند و نزد این فقیر بهتر است که اندکی بابونه نیز درین ضماد داخل کنند و هرگاه زمانه بطول در رسد بابونه و تخم کتان و آرد مغز تخم باقلا آب سحق کرده ضماد سازند و چون هفت روز بگذرد و ماده تحلیل نشود بلکه رو بجمع آرد درین حالت در تدبیر تنضیج و انفجار ورم و تنقیه مده و اندمال قرحه آنچه در ورم گرده مذکور شده بعینه بعمل آرند و فرق در آن که ورم مثانه دموی است یا صفراوی از علامات مخصوصه هر واحد توان دریافت یعنی در صفراوی شدت عطش و درد و تب شدید و قلق و اضطراب بسیاری باشد و در ورم دموی ثقل و انتفاخ و سرخی موضع و ورم بیشتر از صفراوی میباشد و درد به نسبت صفراوی کمتر بود دوم آنکه ورم مثانه از ماده بلغم عارض شود علامت آن ثقل مثانه است و برآمدن بول بدشواری و درینها ضعف لاحق شود علاجش تخم کرفس و مغز تخم خربوزه و رب السوس مساوی بکوبند و با هم وزن قند یا بیامیزند نه ماشه ازین سفوف با سکنجبین ساده یا شربت بنفشه یا شربت بزوری حار که در آب نیم گرم حل کرده باشند صبح و شام استعمال نمایند و اگر ضرورت تلیین شود مغز فلوس بقدر مناسب با ماء العسل یا شربت بزوری حار و عرق بادیان حل کنند و بنوشانند و بعد گذشتن زمانه ابتدا و تزاید بابونه و اکلیل و تخم شبت ضماد سازند و غذا گوشت طیور و ترغاله و نخود آب بهتر است سوم آنکه ورم صلب در مثانه عارض شود و این قسم ورم اکثر بعد ورم حار بسبب استعمال کثرت مبردات داخلاً و خارجاً یا پس از ضربه و سقطه عارض میشود علامت آن برآمدن بول و براز بدشواری است علاج بهمه وجوه در تنضیج ماده و تلیین صلابت سعی کنند و این جوشانده و آبزن و ضماد بهتر است جوشانده

تخم کتان تخم حلبه تخم معصفر کوفته نبات بجوشانند و بنوشانند آبزن بابونه تخم کتان تخم حلبه اکلیل مغز خشکدانه پرسیاوشان بقدر مناسب بگیرند و بجوشانند و آبزن کنند ضماد بابونه تخم کتان بنفشه مقل روغن بابونه پیه بط مساوی ضماد سازند و بعد تنضیج و تلیین کما ینبغی فصد باسلیق و بعد از آن فصد صافن سودمند است و اگر ضرورت تلیین باشد این ملین مناسب است ملین برگ گاوزبان تخم معصفر تخم کتان پرسیاوشان مویز منقی بجوشانند و صاف کنند و لب خیارشنبر در روغن بادام و شکر سرخ آمیخته بنوشانند

فصل در حصات و ریگ مثانه سبب حدوث سنگ و ریگ مثانه همان است که در سنگ و ریگ گرده مذکور شده و سنگ مثانه به کودکان و جوانان بیشتر عارض گردد و سنگ مثانه زنان را شاذ و نادر حادث شود بجهت آنکه گردن مثانه زنان فراخ تر است و زیاده از یک خم ندارد لهذا ماده در مثانه زنان کمتر مجتمع میشود بخلاف آن مردان را گردن مثانه تنگ تر است و سه خم دارد لهذا ماده در مثانه مردان بیشتر تمکن میگیرد و متحجر شده سنگ میگردد علامت سنگ مثانه سپیدی و رقت بول است و غلبهٔ نعوظ و بازی الفوریست شدن درد بیخ قضیب خارش پیدا باشد و بعد از بول اندکی مان باز تقاضای بول شدن و ریگ مثانه خاکستری رنگ باشد در اکثر و یا سپید رنگ بود و بحسب قلت یا کثرت حرارت احتباس و عسر بول و درد مثانه انگاه پیدا شود که سنگ از جای خود حرکت کرده برای خروج در دهن مثانه بند شود و تدبیر دفع آن از دهن مثانه در بیان سنگ گرده مذکور شده علاج و تدابیر اخراج سنگ و ریگ مثانه همانست که در علاج و تدابیر سنگ و ریگ گرده بقلم آمده بعینه بعمل آرند و سنگ مثانه به نسبت سنگ گرده بسیار بزرگ تر و کلان تر می شود بسبب فراخی موضع بعضی چون بیضهٔ مرغ و بعضی کمتر از آن و بجهت تفتیت و ریزان نمودن سنگ مثانه دواهای چند چون جواهی یدالله که از خون بز کوهی چهار ساله مرتب میکنند و روغن عقرب و معجون حجر الیهود مجرب و سریع الاثر است و این فقیر معجون حجر الیهود را خیلی پسندیده معمول خود کرده که هر جا و هر وقت هم می رسد و باسانی تمام مرتب میگردد و در تفتیت و اخراج حصات بسیار موثر و سودمند یافته ام و معجون حجر الیهود و سفوف حجر الیهود در سنگ گرده مسطور گردیده و در جای که از آن کار بر نیاید در انحالت بجز دستکاری چاره نباشد که محل سنگ را شق کنند و سنگ بیرون آرند اما جراحت

نابالغ زودتر التیام پذیرد بسبب قوت حرارت غریزی و انتعاش روح و طراوت لحم الشبان
و از جوانان و کہولان شاید کہ بعضے جان بر شوند اگر مبتلای ورم حار نگردند اما پیران را بسبب
ضعف قوای ایشان قرحہ مندمل نشود و بالضرور ہلاک شوند **فصل در قروح مثانہ**
قرحہ مثانہ بسہ سبب عارض شود یکی آنکہ خلط صراری اکال در مثانہ ریزد و از حدت و
تیزی خود مثانہ را انجراح شود دوم آنکہ سنگ ریزہ خشن نوکدار خراش آرد سوم آنکہ ورم مثانہ منفجر شود
و قرحہ آرد و علامات قرحہ مثانہ آنست کہ بول بدشواری و حرقت برآید و نہایت بدبو بود و در وے
چیزہا مانند صفایح و سبوس ظاہر شود و فرق درمیان قرحہ مثانہ در فصل قرحہ گردہ مذکور
شدہ و درد قرحہ مثانہ صعب تر از درد قرحہ گردہ ہست بجہت آنکہ مثانہ عصبی است لہذا حس
زیادہ تر از گردہ دارد علاج آنچہ در قرحہ کلیہ مذکور شدہ ہمان نہج جملہ اعمال بعمل آرند یعنی اول
قرحہ را از ریم پاک کنند و بعد ازان کہ ریم پاک شود و بول صاف آید برای اندمال قرحہ قرص
کاکنج با شربت خشخاش بسیار مناسب ہست و ہرگاہ درد شدت کند شیاف ابیض در شیر
زنان حل کردہ در احلیل چکانند و اگر درد شدید نبود گل ارمنی و شاخ گوزن سوختہ شادنج
و کندر و سفیدہ بشیر زنان حل کردہ در مجرای قضیب چکانیدن جہت التیام نفع تمام دارد
و اگر چرک و ریم بسیار آید فقط ماء العسل در احلیل چکانیدن جہت جلای قرحہ و تنقیہ چرک
کافی ہست **صفت قرص کاکنج** کہ قروح مثانہ را انفع کلی بخشد مغز تخم خیارین دہ درم کاکنج
سہ درم تخم کرفس شہدانہ گل ارمنی دم الاخوین صمغ عربی بزر البنج از ہر یکدرم افیون یکدرم
کوفتہ بیختہ با آب سرشتہ قرصہا سازند و از یکدرم تا یکمثقال با شربت خشخاش استعمال نمایند آنچہ
در قرحہ گردہ مضر ہست در قرحہ مثانہ ہم ضرر دارد آنچہ آنجا نافع است درینجا ہم نفع می بخشد
فصل در جرب مثانہ سبب حدوث آن ہمانست کہ در جرب گردہ گفتہ شد علامات آن
سوزش و بدبوئی بول است و رسوب ہمچون سبوس تہ نشین شود و در عانہ شدید و خارش در مثانہ
باشد و بدان الماغ شود و گاہ باشد کہ رطوبات تمریہ یا صدیدیہ سبوسیہ سیلان کنند بر سبیل تقاطر
بول و گاہ باشد کہ خون در بول آید و خون آنجا آید کہ بثور قبل از نضج منفجر شوند یا بثور از قسم اکلہ باشند

علاج لعاب بہدانہ و اسبغول ہمراہ نشاستہ و صمغ عربی و کتیرا نوشند و ماء الشعیر و شیر گاو و دہن بادام

وشوربای چرب خوردن سود دارد و لعاب بهدانه با شیر زنان و روغن بادام در قضیب چکانیدن
مفید است و فصد و اسهال و قی درین مرض چندان مفید نیست که در جرب گرده نافع است
و بهترین غذا درین مرض یخنی بچه گوسفند و نخود آب چرب و هریسه و تخم مرغ نیمبرشت و شیر برنج با شکر
و کشک گندم با روغن بادام است **فصل در بسته شدن خون در مثانه** این مرض عقیب بول
الدم یا بعد ضربه و سقطه پیدا آید علامت آن غشی و کرب است و صغر نبض و سقوط آن و صغر نفس
و سردی اطراف و عرق سرد و گاه باشد که لرزه در بدن افتد و این وقتی است که سردی در اعضای
ظاهری استیلا نماید **علاج** هرنجاسف یعنی بومادران تخم کرفس یا تخم ترب برگ سداب بجوشانند
و با سکنجبین بنوشانند و بیخ اذخر و اکلیل و بابونه و پودینه و سداب آبزن نمایند و ثقل را باریک
کوفته ضماد سازند و روغن بابونه و روغن ترب و روغن شبت بر عانه بمالند و هرگاه بدین
تدابیر مذکوره خون بسته گداخته شده بیرون نیاید آنچه قوی الادرار و مفتت حصات اند و در
حصات گرده و مثانه مذکور شده بعمل آرند و هرگاه این جمله تدابیر سودمند نشود دران حالت
دستکاری را کار فرمایند یعنی محل حصات را شق کرده خون بسته را از آنجا بیرون کشند **فصل
در انتفاخ مثانه** نفخ مثانه بدو وجه عارض شود یکی آنکه غذاهای بادانگیز چون لوبیا و باقلا و مانند
آن خورده شود و ریح پیدا شود و درینجا تمکن گرفته انتفاخ آرد دوم آنکه رطوبات بسیار در مثانه
پیدا شود و مثانه بر نضج آن قادر نباشد علامات آن ظهور درد و تمدد است در مثانه اگر
اغذیه نافخه سبب باشد بعضی وقت ریح از آنجا انتقال کند و نفخ کمتر شود و ثقل اصلا نباشد
و اگر رطوبات سبب باشد تمدد مع ثقل ظاهر باشد و نفخ هیچگاه زائل نشود و هر وقت یکسان
باشد **علاج** ماء الاصول دهند بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر کوفته بیخ اذخر بیخ
کرفس تخم معصفر کوفته روغن بید انجیر شکر سرخ بجوشانند و صاف کرده روغن انداخته بنوشانند
و روغن لبان و روغن بابونه هر دو مخلوط کرده بر عانه بمالند و در احلیل نیز چکانند و برگ سداب
و پودینه و شبت و اندکی زعفران بر مثانه ضماد سازند و در انتفاخ رطبی قی بسیار سودمند است
این دوای مقی خورده قی کنند اصل السوس تخم ترب تخم شبت جوز القی نمک طعام در یک آثار آب
بجوشانند و صاف کرده اول قدری دوا بخورند بالای آن فی الفور یک قدح بزرگ بنوشند

و پر کبوتر در حلق انداخته قی کنند و درین مرض خواه از ریح باشد یا رطوبات بلغمی از اشیا و اغذیه باد انگیز و رطوبات افزا پرهیز ند و غذا چوزه مرغ و دراج و تیهو و کباب گوشت بزغاله بهتر و مناسب است

فصل در خلع مثانه سبب خلع یعنی بیجا شدن مثانه ضربه یا سقطه باشد که بر پشت رسد پس اگر عضله متمدد شود بسبب ضربه یا سقطه علامت آن احتباس بول است و اگر در عضله اتساع راه یافته باشد سلس البول پیدا آید در حالت تمدد عضله اگر بالغی نبود فصد صافن مناسب باشد و برای اتساع عضله و نیز برای تمدد عضله طلای چوبه که عطر فروشان تیار دارند و میفروشند نافع است باید که چندر روز متواتر استعمال آرند و اگر با خلع مثانه ورم و غیره عوارض شامل باشد اول علاج آن کنند بعد ازان بعلاج خلع مثانه پردازند و علاج ورم مثانه پیشتر مذکور شد

فصل در درد مثانه درد مثانه بهفت سبب حادث گردد یکی ورم دوم قرحه سوم جرب چهارم حصات پنجم ریح و این همه مذکور شد ششم آنکه سوء المزاج گرم یا سرد در مثانه افتد و احداث درد نماید سوء المزاج گرم از کثرت تناول اشیای حاره لاحق شود علامت آن تشنگی است و در مثانه درد و سوزش محسوس شود و بول زرد و سوزان آید علاج از تخم خرفه یا تخم خیار یا مغز تخم کدو یا تخم کاهو یا تخم کاسنی شیره کشند و با شربت بنفشه یا شربت خشخاش نوشند و بنادق البزور که بیشتر مذکور شد با شربت بنفشه و شربت خشخاش نافع باشد و صندل و فوفل و آرد جو با آب عنب الثعلب تازه و یا آب کاسنی تازه ضماد سازند و روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر در احلیل چکانند و بطبیخ بنفشه و نیلوفر و گل خیرو و عنب الثعلب آبزن سازند و بهترین غذا اسفاناخ و زرده تخم مرغ و تحایه خیار است ـ و سوء المزاج سرد از خوردن اغذیه و اشربه سرد عارض شود علامت آن سپیدی بول است و عقب تناول ادویه یا اغذیه سرد شدید البرودت چون کافور و مانند آن و عقب هبوب ریاح بارده عارض شود علاج

۵ ماشه ۲ ماشه ۴ ماشه ۲ ماشه ۴ ماشه ۴ ماشه ۲ توله

بادیان تخم کرفس پودینه انیسون برگ سداب اسارون شکر سرخ بجوشانند و صاف کنند و شربت دینار در وی آمیزند و بنوشانند و سداب و برنجاسف و تخم شبت و پودینه و قدری حلتیت ضماد سازند و بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و بنفشه آبزن کنند و نخود آب و گوشت کبوتر غذا سازند و دو توله گلقند عسلی آفتابی و اگر گلقند قندی باشد دو توله شهد در آن آمیزند و با

دو مثقال اطریفل صغیر وقت شب تناول کنند و مویز منقی و انجیر خوردن نافع است و روغن بابونه
و روغن لبان که اندکی فرفیون درین هر دو روغن حل کرده باشند مالیدن نفع دارد و آب نیم گرم
بر مثانه ریختن نافع است سبب هفتم ازدر و مثانه آن است که طبیعت ماده را بروز بحران تب از راه مثانه
و بول دفع کند علامت آن حدوث درد است در روز بحران و ادرار بول ظاهر شدن علاج بحسب مزاج
و ماده تب بول مدرات مناسب طبیعت را مدد دهند تا ماده بآسانی خارج شود و تکلیف درد
زائل گردد بول الدم یعنی خون از راه بول جاری شود و بول الدم بسته سبب عارض شود
یکی آنکه رگی از گرده کشاده یا شگافته شود علامتش آن است که خون صاف برآید بغیر درد و چیزی
و ریم همراه نباشد پس اگر کشاده شدن رگها سبب باشد خون اندک اندک برآید و اگر
رگ شگافته باشد خون کثیر المقدار بیکبار بیرون آید و رسیدن ضربه و سقطه بر گرده و تناول
اطعمه و ادویه تیز دری هیئت بران گواهی دهد و بول الدم که بسبب انفتاح یا انشقاق رگ گرده
افتد گاه باشد که بادوار معین آید همچون خون بواسیر و در هنگام احتباس خون بسبب امتلای عروق
گرده در جانب قطن محسوس شود و بعد از آنکه خون روان گردد درد کم شود تا آنکه باز رگها ممتلی گردد
علاج اگر ضرور و مناسب دانند فصد باسلیق یا صافن کنند و قرص کهربا و قرص نفث الدم
که پیشتر مذکور شده و قرص بول الدم که بذیل بیان کرده شود با شیره های کشنیز خشک و تخم
خشخاش و کاکنج سود مند است و گل ارمنی و اقاقیا و صندل و گل سرخ ضماد نمایند و هرچه در
ذیابیطس گرم گفته شده درینجا استعمال نمایند و از خوردن اشیای تیز و تند و شیرین و ترش و
استحمام و حرکات عنیفه و سواری اسپ و مشی سریع درین مرض احتراز لازم است که ضرر تمام دارد
صفت قرص بول الدم مغز خیار چهار درم نشاسته کتیرا گلنار دم الاخوین صمغ عربی از
هر یک درم بکوبند و بآب خرفه یا لسان الحمل سرشته قرصها بندند از یک تا دو مثقال با شربت
و شیرهای مذکور بدهند سبب دوم آنکه گرده یا جگر ضعیف گردد و بدان سبب خون از مائیت جدا
نشود چنانکه باید و همراه بول بیرون آید علامتش آن است که بول غسالی باشد یعنی برنگ آبی که گوشت
تازه دران شسته باشند پس آنچه از ضعف گرده بود مائل بسفیدی و غلظ بود و آنچه از ضعف
جگر بود مائل بسرخی و رقت باشد علاج آنچه در ضعف جگر و گرده مسطور شده استعمال نمایند

سبب سوم آنکه در رگهای اعضای بول تاکل راه یابد و بدان سبب بول الدم پدید آید و تاکل در عروق نمی شود مگر آنگاه که اول جراحت در ان اعضاء لاحق شود علامتش آنست که بول با ریم آید و بدبو باشد و تفاریق بیرون شود اندک اندک خصوصاً آنجا که تاکل در رگهای مثانه باشد علاج آنچه برای قروح گرده و مثانه گفته شد استعمال نمایند و گل ارمنی و قرص کاکنج سود مند است و کندر و گل ارمنی و قرص طباشیر قابض در همه اقسام بول الدم نافع باشد **فصل در تقطیر البول** یعنی قطره قطره آمدن بول و آن بر دو قسم است یکی آنکه بول حدت پذیرد بسبب اخلاط گرم علامت آن سوزش و زردی بول است و هر لحظه برخاستن و چند قطره بول کردن این قسم از کثرت تناول اغذیه یا ادویه گرم و کثرت تعب و ریاضت حادث شود و بیشتر بموسم گرم بمردم گرم مزاج و مرد جوان پدید آید علاج شربت انار ولایتی درین مرض خیلی مناسب است که با آب سرد بنوشند یک بار این مرض در ایام شباب بموسم تابستان این فقیر را لاحق شد هر لحظه حاجت بول می باشد و چند قطره بسوزش تمام بر می آید از وقت ظهر تا یکپاس شب دو از توله شربت انار ولایتی در آب سرد شش دفعه نوشیدم تا آنکه تقاضای اضطراری بول بند شد و خواب آمد صبح که بیدار شدم هیچ اثر مرض باقی نبود و بول صاف و سفید بادرار تمام آمد و شیره های بزور بارده چون تخم خرفه و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز و کاهو و تخم خیارین از ینها هر چه مناسب و موافق مزاج باشد شیره کشند و شربت نیلوفر انداخته بنوشند و اگر موسم گرم باشد و خوردن یکدفعه کافی نشود بدفعات استعمال کنند تا که تعدیل مزاج حاصل آید و قرص ماسک البول بارد درین مرض مفید است **صفت** قرص ماسک البول بارد طباشیر کشنیز خشک تخم حماض گل ارمنی صندل گلنار صمغ عربی کوفته بیخته با آب قرصها سازند و با شیره حب الآس و شربت نبات استعمال نمایند دوم آنکه قوت ماسکه ضعیف شود بسبب ضعف مثانه یا سردی مزاج او یا بسبب استرخای عضله که پیچیده مثانه است علامت آن سفیدی بول است و تقدم تدابیر مبرده و حرقت و عطش نبودن و گاهی بول بے اراده بر آمدن علاج قرص ماسک البول حار درین مرض نافع است **صفت** آن جفت بلوط کندر از هر یک ده درم سعد و قرنفل و خونیجان و بهمن دوج و کهربا از هر یک مثقال باریک کوفته با آب سرشته قرصها سازند و دو درم با آب

سیل نمایند و انجیر و مویز و قاقله خوردن برای تسخین مثانه مخصوص است و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن و مومیائی بروغن بابونه حل کرده در احلیل چکانیدن و بر مثانه مالیدن و نحو آب که دران فلفل و دارچینی و زنجبیل انداخته باشند نافع اند سوم آنکه قروح یا جرب مثانه باعث تقطیر بول گردد و آن بیشتر مذکور شده

فصل در سلس البول

یعنی بول بغیر اراده بیرون آید و آن بر چند نوع است یکی آنکه مثانه یا عضله که محیط او ست مسترخی شود بواسطه بسیاری برودت و رطوبت علامت آن سفیدی بول است و عدم حرقت و جمله علامات سوء مزاج بارد پیدا بودن این قسم در آخر بیماری های سرد و تر عارض شود علاج ادویه گرم و قابض و مجفف چون جفت بلوط و حب الآس و گلنار و مازو مرکب ساخته بدهند و خوردن اطریفل نافع است و شاه بلوط و مصطگی و سعد و هلیله سیاه با هموزن قند سفوف سازند و با آب میل نمایند دوم آنکه فقرات که در مقابل مثانه اند زوال پذیرد بخارج یا بداخل بسبب وقوع ضربه یا سقطه و معلوم باد که زوال فقار اگر بسوی خارج بود از دو حال بیرون نباشد یکی آنکه بانقطاع رباطهای مثانه انجامد علامت آن نتو و بلند شدن فقار است بسوی خارج و علاجش هرگز صورت نه بندد زیرا که رباط گسسته مرتبط نشود دوم آنکه رباطها بحال باشد و گسسته نشود اما بسبب تمدد رباطها که لازمه زوال فقار است متادی گردد عضله که محیط مثانه است علاج آن رد فقار است یعنی فقره را بدستکاری بجای آن نشانند و اگر زوال فقار بجانب داخل بود علاج آن جذب فقار است بمص محاجم و تضمید زفت قسم سوم آنکه سوء مزاج گرم مفرط مثانه عارض شود علامت آن حرارت مزاج است و قاروره رنگین بودن و بچیزهای گرم ضرر یافتن علاج از طباشیر و گلنار و گل ارمنی و تخم خرفه و تخم کاهو قرصها سازند و با شربت حب الآس میل نمایند و آنچه در ذیابیطس گرم مذکور شده نافع است قسم چهارم آنکه در اعضاء مجاور مثانه چون پا ناف ورم عظیم پدید آید و بدان سبب مثانه منضغط گردد یا در امعا ثقل بسیار مجتمع گردد و مثانه را تنگ کند و ازین قبیل است که زنان را هنگام حمل ثقل پدید آید علاج آن تدبیر زوال سبب است قسم پنجم آنکه استعمال مدرات چون شربت و خربوزه و تربوز و امثال آن باعث سلس البول گردد علاج ترک سبب کنند و بعد از ان اگر اثر آن باقی ماند بچیزهای مناسب تعدیل مزاج نمایند قسم ششم آنکه خلع

المثانه سبب این علت شود و تدبیر آن در فصل خلع مذکور شده **فصل در احتباس بول**
معلوم باد که اگر احتباس بحدی بود که هیچ قطره بر نیاید آنرا اسر گویند و اگر اندکی بر آید آنرا عسر
خوانند ورم گرده و مثانه و عضلات گرده و مثانه و بسته شدن خون یا ریم در مثانه وامتلای
ریح در مثانه و خلع المثانه اینهمه امراض محدث احتباس بول اند و این جمله امراض مع اسباب و
علامات و معالجات بیان کرده شده و سوای این دیگر چند سبب احتباس بول است و آن بیان
کرده می شود یکی آنکه خلط لزج در مجاری بول بچسپد و بسبب آن سده احتباس بول عارض گردد
علامتش آنست که بیمار در عانه ثقل دریابد و تقدم تناول چیزهای لزج بران گواهی دهد و قبل از
وقوع احتباس بلغم خام در بول ظاهر شد علاج جهت اخراج خلط لزج و تفتیح سده دوای قوی
الادرار دهند و این طبیخ نافع است بادیان ۵ ماشه انیسون ۲ ماشه تخم کرفس تخم ۹ ماشه مقشر کوفته تخم شبت شهد ۲ توله
خالص بجوشانند و صبح و شام بنوشانند و این سفوف همراه طبیخ میل نمایند سنگدانه مرغ خشک
کرده یکمثقال نمک هندی یکدرم هر دو را کوفته یک معتاد کنند و با طبیخ مذکور بعمل آرند و گل
پلاس را آب بجوشانند و ازان آب بر مثانه نطول کنند و بعد نطول گلها را خوب فشرده که قطره
آب دران نباشد نیمگرم بر مثانه بندند بفضله تعالی بول بسته بکشاند و سده زائل شود دوم
آنکه زمانی طویل بول در مثانه ماند بواسطه خواب یا بسبب اشتغال دیگر امور ضبط بول
کرده آید پس بسبب بسیاری تمدد در مثانه افتد و قوت دافعه مثانه بمیرد و بول بر نیاید علامتش
آنست که بعد ضبط بول حادث شود علاجش نیز همان است که گل پلاس بجوشانند و ازان نطول
کنند و پس ازان گلها را افشرده مثل نان ضخیم ساخته نیمگرم بر مثانه بندند دیگر شش ماشه شوره
قلمی و شش ماشه نبات سفید را باریک سائیده سه پوڑیه کنند و یک پوڑیه با یک جرعه آب سرد
یا آب تربز میل نمایند و بعد هر نیم ساعت یک پوڑیه بعمل آرند و مریض را مستلقی بغلطانند و بقدر
سه ماشه شوره قلمی باریک سوده در ناف مریض نهند و چند قطره آب سرد بر آن ریزند و تر
دارند ازین دو عمل که داخلا و خارجا است بعرصه یکساعت بول بسته بکشاید و اگر اینهمه تدابیر سود نشود
قاثاطیره آن آله ایست برای کشادن بول بسته در سوراخ احلیل اندازند که بی آن چاره
نباشد سوم آنکه خلط صفراوی حاد بر مثانه ریزد و از حدت خود رطوبات مغریه مثانه و مجاری

بول را بزواید و درین حالت بول بعسر آید و بالکلیه بند نشود و علاج لعاب اسبغول و لعاب بهدانه با شیرۀ
نیلوفر دهند و شیرۀ تخم خرفه و شیرۀ تخم خیارین با شربت بنفشه و شربت نیلوفر مناسب است و برای
تغریۀ مجاری لعاب اسبغول و صمغ عربی در احلیل چکانند و شیاف ابیض در شیر زنان حل کرده و قدری
روغن کدو یا روغن خشخاش یا روغن گل در آن ریخته در احلیل چکانیدن نفع تمام دارد و اگر
ضرور دانند تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و بعد تنقیه این ادویه که مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند دیگر
یک ریشه زعفران در سوراخ احلیل نهادن بالخاصیت بول بسته بکشاید دیگر دو توله
روغن بید انجیر در پاو آثار شیر گاو نیم گرم بنوشانند بول بسته روان شود دیگر ریوند چینی شورۀ قلمی دیگر
سفید هر یکی دو ماشه بگیرند و به آب سائیده بنوشند حبس البول دفع کند دیگر خردل یک ماشه شوره
قلمی یک ماشه شکر سفید دو ماشه کوفته دو سه تا کنند و صبح و شام باد و جرعه آب دهند دیگر بگیرند
پشک موش و به آب سائیده نیم گرم بر مثانه ضماد کنند

فصل در سوزش بول و سوزاک

و این مرض بچهار سبب عارض شود یکی آنکه بسبب صفرا حرارت در جگر غالب شود و بدان سبب
بول که مائیت جگر است بحدت و رقیت گراید و حرقت در احلیل احداث نماید علامتش آنست که
بول رنگین آید و جمیع آثار حرارت از شدت تشنگی و خشکی و غیر آن پیدا باشد و استعمال ادویه و اغذیه
گرم و جز آن بران گواهی دهد علاج لعاب اسبغول یا بهدانه با شیرۀ تخم خرفه یا کاهو یا شربت
نیلوفر و یا شیرۀ تخم خشخاش و شیرۀ تخم خیارین یا شربت بنفشه بنوشند و بنادق البزور که در
امراض گرده مذکور شده با شربت بنفشه و شربت نیلوفر نافع است و غذا ماء الشعیر و تخم مرغ
نیمبرشت و برنج و دال مونگ و کدو تعلیه خیار تناول کنند و از اشیای تیز و تند و شور و تلخ و ترش احتراز
دارند و از مباشرت پرهیز کنند و در علاج این مرض اهمال نفرمایند تا منجر بقرحه قضیب و مثانه نشود
و اگر فقط تعدیل کافی نشود بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و شیاف ابیض بشیر زن حل کرده و روغن
گل آمیخته در احلیل چکانیدن نافع است و اگر با حرقت درد هم شامل باشد برای تسکین درد و تخدیر
موضع اندکی افیون و بزر البنج در بنادق البزور شامل کنند دوم آنکه رطوبتی که برای تعدیل بول
و تغریۀ مجرا در مجاری بول ملتصق است مفقود شود بسبب شرب مدرات قویه حاره یا ارتکاب
امری که محلل آن رطوبت باشد چون کثرت مباشرت علامت آن تقدم سبب است جفاف

بدن و آثار حرارت در مزاج نبودن علاج بعد قطع سبب احتراز ازان شیاف ابیض بشیر زنان
حل کرده در احلیل چکانند و لعاب اسبغول با شیرهٔ تخم خیارین و شربت بنفشه بنوشند و روغن گل
با شیرهٔ مغز تخم کدو آمیخته در احلیل چکانند سوم آنکه بسبب جرب گرده یا مثانه یا بسبب ریختن
مده که از قرحه گرده یا مثانه آید سوزش بول حادث گردد و جرب و قروح گرده و مثانه بیشتر گذشته
شده موافق آن بعمل آرند چهارم آنکه قرحه مجاری قضیب بسبب حرقت بول شود یعنی چون
بول بر قرحه گذرد لذع آرد و علامتش آنست که مده در بول برآید و در قضیب بموضع قرحه درد لازم باشد
و فرق در قرحه قضیب و قرحه مثانه آنست که در قرحه مثانه بول قلیل المقدار و کثیر العدد
باشد یعنی اندک اندک بارها آید و در قرحه قضیب اینچنین نباشد و این مرض متعدی است یعنی
از مرد بزن و از زن بمرد تعدیه کند و درین زمان این مرض را سوزاک موسوم کرده اند و این مرض
کثیر الوقوع و از امراض مزمنه است یعنی ماهها و سالها بماند و به شود و باز تجدید حادث گردد و علاوه
تعدیه نیز این مرض حادث شود بدین طریق که آثار احتلام پیدا شود و در انوقت مرد از خواب
بیدار شود و ضبط احتلام نماید پس ماده منی از داعیه خود حرکت کرده در جای مختفی شود و بسبب
رطوبت ذاتی و حرارت و حدت غریبی عفونت پیدا کرده قرحه دران موضع اندازد و درد و سوزش
و تقطیر پیدا کند و ریم در بول آید اکثری از طبیبان علاج این مرض علی العموم بمدرات بارده می کنند
و اکثر مشاهده که از کثرت استعمال مبردات مریضان بارد مزاج مبتلای وجع مفاصل میشوند
و این مرض از سوزاک هم بدتر است که مریض را بر فراش بخوابانیده می اندازد و از حرکت و رفتار معذور
میگرداند این فقیر بهدایت ربانی در مطب خود بمعالجه مریضان سوزاک چنین قاعده منضبط داشته
که اول تنقیه بدن بمنضج و مسهل خفیف و بعد ازان تنقیه عضو خاص تا دو روز زیره دق یا تقطیر
دوا بدرون احلیل و پس ازان تا هفت روز سفوف مندمل جراحت و پس بعد آن تا چهارده
روز سفوف تقویت خوردن ازین طریق علاج استیصال مرض با مین بهمین صورت می نماید منضج
بادیان تخم خربوزه کوفته شاهتره [illegible] برگ حنا [illegible] نبات و بعد هفت منضج
روز هشتم در اجزای منضج این ادویه مسهل نیز افزایند و مسهل [illegible] پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه [illegible] روغن زرد چرب کرده [illegible] و بعد یک مسهل [illegible] منضج داده

مسهل دوم دهند و همین طریق اگر مناسب دانند تا دو روز این زروق بعمل آرند اجزای زروق سفیده کاشغری انزروت سفید صمغ عربی نشاسته دم الاخوین گلنار گل ارمنی مرداسنگ سنگجراحت کته سفید نیلاتهوتها بریان دواها باریک کوفته در معتاد سازند واز برگ نیب پنجتوله واز برگ حنای سبز پنجتوله شیره برآورده صاف کنند و پنجتوله شیر بز دران شامل کرده یک معتاد سفوف مذکور دران مخلوط کنند و قدری از پیچ و ابمزرقه پر کرده باهستگی زروق سازند تا تمام پنج شش بار بعمل آرند روز دوم همین شیره های تازه برآرند و معتاد دوم دوا دران مخلوط کرده در تمام روز چند بار بعمل آرند و بعد عمل دو روز استعمال دوای مزرقه موقوف کرده یکروز یا دو روز مدرات قویه که بزبان هندی باندری جلاب موسوم است بعمل آرند صفت آن کباب چینی دارچینی دانه الائچی سفید هر یکی سه ماشه شور قلمی شش ماشه نبات سفید دو توله دواها باریک کوفته در پاؤ آثار شیر گاو مخلوط کرده بنوشند و بالای آن برای مدد بدفعات شیر گاو یا آب سرد آمیخته بنوشند ادرار بول شود و ماده خارج گردد غذا آن روز شیر و برنج بغیر شکر بخورند و بعد ازان اگر حاجت باشد تا هفت روز این سفوف شوره صبح و شام استعمال نمایند صفت سفوف شوره شوره قلمی پهٹکری سفید کباب چینی زیره سفید دانه الائچی سفید سنگ جراحت دواها باریک کوفته چهارده معتاد سازند و هر روز صبح و شام با قدری آب سرد استعمال نمایند تا هفت روز بفضله تعالی امید کامل است که اثر مرض باقی نماند و صحت کامل رو نماید و بعد ازاله مرض تا چهار روز این سفوف مقوی بعمل آرند موسلی سفید موسلی سیاه سینبهل ستاور ثعلب مصری شقاقل مصری تال مکهانا ست گلو بیج بند لاهوری صمغ پلاس یعنی گوند ڈهاک الائچی سفید رب السوس سنگجراحت کشته رانگ دواها کوفته بیخته با هموزن شکر سفید بیامیزند و چهارده معتاد سازند و هر روز یک معتاد با آب تازه میل نمایند و در ایام استعمال این سفوف از گوشت و اقسام ترشی و کثرت شیرینی ها احتراز فرمایند و گاه باشد که بسبب قرحه سوزاک بالای قضیب ورم ظاهر شود برای ازاله ورم این ضماد کافی بود صفت ضماد گیرو بابونه رسوت بآب یا بشیره مکوی سبز سائیده نیمگرم هر روز چهار پنج بار ضماد کنند بفرمان الهی بدو روز ورم زائل شود چندین تدابیر سوزاک که مذکور شد برای مرض شدید است و اگر مرض خفیف باشد فقط سفوف شوره

یا یکی دیگر از نسخه های مجرب سوزاک که بذیل اندراج یافته هفته عشره بعمل آوردن کافی میشود هر نسخه
که نسخه های مندرجه ذیل بعمل آرند و ازان مرض را نفع حاصل شود لیکن ازان سفوف موسلی که دران کشته
رانگ است تا چهارده روز خوردن ضروری است که بی آن استیصال مرض صورت نه بندد و این فقیر خوب
تجربه کرده که کشته ارزیز برای چهار مرض یعنی سوزاک و جریان یعنی سیلان منی یا سیلان رطوبات رحم و قلت منی
و رقت منی خیلی نافع و مفید است و در علاج این هر چهار مرض کشته رانگ همیشه داخل کرده و ازان نفع های
کافی مشاهده افتاده دوای دیگر مجرب سوزاک روغن بهروزه شش ماشه بقدر یک شربت قند
آمیخته هفته عشره میل نمایند و اگر سه ماشه ست بهروزه و سه ماشه نبات هر روز با یک تا نیم پاؤ قدری
آب تا هفت روز بعمل آرند سوزاک را نفع کامل بخشد دیگر دوای مجرب سوزاک دانه الاچی سفید
بکهان بید کباب چینی زیره سفید ست بهروزه هر یکی شش ماشه باریک کوفته با همون وزن شکر سفید
آمیخته نگاه دارند و هر روز صبح شش ماشه با آب سرد بعمل آرند دیگر سنکهاهولی گیاهی ست مشهور
و معروف و آن را کوزیاله نیز میگویند در فصل ربیع می روید بقدر شش ماشه مغل نهنگ سائیده با آب
حل کرده بنوشند تا هفت روز سوزاک قدیم و جدید را نفع بخشد دیگر گیاهی است که آنرا جهونک
گویند در فصل خریف در کشت زار جوار و باجره بکثرت پیدا می شود آنرا مثل بهنگ سائیده یک هفته
بعمل آرند مرض سوزاک را زائل کند دیگر برای سوزاک قدیم و جدید نافع رسوت نگرکوتی
نه ماشه اگر مریض حار مزاج باشد در یک چهٹانک گلاب و همین قدر آب و اگر بارد مزاج باشد فقط
در نیم پاؤ آب ترکرده وقت شب در شبنم گذارند و صبح زلال آن بنوشانند و درد آن بمزرقه
برکرده ازان زرق سازند بحکم الهی در یک هفته نشان مرض نماند تدبیر کشتن ارزیز
یعنی رانگ بگیرند رانگ خالص بقدر یک توله بگذارند و بصفحه طشت اندازند تا یک صفحه باریک
شود و ازان صفحه جوها تراشند پس بیارند دو پاچک های بزرگ بر یک پاچک که سطح هموار باشد
قدری شونیز یعنی کلونجی فرش کنند و بالای کلونجی نانخواه یعنی اجوائن فرش کنند بالای
آن جوهای ارزیز پراگنده کنند پس بالای آن نانخواه اندازند بر سر نانخواه کلونجی ریزند که
جوهای ارزیز پنهان شود پس یک پاچک کلان بر آن سرپوش کنند و این هر دو پاچک را
در سه آثار پاچک نصف زیر و نصف بالا داشته وقت شب آتش دهند وقت صبح ریزه های ارزیز

راکه شگفت شده باشد بآهستگی تمام بردارند و خاک را دور کرده جوهای شگفته را به بیزند و بکار برند وانچه خام باشد آنرا باز گداخته و جوها تراشیده بهمین طریق آتش داده شگفته سازند و بکار برند

باب ۱۶ شانزدهم در علاج فتق و قیل

اول کیفیت تشریح را که بیان میشود خوب ادراک باید کرد آنگاه کیفیت مرض بوجه احسن منکشف گردد و واضح باد که زیر پوست شکم که بجارح محسوس میشود غشای است و آن غشا را مراق بکسر میم و تشدید قاف گویند و بعد این غشا که آنرا مراق نام کرده اند دو غشای دیگر اند یکی آنکه با پوست شکم اتصال دارد آنرا صفاق بالکسر نامند ماده استسقای زقی که آن زرد آبه رطوبات است و ماده استسقای طبلی که آن ریاح غلیظ با قلیلی از رطوبات است و ماده مالیخولیای مراقی مابین یعنی در جوف همین دو غشا یعنی مراق و صفاق مجتمع میشود خلاصه اینست که زیر پوست شکم که بر ظاهر بدن عیان است پرده ایست که آنرا مراق نامند و زیر مراق پرده دیگر است که آنرا صفاق گویند ماده استسقای زقی و طبلی و مالیخولیای مراقی در فضای بین دو پرده مجتمع میگردد و زیر صفاق پرده سومی چادر شحم است آنرا ترب بفتحتین گویند و این هر سه پردها بر معده و جگر و طحال و روده محیط شده پرده صفاق را بیونانی باریطارون گویند و این پرده تا بیغوله یعنی کنج هر دو بن ران رسیده از هر دو جانب بکیسه انثیین محیط شده و درین پرده در کنج ران قریب بعانه بهر دو جانب دو منفذ است و کیفیت فتق برین طریق است و واضح باد که فتق بمعنی شگافته شدن است هرگاه کسی از اسفل با علا یا از اعلا با سفل بجهد یا صیحه قویه کند یا بار گران بردارد یا بر سیری شکم سبا شرت سخت کند یا ثقل خشک یا ریح غلیظ محتبس شود پس بسبب تمدد در هر دو منافذ مذکوره یکی از انکه قریب بعانه است بالضرور اتساع راه یابد و اگر باریطارون یعنی پرده صفاق را اذیت و آسیب صدمه رسد از دو حال بیرون نباشد یکی آنکه پرده صفاق شگافته شود از محل ناف یا فروتر یا بلندتر از ان و مراق و پوست شکم سالم ماند پس ترب و روده که در تحت پرده صفاق است از جا خود درین شق در آید و بسبب در آمدن پوست شکم انمقام بلند شود این را فتق مراق البطن گویند دوم آنکه اگر در این دو منفذ یا یکی از ان که قریب بعانه است اتساع راه یافته باشد و چیزی از ما فوق بکیسه انثیین فرود آید این را قیل گویند و قیل مخصوص بمردان است پس اگر ترب نزول کرده قیلة الترب

گویند و اگر روده نزول کرده قیلة المعا خوانند و اگر ریح نزول کرده قیلة الریح گویند و اگر آب
نزول کرده قیلة الماء نامند و جمهور اطبا قیله را از ده و قسم دیگر گویند و آنجا که ماده در کیسهٔ
انثیین فرود آید و غلیظ تر شود آنرا قیلة اللحمی نامند و اگر صفاق بقرب بیغوله ران شگافته
شود و چیزی در انجا نازل شده هم در انجا محتبس ماند و بسبب تنگی فتق بکیسهٔ انثیین داخل
نشود آنرا فتق الاربیه گویند و فتق الاربیه زنان را عارض گردد و پس چند بیماری از فتق یعنی شگافته
شدن یا اتساع هر دو منافذ مذکور عارض گردد اگر پردهٔ صفاق بحوالی ناف شگافته شود آنرا
فتق مراق البطن گویند و اگر در اربیه یعنی بیغوله ران اندکی شگافته شود و چیزی از فوق دران
شگاف نازل شده هم در انجا محتبس ماند آنرا فتق الاربیه گویند و مراق البطن و فتق الاربیه
زنان را عارض گردد و اگر بسبب فتق پرده در بیغوله ران یا از اتساع منفذین که بهر دو جانب
عانه است چیزی در کیسهٔ انثیین نازل شود آنرا قیل گویند و قیل مخصوص مردان است پس اگر
شی نازل امعا باشد قیلة المعا و اگر ثرب باشد قیلة الثرب و اگر باد بود قیلة الریح و اگر آب بود
قیلة الماء گویند و آنجا که ماده غلیظ با نثیین در آید و درینجا غلیظ تر گردد قیلة اللحمی نامند و قیل و
قیلة اللحمی مخصوص مردان است اکنون علامات و معالجات هر یکی جداگانه نوشته می شود

قیلة المعا یعنی فتق که دران معا بکیسهٔ انثیین فرود آید علامتش آن است که اندک اندک بتدریج
نازل شود و چون مریض به پشت بخسپد و بدست خود آنرا بجایش بالا کند بجد و جهد تمام بجای
خود آید و هنگام رجوع قراقر کند و هر گاه طعام باد انگیز خورده شود و پا پیاده رفتن اتفاق افتد
روده مذکور باز در کیسهٔ انثیین فرود آید و گاه باشد که در قیلة المعا درد و حی چون درد قولنج پیدا
شود و این درد گاه باشد که بهلاکت انجامد بسبب عدم انحلال قولنج علاج مریض را باید که بر پشت
بخسپد و از دست خود معا را باهستگی بسوی بالا برد و اگر بالا نرود مریض را در آب گرم نشانند
یا آب گرم بران موضع ریزند و بعد ازان نشف آب کرده روغن بابونه گرم کرده بمالند و باهستگی
تمام باز گردانند امید است که درینوقت بسبب تلیین باز گردد و بجای خود در آید آنگاه مریض را باید
که بپشت حقنه ماند و حرکت نکند و بر موضع فتق این ضماد نماید ضماد مصطگی انزروت کندر قشور الیسر
اقاقیا گلنار دم الاخوین مرمکی شب ابهل صبر حضض جمله مساوی بگیرند و کوفته بیخته بسریشم که در آب حل کرده

گداخته باشند بیامیزند و بر لته که باندازه موضع فتق باشد طلا کرده بران موضع بچسپانند و برناده محکم
بر بندند و تا سه روز بسته دارند و مریض بر پشت خفته ماند و آب مونگ یا نخود آب فقط غذای مریض باشد
و بعد سه روز بآهستگی برخیزند و آهسته آهسته مشی کنند و لته ضماد در آب گرم نرم کرده جدا کنند و از
اطعمه و فواکه بادانگیز و مباشرت و نعره بلند و بانگ سخت و سواری اسپ و دیگر حرکات شدیده پر
هیز دارند و همیشه جوارش کمونی و دیگر جوارشات که محلل ریاح باشند میل می نموده باشند و لنگاهی
از آهن یا از چرم سازند و همیشه در کمر بسته دارند آهنگران از ساختن آن آگهی دارند و اگر در حالت
نزول معا در کیسه انثیین درد وی از قولنج عارض شود این طبیخ بنوشانند و این ضماد سازند طبیخ بادیان
انیسون تخم کرفس تخم معصفر کوفته اسارون پوست بیخ بید انجیر برگ سداب انجیر زرد مویز منقی
شکر سرخ بجوشانند و اندکی آنرا بکرات و مرات بنوشانند ضماد پوست بیخ ارند تخم حلبه
تخم شبت بابونه اکلیل الملک گیرو بآب سائیده گرم کرده ضماد کنند و بالای آن برگ ارند گرم کرده
به بندند و اگر برگ تنباکو خشک در آب گرم تر کنند که نرم شود و بجای برگ ارند بالای ضماد گذارد
برگ تنباکو نیم گرم به بندند نیز مناسب باشد دیگر گل پلاس را جوشیده بهند تا نرم شود لیس آب فشرده
نیم گرم به بندند نافع آید و اندکی جوارش کمونی با یک دو جرعه آب گرم بخورانند و آب گرم در مثانه
یا شیشه پر کرده از ان تکمید کنند و روغن بابونه بمالند فی الجمله قیلة المعا و قیلة الثرب لا علاج است
که التیام پرده شگافته متعذر است ضماد دیگر برای موضع فتق که قائم مقام ضماد آهن است
که دران مصطگی و انزروت و غیره هست اشق کندر صبر عرکی از هر یک یکدرم باریک کوفته
باشد و بیض زرد و سرکه تر دارند بس قدری ابهل باریک کوفته دران بیامیزند و بسر پشم که در عصاره
برگ عنب الثعلب گداخته باشند سرشته و درانه کشیده بموضع فتق بچسپانند و این هر دو ضماد فتق
الاربعه و فتق مراق البطن را نیز نافع و مفید اند قیلة الثرب واضح باد که اگر ثرب تنها در کیسه نازل
شود هرگز درد قولنج نمی آرد بخلاف آن در نزول معا خواه تنها باشد خواه مع الثرب درد صعب لاحق
شود و قیله که از انسباع منفذ واقع شود اصلاح آن بآسانی صورت می بندد و آنچه از انشقاق
صفاق بود التیام آن متعذر است لا تراضمده غیر ازین نیست که موضع شق را منضم و منقبض دارد
در علامات قیلة المعا و قیلة الثرب فرق همین قدر است که در قیلة الثرب قراقر نمی باشد چنانکه معا

بدشواری بالا می رود همچنین ثرب نیز بمشقت تمام بهمان تدبیر که در معا مذکور شده بالا می آید
و بموضع فتق یا اتساع منفذین همان ضماد بعمل آرند که در قیلة المعا مذکور شده جمله تدابیر موافق
آن بجا آرند **قیلة الریح** علامتش آنست که بآسانی تمام بالا رود خواه بیمار مستلقی باشد خواه
نباشد خواه نباشد و قراقر بسیار بود علاج از پرهیزات همه بعمل آرند آنچه بیشتر مذکور شده
و جوارش کمونی بیشتر خورند و لگام هر وقت بسته دارند و هر روز صبح و شام یکیک مثقال از حب
با عرق بادیان استعمال نمایند صفت حب تخم کرفس انیسون بادیان مصطگی زعفران از هریک
دو درم پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله از هریک سه درم سکبینج و مقل از هریک یکدرم پودینه
قسط زرنباد درونج اسارون از هریک نیم درم سکبینج و مقل را در آب بادیان بگدازند و دیگر ادویه
کوفته بیخته دران آمیزند و حبوب سازند و هر روز صبح و شام یک یک مثقال بخورند و بموضع فتق
همان ضماد مصطگی کنند بعمل آرند قیلة الماء علامتش آنست که هیچ قراقر نکند و پوست انثیین تن
وابناک نماید و خصیه سخت شود و اگر خواهند که آب نازل شده را باز گردانند هرگز نگردد و بول اندک
اندک بدفعات آید و اجتماع آب در کیسهٔ انثیین بر دو گونه باشد یکی آنکه آب نزله یا رطوبات غریبه را
طبیعت دفع کند تا آنکه از اعضای اعلا یا سفل بدن بدین مقام نازل شود دوم آنکه از دفع
طبیعت نباشد بلکه خود در مزاج کیسه برودت راه یابد و بسبب برودت مزاج غذای او مائیت
مستحیل گردد و این مرض بی انشقاق صفاق و بی اتساع منفذین ظاهر گردد اما چون علاج آن
و این بطریق واحد است لهذا این را نیز مجازاً قیل گویند و الا در حقیقت قیل آنرا گویند که انشقاق
صفاق یا اتساع منفذین چیزی در کیسهٔ انثیین نازل شود علاج اگر آب کمتر باشد ادویه
مجففه آنچه در استسقای زقی مذکور شده ضماد کنند تا نشف رطوبات کند و اگر آب بسیار باشد
علاج آن مقام را داغ دهند تا دیگر بار مرض عود نکند و این هر دو کار یعنی بزل و داغ خطرناک و
دشوار اند و عاملان این کار تدابیر آن خوب می دانند قیلة اللحمی و آن عبارت است از آنکه ماده
غلیظ سوداوی بانثیین فرود آید علامت آن غلظ و صلابت و تمدد است و فرق درین و در
ورم صلابت انثیین آنست که ماده آنجا در جرم بیضه نفوذ می کند خواه ورم در کیسه باشد خواه در
جرم بیضه و بخلاف آن این ماده فقط در جوف کیسه است علاج حب صبر با لبله مطبوخ افتیمون تنقیه

سود ارایند و همه آنچه در فصل دوم صاحب علت گفته است درینجا هم موافق آن بعمل آرند فتق مراق باطن
وفتق الاربیه کیفیت این هر دو قسم فتق در ابتدای این فصل مذکور شده اگرچه فی الحقیقة
فتق التیام نمی پذیرد اما از تدابیر آن غافل نباشند تا مرض افزون تر نشود و تدابیر و علاج در پرهیز
آن همان است که در قیله ریحی و شربی مذکور شده یعنی بر موضع فتق ضماد مصطگی و انزروت کنند و همیشه
رفاده بران بسته دارند و مستلقی باشند و از اغذیهٔ نافخه پرهیز کنند و از حرکات عنیفه احتراز دارند و
جوارش کمونی و دیگر جوارشات که محلل ریاح باشند میل می نموده باشند فصل در نتو السره یعنی
بالا برآمدن ناف این مرض بر دو گونه حادث شود یکی آنکه در ابتدای ایام ولادت پدید آید بسبب
سوء تدبیری که در قطع ناف و علاج آن واقع شود و اصلاح آن در همان ایام می تواند شد اما چون
مستحکم شود علاج پذیر نباشد نوع دوم را پنج سبب است یکی آنکه پردهٔ صفاق اینجا بسببی از
اسباب شگافته شود و ثرب و امعا بجانب مراق و پوست شکم بالا آید و ناف را بلند کند دوم آنکه
رطوبات در ناف مجتمع گردد چنانکه در استسقای زقی جمع شود سوم آنکه باد مجتمع شود در ناف
چنانکه در استسقای طبلی ریح مجتمع میگردد چهارم آنکه بر ناف گوشت زاید بروید پنجم آنکه رگی یا
شریانی که متصل بناف است شگافته شود و خون از آن برآید و زیر پوست محاذی ناف جمع
گردد و هر یک نوع را علامات جداگانه است اگر سبب نتو شگافتن صفاق باشد علامتش آنست
که رنگ ناف مشابه رنگ بدن باشد و در لمس نرم نماید و درد نکند و عند الغمز بداخل باز گردد
از استحمام ازدیاد گیرد اما آنجا که ثرب نیز شگافته باشد در روده تنها موجب نتو گشته در صورت
درد کند علی الخصوص بر امتلا و هنگام برگردانیدن بمحل خودش قراقر کند و اگر سبب نتو رطوبت
بلغمی باشد علامتش آنست که درد نکند و در لمس نرم و ذی رطوبت نماید اگرچه همرنگ بدن بود
اما بسبب رطوبت براقیت داشته باشد و بهیچ وجه بسوی درون باز نگردد و بحسب امتلا و
اجتماع رطوبت و گنجایش جلد می تواند که ترقی و تزاید کند و اگر سبب نتو شگافتن رگ یا شریان
بود علامتش آنست که رنگ موضع نتو بنفسجی یا سیاه نماید و اگر سبب آن گوشت زاید بود که
درینجا پیدا شود علامتش آنست که بغایت سخت بود و کمی نگیرد و اگر سبب آن باد بود علامتش آنست
که در لمس نرم معادم شود و از خوردن اشیای بادانگیز انتفاخ آرد و از تناول اشیای بادشکن

نفخ زائل شود و همچنین از گرسنگی و ریاضت نیز نفخ کمتر شود علاج آنچه از فتق یعنی از شکافته شدن پرده صفاق و ثرب واقع شود علاج آن بعینه چون علاج مراق البطن و فتق الاربیه بعمل آرند یعنی ضماد کنند و مصطکی بمقام فتق کنند و همه تدابیر آن بعمل آرند و آنچه از رطوبت و ریح بود علاج قیلة مائی و قیلة ریحی بعمل آرند و آنچه از انقطاع دهن رگ بود بارسال علق خون آن موضع بیرون کشند و گلنار و مازو و اقاقیا و جوز السرو و دم الاخوین بآب سحق کرده در انجا ضماد کنند و آنچه از نبات گوشت زائد بود بهتر آنست که آنرا همچنان گذارند و در صدد علاج آن نشوند که علاج گوشت زائد قطع است و آن خیلی دشوار و خطرناک تر است باب هفدهم در امراض انثیین و قضیب بدانکه انثیین مرکب اند از گوشت سفید غددی و اورده و شرائین و اعصاب بادی متصل اند و غشای بران ها محیط شده و منی در بیضه نضج یافته سفید میشود بسبب بیاض جوهر انثیین چنانکه خون حیض در پستان شیر می شود و معلوم باد که انثیین زنان صغیر و پهن است و در هر دو جانب فرج پنهان اند و قضیب مرکب است از اعصاب و شرائین و اورده و عضلات و خلل آن از گوشت پر است و اصل آن رباطی است که از عظم عانه رسته است و درون قضیب سه مجرا است یکی مجرای منی سوم مجرای مذی و ودی و این هر سه مجاری در اصل قضیب جداگانه اند اما در احلیل یک مجرا شده تا دهن قضیب رسیده و کیفیت لنعوظ یعنی برخاستن آله بدین طریق است که در جوف رباط قضیب ریح ممتلی شود و در شرائین آن روح و در اورده آن خون و قوت برخاستن قضیب از دل می رسد و حس آن از عصب نخاعی است و نخاع متعلق از دماغ است و غذای قضیب از جگر آید و شهوت مباشرت بمشارکت دل و جگر و گرده و دماغ و قوت عصب باشد نفس قضیب بکمال رسد و حشوه کثیر الحس است تا آدمی از جماع لذت یابد و فائده این عضو توالد و تناسل و بقای حیات است فصل در اورام انثیین و قضیب آن از خون و صفرا و بلغم و سودا و ریح عارض گردد علامات ورم گرم دموی سرخی عضو است و عظم ورم و بسیاری ثقل و تب نرم و التهاب کمتر و اگر ورم از ماده صفرا باشد تپ بسیار گرم و التهاب و عطش بشدت باشد و ثقل و عظم ورم کمتر بود و اگر ورم در پوست کیسه بود اعراض نرم باشد و آن بلمس معلوم شود و اگر در نفس بیضه باشد اعراض بشدت بود اگر ورم دموی بود و از آثار و علامات غلبه خون در بدن ظاهر شود رگ باسلیق یا صافن کشایند

باب هفدهم در امراض انثیین و قضیب

وخون ابتدای حال مریض گیرند واگر رامعی باشد در کند زند و سرکه وگلاب و روغن گل یکجا کرده وخرقه ازان تر نموده بر ورم گذارند و هرگاه خشک شود تجدید نمایند واگر ورم صفراوی باشد حاجت نصد نیست در سرکه وگلاب ولعاب اسپغول و روغن گل که هر چهار را یکجا خلط کرده باشند خرقه ترکرده بر موضع ورم نهند و هرگاه خشک شود باز ترکنند و نهند واگر درد و ضربان بشدت باشد تخم کاهو و تخم خشخاش در ان اجزا بیفزایند و تا زمان ابتدا یعنی تا سه روز از حدوث ورم همین ضماد بعمل آرند و بعد ازان تا زمان تزاید و انتها بارادعات مذکور آرد جو و آرد باقلا و آرد نخود و اندکی از زعفران مرکب سازند تا تحلیل مع الردع حاصل شود و زیاده تر مبردات بعمل نیارند تا ماده صلب و متحجر نشود و اندیشه تحجر زیاده تر در ورم دموی می باشد اگر مبردات بی ملینات بعمل آرند لهذا شمول روغن گل ضروری است و بعد گذشتن زمانه انتها محللات صرف ضماد سازند یعنی بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و زرده بیضه مرغ واگر طبع قبض باشد برای تلیین مطبوخ ملین دهند و غذا دال مونگ و برنج بهتر است دیگر برای ورم گرم قضیب و خصیه برگ مغیلان برگ کنار برگ نکوی سبز برگ انار بآب سائیده ضماد سازند دیگر مازو در سوت آب سائیده ضماد کنند دیگر فوفل و صندل سائیده طلا نمایند واگر ورم بلغمی باشد علامت آن سفیدی رنگ و رخاوت ملمس و قلت درد است پس جهت نضج ماده این منضج دهند منضج بادیان انیسون تخم معصفر کوفته اصل السوس مقشر کوفته گلقند بجوشانند و صبح و شام نیمگرم بعمل آرند و بعد نضج مقیات خورده قی کنند اگر قی آسان باشد دو سه روز قی کنند یک روز در میان داده واگر قی آسان نباشد مسهل دهند پس در اجزای منضج هلیله جات بروغن چرب کرده ده دانه وشکر سرخ انداخته جوش دهند و آن مطبوخ را صاف کرده دو سه توله روغن خروع انداخته بنوشانند و حسب حاجت عدد سه یا چهار مسهل بعمل آرند و آرد باقلا و بابونه و اکلیل الملک با روغن بابونه و زردی بیضه مرغ سرشته ضماد سازند در ادویه ضماد ملینات یعنی روغن بابونه و موم با زرده بیضه مرغ داخل کردن ضروری است تا ماده را صلب و متحجر نکند و غذا نخود آب سازند و شوربای مرغ وگوسفند نیز مفید است واگر آماس صلب سوداوی باشد علامت آن صلابت و کمودت عضو است و درد نباشد علاج منضج سودا فرموده بمطبوخ افتیمون تنقیه کنند و مقل و بابونه و تخم کتان

واکلیل الملک و کنجد سیاه یا روغن کنجد و پیه ماکیان و اگر میسر نشود موم خالص یار کرده ضماد سازند و
اگر ورم ریحی عارض شود نانخواه و سبوس گندم و گاورس یعنی باجره و نمک شور پوتلی بسته تکمید
نمایند و غذا نخود آب بهتر است و اگر گل یاسمین و بابونه و برگ بید انجیر را کوفته بجوشانند تا مهرا شود پس
آب آن فشرده باریک سائیده بر انثیین گذارند و برگ بید انجیر گرم کرده بالای آن بپیچند و
بر رباطه ببندند ورم بلغمی و سوداوی و نیز ریحی را مفید باشد و همین است علاج اورام دموی و
صفراوی و بلغی و سوداوی و ریحی قضیب [illegible] در ورم دموی و صفراوی قضیب این ضماد هم
نافع تر باشد پوست انار ترش عدس مقشر گل سرخ کشنیز عنب الثعلب ضماد تیار سازند و روغن
گل آمیخته بعمل آرند و اگر ورم سرد قضیب باشد خسته خرما و تخم خطمی هر دو را با سرکه سائیده ضماد
کردن نافع است **انتباه** ورم گرم که در انثیین افتد گاه باشد که ماده آن بطریق سعال بطرف
سینه انتقال کند و گاه باشد که کیسه انثیین را بخورده ساقط سازد و پوست دیگر پیدا شود

فصل در علاج درد که در انثیین یا قضیب افتد اگر درد از سوء مزاج گرم بود علامت
آن حرارت و التهاب است علاج کشنیز و عنب الثعلب براده صندلین آب یا گلاب سائیده
طلا نمایند و هرگاه خشک شود تجدید عمل نمایند و اگر درد بشدت بود و از آن خوف غشی باشد قدری
افیون در ادویه طلا بیفزایند و اگر سوزش بسیار بود اندکی کافور هم داخل نمایند و شربت نیلوفر
و شربت عناب بنوشانند و اگر درد از سوء مزاج سرد افتد علامت آن درد با حدر است علاج
روغن بید انجیر که دران اندکی فرفیون و عاقرقرحا آمیخته باشد بمالند و برگ بید انجیر گرم کرده
بالای انثیین ببندند و بادیان و تخم معصفر و شکر سرخ بجوشانند و بنوشانند و نخود آب غذا
سازند و اگر درد از ریح بود علامت آن انتقال درد است از جایی بجایی و تمدد بی ثقل باشد
و اگر ریح در یکجا محتقن باشد شاید که انتقال نکند اما در حالت خلو معده درد کمتر باشد و بحالت
سیری شدت کند بسبب امتلا علاج بابونه و اکلیل الملک و سداب و زیره طلا نمایند
و طبیخی که در سوء مزاج سرد گفته شد بنوشانند و اگر درد بسبب ضربه و سقطه باشد اگر مناسب
دانند فصد صافن کشایند و بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و عنب الثعلب ضماد سازند و
اگر ورم پدید آید هر چه برای ورم دموی گفته شد بعمل آرند **فصل در ارتفاع الخصیه**

والقضیب ارتفاع خصیه عبارت از آنست که بیضه از کیسه خود بسوی عانه برآید و باشد که از نهایت
ارتفاع سبیل بمراق نماید و از ظاهر بالکلیه غایب و ناپدید شود و درینحالت عسر بول بالتقطیر و شدت درد
هنگام خروج بول عارض گردد و حرکت متعذر شود و خفت اعراض بحسب کثرت و قلت ارتفاع
اوست و سبب این علت استیلای برودت است بر خصیه و ظهور ضعف و درد و در امراض حاره
بعد افنای رطوبات عزیزی نیز این حالت ظهور نماید و آن علامت قرب زمان موت است علاج
جهت ارخا و تسخین بیضه بطبیخ بابونه و تخم کتان و تخم حلبه و اکلیل الملک و سبوس گندم و برگ سنبها
آبزن سازند و روغن بابونه و زهره بز و انگوزه یکجا کرده در آن موضع مالش نمایند و حلبه و اکلیل الملک و
بابونه با روغن قرطم ضماد سازند و صغر الخصیه عبارت از آن است که بیضه مجتمع و منخفض شود
در نفس خود و خورد نماید بی آنکه سبیل ببالا کند و سبب این هم شدت برودت است علاج آن نیز
همان است که در ارتفاع خصیه مذکور شد و گاه باشد که قضیب مرتفع شود و بالا برآید مثل خصیه و سبب
آن همان است که در ارتفاع خصیه گفته شد و علاج آن نیز همچنان است بلا کم و کاست بعمل آرند و از
اغذیه و ادویه و آبهوای سرد احتیاط و احتراز بلیغ دارند **فصل در دوالی صفن و صلابت آن**
صَفَن جلد خصیه را گویند و دوالی او آنست که بر کیس رگهای بسیار ملتوی یعنی پیچیده دوالی مانند
ظاهر شود و صلابت صفن آنست که سختی و درستی در نفس کیس عارض گردد و گاه باشد که در
صفن باد غلیظ محتبس شود و اختلاج آرد و گاه باشد که اختلاج در جرم خصیه افتد و مشی متعذر
شود و معلوم باد که دوالی و صلابت بیشتر در خصیه چپ افتد بسبب آنکه جانب چپ ضعیف تر
و بارد تر است بسبب بعد آن از جگر علاج جهت دوالی صفن آنچه برای دوالی پای گفته خواهد شد بکار
برند و برای صلابت صفن هرچه در ورم صلب خصیه مذکور شده بعمل آرند و قی و تضمید ادویه محلله ملینه
برای هر دو مفید است **فصل در استرخای صفن** یعنی پوست خصیه فروهشته شود و بیضه
بحال خود باشد و گاه باشد که استرخا بدان حد رسد که وقت برخاستن زیر پای باشد علاج
ادویه سرد و قابض چون مازو و حب الآس و گل سرخ و عدس و اقاقیا و گلنار و جفت بلوط
و کزمازج بجوشانند و از طبیخ آن نطول سازند و ثقل آن را سائیده ضماد کنند **فصل در قروح
قضیب و خصیه** معلوم باد که ریشهای این مواضع ردی است زود تر سیاهی و پهن میشوند

لهذا استعمال در علاج آن از ممنوعات است **علاج** درد دو توله روغن گاو و دو توله شیرهٔ برگ نیب و یک توله
مردارسنگ باریک کوفته حل کنند و در شب و روز بدفعات استعمال نمایند **دیگر** سفیده ارزیز
باریک سحق کرده در روغن گل و قدری شیرهٔ برگ نیب حل کرده طلا کنند **دیگر** سفیده ارزیز موم سفید
روغن گل سفیدی بیضهٔ مرغ موم را با آتش بگدازند پس روغن گل اندازند چون هر دو یکذات شوند از
آتش فرود آورده مردارسنگ باریک سائیده اندازند و از چوب حرکت می داده باشند هرگاه سرد
شود سفیدی انداخته خوب برهم زنند و نگاه دارند و بر زخم بمالند **دیگر** نیلاتهوتها بریان یک ماشه
جغرات دو توله نیلاتهوتها باریک سائیده در جغرات آمیخته نگاه دارند و در روزی چند بار بمالش
نمایند برای قروح هر موضع دوای عجیب است **فصل در ضعف باه** واضح باد که مباشرت
حرکت طبعی است و استکمال آن مشروط است بصحت اعضای رئیسه یعنی دل و دماغ و جگر که بقای
شخصی منحصر بران است و اعضای شریفه یعنی قضیب و انثیین و اوعیهٔ منی و کلیتین و هرگاه درین
اعضا سوء مزاج پیدا آید هرگز این امر بوجه کمال صورت نه بندد پس در علاج ضعف باه تفحص حال
همه اعضای رئیسه و شریفه که مذکور شدند واجب و لازم است تا علاج بر صواب آید و خطا واقع نشود
و نقصان باه و عدم تکمیل مباشرت بر شش گونه بود یکی آنکه شهوت مباشرت زائل شود یعنی
دل هرگز خواهشمند و طلبگار مباشرت نباشد و بتجربهٔ این فقیر در آمده که این صورت در حالت
ضعف و اضمحلال و سوء مزاج ساذجی یا مادی اعضای رئیسه واقع شود و علاجش اینست که تدارک
حال اعضای رئیسه کنند و موافق مرض که مادی یا ساذجی باشد بعلاج آن پردازند و همه
امراض اعضای رئیسه در ابواب و فصول جداگانه مشروحاً و مفصلاً مذکوره مندرج است علاج
موافق آن بعمل آرند دوم آنکه خواهش مباشرت بحال خود باشد اما آله یاری ندهد و استعداد و قوت
تکمیل این امر در آن نباشد و این صورت از دو عمل یعنی جلق و لواطت طاری شود درینحالت خود
نفس آله ضعیف شده از کار رفته باشد و عروق را سستی و استرخا حاصل آید برای اصلاح حال آله
بعلاج مخصوص توجه فرمایند و از ادویه آنچه بذیل نوشته میشود بران عمل نمایند سوم آنکه خواهش
مباشرت بحال خود بود و بسبب صحت اعضای رئیسه و آله هم بنفس خود صحیح و سالم و عند الوقت
قائم شود اما قیام آنرا ثباتی نبود و زود تر قاعد شود و یا آنکه بحجر و ایلاج فی الفور انزال شود و یا

پیشتر از قلت یا رقت منی بظهور آید علاجش اینست که غذا رکه رقت نماید و دواهای مجرب که سبب تولید
و تغلیظ منی بذیل مندرج شده بعمل آرند چهارم آنکه بسبب بسیاری جوع و نیافتن غذا جمیع اعضا
لاغر و قوای اعضا ضعیف شده باشد و پیداست که سلامتی اعضا و قوای بدنی موقوف
و منحصر بر تغذیه است و هرگاه غذا مفقود باشد سلامتی اعضا و قوا محال است علاج اینچنین مریضان
آنست که غذاهای مناسب موافق دهند تا قوت بدنی عود نماید و عند حصول قوت افعال
بدنی سالم گردد پنجم آنکه بعلت کبر سن قوای بدنی رو بانحطاط آورده باشند و یا بعضی از قوا مرده
و بعضی نیم جان شده اکثر پیران نابالغ را درینوقت حرص جوان میگردد چنانکه گفته اند مصرعه
مرد چون پیر شود حرص جوان میگردد علاج اینچنین کسان آنست که مرگ را که فراموش کرده
اند یاد و باشند شاید یاد آرند و ازین مالیخولیا و سودای خام درگذرند که احیای اموات کار
طبیبان نیست ششم آنکه هیچ مرضی از امراض نفسانی یا جسمانی لاحق حال مرد نباشد و همه وجوه
صحیح و سالم و تندرست بود اما بسبب اندیشه شود و نفعان مفعوله که باکره باشد و شرم و حجابی که
از طرف اغیار باشد از سرانجام کار قاصر بود و ماده شهوت هیجان نماید علاجش آنست
هر دو را در جای خلوت که خالی از وجود اغیار باشد بگذارند تا رعب بار و حجاب اغیار از
دل و زائل شود و کار حسب دلخواه سرانجام گیرد حکایت یکبار شخصی نوجوان که نوکتخدا شده
بود شکایت ضعف باه ازین فقیر کرد چون نبض او دیدم و تفحص حال او کردم اصلا علامت و آثار
مرض در وجودش نیافتم آخر الامر دریافتم که بسبب رعب مفعوله یا شرم و حجاب دیگر باشندگان
خانه از سرانجام کار معذور است گفتم که خانه خالی اختیار کن که علاج مرض تو همین است تا آنکه
روزی بتقریبی همه مردمان خانه او بمهمانی رفته بودند و تنها آن هر دو را انجا نه گذاشتند بعد از آن
که با من ملاقی شد شکر بجا آورد و یک حرف شکایت مرض بر زبان نیاورد هفتم آنکه بسبب
کثرت مزاولت و مداومت این کار یعنی مباشرت ضعفی در قوت پدید آید و حستی طبیعت مبدل
بسستی گردد پس اگر از چهل سالگی درگذشته بعمر کهولت رسیده باشد بهترین علاج برای همین
آنست که غذا و دواهای موافق خورد و چند مدت ازین کار عطلت گزیند تا ماده مجتمع گردد و خزانه
تهی پر گردد آنگاه بطور مناسب یعنی بهنگام اشد ضرورت و حاجت صرف کند و اسراف و فضولی اجتناب کند

در ایام شباب کرده هرگز بعمل نیارد و اگر عمر شباب دارد چندی پرهیز از این عمل احتراز کنند و دوای مقوی و غذای موافق خورد تا قوت رفته باز عود نماید واضح باد که اگر علاج و تدبیر مناسب مزاج بعمل آید جوانان را قوت زود تر عود می نماید به نسبت کهولان و این معجون خیلی مناسب و موافق است برای جوانان و کهولان نیز و معمول این فقیر است که در حبوب و سفوف و معاجین با بهیه کشته رصاص ابیض بالضرور داخل میکنم که جزو اعظم را برای تولید و تغلیظ منی خیلی نافع یافته ام علی الخصوص برای کسانیکه شکایت رقت یا قلت منی یا سوزاک و جریان منی داشته باشند

صفت معجون بهی و مقوی اعضای رئیسه و گرده و مولد منی و بدن را توانا و اعصاب را قوت بخشد مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز نارجیل مغز گردگان تخم خشخاش مغز چلغوزه مغز حب قرطم کنجد مقشر مغز حب القطن ثعلب مصری شقاقل مصری بهمن سرخ بهمن سفید تودری سرخ تودری سفید جوزبوا بسباسه دارچینی زرنباد سعد کوفی کبابه خندان تخم شلغم تخم ترب تخم گزر تخم پیاز تخم بهیون لسان العصافیر درونج عقربی زعفران مصطگی قند سفید وزن ادویه کشته رصاص ابیض ادویه کوفته بیخته حسب دستور معجون مرتب سازند از دو تولہ تا سه تولہ هر روز صبح تناول نمایند و از اقسام حموضات احتراز دارند و تا ایام استعمال معجون از مباشرت اجتناب نمایند نسخه دیگر که در منافع موافق نسخه اول است مغز بادام مغز پسته مغز نارجیل مغز فندق مغز چلغوزه مغز گردگان مغز کنول گٹه مغز مینه مغز خسکان مغز تخم خربوزه حب السمنه یعنی چرونجی تخم خشخاش لسان العصافیر این همه مغزیات را مقشر کرده یکجا کوفته نگاهدارند موصلی سفید موصلی سیاه بیخ سنبهل شقاقل بیخ بند لاهوری سنگند ناگوری سنگهاره خشک مغز تخم تمر هندی مقشر سپستان بهیهل تال مکهانه بریان بیده چوب گوکهرو خرد صمغ پلاس بوجرس تخم انگن عاقر قرحا زنجبیل تخم گزر تخم پیاز تخم شلغم مندر سوکهو جوزبوا بسباسه کشته ارزیر قند سفید دو چند ادویه دواهای کوفته بیخته خشک یکجا با کشته ارزیز مخلوط کرده با مغزیات بیامیزند پس قوام تیار کرده دواها ببرشند و نگاهدارند از دو تولہ تا سه تولہ هر روز علی الصباح تناول کنند و اگر شیر موافق مزاج باشد و تحریک نزله نماید شیر جوشیده بقدر خواهش بالای آن بنوشند و اگر ناموافق باشد موقوف دارند با

تا خللی در اثنای استعمال معجون حادث نگردد و فقط معجون بخورند و از اقسام اشیای حامضه پرهیز دارند و تا ایام استعمال معجون هرگز مرتکب مباشرت نشوند و آنچه باید که اگر ضعف باه بسبب ضعف دل و دماغ و جگر وگرده و قلت تولید منی یا رقت منی و ضعف اعصاب واقع شود و مداومت چند روزه این معجون ها بفرمان الهی زائل شود و مرد جوان را به نسبت مرد کهول نفع کافی حاصل آید و کهولان را نیز بحسب حال او تقویت بخشد اما مشائخ را بحسب تجربت بدنی او اندکی قوت فزاید و آن را پایداری زیاده تر نباشد و کسی را که بسبب جلق یا لواطت ضعف باه حاصل شده باشد تدبیرش بیان کرده میشود باید که بکمال حسن سلیقه بموجب نوشته بعمل آرند و بقدر سر موی از آن تجاوز و انحراف نفرمایند تا نفع در آن وجه احسن ظاهر شود **علاج ضعف باه و کجی قضیب که بسبب جلق یا لواطت واقع** شده باشد علامتش آنست که رگهای آله سست و ضعیف شوند و آله کج و بن آله سست و باریک گردد علاج شیر آکهه دو توله پنجال خشک کبوتر صحرائی دو توله برگ مغیلان خشک کرده باریک کوفته یکتوله روغن گاو سه توله این هر چهار دوبه را در کاسه روئین یعنی پهول از دسته چوب نیم تا سه روز خوب سحق کنند پس در ظرف چینی یا آبگینه نگاه دارند اول تا چهارده روز آله را حشوه گذاشته تا عانه و بن آن هر شب تکمید کنند اجزای تکمید اینست برادهٔ دندان فیل انبه هلدی کنجد سیاه کهوپره کهنه مالکنگنی عاقرقرحا خراطین خشک میده چوب سغزنیه دانه مغز چلغوزه قسط تلخ گهونگچی سفید بیربهوٹی بوزیدان جمله چهارده دارو بست هر واحد دو توله بگیرند باریک کوفته در جامه کهنه ململ یا دهوتر که بسیار غفص نباشد چهارده پوٹلی برابر سازند و بیارند شیر میش هر روز تازه بقدر نیم پاو در پیاله بر سر آتش نرم گذارند تا گرم شود پس یک پوٹلی را در شیر غوطه داده بردارند و تکمید کنند و هرگاه سرد شود باز غوطه دهند و تکمید نمایند بجز حشوه تمام اعضای تناسل و عانه و کنج رانها و بن رانها را تکمید نمایند تا یک ساعت کامل همین طریق تا چهارده شب عمل تکمید بجا آورند و از پانزدهم عمل دوای شیر آکهه شروع نمایند اول یک لنگوٹ تیار سازند و در لنگوٹ مقابل آله سوراخ دارند و حوالی سوراخ را بدوزند تا سوراخ از قدر معین فراخ تر نشود و آله را از سوراخ بیرون کنند و انثیین را به لنگوٹ نهان نمایند و این حفاظت بهر آنست تا اثر دوا بکیسهٔ فوطه نرسد که فی الفور سوزش عظیم پیدا شود

خراش در پوست کیسه افتد و زود تر متقرح گردد و تکلیف سخت دهد احتیاطاً این امر بوجه احسن نمایند
و عمل تکمید بکمال سلیقه و شعور بجا آرند پس وقت شب هنگام خواب لنگوٹ کشیده بقدر یک ماشه
از دوای مذکور حشو گذاشته تمام آلت تناسل بمالند که جذب شود آنگاه پاره برگ تنبول گرم کرده
بر آله پیچند و از یک پاطه جامهٔ باریک که سه دو ستبر پیچ داده از ریسمان خام بربندند وقت صبح
برگ تنبول دور کرده آله را از آب گرم بشویند و باز وقت شب این عمل بجا آرند و اگر سوزش در
عضو محسوس شود روغن گاو را چند بار با آب شسته نگاهدارند و قدری بر آله بمالند تا سوزش
رفع شود هر گاه چند دانه های سرخ بر آله بهم رسد استعمال دوا وقت شب موقوف کرده دو سه
روز فقط روغن گاو شسته بران بثورات بمالند و بعد دو سه روز خشک ریشه از ان دور خواهد شد
این یک دوره شد اگر درین یک دوره صحت کلی حاصل شد فهو المراد والا بار دیگر دو سه روز استعمال
دوا بطریق مذکور نمایند و هر گاه بثورات بر آله ظاهر شوند مالش دوا موقوف کرده روغن گاو شسته
بمالند تا که دانه ها خشک شده خشک ریشه جدا شود اکثر مریضان را بدو دوره افاقه کلی میشود
و بعضی کسان را حاجت سه چهار دوره نیز می افتد فی الجمله هر گاه آثار صحت ظاهر شود استعمال
دوا قطعاً موقوف کنند دوا و دیگر پوٹلی ها را یکجا کرده در شیشه آتشی که گل حکمت کرده باشند پر
کرده بطریق بالوجنتر یا در آوندی پر کرده بطریق پتال جنتر روغن کشند و نگاهدارند سستی
باه جوانان و کهولان را که بسبب کثرت مباشرت و ضعف عروق آله باشد طلاء آن خیلی نافع است
و اگر در اجزای پوٹلی جوز بوا قرنفل بیربهوٹی موسیائی موم زرد مخلوط کرده روغن کشند
زیاده تر قوی العمل و سریع التاثیر گردد دیگر پوٹلی تکمید بیخ کنیر سفید اسگند ناگوری بیخ کر
مول کجایه خراطین خشک برادهٔ دندان فیل مالکنگنی بیربهوٹی قرنفل گنجد سیاه سیده لکڑی آبله
هلدی عاقرقرحا سپند سوختنی هر واحد دو تولہ کوفته بیخته در عرق بیخ نرگس یا عرق هر جوڑی
و یا در عرق پیاز سفید تر کرده خشک کنند و اگر در هر سه عرق تر کرده خشک کنند اولا باشد و آلات از آنها
هر چه که بهم نرسد فرو گذارند و هر چه میسر آید بکار گیرند و بعد خشک شدن عرق بار دیگر سفوف
باریک کرده چهارده پوٹلی بندند و هر شب یک پوٹلی بگیرند و در شیر میش گرم کرده تکمید نمایند بطریقی
که بالا مذکور شد و اگر شیر میش میسر نشود بجای شیر روغن کنجد بگیرند و در ظرفی بر سر آتش گذارند و

دیو ٹلی در ان ترکرده تکمید نمایند تمام آله را حشوه گذاشته و عانه بن ران‌ها را نیز تکمید کنند اکثر مجلوقان
را فقط از همین تکمید ها که مذکور شد نفع کامل حاصل میشود اما اگر بعد تکمید خللی و نقصانی در آله باقی
مانده باشد بعد تکمید چهارده روز ازین دوا باستعمال در آرند بفضل الهی در هفته عشره صحت کلی
حاصل شود دوای طلا آبنه بلدی باریک کوفته یکتوله شیر اکهه یکتوله شیر تهوهر پهلی دار یکتوله
شیر مدهار یکتوله و اگر شیر تهوهر و مدهار میسر نشود سه توله شیر اکهه بگیرند و روغن گاو شش توله
همه ادویه را در ظرف روئین یعنی پهول با دسته چوب نیب سه روز سحق کرده در ظرف چینی نگاه دارند وقت
شب بطریقی که پیشتر مذکور شد لنگوٹ کشیده بعمل آرند و برگ پان بر بالای آن پیچیده و رشته خام
بسته بخوابند و صبح از آب گرم بشویند و اگر سوزش زیاده تر معلوم شود که تاب تحمل نباشد فی الفور
روغن زرد چند بار به آب شسته بمالند سوزش موقوف شود و اگر اندک سوزش باشد که تحمل آن توانند
نمود روغن نمالند که احساس سوزش علامت اثر دوا و حصول صحت است بافضال الهی در هفته
یا عشره صحت کامل حاصل آید بعد فراغ از عمل تکمید ادویه از پوٹلی ها برآورده در شیشه حکمت در بالو
جنتر یا در آوند بطریق پتال جنتر روغن کشیده نگاه دارند که طلای آن آله سست و ضعیف را محکم درست
کند و اگر دواهای پوٹلی ها را در کراهی آهنی با یک پاو روغن کنجد بسوزانند و هرگاه ادویه سوخته
سیاه شود کراهی را از آتش فرود آورده سرد کرده روغن را صاف کنند و در شیشه نگاه دارند و ثقل
سوخته را دور کنند این روغن در نفع کمتر از روغن کشیده شیشه حکمت نخواهد بود طلای آن باه را
قوت دهد و درد مفاصل و دیگر اوجاع بارده و ریحی را نیز نفع وافی بخشد و لقوه تشنج را هم نافع آید
زردی بیضه مرغ رافع سستی قضیب مقوی باه بیارند ده عدد بیضه های ماکیان
در آب بجوشانند و بعد سرد شدن آنها را شکسته زردی ها را که گولی ها بسته باشد بگیرند و در کراهی
انداخته بزیر آتش کنند و زردی را از چمچه ته و بالا می نموده باشند هرگاه سوخته سیاه شوند
روغن از آن ظاهر شود از سر دیگدان فرود آورده و فشرده تمام روغن بگیرند و اگر هنوز چیزی خامی در زردی
بوده باشد باز دیگر کراهی را بر سر آتش گذاشته از چمچه ته و بالا کنند و هرگاه روغن نمودار شود بزیر
آورده خوب فشرده روغن بگیرند پس آن روغن را با اجزای مفصله الذیل حل کرده در ظرف چینی
نگاه دارند طلای آن بر سستی قضیب استحکام آن بسیار نافع است اجزای این است روغن بیضه ده توله

قرنفل یکماشه جوزبوا یکماشه زفت رومی که صمغی ست سیاه رنگ یکماشه موسیائی یکماشه گولوچن یکماشه خراطین خشک خاک دورکرده وبا یک سائیده یکماشه بیربهوتی یکماشه با روغن قضیب حلکرده نگاهدارند ووقت حاجت قدری ازان جسم گذاشته بر قضیب طلا کرده پاره برگ پان نیم گرم بسته و شبها بخوابند وصبح از آب گرم بشویند بهمین طریق هفت شب بعمل آرند **فصل در کثرت ورود منی ومذی وودی** که عموم خلائق بمحاوره خود آنرا جریان گویند و کثرت احتلام وسرعت انزال و رقت و قلت تولید منی واضح باد که منی فضله هضم چهارم هست که بعد از تقسیم غذا در اعضا مستحیل نگردد واز عروق ترشح نماید واین قبیل رطوبت غریبه هست که قریب العهد بانعقاد هست واعضای اصلی یعنی استخوان و غضروف و عضلات واوتار ورباط وشریان واورده وغشا ازان تکون پذیرد ووجود منی بدینگونه صورت می پذیرد که خون نضج یافته که خمیر و اصل منی است از دماغ فرود می آید از راه آن دو رگها که پس هردو گوش هست واین هردو رگها بانخاع واصل گشته نازل شده اند واز هر شعبه پس غیره شعبه جزوی چون این رگها پیوسته هست چه آن رگها برگهای انثیین پیوسته وقدرت کامله صانع مطلق چنان اجزا یافته که هرگاه آن ماده مستعد از راه رگهای مذکور تا انثیین میرسد سپید و غلیظی میگراید چنانکه خون حیض در پستان شیر مستحیل میگردد و جمهور اطبا اتفاق دارند که منی در مرد وزن هردو پیدا میشود ودلیل برآنکه خمیر منی از راه هردو رگهای پس گوش مترشح آید اینست که بتجربه رسیده که قطع آن رگهای پس گوش قطع تناسل میکند **مذی** بفتح میم رطوبتی است که هنگام نعوظ بوسه گرمی آید ومجرای آن بالاتر از مجرای منی است وطریق خروج آن بدینگونه است که هرگاه نعوظ شود واجزای قضیب بحرکت در آیند غده که در گردن مثانه موضع هست منضغط میگردد پس بسبب انضغاط بالضرور ازان غده رطوبت سائل شود پس اگر رطوبت مذی کمتر برآید هرگز ضرری نرساند علاج آن ضرور نیست وگاهی باشد که بسیار برآید وخلل در نعوظ اندازد یعنی ضعف در نعوظ آید درینوقت بغیر علاج چاره نباشد **ودی** بفتح واو وکسر دال رطوبتی است لزج مشابه منی که همراه بول می برآید وگاه باشد که بعد از بول برآید وتولد ودی دران غده هست که قریب بگردن مثانه موضوع است ومجرای مذی

از طریق خروج او چنان است که چون بول حرکت کند غده مذکور از آن منضغط گردد پس بالضرور رطوبت
مذکور بر آید و این غده در همه مردان مهیا شد اما بر آمدن رطوبت از آن اگر احیاناً باشد مضائقه نیست و
اگر بر سبیل دوام بود مرض است علاج آن واجب و معلوم باد که سیلان منی بچند سبب عارض شود یکی آنکه تولید
منی در بدن بسیار باشد و این بیشتر در موی مزاجان را حاصل است و بسببی از اسباب مباشرت صورت
نه بندد پس طبیعت از خود مادهٔ زائد را دفع کند علامتش آنست که فسادی در نفس منی باعتبار لون و
قوام و رایحه نباشد و مستوی القوام بود و از ادرار آن ضعف حادث نشود علاجش آنست که ترکیب
مباشرت شوند و اگر میسر نشود چیزی که مقلل منی باشد استعمال نمایند و مقللات منی در آخر این فصل
گفته آید دوم آنکه بسبب حرارت مزاج حدت و حرقت در منی عارض شود پس بسبب لذع طبیعت منی
بدفع آن کوشد علامتش آنست که رنگ منی زرد باشد و هنگام خروج سوزش در عضو پدید آید بسبب
حدت منی علاج شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت خشخاش بنوشند و شیره
تخم خرفه و مغز تخم کدو بالعاب اسبغول و شربت نیلوفر نفع کافی بخشد سوم آنکه اوعیه منی سست
شود بسبب برودت و رطوبت و باران سبب قوت ماسکه اوعیه ضعیف شود و حفظ منی نتواند
نمود پس منی خود بخود بیرون آید علامت آن رقت منی و بغیر نعوظ جاری شدن است علاج
معجون کمونی خورند و این سفوف هم نافع است تخم پنجنکشت پودینه خشک سعد کوفی گلنار زیره
تخم سداب دارچینی نارمشک هموزن باریک کوفته بیخته برابر آن شکر سفید بیامیزند و یکتوله
صباح با بدرقهٔ عرق بادیان بعمل آرند چهارم آنکه در عضلات اوعیه منی تشنج عارض شود و بسبب
عسر منی سیلان نماید علامتش آنست که منی با نعوظ بیرون آید علاج روغنهای گرم آنچه در تشنج
گفته شده بر عانه و انثیین بمالند و از چیزهای سرد احتراز دارند پنجم آنکه گرده ضعیف شود و پیه
گرده بسبب حرارت مزاج گداخته سیلان نماید این فی الحقیقت منی نیست بلکه شحم گرده است
که مشکل منی سیلان می نماید علامتش آنست که بعد از مباشرت چون بول کند چیزی غلیظ و پیه سفید
بسیار بر آید علاج برای تقویت و رفع حرارت گرده چیزهای سرد و مرطب که قوت او را
ازان نباشد بنوشند چون شربت انار و شربت ندشک و شربت خشخاش بالعاب اسبغول با لعاب
بهدانه و قرص طباشیر با شیره تخم خرفه نفع تمام دارد و اقاقیا و عصاره لحیة التیس صندل

وکتانا با شیره تخم خشخاش یا شیره انگور یا شیره برگ آس سحق کرده بموضع کرده ضماد سازند و از تناول
اشیای حاره احتراز ورزند و سفوف هایی که بذیل نوشته میشود برای سیلان منی و مذی و ودی
و کثرت احتلام و سرعت انزال و رقت منی و تولید منی خیلی نافع اند باید که چند روز مداومت آن
نمایند تا نفع کامل ظاهر شود **سفوف نافع سیلان منی و مذی و ودی و کثرت احتلام
و سرعت انزال و رقت منی** طباشیر دانه الایچی خرد خار خسک ست گلو خانه ساز بهمن
موچرس اصل السوس کبابچینی زیره سفید تالمکهانه صمغ بادام مغز تخم تمر هندی کشته رانگ
ادویه کوفته بیخته کشته رانگ بها میزند پس برابر آن شکر سفید آمیخته نگاهدارند و بست
یک سفوف سازند و هر صباح یکمعتاد با آب تازه میل نمایند و از اشیای ترش و حاره پرهیز کنند
و کسی را که شیر گاو موافق باشد و هیچ فساد از نزله و غیره پیدا نکند بدرقه شیر جوشیده که با قند یا
نبات شیرین کرده باشند بسیار اولی و انسب است و ترکیب کشته رانگ بیشتر در علاج سوزاک
ذکر شده **سفوف دیگر برای امراض مذکوره** آرد سنگهاره آرد ماش مقشر موسلی سنبل
بیخ بند لاهوری موسلی سفید ستاور ثعلب مصری تخم تال مصری تالمکهانه بریان صمغ بادام کشته
مرگانک ادویه کوفته بیخته کشته مرگانک آمیخته برابر آن شکر سفید بیامیزند و بست و یکمعتاد
سازند و هر صباح یکمعتاد با بدرقه آب تازه یا شیر جوشیده گاو استعمال نمایند بفرمان الهی نفع کامل
بخشد **ترکیب ساختن کشته رانگ که برنگ مرگانک یعنی طلای محلول باشد** گوگرد
آملهسار یکتوله ارزیز خالص که از روی باشد یکتوله نوشادر یکتوله ارزیز را گداخته سیماب در آن
اندازند تا هر دو یک شوند پس سرد کرده بردارند و با گوگرد و نوشادر چهار پاس خوب سحق کنند
که خاک سیاه شود پس در شیشه آتشی که گلحکمت کرده باشند نیم شیشه پر کرده دهن شیشه وا دارند
و تا ده و پاس در آتش زغال ببول که بوزن یک آثار باشد شیشه را قائم کنند و اگر دهن شیشه بند شود
و دود بیرون نیاید از چوبی دهن شیشه بکشایند اما حرکت چوب به ته شیشه نرسد بعد سرد شدن
آتش و موقوف شدن دود شیشه را بردارند باحتیاط نگاهدارند و اگر آتش سرد شده باشد و هنوز
دود در شیشه باقیماند دیگر آتش کنند تا وقتی که بر آمدن دود بالکل موقوف شود و آتش سرد شود
شیشه برداشته نگاهدارند روز دوم شیشه را شکسته ارزیز را که برنگ طلای خالص گشته شده باشد

برداازند و باحتیاط نگاه دارند برای سوزاک و سیلان منی و مذی و ودی و رقت منی و مجامعت توانایی منی
خیلی نافع است و این فقیر بارها مزاجان را اکثر با مراض مذکوره این قسم کشته را داده و نفع فراوان
افتاده و معتدل و گرم مزاجان را قسم سفید که طریق ساختن آن در فصل سوزاک مذکور شده بسیار
نافع آمده اکثر مریدان یعنی طبیبان هندی و بعضی از یونانیان نیز که از خواص و مزاج رصاص خبر ندارند
کشته تازه را بقیاس باطل خود گرم قرار داده بعمل نمی آرند و کهنه دو سه ساله را پسند می کنند و در حقیقت
مزاج رصاص سرد است و چون کشته شود بعلت رمادیت برودت دران غالب تر میشود و این فقیر همیشه
معمول داشته که شب تیار کرده و صبح بعمل آورده و بجز نفع هرگز مضرت ندیده واضح باد که اگر ادرار منی بسبب
کثرت پیدایش منی باشد چند روز ادویه مقلل منی خورند اگر مزاج گرم باشد ادویه سرد که تقلیل منی
نمایند استعمال نمایند ادویه سرد مقلل منی تخم کاهو بزرالبنج شاهدانه کشنیز خشک بلوط گل نیلوفر
تخم خرفه برادۀ صندل سفید سماق گلنار طباشیر عدس مقشر ازین ادویه هرچه پسند خاطر باشد چند
جز بموزن بگیرند و کوفته بیخته شکر سفید همچند ادویه آمیخته نگاه دارند و هر روز صبح یکتوله با آب سرد
میل نمایند تا یک هفته یا زیاده ازان تا وقتی که ضرورت باشد و اگر مزاج سرد باشد ادویه گرم که
تقلیل منی نمایند سفوف کرده هموزن شکر سفید آمیزند و میل نمایند ادویه گرم مقلل منی شونیز
تخم سداب تخم پنجنگشت پودینه مرزنجوش فلفل سیاه فلفل سفید زیره سفید این ادویه برابر
وزن گرفته کوفته بیخته شکر سفید آمیخته یکتوله هر صباح با آب تازه میل نمایند تا وقتی که نفع دوا
ظاهر نشود موقوف نکنند **فصل در منی الدم** گاه باشد که عند الاحتلام یا عند المباشرت
بجای منی خون خالص آید و سبب آن ضعف قوت هاضمه انثیین باشد که خون را سفید و غلیظ
ساخته باوعیه منی فرستد علاج بتقویت گرده و انثیین کوشند پس اگر آثار حرارت پیدا باشد
روغن کدو و روغن خشخاش بر انثیین و موضع گرده مالش نمایند و در شربت قند و نبات شیره
مغز تخم کدو و لعاب بهدانه آمیخته بنوشند و اگر آثار برودت در مزاج پیدا باشد روغن بابونه یا روغن
قرطم که دران قدری مصطگی حل کرده باشند در انثیین و موضع گرده بمالند و چند روز معجون فلاسفه
خورند **فصل** در عذیوط عذیوط بفتح عین مهمله و کسر ذال معجمه و سکون یاء تحتانی و فتح طاء مهمله و قد یقال
و این مرضی است که عند المباشرت وقت انزال غائط نیز برآید بغیر اراده و مقعد حفظ آن نتواند

شود و این علت کسانی را عارض شود که از جماع لذت تمام در یابند و منی ایشان در غایت رقت و حرارت بود و خون ایشان رقیق و عصب ها سست بود و عضلات ضعیف و لذت مجسوسات لمسی بیشتر در یابند و فرزند صاحب این مرض اکثر ناقص العقل باشد و گاه باشد که زنان را نیز این مرض عارض گردد علاج اقاقیا و کندر و گلنار و صمغ عربی مساوی کوفته بیخته با آب مورد سرشته شافه ها سازند و یکی بردارند و روغن ابهل بیشتر و مقعد بمالند و معاجین که مقوی دل و دماغ و اعضای باشند تناول کنند و غذاهای قابض خورند و وقت مباشرت اول رعیت التکار کنند تا شکم پاک شود پس از آن بکار مشغول شوند **فصل در علت ابنه** و این مرضی است که علاج نقیض در ور آن کرده شود و این بر دو قسم باشد یکی آنکه از عهد خردی طبیعت را عادت شود ترک این عادت بدشوار بی تمام صورت بندد دوم آنکه سبب این مرض کثرت بلغم شور گردد که در معای مستقیم جمع شود علاج اول مطبوخ هلیله تنقیه کنند و بعد تنقیه جهت قسم اول سیر که سحق کرده و پنبه کهنه بدان آلوده حمول کنند صبح و شام در چند روز مرض زائل شود **فصل در مرض آتشک** این مرض عند المباشرت با قحبه بازاری که مبتلای آتشک بوده باشد حادث گردد یعنی از یکی بدیگری تعدیه کند و از آنکه کیفیت این مرض بسبب کثرت شیوع برخواص عوام و از ادنا و اعلا و خرد و بزرگ بوجه احسن ظاهر و مبرهن است لهذا ازیاده از شرح و بیان آن ضرور ندانسته و دوای آن که مجرب و در مطب این فقیر همیشه معمول بوده و خطا و ضرر گاهی از آن مشاهده مذکور و مسطور می گردد واضح باد که اکثری از جراحان و بیدان و طبیبان سیماب و سکپور و بلادر باستعمال مریض می آرند اگرچه برای چند روز مرض آتشک را نفع می بخشد اما در آخر باز عود میکند و فساد تمام در خون می آرد و بسبب فساد خون دیگر امراض جانگزا پیدا می شود و این فقیر بهدایت ربانی و توفیق یزدانی حب السلاطین و هلیله سیاه و مرداسنگ و طوطیا را بالتخصیص بعلاج این مرض اختیار ساخته و بافضال الهی گاهی خطا و ضرر ندیده مریضان آتشک را مسهل حب السلاطین در هر فصل و هر موسم از ربیع و خریف و صیف و شتا داده و بفضل الهی در هر زمان نافع و موافق آمده اول دو هفته منضج دهند و سوای دال مونگ هرچه خواهند بخورند اما گوشت کمتر خورند و روز مسهل دلیه گندم بریان شیرین یا نمکین هرچه پسند خاطر باشد تناول نمایند اول چهارده روز منضج داده روز پانزدهم مسهل حب السلاطین دهند و بعد یک مسهل سه روز

منضج خورده مسهل دوم و همین طریق مسهل سوم نیز بعمل آرند انشاءالله تعالی بعد سه مسهل مرض تمام
ببرد و باقی نماند بعد مسهل تا شش ماه از زوال هونگ احتراز دارند دیگر هرچه خواهند بخورند منضج
شاهتره سه ماشه چوبچینی برگ منڈی برگ منڈی گلمنڈی چرایته شکر سرخ در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه از
آثار آب باقی ماند صاف کرده نیمه صبح و نیمه شام بنوشند و در ایام منضج حب مسهل تیار دارند صفت
مسهل حب السلاطین نیلا تھوتھا بریان سه ماشه مردارسنگ سه ماشه مغز حب السلاطین
که سفید باشد و از پوست برآرند شش ماشه قند سیاه کهنه شش ماشه چهار ساله بست و یک ماشه
با هم یک کوفته در قند سیاه بیامیزند و خوب حل کنند هر گاه با قند یکذات شود حبوب بقدر کنار
صحرائی بندند و نگاه دارند بعد چهارده منضج روز پانزدهم در قدری جغرات یک گولی ملفوف کرده
فرو برند و اگر حاجت باشد یک دو جرعه آب سرد بالای آن بنوشند و دوای منضج روز مسهل
نخورند اما قدری بادیان جوش داده نگاه دارند اگر عند الاسهال تشنگی غالب شود قدری آب بادیان
بنوشند اکثر کسان را یکدو بار قی و هفت هشت بار اجابت شود اما شاذ و نادر بعضی کسان را زیاده
ترقی و اسهال نیز می آرد و هیچ خوف نکنند و اگر از بسیاری قی و دست ضعف و اضمحلال بسیار
مریض را لاحق شود و خواهند که قی و اسهال بند شود از آب سرد روی و دست و پا بشویند
و یک قدح دوغ تازه بنوشند فی الفور تسکین حاصل آید و قی و دست بند شود و اگر قی و اسهال
بافراط نباشد و مریض بحال و باستقلال باشد دوغ نوشانیدن ضرور نیست آخر روز خشکه نرم با
جغرات بخورانند و اگر جغرات خوش نیاید اول یک دو لقمه با جغرات بخورند بعد از آن با دال ارهر یا
عدس مقشر که بروغن گاو خوب چرب کرده باشند تناول کنند و بعد از آن آب سرد خورند و برای غذا
دلیه گندم نیز نمکین باشد یا شیرین بهتر است بفضله تعالی در اول مسهل آثار صحت مرض نمایان شود
و زخمها پژمرده شده رو بخشکی آرند و بعد یک مسهل سه روز منضج داده همین طریق مسهل
دوم و سوم دهند بفضل الهی در سه مسهل صحت کامل حاصل شود و در ایام منضج و مسهل هر روز
این مرهم بر زخمهای آتشک نهند که برای اندمال زخمهای آتشک سریع الاثر است صفت
مرهم آتشک خرمهره زرد سوخته که مثل آرد سپید و نرم شده باشد و اصلا سیاهی و سختی در آن
نباشد بهتر آنست که در کوره آهنگران در آتش زغال منضج ببندند تا خوب سفید و نرم مثل

آهک شود پس شش ماشه ازین آهک بگیرند و کات سفید که سیاهی مطلق دران نباشد شش ماشه مردار سنگ شش ماشه نیلاتهوتها بریان یکماشه کافور دو ماشه موم سفید نه ماشه روغن گاو چهار توله ادویه خشک یک یک سائیده نگاهدارند اول در کفچهٔ آهنی موم را بگدازند پس روغن گاو دران اندازند هرگاه هر دو مخلوط شده یکذات شوند کفچه از آتش فرود آورده ادویه سائیده دران اندازند و از چوبی حرکت میداده باشند تا ادویه ته نشین نشود و با روغن یکذات شده سرد و منجمد گردد پس در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز علی الصباح زخم آتشک را از آب جوشیده برگ نیب شسته و صاف کرده مرهم بر پارچهٔ کهنه باریک طلا کرده بر زخم بچسپانند صبح و شام دو بار بعمل آرند اما شستن زخم یکبار وقت صبح کافی است صدها مریضان آتشک فقط باستعمال همین منضج و مسهل و مرهم که مذکور شد از اثر مرض پاک و صحیح و سالم و تندرست میشوند اما بعضی مریضان آتشک را که از بیشتر مادهٔ فساد خون هم داشته باشند و هم دران حالت مرض آتشک لاحق شود پس آتشک بفرمان الهی ازین منضج و مسهل و مرهم زائل شود اما برای تصفیه و تعدیل خون بعد فراغ از مسهل معجون عشبه با عرق مصفی خون تا چهارده یا بیست و یک روز استعمال کنند بفضل الهی فساد خون نیز زائل شود و اعتدال شود و تعدیل کامل حاصل آید و اندیشهٔ عود مرض باقی نماند **صفت معجون عشبه** عشبهٔ مغربی دو توله بادیان براده صندل سفید براده صندل سرخ چرایته گل شاهتره افتیمون بسفائج پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله تربد سفید خراشیده شیطرج براده چوب شیشم براده چوب آبنوس سنا مکی سورنجان شیرین جمله ادویه یک توله عسل و نبات دو وزن مجموع ادویه دواها کوفته بیخته در عسل و نبات را قوام ساخته دواها بسرشند و نگاهدارند **صفت عرق مصفی خون** شاهتره بادیان عناب سپستان منڈی که برهمڈنڈی گویند چرایته براده صندل سرخ بسفائج براده شیشم براده آبنوس گل نیب برگ حنا خشک پوست ببول پوست سرس پوست کچنال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی سیاه پوست بلیله آمله جمله ادویه وقت شب در پنج آثار آب بخیسانند و صبح سه آثار عرق کشند و در شیشه نگاهدارند هر روز علی الصباح دو توله معجون عشبه با نیم پاو عرق استعمال نمایند تا چهارده یا بیست یکروز غذا در استعمال عشبه دال نخود که دانه ثابت نماند و باب حل شده باشد با روغن گاو و نان

گندم و دلیه گندم بریان شیرین یا نمکین هرچه پسند خاطر باشد و بعد مسهل آتشک تا سه ماه نگذرد
از دال مونگ پرهیز دارند دیگر حب آتشک مجرب این فقیر حقیر که نه اسهال و نه دهن
جوش زند و در یازده روز بدن از مادهٔ آتشک پاک شود اول منضج و بعد از آن مسهل حب مذکور
دهند و بعد سه مسهل اگر اثر مرض باقی ماند این حب یازده روز بخورانند پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه اجواین دیسی اجوائن خراسانی کات سفید قرنفل خرمهرهٔ زرد که سوخته مثل
آهک سفید شده باشد سنگجراحت هرداسنگ فلفل سیاه دانهٔ الاچی کلان عاقرقرحا گل سپاری
هر واحدی دو توله نیلا تهوتها بریان ششماشه و دسته از چوب نیب تراشند و یک فلوس مس
بر دهن دسته نصب کنند و جملهٔ ادویه را باریک کوفته بیخته در کرای آهنی اندازند و پاؤ آثار عرق
لیمون انداخته از دستهٔ مذکور سحق کنند هرگاه عرق خشک شود بقدر کنار صحرائی حب ها بسته
نگاهدارند و هر صباح یک حب با جرعهٔ آب تازه بخورند حب دیگر که در منافع موافق حب
اول است اما بعد مسهل مذکور اگر اثر مرض باقی ماند این حب بدهند هلیله سیاه دو توله طباشیر
یکتوله نیلا تهوتها بریان ششماشه در عرق لیمون چهار پاس کهرل کرده حب بمقدار کنار
صحرائی بندند و هر صباح یک حب با آب تازه بخورند تا چهارده روز اثر مرض آتشک بالکلیه
از بدن زائل شود **فصل در علاج خیارک** که آن را اهل هند بد گویند و آن ورمی است طاعونی
که در کش ران حادث میشود و بهترین تدبیرش این است که در ابتدا دوای محلل بندند و آن
اینست که از مغز گمیکوار قطعهٔ بمقدار طول و عرض ورم ببراشند پس آن را اندکی گرم کرده
آبنه هلدی باریک سائیده بران بپاشند و بر موضع ورم ببندند تا سه چهار روز صبح و شام بعمل آرند
اگر درین عرصه تحلیل شد فبها و اگر ردی بجمع آرد پس برای تقیح و منفجر شدن آن این ضماد پوست
بیخ اکهو در شیر گرسائیده گرم گرم کرده ضماد نمایند هر روز صبح و شام بعمل آرند و هرگاه منفجر شده
مواد آن خارج شود آن زمان این مرهم بعمل آرند **صفت مرهم** آهک خشک یکتوله روغن
کنجد دو توله در ظرف روئین یعنی کانسی از دستهٔ چوب بانس از جانب گره خوب سحق کنند که
مثل مرهم شود پس جامهٔ کهنهٔ باریک مثل صوف تا تار ساخته و مرهم آلوده بر جراحت ببندند
تا وقتیکه همه مواد خارج شده خشک کرده اگر ازین مرهم زخم خشک نشود این مرهم بعمل آرند

مرهم دیگر برای التیام زخم خیارک روغن کنجد دو توله رال سفید شش ماشه رال و روغن را بر سر آتش گذارند تا رال گداخته با روغن یکذات شود پس از آتش فرود آورده واندکی سرد کرده آب سرد دران اندازند و بیست و پنج بار بشویند بعد ازان ادویه مفصل الذیل باریک سائیده دران امیزند و نگاهدارند و هر روز صبح و شام باستعمال درآرند و هر صباح زخم را از آب نیم می شسته باشند و بعد شستن مرهم نهند در چند روز خشک شود اجزای مرهم این است دانهٔ الایچی سفید چهار ماشه کات سفید چهار ماشه سفیده چهار ماشه این هر سه ادویه را خوب باریک کرده در روغن رال شسته بیامیزند و نگاهدارند و هر روز بکار برند

باب ۱۸ هیزدهم در امراض رحم ـ رحم عضویست مولف از لیفات عصبانی بر شکل مثانه و گوهر او سپید و نرم و بحس است و بحسی او جهت آنست که از ثقل جنین و امتداد که لازم عظم جنین است رنجیده نشود و آن دو طبقه است در طبقه اندرونی رگها بسیار است و مغاکها دارد مشابه خمل معده جهت استمساک جنین و این طبقه دو تجویف دارد گویا دو کیسه ست اما گردن واحد است لهذا دو بچه بیک شکم وجود می گیرد در مردم اما رحم دیگر حیوانات را تجاویف رحم بعدد پستانها باشد و بیشتر بچه بدان عدد آرند چون سگ و گربه و خنزیر و طبقهٔ بیرونی بمنزلهٔ غلاف است مر طبقهٔ اندرونی را جهت محافظت او و این طبقه فقط یک جوف دارد و موضع رحم زیر مثانه و بالای روده است و طول آن از نزدیک ناف است تا منفذ فرج و درازی آن منفذ از شش انگشت کم نبود یا انگشتان صاحبش و از یازده انگشت زیاده نباشد و باید دانست که گردن رحم همچون عضله ایست تو بر تو بر یکدیگر تا در از تواند شد و رحم بجذب منی شوق دارد و بوقت مباشرت بشوق منی میل بطرف قدام میکند و رحم با تمام اجزای خود بشکل قضیب و انثیین مردان است اما انثیین مردان بزرگتر و گرد است و اندک میل بدرازی دارد و در یک کیسه است و انثیین زنان کوچک است و گرد و به پهنائی میل دارد و بهر دو طرف فرج موضوع است خارج از رحم متصل گردن رحم و خون طمثی در ایام حمل غذای جنین میشود از راه ناف و در اوقات رضاع مستحیل بشیر میگردد و عصبی از دماغ بر رحم پیوسته است و بوساطت آن رحم با دماغ مشارکت دارد و امراض رحم

باب هیزدهم در امراض رحم

بسیار است و هر یکی در فصلی بیان کرده شود ان شاء الله تعالی فصل در اورام رحم ورم رحم
بر سه نوع باشد یکی ورم گرم و آن گاهی بسبب عارض شود یکی ضربه و سقطه که بر رحم افتد دوم احتباس
خون طمث و نفاس سوم سقوط جنین و عسر ولادت و کثرت مباشرت و ازاله بکارت چهارم
ماده صفراوی یا دموی که بر رحم انصباب نماید علامات ورم گرم رحم تپ شدید و سیاهی زبان
و درد سر علی الخصوص در تارک که بمحاذات رحم است و درد ناف و عانه اما درد تارک و عانه وقتی
باشد که آماس در مقدم رحم بود و درد قطن و پشت اگر ورم بموخر رحم باشد و درد خاصرتین اگر ورم
بهر دو جانب رحم باشد و گاه باشد که درد با بین ناف بود یا در قطن باشد و از انجا بسوی ران و سرین یا
و خاصرتین فرود آید و استداد شدید آرد بمثانه که بر خاستن متعذر گردد و اکثر آنست که دردی که
زیر ناف بود تا ران فرود آید و دردی که در قطن بود تا سرین گراید و عسر بول شود اگر ورم
بمقدم رحم مائل بطرف اعلا باشد و عسر براز شود اگر ورم بموخر رحم مائل باسفل بود و شدت
و خفت اعراض و عسر بول و غایط بحسب سبکی و گرانی ورم است علاج اگر در بدن مریض
غلبه خون مشاهده کنند اول فصد باسلیق کنند و اگر کافی نشود روز دوم رگ صافن
کشایند و از آب سرد پرهیز دارند مبادا که ماده منفجر شود و شربت نفشه با عرق مکوی بنوشانند
و آرد جو و آرد مغز تخم باقلا و بابونه در شیره مکوی سبز سائیده نیمگرم بر عانه ضماد سازند و فلوس
خیارشنبر را در شیره مکوی سبز حل کرده لب آن بگیرند و اندکی بابونه بشیره مکوی سبز سائیده
هر دو را یکجا کرده قدری روغن گل آمیخته صوف دران آلوده حمول کنند و اگر درد بشدت باشد
بقدر یک یا دو حبه افیون در شیره مکوی سبز حل کرده با ادویه حمول مخلوط کنند و بعمل آرند و اگر
قبض باشد روز سوم یا چهارم سه چهار توله مغز فلوس در عرق مکوی یا عرق کاسنی حل کرده
و شکر سرخ ۲ توله و روغن بادام ۲ ماشه انداخته بنوشانند که دو سه دست آید و فی الفور عوارض را تسکین
حاصل شود و بر همین تدابیر یعنی ضماد و حمول و نوشیدن شربت نفشه با عرق مکوی ملازم
باشند امید است که بروز سوم یا چهارم ورم تحلیل شود و همه عوارض زائل گردد و اگر
مبادا ورم ردی بجمع آرد علامتش شدت تپ و درد و ضربان است درینوقت ضماد اول
را موقوف کرده ضماد بعمل آرند تا ماده را بزودی پخته گرداند ضماد بابونه تخم حلبه تخم کتان

مغز تخم باقلا در شیر دکوی سبز سائیده نیمگرم ضماد سازند و هرگاه ورم منفجر شود علامت آن برآمدن ریم
در بول یا در براز است و نفث در سائر اعراض درینوقت ضماد وغیره موقوف کرده برای تنقیهٔ رحم از ریم
و چرک ماء العسل دهند و یا شیر گاو جوشیده شکر انداخته بنوشانند تا رحم از ریم پاک شود و هرگاه معلوم
کنند که در بول یا در براز اصلا ریم وغیره ظاهر نشود برای اندمال جراحت مرهم باسلیقون بصوف
آلوده در رحم نهند صفت مرهم باسلیقون رسوت مرکی ال سفید پھٹکری بریان هر واحد جمله
مساوی موم زرد برابر همه ادویه روغن کنجد دو چند موم اول موم را بگدازند پس روغن اندازند هرگاه
هر دو یکذات شود از آتش فرود آورده ادویه کوفته دران بیامیزند و از چوبی حرکت میداده باشند تا آنکه
منجمد گردد پس از جامه باریک کهنه صوف سازند و صوف بمرهم آلوده در رحم گذارند دوم ورم سرد بلغمی
در رحم پدید آید علامت آن ثقل در عانه است علاج قی درین مرض بسیار نافع است بشرطی که قی کردن ایشان
را دشوار نباشد و همه آنچه در ورم سرد بلغمی مثانه گفته شده درینجا بعینه بعمل آرند که نافع است سوم
ورم صلب سوداوی ورم صلب سوداوی بیشتر عقب ورم گرم افتد بسبب بی احتیاطی طبیب که در
ورم گرم اکثر استعمال مبردات کنند اکلاً و شرباً و ضماداً و لطوخاً و حمولاً تا آنکه ماده صلب و منجمد گردد و
گاه باشد که بی وجود ورم گرم ماده سوداوی از خون حیض سوخته در رحم مجتمع گردد و در آخر ورم آرد و
درین قسم ورم اگر تدابیر مناسب بعمل نیاید بسرطان منجر گردد و یا باستسقای زقی مؤدی گردد علامات
ورم سوداوی رحم پنج است یکی آنکه در محل رحم ثقل محسوس شود و مریضه از حرکت کسلمند بود دوم
آنکه صلابت در ورم پیدا باشد پس اگر صلابت در عانه باشد علامت تورم گردن رحم است و این
اکثر میشود سوم آنکه هنگام حرکت در رفتار در ساق پای اضطراب افتد پس اگر آماس بیکجانب رحم
بود اضطراب نیز در ساق پای همان جانب پدید آید و اگر بهر دو جانب رحم باشد در هر دو ساقهای
پای اضطراب شد چهارم آنکه درد کمتر بود و این بر تقدیریست که ماده سخت غلیظ باشد و بسرطانیت
میل نکرده باشد زیرا که اگر ماده سخت غلیظ نباشد درد بشدت پدید آید پنجم آنکه رحم بجانبی مائل
شود و گاه باشد که میل رحم بجانب مخالف ورم باشد مثلاً اگر ورم در جانب ایمن رحم باشد بطرف
الیسر میلان کند و اگر بجانب الیسر ورم باشد بجانب ایمن میل کند و اگر ورم در قدام باشد رحم
بخلف میل کند و اگر ورم بخلف باشد بقدام میل کند و گاه باشد که مائل شود رحم بطرف ورم

واین آن زمان صورت بندد که ورم صغیر الحجم باشد بسبب تمدد میل کند رحم بجانب ورم علاج
تخم کتان یکتوله تخم حلبه یکتوله تخم خطمی یکتوله هر سه را در یک پاؤ آثار آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی
ماند خوب مالیده لعاب آن بگیرند و مکوی خشک و نرکچور سونٹھیا و بادیان و باؤ لجنه و بابونه و بارتنگ
هر یکی شش ماشه موم خالص یک توله روغن کنجد سه توله شهد خالص سه توله ادویه خشک را باریک کوفته
بیخته موم خالص را گداخته در آن آمیزند بعد ازان مع لعاب و روغن و شهد خوب حل کنند و نگاهدارند
و صوف جامه کهنه باریک را در آن آلوده بر رحم بر دارند صبح و شام و تا دو هفته بعمل آرند و همین دوا بر عانه
هم نیم گرم ضماد سازند در روزی دو بار انشاء الله تعالی بدو هفته صحت کلی حاصل شود و اگر درین
دو هفته ورم زائل نشود منضج سودا داده مسهل سوداوی دهند و بعد تنقیه بار دیگر همین حمول و ضماد بعمل
آرند انشاء الله تعالی زود تر نفع کلی حاصل شود دیگر مرهم داخلیون او رام صلب سوداوی
رحم را تحلیل کند و خنازیر و سلعه را نافع آید مرداسنگ خوب باریک سائیده نگاهدارند تخم خطمی
تخم کتان و تخم حلبه هر سه را در یک و نیم پاؤ آب جوش داده هرگاه نصف آب باقی ماند از آتش
فرود آورده سرد کرده خوب بمالند تا لعاب برآید پس لعاب صاف کرده نگاهدارند بگیرند موم زرد خالص
باتش بگذارند بعده روغن کنجد دران اندازند هرگاه هر دو یکذات شود از آتش فرود آورده مرداسنگ
و لعاب ها دران انداخته باز بر آتش نهند و از چوبی حرکت میداده باشند تا اندک سختی در آن
پیدا آید پس سرد کرده در ظرف چینی نگاهدارند و هر روز بصوف جامه کهنه باریک آلوده در رحم
گذارند در یک هفته با چیزی زائد ازان ورم صلب را تحلیل کند و همین مرهم را بر عانه هم نیم گرم
طلا می نموده باشند ضماد دیگر که چون بر عانه ضماد کنند ورم صلب سوداوی رحم را نفع تمام
بخشد و اگر فرزجه هم ازان بعمل آرند اولی باشد صفت آن شیر شتر سرمیش روغن بیدانجیر
هر واحدی پاؤ آثار هر سه را یکجا کنند و از تخم کتان و تخم خطمی که هر واحدی یکتوله باشد با آب
جوش داده لعاب بر آرند در شیر و روغن بیامیزند و باتش نرم بپزند تا غلیظ شود نگاهدارند
و بر عانه طلا سازند و صوف جامه کهنه دران تر کرده حمول کنند و این مرهم ورم بلغمی را نیز
نفع بخشد دیگر برای ورم رحم شوره قلمی صبر زرد بسبی شیره خرنیم پاؤ شهد خالص هر سه دوای
اول خشک باریک سائیده با شیر و شهد مخلوط کرده باتش نرم بپزند تا غلیظ شود پس بصوف

آلوده بول نمایند **فصل در دبیله رحم** واضح باد که چون ورم گرم رحم پخته شود و سر نکند آنرا دبیله
گویند تدبیر انفجار دبیله آنست که تخم خربوزه کوفته تخم خیارین کوفته خارخسک جوکوب کرده نبات بجوشانند
و صاف کنند و بنوشانند صبح و شام و حلبه و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک و تخم خطمی و آرد جو و
تخم مرو و آرد باقلا مساوی آب بسائیده روغن کنجد دران مخلوط کرده گرم کنند و بر عانه ضماد سازند و
سه چهار روز بعمل آرند اگر ازین هم منفجر نشود آنگاه انجیر زرد پنج عدد خردل کوفته یکتوله در نیم آثار آب
بجوشانند هرگاه پاو آثار آب باقی ماند مالیده صاف کنند و بر رحم حقنه نمایند و داروئیه جوشیده را
باریک سائیده نیم گرم بر عانه ضماد کنند مفید ست که دبیله منفجر شود و ریم در بول و براز برآید درین وقت
برای تنقیه ریم و بعد ازان جهت اندمال قرحه آنچه در ورم گرم رحم مذکور شده یکی بعد دیگری بعمل آید
فصل در سرطان رحم سرطان رحم بیشتر عقیب ورم گرم رحم عارض شود بسبب تحلیل نیافتن
و یا منفجر نشدن و یا منفجر نشدن و ریم و نه برآمدن ماده ازان علامات آن صلابت و حرارت و ضربان
است و درد تا حجاب سینه محسوس شدن و باشد که درد چشم و درد شقیقه و ضعف و لاغری در ساقها پدید آید
و در پشت پای ورم ظاهر شود و باشد که شکم بزرگ شود و با استسقا انجامد معلوم باد که ورم سرطانی
رحم ظاهر و عیان نمی باشد و رگها برآمده و رنگ کبودی و رصاصیت مائل بود و گاه باشد که سرطان
مع الجراحت بود و علامت جراحت آنست که درد عانه و کش ران و زیر شکم و پشت درد شدید بود و باشد که
ازان رطوبات عفن غیر مستوی النضج سیلان کند و رنگ این رطوبت مائل بسپیدی باشد یا بسبزی
یا بسرخی یا بزردی اما مائل بسودا اکثر بود و بسیاض نادر علاج سرطان رحم با جراحت بود یا بی جراحت
علاج پذیر نیست اما برای تسکین از اصلاح آن غافل نباشند پس اگر سرطان بی جراحت بود و هنگام شدت
حرارت و ضربان روغن گل با سفیدی تخم مرغ و اندکی افیون و زعفران حل کرده ضماد کردن نافع است
و هنگام تسکین و قلت درد مرهم داخلیون خارجا و داخلا استعمال نمایند و اگر سرطان متقرح و با جراحت
باشد باید که تخم خطمی و بنفشه و تخم کتان بجوشانند و در طبیخ آن مریضه را بنشانند و برای تسکین درد
شیاف ابیض که دران قدری افیون و اندکی زعفران مخلوط کرده باشند با شیر زنان یا شیر بز
حل کرده و صوف بدان آلوده در رحم رسانند و اگر خون از جراحت بسیار آید عصاره لحیة التیس
و گل ارمنی و سفیده ارزیز با آب بارتنگ حل کرده و صوف بدان آلوده در رحم رسانند **فصل**

در ناصور رحم و اطلاق ناصور وقتی کنند که بحدوث قرحه زمانهٔ دراز گذشته باشد و اقل مدت آن چهل روز است چنانکه صاحب شرح اسباب و علامات در تعریف ناصور فرموده الناصور لا یطلق علی القرحة الا اذا بعد عهدها و مضت علیها مدة من وقت الانفجار و اقلها اربعون یوما یعنی اطلاق ناصور کرده نمیشود بر قرحه مگر وقتی که بعید عهد تر بود و زمان آن وگذشته باشد بر قرحه زمانهٔ دراز از وقت منفجر شدن ورم و کمترین زمانه چهل یوم است علامت ناصور رحم آنست که همیشه زرد آب از ان سائل باشد و درد لازم بود و علاج ادویهٔ منقیه و مجففه که در قروح رحم گفته شود استعمال نمایند و زینهار مبادرت بر دستکاری از آهن ننمایند که دران خوف حدوث کزاز و اختلاط عقل و غشی است اما اگر بدن ممتلی باشد از اخلاط فصد و مسهل بحسب خلط توان کرد تا بر تخفیف آن یاری دهد پس اگر ماده صفراوی باشد بمطبوخ هلیله و اگر سوداوی باشد بمطبوخ افتیمون تنقیه فرمایند

فصل در قروح و جراحات رحم واضح باد که قروح و جراحات رحم که از سبب خارجی افتد آن ضربه و سقطه است که بموضع رحم رسد و از صدمهٔ آن رگهای رحم متصدع و شگافته شوند و اسباب داخلی آن چند است یکی عسر ولادت و شدت طلق یعنی دردزه دوم کشیدن مشیمه و جنین مرده که از ان عروق و اغشیه منفسخ و منخرق شود سوم ظهور ورم و ثبور که در رحم افتد و منفجر شده قرحه آرد چهارم خلط حاد صفراوی اکال که در رحم انصباب نماید و اجزای رحم را متاکل سازد و علامت قرحهٔ رحم آنست که هر وقت درد لازم باشد و خون و ریم تنها یا مرکب بیرون آید پس اگر خون سرخ خالص آید دلیل انصداع یعنی شگافته شدن رگ باشد و معلوم باید کرد که هنوز جراحت ریم نکرده و اگر خون بدبو و سیاه آید با درد شدید دلیل تاکل بود و اگر شبیه آب گوشت بر آید با درد تحلیل دلیل عفونت قرحه و ذوبان گوشت جرم رحم باشد و اگر آنچه از رحم بر آید کثیر المقدار بود شبیه بدردی دلیل آن باشد که ورم گرم رحم قبل از استکمال نضج منفجر گشته و اگر ریم سفید و غلیظ و قلیل المقدار بر آید با لذع و سوزش و رایحهٔ کریه نداشته باشد دلیل آن بود که ریم نضجیه از قرحه می آید و قرحه از چرک پاک میشود علاج در آنچه که سبب آن ضربه یا سقطه یا عسر ولادت و شدت طلق یا جذب مشیمه یا جنین میت بود و خون خالص باشد آن فرزجه حابسه برداشتن کفایت کند خون را بند کند و جراحت را التیام دهد صفت آن

گلنار انزروت دم الاخوین مرمکی شب بریان پوست انار جوز السرو بموزن کوفته بیخته بآب بارتنگ یا عصا الراعی
بسرشند و صوف دران تر کرده بردارند بار دو سه روز نفع کلی بخشد و اگر جراحت قیح کرده و قرحه شده
باشد درانحالت اول تنقیه قرحه از ریم کنند بعد ازان دوای مندمل نهند و درین وقت بهر تنقیه
تدبیر بهتر اینست که قدری شهد خالص و نبات سفید که باریک کوفته باشند در شیر خر یا شیر گاو
بپزند که مثل قوام شود پس صوف بدان آلوده بر رحم گذارند و هرگاه معلوم کنند که قرحه از ریم
پاک شده برای اندمال قرحه مرهم باسلیقون که بیشتر مذکور شده با روغن گل مختلط کرده صوف
ازان تر کرده استعمال نمایند و اگر درد شدید در قرحه پدید آید جهت تسکین درد این مرهم بعمل آرند سفیده
ارزیز سه ماشه موم سفید دو ماشه روغن گل یکتوله افیون یکماشه زعفران چهار سرخ موم را گداخته
پس روغن گل اندازند هرگاه هر دو یکذات شوند از آتش فرود آورده سفیده و افیون و زعفران
باریک کوفته دران بیندازند و از چوب حرکت می داده باشند تا سرد شده منجمد شود پس صوف
دران ترکرده حمول کنند بقربان الهی درد را تسکین تمام حاصل آید دیگر که درد شدید را تسکین دهد
شهد خالص یکحصه شیر خر دو حصه افیون اندکی بر آتش بپزند تا غلیظ شود صوف یا پنبه کهنه ترکرده
در رحم نهند درد را تسکین دهد و هرگاه ریم براه بول برآید در تدبیر حفظ مثانه کوشند تا ریم در مثانه
نایستد و از حدت خود مثانه را متقرح نسازد و بزودی با بول خارج شود و برای این کار دوای
ذی ادرار باید صفت سفوفی که ریم را از مثانه زود دفع سازد با ادرار مغز تخم خربوزه
مغز تخم کدو تخم خشخاش از هر یک چهار درم صمغ عربی کتیرا رب السوس نشاسته از هر یک یکدرم همه
را کوفته سفوف سازند و بقیروطی که از موم در روغن گل ساخته باشند سفوف را چرب کنند
و دو سه درم ازین سفوف با دو توله شربت خشخاش استعمال نمایند نفع مدرات آنست که مثانه
را از ریم پاک کند و نفع قیروطی اینست که از حدت ریم حفظ مثانه کند و اگر ریم بجانب امعا
گراید و با براز برآید برای حفظ امعا شش ماشه چار تخم را بآب یا بگلاب ترکنند تا بلیده شود
پس شش ماشه روغن گل انداخته بخورانند و اگر ریم از هر دو جانب یعنی براه بول و براز خارج
خارج شود یکوقت حفظ مثانه کنند و یکوقت بحفظ امعا کوشند و از فساد هر دو عضو ایمن باشند

فصل در شقاق رحم و شقاق مجاری رحم شقاق رحم بیشتر از یبوست عارض گردد

چنانکه در شقاق مقعد گفته شد و از کثرت مباشرت نیز پدید آید علامت آن لزوم درد است
در هنگام مباشرت درد زیاده شود و ذکر خون آلوده برآید علی الخصوص اگر شقاق در گردن
رحم باشد علاج آنچه در شقاق مقعد گفته شده اینجا نیز همان بعمل آرند و اگر در مرهم باسلیقون
قدری پیه بط یا پیه ماکیان یا پیه گردهٔ بز و روغن گل آمیخته حمول کنند در چند روز نفع کافی بخشد
و هرگاه باشد که هنگام ولادت یا وقت ازالهٔ بکارت قبل هنجی نشگافد که حجابی بر باقی نماند
علاج موم سفید پیه گردهٔ بز مغز ساق گاو مساوی بگدازند و صاف کنند و قدری
سنگ جراحت و مرداسنگ کوفته دران مخلوط سازند و از چوب حرکت میداده باشند
که ادویه ته نشین نشود تا آنکه منجمد گردد هر روز صبح و شام بصوف بردارند نفع کلی بخشد
فصل در بثور رحم این مرض از خون ردی یا از صفرا که با خون مخلوط باشد حادث گردد
و بیشتر در فم رحم پدید آید علامتش آنست که بمس انگشت محسوس شود و اگر آئینه مقابل
فرج نهند برای العین مشاهده شود و خارش دران پیدا باشد علاج جهت تسکین صفرا
شیرهٔ مغز تخم خرفه با شربت نیلوفر بنوشند و روغن حنا مالش نمایند صفت روغن حنا پوست
تازهٔ لیمو پوست تازهٔ درخت سرس شاهتره برادهٔ صندلین برگ حنا خشک هر واحدی
دو توله بگیرند و شب در یک آثار آب سرد بخیسانند و صبح بجوشانند هرگاه نیم آثار آب باقی ماند صاف
کرده در کراهی اندازند و نیم پاو روغن گل در آن شامل کنند و بر آتش نرم گذارند تا بتدریج آب
سوخته شود هرگاه اندکی آب باقی ماند از آتش فرود آورده سرد کنند و روغن از آب جدا
کرده در شیشه نگاه دارند و در روزی چند بار صوف بروغن تر کرده حمول کنند دیگر مرداسنگ
یکتوله بده توله گلاب و روغن گل حل کرده نگاه دارند و صوف ازان تر کرده هر روز استعمال نمایند
فصل در حکه و خارش رحم حکه و خارش که عارض رحم شود سبب آن خلط حاد صفراوی
است یا خلط مالح بورقی یا خلط سوداوی علامت آن حکه و خارش رحم است بلا وجود بثور
وغیره علاج روغن گاو بیست و پنج بار بشویند پس تخم بنواڑ و چوک و بابچی و حنای خشک
و شاهترهٔ خشک باریک کوفته بروغن بیامیزند و چند روز مالش کنند و از گوشت
و ماهیهای تیز و شیرینی پرهیز دارند و دیگر بقدر یکماشه نیلا تهوتها بریان باریک سائیده و شستشو

شورهٔ قلمی علیحده سحق کرده هر دو را در دو توله جغرات و یکتوله گلاب آمیخته نگاه دارند و در روزی چند بار مالش نمایند **فصل در ثالیل رحم** چون فرج را بگشایند و آئینه مقابل آن بنهند دانه‌های تولول یعنی بسته‌ها برأی العین مشاهده شود **علاج** بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و تخم حلبه و تخم خطمی و برگ سنبهالو بقدر مناسب مساوی بگیرند و در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نصف آب باقی ماند مالیده صاف کنند تا لعاب برآید پس یکتوله موم و سه توله روغن گل بآتش ملائم گداخته لعاب دران اندازند و از چمچه حرکت میداده باشند تا غلظتی پیدا کند پس از آتش فرود آورده یکتوله مردارسنگ باریک کوفته دران بیامیزند و نگاه دارند و در همه روز تا شب چند بار مالش نمایند در مدت یکماه یا چهل روز یا کمتر یا بیشتر ازان ثالیل‌ها تحلیل شود **فصل در بواسیر رحم** واضح باد که چنانکه بواسیر بر لب و بینی و مقعد پیدا میشود همچنین در رحم نیز بوجود آید پس اگر بیرون رحم باشد اگر آئینه مقابل فرج دارند معائنه شود و اگر باندرون رحم غایر باشد هرگز بنظر نیاید و این مرض از مادهٔ سوداوی حادث گردد و اسیر رحم همچون بواسیر مقعد دامی و عمیا باشند از دامی خون خارج شود و طبیب و مریض پندارند که خون حیض است و حال آنکه خون طمث حسب معمول جاری شده باشد و بعد چند روز خون بواسیر رحم جاری شود و گاه باشد که بجای خون رطوبتی شبیه بزردی که اندکی مائل بسیاهی باشد سائل شود چنانکه بعضے اهل بواسیر را از بواسیر مقعد بجای خون زرد آب جاری شود و این کیفیات این فقیر محض بهدایت ربانی بتحقیق و تنقیح رسانیده **علاج** در ابتدا بند کردن این خون مناسب نیست که امراض چشم پیدا کند و چشم را تباه نماید اما هرگاه آثار ضعف پیدا آید سعی در حبس خون کنند پس انچه برای حبس خون بواسیر مقعد گفته شده از مرهم و حبوب وغیره درینجا هم نفع کامل بخشد و این مرهم نیز نافع است **صفت** آن اقلیمیای نقره زردچوب مردارسنگ از هر یک سه درم موم زرد پنجدرم روغن مغز خسته زردآلو بیست درم اول موم را بگدازند پس روغن خسته دران اندازند تا یکذات شوند پس از آتش فرود آورده دیگر ادویه باریک سائیده دران اندازند و از چوب حرکت میداده باشند تا منجمد شود پس هر روز سه چهار بار باین مرهم بواسیر را مالش می نموده باشند **فصل در سیلان**

رطوبات و سیلان منی از رحم سیلان رطوبات رحم عبارت از جاری شدن رطوبات خلطی است بسبب ضعف قوت رحم و دریافت هر خلط از رنگ آن توان نمود بدین طریق که زن خرقه کهنه باریک سفید بردارد و هرگاه آن خرقه تر شود بیرون کشد و بسایه خشک کرده رنگ آن معاینه کند اگر رنگ زرد بود ماده صفراوی باشد و اگر سفید بود بلغمی و اگر سیاه بود سوداوی و اگر سرخ مائل بسفیدی بود خون بلغمی باشد و گاه باشد که از بواسیر رحم خون یا زرد آب جاری باشد و گمان کرده شود که خون طمث غیر معتاد یا استحاضه و یا رطوبت رحم است پس اول تحقیق و تنقیح این امر بر ذمه طبیب واجب است بعد ازان بعلاج اقدام فرماید و گاه باشد که منی از رحم سیلان نماید بسبب ضعف قوت ماسکه ادعیه منی درین هر دو مرض یعنی سیلان رطوبات و سیلان منی قی نافع است اگر مریضه را قی کردن آسان باشد دوای قی خورده دو سه روز قی کند حسب قاعده معینه بعد ازان این سفوف که مذکور می شود استعمال نماید و اگر قی دشوار باشد قی موقوف دارند و این سفوف بعمل آرند **صفت سفوف که سیلان رطوبات رحم و سیلان منی را باز دارد** موسلی سفید موسلی سیاه ستاور بیج بند الا هوری تمندر سوکهه سنگهاره خشک گل دهاوه پوست سبز مولسری خشک کرده پوست سنبهل خشک کرده خار خسک صمغ پلاس موچرس جوز السرو پوست انار دانه الایچی سفید کبابچینی زیره سفید هر واحد یکتوله ادویه کوفته بیخته یکتوله کشته رانگ دران آمیزند و بوزن جمله ادویه شکر سفید آمیخته جمله دوا بیست و یک معتاد سازند و هر صباح یک معتاد با آب تازه استعمال نمایند و از چیزهای ترش و بادانگیز احتراز دارند

فصل در نقصان یا بطلان شهوت زن گاه باشد که شهوت زن زائل یا باطل گردد و از مباشرت نفرت و استکراه نماید علاج عود هندی تخم گزر بوزیدان تخم ترب تخم شلغم شونیز هر واحد یکتوله عرق پیاز سفید ده توله و اگر پیاز استکراه کنند از بیخ نرگس عرق بگیرند و دواها کوفته بیخته شهد را که دو وزن ادویه باشد در عرق قوام سازند و ادویه دران آمیخته نگاه دارند و هر روز دو توله صباح تناول کنند و از همین دوا قدری بصوف آلوده صبح و شام فرزجه سازند در چند روز شهوت زن بهیجان در آید دیگر که منی زن زیاده کند و کمر را قوت دهد و شهوت زن برانگیزد **صفت آن** تخم کندنا تخم تره تیزک سلیخه شقاقل مصری نخود سیاه ابهل شونیز هر واحد یکتوله ادویه کوفته بیخته با عسل که دو چند ادویه باشد معجون

کنند و هر مزاج یکبار و دوبار موافق برداشت طبیعت میل نمایند **فصل در جمع شدن آب**
گندیده در رحم علامتش آنست که حیض بند باشد و هنگام حرکت قرار در شکم افتد و حالتی
شبیه باستسقاء زقی پدید آید و باشد که گاه و بیگاه رطوبات از رحم سیلان نماید علاج آن اخراج
آب گندیده است از رحم اول منضج و مسهل تنقیه بدن نمایند و بعد ازان تنقیه عضو خاص یعنی
رحم بفرزجات منقیات رحم نمایند پس بعد مقویات رحم استعمال کنند منضج که درین مرض مناسب
باشد اینست منضج بادیان تخم خربوزه کوفته اسارون اصل برنجاسف یعنی بوماران
سلطرا شیح برگ سداب پوست خیار شنبر نبات یکوقت بجوشانند و صبح و شام
بنوشانند تا دوازده یا پانزده روز مسهل در همین اجزای منضج انهمه دوای مسهل زیاده
کنند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بروغن چرب کرده سنا مکی روغن بید انجیر
و بجای نبات شکر سرخ و حسب دستور سه چهار مسهل دهند یعنی بعد هر مسهل سه چهار
منضج داده بعد ازان مسهل دوم و به همین نهج مسهل سوم دهند و بعد فراغ از مسهلات
سه روز ان حمول بعمل آرند صبح و شام **حمول که تنقیه رحم از آب گندیده کند** مرمکی قرنفل
واحد یکماشه با آب سحق کنند پس صوف خرقه باریک کهنه دران آلوده کرده برداشته همین طریق
وقت شام بعمل آرند **حمول دیگر** که رطوبات گندیده رحم را بکشد اجود بار برنگ تخم شبت تخم ترب
نمک لاهوری هر واحد یکماشه شهد خالص یکتوله ادویه باریک سائیده با شهد بسرشند و صوف جامه
کهنه دران آلوده برداشته سه روز صبح و شام بعمل آرند بعد ازان برای تقویت رحم این فرزجه استعمال
نمایند **فرزجه مقوی و مجفف رحم** پوست انار شش ماشه مازو سبز شش ماشه ناگرموتها شش ماشه
زرنباد شش ماشه گل دهاوه شش ماشه انگشته یعنی چهریله شش ماشه پهتکری بریان شش ماشه این همه
ادویه را در نیم اثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاو آب باقی ماند مالیده صاف کنند بهمین طریق چند
بار تر و خشک کنند تا که همه آب در جامه مذکور جذب شود پس نگاهدارند و پارچه ازان جامه صوف
کرده بردارند صبح و شام بعمل آرند و یا سه روز و اگر ادویه مذکور را با آب جوش ندهند و باریک
کوفته بیخته در جامه کهنه باریک پوتلی ها بسته نگاهدارند و صبح و شام یک یک پوتلی خشک بردارند از
ازین هم مطلب می آید **فصل در نفخه رحم** سبب این مرض تولید ریاح غلیظ است در رحم و تولید ریاح

بی وجود حرارت و رطوبت نباشد علامتش آنست که در عانه و اسفل ان تمدد ورم ریحی پدید آید و
چون دست بر ورم زنند آواز طبل دهد علاج آن اول تنقیه است پس منضج و مسهل که در
تنقیه آب گنده رحم مذکور شد بعینه درینجا هم بعمل آرند و بعد تنقیه برای تسخین رحم و تلطیف و کسر
ریاح جوارش کمونی خورند و از بابونه و تخم شبت و پودینه و سداب و ربوما دران و بادیه یکسان سائیده
بگیرند و زیر ناف ضماد سازند و این فرزجه بعمل آرند تخم شبت برگ سداب تخم کرفس دانه الایچی کلان
بو مادران اکلیل الملک هر واحدی ششماشه ادویه باریک کوفته بیخته در شهد آمیخته پنبه کهنه
یا صوف جامه کهنه دران آلوده برداشته بردارند **فصل در کثرت جریان خون طمث** واضح باد که زیادتی
جریان خون طمث بر دو گونه است یکی آنکه در ایام معمولی خون بسیار جاری شود و یا آنکه ایام معمولی
بگذارد و سیلان خون جاری باشد و ایام معمولی حیض اقل سه یوم و زیاده تر از هفت یوم نباشد
دوم آنکه در غیر ایام معمولی خون جاری شود و این را استحاضه گویند و خون استحاضه بمقدار
قلیل باشد اسباب حدوث این مرض چند است یکی آنکه تولید خون در بدن بسیار
باشد و بایام حیض طبیعت آنچه که زائد است دفع نماید علامتش آنست که از سیلان خون که
از دفع طبیعت باشد قوت و فرحت حاصل شود پس اینچنین خون را هرگز بند کردن نشاید که
موجب حدوث انواع امراض صعب است اما هرگاه که رنگ بشره مائل بزردی یا سپیدی شود و ضعف
و ناتوانی طاری حال گردد آنوقت اقدام بر حبس آن توان نمود پس برای قبض خون قرص کهربا
با شربت انجبار بعمل آرند و فرزجه ممسک بکار برند **صفت قرص کهربا** نشاسته صمغ عربی
کتیرا مغز تخم خیارین از هر یک سه درم گلنار دم الاخوین از هر یک دو درم اقاقیا و کهربا از هر یک
یکدرم کوفته بیخته در طبیخ بارتنگ سرشته قرصها سازند و یکمثقال با دو توله شربت انجبار میل
نمایند و اگر شربت موجود نباشد از بیخ انجبار شیره برآرند و بقدر یک توله قند شیرین کرده همراه
قرص میل نمایند **صفت فرزجه ممسک** یکتوله مازوی سبز و یکتوله پوست انار هر دو را
جوکوب کنند و گل دمعاوه و پوست درخت مولسری هر واحدی دو توله جمله را در سه پاو آب بجوشانند
هرگاه یکپاو آب باقی ماند صاف کنند پس صوف جامه کهنه را دران تر کنند و بقدر دو ماشه
سرمه سیاه باریک سائیده بران بپاشند تا تمام صوف از درون و برون آلوده شود پس حمول نمایند تا سه روز

قرص و حمول صبح و شام بعمل آرند انشاء الله تعالی نفع کلی بخشد دیگر سفوفی که افراط
حیض باز دارد دیگر ورسوت زلال سفید گل دهاوه سنگ جراحت موچرس مساوی الوزن
بگیرند و کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه ازان با آب زلال خاکستر ٹاٹ کهنه میل نمایند
ٹاٹ کهنه را بسوزانند که خاکستر سفید شود و پس یک توله خاکستر را در نیم پاو آب چاه خوب حل کنند
هرگاه خاک ته نشین شود آب زلال آن بگیرند و بعمل آرند فرزجه دیگر که حبس خون حیض کند
زبل خر که خشک باشد دو عدد بگیرند یا دو ماشه کندر باریک کوفته بیخته بخرقهٔ کهنه باریک
پوٹلی هاے خرد سازند و حمول کنند سیلان خون باز دارد دوم آنکه بسبب اختلاط صفرا در خون
حدت و رقت پدید آید و بسبب رقت از افواه رگهای باریک رحم جریان نماید علامت آن
رقت و صفرت و حرقت خون است و دیگر آثار حرارت پیدا باشد علاج آن تصفیهٔ خون و
تنقیهٔ صفرا است باستعمال مبردات چون شربت نیلوفر و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ مغز تخم کدو
ولعاب بهدانه و شربت عناب ۲ توله و شیرهٔ تخم کاسنی ۳ ماشه و عرق شاهتره هم مناسب است و اگر از این
تدابیر کافی نشود بمطبوخ هلیله ۳ توله تنقیه کنند و بعد ازان مبردات مذکوره دهند برای تعدیل و
صندل و اقاقیا و گل سرخ و سماق و پوست انار و حب الآس با آب سحق کرده بر عانه ضماد
سازند سوم آنکه از رطوبات مائی بدن ممتلی شود و بدان سبب قوام خون رقیق گردد و افواه عروق
مسترخی شود و خون از رحم جاری گردد علامت آن رقت و سپیدی خون است و دیگر آثار
رطوبت پیدا بودن علاج تنقیه بدن نمایند باستعمال حبوب ایارج و یا دیا منضج بلا اصول مراده
بمطبوخ هلیله و سنا و روغن بید انجیر شامل کرده مسهل دهند و بر حسب دستور مسهل بدفعات
بعمل آرند و اگر قی آسان باشد و مانعی نبود قی نیز بهتر است چهارم آنکه خلط حاد سوداوی از
حدت خود مفتح افواه عروق رحم گردد و خون جاری شود علاج تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون
و معجون نجاح کنند یعنی حسب دستور اول منضج تا پانزده روز دهند بعد ازان مسهل دهند
و بعد هر مسهل سه چهار منضج داد و مسهل دوم و سوم بعمل آرند و پس از فراغ مسهلات برای
حبس خون دواهای که بیشتر مذکور شده از حمول و غیره بعمل آرند علاج استحاضه استحاضه آنست
که بعد انقضای ایام معمولی و غسل طهر بعد چند روز بار دیگر قطرات خون رطوبت آمیز سیلان نماید

واندک اندک جاری شود علاج کهربای شمعی گل ارمنی سنگ جراحت دم الاخوین جوز السرو
گل دهاوه مساوی بگیرند و سفوف کرده نگاه دارند و هر صباح یک مثقال ازین سفوف با قدرے
آب زلال خاکستر ٹاٹ کهنه سوخته که پیشتر مذکور شده بدهند باستعمال سه چهار روز که
صبح و شام بعمل آرند نفع کلی حاصل شود دیگر سنگ جراحت دو دام صمغ پلاس یک دام آهن
حرد نیم دام نبات سفید هموزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه صبح و همین قدر
شام با بدرقه آب زلال خاکستر ٹاٹ بدهند دیگر تالمکهانه صمغ پلاس گلنار بیخ انجبار دم
الاخوین هموزن بگیرند کوفته بیخته برابر آن شکر سفید آمیخته نه ماشه یا شش ماشه سماق یا آب
زلال خاکستر ٹاٹ بعمل آرند و سه روز صبح و شام میل نمایند فصل در احتباس خون طمث
و آن صحیح باشد که از احتباس خون طمث انواع امراض صعب زنان را حادث شود چون اختناق
الرحم و اورام رحم و اورام احشا و فساد هضم و سقوط اشتها و غثیان و صرع و صداع و مالیخولیا و
فالج و ضیق النفس و سعال و درد گرده و استسقا و درد پشت و آشوب چشم و حمیات پس هرگاه
که صورت چنین امراض جانگزا باشد در علاج آن هرگز تساهل نباید و اسباب احتباس
چند است یکی آنکه بدن لاغر و ضعیف بود و بسبب امراض مزمنه علاج و در تقویت اعضا کوشند
با غذیه و اشربه مناسبه تا خون در بدن پیدا شود و قوت و توانائی در اعضا پدید آید پس
آنگاه خون حیض از خود جاری شود دوم آنکه خون غلیظ شود بسبب برودت سادجی علامت
آن درد شدید عانه و کمر است در ایام حیض و برآمدن خون قلیل و غلیظ علاج آن تلطیف
خون و تسخین رحم است باستعمال ملطفات و مسخنات و این طبیخ و فرزجه نافع است در
قرب زمان ایام معمولی بعمل آرند طبیخ لوبیای سرخ تخم شبت برگ سداب تخم حلبه مشکطرامشیع
بجمیعه کوفته لوبیه پوست خیار شنبر نانخواه شکر سرخ یک وقت بجوشانند صبح شام نیم گرم بنوشانند
و این فرزجه بعمل آرند مرمکی یک ماشه فلفل کلان دو عدد هر دو اجزا با قدری ازین طبیخ باریک
سحق کرده و صوف ازان تر کرده صبح و شام بردارند نفع کافی حاصل شود شیاف برای
جاری کردن حیض مجلتبس پھٹکری سفید سجی سرخ هموزن باریک سحق کرده در شهد نرم کرده
فتیله سازند و بر دهن رحم گذارند باستعمال دو سه فتیله خون جاری شود دیگر ریوند چینی باریک

کوفته برابر آن شکر سفید بیامیزند و پوست درخت نیب تر و تازه جوکوب کرده دو توله زنجبیل کوفته پنج ماشه بادرنگ چهار ماشه قند سیاه کهنه دو توله در یک و نیم پاو آب بجوشانند هرگاه نیم پاو آب باقی ماند صاف کرده اول سفوف بدهان گیرند و با این طبیخ فرو برند و برگ نیم در جامه تر پیچیده چند لحظه در خاکستر گرم دارند تا ترم شود پس برآورده نیمگرم بر مثانه بندند این دوای خوردن و بستن صبح و شام تا سه روز بعمل آرند خون بسته بگشاید و درد رحم زائل گردد سوم آنکه خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی در خون بیامیزد و بسبب غلظت خون از عروق باریک بر آید و درد شدید آرد علامت آن درد شدید کمر و عانه و قلت اشتها و گرانی اعضا و سستی و کاهلی بدن علاج وقت شب شش ماشه ایارج فیقرا در دو توله شربت دینار آمیخته یا عرق بادیان یا طبیخ اجواین دهند و صبح این طبیخ بنوشانند بادیان تخم کرفس انیسون تخم گزر تخم ترب تخم شبت تخم حلبه تخم کتان شکر سرخ در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند سه چهار روز تا یک هفته بعمل آرند یعنی وقت شب ایارج دهند و صبح طبیخ و بعد تلطیف خون فصد صافن خیلے مناسب است و حجامت بلا شرط ساقین و قدمین نیز نفع بخشد چهارم آنکه سمن مفرط باعث انضغاط و انسداد مسالک خون گردد علاج آنست که در تدابیر تهزیل بدن کوشند غذا کمتر و یک وقت دهند و فصد و مسهل یا ادویه مناسب مزاج بعمل آرند و چون زمانه ایام معمولی قریب تر رسد رگ صافن زنند و این طبیخ مدر حیض بنوشانند صبح و شام ناگرموتها مجیٹهه اسارون سلیخ دار چینی ابهل شکاکل اشنع برگ سداب تخم خربوزه کوفته نبات و از این ادویه فرزجه بعمل آرند مرمکی پودینه ابهل برگ سداب مویز منقی کوفته بیخته یا شهد خالص بسرشند و صوف خرقه کهنه بدان آلوده فرزجه سازند پنجم آنکه سوء مزاج گرم و خشک رحم موجب حبس طمث شود علامت آن از گرمی و خشکی مزاج ظاهر باشد علاج شربت نیلوفری بار و بنوشانند و این تدبیر مناسب باشد شیره تخم خیارین تخم خرفه لعاب اسپغول شربت بنفشه صبح و شام بنوشانند و بماء فاتر غسل کنند و قلیه کدو و خیار و اسفاناخ تناول نمایند و بلعاب اسپغول و لعاب تخم خطمی و روغن مغز تخم کدو صوف تر کرده فرزجه بعمل آرند فصل در میلان رحم میلان رحم عبارت است از آنکه فم رحم از مقابل فرج منحرف شود علامتش آنست که هنگام مباشرت درد رحم محسوس شود

وچون قابله بانگشت تفحص کند دریابد که بکدام جانب مائل شده وگاه باشد که درین مرض زحیر
عارض شود ویا آنکه بول وغایط هر دو حبس گردد وسبب آن ورم صلب باشد یا تکاثف وتقبض که
در یک شق رحم افتد یا امتلا که در رگهای یک شق رحم پدید آید یا تمدد که در رباطهای یک شق
عارض گردد جهت انصباب اخلاط غلیظه بر رباطات وجهیدن وبار گران برداشتن نیز سبب
این مرض شود علاج اگر سبب میلان رحم تمدد رباطها بود فصد صافن کنند از جانبی که میلان
رحم بدان جانب است واگر سبب میلان قبض وتکاثف بود ازین قیروطی فرزجه بعمل آرند
صفت قیروطی تخم کتان تخم حلبه تخم خطمی از هر یکی یک توله بآب بجوشانند ولعاب آن بگیرند
پس موم زرد یک توله وروغن کنجد چهار توله بگیرند اول موم را بگذارند پس روغن اندازند چون
هر دو یکذات شوند لعاب انداخته از چمچه حرکت میداده باشند تا بقوام مرهم آید پس از آتش
بردارند وسرد کنند ودر ظرف چینی نگاهدارند وصوف دران تر کرده فرزجه سازند وآبزن نیز مفید
است از آبی که تخم خطمی وسبوس گندم دران جوش داده باشند وغسل بآب فاتر مناسب
باشد واگر سبب میلان رحم رطوبات بود علاج آن تنقیه باشد بمنضج ومسهل وبعد ازان استعمال
حمول وفرزجها که در اخراج آب گنده رحم مذکور شده واگر سبب میلان ورم صلب بود علاج
آن در فصل اورام صلب رحم مذکور شده

فصل در اختناق الرحم

واین مرضی است شبیه
بصرع وغشی یعنی درین مرض هم علامات صرع پیدا می باشد چون دوار وتشنج در بعضی اعضاء
وسقوط یعنی افتادن بر زمین وهم علامات غشی که مرض قلب است ظهور می نماید چون برودت
اطراف وزردی رنگ وصغر نبض ونفس وهرگاه دوره زائل شود بیمار بهمه وجوه تندرست
باشد وهیچ آثار مرض پیدا نبود اگرچه مبدا این علت رحم است اما از آنکه میان رحم ودماغ و
دل مشارکت است بسبب اعصاب ومحاذات افتادن رحم با دماغ آفات رحم فی الفور منجر
بدماغ ودل میشود واین مرض بدو سبب حادث گردد یکی آنکه منی بسبب عدم استفراغ کثرت
پذیرد ودر اوعیه خود مستحیل گردد بکیفیت سمیه پس رحم ها بامن المؤذی متقلص ومتشنج شود این سبب
سبب سقوط وتشنج درین مرض وبخارات ردیه آن بدل ودماغ رسد وازان این هر دو اعضای
رئیسه متاذی شوند انیست باعث غشی وسردی اطراف وغیره سبب دوم آنکه احتباس طمث عارض شود

پس بسبب اجتماع خون بسیار در رحم همان کیفیت که بالا مذکور شده رو دهد و مرض مذکور را گاه
واین مرض چون صرع بنوبت و دوره واقع شود و اگر ماده بسیار باشد نوبت زود زود طاری
گردد و نوبت های متقاربه اکثر قاتل و مهلک باشد علامات این مرض آنست که هرگاه دورهٔ مرض
قریب رسد افکار فاسده و درد سر و تاریکی و صفرت لون و کسل اعضا و رطوبت در هر دو چشم طاری
شود و ضعف در ساقین پدید آید و خداوند مرض دریابد که چیزے از اسفل اعضا صعود می کند
بجانب دماغ و فرق درین مرض و در صرع آنست که درین مرض عقل بالکلیه زایل نمی شود
از آنست که چون خداوند این مرض بهوش آید از کیفیت حال گذشته خود خبر دهد و کف از
دهن جاری نشود و اضطراب در بدن طاری نه گردد بخلاف آن صرع ظهور کف و اضطراب
و ذهول عقل و بیخبری از کیفیت حال گذشته مریض از لوازم اوست علاج وقت نوبت و
دوره این است که دست ها و پاها را برباطهای طویل محکم به بندند و نمک شور باریک ساخته خشک
بکف پاها مالند بعد یکه در کف پا عرق آید و اشیای بدبو چون مقل و گوگرد و یا پشم در قرب بینی مریض
بسوزند که بوی بد آن بدماغ رسد و عطرهای گرم چون عود و عنبر و روغن های گرم چون روغن
لبان و روغن جمیلی و بیله در فم رحم بمالند و اگر مناسب دانند بر باطن رانها و بر ساقها وضع حجامت
نمایند بعد ازین شعر و قدری فلفل سیاه باریک سوده و پشم آمیخته صوف دران تر کرده فرزجه
سازند و این همه تدابیر بهر آنست که چیزی رطوبت یا منی از رحم سیلان نماید پس فی الفور افاقت
پدید آید و هوش درست شود و اگر شوهر موجود بود و درینحالت بمباشرت ارتکاب نماید حاجت
تدبیر دیگر نیست و اگر باکره را این مرض لاحق شود تدبیر تزویج او تعجیل کنند انتهی که مذکور شد تدابیر مرضی است
که بسبب عدم استفراغ منی مبتلای این مرض شود و کسی را که بعلت احتباس طمث این علت
لاحق شود علاجش نیز در حالت وقوع دوره جمله همین است که مذکور شد اما بعد افاقت از دوره تدبیر آنست
که منضج از مفتحات و ملطفات داده حسب دستور تنقیه بعمل آرند و اگر زمانه نوبت از دور دور باشد روز
اول یک مسهل بلا منضج دهند تا چیزی از ماده خارج شود و طبیعت را اندکی سبکی حاصل آید و بعد ازان منضج داده
مسهل دوم و سوم دهند و کسی را که احتباس طمث سبب باشد بعد افاقت از دوره تدابیری که در باب
احتباس طمث گفته شد بعمل آرند و گر ضرورت تنقیه باشد منضج و مسهل مناسب تنقیه کنند و اگر با اختناق الرحم

یار باشند هرگز ادویه و اغذیهٔ حارّه بعمل نیارند پس اگر مادهٔ مرض از احتباس منی باشد شربت نیلوفر باشیرهٔ تخم خرفه و تخم کاسنی بنوشانند که مسکن غلیان منی و مضعف شهوت اند و خس و صندل و کافور ببویانند اگر مادهٔ مرض از احتباس خون طمث بود بنفشه تخم خربوزه تخم خیارین و بادیان بجوشانند و بنوشانند و باقی تدابیر همان است که مذکور شد اما اگر حامله را این مرض لاحق شود در حالت دورهٔ مرض فقط به بستن اطراف و استعمال مشمومات اکتفا کنند و بعد افاقت دو توله گلقند آفتابی مدام صبح و شام میداده باشند و حوامل را بعد وضع حمل خود بخود این مرض زائل شود

فصل در عقر یعنی حامله نشدن زن واضح باد که عقر هم از جانب مرد بود و نیز از جانب زن پس اول امتحان زن و مرد نمایند که عقر از کدام جانب طریق امتحان این است که در دو آوند سفالی قدری خاک بهتر از کشت زار آرند و اندازند و چند دانه جو یا گندم یا باقلا یا حلبه هرچه که فصل آن باشد دران اندازند و آوندها را متفرق نگاهدارند و زن و مرد جداگانه هر روز بر آن بول می نموده باشند دانه‌های آوندی که از زن و مرد سبز نشود عقر از جانب او باشد و عقر جبلی هرگز علاج پذیر نه و عقر مراد از همین است اما اگر زن بامراض رحم و مرد بامراض فساد منی مبتلا باشند ازین سبب هانیز نطفه در رحم قرار نگیرد و یا آنکه حمل گیرد و ساقط شود و معالجات امراض زنان و مردان به تفصیل مذکور شده موافق آن بعلاج پردازند و به تنقیه و تعدیل و تقویت هرچه مناسب حال زن و مرد باشد بعمل آرند

فصل در نتوء رحم و انقلاب الرحم نتوء رحم عبارت است از خروج رحم از مقام خود و این بر دو گونه باشد یکی آنکه رحم بهمان هیئت که هست از جای خود منجذب قبل خروج کند و وقت نشستن گردن رحم از فرج بیرون شود دوم آنکه رحم از اصل منقلب گشته باشد و وقت نشستن بقدم باطن آن بطرف قبل خروج کند و دهن رحم بطرف اندرون باشد و این مرض بدترین امراض رحم است و معالجهٔ آنکه بالید تعلق دارد از مردان متعذر و از قوابل این زمان غیر ممکن لهذا بیان تدابیر آن فضول دانسته قلم انداز کردم و اوقات عزیز خود را بیفایده تحریر مطالب طول و طویل آن رایگان ندادم

فصل در رتق رتق بفتح راے مهمله و سکون تائ فوقانی جسمی زاید از قسم عضله یا غشاء صفاقی بر فم فرج یا مابین فرج و فم رحم یا بر فم رحم پدید آید آنچه بر فم فرج باشد قطعاً مانع ایلاج یعنی دخول میشود و اگر مابین فرج باشد مانع بود دخول تمام را و آنچه بر فم رحم باشد مانع دخول نمیشود اما مانع رفتن نطفه برحم و مانع خروج

خون طمث است گاه باشد که توجه بر فم رحم آرد و تدابیر مندمل نشود و بعد از مال گوشت فزونی در آن محل
پدید آید و منفذ را بند کند علاج این مرض دستکاری با آهن است و از قابله های هند کدام قابله
قابل این کار است که با آهن قطع نماید و مریضه سلامت ماند لهذا از شرح و بیان آن نیز درگذشته
شد و تدابیر این هر دو امراض یعنی انقلاب رحم و رتق در شرح اسباب و طب اکبر مشرحاً نوشته اند

فصل در مرض رجا آن مرضی است که زنان را حالتی شبیه بحالت حمل لاحق شود از تغیر رنگ و سقوط
شهوت طعام و شهوت مباشرت و احتباس طمث و انضمام فم رحم و انتفاخ پستان وغیره آثار حمل
پیدا باشد و بتدریج شکم بزرگ شود و بچون صاحب حمل حرکتی چون حرکت جنین محسوس شود و انجام این
مرض مختلف میباشد بعضی را بهیچگونه علاج و تدبیر زایل نشود تا آخر عمر بماند و بعضی را باستسقا منجر گردد
و بعضی را بعد انقضای ایام معینه وزمانه و تر از آن تا یک سال یا دو سال درد مشابه درد زه لاحق
شود و گوشت پاره یا رطوبات و فضلات بیرون آید و یا فقط باد بسیار از رحم خارج شود و
دیگر هیچ بیرون نیاید و بعضی را مادهٔ رجا بسبب حرارت غریبه عفونت پذیرد و استعداد نفس حیوانی
حاصل نماید و حیوانی بوجود آید چنانکه نقل کرده اند که زنی بصورت سلحفات یعنی سنگ پشت جنین زائید
و آن چند ساعت حرکت کرد و بمرد و در وقتی زن دیگر جنین زائید که بشکل زغ دو بازو داشت و
و امتیاز در حمل صادق و رجا ازین علامات توان کرد که در رجا شکم با صلابت باشد و دست یا
دو پا بهیات دسترس باشند و حرکت آن مثل حرکت جنین نباشد بلکه هرگاه بر شکم دست نهند حجم
اندر شکم است از موضعی بموضعی دیگر انتقال کند بخلاف آن جنین از خود حرکت نماید و فرق در استسقا
و رجا ظاهر است از وجود صباوت و صلابت که مخصوص رجا است و این مرض بچند سبب لاحق شود
یکی آنکه در فم رحم یا در قعر آن ورم صلب پدید آید بدان سبب خون طمث بند شود علامت و علاج آن
همان است که در ورم صلب رحم گفته شده دوم آنکه اخلاط کثیر بر رحم ریزد و با حرارت شدید پس آنچه
لطیف است بسبب حرارت تحلیل شود و ماده غلیظ و کثیف بماند و باشد که این ماده غلیظه کثیفه بسبب حرارت
غریبه قبول شکل حیوانی نماید علامت آن نوع سوء مزاج گرم است در رحم و بعد از آن رجا عارض
گردیدن علاج آن برای نضج ماده هر روز ماء الاصول دهند با قدری روغن بید انجیر و اگر این منفع نشود
نیز منضج باشد بادیان تخم کاسنی تخم خربوزه کوفته تخم عصفر کوفته انیسون تخم کشوث در خرقه بسته گلقند یک
۶ ماشه | ۴ ماشه | ۵ ماشه | ۱۴ ماشه | ۶ ماشه

یک وقت بجوشانند و نیمهٔ صبح و نیمهٔ شام نیم گرم بنوشانند و بعد تنقیه بمطبوخ سنا و حب ایارج که دران
هلیلجات و سنا و تربد و حب النیل شامل باشد تنقیه ماده نمایند و بعد تنقیه جهت استیصال ماده
مرض انچه در احتباس طمث گفته شده از طبیخ و ضماد و حمول و فرزجه وغیره همه مفید و نافع است
و این طبیخ بسیار مناسب است چند روز صبح و شام بنوشانند صفت آن ترمس نیم کوفته ابهل نیم کوفته
سنبل الطیب اشق اسارون مجیٹھ پوست املتاس شکر سرخ سوم آنکه باد غلیظ و رطوبات رحم محتبس شوند
و تحلیل نرود و علامت آن انتفاخ و تمدد عانه و شکم است و آثار استسقاء طبلی پیدا شدن علاج
آن همانست انچه در استسقاء طبلی گفته شود و این سفوف سود مند است صفت آن تخم کرفس
ده درم زیره در سرکه تر کرده و خشک ساخته نه درم نانخواه و زنجبیل انیسون و سداب هر یک چهار درم
کوفته بیخته با همچند شکر سفید آمیخته نگاه دارند از دو درم تا سه درم میل نمایند با عرق بادیان چهارم
انکه سبب رجا مساحقه زنان باشد که دران نقط آب زن در رحم قرار گیرد و متخلق گردد از ان
صورت ناقص الخلقت بسبب آنکه از نطفه ذکوریه بهره ندارد و علامتش نیست که انچه از علامات انواع
ثلاثه گفته شد هیچ پیدا نباشد علاجش آنست که انچه برای اخراج جنین زنده مرده و اخراج مشیمه در فصل
آینده گفته شود بعمل آرند فصل در معالجات حوامل و تدابیر انواع امراض ایشان
جوارشی که زنان کثیر الاسقاط را در ایام حمل نافع باشد و حفظ جنین و اصلاح حال معده و رحم نماید
صفت آن مروارید ناسفته و برای عمر بجای مروارید صدف بگیرند و چند آن عاقرقرحا
هر یک یکدرم زنجبیل مصطگی هر یک چهار درم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج قاقله جوزبوا بسباسه
قرنفل از هر یک دو درم بهمن سفید بهمن سرخ فلفل دار فلفل از هر یک سه درم دارچینی پنج درم
شکر سفید برابر جمله ادویه یا دو چند آن کوفته بیخته حسب دستور جوارش سازند و یک مثقال صبح و
همین قدر شام میل نمایند دیگر حفظ جنین از اسقاط کند بگیرند الکمت یعنی کربخوه در جامه سرخ
زنگ بسته از ریسمان سرخ که سیرده از رنگ معصفر رنگین باشند تا نه ماه بر کمر بسته دارند دیگر او یختن
کمربای شمعی و درونج عقربی در کمر همین فایده بخشد دیگر بگیرند ریسمان پنبه که دختر نابالغه رسیده باشد
از بازرگ سر تا ناخن پای پیمایند و بیست و یک تار کنند پس زند بیخ وهنوره سیاه و آنرا هفت پاره کرده
دران ریسمان به اعقا بسته در کمر دارند تا نه ماه بعد وضع حمل جدا کنند انهمه اشیا مذکوره با تجارب صحیح عمل کنند

علاج قی و غثیان در ابتدای ایام حمل اکثر زنان مرطوب المزاج را بسبب احتباس طمث و اجتماع
فضول که لازم حمل است قی و غثیان عارض گردد پس اگر باعتدال باشد و ضعف و اضمحلال نیارد
هرگز تدبیر نکنند که فضول ردیه خارج میشود و اگر از کثرت و شدت تهوع بیم از خراج جنین و پاره رحم
گذشته باشد از آنچه که در باب قی و تهوع و غثیان گفته شده مناسب حال حامله بعمل آرند علاج شهوت
اشیای ردیه و دفع ریاح غلیظه معده و امعاء و ورم پشت پای و خارش و جوشش
اندرون و بیرون فرج و تمدد و نفخ شکم و ظاهر شدن خون طمث حوائل را علی الخصوص
زنی را که حمل دختر داشته باشد اکثر میلان خاطر بخوردن گل سوخته یعنی سفال باشد پس اگر
خواهش اندکی باشد تدبیر آن ضرور نیست و اگر میل خاطر بسیار باشد برای اصلاح معده گلقند آفتابی
دو توله هر روز بخورانند و بجای نشاسته بریان نقل نمایند و بقدر یک ماشه سفوف خردل با نبات خوردن مفید است
که تنقیه اخلاط ردیه کند و خواهش اشیای ردیه دفع کند و اگر کثرت ریاح در معده و امعاء باشد
معجون کمونی سود مند است و اگر ورم بر پشت پای ظاهر شود صبر و حضض بآب عنب الثعلب
حل کرده نیمگرم بر پشت پای طلا سازند و اگر خارش و یا جوشش اندرون یا بیرون فرج پیدا شود
لعاب ریشه خطمی و گل سرشوی یعنی گل ملتانی سحق کرده بمالند و اگر تمدد شکم پیدا شود روغن گل
نیمگرم بمالند و اگر نفخ شکم شود آرد نخود باریک بیخته بآهستگی تمام خشک بر شکم بمالند و اگر خون طمث
ظاهر شود عدس و گلنار و پوست انار و انجیر خشک و پوست هلیله از هر یکی بقدر مناسب بگیرند و
بجوشانند و در آن آب بنشانند و ثفل ادویه را باریک سحق کرده بر عانه ضماد سازند و قرص کهربا
نافع باشد علاج خفقان گاه باشد که خلطی بر فم معده حامله در آید و از آن خفقان حادث شود
علاج آنست که یک دو جرعه آب گرم دهند تا ماده را از فم معده بلغزانند و خفقان زائل کند
اگر قدری گلاب نیمگرم بنوشانند اولی و افضل باشد علاج عسر ولادت سنگ مقناطیس بدست
چپ بستن و بسّد بر زانوی راست بستن بالخاصیت عسر ولادت را نافع است و اگر چهار
مثقال پوست خیارشنبر باریک سازند و با شربت بنفشه و یا نخود آب بخورانند فی الفور جنین
زنده یا مرده یا مشیمه بیرون شود دیگر برای اخراج جنین زنده یا مرده و مشیمه مقطر است
زرباد و سان ابهل هر یک سه درم ترمس و دینه هر یک دو درم بجوشانند و به نبات شیرین ساخته بنوشانند

ومرکی وجاوشیر وسکبینج از هر یکی یک ماشه بگیرند وباریک کوفته سفوف سازند با طبیخ مذکوره
استعمال کنند علاج جاری کردن خون نفاس گاه باشد که بعد وضع حمل خون نفاس
بند شود ویا چنانکه باید جاری نشود وکمتر آید وبه سبب احتباس ویا قلت ادرار تپ عارض شود
پس اگر زچه نو بارد المزاج یا مرطوب المزاج باشد فی الفور این طبیخ بنوشانند بادیان تخم معصفر
کوفته تخم کرفس انیسون پرسیاوشان اصل السوس کوفته شکر سرخ بجوشانند وبنوشانند تا خون
بادرار جاری شود وتپ زائل گردد از احتباس خون نفاس آن همه امراض که از احتباس
خون طمث حادث گردد ازین هم عارض گردد واگر زچه حار مزاج باشد این طبیخ دهند اصل السوس
نیلوفر تخم خربوزه کوفته مجیٹھ کوفته بیخ کاسنی نیلوفر کوفته شکر سرخ بجوشانند صبح وشام بنوشانند
دیگر که اسقاط جنین زنده ومرده کند ومشیمه خارج نماید وحیض بسته بکشاید وبادی
رحا را از رحم ساقط کند وعسر ولادت آسان نماید صفت آن مرکی جاوشیر بهروزه
خشک هر سه مساوی بگیرند وباریک کوفته نگاه دارند ودو درم ازان با این طبیخ میل نمایند
مشکطرامشیع پودینه نانخواه اسارون بادیان تخم کرفس پوست خیارشنبر شکر سرخ ادویه که
منع حمل نماید قدرے بابچی در روغن کنجد سائیده بعد حیض شیاف آن بردارند منع حمل کند دیگر طبیخ
مانع حمل پوست درخت فراش دو تولہ قند سیاه دو تولہ جوش داده بعد حیض سه روز متواتر بنوشانند
دیگر مانع حمل هفت دانه فلفل سیاه باریک سوده در قندے سیاه آمیخته بعد جماع فرزجه سازند
منع حمل کند دیگر مانع حمل بعد حیض وغسل طهر مغز یکدانه تخم بید انجیر بلع نماید تا یک سال آبستن
نشود واگر دو بلع کند تا دو سال واگر سه بلع کند تا سه سال آبستن نشود واگر گهونگچی سفید را
همبرین طریق بلع کنند همین اثر بخشد علاج درد رحم که بعد از ولادت عارض شود این
طبیخ نافع است بادیان تخم معصفر کوفته اذخر سیلیخه تخم کتان شکر سرخ بجوشانند وبنوشانند و
اگر درد با تپ باشد این طبیخ دهند بادیان تخم خربوزه پرسیاوشان تخم کتان شکر سرخ بجوشانند
وبنوشانند وبحالت تپ این طبیخ هم نافع باشد بادیان گاوزبان تخم خربوزه کوفته بیخ کاسنی
نیلوفر سویز منقی گلقند شکری یا قندی بجوشانند وبنوشانند علامات حمل ودریافتن آن
پسر یا دختر علامت حمل آنست که فرج خشک وتنگ شود ودهن رحم بسته گردد وباین

فرج و ناف گاه گاه درد خفیف پیدا شود و زن از مباشرت اکراه کند و بیاض چشم نیلگون باشد
و خون ظلمت نیاید و میلان خاطر باشیای ردیه مثل انگشت و سفال و امثال آن بیشتر بود و پس
اگر حمل پسر باشد رنگ بشره روشن و صاف شود و بول رنگین آید و پستان راست کلان تر از
چپ باشد و سر پستان پسرخی اگر آید و شکم بلند بر آید و حرکت جنین بجانب راست محسوس شود
و حامله خفیف الحرکت باشد و چیزهای لطیف خوردن آرزو کند و وقت ولادت درد از کمر زن خیزد
و بشکم آید و علامت حمل دختر آنست که رنگ بشره بی رونق نماید و حامله بطی الحرکت بود و پستان
چپ کلان تر از راست باشد و قاروره سفید بود و حرکت جنین جانب چپ بود و شکم کمتر بر آید
و اشیای ردیه خوردن آرزو کند و درد ولادت از مابین ناف و فرج خیزد و اگر اشک در
حمل افتد قدر پنج مثقال شهد خالص بقدری آب سرد حل کنند بعد هضم غذا هنگام خواب شب
بحامله بنوشانند بعد خوردن آن اگر مغص و پیچش در ناف حوالی آن افتد بشک حامله باشد
والا فلا. باب نوزدهم در امراض پشت و خاصره یعنی تهیگاه و دستها
و پایها. فصل در وجع فقرات پشت بیشتر از بلغم و ریح گاهے از خون نیز حادث
شود پس اگر از ماده بلغم بود علامت آن بیاض لون بدن و سفیدی قاروره و بطوء
نبض و کندی حواس و بعد از خواب خوردن آب و طعام و اشیای بارده درد افزون شود
و از مشی و ریاضت ساکن گردد علاج آن اول تنقیه است منضج و مسهل و بعد از ان
روغنهای گرم مالیدن و معجون سورنجان خوردن منضج بادیان انیسون تخم معصفر کوفته
برگ سداب شیطرج بادرنجبویه تخم کرفس سورنجان شیرین نبات سورنجان را سفوف کرده
دو حصه کنند و دیگر ادویه مع نبات بجوشانند و نیمه صاف کنند و با یک حصه سفوف سورنجان
میل نمایند و باقیمانده آخر روز نیمگرم بنوشند و از آب سرد پرهیز بدو آب گرم خورند و از هوای
سرد بدن را محافظت نمایند دوازده روز منضج داده روز سیزده هم مسهل دهند مسهل بادیان
انیسون تخم معصفر کوفته برگ سداب شیطرج بادرنجبویه تخم کرفس ترید سفید مقشر زنجبیل سورنجان
شیرین شهد خالص پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب
کرده سنا مکی شکر سرخ روغن بیدانجیر سورنجان و ترید و زنجبیل را سفوف کنند و بعد

و بعد دو توله شهد آمیزند و دیگر جملهٔ ادویه مع شکر بجوشانند و صاف کنند و روغن بید انجیر در آن اندازند
اول دوا تربد بخورند بالای آن مسهل بنوشند و ثفل مسهل نگاه دارند اگر ضرورت شده باشد
دیگر بار قدری شکر سرخ و آب بقدر مناسب انداخته بجوشانند و مالیده صاف کرده بنوشانند غذا
شلیه گندم بریان نمکین یا شیرین و یا در آب نخی یا شوربای کم روغن پوست بابک نان حل کرده
بدهند همبرین طریق سه چهار مسهل بعمل آرند و بعد تنقیه منضج و مسهل موقوف کرده این روغن
نیمگرم بمالند هر روز دو بار تا مفاصل را قوت حاصل شود و بقیه مواد تحلیل گردد و این معجون
سورنجان تا دو هفته هر صباح دو توله تناول کنند صفت روغن تخم حلبه تخم کتان تخم خطمی بقل
سورنجان تلخ نیمکوفته شیطرج برگ سداب اکلیل الملک بابونه موم سفید بهلوا روغن کنجد
پاؤ آثار هر سه اجزای آخرین جدا نگاهدارند و دیگر جمله ادویه را در یک و نیم آثار آب شب بخیسانند
و صبح جوش دهند هرگاه نصف آب باقیماند خوب مالیده صاف کنند پس اول موم را در کراهی
آهنی بگدازند بعد ازان بهلوا اندازند هرگاه هر دو یکذات شوند روغن اندازند پس طبیخ
ادویه اندازند و آتش نرم کنند تا آنکه قوام عملیة چون مرهم شود پس سرد کرده نگاه دارند
یک توله نگاهدارند ازین روغن و یک توله روغن لبان هر دو یکجا کرده نیمگرم مالش نمایند
و بعد مالش پنبه کهنه گرم کرده بر موضع درد به بندند تا یک هفته یا زیاده ازان بعمل آرند
صفت معجون سورنجان که بعد مسهل استعمال نمایند پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی هلیله سیاه برگ سداب شیطرج انیسون سنا مکی سورنجان شیرین مغز بادام مقشر مغز
چلغوزه شهد خالص دو چند ادویه دواها کوفته بیخته و مغزیات باریک کوفته در شهد خالص سرشته
و نگاهدارند و دو توله هر صباح با عرق بادیان استعمال کنند و همین دست علاج جمیع اوجاع
که از ماده بلغم یا ریاح غلیظه در اعضای مفاصل یعنی بندگاه پشت و گردن و دو دست ها و رگها
و پاها و بندهای انگشتان لاحق شود و اگر ظهور درد با سبب ساذجی باشد یعنی از برودت
خارجی یا داخلی یا ریاح بارده رقیقه بوقوع آمده آن درد بی ثقل یا ثقل و از اهویه و اغذیه
و اشربه بارده درد افزون شود و از اشیای حاره و حرکت و مشی و ریاضت و دلک نفع
حاصل آید این قسم درد اندک پدید آید علاج جهت تبدیل مزاج چند روز ماء الاصول خورند و ادهان

حاره مالش نمایند و اضمده گرم بعمل آرند و درین حاجت تنقیه باشد صفت ماء الاصول بخیاد یان
نیمکوفته بیخ کاسنی نیمکوفته بیخ کرفس اصل السوس مقشر نیمکوفته تخم معصفر کوفته برگ سداب شهد
خالص ادویه بجوشانند صبح و شام نیمگرم بنوشانند و این روغن مالش کنند صفت آن زنجبیل
کوفته ماشه دارچینی شش ماشه فلفل سیاه نه ماشه بابونه یک توله ادویه را در نیم آثار آب بجوشانند
هرگاه باد آثار آب باقیماند صاف کنند و پنج توله روغن کنجد بجوشانند هرگاه آب بسوزد و
روغن بماند در شیشه نگاهدارند و نیمگرم مالش کنند بعد مالش پنبه کهنه نیمگرم نهند صفت ضماد
سنبل الطیب زعفران سعد کوفی مصطکی بآب سایده نیمگرم ضماد سازند و اگر علامات ریح بود
باشد یعنی درد از جا بجای حرکت کند تکمید موضع دردناک باین اجزا کنند صفت آن
سبوس گندم نمک شور بار یک کوفته زیره نانخواه هر چهار را اجزا مساوی بگیرند و دو پوٹلی به بندند و
حسب دستور تکمید کنند و آب و طعام هرچه در بادی گفته شد تناول نمایند و اگر بسبب مرض
گرده درد پشت و قطن عارض شود علامت آن ظهور آفت است در گرده علاج آن نیز
امراض گرده مذکور شده و اگر کثرت مباشرت یا نشست خم کرده نشستن بکتابت یا به دیگر
اشتغال در عضلات و رباطات پشت اعیاء و ماندگی آرد و درد احداث نماید بغیر وجود ماده
و ریح علاج آن فقط استراحت و دلک پشت است و با اندکی روغن بابونه نیمگرم بر پشت
بمالند و گاه باشد که رگ بزرگ که بر طول پشت است از خون ممتلی شود و به سبب تمدد احداث
درد نماید علامتش آنست که از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات گردن است درد ممتد پیدا
بود تا آخر فقرات قطن یا ضربان و حرارت موضع و هنگام حرکت درد اشتداد کند علاج
اگر ضرورت مناسب دانند رگ باسلیق یا مابض کشایند شیره تخم خرفه و شیره تخم خیارین و لعاب
اسبغول با شربت نیلوفر بنوشانند و جهت تبرید موضع براده صندلین به گلاب و سرکه سحق کرده
اندکی روغن گل آمیخته طلا کنند و غذا آش جو و یا برنج با قلیه کدو و خیار مناسب است و گاه باشد
که درد پشت و کمر بمشارکت رحم عارض گردد و این نوع پیشتر زنان را در قرب ایام حیض لاحق
شود و به سبب غلظ خون حیض برآمدن آن باز دارد علاج ملطفات مدر حیض استعمال کنند و روغن گل
بابونه هموزن یکجا کرده بر پشت بمالند و این مطبوخ هم ملطف و هم ادرار خون کند بادیان تخم خربوزه

نیم کوفته تخم کرفس انیسون اسارون برنجاسف از هر یک ماشه بادیان مجیٹھ ابہل نیم کوفته تخم سبت
شکر سرخ بجوشانند صبح و شام بنوشانند و تا یک هفته بعمل آرند و غذا کمتر و سبک تر خورند و اگر
حاجت تلیین باشد نه ماشه ایارج فیقرا و سه ماشه تربد سفید خراشیده باریک کوفته سه توله شهد
خالص آمیخته وقت شب با عرق بادیان نیم گرم بخورند و صبح در مطبوخ معمولی هر روزه این چند
ادویه مسهلی اضافه کرده بنوشانند پوست هلیله زرد شش ماشه پوست هلیله کابلی شش ماشه سنامکی
یک توله شکر سرخ دو توله بعد یک مسهل اگر ضرورت دوم و سوم باشد نیز بعمل آرند معجون برای نسخه
قدما است در درد پشت و ریاح غلیظه معده و امعا را نافع باشد و قولنج بادی را
صفت آن فلفل دارفلفل مصطگی قرنفل زنجبیل جوزبوا اسقمونیا کمون سداب خولنجان از هر
مساوی کوفته بیخته با عسل یا شیره قند بسرشند شربت یک مثقال با آب گرم **فصل** در حدبه
و ریاح افرسه بدانکه حدبه زوال فقرات پشت را گویند خواه بقدام بود خواه بخلف یا بیکی
از دو جانب یعنی یمین و یسار پس اگر زوال بسوی قدام بود آن را تقصع گویند و گاه باشد که
تقصع با شرکت استخوان سینه باشد یعنی استخوان سینه بسوی خارج بلند شود و اگر زوال بسوی
خلف بود آن را حدبه گویند و حدبه حقیقی همین است و اگر زوال بیکی از جانبین بود آن را التوا
و اگر سبب زوال فقار باد غلیظ بود ریاح افرسه خوانند و اسباب زوال فقار رنج بود یکی
ورم گرم در عضلات فقرات پشت عارض شود و بواسطه انضغاط فقره را از موضع او زائل
گرداند خواه بخلف یا بقدام یا بیکی از جانبین علامت آن تپ لازم و درد شدید و ثقل پشت
و تشنگی و قاروره ناری و نبض عظیم بود علاج فصد باسلیق کنند اگر ضرورت بود واجب دانند و این لعابها
بنوشانند گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ شاهتره عناب سپستان عنب الثعلب نبات در آب گرم بخیسانند و صبح
بمالانند و بنوشانند و غذا آش جو دهند و اگر ضرورت مسهل باشد این مطبوخ بعمل آرند گل بنفشه گل نیلوفر
گل سرخ شاهتره عناب سپستان عنب الثعلب سنامکی مغز خیارشنبر ترنجبین روغن بادام حسب دستور
تیار کنند و بنوشانند و اگر حاجت باشد بعد یک روز مسهل دوم و سوم نیز بعمل آرند و در روز ها
در میان مطبوخ مذکور صبح و شام میداده باشند و از ابتدای ورم تا آخر این ضماد بر موضع
ورم بمالند خیرو خطمی تخم کتان تخم حلبه تخم خطمی بیخ خطمی سر واحدی یک توله بجوشانند و ضماد نمایند

برابر ترپین یک تولہ موم زرد بگدازند و دو تولہ روغن گل و دو تولہ روغن بابونہ دران ممزوج
ہرگاہ موم و روغن با یکذات شوند لعاب ہا اندازند و اندکے آتش دہند یا بقوام آید پس سرد
کردہ نگاہدارند و وقت شب چند بار بموضع دردناک مالش نمایند و عمل قیروطی از ابتدا تا آخر یعنی
زوال ورم بکار برند دوم آنکہ باد غلیظ زیر فقرات پشت محتبس شود و از غایت تمدد فقار را از موضع
آن بلغزاند و این نوع حدبہ را ریاح افرسہ گویند علامتش آنست کہ اول درد پشت لاحق شود
بعد ازان حدبہ پیدا آید و با آن تپ و ثقل نباشد و درد گاہی زیادہ شود و گاہی کم علاج بادیان
بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بیخ کاسنی انیسون زیرہ تخم سداب نانخواہ سورنجان شیرین
شکر سرخ بجوشانند و نیمہ صاف کنند و سورنجان سفوف کردہ دو حصہ کنند یک حصہ صبح
و یک حصہ شام ہمراہ مطبوخ میل نمایند و اگر دو مثقال روغن بید انجیر در مطبوخ بفزایند
بہتر باشد و درمیانہ روز گلقند دو تولہ انیسون دو ماشہ برگ سداب چہار ماشہ مصطگی یک ماشہ
باریک کوفتہ در گلقند آمیختہ میل نمایند تا ہفت یا نہ روز بعمل آرند اکثر باشد کہ از ہمین قدر ادویہ
نفع کامل حاصل شود و الا تنقیہ بعمل آرند پس بروز مسہل در ادویہ مطبوخ این ادویہ مسہلی زیادہ
کنند و بعمل آرند پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ بروغن چرب کردہ سناء مکی روغن
بید انجیر شکر سرخ ادویہ بجوشانند و صاف کنند و روغن دران مخلوط کردہ با سفوف سورنجان
میل نمایند و حسب حاجت سہ یا چہار مسہل بعمل آرند و بعد تنقیہ قیروطی کہ پیشتر مذکور شدہ بعمل آرند
سوم آنکہ رطوبات مائی در جرم رباطات فقار نفوذ کند و آنرا استرخی سازد پس بالفور فقرات
از جا خود بلغزد و بقدام یا بخلف یا بجانبین علامت آن سپیدی لون بدن است و سردی ملمس و
تقدم تدابیر مرطبہ و چون دران موضع روغن بمالند زودتر جذب نشود و بسبب طراوت رطوبات
مائی علاج آنچہ در نوع دوم مذکور رسد درینجا ہم بعینہ عمل آرند چہ از استعمال مطبوخ و چہ از
تنقیہ بلا کم و کاست بعمل آرند و بعد تنقیہ مالش قیروطی مذکور نمایند و این ضماد نیز نافع باشد مصطگی
سنبل الطیب عاقرقرحا زنجبیل کبر و مساوی با آب بسایند و روغن بابونہ مخلوط کردہ نیمگرم ضماد سازند
و اگر حاجت تنقیہ باشد ہرگز قبل از تنقیہ ضماد بعمل نیارند چہارم آنکہ رباطات فقرات متشنج شوند
بسبب رطوبات غلیظ لزج کہ در نخاع جمع آید و یا بسبب یبوست و این کمتر افتد و با

دباخطر است و بدشواری علاج پذیرد علاج آنچه در باب تشنج گفته شده بعینه بعمل آرند هم آنکه سقطه یا ضربه باعث زوال فقرات شود علاج اگر زوال بسوی خارج بود یا بیکی از جانبین دستکار فقار زائل شده را بجایش بنشانند و اگر زوال بسوی داخل بود یا بجهتی از جهات از مفصل خارج بابوضع حجمه ناری بجایش بازگشته اگر عمل محجمه ممکن نباشد ازفت رومی و مقل و اندکی از عاقرقرحا ضماد سازند تا فقره را بجا اوکشد و هرگاه فقرات بجای خود آیند و بموضع خود قرار گیرند جوز السرو و کنار و مازو و پوست انار و مساوی با آب سائیده نیمگرم بران موضع ضماد کنند تا فقره را بجای قائم دارد و دیگر بار زائل نشود فصل در درد خاصره یعنی تهیگاه درد خاصره بیشتر از بلغم یا ریح عارض گردد علاج آن همان است که در وجع بلغمی و ریحی پشت مذکور شده و درد ریحی حاضر این سفوف بقدر دو درم با آب گرم استعمال کنند فی الفور نفع کافی بخشند و تا وقتیکه درد بالکلیه زائل نشود هر روز صبح و شام استعمال مینموده باشند صفت سفوف نافع درد ریحی حاضره برگ سداب فلفل گرد دانه الائچی کلان نانخواه بادیان زیره سفید انیسون نمک سنگ نمک سیاه جمله ادویه مساوی بگیرند و باریک کوفته نگاهدارند و دو درم با آب گرم استعمال کنند و اگر درد بلغمی باشد بعد تنقیه استعمال این سفوف مذکور نفع کافی بخشد و برای تنقیه منضج و مسهل که در درد پشت بلغمی گفته شد بعمل آرند فصل در وجع الورک و وجع المفاصل و نقرس و ادمنح باد که مفصل بندگاه اعضا را گویند و مفاصل جمع است هر دردی که در بندگاه اعضا افتد مثل بندهای گردن و پشت و دست ها و پایها و انگشتان دست و پای آن را وجع المفاصل گویند اما بمحاوره اطبا وجع مفاصل عبارت از حاصل دردی است که در بندهای دست ها و پایها افتد و درد مفاصل گاه بی ورم باشد و گاه با ورم و خاصه این ورم است که بنجه نشود و به تنقیه پاک گردد و تحلیل پذیرد و درد دو مفصل ورک یعنی سرین پدید آید انرا وجع الورک خوانند اگر از مفصل ورک خیزد و تا ساق یا شتالنگ نازل شود انرا عرق النسا گویند و اگر در مفصل کعب و پا یا انگشتان پا علی الخصوص انگشت بدید آید آنرا نقرس نامند و علاج این همه امراض بطریق واحد است پس اگر وجع مفاصل از ماده بلغم باشد منضج مسهل و ضماد و غیره و آنچه در درد پشت مذکور شده بعینه بعمل آرند و اگر از سوء مزاج ساده بود علامت

وعلاج آن نیز همانست که در درد پشت سادجی مذکور شده بالکم و کاست بعمل آرند و اگر از ماده
خون یا صفرا باشد علامتش سرخی یا زردی و گرمی موضع و عظم و انتفاخ و تمدد و ضربان است
در درد سوک فصد ضروری است پس اگر مرض بجانب چپ باشد رگ دست راست بکشایند و اگر مرض
بجانب راست بود فصد از دست چپ کنند و در وجع مفاصل دست ها رگ اکحل زدن مناسب
دست و اگر وجع در مفاصل پای ها باشد رگ اسلیق کشادن مناسب باشد و بعد فصد برای تعدیل
مزاج اگر ماده خون بود این تبرید دهند عرق کاسنی عرق شاهتره شربت عناب شربت نیلوفر
سورنجان شیرین شربت ها را در عرق ها بیامیزند و با سفوف سورنجان استعمال نمایند و اگر
ماده صفراوی بود فصد ضرور نیست منضج و مسهل تنقیه کنند منضج گل بنفشه گل نیلوفر شاهتره
تخم کاسنی آلو بخارا شربت نیلوفر سورنجان شیرین ادویه به آب گرم بجوشانند و سرد کرده صاف
کنند و شربت آمیخته با سفوف سورنجان میل نمایند و بعد دو سه منضج مسهل دهند مسهل گل بنفشه
گل نیلوفر شاهتره تخم کاسنی آلو بخارا سورنجان شیرین پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه هر سه بروغن چرب کرده سنا مکی مغز فلوس ترنجبین گلقند روغن بادام ادویه
بجوشانند و سرد کرده صاف کنند و لب خیارشنبر و روغن بادام آمیخته با سفوف سورنجان
میل نمایند غذا دال مونگ و برنج نرم و بعد یک مسهل یک یا دو روز منضج داده مسهل دوم
و همرین طریق مسهل سوم دهند و بعد فراغ از مسهلات روغن گل و روغن بابونه و روغن
موم هر سه مساوی یکجا کرده و قدری سورنجان تلخ باریک کوفته در روغن ها بیامیزند و بوزن
یک جز از هر روز مالش نمایند تا که اثر درد بالکلیه زایل شود و واضح باد که قی تیز در وجع مفاصل
مفید است اما آن کسان را که قی بآسانی آید و با طبیعت ایشان مایل قی باشد یعنی
تهوع ذعثیان داشته باشند بقی مامور سازند و کسی را که قی بدشواری آید هرگز بجهت
قی ندهند مبادا که مارتی فساد دیگر پیدا شود یعنی بروز تهوع رگی از رگ های سینه و غیره بکشاید
و خون بقی برآید پس کسی را که اجازت قی دهند اگر ماده بلغمی باشد این دوای مقی بنوشانند
دوای مقی برای ماده بلغم تخم شبت تخم ترب اصل السوس نیم کوفته نمک طعام سکنجبین ساده
حسب قاعده معلوم سه قدح آب تیار کنند و سه بار بدهند و اگر ماده صفراوی باشد این دوای

نقی نموده نوشانند دوای مسهلی برآمده صفراوی تخم خربوزه کوفته سکنجبین ساده شبهه نوشانند
و در قدح آب صاف کنند و سکنجبین انداخته بدو بار استعمال نمایند و صبح باقیه و ربع مقدار
درد وجع الورک و عرق النسا و نقرس را افضل ترین و نافع ترین ادویه سورنجان است که ماده را
از مفاصل بیرون میکشد و ادویه معجون و مطبوخ سورنجان شیرین در ادویه طلا و ضماد سورنجان
تلخ صفت معجون سورنجان که در وجع مفاصل بلغمی بعد تنقیه استعمال کنند نفع کافی بخشد
سورنجان شیرین شش درم بوزیدان بیخ کبر زیره و شیطرج هریک دو درم پوست هلیله کابلی
هفت درم تخم کرفس بادیان فلفل سفید مصطگی نمک سیاه برگ حنا هریکی یک و نیم درم تربد سفید
خراشیده پانزده درم ادویه کوفته بیخته بشهد خالص که دو چند ادویه باشد معجون کنند قدر شربت
بعد تنقیه برآمده دوست شش درم با عرق بادیان مسهل نمایند و در مسهل دو توله همراه مطبوخ سنا و هلیله مسهل
نمایند و این معجون درد پشت و کمر اوجاع مفاصل و وجع الورک و عرق النسا و نقرس را نافع باشد
شاهتره برگ حنا برگ نیم گلشت یعنی سنبھالو پوست بیخ عشر یعنی آکھ سورنجان تلخ نیم کوفته قصب الذریره
اکلیل الملک بومادران ازین ادویه هرچه کوفتنی باشد نیم کوفته جمله ناده یک و نیم آثار آب شب
بخیسانند صبح جوش دهند هرگاه نصف آب باقیمانده صاف کرده با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند
هرگاه آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده نگاهدارند هر شب بموضع درد نیمگرم بمالند و پنبه
کهنه به بندند معجون برای وجع المفاصل بلغمی عند التنقیه و بعد تنقیه استعمال کنند نافع
است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه فلفل دار فلفل زیره مغز تخم کرنجوه شیطرج
برگ سداب سنا مکی تربد سفید خراشیده سورنجان شیرین زنجبیل بادیان انیسون کوفته
بیخته در قوام شکر سرخ که دو چند ادویه باشد معجون سازند هر شب دو توله هنگام خواب با آب گرم
استعمال نمایند برگ آکھ که زرد باشد از جانب روی بر روغن بید انجیر چرب کرده گرم کنند هرگاه نرم شود
بر موضع درد دو درم بچسپانند و پنبه کهنه گرم کرده بالای آن به بندند و صبح بکشایند و نیم روز این ضماد
سازند مغز تخم بید انجیر برگ سنبھالو برگ سداب کالی زیری نرکچور کنجد سیاه مساوی در آب سائیده گرم کرده ضماد سازند
اما یاد باید داشت که استعمال ضماد در مرض ها بعد تنقیه باید کرد و در سوء مزاج ساده هیچ حاجت تنقیه نیست
اول روز استعمال ضماد منا باشد و از آب سرد و هوای سرد و غذای سرد احتراز کلی واند روغن دیگر برای

وجع مفاصل و وجع الورک و عرق النسا و نقرس و درد پشت و درد کمر نافع است برگ
حنا برگ سنبھالو برگ ناز بو که بهندی بن تلسا گویند برگ دهتوره برگ آکهه برگ ارنڈ برگ نیب جمله برگها
مساوی بگیرند اندکی آب انداخته بکوبند و یک آثار عرق بر آرند و صاف کنند و نیم آثار روغن کنجد شامل کرده آتش نرم کنند تا
آب خشک شود و روغن بماند صاف کنند و نگاهدارند و هر شب بگرم بمالند و برگ ارنڈ گرم کرده
بموضع درد نهند و پنبه کهنه بران نهاده به بندند و صبح بکشایند چند شب متواتر بعمل آرند دوای
دیگر نافع امراض مذکوره بمداومت چند روز نفع کافی بخشند اجواین هالون کلونجی تخم میتهی چهار
مساوی الوزن مسلم یکجا کرده نگاهدارند و بقدر شش ماسه هر صباح آب نیمگرم فرو برند و گاه
باشد که ماده سوداوی محدث درد مفاصل شود علامت او آنست که درد و تمدد کمتر بود و ثقالت
در ورم و سیاهی مائل بکبودی در رنگ ورم پیدا باشد و میل خاطر بطعام بسیار بود علاج منضجات
سودا با سورنجان دهند و مسهلات سودا با سورنجان ترکیب داده بعمل آرند و برای تسکین ورم از
بابونه و تخم کتان و تخم حلبه و مقل ازرق و جاوشیر و انجیر زرد و مغز تخم بید انجیر و کنجد سیاه و
سورنجان تلخ در روغن کنجد و موم بقدر مناسب بگیرند و ضماد سازند و گاه باشد که ماده وجع
مفاصل از دو خلط مرکب باشد و بیشتر اختلاط صفرا با بلغم میشود و آثار علامات هر دو خلط پیدا
باشد پس در منضج و مسهل و ضماد و غیره رعایت هر دو خلط ملحوظ دارند و هر خلطی که غالب باشد
رعایت آن بیشتر نمایند و گاه باشد که ریح غلیظ احداث درد مفاصل نماید علامت آن تمدد شدید
است و انتقال درد از موضعی بموضع دیگر علاج آنچه در وجع مفاصل بلغمی گفته شد از منضج و
مسهل و ضماد و غیره بعینه بعمل آرند واضح باد که در اوجاع مفاصل خواه از ریح بود یا از اخلاط
اربعه مرکب باشد یا بسیط در منضج و مسهل و غیره آن انضمام سورنجان ضروری است که مادهٔ وجع
را از مفاصل پاک میسازد و مفصل را قوت می بخشد تا دیگر بار انصباب ماده دران نشود و اما ازینکه
معده را مضر است برای اصلاح آن شمول مقویات معده مثل بادیان یا انیسون یا زنجبیل و غیره
یا سورنجان مناسب است تا معده از ضرر آن محفوظ ماند روغن موم برای اقسام وجع مفاصل
و لقوه و فالج خیلی نافع است موم زرد خالص بیست تولہ نمک سنگ با آتش بریان کرده
و باریک کوفته هیزده تولہ آهک آب نادیده از سنگ باشد یا از صدف چهل تولہ زنگار ملتانی دو تولہ هم آب

ادویه با موم آمیخته در سبوچه اندازند و دهن سبوچه گل حکمت کرده قریب گلوی سبوچه سوراخ
کرده در آن نی قائم کرده سبوچه را کج بر دیگدان گذارند و آتش معتدل کنند و زیر سر نی ظرفی
گذارند روغن موم سرخ رنگ برآید و اگر بجای آهک خشت نو پخته را باریک کوفته بکار برند این هم
بهتر است - و معلوم باد که گاه باشد درد از کعب پای یا از اطراف پنجه پای خیزد و تمام ورم
در زیر دو باشد از آنجا بالا برآید تا بساق رسد و از آنجا تا ران صعود کند و همچنین درد دست باد
انگشتان نیز خیزد و ورم پدید آید تا مرافق یا بدوش رسد این درد را نیز نقرس نامند و علاج
آن بحسب ماده همان که مذکور شد و درد عرق النسا بیشتر جانب وحشی حادث شود و نادر است که جانب
انسی پدید آید و درد عرق النسا بهترین علاج فصد رگ عرق النسا است نسا بالفتح و الف
مقصوره نام رگی است که از اعضای اعلی بورک رسیده از ورک تا پنجه پای نازل شده و
رگ مذکور بسیار باریک و گرده دار است لهذا بمواضع پر گوشت مثل ورک و ران ضعیف و ساق باد
بستن رباط ظاهر و نمودار نمیشود اما در پنجه پای بسبب قلت گوشت میان انگشت خنصر و
بنصر نمایان میگردد این فقیر مولف این کتاب بارها تجربه کرده که در مرض وجع الورک و عرق النسا
و نقرس از مسهلات تخفیف و تسکین درین امراض رو میدهد اما استیصال آن از فصد عرق النسا
میشود بشرطیکه فصد در پنجه پای بموضع مذکور واقع شود بمجرد فصد درد زایل میشود و باز عود
نمیکند و از فصد صافن و باسلیق هیچ نفعی ظاهر نمیشود و درد همچنان دائم قائم
می ماند فصل در دوالی و داء الفیل و درد پاشنه دوالی مرضی است که رگهای
ساق بزرگ و سطبر و پر گره شود سبب آن خون سوداوی است که در رگهای ساق جمع
شود و داء الفیل آنست که ساق قدم از غایت غلظت چون پای پیل سطبر و بزرگ شود
علاج دوالی این است که گل خیرو با آب سحق کرده با روغن گل و روغن بابونه و سپیده
بیضه مرغ مخلوط کرده روزی چند بار طلا نمایند و چند روز مداومت نمایند تا ماده تحلیل شود
و علاج داء الفیل این است که در هفته دو بار دوای مقیی بلغم خورده قی نموده باشند و چند ماه برین
مداومت نمایند علاج درد پاشنه در روغن مغز تخم بید انجیر و تخم شبت ضماد سازند
و دو شب برگ زرد شده آکھ نیم گرم بالای ضماد ببندند -

باب بیستم در معالجات جذام و برص و غیره

باب بیستم در معالجات جذام و برص و بهق و داء الثعلب و قوبا و جرب و حکه و دیگر امراض ظاهره

فصل در جذام - بضم جیم و آن مرضی است در نهایت رداءت که هیئت اعضا را فاسد میکند و در آخر شکل اعضا را متغیر میسازد و چون مرض مستحکم شود عضو شق گردد و زرد آب بدبو از آن جاری شود و تآکل و تساقط در اعضا راه یابد و خلاصه این مرض است که از اطراف ابتدا میکند و آخر باعضای رئیسه منتهی میگردد و کار بانجام میرساند و سبب این مرض انتشار سودای احتراقی است در بدن و سودا که از آن جذام حادث شود بر دو گونه است یکی سودای عکری که از ثقل خون حادث گردد علامت آن ظهور حدبه یعنی بطلان حس اعضا است و غلظت بشره و پهن شدن بینی و گرد شدن حدقهٔ چشم و ریختن موی و این نوع را داء الاسد گویند بسبب مشابهت شدن صورت صاحب این مرض بصورت اسد و یا بسبب کثرت حدوث این مرض در اسد و این قسم علاج پذیر باشد و یا نباشد نوع دوم آنکه سبب سودای صفراوی محترق جذام شود و این نوع بهیچ حال خالی از تآکل و تساقط اعضا نباشد بسبب حدت ماده هرگز علاج پذیر نبود در نوع اول در ابتدا فصد بهتر است و چون مرض مستحکم شود تنقیه بمسهلات متعدده باید تا آنکه تمامتر ماده مرض خارج شود و بعد هر مسهل بمهلت بعیده مسهل دیگر دهند و در مدت منضج مناسب داده باشند و در نوع دوم در ابتدا و نیز در انتها تنقیه بماء الجبن نمایند و تبرید و ترطیب بدن و ازالهٔ خشکی سعی تمام بعمل آرند یعنی استحمام معتدل لازم شناسند و روغن های سرد و تر و بینی چکانند و بر بدن مالند و حسوهای مرطب از شکر سفید و روغن بادام و شیر گاو و مسکه و دهن نیلوفر تمام دهند و هر چه مولد سودا باشد از آن احتراز دارند و صاحب این مرض را بهترین اغذیه شیر تر است تنها یا با نان گندم و بهمان قانع باشند و در نوع اول که سبب آن سودای عکری بود بهترین ادویه گوشت افعی یا مار سیاه است بهر طریقی که مناسب دانند بدهند و در نوع دوم که سبب آن سودای صفراوی باشد ماء الجبن با سفوف مسهل سودا اثر تمام دارد فصل در برص ابیض و بهق ابیض برص ابیض داغ سفید غلیظ است که بر ظاهر جلد پدید آید گاه در بعضی از اعضا باشد و گاه تمام اعضا را در گیرد و کیفیت حال مرض بدین طریق دریافت نمایند که بموضع داغ برص بر پوست نوک سوزن بخلانند اگر خون برآید علاج پذیر باشد و اگر بجای خون رطوبت سفید برآید هرگز علاج

پذیر نباشد و فرق در ابیض و بهق ابیض آنست که برص براق و عمیق و غایص در پوست و گوشت بود
دور آخر تا استخوان سرایت کند و موی آن موضع سفید یا مایل به بیاض بود بخلاف آن بهق ابیض
سفیدی سبک دارد و مستدیر الهیئت بود و بر ظاهر جلد پدید آید و در گوشت غایص نباشد و زودتر ظاهر شود
و بتدابیر مناسب بسرعت زائل گردد و موی که در آنجا بر آید سیاه بود یا اشقر و هرگز سفید نباشد
و اگر در آنجا سوزن خلانند خون ظاهر شود و سبب حدوث این هر دو مرض ماده بلغمی است علاج
آن تنقیه بلغم است بمنضجات و مسهلات مناسب و بعد تنقیه استعمال طلا و ضماد ضروری است
این فقیر بطریق ذیل که علاج این مرض کرده و مریضان نو و کهن را از آن صحت و شفا حاصل گردیده
به تفصیل حواله قلم میشود اول علاج تنقیه بلغم است که بمنضج و مسهل بعمل آرند منضج بادیان
انیسون شیطرج بادرنجبویه تخم معصفر کوفته تخم کرفس نبات بجوشانند و صبح و شام بنوشانند
و بعد پانزده منضج این ادویه مسهله در اجزای منضج شامل کرده مسهل دهند وقت شب نه ماشه
ایارج فیقرا و سه ماشه تربد سفید خراشیده باریک کوفته در دو توله شهد خالص آمیخته بخورانند
و صبح در اجزای منضج این ادویه مسهله شامل کرده بجوشانند و بنوشانند پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن چرب کرده سنای مکی شاهترج روغن بید انجیر و بعد یک مسهل
چهار روز منضج داده مسهل دوم دهند و همین طریق مسهل سوم و چهارم نیز بعمل آرند و بعد فراغ
از تنقیه ازین معجون یکتوله صبح و یک توله شام با عرق بادیان میخورده باشند صفت معجون
بابچی نگسند کنجد سیاه اجمود ایارج فیقرا هر واحد چهار توله باریک کوفته در شهد خالص که دو چندان
ادویه باشد بیامیزند و نگاهدارند و یکتوله صبح و یکتوله شام با عرق بادیان میل نمایند و این
دوا هر روز بر داغ های برص و بهق طلا نمایند صفت آن چوک بوا و مجنون که حیلی است
تیره رنگ بابچی گوگرد سیماب تخم پنواڑ چیته پوست درخت انجیر دشتی مغز تخم کرنجوه کوٹ
تلخ کالونجی هر واحدی دو توله نیل تهوتهی یک توله جمله ادویه را در عرق لیمون یا در سرکه دو روز
یا سه روز سحق کرده حب ها بسته نگاهدارند و بسرکه با عرق لیمون یا با آب حل کرده در روزی سه چهار بار
طلا نمایند از جمله اشیای سرد و ترش و اقسام لبنیات پرهیز دارند بفضل الهی برص ابیض و
بهق ابیض ازین تدابیر بالکلیه زائل شود و صاحب این مرض را باید که بعد از آنکه مرض هرسه

به همین طریق که مذکور شد تنقیه بلغم نماید تا بدن از ماده علت پاک باشد دوای دیگر برای برص ابیض
وبهق ابیض زنجبیل فلفل سفید خربق سیاه بابچ فیقرا جمله مساوی دوا را کوفته بیخته
با عسل بسرشند وحب ها بندند ونگاه دارند وصاحب برص وبهق ابیض را هر روز سه درم با
آب گرم دهند واین دوا هر روز سه چهار بار طلا نمایند شیطرج سرمه سیاه مازو مغز استخوان
سوخته ماهی کلان زرنیخ سرخ مساوی ادویه کوفته بیخته نگاه دارند وهر روز بسرکه سحق کرده طلا
نمایند دیگر گیرد پوست انار ترش بابچی هر سه اجزا مساوی کوفته بآب سبینه قلیان چند ساعت
سحق کرده حب بسته نگاه دارند وحب را بآب قلیان سحق کرده ضماد سازند فصل در برص
اسود وبهق اسود خاصه بهق اسود است که چون آن موضع را بمالند پوست همچون سبوس
جدا شود وآن موضع سرخ نماید وبرص اسود فی الحقیقت بهق اسود است اما فرق این
قدر است که با خارش وخشونت شدید باشد واز آن پوست مدور همچو فلس ماهی جدا شود
واین را قوبای متقشر نیز گویند واین مقدمه جذام است علاج هر دو مرض واحد است بمطبوخ
افتیمون تنقیه کنند وبعد تنقیه خربق سیاه ذراح وزرنیخ وکبریت وتخم ترب مساوی ساییده
نگاه دارند وهر روز بسرکه سحق کرده طلا نمایند وچند روز مداومت کنند واگر فصد وتنقیه بعمل
آرند شاید که موثر شود واگر فایده نبخشد تنقیه بعمل آرند وباز عمل کنند فصل در کلف ونمش
وبرش هر سه بفتح اول وثانی کلف آنست که رنگ جلد بسیاهی گراید واین اکثر در روی
افتد وفرق در بین وبهق اسود این است که کلف صاف بود بخلاف بهق که در بهق
خشونت باشد ونمش قطعه مستدیر سیاه یا مائل بسرخی در جلد بدن پدید آید واین هم
بر رخساره حادث شود وباشد که بمقدار کف دست پهن گردد وبرش نقطه خرد سیاه یا سرخ
که بیشتر بر رو پدید آید وجمهور اطبا برآنند که اگر رنگ نقطه مائل بسرخی بود نمش گویند
واگر بسیاهی زند برش خوانند واگر چند نقطه برش بهم پیوسته یک شده باشد کلف گویند علاج
هر سه مرض واحد است بگیرند مغز تخم خربوزه مغز بادام مقشر مغز تخم ترب تخم ترب
پوست خشک نارنگی جمله ادویه مساوی کوفته در پارچه باریک پوتلی با ... بسته نگاه دارند
یک پوتلی را در آب شیرین که شور نباشد هر وقت تر دارند ... آن را از آب ...

بروغن ... و نمش و برص بمالند و در تمام روز بدفعات بعمل آرند هرگاه جامه پوتلی به سبب مالش
کلف سیاه شود پوتلی دیگر بآب اندازند و سیاه را دور نمایند همین طریق عمل نموده
باشند تا آنکه تر مرض بالکلیه منقطع شود فصل در حزاز بفتح حاء مهمله و زای معجمتین و بعد از الف
بفارسی ابریه و سبوسه نیز گویند و آن اجسام صغار باریک سبوسی است که از جلد سر برآید بغیر
جراحت وگاه مع الجراحت بود علاج آرد مغز تخم باقلا آرد نخود مقشر آرد کرسنه مقشر که بهندی
مثر گویند مغز تخم خربوزه مغز بادام مقشر کنجد مقشر همه را باریک کوفته نگاهدارند و هر روز قدری
از آن بگیرند و به شیر گاو سرشته بر سر بمالند و بعد یک دو ساعت از آب گرم سر بشویند چند روز
هم برین طریق عمل نمایند دیگر گنجاره سرشف و تخم ترب هر دو باریک کوفته بقدری آب ترکرده شیره
آن برآرند و بر سر بمالند و بعد یک ساعت بآب گرم سر بشویند فصل در شری بکسر شین معجمه و
رای مهمله و الف منقصوره بصورت یا عبارت است از شبوه مسطحه سرخ رنگ که بعضی خرد باشد و
بعضی بزرگ با خارش و سوزش و اکثر دفعةً عارض گردد و گاه باشد که از شری رطوبت سائل شود
بهندی ادلم گویند سبب این علت ثوران بخارات است از خون صفراوی یا از بلغم بورقی دفعةً
بسوی ظاهر بدن علامت دموی آنست که سرخی و گرمی بیشتر باشد و در روز حادث شود و
زود تر پر در نماید و علامت بلغمی آنست سرخی مائل بسپیدی باشد و بشور بیشتر ظاهر شود و در شب
غلبه کند علاج در دموی سکنجبین ساده با عرق شاهتره و شیره عناب بنوشند و چرونجی وگیرو و
اجواین خراسانی مساوی باریک کوفته با قدر سرکه و روغن گل آمیخته بر بدن مالش نمایند و از گلیم
بدن بپوشند و در بلغمی سکنجبین با عرق بادیان و شیره تخم کرفس نیمگرم بنوشند و ناخواه وگیرو و
تخم کرفس مساوی بآب سائیده و بقدری سرکه در روغن بابونه آمیخته نیمگرم مالش نمایند دیگر
برای شری بلغمی مفید است سبوس گندم و ناخواه و نمک شور باریک سائیده بمالند و گلیم بپوشند
دیگر برای دموی مفید است برگ حنا شاهتره تخم کاهو مساوی بگیرند و بآب با گلاب سرکه سائیده بر بدن
بمالند دیگر برای شری و حکه مفید است ناخواه یعنی اجواین حب السمنه یعنی چرونجی طین مغره
یعنی گیرو هر سه مساوی خشک باریک سائیده و خشک بمالند و بعد مالیدن دوا از کمل بدن را بپوشند بعمل
دو سه شب نفع کلی حاصل شود فصل در شبوه رلینه که بفارسی روخاره و بهندی مهاسه
گویند در ایام شباب بغلیان خون اکثر بر بشره پدید آید علاج پوست تازه نیب پوست تازه بکاین

براده صندل سفید کتیرا خشک ارد نخود مقشر بربان مردار سنگ سفید و کاشغری همه اجزا مساوی در شیر گاو سائیده نگاه دارند و هر روز وقت شب هنگام خواب بقدری گلاب نرم کرده بر روی بمالند و بخوابند و صبح بآب گرم روی بشویند دیگر تخم لکاین صندل سرخ خاکسی مساوی الوزن بگیرند و کوفته بیخته نگاه دارند شبانگاه بقدری گلاب حل کرده بر روی بمالند و بخوابند و صبح بآب نیم گرم روی بشویند دیگر مجیٹھ صندل سرخ عدس مقشر بود هر چهار ادویه را کوفته بیخته وقت شب بقدری شیر گاو حل کرده بر روی بمالند و وقت صبح بآب نیمگرم روی بشویند **فصل در سعفه** که بهندی گنج گویند سعفه بفتح سین مهمله و سکون عین مهمله عبارتست از قروح که اکثر بسر پدید آید و گاه باشد که علاوه سر بدیگر اعضا نیز بمقامات موی ظهور نماید در ابتدا بثور خرد متفرق پیدا میشود بعد از ان متقرح میگردد بقروح خشکریشه و درینوقت مسمی میشود بسعفه و آن هر دو نوع است یکی آنکه زرد آب از ان جاری باشد آنرا سعفه رطب گویند دوم آنکه خشک بود شبیه بشوره و پوستهای سفید از ان جدا شود سبب آن خلط سوداوی است که برطوبت آمیخته بجلد مندفع شود دوای که هر دو قسم سعفه را مفید است بهنگره گیاهی است که بکناره آب می روید برگ گگروندا که بر مزبله و زیر دیوارهای کهنه می روید برگ نیب برگ لکاین برگ حنا خشک باشد یا تر پنج ادویه را بقدری آب سائیده و یک قرص سازند بر روغن کنجد بسوزانند که سوخته از درون و برون مثل زغال شود پس قرص سوخته را بیندازند و روغن را صاف کرده نگاه دارند و بر سر بمالند در چند روز اثر مرض بالکلیه زائل شود دیگر برای سعفه برگ حنای سبز چهار توله باچی مردار سنگ کیلاکات سفید سهاگه چوکیه هر یکی دو توله نیلا تھوتھا سه ماشه جمله ادویه کوفته قرص بسته در نیم آثار روغن کنجد بسوزانند و روغن صاف کرده نگاه دارند و بر سر بمالند **فصل در جرب و حکه** جرب بثور خرد و سرخ است که با خارش ابتدا کند و بیشتر در دستها مابین انگشتان و طرف انثیین را نمایان آید و گاه بر تمام بدن ظاهر شود و این مرض متعدیست که از یکی بدیگری انتقال کند و سبب حدوث آن اختلاط صفرا یا سودای سوخته یا اختلاط بلغم شور در خون است و آن بر دو گونه باشد یکی آنکه تر بود و پخته شود و ریم و زرد آب از ان بر آید دوم آنکه خشک باشد و خشکریشه گردد و حکه آنست که فقط خارش در بدن باشد و بثور خشک یا تر نه بر آید

علاج منضج مصفی خون خورده تنقیه کنند منضج شاهتره سرپهوکه برادهٔ صندل سرخ برگ مندی منڈی
عناب سپستان گاوزبان نبات و بعد نه منضج روز دهم این ادویه مسهلی زیاده
کنند و بعمل آرند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر سه بروغن زرد چرب کرده
سنا مکی شیرهٔ مغز بادام بجای نبات شکر سرخ و بعد یک مسهل سه روز منضج خورده مسهل دوم
و همین طریق مسهل سوم بگیرند و اگر مناسب دانند مسهل چهارم نیز بعمل آرند و از شروع ایام
منضج تا اختتام مسهلات اگر جرب تر باشد این ضماد سازند پوست سبز نیب پوست سبز
سرس شاهتره برگ خار خشک باشد یا تر برادهٔ صندل سرخ مردار سنگ کمیلا تخم پنواڑه هر هفت
ادویه مساوی را بآب تازه سحق کرده نگاهدارند و هر روز قدری از آن بگیرند و بآب سرد رقیق
کرده بر جرب ضماد سازند در هفته عشره تمام خشک رسیده شده زائل گردد و برای جرب خشک
این دوا مفید است شورهٔ قلمی سهاگه چوکیه گندهک سیاه سرسف زرد تخم خشخاش هر واحدی
دو توله نیلا تهوتها سه ماشه باریک کوفته در نیم پاؤ جغرات بیامیزند و یک چهٹانک روغن
یاسمین یا روغن گل دران آمیخته نگاهدارند و هر روز مالش نمایند و بعد یک ساعت
بآب گرم غسل کنند باستعمال یک هفته اثری از جرب خشک و حکه باقی نماند دیگر برای
جرب خشک تخم پنواڑه شورهٔ قلمی سهاگه بریان چوک براد مجهول که چوبی است تیره رنگ
سیماب جمله هموزن یکجا سحق کرده بروغن گنجد یا روغن چمیلی آمیخته نگاهدارند و هر روز بمالند و
بعد دو ساعت بآب گرم غسل کنند در یک هفته اثر مرض بحکم الهی زائل شود **فصل** در
علاج قوبا که بهندی داد گویند سهاگه گل تنباکو سیر یعنی لهسن منقشر انگشت دیوار گلی کهنه هر چهار
اجزا مساوی گرفته در عرق لیمو چند ساعت کهرل کنند پس گولی ها بسته خشک کرده نگاهدارند
و دل قوبا را اول بپارهٔ سرگین صحرائی خوب بخراشند بعد از آن گولی را در عرق لیمون یا سرکه یا
در آب جغرات ترش حل کرده ضماد سازند در روزی سه بار بعمل آرند قوبای نو حادث که
اثر آن فقط در پوست می باشد بیک هفته زائل شود و قوبای کهنه که اثر آن تا گوشت سرایت
کرده باشد بمدت دو سه ماه زائل گردد دیگر سهاگه زرگران نیم پالک تخم پنواڑه گنج سیاه
هلیله سیاه برادهٔ صندل لیمن مساوی بگیرند و بآب سائیده حب ها بندند و دوا در از سرگین خشک صحرائی

حراست شیدرو حب را ایاب آمله حل کرده بر داو طلا کنند و چند روز بر این عمل مداومت نمایند

فصل در عرق مدنی که بفارسی رشته و بهندی ناره و نهروا گویند کیفیت حدوث مرض رشته برین منوال است که اول بثره پیدا می شود بیشتر در پای یا زیر ناف و بعد از ان پخته شده سوراخ گردد از میان او چیزی شبیه برگ باریک بیرون آید و رنگ آن اکثر سرخ مائل بسیاهی یا فقط سفید باشد و طول این رشته چون تمام برآید یک شبر یا چیزی زیاده از ان باشد و بسیار باشد که در زیر پوست حرکتی چون حرکت کرم کند و این علت باهل مدینه منوره بیشتر حادث می شود لهذا بعرق مدنی موسوم کردند عرق بالکسر رگ را گویند و سبب حدوث آن خون گرم سوداوی یا بلغم سوخته است که اندرون رگها منعقد گردد لهذا بصورت عرق یعنی رگ باشد علاج اگر ضرور دانند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه کنند و بعد از ان این ادویات که بذیل نوشته میشود بعمل آرند **معجون نافع مرض رشته** پوست بلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله زنجبیل فلفل پیپل کمیلا جمله ادویه مساوی بگیرند و کوفته بیخته در شهد خالص که دو وزن ادویه باشد معجون سازند و یک توله صبح و یک توله شام بخورند **ضماد برای مرض رشته** بیخ لسکهپره کلونجی انگوزه مغز تخم ارند بیخ چولائی خاردار بیخ حنظل پوست درخت سینبل همه ادویه در بول ماده گاو نازائیده جوشداده باریک سائیده هر روز چند بار ضماد کنند هرگاه تمام رشته بیرون شود مریض را صحت حاصل آید **علاج مرض رشته که یکبار خوردن کافی است** دو نیم عدد موی دم شتر در قند سیاه کهنه دو سه ساله ملفوف کرده فرو برند مرض دفع شود و دیگر بار عود نکند **دیگر** گل پرطاوس از مقراض تراشیده بقدری قند سیاه پنهان کرده فرو برند یکبار خوردن کافی است **دیگر** اگر رشته گسسته قدری اندرون سوراخ مانده باشد و درد کند پوست درخت سینبل در بول ماده گاو نازائیده جوشداده باریک سائیده هر روز ضماد کنند بقیه رشته بیرون شود و مرض زائل گردد **دیگر** از صابون موم و روغن کنجد مرهم سازند و بموضع ناره ببندند یا فرو خواهد نشست یا رشته بیرون خواهد آمد **دیگر سفوف برای مرض رشته** دلو دار چهار ده ماشه باریک سائیده سه حصه کنند و هر روز یک حصه با یک توله روغن گاو بیامیزند و بخورند غذا نان گندم و دال نخود یا قدری روغن بخورند

تا نشاسته و ترنجبین بونه نشاسته عرق پیاز شش ماشه روغن کنجد شش ماشه در ظرف آهنی با آتش بپزند تا غلیظ شود و برمار و به بندند دیگر مغز حمال گوته با آب سائیده نیمگرم به بندند دیگر سیکپیره را باب سحق کرده نیمگرم برمار و به بندند بچند روز دفع شود دیگر گوشت بینا کدر زر و منقار میشود و آن را گنگل هم گویند باریک کوفته برمار و به بندند بچهار ساعت تمام رشته بیرون آید و بمرهم علاج جراحت کنند **فصل در ترکیدن دست و پای و روی و لب** موجب شقاق اگر از اسباب خارجی بود چون حرارت مجففه یا برودت مکثفه و غسل بآبهای رویه شبیه و زاجیه و امثال آن باید که ملینات جلد استعمال نمایند چون موم روغن و روغن بادام و روغن کنجد و پیه بط و پیه ماکیان و اگر سبب آن از اسباب داخلیه بود چون سوء مزاج یابس باید که بترطیب کوشند به تشرب البان دادن و در مادی تنقیه خلط نمایند بمسهلی که با اجزای مرطب مرکب کرده باشند و بعد از تنقیه طلا نمایند چیزی که مرطب و مغری بود و برای شقاق هر عضو دوای علیحده مخصوص است **علاج شقاق** وجه از موم و زوفای رطب و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم سازند و طلا کنند **علاج شقاق لب** روغن گل و روغن خام پیه بز و لعاب اسبغول و مسکه گاو و شیر گاو و روغن گل یکجا کرده بر لب مالیدن نفع دارد **علاج شقاق دست** مغز کنجد مقشر و گل بنفشه باریک کوفته و بشیر گاو یا بز حل کرده طلا کردن نافع است **علاج شقاق قدمین** عنصل یعنی پیاز دشتی باریک کوفته و بروغن زیت یا روغن کنجد سرشته در شقاق پر کردن و مالیدن نافع است و مالیدن روغن سندروس نفع تمام بخشد و اگر شقاق از پوست گذشته در گوشت اثر کرده باشد این دوا نافع است مرداسنگ باریک سوده در روغن کنجد بپزند که غلیظ شود پس در آن بچکانند **فصل در قشف و تقشر جلد** قشف بفتح قاف و شین معجمه خشونت و درشتی جلد بدن را گویند و تقشر عبارت از برکنده شدن پوست بدن است همچون فلس ماهی اگر در تمام اعضا یا در بسیاری از اعضا واقع شود و بعد نضج ماده تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون و بعد از آن ماء الجبن دهند و اغذیه مرطبه خورانند چون شیر گاو و خورده های مرغ و استحمام لازم شناسند و روغنها و قیروطیهای سرد و تر بمالند **فصل در داء الثعلب** و داء الحیه که بفارسی موخوره گویند درین هر دو علت بسبب فسادی که در جلد بدن آید موی بدن

بریزد و فرق درین هردو مرض آنست که اگر با وجود تقرح جلد و سقوط موی پوست مار یک
همچون پوست مار از ان محل جدا شود آنرا داء الحیه گویند و اگر پوست منسلخ نگردد داء الثعلب
خوانند و این مرض بیشتر بروباه عارض شود لهذا بداء الثعلب موسوم کردند و داء الثعلب این مرض
بیشتر بمقام ریش و ابرو عارض شود و موی این مقامات را بریزاند و سبب حدوث این مرض
ماده ردی است که در جلد بمنابت اصول موی قرار گیرد و ماده داء الحیه نسبت بماده داء الثعلب
قوی الرداءت است و بدشواری علاج پذیرد و ماده این مرض بلغم سوخته بود یا صفرای حاد
و یا سودای محترقه و یا خون غلیظ و فاسد بود پس اگر این هردو مرض از ماده بلغم حادث شود
علامت آن سفیدی و نرمی موضع مرض است علاج منضجات بلغم داده تنقیه بلغم نمایند
و بعد از تنقیه عام تنقیه سر کنند باستعمال غرغره ایارج فیقرا طریقش این است که یک و نیم توله
ایارج فیقرا البته با آب جوش دهند هرگاه آب بجوش آید از آتش فرود آورده در تمام روز
تا شب چند دفعه غرغره کنند سه چهار روز متواتر بعمل آرند بعد ازان غرغره موقوف کرده خردل
و فرفیون و عاقرقرحا بسرکه تند سائیده ضماد سازند بچند روز مزاج آن عضو باعتدال در آید
و موی در انجا بروید و اگر ماده مرض صفرا باشد علامت آن زردی موضع است و
سوزش و خارش علاج منضج صفرا خورده بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و بعد ازان سندروس را
با پوست بسوزانند و خاکستر آن بسرکه حل کرده طلا سازند اگر ماده مرض سودای
محترقه باشد علامت آن کمودت و یبوست موضع است علاج منضج سودا داده معجون نجاح
یا مطبوخ افتیمون تنقیه کنند و بعد ازان خردل و فرفیون و بیخ نی سوخته و سم بز سوخته بقدر
شرب در روغن زیت یا روغن کنجد حل کرده طلا سازند هر روز چند بار تا هفته عشره یا زیاده ازان
بعمل آرند بفضله تعالی اثر مرض زائل شود و موی در ان موضع بروید و اگر ماده مرض خون
فاسد بود علامت آن سرخی موضع است علاج بتصفیه خون کوشند باستعمال مصفیات
خون و بموضع مرض زلو چسپانند و بعد ازان دوای که در ماده صفراوی گفته شد بعمل آرند
این هردو مرض مذکور از هر ماده که باشد قبل التنقیه نیز استعمال این ادویه مفید می آید علاج
پشک موش بسرکه سحق کرده چند روز متواتر طلا نمایند موی گیه سپستان را بآب بجوشانند تا بالیده

شود پس بهمان آب جوشیده سحق کنند و طلا نمایند در روزی چند بار دیگر سم حز سوخته ببر که
سائیده طلا کنند دیگر عرق بغنگره که بکناره آب می روید طلا کنند و هرگاه خشک شود مکرر بعمل
آرند در تمام روز چند بار استعمال نمایند دیگر دال شاخل یعنی از هر آب سائیده بموضع موخوره
ضماد کنند هر روز چند بار بعمل آرند تا دو روز پس روز سوم موضع مرض را از پاچک صحرائی خراشیده
روغن کنجد دران موضع بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند ان شاء الله تعالی موی دران موضع بر دمد
و اثر مرض بالکلیه زایل گردد دیگر موضع موخوره را اول از آب آمله بشویند پس نوشادر باریک
سائیده در سرگین گاو آمیخته بموضع موخوره بمالند و چند روز مداومت کنند ان شاء الله تعالی
موی دران موضع بروید دیگر روغن بیضه تا دو هفته بمالند مرض دفع شود و موی بر آید
طریق کشیدن روغن بیضه بیضه ها را جوشداده زردی آن بگیرند و در کزغان آهنی بر
آتش نهند و از چوبی حرکت میداده باشند چون روغن بر آید بگیرند و بعمل آرند **فصل در**
انبات و تطویل موی سر و تسوید آن برگ خا خشک مازو سبز پوست بلیله زرد شاهتره
پوست بلیله آمله پوست انار تخم مورد براده صندل سفید گل سرخ اشنه پرسیاوشان
سنبل الطیب مصطگی گلنار هر واحدی یک توله بگیرند آنچه کوفتنی باشد بکوبند و جمله را در
یک آثار آب وقت شب تر کنند و صبح جوشش دهند هرگاه نصف آب باقی ماند مالیده صاف
کرده در کزغان اندازند و نیم پاؤ روغن چمیلی و نیم پاؤ روغن بلیله دران انداخته آتش نرم کنند
تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده در شیشه نگاهدارند و بر سر و ریش بمالند در چند روز نفع
کافی بخشد **فصل در حلق موی** آهک آب نادیده و زرنیخ زرد هر دو مساوی باب سائیده
بر بن موی طلا کنند و بعد خشک شدن دور کنند موها زائل شود بعده روغن یاسمین یا روغن گل
دران موضع بمالند تا از ضرر حدت دوا باز مانند و مردان را دفع کردن موی زهار ازین دوا ها ضرر داده
باید که از استره دفع کنند **فصل در منع انبات موی** هرگاه دوای که مانع انبات موی باشد
در موضعی گذارند باید که اول موی ها را از موچنه بر کنند و یا باستعمال آهک و زرنیخ حلق نمایند اما
اگر از استره تراشند هیچ نفعی نبخشد و بعد از حلق موی از منقاش یا نوره بزر البنج و افیون بسرکه
سائیده دران موضع طلا کنند دیگر سفیده ارزیر و شب یمانی در عرق نیک سائیده دران موضع

طلا کنند و مالیدن خون سنگ پشت و بیضه مورچه بالای صیت نافع انبات موی است **فصل در علاج قمل و صبیان و قمقام** قمل بفتح قاف و تخفیف میم شپش را گویند و صبیان جمع صوابه و آن چیزی است سفید و آویزان بموی که آنرا بیضه سپش گویند و واضح باد که ماده سپش فضول رطب ردی است که طبیعت آنرا بظاهر جلد دفع کند اما بواسطه غلظت از مسام بیرون نیاید و در عمق جلد محتبس بماند و در آنجا عفن شود و بقمل مستحیل گردد پس از مسام بیرون آید و این علت بیشتر آن کسان را لاحق شود که غسل بآب گرم کمتر کنند و نیز مبتلای کثرت باشند و در غسل حیض و جنابت تاخیر نمایند و خوردن انجیر بیشتر این قسم ماده را بظاهر جلد دفع کند **و قمقام** آنست که در مسام چسپیده و غایص بوده چنان محسوس شود که بیخهای موی آماسیده است و هرگاه گرمی آتش یا آفتاب در آن موضع رسد سپش سرهای خود نمایان کنند **علاج** این هر سه قسم بطریق واحد است **علاج** بگیرند قدری شنجرف فلفل سفید نیم کوفته و پوست انار دمیه یا پس در آب بجوشانند و از آن آب عضو را بشویند دیگر پوشادرد قدری سیماب بسر که حل کرده مالیدن نفع دارد **فصل در علاج کثرت عرق** آرد نخود که آن را بهندی بیسن گویند و یا آرد مونگ بریان خشک بر بدن بمالند حبس عرق مفرط کند و اگر بیشتر عرق فقط در کف دست و کف پای آید مالیدن آرد مونگ و یا آرد نخود آنرا نیز نفع کافی بخشند دیگر پوست خشک سرس باریک سائیده بر اعضا بمالند حبس عرق کند دیگر پهٹکری بریان باریک سائیده بکف دست و پای خشک بمالند فی الفور حبس عرق کند و واضح باد و عرق که بروز بحران تپ آید آنرا فی الفور بند کردن نشاید مگر وقتی که آثار ضعف ظاهر گردد و عرق که در ایام تابستان آید آنرا نیز بند کردن مناسب نیست اما اگر از آن ضعف در مزاج پدید آید و کثرت عرق مکروه طبع باشد آنگاه حبس آن مناسب است **فصل در بیان ادویه معرق یعنی عرق آرنده** بدانکه از تدابیر خارجیه که عرق در بدن آرد انکباب بآب گرم است یعنی مریض خود را بچادر پنهان کرده بخارات آب گرم بگیرد اما باید که گرمی آب باعتدال باشد و گوارای طبع بود و ازین عمل افواه مسامات مفتوح شود و عرق از بدن جاری گردد دیگر مالیدن روغن بابونه و روغن یاسمین در تعریق بدن اثر کلی دارد و از تدابیر داخلیه خوردن شربت قند یا نبات است بآب سرد که بقدر ضرورت

یک دو بار دهند **فصل در عرق الدم** عرق الدم آنست که بجای عرق خون خالص آید
و عرق دموی آنست که عرق مختلط با خون آید سبب این مرض حدت و رقت خون است بمخالطت
صفرا مع ضعف قوت ماسکه علاج هرچه مسکن حدت خون و کاسر سورت صفرا باشد چون نقوع
زرشک و نقوع آلو بخارا یا تمر هندی و یا شربت انار ترش یا نقوع انار دانه بدفعات بقدر مناسب
بنوشانند و پوست انار و جوز السرو و تخم مورد باریک سائیده خشک بر اعضا بمالند **فصل
در سمن مفرط و هزال مفرط** علاج سمن مفرط بهتر و نافع تر ازین نیست که مریض را بتهدید
بمرگ او خبر دهند که بچندین روز اجل بر سرت آید و اگر بدین عبارت بگویند اولی است
که هم دروغ نباشد و هم مدعا بر آید یعنی در یکی از دوازده ماه مرگ تو پیش آید - از خبر
مرگ در اندک مدت همه فربهی زایل شود و اگر مریض را بعد حصول مدعا برین سر آگاه نگردانند
نوبتش بهزال مفرط رسد علاج هزال مفرط برای تسمین لاغران این غذای دوائی خیلے
نافع و سریع الاثر و مجرب این فقیر است اسگند ناگوری موسلی سفید ستاور حب السمنه یعنی
چرونجی کتیرا نان خشک گندم هر شش اجزا مساوی الوزن گرفته کوفته بیخته نگاهدارند و هر روز
بقدر پنج توله ازین دوا بگیرند و با نیم آثار شیر گاو بجوشانند که مثل حریره شود پس شیرینی بقدر
خواهش طبع داخل کرده علی الصباح نهار بخورند و وقت شام نان گندم و گوشت گوسفند یا
روغن گاو مرتب کرده تناول کنند و بیضه مرغ هم مناسب است که سفیدی یا زردی آمیخته
خاگینه سازند تا چهل روز مداومت نمایند انشاء الله تعالی اثری از هزال باقی نماند و قوت
و توانائی در بدن حاصل آید **فصل در انتفاخ و حکه اصابع** بعضے کسان را در هوای
سرد خصوصاً در ایام زمستان صبح و شام در انگشتان دست و پای خارش پیدا شود و انگشتان
منتفخ شوند سبب آن بند شدن مسامات و احتباس فضول و بخارات در آن است و ماده
آن بیشتر بلغم یا صفرا ممتزج باشد علاج نمک شور و سبوس گندم و سبوس نخود با آب بجوشانند و
از آن آب انگشتان را بشویند و بدفعات بعمل آرند نفع کلی حاصل شود و اگر قاش های شلغم
مع پوست و برگ بجوشانند و از آن آب نیمگرم انگشتان را بشویند نیز نفع تمام حاصل آید دیگر
عدس مقشر و کرسنه یعنی مسر سفید و ترمس با آب جوشانده بعمل آرند نفع کافی بخشد ؛؛

فصل در علاج سوختن از آتش و آب گرم و روغن گرم و مانند آن وغیره بهترین
علاج ها که اکثر بتجربه این فقیر رسیده اینست بگیرند روغن کنجد نمک و اگر روغن گل
باشد اولی است ده درم وزن آن سفیدهٔ بیضهٔ مرغ هر دو را خوب در هم کنند که یکذات شود پس از پر
مرغ یا کبوتر بر موضع سوخته طلا کنند بطرفة العین سوزش زایل شود و هرگز آبله بر نیاید و زخم و جراحت
نشود و اگر بعد بر آمدن آبله نیز این دوا استعمال نمایند خالی از منفعت نیست دیگر رال باریک
بسایند و روغن کنجد را گرم کنند پس رال در روغن گرم اندازند تا بگدازد دو بار روغن یکذات شود
مرهم کرده بر موضع سوخته از پر کبوتر طلا کنند دیگر آب پیاز بر عضو سوخته بار بار طلا کردن اثر
عظیم دارد دیگر قدری آهک آب نارسیده در آب حل کنند و بگذارند تا آهک ته نشین شود
آب صاف بگیرند و بر روغن گل یا روغن کنجد که دو چند آب باشد بیامیزند و بر هم زنند که یکذات شود
از پر کبوتر استعمال کنند دیگر جغرات و شیر گاو یا گاومیش یا شیر بز یا شیر زن هر چه میسر آید با جغرات یکی کرده
نافع آید دیگر اگر زبان از آهک سوخته شود از لعاب اسپغول مضمضه کنند و مضمضه شیر گاو هم
مفید است و خائیدن مغز بادام مقشر و مغز نارجیل مقشر نیز نافع است **فصل در تدبیر محافظت
از باد سموم** مسافران ره نوردان را مناسب است که در ایام تابستان هنگام سفر خشکی یک گره
پیاز در کمر دارند از خواص پیاز است که اگر آسیب باد سموم رسد پیاز نیز مرده مضمحل شود و نگاهدارندهٔ
پیاز محفوظ و سلامت بماند و همچنین یک شاخ درخت فراش با خود دارند از آسیب باد سموم
محفوظ و مامون باشند و آب شورهٔ آبهٔ مشوی باد سموم زده را بمنزلهٔ تریاق نفع عظیم بخشد
مکرر بتجربه رسیده **فصل در صنان** صنان بضم صاد مهمله بوی بد که از بدن آدمی و بغل
و کش ران و بر خصیتین آید و باشد که بول و براز و عرق نیز بد بو و منتن باشد سبب حدوث
این مرض تعفن اخلاط است و حرکت دهندهٔ آن بسوی جلد تناول چیزها است که بالخاصیت
مادهٔ متعفنه را بسوی جلد بدن حرکت دهند چون انگوزه و حلبه و سیر و خردل و مانند آن علاج
بفصد و مسهل آنچه مناسب وقت و موافق مزاج باشند تنقیه بدن کنند و بعد از تنقیه جهت
تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج اشربهٔ مناسبه چون شربت آلو و سکنجبین ساده و شربت
نیلوفر و شربت عناب و جز آن دهند و مردار سنگ بگلاب سائیده در بغل و کش ران طلا کنند

بیان ادویه که از خوردن آن از عرق بدن بوی خوش آید ابهل سلیخه تخم کرفس نقوع زرد آلو که آن را خوبانی گویند و نوشدارو است **فصل** در ضربه و سقطه ضربه و سقطه بر چند گونه است یکی آنکه بسبب ضربه یا سقطه ورم گرم و تپ و تفرق الاتصال و نزف خون هیچ نباشد فقط درد و الم باشد علاج مغاث بغدادی و گل ارمنی و اقاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر با آب آس سائیده ضماد کنند و اگر بموضع ماؤف حجامت مع الشرط کنند نفع تمام دهد دوم آنکه با وصف درد و الم ورم گرم و تپ نیز بار باشد علاج فصد کنند یا حجامت نهند و گل سرخ و عدس مقشر و گل ارمنی و مامیثا و صندل و فوفل ضماد نمایند و بحسب شدت تپ تبریدات مناسب دهند و دال مونگ یا عدس مقشر و برنج غذا نمایند و بعد زایل شدن تپ جهت تقویت عضو دو سه روز این دوا دهند ریوند یک جزو فوه سه یعنی مجیٹھ ولک منقی و گل مختوم از هر یک نیم جزو کوفته بیخته نگاهدارند و دو سه درم بحسب سن و سال و قوت مریض و موافقت مزاج با نقوع نخود دو سه روز استعمال فرمایند و اگر مومیائی یک سرخ با برگ تنبول دو سه روز دهند در ضربه و سقطه نفع کلی بخشند سوم آنکه ضربه و سقطه بر سر رسد علاج فی الفور گلاب و روغن گل و اندکی سرکه درهم زده بر سر بمالند و هر وقت سر را ازین دوا تر دارند بعد ازان که از حدوث ورم دماغ ایمن شود و برگ آس و گلنار و پوست انار و عود غرقی بقدر رسی آب سرکه سائیده بر سر طلا کنند چهارم آنکه ضربه یا سقطه بر صدر واقع شود و بعد ازان رگی از رگهای اندرون سینه بشگافد و خون روان شود علاج کهربا و گل ارمنی و دم الاخوین و لک مغسول همه وزن کوفته بیخته دو درم با آب برگ خرفه و اگر موجود نباشد با شیره تخم خرفه یا نقوع سماق بدهند و اگر بقدر نیم سرخ افیون دران حل کنند اولی باشد. فی الفور خون بند شود پنجم آنکه ضربه یا سقطه بر معده رسد علاج سعد و کهربا باریک سائیده با قدری گلقند سرشته بخورانند. و این ضماد بعمل آرند اقاقیا گل سرخ مصطگی سنبل الطیب برگ آس زعفران صبر جوز السرو با آب لسان الحمل یا آب جوشیده تخم آن سائیده طلا سازند ششم آنکه ضربه یا سقطه بر جگر افتد علاج ریوند فوه هر یک پنج درم الک سود طباشیر هر یک سه درم کوفته بیخته یک مثقال با قدری گلاب یا عرق کاسنی و سکنجبین بدهند

و این دوا ضماد نمایند صندل سفید گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج درم آرد جو هفت درم زعفران
درمی کافور نیم درم بگلاب سائیده و روغن گل آمیخته ضماد نمایند ضماد دیگر مغاث بغدادی
گل ارمنی تخم مورد مساوی بآب یا بگلاب سائیده ضماد سازند و خوردن ریوند بقدر مناسب
با قدری شیره قند یا نبات نفع کافی بخشند ضماد دیگر که برای ضربه و سقطه خیلی مفید و
سریع الاثر است مجرب اطبای هندی ما لون هلدی پهکرمول لودهه تج خراسانی
هریک دو دام قند سیاه کهنه پنج دام همه ادویه کوفته بیخته گولی ها بسته نگاهدارند وقت حاجت
بروغن کنجد حل کرده نیمگرم ضماد سازند و اگر موسم سرما باشد با فتاب نشینند و اگر موسم گرما باشد
قریب با فتاب زود تر درد و الم زایل شود دیگر زفت رومی یک ماشه روغن بابونه یک توله
زعفران چهار سرخ افیون چهار سرخ هر سه ادویه را باریک کوفته در روغن حل کرده نیمگرم بموضع
درد ناک مالش کنند درد فی الفور زایل شود و اگر از جای خود بجای دیگر نقل کند در انجا بمالند
از انجا هم رفع شود دوای عجیب و غریب ضربه و سقطه را نفع عظیم بخشند و عضو خشک شده
را بهیئت اصلی آرد مغز تخم بید انجیر کنجد سیاه هموزن هر یکی را جداگانه بسایند پس بروغن کنجد
خلط کرده بموضع ضربه یا سقطه یا عضو خشک شده بمالند بعد او مدت چند روز بحالت اصلی
باز آید دیگر انبه هلدی بید و چوب وج پهکرمول تربد سفید مقشر دار هلد ها لون کوفته بیخته
نگاهدارند و بقدر یک ماشه بقدری حلوا آمیخته بخورانند و ششماشه بشیر میش آمیخته گرم کرده
ضماد کنند فصل در کسر و خلع و وثی و وهن کسر بالفتح شکستن استخوان عضو است
بسبب ضربه یا سقطه و خلع بفتح خاء معجمه بر آمدن استخوان است از جای خود بتمامه و وثی بفتح
واو و سکون ثاء مثلثه اندک بر آمدن استخوان است از جای خود و نه بتمامه و همین فرق است میان
خلع و وثی و وهن بالفتح رسیدن ضرب است و وقوع الم از ان بگوشت و رباط و جلد بی آنکه
استخوان از جای خود بر آید یا بلد علاج و تدابیر این همه امراض متعلق بدستکاری ماهران این
فن است و اطبا این عمل را و نیز عمل فصد و جراحی را متروک کرده اند بسبب الایش خون
و ریم این همه اعمال را مکروه داشته اند اما بعضی از اضمده که مجرب این فقیر است درین مقام مرقوم
میگردد علاج کسر یعنی استخوان شکسته زغال چوب کریل و قند سیاه کهنه چهار چهار ماشه ساید کی

هردو را خوب سحق کرده بقدر یک فلوس بخورانند و موضع استخوان شکسته بعد راست و درست
نشاندن استخوان و ریزه های آن حسب ضابطه از جباره ها ببندند در یک هفته استخوان
شکسته درست شود **علاج دیگر** مغاث بغدادی ماش مقشر گل ارمنی هریک سه توله
اقاقیا و صبر هریک سه درم بآب برگ سهجنه و برگ سنبهالو خوب سحق کرده در روزی دو سه
بار ضماد کنند

فصل در علاج سمیات حیوانی و نباتی و معدنی اگر معالجات سایر
اقسام سمیات بیان کرده شود کتابی علیحده مرتب گردد و نسخهٔ تریاق اکبر مع ضمیمه که منطبع شده
کتابی است جامع معالجات اقسام سمیات پس تفصیل آن ضرور ندانسته بعضی از ان که
همیشه تجربهٔ این فقیر است درین محل مذکور میشود **علاج دفع زهر مار سیاه** کسی را که
مار سیاه گزیده باشد فی الفور بقدر یک سرخ نیلا تهوتها باریک سائیده به بینی نهاده در منخرین
مار گزیده بدمند و اگر یک بار کافی نشود بعد یک ساعت بار دوم بمقدار مذکور بدمند و بحسب
ضرورت بار سوم نیز بعمل آرند ان شاء الله تعالی اگر مار گزیده بیهوش شده باشد بهوش
در آید و تندرست شود اگر مار گزیده را کف از دهان جاری شده باشد ازین علاج هیچ
نفعی حاصل نشود قبل از جاری شدن کف از دهان نفع کلی بخشد **علاج دفع زهر گزدم**
اگر کسی را عقرب بنیش زده باشد فی الفور قدری آهک و قدری نوشادر هر دو مساوی
با چند قطرهٔ آب سحق کنند هرگاه بوی تند و تیز ازان برآید آنرا مقابل منخرین بیمار کنند بمجرد رسیدن
بوی آن بدماغ اثر زهر زایل شود و بیمار بحال خود آید **علاج دفع زهر سم الفار** قدری
بیخ درخت بید انجیر و قدری شگوفه آن و دو سه مغز تخم آن هر سه اجزا را کوفته با آب چهار
شیر برآورده بقدر یک پاؤ تا زهر خورده را بنوشانند اثر زهر زایل شود و مریض تندرست
گردد **علاج دفع زهر سگ دیوانه** بقدر شش توله آهک خشک آب نادیده را بقدری
آب خوب حل کنند و یکدم بگذارند که در ته نشین شود پس آب زلال را بمریض بنوشانند و آهک
را با آب سحق کرده که مثل مرهم شود بر زخم دندان سگ ضماد کنند و هر روز دو بار بعمل آرند تا سه روز
اثر سم زایل شود دیگر از انسان و بادواب هر کرا که سگ دیوانه گزیده باشد
تا سه روز بچه های سگ بقی برآید و مریض صحت یابد دیگر قدری زنجبیل و قدری زیره و کشنیز ماسه

خاکستر سرگین صحرائی یکجا کرده بقدر کنار صحرائی حب بندند و نگاه دارند هرگاه سگ گزیده مثل
سگ آواز کند و بیهوش شود و باز بهوش آید فی الفور یک حب با جرعهٔ آب بخورانند
بعد یک ساعت مریض قی کند و بچه های سگ بقی برآید و بعد ازان اگر بار دیگر آید از سگ گزید
و بیهوش شود چون بهوش آید بار دیگر یک گولی بدستور سابق دهند هم برین می داده باشند
تا آنکه از سم بالکلیه زائل شود فصل در بعضی از اعمال عجیبه طریق پختن گوشت که بموسم
زمستان تا یکماه و بموسم تابستان تا ده روز فاسد نشود گوشت را بآب هرگز نشویند و از جامه
پاک کنند و بمصالحه گوشت آنچه معمولی است بجای آب شیر گاؤ یا گاومیش اندازند و تیار
کنند و برای گداختن گوشت نیز بجای آب شیر خالص اندازند و روغن بقدر یک ثلث وزن
گوشت اندازند و حسب معمول مرتب کنند و بعد پخته شدن گوشت نرمی نگذارند فقط مصالحه و
روغن باشد دیگر طریق بستن جغرات که تا پانزده روز هرگز فاسد نشود پنج
آثار شیر را چندان بجوشانند که آثار بماند و یک آثار جغرات تازه را بجامه دهوتر بسته دارند
تا همه آب بچکد و جغرات خوب بسته شود پس جغرات آب چکیده را در شیر که خوب سرد شده
باشد حل کنند و بقدر پسند خاطر قند یا شکر سفید در شیر بیامیزند و باز بجامه دهوتر
صاف کنند و بقدر دو توله ثعلب مصری کوفته باریک اول در اندک شیر آمیخته پس در
تمام شیر آمیزند و سر را در آبخوره های گلی پر کرده آبخوره ها را در کراهی آهنی بنشانند
و آب در کراهی اندازند که نیمهٔ آبخوره ها در آب غرق باشد پس آتش ملائم کنند
تا آب کراهی گرم شود و بسیار بجوشش نیاید هرگاه شیر منجمد شود از آتش فرود آرند و آبخوره ها را
از آب برآورده نگاه دارند تا پانزده روز هرگز فاسد نشود ترکیب حاصل کردن سر
شیر که بهندی ملائی گویند شیر گاؤ یا گاومیش هرقدر که خواهند جوش دهند و قدرے
سفوف پوست خربزه بران بپاشند چون سر شیر بسته شود بردارند و دیگر باره قدری بپاشند
همچنین عمل میکرده باشند تا آنکه تمام شیر سر شیر شود و از روغن زرد و از دسنگهاڑا نیز هم
بدین طریق مذکور سر شیر بمقدار دو ثلث وزن شیر حاصل توان کرد ترکیب کشتن فولاد
هر قدر که خواهند براده باریک کرده در عرق غنچه انار ترش تر کرده در آفتاب نهند در

چند روز گشته شود و علامت کشته شدن آنست که رنگ سرخ شود و اگر در آب اندازند بر سر
آب ایستد و فرو نشود و اگر بر سر آن گندم اندازند بالای کشته قائم شود و با آب فرو رود د

دوای سفوف جواهر برای تقویت اعضای رئیسه نافع و نیز تقویت

معده نماید مروارید ناسفته عقیق سرخ یشب سفید شاخ مرجان زهرمهره اصیل ب
هر واحدی یک ماشه بگیرند و در سنگ سماق یا خاره باریک سحق کرده پس با عرق کیوره
که سه وزن ادویه باشد دو ساعت سحق کنند تا عرق جذب شود و خشک گردد پس از کهرل بر
بر آرند و دو ماشه دانه الایچی سفید و دو ماشه طباشیر و یک ماشه زعفران و چهار سرخ و
مشک خالص با قدری عرق کیوره بهمان کهرل سحق کنند و هرگاه عرق خشک شود
از سنگ بر آرند و با دوای اول یکجا کرده نگاه دارند وقت حاجت بقدر یک ماشه ازین
سفوف بگیرند در امراض گرم بقدری شربت انار شیرین یا ترش و یا هرچه مناسب حال
مریض باشد بنوشند و بخورانند و در امراض سرد در شهد خالص دهند چند روز تقویت
کامل حاصل شود **دیگر حب سیماب در تقویت اعضائی رئیسه بی‌عدیل است**
نسخه سفوف که بالا مذکور شد و این حب سیماب همیشه بتجربه این فقیر در
آمده و منافع کثیره از آن مشاهده شده بگیرند سیماب صاف و پاکیزه شش ماشه
و طلای ورق که آن را بزبان هندی پتا گویند که بسیار خالص می‌باشد چهار ماشه هر دو را قدری آب
انداخته سحق کنند تا مسکه شود پس حب بسته نگاه دارند یک ساعت که اندکی سخت شود
آنگاه از سوزن سوراخ کرده رشته مضبوط ریشم در آن اندازند و بجای محفوظ نگاه دارند
درمیان هفت عشره چوب محکم و سخت مثل گولی بندوق خواهد شد پس آن گولی را در آوند شیر
اندازند و چوبی بر سر آوند گذاشته سر رشته بچوب ببندند که حب سیماب در شیر غرق ماند و از ته آوند
اندکی بلند باشد و شیر را جوش دهند هرگاه شیر تیار شود گولی را بیرون کشند و صاف کرده و
نگاه دارند و شیر را بنوشند بمدت چند روز قوت تمام حاصل آید و این یک گولی تا صد سال
کفایت کند و چیزی از آن کم نشود و هرگاه که خواهند که از گولی بیرون کشند گولی را در بوته گداخته
قدری نمک را انداخته چون دهند سیماب بر آن شود تا چرخ خورده بیرون خود بیرون آید فقط تمام شد

خاتمة الطبع

لله الحمد والمنة که درین آوان صحت اقتران کتاب نایاب شفابخش علیلان صحت ده مریضان مسمی به شفاء الامراض از تصنیفات اسوه حکماء زمان حکیم منشی واجد علی خان صاحب مغفور لکهنوی که یکی از مشاهیر دوران صاحب تصانیف کثیره نافع خلایق و مجرب بودند چنانچه کتاب مطلع العلوم و جامع الفنون که کتابیست مبسوط حاوی تمامی هنر و فنون بزبان فارسی که ذریعه معیشت بنی نوع انسان است یادگار است و بهفت مرتبه در مطبع اوده اخبار طبع شده دست بدست بخدمت شائقان رسیده حسن لیاقت و قابلیت تجربه مصنف مذکور مبرهن ازین کتاب مصنفه اظهر من الشمس علی العلوم تمامی باشندگان هندوستان از منافع و مفادش کامیاب بودن اینمن الامس بار دوم به مطبع منشی نولکشور واقع کانپور بسعی عالی جناب معلی القاب منشی پراگ نراین صاحب مالک مطبع دام اقباله بماه ستمبر ۱۹۰۹ء حلیه طبع پوشید حق سبحانه مزیل امراض مسمی به دهی مقبول طبائع خاص و عام گرداناد بمنه

اعلان

حق تالیف اس کتاب نایاب کا بحق مطبع اوده اخبار محفوظ ہے - کوئی صاحب بلا اجازت قصد طبع نفرمائیں

اور اسکا علاج مولفہ حکیم احسان علی۔

رموز الحکمت ان علامتوں کا بیان جس سے ابتداء مرض سے انتہا تک بیماری معلوم ہوتا ہے اور اسکے دفع کی تدبیر مولفہ حکیم رجب علی۔

علاج الامراض اردو طب کی مستند کتاب مترجمہ حکیم امداد حسین خان۔

رسالہ قارورہ شناخت رنگ و قوام و رائحہ بول میں عمدہ رسالہ مولفہ حکیم غلام یحییٰ۔

مرکبات احسانی بطور قرابادین ہر مرض کی تشخیص بترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی۔

اکسیر القلوب ترجمہ اردو مفرح القلوب جو تصنیف حکیم محمد ارزانی سے ترجمہ حکیم محمد نور کریم۔

عجالہ الشیخی معالجہ امراض وبائی و موسمی مولفہ حکیم سعید محمد علی۔

کیمیای عناصری ترجمہ قرابادین [illegible] مترجمہ حکیم نور کریم۔

تشریح الاجسام علاج اقسام [illegible] مولفہ میر افضل علی اسسٹنٹ ڈاکٹر۔

مجمع البحرین یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری میں ہم قالب ہے اس عنوان کی کتاب اب تک تالیف نہیں ہوئی جو جامع کمالات حکیم محمد حیدر خان رئیس جالندھر ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ نے یادگار بنائی۔

تریاق مسموم نسخے متعدد اقسام سانپوں کے علاج میں مع انکی شکلوں کی اور [illegible] اور مقام انکی پیدائش کے مولفہ حکیم محمد حبیب الدین احمد۔

شفاء الامراض مخصوص مرد بعضو کے امراض کا علاج مولفہ حکیم محمد نور کریم۔

ترجمہ اردو واہرب ساگر بیدک میں [illegible] کتاب ہے مترجمہ پنڈت پیارے لعل ملازم مطبع۔

ترجمہ ذخیرہ خوارزم شاہی کلیات و معالجات طب میں اعلیٰ درجہ کی کتاب بزبان فارسی میں تصنیف حکیم اسمٰعیل بن الحسن محمد احمد الحسینی جرجانی تھی اسکا ترجمہ اردو میں منجانب مطبع [illegible] حسینان مراد آبادی نے بہت سلیس اردو عام فہم میں فرمایا تین جلد میں جلد اول و دوم و سوم و چہارم یکجائی۔

جلد پنجم و ششم و ہفتم یکجائی۔

جلد ہشتم و نہم و دہم یکجائی۔

مجموعہ میزان الطب اردو رسالہ [illegible]

فہرست کتب

وغیرہ مفصلہ ذیل۔
۱۔ میزان الطب۔
۲۔ رسالہ بحران اردو۔
۳۔ طب عربی۔
۴۔ رسائل دلائل النبض۔
۵۔ رسالہ دلائل البول۔ مترجمہ حکیم مولوی حماد فضلی۔

طب فارسی

اکسیر اعظم اعلیٰ درجہ کی کتاب ہے چار جلد میں کلیات معالجات امراض از سر تا پا بعد نظر ثانی بر مطبوعہ مطبع نظامی کانپور مقاصد مفیدہ بتوجہ خاص حضرت مصنف حکیم محمد اعظم خان الملقب بناظم جہان بہ عطائے حق تالیف مطبع کاغذ سفید گندہ
ایضاً کاغذ حسب مراتب بالا سفید رسمی
ایضاً۔ کاغذ گندہ خانی۔
ایضاً۔ کاغذ خانی رسمی۔
ایضاً۔ کاغذ گلابی۔
دستور العلاج از حکیم سلطان علی خراسانی
مفرح القلوب فارسی شرح قانونچہ طب از حکیم محمد اکبر ارزانی
خلاصۃ التجارب از [illegible] خان

کفایہ منصوری مع رسالہ چوب چینی از حکیم منصور بن یوسف۔
ضیاء الابصار از حکیم محمود خان دہلوی
مجربات رضائی امراض ضعف باہ و مثانہ از حکیم سید رضا حسین۔
ترجمہ میزان الطب اردو مع رسائل دیگر مترجمہ مولنا محمد حامد علی خان صاحب شاہ آبادی مصحح مطبع۔
عجالہ نافعہ طب از حکیم شریف خان
مطب علوی خان از حکیم علوی خان
طب یوسفی از حکیم محمد یوسف با چند رسائل۔
ترجمہ ملخص فصول بقراطی مترجمہ مولوی غلام حسنین۔
علاج الامراض از حکیم محمد شریف خان
مجربات اکبری از محمد اکبر ارزانی۔
زاد غریب معالجات ہر موسم کے از حکیم حماد فضلی۔
قرابادین قادری فارسی از حکیم محمد اکبر ارزانی۔
علاج الابدان از حکیم عبد الحق۔
کنز الاسرار از حکیم ہادی حسین مراد آبادی۔

Lithographed Copy of an old Persian
medical MS.

Presented to the Library of
McGill University
by
D. Casey Wood

